

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۳۵۳۵۹
رده‌بندی دیویی:	۹۹۵/۰۷۴۰۹۲۲ س ۳۲۱ ن ۱۲۷۳ ج.۱-۳
سرشناسه:	سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	ناسخ التواریخ : جلد اول و دوم و سوم
کاتب:	میرزا آقا کمره‌ای — تاریخ کتابت:
محل نشر:	طهران — ناشر: مطبعه میرباقر — تاریخ نشر: ۱۲۷۳ ق
صفحه شمار:	۳ج در یک مجلد (بدون شماره‌گذاری) — مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۲٫۵ × ۳۶ — نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی ☐ اهدایی ☑ خریداری ☐ ارسالی ☐
توضیحات:	ابوالحسن فاضلیان — تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۸۵
یادداشتها:	۱. دارای حواشی توضیحی و تصحیحی ۲. شامل سه جلد تاریخ قاجاریه است : ج ۱: شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه. ج۲: شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه. ج۳: شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه ۳. عنوان دیگر: ۱. تاریخ سلاطین قاجاریه ۲. تاریخ قاجاریه
موضوع(ها):	۱. ایران - تاریخ - قاجاریان ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. - سرگذشتنامه. ۲. فتحعلی شاه قاجار، شاه ایران ۱۱۸۵ - ۱۲۵۰ق - سرگذشتنامه. ۳. محمد قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ق - سرگذشتنامه. ۴. ناصرالدین شاه قاجار، شاه ایران ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ق. - سرگذشتنامه
شناسه(های) افزوده:	الف. کمره‌ای، میرزا آقا، کاتب. ب. فاضلیان، ابوالحسن، اهداکننده. ج. عنوان.
فهرستنگار:	اسدی — تاریخ فهرستنگاری: فروردین ۸۹

۹۰

خدای را ثابت بود [illegible]

[illegible] دارم ز [illegible] همچون [illegible]
تا نبیند چو خورشید بر بام [illegible]

۱۲/۵/ ۳۲۸
باز داشتگاه [illegible] دادگستری - م [illegible]

ناصر الدین شاه قاجار
السلطان

بفرمان
شاهنشاه ممالک
ایران یادگار سلاطین
کیان شهریار افریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رایت
خورشید آیت ظل الله فی
الارضین المجاهد فی منهج الدین
سید السلاطین و فخر
الخواقین
السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان

خلد الله
سلطانه
و شید
برهانه
و صوابدید
مؤتمن السلطان مقرب
الخاقان وزیر مفخم معظم اعتماد
الدوله میرزا آقا خان صدر
اعظم عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا تقی سپهر لسان الملک
مستوفی دیوان اعلی
جلد اول تاریخ
قاجاریه را
از مجلدات ناسخ التواریخ
بانجام برده بزینت
طبع محلی داد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المتقدس من کل ضد و ند خالق الاشباح فالق الاصباح خص ... باده من نشاته بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام علی مرآت صفاته واشرف مخلوقاته ... ومظهر آیاته محمد سید الثقلین و سند الخافقین و علی صهره و وزیره و ظهره و ظهیره امام المشارق والمغارب ابی الحسنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی الائمة الهداة المعصومین من آل طه و یس الذین هم مصابیح الرحمن و مفاتیح الایمان و بعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین با بادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان جوان بخت وارث تاج و تخت شبل ضرغام و غاو بل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی قوت ... ن قلب پادشاهی حجت جود و جودت آیت جلالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیرافکن بزرد آزمای شیر شاهان جهان کشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین بدر الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

دیباچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

رایات نصرته مرتفعه و سحاب کتائب عداته متقشعه زینت تاج و گاه و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملت را نظام کرد و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور و از دیب ذر تا جنبش غضنفر را بنفس نفیس استقرار و استکشاف میفرمایند هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آنست که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت و اگرنه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را بگماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچ یک تحقیقی بسزا نرفته و از دراجتهاد تلفیقی نشده همانا بیشتر از مورخین کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر نهاده آنگاه بکردار کاتبی داستانی را نقل کرده اند و بحضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت غوری نفرموده بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهره تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال جاهلین و اقوال و اشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب و طلب نشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در تلفیق و تنمیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بدار الطباعه فرست که بر حسب فرمان بزینت طبع محلی گردد تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایده آن منتشر گردد و اگرچه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر نگارشی از آثار ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدا و منتها بخیر باشد و آغاز و انجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم و بقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف نعمت برده ام بحمد الله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاهند و مقدار هریک از مورخین و اندازه کتب هریک از ایشان نیکو دانند انشاء الله به بخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث جهان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرش سرمد و اثرش مؤبد است اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللهم وفقنی بالاتمام بالنبی و آله الکرام

در سبب تصدیر قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

مکشوف باد که نگارنده این کتاب مبارک ظهور سلسلهٔ قاجار و ذکر سلاطین نامدار آن قبیلهٔ جلادت آثار را در ذیل کتاب ثانی بتاریخ وقت خواهد نگاشت و هریک ازاین پادشاهان را با معاصرین ایشان که در ممالک روی زمین سلطنت کرده اند بدقت نظر شرح خواهد داد که هیچ دقیقه از وقایع روزگار ایشان متروک و مطروح نماند همانا دراین مقدمة الکتاب و دیباجة الابواب فال نیک را مختصری خواهیم نگاشت و شرح سلطنت هریک از سلاطین قاجار را برقانون ایجاز جواز خواهم گذاشت اگر از طریق تلفیق که در تلفیق این کتاب نهاده ام و شریعتی که در تنمیق آن ابواب پیشنهاد کرده ام یکسوی رفته باشم روا باشد که خوانندگان خرده نگیرند و عذرم پذیرند زیرا که انجام این کتاب بر پانصد هزار بیت تحریر تعلیق یافته و این نگارنده هنرنه مانندهٔ دیگر تاریخ نگاران است که کتابی از مورخین پیشین در برابر نهد و بی دقت نظر استنساخی کند یا اطنابی بایجاز مخل و موجزی را باطناب ممل کشد و در معنی بمقدار کاتبی کار کند بلکه مرا واجب افتاد که کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و جرمن و دیگر السنه ممالک یوروپ را ترجمانی کنم و از عبری و عربی و ترکی همه سخن بپارسی آرم و احادیث و خطب و ارجوزه و اشعار عرب و استعارات و کنایات اصحاب ادب را بجمله صحیح از سقیم باز دانسته ترقیم سازم و در احوال حکما و عرفا و دقایق مناظرات ایشان و معضلات و مشکلات مطالب آن جمع را شرح دهم و مذاهب مختلفه مردم جهان را بازنمایم و مکشوف سازم که مسائل و مسند هر قوم بر چیست و تحقیق هر قبیله در حقیت مذهب خود بر چه سان است لاجرم در هر سطری بلکه در هر سطری با تشحیذ ناظر و تشدید خاطر اجتهادی بسزا و جهدی بنهایت باید دانایان دانند که این کاری سهل و مهتی اندک نیست بلکه از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخواسته و اندیشه این خدمت و زحمت در ضمیر نیاورده و اینگونه توانائی در قوت بازوی خود ندیده من بنده که بقوت بخت شاهنشاه و تربیت دارای کارآگاه آیت این مبارزت خواندم و فرس در میدان مناجرت راندم هم آن کردم که زندگانی من چند ان کفایت نکند که این کار بنهایت شود و پیش از آنکه قصهٔ سلاطین قاجار گویم بجهان دیگر پویم و از دولتی که پدر بر پدر پرورده نعمتش بوده ام و گوشت و پوست و استخوان بزرع رافت و رحمتش پرورده ام چندانکه حقوق آن از حق پدران بر فرزندان افزونست هیچ ذکری نکرده باشم پس ایراد این مختصر کردم و در نزد مردم خردمند این عذر از من بنده پسنده باشد اگر انشاءالله در ظل دولت شاهنشاه جم خدم و ذیل عاطفت سلطان افخم و خاقان اعظم زمانی یافتم و از زمانه روزی چند روی برتافتم این مختصر را در جای خود بشرحی شایسته

بالجمله

المجاهد فی مناهج الدین ...

ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان بقاجار نویان

شایسته معتبر خواهم داشت

در بیان نسب سلسلهٔ قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح اینکه چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکو خان بفرمان منکوقاآن بن تولی بن چنگیز خان سلطنت ایران یافت و آنگاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد از قبل منکوقاآن فرمان رفت که از هرده خانوار مغول دو خانوار بیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانهٔ مصر و شام نشیمن کنند مامورین صد هزار خانوار بشمار شدند و در آن اراضی جای کردند سرتاق نویان بن سابانویان بن جلایر بن نیرون یکی از نوئینان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکو خان بود و در حضرت او کوچ میداد چون تاریخ هجرت بسال ششصد و شصت و سه پیوست هلاکو خان از جهان رخت بربست و فرزندش اباقاخان بجای او نشست سرتاق نویان را مورد رافت و عاطفت ساخته منصب اتابکی فرزندش ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج مغان را بحکومت او باز داد اباقاخان نیز بعد از هفده سال پادشاهی روزگارش تباهی گرفت از پس او نکودار خان برادرش دو سال و ارغون خان فرزندش هفت سال و کیخاتوخان برادر دیگرش سه سال و بایدوخان هشت ماه بنوبت سلطنت کردند و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در چار بالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیلهٔ قاجار بدو پیوسته میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق اتابک پدر را منظور نظر داشته قاجار نویان را بجای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزهٔ اقتدار سرتاق بود بدو باز گذاشت از قاجار نویان فرزندان بسیار با دید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آنجماعت را بنام جد و پدر قاجار همی نامیدند و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه بجلالت و جلادت نامور شدندی بسیار از مردمان خود را بدان طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف میگشتند چنانکه در اولاد اغوز خان و سلسله مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد بالجمله قبیلهٔ قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و بجلادت و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابوسعید بن اولجایتو سلطان در سنهٔ هفتصد و سی و شش هجری بکران رفت سلسلهٔ قاجار نیز بتفاریق باقتضای خونی و ایلیت بقبایلی که در حدود شام نشیمن داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانستند و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که هشتصد و سه سال از هجرت نبوی شده بود سفر مصر و دمشق کرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام که اراضی بیگانه است کوچ داده بایران آیند و از ایران بترکستان که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند لاجرم آنجماعت بار بر بسته بحدود ایران آمدند و پیشتر راه ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان رحل اقامت افکندند چون دولت گورکانیه ضعیف شد حسن بیگ بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قوینلو میباشد و نسب بقاجار میرساند در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری نوبت سلطنت گرفت و چهل و سه

سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هریک ازاین مردم که یاد کردیم قصهٔ ایشانرا در جای خود
بشرح خواهیم راند مع القصه چون نهصد و نود و پنج سال از هجرت برفت و شاه عباس ماضی برتخت ملکی
جای ساخت فرمان داد که قبیلهٔ قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که بشجاعت
و جلادت از دیگران برزیادت بودند بفرمود در اراضی استراباد در قلعهٔ مبارک آباد که در کنار گرگان
واز مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند و ایشان در مبارک آباد جمعیکه بر سوی فراز قلعه مقام کردند
ملقب بقاجار یخاری باش شدند و آن گروه که بر فرود قلعه بودند اشاق باش نام یافتند اما شیمهٔ دیگر را بفرمود
تا در مرو شاهیجان منزل نمایند و مراد شاه عباس ازاین حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران
از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک محروس باشد و نیز در ضمیر
داشت که از شریعت سلطنت برنیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتیکه ایشان راست در یک جای
انجمن باشند لاجرم ایشانرا متفرق و مشتت ساخت همانا قبیلهٔ قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعدد
و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مناجزت فزونی داشتند چندانکه بدین عدد قلیل بر تمامت ایران
غلبه جستند و سلطنت یافتند شنیده شد که وقتی یکتن از مردان قاجار سفر بغداد کرد و هنگام عبور
از جسر با یکتن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود باهم بخصومت دوچار شدند و کار ایشان از مناقشه و
مفاحشه بمکافحت و مناطحت انجامید بالجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همی کوفتند و از اینسوی
بدانسوی همی کشیدند تا هر دو تن بمیان دجله در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور و نزدیک
نگران بودند غوغا برداشتند و غواصانرا همی خواندند باشد که ایشانرا از آن غرقاب نجات دهند تا گاه
جنبش آب جسد ایشانرا برآورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب بیم غرق و بلا ندیده
خنجر خویش برآورد و سر او را از بدن دور کرد و نیز مسموع افتاد که یکتن از مردان قاجار که بشتاب
تمام از اصفهان آهنگ مازندران داشت آنگاه که از قم و پل دلاک بگذشت و بشعب کوه و چشمه
صیدی برسید بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش ببست و یکتنه بنشست تا نانی بشکند در اینوقت
دویست تن از سواران افغان که از دار الخلافه باصفهان میشدند با او بازخوردند و قصد او کردند مرد قاجار
کمان خویش برگرفت و لختی بر کوه صعود کرد و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من
مکنید که در این سود اسود نه بینید همانا هشتاد چوبه تیر در کیش دارم و بی کمان هشتاد کس از شمار از
پای درآورم گرفتم که چون تیر نماند و کار با نیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از یکتن چه خواهید یافت
ایشان پذیرفتار این پند نشدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدنگی بزه کرده بر پیش آهنگ
آنجماعت گشاد داد و آن تیر بر قرپوس زین آمد و بگذشت و بر ناف سوار آمده از پشت او بجست و همچنین
تا بر سرین اسب نشست مرد قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نگریستید هم اکنون اگر خواهید
باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید ایشان از کرده پشیمان شدند و او را بجای گذاشته عنان بگردانیدند
واز اینگونه جلادت از مردان قاجار فراوان دانسته ایم بالجمله قبیلهٔ قاجار بعد از ورود باستراباد پیوسته

باترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را افروخته داشتند و پدران فتحعلی خان قوانلو همواره قائد
آن قبیله و سید آن سلسله بودند لاکن هیچوقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز نکردند تا نوبت
فرمانگذاری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان بن مهدیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و او را دو برادر بود یکی
فضلعلی بیک و آن دیگر مهرعلی بیک نام داشت و مادر این فرزندان شهربانویه نامیده میشد و او
خاتونی نامبردار بود که در همهٔ مازندران و استراباد برابر نداشت گویند چون او را از بهر شاهقلی خان عقد
می بستند جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرنا و دیگر سازها نواختند چنان بزمی کردند که در
میان قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت بالجمله فتحعلی خان بعد از پدر بحد رشد و بلوغ
رسیده در فنون فروسیت و فراست قوی دست گشت و همچنان در قلعهٔ مبارک آباد نشیمن کرده در
قبایل قاجار فرمانگذار بود و چون آیات جهانگیری و ملکستانی در ناصیهٔ او مشاهده میرفت حکام
مازندرانرا از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطرها حملی افکند لاجرم محمد خان
ترکمان قزوین که اینوقت حکومت استراباد داشت باغوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دبیر بود قلع
و قمع فتحعلی خانرا در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست و همداستان
ساخت و در نهان تجهیز لشکر کرده بیمشی بر قلعهٔ مبارک آباد تاختن برده فتحعلی خانرا با برادرانش دستگیر
نمود و هر سه تن را در زندان باز داشت روزی چند برنیامد که فتحعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان
برآمد و برنشست و بقبایل یموت پیوست از پس او جمعی از قاجار اشاق باش همدست شده برادران او
فضلعلی بیک و مهرعلی بیک را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فتحعلی خان از بهر خونخواهی کمر
بندد در حفظ و حراست قلعهٔ مبارک آباد برجد و جهد بیفزودند و اصلمش خان قاجار را بر دروازهٔ حصار
نگاهبان ساختند اما از آنسوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان با اصلمش خان پیمان بست
و مواضعه نهاد آنگاه از مردم یموت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن بسرعت صبا و سحاب بجانب مبارک
آباد آمد اصلمش خان در بگشود و او بی توانی بقلعه درآمد و بکردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین نخستین بر محمد خان
و میرزا احمد تاخت و هر دو تن را گرفته بکیفر برادر سر برگرفت و در آن قلعه با مکانت تمام مکان ساخت
قاطنین استراباد و قاطبهٔ قاجار چون این دلیری و دستبرد بدیدند یکدل و یکجهت سر بفرمان او نهادند
و او در استراباد و نواحی آن قد فرمان گشت آنگاه خواست تا کار ممالک مازندرانرا یکسره کند نخستین
تسخیر اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت از آنجا که شکر بیک نامی که نسب بقبیلهٔ کرد جهان بیگلو میبرد
در آن اراضی شوکتی بسزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت می افراشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را
برداشته آهنگ او کرد و در اول حمله مردمش را درهم شکست و تار و پود جمعیتش را درهم گسست
و او را دستگیر نمود و عرضهٔ شمشیر فرمود این قبال را نیز بفال گرفته با ابطال رجال بیدرنگ آهنگ مازندران

کرد چون لختی راه بپیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با چند تن دیگر از سران قاجار همداستان شده اند که در نهان از مردم پیمان ستانند تا قوت مقاتلت دریابند و چهرهٔ موافقت برتابند فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب حزم فرو نمیگذاشت با خود گفت دشمن در خانه گذاشتن و پی بیگانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه که در این سفر عدت لشکر و اعداد کار از این بیش باید عنان باز خانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که فریفتهٔ دشمنان شده اند مقتول نگردند تدبیر بدینگونه ساز داد که مجلسی بضیافت بیاراید و سران مفسدین را دعوت فرماید چون مجلس بیاراست و آن جمع را بخواست از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هراسناکتر باشد محمد حسین خان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید دیگران در آن بزم مخافت پای بنهادند و سر بر سر ضیافت دادند چون فتحعلی خان دشمنان خویش را بدست اقبال پایمال کرد هر روز قوت و قدرت او در کار ملک و مملکت فزونی گرفت درین هنگام که یکهزار و صد و سی و پنج سال از تاریخ هجرت برفته بود جماعت افغان شهر اصفهان را بمحاصره داشتند این خبر مسموع فتحعلی خان افتاد روا ندید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب بکاری نباشد هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده بسرعت ستارهٔ شهاب و یا طلیعهٔ آفتاب بجانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کرت در جنگ افغان ترکتازی نمود و بسیار کس از آن جماعت بخاک انداخت و عرضهٔ تیغ و تیر ساخت و بسیار سر از آن سران سپاه بر سر سنان کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بخاک راه افکند اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند بیم کردند که مبادا در این فتنه فتحعلی خان نیز دل دیگرگون کند و بهوای سلطنت بتازد و کاری بسازد و بدین اندیشهای ناصواب پادشاه را با او بدگمان و سرگران ساختند لاجرم فتحعلی خان برنجید و اصفهان را با افغانان گذاشته راه استرآباد برداشت و از پس او روز بیست و ششم شوال در سال یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغانان مفتوح و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد و جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانگیری افراخته تا باراضی ری بتاختند مردم ری استغاثت بفتحعلی خان برده از وی استمداد کردند و او با لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد و رامین با افغانان دوچار شد از هر دو رویه صف بر زدند از چاشتگاهی تا فرو شدن آفتاب مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می پیمودند چون جهان سیاه شد و هر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان بمازندران آمد و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همیخواهد کرد تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر نهد بعد از اصغای این قصه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته باسترآباد آورد و در آنجا لشکری لایق بیاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصرهٔ مشهد مقدس

شرح سلطنت و جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

روز شنبهٔ چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ یکهزار و یکصد و سی و نه پیوسته بود باغوای در پادشاه افشار او را شهید کردند چنانکه تفصیل این جمله در جای خود بشرح خواهد رفت

ذکر پادشاهی و جهانگیری محمدحسن خان قاجار و خاتمهٔ احوال فرخ مآل او

محمدحسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسین خان نام داشت و در روزگار کودکی از جهان روی برگاشت اما محمدحسن خان چون بحد رشد و بلوغ رسید همه تن شجاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت و جود و عظمت نهادش را گردن نهادند نادرشاه افشار چون مکانت و را دانست در قلع و قمع او بجهد گشت محمدحسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت مدتی دیر بر نیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته بشهر استراباد تاختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمد زمان بیک که در اینوقت حکومت استراباد داشت فرار کرده در کنار اترک با بهبود خان که سردار نادرشاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار جنبش داده بکنار گرگان آورد و محمدحسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله بپیوست و بهبود خان را بشکست محمد زمان بیک دیگرباره از رزمگاه فرار کرده در قریهٔ کنگا در وقتیکه نادرشاه از موصل باز میشد بدرگاه آمد و صورت حال را باز نمود نادرشاه محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد فرمان داد تا بسرعت برق و باد شتافته بکنار استراباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دولتخواهان محمدحسن خان هر کرا بدست کرد سر برگرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت دیگرباره محمدحسن خان ناچار شده بطرف دشت برفت و در میان قبیله داز جای کرد نادرشاه بقبایل ترکمان منشوری کرد که محمدحسن خان را دست بسته بدرگاه فرستند و اگرنه منتظر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقبیلهٔ داز آمدند و گفتند واجب افتاد یا محمدحسن خان را بدرگاه باید فرستاد یا مورد سخط نادرشاه باید بود بخج که صاحب و قاید قبیله بود ناچار بدین سخن رضا داد زنان و که مکاشی بسزا داشت محمدحسن خان را در سرای خویش پنهان کرده بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن براین نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته بقتلگاه فرستید این بگفت و معجر برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایهٔ این معجر بنشینید و پاسخ نادرشاه را بازنان بگذارید ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمدحسن خان را از میان خود بسلامت کوچ دهند و در حضرت نادرشاه معروض دارند که ما را از او خبری نباشد لاجرم محمدحسن خان با دو سر اسب و یکتن غلام و یک بهله باز از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بیپایان بگذشتند با آن غلام بزیست و خورش ایشان همه از صید مرغان بود که بدستیاری آن باز اصطیاد میکرد و بریان نموده اکل میفرمود چون روزگاری برآن سپری شد روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همیکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر زحمت جوع بر ایشان اثر کرده ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند چون از هیچ روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند آنگاه جوعان

وحیران مانده بعد از دو روز باتفاق غلام نیم جان محمد حسن خان پیاده وگرسنه پهلو بر زمین نهاده افتاده
هلاک گشت در این هنگام همچنانکه صماخ گوشش بر زمین داشت بانگ سم تکاوران همی اصغا فرمود در عجب شد
که در این بیابان آمد وشد سواران از چه در باشد بزحمت تمام برپای خواست و با آنهمه ضعف تیغ برگرفت و
برکشید تا اگر مردم نادرشاه باشد مصاف دهد چون سواد خویشتن بنود ارگرد سواران از دور اورا دیدار
کردند وبجانب او تاختند و اورا بشناختند پس حال اورا فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو دادند
تا بقوت آمد آنگاه گفتند شاد باش که نادرشاه از جهان رخت بربست و جنیبتی پیش داشته تا برنشست و اورا بمیان
قبیله آورده لشکری ملتزم رکابش ساختند تا دیگرباره باستراباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام یکهزار
ویکصد وشصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه محمد حسن خان را هر روز عدت وشوکت برافزون
گشت تا آنگاه که کریم خان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین را
شاه اسمعیل نام کرده وخود را وکیل او خواند و با لشکری انبوه در سنه یکهزار ویکصد وشصت وپنج هجری جنگ محمد
حسن خانرا ساخته شده باراضی استراباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و چهل روز آن شهر را بمحاصره داشت
و از ین سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همی دادند و از طرف دیگر فرمان
کرد تا ترکمانان اطراف لشکرگاه اورا فرو گرفتند و از دور و نزدیک ایشانرا آسیب دادند چندانکه کریم خان
بمحاصره افتاد و در لشکرگاه او قحط و غلا پدید آمد و کمرخان و شجاع الدین خان زند که از اکابر قوم او بود مقتول شدند
و شاه اسمعیل چون بخت را واژون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریم خان فرار کرده بپای حصار استراباد
آمد و پناه از محمد حسن شاه جست از اینجاست که کریم خان گفت شاهکه نمک بحرام بگریخت بالجمله چون کار بدینگونه
رفت کریم خان ناچار اموال و اثقال خویش را گذاشته از کتل نعل شکن راه فرار پیش گرفت مردان قاجار اموال
او را بغنیمت برگرفتند و از دنبال او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند اما
محمد حسن شاه اسیرانرا از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته بطرف اشرف کوچ داد جمعی از مردم
مازندران که با کریم خان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود
باتفاق سبزعلی خان لاریجانی لشکری ساز داده در یکفرسنگی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف
برزدند و جنگ در انداختند نخستین مقیم خان بگلوله زنبوره جراحت یافته گرفتار شد و لشکریش هزیمت شدند
پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب بر زبر هم نهاده برافروختند و مقیم خانرا بسوختند آنگاه آقا حیدرعلی و حاجی
قنبرعلی مشهدی سر برا ماخوذ داشته بعد از مصادره بیست هزار تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت
مازندران نافذ فرمان گشت از پس اینواقعه در سنه یکهزار ویکصد وشصت وهشت هجری احمدشاه افغان بعد از
استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات ارض اقدس را مسخر داشته شاه پسند خان افغانرا با پانزده
هزار سوار جرار مامور بتسخیر استراباد فرمود ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و علینقی خان قلیچی
با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از تاختن و تاراج افغانان در زحمت بودند و قوت مقاتلت نداشتند از
بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال بازنمودند و پیشکش لایق پیش گذرانیدند

که از

آغاز سلطنت محمد حسن شاه قاجار

تسخیر محمد حسن شاه مازندران را

که از جمله آن اشیا دو قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن بمیزان هشت مثقال بود و آن دیگر تاج ماه
نام داشت و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمد حسن شاه ایشانرا از مکانت تمام نهاد و تیول و سیورغالی
شایسته عطا فرمود و در سلک ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت آنگاه محمد ولیخان قاجار یوخاری باش را
باتفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ داده در
سبزوار با افغانان کارزار کردند و چنان آنجماعت را شکسته هزیمت دادند که تا بمشهد مقدس عنان نتوانستند
کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمد حسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و گیلانرا مفتوح ساخته
باز تاخت و بی توانی رهسپار عراق شد سرداران کریم خان زند مدافعت را کمر بسته بروی درآمدند و در
حمله نخستین از پای درافتند در آن رزمگاه محمد خان بیگلر با هفده تن دیگر از بزرگان قبیله زند اسیر و دستگیر
گشتند محمد حسن خان این جمله را باستراباد فرستاده باز داشت و خود با لشکر بدین آهنگ اصفهان کرد کریم خان
چون این بدانست سپاهی گران گرد کرده پذیره جنگ شد و در گلون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است
میدان مقاتلت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خستند هم در پایان
لشکر زند شکسته شد ناچار کریم خان اموال و اثقال خویش را بغنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت
پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه دولت آمد و ضمیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت
و کار بکام ساخت در سنه یکهزار و صد وشصت و نه هجری با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد
آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داده با بیست هزار مرد در شش فرسنگی
ارومی در برابر محمد حسن شاه صف برزد هر دو لشکر دست بآلات حرب و ضرب برده باهم درآمیختند
و خون یکدیگر بریختند محمد حسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید چندانکه لشکر دشمن خسته و شکسته هدف
دمار و هلاک شدند آزاد خان چون کار بدانگونه دید ناچار با چندتن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته راه
فرار برگرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید لاجرم وداع ملک و مال گفته باراضی
تفلیس شتافت اموال و بنه او بهره ابطال گشت و لشکر او در ظل لوای محمد حسن شاه درآمدند و جنابش بیدرنگ
چهار هزار تن از افغانان را نیز گزیده کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعه شوشی بتاخت و آن بلدان
و اراضی را عرضه نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یکهزار ویکصد وهفتاد
سال از هجرت نبوی برفته بود که آذربایجانرا از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر وارشد خود آقا
محمد شاه را که در اینوقت هیجده ساله بود بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا لتسخیر فارس را در ضمیر
گرفته لوای مراجعت برافراشت و در هیچ منزل و مقام درنگ روا ندید همچنان شتاب زده تا بدار المؤمنین
کاشان آمد شیخعلی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قبل کریم خان بحکومت اصفهان استقرار داشت
چو ندانست که آن لشکر بکردار سیل دمنده و کوه رونده در مسیر ستیز انگیز پای از سر بداند سر خویش گرفته
راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بپهانی و عایقی باصفهان درآمد و چون در
شهر اصفهان بلای غلا و آسیب قحط استیلا داشت توقف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از

عراق گندم و جو و دیگر حبوب حمل داده باصفهان آوردند چندانکه بذر جمیع مزارع اصفهان را وافی کرد و بها از خویش
داد پس بی درنگ در سنهٔ یکهزار و یکصد و هفتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه
گران پست و بلند زمین را درهم نوردیده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد کریم خان زند ابواب حصار را
مسدود ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبهٔ محمد حسن شاه را تفرس کردند از هر جانب بحضرت او شتافتند
از جمله نصیر خان لاری با ششهزار مرد تفنگچی حاضر درگاه شده بلشکرگاه پیوست بالجمله چهل روز کریم خان زند در
تنگنای محاصره بحفظ و حراست خود در رنج میبرد و در اینوقت بسبب آن قحط و غلائیکه در همهٔ اصفهان و فارس استیلا
داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار بصعوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چندانکه بیم آن بود که مردمان
متفرق و متشتت کردند و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر گرفتند
و از بیم جان و سختی غلا نیمشبی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پیوسته شدند دیگر
قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لغزشی عظیم افتاد و از یکسوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند
مجال درنگ از برای کس نماند یکبار آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله طریق وطن خویش پیش
گرفت چون محمد حسن شاه از سراپردهٔ خویش بیرون شد جز جماعتی اندک بجای نبود از غایت غیرت و
جلادت خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای برجای اند و تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم
ورزیده دست از مقاتله و محاصره باز ندارد محمد ولیخان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت
آنحضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این
حصارند همه شیران کارزار و دلیران گیرودارند این چنین لشکر را با عدتی اندک در برابر شدن و رزم
دادن از طریقت حزم بعید است و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت محمد حسن شاه چون
نیک نگریست جای زیست نبود ناچار دل برکوچ دادن نهاد پس نخستین اسب جنیبت خاص خویش را که قراقوزی
نام داشت بفرمود حاضر کردند و زین بر نهادند و دخترکی که از اصفهان در سلک جواری درآورده ملتزم
خدمت ساخته بود بفرمود تا برنشست و بعضی از جواهر نفیسه بر ساخت زین ببست آنگاه گفت کس بدین اسب
نتواند دست یافت همه جا بر کنار راه باش که کس عنانت نتواند گرفت پس شتاب زده تا اصفهان عنان
باز مکش و در سرای خویشتن زیستن میکن که من نیز از قفا در میرسم آن دخترک برنشست و بسرعت صبا و سحاب
شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت میکرد تا بخیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد
از قضا در اینوقت یکتن از غلامان رایض و جنیبت کشان محمد حسن شاه از مازندران بشیراز می شتافت در
میان خیابان چشم او زنی را نگریست که بر قراقوزی برآمده شتاب شهاب در میرسد چون برق جهنده
از پیش رویش برآمده عنانش بگرفت و گفت اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و یکجا میشوی صورت
حال را باز راند لاجرم چون غلام رایض این بشنید او را بر داشته بخانهٔ پدر آورد و با جواهر جای داد
و اسب قراقوزی را برداشته پذیرهٔ محمد حسن شاه شد و در سمیرم آن جنیبت را دیگر باره بمحمد حسن شاه رسانید
تا برنشست و طی طریق کرده باصفهان آمد و این هنگام روز سیم شکستن و برنشستن از ظاهر شیراز بود و هم در

اصفهان

محصور شدن کریم خان زند در شیراز از دست محمد حسن شاه

اصفهان درنگ نکرده بهمان سرعت طریق مازندران گرفت و اینخبر درست شد که قراقوزی در شعب جبل
مازندران سم خارا شکاف بر سنگ میکوفت و مانند رعد صهیل میکرد اکنون بر سر سخن رویم محمد ولیخان
قاجار شهریار را و لشکریان قاجار را برنشاندند و راه اصفهان را پیش داد اما از آنسوی حسین خان دولوی قاجار
یوخاری باش که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصغا نمود بی درنگ
طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندران از فرد
کیرد صفر علی خان قوانلو این معنی را دانسته محمد خان قوانلو عمزادهٔ محمد حسن خان را که از قبل او والی مازندران بود
بدست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز بظاهر
بلدهٔ اصفهان رسیده در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشهٔ حسین خان دولو را باز دانست مجال نیافت که در
اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریم خان تجهیز فرماید متوالی برنشست و بسرعت برق و باد بسوی
مازندران شتافت اما از آنسوی چون مکتوب صفر علی خان بمحمد خان رسید و دانست که حسین خان دولو همی
در رسد بیم کرد که جماعت افغانانی که محمد حسن شاه از آذربیجان کوچ داده و در مازندران نشیمن فرموده عداوت
نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود هشتاد
تن از بزرگان افغان را بدست آویز ضیافت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر
کشیده در حبس خانه باز داشتند افغانان چون این بشنیدند در یکجای انجمن شده گرد خود دستگری کردند محمد خان
چون خبر طغیان ایشان را بشنید یوسف خان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغان سر برگرفت و با ابطال رجال
خود بر سر افغانان تاختن برد و با آنجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را عرضهٔ شمشیر و برخی دستگیر فرمود
اما از آنسوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون بفیروزکوه آمد و حال ایشان را باز دانست فسخ
عزیمت از تسخیر مازندران داده اراضی هزارجریب و فولاد محله را در نوشته باستراباد آمد و آن بلده را مفتوح
ساخته استوار بنشست اما محمد خان بعد از مقاتلت با افغانان ششهزار سواره و پیاده آماده کرده منتظر موکب
شهریاری بود در اینوقت محمد حسن شاه با چندتن بعلی آباد نزول فرمود و محمد خان پذیره شده در علی آباد بدرگاه
پادشاه پیوست آنگاه محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داده بشهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا بپای برده
لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استراباد فرمود حسین خان دولو دانست که رزم او را پای ندارد خویشان و پسران
و برادران خود را برداشته بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همداستان شد
محمد حسن شاه از دنبال او باستراباد درآمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد
و حسین خان در تنگنای محاصره افتاد در این هنگام خبر رسید که شیخعلی خان زند با سپاهی کارآزموده اراضی
فیروزکوه را محط رحال فرموده محمد حسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمد خان را
قوت جنگ او نباشد لاجرم دست از دامغان باز داشته عنان عزیمت بطرف ساری گذاشت سپاهی که
ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و بیراه پشت بلشکرگاه همی
کردند و بعد از ورود ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقهٔ اطاعت برتافته دست بغارت

مقاتلهٔ محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند

کشادند و باز خانه شتافتند محمد حسن شاه ناچار با جماعتی از اشاق باش و گروهی از غلامان خاصه راه استراباد برداشت و شیخعلی خان بی مانعی بجانب ساری تاخته آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز از دامغان سفر کرده در ساری با او بپیوست اما محمد حسن شاه دیگرباره در استراباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاخت و در آنجا سنگری برآورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف برزد و روزی چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجزت می سپردند شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استراباد کند تا محمد حسن خان از مازندران ایمن و نشیمنی نماند پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان طریق استراباد پیش گرفت محمد حسن شاه چون این بدید سنگر را گذاشته از راه خیابان ره سپار گشت در ارض کلباد بین عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی آزوقه و علف بیرون شدند و با هم بازخوردند ناچار درهم افتادند بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت و هر دو لشکر از آن گیرودار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده باعانت مردم خود بیرون شدند عاقبت کار بکارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست بآلات حرب برده در کنار بحر رزمی بزرگ افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس آنجنگ محمد حسن شاه باستراباد آمد و شیخعلی خان از کلباد متوجه اشرف گشت اما محمد حسن شاه بعد از ورود باستراباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و نجف خان کرد شادلو را طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند و سبزعلی خان شامبیاتی را که بدشت قپچاق گریخته بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمد ولیخان دولو که مقرب درگاه محمد حسن شاه بود پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته بدشت گریخت و دیگر از تفنگچیان استرابادی و جماعت کرائلی و حاجی لر و کفشلر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم کرد این هنگام نخستین برفع منافقین پرداخت پس محمد ولیخان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را در مجلس مشاورت طلب کرد و سبزعلی خان را فرمود که چون من از مجلس مشاوره کناره جستم بخون پدر محمد ولیخان را مقتول ساز مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد سبزعلی خان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمدند و محمد ولیخان و صادق خان و جمعی از اعیان قاجاری باش را مقتول ساختند چون این کار پرداخته شد با هیجده هزار سواره و پیاده خیمه بیرون زد و در بیرون اشرف رزم شیخعلی خان را ساخته شد و از آنسوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان قرق تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از گیرودار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین بگشتند و یکباره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند محمد حسن شاه لختی دیگر با پیادگان بپائید و مردانه رزم داد پیادگان نیز چون پای نماندند ناچار از آن گرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان طی مسافت همیکرد و لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان راه پلی شکسته پیش آمد و آن پل نیز از ازدحام و اقتحام هزیمت شدگان مسدود بود محمد حسن شاه را در کنار راه ساحتی بنظر آمد

که از انجار

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

برافراشت در اینوقت اسمعیل خان فیلی بدست برادرش پیشکشی و عریضه انفاد حضور داشته مورد الطاف خسروانه گشت و همچنان بر فرمانگذاری لرستان منشور یافت آنگاه آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان سفر کرد و در آنجا خسرو خان والی کردستان عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده ایالت کردستان را حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته بودند دیگر بحصانت قلعه و حراست خویش نپرداختند و بقدم ضراعت پیش آمدند مهدیخان ولد محمد خان سوادکوهی با یک عم و عمزاده که خدمت علیمرادخان میکردند بحکم پادشاه نابینا شدند و شاهزادگان فتحعلی خان و حسینقلی خان که مأمور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند اما از آنسوی جعفر خان زند چون دانست که پادشاه از اصفهان بری سفر کرد تجهیز لشکر نموده باصفهان آمد و باقر خان خراسکانی را مقتول ساخت و حاجی علیقلی خان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بطرف کلپایکان و قلمرو کوچ داد شهریار چون اینخبر بشنید فرمان داد تا خسرو خان والی کردستان و علی خان حاکم خمسه و سرکردگان قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه بر او گرفته جنگ دراندازند دیگر روز از بامداد تا شامگاه حرب برپای بود عاقبت جعفر خان شکسته شده بلشکرگاه گریخت لشکریان بگرد او درآمدند و از هر سوی حمله افکندند چندانکه کار بر جعفر خان تنگ شد ناچار اموال و اثقال خود را گذاشته باصفهان گریخت دیگرباره قوتی و شوکتی بدست کرده بنشست آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای بدفع او برخاست و از اراضی فراهان گذشته بمنزل دهق فرود شد در آنجا مکشوف افتاد که جعفر خان چون اصغای عزیمت شهریار را نموده تاب درنگ نیاورد و بازبشیراز گریخت پس شهریار جعفرقلی خان را با ششهزار کس مأمور بتوقف اصفهان فرمود و خود بچمن سنگباران آمد در آنجا مسموع افتاد که علی خان خمسه از طریق اطاعت سر برتافته لاجرم بجانب خمسه شتافت چون راه بخمسه نزدیک کرد علیخان بقدم اعتذار بیرون شده استرحام و استعطاف نمود پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا بطهران آمد

وقایع سنه یکهزار و دویست و یک و فتح گیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و یکسال درگذشت هدایت الله خان در شیروان اعداد کار کرده بگیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود مصطفی خان دولو را با ششهزار کس از ابطال بدفع او مأمور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست ایوانی خان گرجی را با جمعی از ابطال رجال بمدافعه برانگیخت و او تا رستم آباد که ده فرسنگی رشت است پذیره جنگ شد لاکن از آن پیش که مصطفی خان برستم آباد آید و مصافی بادید شود فرار کرده بهدایت الله خان پیوست و مصطفی خان از دنبال و تباختن ناچار هدایت الله خان بیرون شده در سپرباز اصف برزد و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون رشت را در قوت بازوی خود ندید پس بجانب انزلی فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعه او را بمحاصره انداختند از قضا یکشب آتشی در سرای یکتن از قلعه گیان افتاد و بدست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم

شد و از بیرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هر جانب یورش افکندند مجال توقف بر هدایت الله خان محال افتاد از قلعه بزیر آمد تا بکشتی در رود و راه باکو به پیش گیرد ناگاه به تیر تفنگی از تفنگچیان طالش بر پا افتاد ملاحان جسد او را از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بحضرت شهریار آوردند آنگاه آقا محمد شاه از طهران باصفهان آمد و علی خان خمسه را که سالها بهوای خودسری کار میکرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار مکشوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید و از آنجا بچمن گندمان نزول فرمود و در منزل سنگباران زکریا بیک گرجی وکیل ارکلی خان والی گرجستان با پیشکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را بنواخت و از آنجا از راه بروجرد اراضی بختیاری را انتظام کرده بجانب همدان شد و در آنجا لطفعلی خان عم خسروخان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت گشته خواستار شد که چون خسروخان از ادراک حضور رهیناکست او را مهلت گذارند تا بعد از ورود موکب پادشاه بطهران اطمینانی بدست کرده روانه درگاه آید ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در اینسال جعفرخان زند از شیراز بتسخیر یزد بیرون شد تقی خان یزدی از میر محمد خان که در اینوقت حاکم طبس بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاختن کرده در ظاهر یزد با جعفرخان مصاف داد و او را بشکست اموال و اثقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت بغنیمت برگرفت و از این فتح عجبی و تنمری در دماغ او راه کرد و بفتح اصفهان تصمیم عزم داد و محمد خان و اسمعیل خان عرب عامری که حاکم نظر دار دستان بودند نیز با او پیوستند جعفرقلی خان از اصفهان بیرون شده پذیره جنگ او گشت و بعد از چهارده روز مبارزت و مناجزت میر محمد خان بنه و آغروق بریخت و بیزد گریخت و از آنجا بطبس شد و هم در اینسال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داده باصفهان آمد و شاهزاده فتحعلی خان را بتوقف اصفهان حکم داده متوجه شیراز گشت و در مشهد ام النبی لشکرگاه کرد و علی قلی خان را بتاختن و تاراج آن اراضی فرمان داد و او اطراف و انحای آن نواحی را تا تخت جمشید عرصه نهب و غارت ساخت و در نیمه سنبله مراجعت باصفهان فرمود شاهزاده فتحعلی خان چند قطعه الماس و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیش گذرانید آنگاه علی قلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته باز طهران شد در این هنگام مرتضی قلی خان از باکویه لشکری انبوه کرده بگیلان تاخت و سلیمان خان حاکم گیلان تاب درنگ نیاورده بقزوین گریخت و صورت حال را باز نمود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ناظر و امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع او مامور فرمود و جعفرقلیخان نیز با پنجهزار کس از دنبال ایشان کوچ داد اما از آنسوی پیش از آنکه جعفرقلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبارزت را بیاراست و جنگی صعب در افکند در اول حمله محمد حسین آقا هزیمت شد و پشت برزمگاه داد امیر محمد حسین خان ارجمندی چشم از زندگانی بپوشید و مردانه بکوشید نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و هم چنان مانند شیر زخم یافته برچپ و راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بخاک انداخت و خود تیر بهره خاک گشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفرقلیخان پای رزم نخواهد داشت اراضی گیلان را عرصه نهب و غارت ساخته بجانب باکویه شتاب گرفت و از این سوی در حین این

کشته شدن هدایت الله خان گیلانی

فتنه

فتنه مسموع شهریار افتاد که جعفرخان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهانرا تصمیم عزم داده آقا محمد شاه از این حدیث برآشفت و با سیصد تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان کرد چندانکه ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع نتوان داد مفید نیفتاد و در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان بقدم عجل و شتاب راه برداشت و از آنسوی چون جعفرخان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه بجانب شیراز در ترکتاز آمد و این معنی مقرر بود که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود جعفرخان رایت فتح اصفهان بر می افراشت و هرگاه بدو آگهی میرسید که آقا محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود خواه با لشکر بسیار و خواه با نفر قلیل بی آنکه تیغی از غلاف برآید و گردی از مصاف برخیزد عار فرار را فخری پنداشته دو اسبه طریق شیراز بر میداشت و این کار را چنان بر خویشتن استوار نهاده بود که هنگام ورود او باصفهان گروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دبوس و باد افکندن در بوق است رسیدن جعفرخانرا بدانستند از بهر طلب دیناری و کدیه درهمی فراهم شده در بیرون اصفهان بر معبر راه او انجمن شدند چون آن سواران که بر مقدمه جعفرخان بودند برسیدند و نگاه دران جنیبت بدیدار شدند همگروه رده ساختند و باد در بوقها در انداختند جعفرخان در میان پیشتازان خویش و پذیره شدگان شهر ناگاه اصغای چنان آوازهای مهیب نمود گمان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است دلش از جای برفت و عنان اسب بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت خاصانش از قفا بتاختند و او را از قصه آگاه ساختند سخت غمنده و شرمسار گشت و گفت اکنونکه کار بدینگونه رفت از کوچه درویشان گذشتن و بدیشان عبور کردن روا نباشد پس از در دیگر باصفهان درآمد تا این هنگام که بر حق گریخت مع القصه چون خبر فرار او در منزل مورچه خورت معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان درآمد و مصطفی خان دولو را از دنبال او تاختن فرمود و او تا ارض ایزدخواست برفت و چند عراده توپ از مردم جعفرخان مأخوذ داشته باز اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت بطهران فرمود و زمستانرا در مازندران بپای برد در آنجا معروض افتاد که جعفرخان بدست کنیزکیکه در سرای داشت مسموم و مریض گشت و پس مرادخان و صید مرادخان و شاه مرادخان اعمام علیمرادخان زند و ابراهیم خان ولد اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یکسال در ارگ شیراز زندانی بودند در اینوقت دو تن از غلامان جعفرخانرا که یکی رجب و آن دیگر باقر نام داشت و نان و آب محبوسین را متصدی بودند با خود یار کردند و شبانگاه از زندان بیرون تاختند و بر بام خلوت ارگ برآمدند و آهنگ فرود شدن کردند صید مرادخان از بیم جان بر بام بماند و دیگران بدست آویز طنابهای شادروان بزیر آمده در زاویه خانه کمین نهادند بامداد که ظلمت برخاست یکی از زنان جعفرخان مرد بیگانه در سرای دیده فریاد برداشت جعفرخان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون تاخت نخستین شاه مرادخان بردی در آمد و جعفرخان تیغ بزد و بینی او را جراحت کرد ابراهیم خان چوب

فرار جعفرخان از بیم آقا محمد شاه

جاروبی بدست کرده از قفای جعفرخان برامد و بر سر او کوفت چنانکه از پای درآمد پس دست پا بپیخت و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند صید مراد خان بی توانی آن سر را برداشته بپای دیوار ارک انداخت در اینوقت لطفعلی خان پسر جعفرخان که در لار بود چون خبر قتل پدر را اصغا فرمود دانست که راه شیراز نتواند سپرد نزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده بازشیراز شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را نابینا و بعضی را مقتول نمود آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشیمن ساخت آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس یکجهة گشت و در سنهٔ یکهزار و دویست و چهار هجری با لشکرهای ساخته بشتاب صبا و سحاب باصفهان آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل بیضا که شش فرسنگی شیراز است بنه و آغروق را با برادر خود علیقلی خان گذاشته ابطال رجال را برداشته بشیراز آمد و از آنسوی لطفعلی خان با پنج هزار سواره و پیاده بعزم مقاتلت بیرون شده در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد از دو روی صف راست کردند آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلی خان در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند نخستین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران جنگ را بر جعفرقلی خان گماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد گروهی دیگر را باعانت آنجماعت جنبش داد تا با هم پیوسته شدند و از هر کوشش نیروئی از نو بدست کردند آقا محمد شاه چون این بدید جماعتی را بدستیاری جعفرقلی خان فرمان داد دیگر باره لطفعلی خان انجمنی از شتران مردم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت از اینگونه کار کردند تا جنگ بانبوه و زمان کوشش و کشش بدراز کشید و فراوان مرد و مرکب هلاک در افتاد سرانجام لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا بدروازهٔ شهر از پی هزیمتیان بتاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد گرفتار گشت ناچار لطفعلی خان بحصار در رفته متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سنگری مشتمل بر سه دروازه برکشید و یکماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب می‌نمود بجانب طهران مراجعت فرمود آنگاه حکم داد تا ضریحی زر اندود کرده انفاذ درگاه ملایک پناه اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنج هجری و عزم آقا محمد شاه بتسخیر آذربایجان

در پایان سنهٔ یکهزار و دویست و پنج هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع فتنهٔ لطفعلی خان شاهزادهٔ جوان بخت فتحعلی خانرا با سپاهی لایق مأمور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آنگاه تجهیز لشکر کرده بجانب آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت سلیمان خان را با شش هزار مرد بطالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را بمعرض نهب و غارت درآورده بزرگان آنجماعت را با زن و فرزند بزنجان فرستاد و نیز شهریار از طریق خلخال طی مسافت کرده با دو هزار سوار کارآزموده بتسخیر قلعهٔ سراب و تدمیر صادق خان تصمیم عزم داد صادق خان شقاقی باندیشهٔ مدافعت بیرون شده مبارزتی نمود در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته تا قراجه داغ

عنان

عنان باز نکشید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوانشیر پناه جست شهریار از پس او فرمان داد تا سراب را خراب کردند و هم با آتش بسوختند و از آنجا کوچ داده باردبیل آمد مصطفی خان حاکم قراجه داغ پادشاه را پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت از پس آن شهریار جان محمد خان قاجار را با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود او برفت و شکسته شده باز آمد چون منازل صعب و درخت استان فراوان در راه داشت قلع و قمع او را بدیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی قراجه داغ سفر کرد و در چمن اشکنبر فرود شد حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده بحکومت خوی و تبریز مباهی گشت و زوجهٔ او که دختر ابراهیم خلیل خان بود بتوقف قزوین فرمان یافت آنگاه محمد قلی خان حاکم ارومی بیمناک شده باراضی شوره گریخت آقا محمد شاه محمد خان عزالدینلوی قاجار را با سه هزار کس بقلعهٔ ارومی مامور فرمود تا اهل و مال محمد قلی خان را بلشکرگاه حمل داد همانا در حمل اموال بعضی از اشیاء نفیسه را بنهانی از بهر خویش ضبط کرد و اینمعنی معلوم شد و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان را از این خیانت بر زیادت آنست که با محمد ولی آقا و محمد علی خان جوجوق و محمد تقی خان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را از ارومی با بند و کنده بدرگاه آوردند و فرمان رفت تا او را و محمد علیخان جوجوق و محمد علی خان عزالدینلو و محمد ولی آقا را میل درکشیدند و محمد تقی خانرا عرضهٔ شمشیر ساختند در این هنگام محمد قلی خان ارومی که گریخته بود درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار بتقبیل آستان شهریار حاضر شد و مهبط اکرام و اشفاق گشت از پس این وقایع عریضهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد بشرح آنکه لطفعلی خان تجهیز لشکر کرده با بیست هزار کس سواره و پیاده بتسخیر اصفهان تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد عبدالرحیم خان برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع مسافت کرده در سمیرم علیا فرود شد از اینسوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود در چمن گندمان اصغای این حدیث کرد و بی درنگ ساخته جنگ شده با لشکری نامور تا ارض قمشه کوچ داد آنگاه هر دو سپاه از کم و بیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را تنگ درآوردند و در تیر پرتاب هم فرود شدند لطفعلی خان از دور اندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر کار یکسره کند چون پاسی از شب بگذشت عبدالرحیم خان برحسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان قبیلهٔ زند را انجمن کرده با ایشان در هدم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان همداستان شد و هم در آن نیمشب در میان لشکرگاه تفنگی چند به پرتاب گشاد دادند و ساز مخالفت پیش نهادند لطفعلی خان چنان دانست که لشکریان شاهزاده بیرون تاخته و شبیخون انداخته اند سخت هراسناک شد و بنه و آغروق خود را بجای گذاشته با دویست تن از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزاین و دفاین خود که در شیراز داشت پیوسته شود و تبازه اعداد کاری کند چون بدروازهٔ شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود تا دروازهٔ حصار را استوار کرده او را بار ندادند لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه

داشت بهرهٔ غازیان لشکر شاهزاده گشت مع القصّه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت
که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان وصیانت مردم فارس سرداری و سپاهی مقرّر دارد آقا محمّد شاه
میرزا رضاقلی را بفرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خانرا با سه هزار کس با او یار
کرده باتفاق بشیراز آمدند بعد از ورود بشهر میرزا رضاقلی اموال واثقال لطفعلی خانرا حمل داد و جواهر سواره
و پیادهٔ او را مأخوذ داشته با هزار سر مادیان مراجعت نمود اما از آنسوی لطفعلی خان از نبا در فارس باراضی
خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم
تسخیر شیراز را تصمیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قضا اینوقت کاروانی را در راه
کازرون تاخته و خبر نهب قافله در شیراز پراکنده گشت مصطفی خان چون این بشنید با هفصد تن از
مردم خود برنشست و در پنج فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان ببست در اول حملهٔ ایشان بگریختند ابدال خان
و عبد الملکی از دنبال آنجماعت بتاختند چون راه نزدیک کرد چند تن سر بر تافتند و او را زخمی بر سینه زدند
چنانکه از پای در آمد این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه
بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان بخروش آمد از این سوی که مصطفی خان نیز شیری رزم آزمای بود
کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جعبهٔ تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و
اسب برجهاند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه بپای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند
لطفعلی خان بجایگاه شد و مصطفی خان باز شیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز بدست
مسرعی سبک سیر معروض داشت آقا محمّد شاه جان محمّد خانرا با پنجهزار کس مرد جنگی مأمور بشیراز فرمود و لطفعلی خان
در مدّت ذهاب و ایاب این سفیر دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشیمن فرمود این هنگام
جان محمد خان برسید و هر دو لشکر صف برزدند و جنگ در افکندند بعد از گیر و دار بسیار لشکر لطفعلی خان
هزیمت شدند و او ناچار کرّ و فرّی نموده بزرقان فرار کرد و هم در آنجا باعداد کار پرداخته دیگر باره چهار هزار
مرد بر سر خود انجمن ساخت و از این سوی جان محمّد خان و مصطفی خان در ارض کلبا د در آمدند و مصطفی خان
از آنجا بحافظیهٔ شیراز آمد روزی چند از این بگذشت بحسب لطفعلی خان برنشسته مانند برق و باد بر لشکرگاه
جان محمّد خان شبیخون آورده و از هر جانب تاخت و رزم بساخت لاکن رخنه و ثلمهٔ در آن لشکرگاه نتوانست
کرد لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آنسوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران تصمیم عزم
داده در اراضی خمسه ملّا محمّد حسین ملّاباشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامهما فی
روضات الجنان فرمان داده بکرمانشهان سفر کرد و آنجناب را بطهران آورد و از قضا چنان افتاد که روز
چهارشنبهٔ هفدهم ربیع الثانی در سنهٔ هزار و دویست شش هجری آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه
داشت و با خاصان حضرت سخن میکرد ناگاهش مرض سکات عارض شده قطع سخن کرد و سلیمان خان قاجار
که قرب مکان داشت تفرّس مرض شهریار کرده حاضران درگاه را به نیکوتر حیلتی رخصت انصراف داد
و پادشاه را بدستیاری خواجگان و خصیان سرای بحرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی را

که طبیب

که طبیب حاذق بودند حاضر نمود تا به برکندن موی سر و اصابت زخمهای دیگر و تدبیرات بدیع و معالجات
انیق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود پس دولتخواهان درگاه بشکرانه پیشانی بر خاک نهادند و ادای
صدقات و نذورات نمودند از پس اینواقعه صادق خان شقاقی که نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود
ده تن از برادران خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه گشت
و سلیمان پاشا والی بغداد مصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سر اسب و استر و چند بهلهٔ چرغ
و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت و فرمان برداری کرد و هم در اینسال آقا محمّد شاه
فرمان داد تا عبد الرزّاق خان حاکم کاشان که بحلیهٔ دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنّایان و
استادان صیاغت در مشهد مقدس سیّد الشهدا علیه التحیّة والثنا حاضر نموده از نوقبّهٔ کردند و گنبدی
رفیع برآورده با زرّ ناب مذهّب نمودند حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیدهٔ بنظم کرده این مصرع
بتاریخ آورد   در گنبد حسین علی زیب یافت زر و هم در این سال یکهزار و دویست و شش هجری آقا محمّد شاه
ولیعهد دولت فتحعلی خان را بصیانت و امارت استراباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن
اراضی باز داشته خود با سپاهی گران با صفهان کوچ داد و از آنجا بچمن گندمان بشتافته راه شیراز
پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شبیخون لشکرگاه پادشاه
فرموده شهریار لشکریان را بحفظ و حراست خویش تحریص داد و ابراهیم خانرا بدیده بانی بیرون فرستاد
تا اگر از لشکر بیگانه خبری داند بعرض رساند چون سیاهی شب جهان بگرفت لطفعلی خان چون دیوانهٔ زنجیر
گسسته و دیوار بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را باول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب
بلا تا کرانهٔ لشکرگاه پادشاه عنان باز نکشید و به یکجانب اردو رکاب گران کرد و عبد الله خان عمّ
خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوّران سپاه بمیان لشکرگاه در آمد و غوغائی عظیم در لشکریان در انداخت
و از هر سوی بانگ جزایر و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند آقا محمد شاه در چنین
گرداب بلا مانند کوه پای بر جا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را پره
زدند و صیانت و حراست پادشاه را کمر ببستند عبد الله خان بعد از رزم سازی و ترکتازی چنان
دانست که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیبی رسیده یا از میان بگناری فرار کرده و از پس او لشکریان را جای
درنگ و نیروی جنگ نخواهد بود لاجرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در بامداد با سر
ابطال و نهب اموال دست برآرد در اینوقت میرزا فتح الله اردلانی که از پیش شناختهٔ لطفعلی خان
بود در لشکرگاه پادشاه منزلتی نزدیک لطفعلی خان بشتافته او را مژدهٔ فتح داد لطفعلی خان نیز
شیفتهٔ کلمات او شده یکباره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را مأخوذ خواهد داشت پس آسوده
خاطر در کنار مصافگاه آرام گرفت چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ
برداشت لطفعلی خان چون آن ندا بشنید دانست که پادشاه را گزندی نرسیده و چون روز برآید با آن
سپاه گران قوّت مبارزت نخواهد داشت سخت آشفته خاطر گشت و پدرنگ طریق فرار پیش گرفته

بجانب کرمان سرعت گرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم اورا دستگیر ساختند و از اینسوی بحکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن گیر و دار فرار کردند جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر بدرگاه فرستند و از انجا بجانب شیراز کوچ داد حاجی ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیره شده شهریار را پوزش کردند و بشهر در آوردند بعد از ورود بشهر آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریمخان را که پیشتر بدست علیمراد خان ناپیدا بودند باتفاق زن و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند بجانب استراباد و مازندران کوچ دادند و میرزا فتح الله اردلانی که بیزد گریخته بود در اینوقت گرفتار شده بدرگاه آوردند بقطع زبان او فرمان رفت آنگاه امر مملکت فارس را انتظام کرده مراجعت بطهران فرمود و در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که اینوقت چهارده ساله بود با جفتی نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برگرفته بکرمان در آمد ولدان نظرعلی خان زند که با او از زمان دیرین بکین بودند از ورود او آگهی یافته شبانگاه بر سر او شتافتند و چند تن از مردم او را مقتول ساختند لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند کرد پدر رنگ برنشسته بطرف راور گریخت میرزا محمد خان راوری نیز بکین او برخاست و رزم را آیت و چند تن از ملازمانش را دستگیر نمود لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با انجماعت ساز مبارزت کند و آغاز مناجزت فرماید ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبس گرفت و در طی مسافت چهار تن از مردمش بمرض عطش هلاک شدند چون بطبس رسید امیرحسن خان حاکم آن بلده سیصد تن از مردم خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و بهوای پادشاهی دیگر باره راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند لشکری بفرمان تقی خان یزدی بدفع او در آمد و با او در آویخت لطفعلی خان چون برق تابناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد گروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده لختی از قفا بتاخت آنگاه عنان برتافته باراضی ابرکوه شتافت اما از آنسوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بجانب فارس اصغا فرمود محمد حسین خان خاله زاده خود را با هشت هزار سوار بتاخت وقتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان نصرالله خان عم خود را بصیانت ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته محمد حسین خان نخستین دفع نصرالله خان را تصمیم عزم داده او را در قلعهٔ ابرکوه بمحاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار بنشست چون مدت محاصره بدراز کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را گذاشتن و غم ابرکوه برداشتن سرمایهٔ سودی نخواهد بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب گرفت و وقتی برسید که لطفعلی خان دست از قلعهٔ داراب جرد باز داشته طریق نیریز برداشته بود لاجرم از راه ثنگ کرم برفت و در پای خرمن کوه بدو رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و گرد از مصاف گاه برانگیختند و خون یکدیگر بریختند یازده روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند بحسب لطفعلی خان آهنگ شبیخون نمود و جمعی از ابطال رجال گزیده کرد یکتن از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده

بنزدیک

آمدن لطفعلی خان دیگر بار بشیراز

بنزدیک محمد حسین خان آمد و او را از مکنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داد و تا بحفظ و حراست جایگاه خود پرداخت لاجرم چون لطفعلی خان نیمشب تاختن کرد از هیچ سوی دست نیافت و بنیل مقصود بازشتافت صبحگاه که جهان روشن شد محمد حسین خان یکباره دل برجنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از سنگر بیرون شده روبت از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کوشش و کشش بنهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ براو محال نمود ناچار از اراضی شیراز دل برگرفت و طریق طبس پیش داشت اما آقا محمد شاه در این وقت تسخیر کرمان را تصمیم عزم داده در سنهٔ یکهزار و دویست و هفت هجری از راه اصفهان بچمن آسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با ده هزار سوار و پنجهزار پیاده و توپ و زنبوره در هفدهم شهر شوال مأمور بفتح کرمان فرمود مصطفی خان دولو را ملتزم رکاب او ساخت آنگاه حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس حاضر شدند اما شاهزاده فتحعلی خان طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شد و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود و او بیمناک شده روی برتافت و اموالش عرصهٔ نهب و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا برنشسته باغ نظر را لشکرگاه کرد و مصطفی خان را با شش هزار تن به بم و نرماشیر مأمور فرمود از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند مطیع و منقاد سازد او برفت و کامروا باز آمد مع القصه شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را تحت فرمان کرده محمد ابراهیم آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت گرفت و بدرگاه پادشاه آمد محمد رضا خان کرانی که در اینوقت دستگیر و گرفتار بود برحسب فرمان در حضرت شهریار عرضهٔ هلاک و دمار گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را بهدم قلعهٔ شیراز مأمور نمود تا برفت و آن بنا را با خاک پست کرد آنگاه مراجعت بطهران فرمود و از آنجا سفر استراباد کرد از بهر آنکه جماعت یموت سایرن خانی که در طرف صحرای اترک و دشت قبچاق جای داشته در اسر و نهب مردم استراباد طریق طغیان می سپردند لاجرم شهریار بعد از ورود باستراباد بزرگان یموت را مکتوبی کرد که ابطال رجال خویش را روانهٔ درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را بگروگان بسپارید و اگرنه ساختهٔ جنگ شوید ایشان از سپردن زنان خود بگروگان مضایقت نمودند پس محمد ولیخان قوانلو و مصطفی خان دولو را با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود مصطفی خان تا تپهٔ خیت که ربع فرسنگ به منازل آنجماعت مسافت داشت لشکر براند و سنگری راست کرد دیگر روز ترکان بر سر ایشان تاخته و از دور و نزدیک جلادتی مینمودند روز سیم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته جنگ پیوسته شد بعد از کشش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند سیصد مرد دلیر عرضهٔ شمشیر گشت و هزار زن و فرزند از آنجماعت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از نسوان و کودکان دستگیر گشت در آن گیر و دار چنان اتفاق افتاد که بعضی از ترکانان زنان خود را بکشتند تا بدست بیگانه اسیر نشود و نیز بعضی از زنان خویشتن را از بیم اسر هلاک کردند چنانکه یکتن از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکر برکشید و خود را بکشت و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار ردیف خود ساخته هزیمت میتاخت

چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند آن زن که آفتاب انجمن بود بمغاک راه انداخته با تیغش بدو نیم زد و از
پس آنکه جنگ بکران رفت و هر دو لشکر باز جای شدند یکتن از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت باستراباد
آمد که زنش را از قید اسر برهاند آقا محمد شاه بفرمود تا او را از کونه سر در آب بداشتند تا جان بداد و در آن سفر از زر
و سیم و اسب و شتر و گاو میش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهرهٔ لشکریان گشت و اسیران بسیار با خود
آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از بیست تن تباه نگشت بالجمله آقا محمد شاه اسیران را
از لشکریان بخرید و در شهر ساری نشیمن فرمود از آنسوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر پیشکش اسبهای
گزیده اختیار کردند و چهل تن از پسران صنادید یموت را از برای گروگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان
قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند این جمله را مهرعلی آقای داشلو برداشته
درباری حاضر درگاه شد و نیز برگردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستد و هرگز جز از در صدق و
عقیدت قدم نزند آقا محمد شاه او را نیک بنواخت و مسئولش را باجابت مقرون داشته اسرای ایشان را باداو
کسیل فرمود تا باراضی خویش باز شتافتند و خود بجانب طهران کوچ داد بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله
سلیمان خان را با شش هزار کس بدفع ابراهیم خلیل خان مأمور فرمود و سلیمان خان کوچ داده با آذربایجان ره
سپار گشت از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبدالصمد بیک پسر عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه
پادشاه فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روزی چند
معاف باشد عذرش پذیرفته و مسئولش باجابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بلدان و اراضی
آذربایجان متوقف و مأمور گشت و عبدالصمد بیک ملازم رکاب شد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و هشت هجری و عزیمت آقا محمد شاه بدفع لطفعلی خان زند

در سال یکهزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت با ملا
عبدالله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شناختگان شهر همداستان شده لطفعلی خان زند را
که این هنگام در قاین متواری بود بامارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند
تن از ملازمانش بشتاب شهاب و سحاب بشتافته بکرمان درآمد و بر مسند فرمان گذاری جای کرد و بعضی از
افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند بنزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسوی آقا محمد شاه چون
اصغای این خبر فرمود شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدانها از راحت ایوان باز ندانستند از پیش
روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری گران بآهنگ کرمان خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین بشهر
بابک درآمده اهل عصیان و طغیان از کیفری بسزا کرد تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا بشیر شده
چهل تن از سران اشرار را عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و گروهی را در بار قنوات در انداخته با خاک انباشته
کرد آنگاه شتاب زده بکرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد دیگر روز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاده
رزم دادند و شکسته شدند چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد یکباره دروازه‌های حصار را استوار
بسته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوارگران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر
کردند

کردند و از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان برجها خندقی کردند و استوار
بنشستند پنجماه شبانروز کار بضرب توپ و تفنگ میرفت و از فرود برجها نقب همی زدند بسیار بود که در میان
نقبها از دو سوی لشکریان دست و گریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میخستند و آن هنگام که زمستان
پیش آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانها کردند و از خیمه بر وثاقها درآمدند سرانجام قحط و غلا در کرمان
بادید گشت چندانکه نه هزار تن از مردم را بحکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی ننمود و از این سوی چون
کار محاصره بدراز کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا بیورش آن قلعه را فرو گیرند
ابطال رجال روز جمعهٔ بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته آنگاه که آفتاب
نشست روی بحصار نهادند چندانکه گلوله و احجار از برج و باره ببارید دلیران لشکر را باک نبود و بیحیان
یکدل و یکجهت ببروج شهر عروج کردند و شهر را فرو گرفتند و دست بقتل و اسر و نهب و غارت برگشادند
لطفعلی خان در آن ظلمت شب چون کار بدینگونه دید بهزار تعب و طلب خویشتن را از تنگنای حصار بیرون
انداخته بقلعهٔ بم گریخت صبحگاه آقا محمد شاه محمد ولیخان قاجار را از دنبال او بتاخت اما از آنسوی چون لطفعلی خان
بقلعهٔ بم در رفت مردم سیستان ضعف حال و فرار او را معلوم کردند و در اخذ و قید او یکجهت شدند نخستین
اسب او را که غزال نام داشت و در میان تکاوران نامور بود عقر کردند لطفعلی خان از درون خانه
مکنون خاطر آن جماعت را تفرس کرد و خواست تا خویشتن را بغزال برساند و از آن بلا برهاند از جای جنبش
کرده با تیغ آخته بیرون تاخت وقتی برسید که اسب را عقر کرده دید دست برهم نهاد پس او را بگرفتند
و غل برنهادند و روانهٔ درگاه شهریار شدند در نیمهٔ راه محمد ولیخان با ایشان دوچار شد و لطفعلی خان را از
آن جماعت بستد و بدرگاه پادشاه آورد آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل در کشیدند و از آنجا بطهرانش تاخته
عرضهٔ هلاک و دمار ساختند و عم او نیز ناپدید گشت و میرزا محمد علی خان کاشانی برادر فتحعلی خان ملک الشعرا
که در خدمت او منصب وزارت داشت بجرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی بحضرت شهریار کرده
و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده بمعرض عقاب و عتاب حاضر آمد چون از آن نگار انکار نکرد عرضهٔ هلاک
و دمار گشت و یکصد تن از قبیلهٔ افشار کرمان که دولتخواه او بودند نابود شدند و دو قطعهٔ الماس که یکی
دریای نور و آن دیگر تاج ماه نام داشت و از جملهٔ جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلاب زمانه بدست لطفعلی خان
افتاده در بازوی او بود هم خاص شهریار گشت آنگاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهربابک را
بقریهٔ کهک که از توابع قم است نشیمن فرمود که از نخست وطن آن جماعت بود و هفتصد خانوار از جماعت عطاء
اللهی بلدهٔ مزبوره را بتوقف ری مأمور داشت و یکهزار تن از جوانان تناور کرمان را بسر کردگی مرتضی قلیخان
کرمانی مأمور طهران فرمود و حکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند آنگاه آهنگ شیراز فرمود
و در این گیرودار عبدالصمد بیک پسر عم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت چون بدان
اراضی رسید بعضی از مردم شاهسون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب خویش را برجهاند
تا از میانه بجهد از قفای او بتاختند و بازخم گلوله بخاکش انداختند و سرش را از تن دور کرده بشیراز آوردند

اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلی خان که بر مقدمهٔ سپاه راه سپر بود کار بر چگونه کرد نخستین قبایل کمری را
که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود و از آنجا بچپرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت
آنگاه طریق تهرود گرفت مردم تهرود بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمد تقی بیک قوللر آقاسی را
از بهر استمالت بدیشان فرستاد او را با تیغ بخشند و یکباره در ببستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان
بایورش آن حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم
سفر کرد و با افغانان کارزار نمود و آن جماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و کردگان
دادند آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را منظم کرد و قلعهٔ قریه راد و را بحکم یورش مفتوح ساخت
و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمد شاه فرمانگذاری مملکت فارس بدو گذاشت و حاجی ابراهیم خان شیرازی را
که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید و هم درین سال که یکهزار و دویست و نه
عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد و خفاوت گرفت و بزرگان شیروان
و شماخی و قبه و دربند را با خود تالیف داد و سر از طریق طاعت بپیچید لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه
انجمن شدند و میرزا اسد الله خان نوری که وزیر لشکر بود بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را
بسلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت
و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود باردوبیل محمد حسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی
از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعهٔ پناه آباد بر سر پل خدا آفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه
کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست نکند و دست بهدم و انهدام پل نیارد اما محمد حسین خان اگرچه
بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را
معروض داشت آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران
برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو بساخت و چهار برج از آنسوی پل برآورد و چون کار پل
پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مأمور ساخت
و سلیمان خان را با پنجهزار تفنگچی و محمد حسین خان برادر حاجی ابراهیم خان را با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان
بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی
جای داده بطرف سالیان فرستادند و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آن جماعت ناچار
در میان بحر کشتی باز داشتند و لنگر گران کردند تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند
برحسب فرمان بدریا در رفتند و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود مأخوذ گشت
سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آن جماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرضهٔ نهب و غارت
ساخته گروهی را در قید اسر انداختند پس شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید
و زن و فرزند ایشان را بمازندران و بعضی را باردبیل نشیمن فرمود اما شاهنواز خان پسر شاه پلنگ را که
دستگیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خان را

باوجی

با فوجی بمنازل ارامنهٔ قپان تاختن فرمود و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب روی و پسران سیمین بر
با یکصد و شش نیزه سر بدرگاه آورد شهریار اسیران را بمردم امین سپرد که از خیانت بصیانت باشند و رضا قلیخان
نیز بجانب دیگر مأمور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاوس عبد الرحیم خان شیرازی و چراغعلی خان
بختیاری را با فوجی بحراست پل و ساختن سنگر باز داشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر
قلعهٔ پناه آباد تاختن فرموده در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر
نمودند و گروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه
سپاه از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم را بسوی قلعه گشاد دادند و جمعی از قلعگیان را هلاک ساختند
و مصطفی خان را با پنجهزار کس بعسکران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه بر متردّدین ببندد و رضا
قلی خان را با فوجی بسنگر تخت طاوس مأمور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد ابراهیم خلیل خان
با ده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب درانداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش
گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد درین وقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چند ازین هول و هرب طریق خدمت گیر و از این رنج و تعب برای منشی در منشور نگار داد ز
منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت گر
نگهدار من آنست که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد بالجمله از آنسوی محمد بیک و اسد بیک برادر
زادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مأمنی سخت نشیمن کرده بودند پسر قلیخان و عبد الله خان برحسب
فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان را اصغای این خبر برآشفتگی بیفزود و یکتن
از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از نزدیکان خود را بگروگان
بسپارد و خراج برگردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه بوقت دیگر
موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان گنجه و ملک مجنون و ملک قطب
و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه مصحوب یکی از اقربای خود
پنجهزار تومان بنقد انفاذ درگاه داشت و حسین خان حاکم باکویه مکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور بدست
فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و استران قوی بنیاد و دیگر
تحف انفاذ حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت روزی
بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که
از سی سال کمتر روزگار داشتند با تفاق جوانان دیگر قبایل یک رده شدند و یک صف برزدند مشایخ
و کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزون داشتند برحسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان
مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از بهر مشاورت گرد کرده‌ام
و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق
بقصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را بمحاصره انداختیم و کاری نساختیم اکنون هنگام خریف در رسید

هواست آزوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است بمانیم و رزم دهیم یا بجانب عراق تصمیم عزم فرمائیم جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان حضرت گاه روز مقاتله و مقابله بکاریم نه هنگام محاوره و مشاوره ما را هیچ رائی و هوائی نیست چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم شهریار ایشان را تحسین فرستاد و فرمود این جوانان با خرد پیر و بخت جوان دمساز ندهمانا مرا در این شوری وکیل خویش نمودند و من از قبل ایشان سخن خواهم کرد آنگاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رای شما برچگونه است ایشان گفتند ما نخستین خاموش باشیم تا این جماعت پیران که بسال از ما مهترند سخن کنند و رای ایشان باز دانیم پس آقا محمد شاه با پیران مجرّب خطاب کرد و رای آن جماعت باز جست بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آزوقه مشکل بدست شود و لشکریان از زحمت صعب کردد و صواب آنست که شهریار باز طهران شود و زمستان بپای برد و نا رسائی لشکر را بساز آورد و هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا بطهران تاختن و دشمن را بجای گذاشتن نیکو نباشد چه بعد مسافت خصم را از مخافت امانی باشد اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرمایند و لشکریان استجمام دهند و هنگام بهار لوای کینه خواهی افراشته سازند بصواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ ایشان فرمود همانا سخن بصدق نکردید و در مشورت هوای خویش جستید چه بزرگان قاجار سفر طهران پسندیده کردند که با زنان خویش پیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد یا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر در این سفر کیتن جارچی را شتوانشد دفع داد و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او یکتن این منصب داشته بالجمله چون سخن پادشاه بدینجا رسید کهول و مشایخ سر بر داشتند و گفتند ما دیگر از اینجا سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید اما چون من وکیل جوانان شده ام بصوابدید ایشان کار کنم فردا بگاه کوچ باید داد از امداد لشکریان هر کس بنه و اغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز بر نشسته در پهلوی بارگیر جای کند تا من حکم کنم که بکجا خواهیم شد سخن بر این نهادند صبحگاه تمامت لشکر کار بدینگونه کردند آنگاه آقا محمد شاه عنان اسب بسوی تفلیس کردانید و تمامت لشکر از قفای او راه بر داشتند پس از کنار پناه آباد بعزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و اغروق را کذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر بتوقف فرمود و از آنجا با ارکلی خان والی گرجستان منشوری کرد که ما ملتمس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل و شمار نمل دارد باراضی تفلیس خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما در شمار ممالک ایران بوده باید از شریعت عقل بیرون نشوی و بحضرت ما پیوندی ارکلی خان کردن از فرمان بپیچید بحصانت برج و باره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیرهٔ جنگ را بیرون تاخت بعد از تلاقی فریقین جنگی صعب پیوسته شد مردان کارزار آویختن و خونریختن درهم افتادند و این هنگام بادی بر مراد لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل گرجیه و ارامنه را زحمت انداخت چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ دادند و لشکر از پس پشت ایشان آویختن و خونریختن مشغول شدند و طریق دروازهٔ شهر گرفتند در نوقت

ناگاه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

ناگاه از دروازهٔ دیگر چهار صد تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه مواضعه نهاده هم گروه راه سراپردهٔ آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان اسب تازو رزم ساز تا پشت سراپرده آمدند و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند و آقا محمد شاه با اینهمه بی دهشت خاطر بر جای خویشتن استوار بود و از زبر مسند خود جنبش نفرمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند و بعضی از آن جماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند در اینوقت ارکلی خان را یکباره پای اصطبار بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشتن داری نتواند کرد لاجرم با چند تن سرهنگان خویش بشهر در آمد زنش را که دهقان نام داشت باتفاق خواهر و دختر خود برگرفته راه کاخیت و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و اغروق هشتاد تن از اعیان گرجیان را عرضهٔ شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس در آمد و لشکر دست بیغما بر گشادند و چندانکه دانستند و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته بر دار بر داراندند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل ولات و رعات و دیگر مردم را پست و هدم کردند بعد از نه روز از تفلیس خیمه بیرون زدند این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بنواخت و فرمود من وکیل شما بودم و بمشورت شما کار کردم و از آنجا شهریار سفر گنجه فرمود در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود ارس است مکشوف افتاد که مصطفی خان دولو مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دوازده هزار کس بدفع مصطفی خان حاکم شیروان مأمور فرمود حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده ببغت و اعی که معقلی منیع بود دیگر بگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت در اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده نزد الکسندر لکزی حاکم جار و تله رفت و او را با لشکر بر سر برادر آورد محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت با قداش گریخت و شرح حال خود را معروض درگاه آقا محمد شاه داشت شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد در این هنگام حاجی سعید و حاجی بنی که از اعیان آن دیار بودند بحضرت شهریار آمده فساد ضمیر و خیانت خاطر محمد حسن خان را باز نمودند چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان محمد حسن خان را ماخوذ داشته با اموال و اثقال بحضرت فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی گمارد و خود باز شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش برگرفت و بدین دست آویز دست تعدّی از آستین بر آورد ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز پنهانی نیمی از بهر خود برگرفت چون این کردار نابهنجار در حضرت شهریار بظهور پیوست آقا محمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را بجای او برگماشت ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت مردمانیکه ایشان را بطلب مال بتعب انداخته و بزحمت شکنجه رنجه ساخته بود در نیمه راه بدو تاختند مصطفی خان نیز بدیشان در آمد و جنگ در انداخت از پس آنکه چند تن از طرفین طریق هلاک

پسر مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهریار از خبر قتل او دل آزرده شد اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او تا زمین فنداغی براند و او را بمحاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشتن نهاد و ملتزم خدمت گشت پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان بلشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته بطهران آمد

قتل مصطفی خان دولو بدست مردم طالش

جلوس شاهنشاه ایران آقامحمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و ده

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی از بر زبر تخت کیانی نهد پادشاه سخن آن جماعت را وقعی نمینهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نمیگشت همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشهٔ مخالفت تواند در خاطر گرفت سر را بحمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند اینوقت که بمراد دست یافت و آزرده در کنار گرفت مسئول بزرگان درگاه را باجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناختگان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و بساعتی نیکو اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که بجواهر بحار و جبال زینت ترصیع داشت بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آرزوی هیچ پادشاه نبود بر بازوی جهانگشای ببست و رشتهای لآلی منضود را که هر یک بیضهٔ عصفوری یا بندقهٔ کافوری مینمود از یمین و شمال کتف و یال درآویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرزه و دندان شیر شرزه بکارتر بود بر میان بربست و بر تخت کوهر آگین بشریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان برنشست بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیدند و در ده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و با یادی متکاثره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند و هنگام این جلوس یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته بود از پس آن روزی چند لشکریان روزگار به آسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر باره آقامحمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد در ذوالحجه در سنهٔ یکهزار و دویست و ده با لشکری افزون از حوصلهٔ حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امرا و سرداران از طهران طریق ساری و استراباد سپرد و از آنجا بطرف دشت قبچاق کوچ داد جماعت کوکلان را که در فرمان برداری خویشتن داری همی کردند کیفری بسزا کرد و دیار ایشان را بپای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت مرد و زن بعضی اسیر و برخی عرضهٔ شمشیر گشتند آنگاه از طریق کالپوش خیمه بجاجرم زد و از آنجا رهسپار خراسان گشت الله یارخان قلیجه حاکم سبزوار و ابراهیم خان کردشادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و ممشخان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفرخان بیات حاکم نیشابور و صفرعلی خان بغایری با لشکرهای خود از قفای هم بنوبت برکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل جهان ارغیان با افواج خود برسیدند اما از میانه جعفرخان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد

سفر آقامحمد شاه بترکستان و خراسان

ورزید

شرح سلطنت و جهانگیری آقامحمد شاه قاجار

ورزید و بعرض مصادره درآمد بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مأمور بتوقف طهران گشت آنگاه صادق خان شقاقی را با پنجهزار کس مأمور بتسخیر مشهد مقدس نمود در اینوقت میرزا مهدی که در میان علما نحریری نامور و فحلی بلند آوازه بود با تفاق شاهرخ میرزا و قهارقلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیره شده بدرگاه آمدند آقامحمد شاه شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داد و روز دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمانخان را با هشت هزار تن از ابطال رجال بفرمود که باتفاق میرزا مهدی بشهر مشهد در رود و مردم آن بلده را برأفت و ملاطفت پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون اینخبر معلوم کرد مکتوبی کرده معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود در حضرت رودی اینکه حاضر درگاه شوم بجانبی روم شهریار اجازت کرد او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت آنگاه آقامحمد شاه آهنگ مشهد کرد و ابراهیم خان شادلو را که در رسانیدن علف و آزوقه کار بمسامحه کرده بود با زن و فرزند مأمور بتوقف طهران فرمود و پس از دروازهٔ خیابان بشهر مشهد درآمده بتقبیل آستان ملایک پاسبان امام واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا پرداخت و از تلثیم خاک آستانش سر مباهات بسموات افراخت آنگاه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ میرزا چندانکه در قوه اقتدار داشت از جواهر نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذرانید و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشتن داری کرد از وی بزحمت و تعب همی طلب داشته و بشکنج و برنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لالی که از نادرشاه افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت مسموع افتاد که آقامحمد شاه از غلبه بر خاندان نادرشاه و بدست کردن آنهمه لالی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها بگسترند و آنجواهر را بر زبر نطع بریختند آنگاه رواق را از بیگانه بپرداخت و چند نوبت از اینسوی رواق تا بدانسوی با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت و بالجمله چون خبر ورود شهریار بشهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر شد شاهزاده مرادخان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمیداشت چنان بیمناک شد که تا بخارا عنان باز نکشید آنگاه آقامحمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در مازندران نشیمن سازد و او بر حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه بجهان دیگر شتافت پس فرزندانش بمازندران جای کردند آنگاه اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره او یماقیه و دیگر بزرگان آمدند و حاضر حضرت شده مورد الطاف ملکانه و خلاع شاهانه گشتند و بحکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنگاه محمد حسن خان قراگوزلو را بنزدیک شاه زمان خلف تیمور شاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت رسول فرستاد و مکتوبی خلاوت آمیز بدو کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک ایران است عمال خویش را طلب دارد و با اولیای حضرت سپارد و اسمعیل آقای بکر را که در سلک لیاولان درگاه بود با منشوری مهرانگیز بنزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمان گذاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس بنزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را

ویران کردی و اسیران بردی و پدرم علی خان که نسب با قبیلهٔ قاجار داشت عرضهٔ هلاک و دمار آوردی اکنون اسیران را بازفرست و از آنچه کردی یاد مکن و خبر مفرمای و اگر نه ساختهٔ جنگ میباش که من سفر بخارا خواهم فرمود و با بخارا و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرو و پدرم علی خان کردی سلطان بخارا از این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود لاجرم اسیرانیکه در اراضی او از پیشین زمان تا آنوقت گرفتار بودند شمار آورد هشتاد هزار تن برآمد این جمله را از بهر رها کردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدهد و از بیم و بلا برهد اما جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بگردانید چنانکه مرقوم میشود مع القصه آقا محمد شاه رسولان از نفرستاد و از حکام و ولات ممالک خراسان زن و فرزند بگروگان گرفته روانهٔ طهران فرمود چون این کارها پرداخته شد ناگاه مسرعی سبک سیر برسید و عریضهٔ حکام آذربایجان برسانید محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش داده بودند که چون در سالهای پارین قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد پادشاه روس کترین دوم زوجهٔ پطر سیم که خورشید کلاه لقب داشت بکین خواهی کمر استوار کرد و هشتاد هزار کس لشکر و صد عراده توپ بجانب مغان بیرون فرستاد اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و گروهی از آن سپاه دربند را بمحاصره انداخته‌اند و مردم بادکوبه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشانرا گرفته‌اند و جماعت شیروانیان و مردم گنجه نیز مغلوب و مقهور شده‌اند آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش زبانه زدن گرفت در زمان محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری خراسان باز داشته حکم بتوقف فرمود و فتحعلی خان کتول را بحراست قلعهٔ مشهد و تعمیر روضهٔ منوره و اخذ منال دیوانی فرمانداد و بجانب طهران اشتاب تمام بشتافت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که نزدیک شاه زمان شده بود برسید و سفیر کابل گدو خان باتفاق او جواب نامهٔ شهریار از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مصافات بود و تفویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود از پس این واقعه خبر برسید که پادشاه روس را اجل موعود دریافت و ناگاه براه عدم شتافت و پول پسر پطر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه روسیه پراکنده شد آنجماعت را مجال درنگ محال افتاد و ممالک شیروان و دربند و دیگر اراضی را گذاشته بدار الملک خویش شتاب گرفتند یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار جنگ جماعت روسیه را ساخته میشد و اعداد کار و عدت سپاه ایشانرا نیز نیکو میدانست یکشب که سورت سرما بشدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب ابری بدست کرد و انگشتهای افروخته را در منقل یک یک همی گرفت و از اینسوی بدان سو گذاشت و این کار را بتکرار همی کرد و سر فرو همی داشت تا آنگاه که مؤذن بلند آوازه گشت چون بانگ اذان بشنید آن ابر را از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انگشتهای افروخته پراکنده گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یاد انگشتها مرا از میان برگیر روزی چند بر نیامد که خبر مرگ پادشاه روس برسید بالجمله آقا محمد شاه در ماه ذیقعده در سال یکهزار و دویست و دوازده هجری از طهران خیمه بیرون زد

دهمند

آمدن لشکر روس بسرحد ایران

و مانند سیل بنیان کن پست و بلند زمین را درنوردیده از راه اردبیل بکنار رود ارس آمده لشکرگاه کرد و از میان لشکر ده هزار سوار جرار برگزیده ساخته بر سر قلعهٔ پناه آباد تاختن فرمود ابراهیم خلیل خان از بهر وقایه جان پل ارس را شکسته بود شاه بدان ننگریست و مانند باد از آب عبور کرد اگرچه بعضی از لشکریان از اسفاین شکسته غرقه شدند اما ابراهیم خلیل خان از اینگونه عبره خوف و خشیت بگرفت چنانکه در میان قلعه مجال درنگ در چشمش محال نمود بی توانی اهل و اولاد خویش را برداشته بطرف شکی و اراضی لگزیه کوچ داد و شهریار بی مانعی و دافعی بقلعهٔ پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن شوان یافت دررفت و اموال و اثقال و خزاین و دفاین که در سالهای دراز ولات و رعات آن مملکت اندوخته بودند مأخوذ داشت و در چهار بالش سلطنت تکیه آمد در اینوقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود و دیدتش بنهایت روی داشت سه تن از خادمان نزدیک را که طریق جنایت سپرده بودند بوعید کیفر و تهدید قتل منذر گشت و میعاد و میاد فردا نهاد و این معنی مجرب بود که در آنحضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشد و سخنی که بر زبان راند چون قضای آسمانی بامضا رساند لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب برزند تن بخاک خواهند سپرد از در چاره بیرون شدند و از هرگونه سخن کردند عاقبت باهم مواضعه نهادند که اگر توانند دست یابند پادشاه را تباه کنند و هم در آن شب که شب شنبهٔ بیست و یکم شهر ذیحجه بود و یکهزار و دویست و دوازده سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله برفته دو تن از ایشان جسارت ورزیده با دشنه کشیده بخوابگاه ولی نعمت تاختند نزدیک بسپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامه خوابش باعانت یکدیگر شهید کردند و او رنگ خسرویرا با خونش آلوده ساختند و صندوقچهٔ جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهر آگین و دریای نور و تاج ماه را برگرفته نزد صادق خان شقاقی شتافتند چنانکه بشرح خواهد رفت

وقایع سنهٔ هزار و دویست و سیزده و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

بشرح رفت که چون شهریار افراسیاب عزم رزم خوآقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان چابک نخستین نزد صادق خان شقاقی شدند و خبر باز دادند صادق خان از وفود هول و هیبت و کمال غرابت این خبر را نیک استوار نداشت قاتلان بی توانی بازشتافته جواهر و لالی و اثاثهٔ سلطانی را حمل داده بدو سپردند لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است هم در حال آن اشیا را مأخوذ داشته از قلعهٔ پناه آباد بیرون شتافت و بسرعت برق و باد راه عراق گرفت اما از آنسوی چون صبحگاه این حادثه مکشوف گشت نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا اسدالله خان وزیر لشکر و میرزا رضا قلی منشی الممالک بخوابگاه پادشاه شهید دررفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند و آن قوت نداشتند که بدن پادشاه را از جائی بجائی نقل توانند کرد ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند برداشتند و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده از راه نخجوان و مراغه بجانب طهران شتاب گرفتند در اینوقت شورشی بزرگ در لشکر افتاد و جوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیشی میگرفتند شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چندتن از

[illegible]

از برادرزادگان که فرزندان ولیعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن بطهران کرد و جماعتی از امرا و خوانین بنه و آغروق ریخته ملتزم رکاب شاهزادگان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امرا و تفنگچیان مازندرانی از شاهزادگان پیکسوی افتاده از راه اردبیل و زنجان طریق طهران گرفتند و در حوالی زنجان با محمد حسین خان و میرزا رضا قلی پیوسته شدند اما حسینقلی خان و سلیمان خان با بسیاری از سپاه از راه طالش و رشت بطهران آمده در ظاهر قلعه فرود شدند میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدرگاه نگذاشتند اینوقت در طهران متوقف بود چون اصغای این خبر کرد با میرزا محمد خان قاجار که شهر طهران را برحسب وصیت شاه شهید حافظ و حارس بود مواضعه نهاد که هیچکس از امرا و لشکر یان را بشهر در شدن نگذارند چندانکه ولیعهد دولت فتحعلی شاه در رسد پس دروازهای شهر را استوار کردند و راه بر صادر و وارد مسدود ساختند علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون

خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه و دعوی او در سلطنت

قتل برادر را بشنید سپاهی را که با بود بر داشت و از ایروان بیرون شده از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق آمده در قریهٔ عیشاه که از محال شهریار در پنج فرسنگی طهرانست لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر صاحب تاج و کمر گردد و از آنسوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بها داشت بدست صادق خان شقاقی افتاد آن را نتیجهٔ اقبال دانسته در کار سلطنت یکدل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همیکرد و بسیار کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار میکردند از بهر رستگاری خویش بر سر او انجمن شدند پس از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران خود را در تبریز بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را بامارت قراچه داغ مامور نمود و خود با آن لشکر گران بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان شاه شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشد بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که در تبریز و قراچه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعهٔ خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با پنجهزار کس در کنار خوی خیمه زدند اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود دیافت حکم بیورش داد از هر دو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی می افتاد مردم فراوان نابود میگشت و بابی مفتوح نمی شد صادق خان حکم داد تا جمیع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرضهٔ نهب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کردند روزی چند بدینگونه کار همیرفت و هر بیر را هوسی در می آمد تا آنگاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید پس بیتوانی خیمه بیرون زد و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بکنار طهران فرود شد نخستین شاهزاده حسینقلی خان اگرچه در ضمیر

رسیدن شهریار جهاندار فتحعلی شاه از شیراز بطهران

هوس سلطنت داشت اما اینمعنی را در پیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شد و جبین اطاعت و انقیاد بر زمین نهاد در اینوقت فتحعلی شاه منشوری بلشکر علیقلی خان کرد که تا اینوقت فراوان زحمت سفر برده اید صواب آنست که روزی چند بخانهای خویش باز شده از تعب راه برآسایند تا آنگاه که وجود شما واجب افتد حاضر درگاه خواهند شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقعی ننهاده بازخانها شدند و با او جز غلامان خاصه کس

نماند دراینوقت

نماند دراینوقت علیقلی خان را طلب فرمود که بیاید بنزدیک ما شتابی و بشهر درآئی تا در کار سلطنت و مملکت مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم علیقلی خان چون لشکری که با او تواند جنگ را ساخته شد نداشت ناچار بشهر طهران درآمد اما هنوز در خاطر داشت که بعد از شاه دره دوشیزهٔ دولت در کنار او خواهد بود و همی بر زبان داشت که میراث برادر خاص برادراست چندانکه وضیع و شریف او را پند و اندرز گفتند مفید نیفتاد این هنگام زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند روزی در یکجا انجمن شده او را دعوت نمودند و گفتند اینگونه پندارها که در دماغ جای داده جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت صواب آنست که وصیت برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی هم سر برتافت و سخن ایشان را پذیرفتار نگشت زنان قبیله همدست شده او را بدگفتند و براندند و لطمه زدند علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده بخانهٔ خویش شد شهریار نامدار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او با رفق و مدارا باصلاح نیاید روز دیگر در ایوان دارالاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس بطلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش تا مشاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان با لشکرهای گران در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هر گرا تاج و کمر بهره افتد نخستین دفع او را کمر بندد علیقلی خان از جای جنبش کرده آهنگ دارالاماره کرد و او را سیصد تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه و ذهب داشتند این جمله ملازم رکاب او گشتند و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او پیر فتند و چنان بود که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه درمی آمد صدر مجلس میجست و بجانب صدر می شتافت این نوبت چون بدروازهٔ دارالاماره آمد ایشیک آقاسی ملازمانیکه از پیش روی او بودند باز زد و با علیقلی خان گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جهال و عوام و چون علیقلی خان درآمد هم در حال حکم داد تا دربانان در ببستند و ملازمان او را از پس در گذاشتند آنگاه در پهلوی علیقلی خان درآمده او را چند گام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن چه اینک پادشاه از صدر ایوان نگرانست این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت در پاسخ خطابی درشت دید و تهدید قتل یافت ناچار خلع نعلین کرد و سر فرود داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد

نابینا شدن علیقلی خان بفرمان پادشاه جهان

پس بفرمود تا صعود بایوان کند چون علیقلی خان راه بگردانید که از باب ایوان داخل شود از پس در او را بدیگر جای بردند و از هر دو چشم نابینا ساخته مامور بتوقف بار فروش مازندران نمودند و در حال غلامانش را میرزا اسدالله خان وزیر لشکر باشفاق و الطاف ملکانه امیدوار ساخته نام ایشان را در جریدهٔ ملازمان درگاه نگار داد مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه بیمناک شده از حاضر شدن بدرگاه تقاعد ورزید آقا محمد شاه مکتوبی کرد که هان ای علیقلی چرا وحشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شدی آن برادران که از من کنار گرفتند و آزار دیدند برادر من بودند تو آقا باجی منی ز دانیست که خواهر از برادر بیم کند پس فتحعلی شاه را فرمود بنزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن لکن از قتل خود با او پیمان مکن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت مع القصه چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان

پرداخت روز دیگر حسین خان قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا بقزوین تاختن کند و مردم قزوین را از ورود او دل قوی کرد از بهر آنکه در جنگ صادق خان سستی نگیرند و این هنگام در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید مأمور بحراست قلعهٔ مشهد مقدس بود از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه با هر که ملازم خدمت او بود از راه برسید فتحعلی شاه این معنی را بفال نیک گرفت و لشکریان را از مال بی نیاز کرده عنان عزیمت بجانب قزوین گذاشت و همه جا بقدم عجل طی طریق کرده بقزوین آمد صادق خان ناچار جنگ را ساخته شد و در مصافگاه آمده صف راست کرد از اینسوی نیز شهریار بفرمود تا رده برکشیدند میسره و میمنه بیاراسته شد پس از هر دو سوی لشکریان درهم افتادند و دست و بازو گشادند کوششی مردانه برفت و مردان بسیار نگونسار شدند در پایان کار مردم صادق خان پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند صادق خان را تاب درنگ نماند و تا سراب عنان نتوانست باز داشت و چنان بشتاب برفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد این هنگام چنان میدانست که قلعهٔ خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میباشد و بدانجا پناه تواند برد اما از آنسوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد در قزوین بود و برادر او جعفرقلی خان در رکاب شهریار کوچ میداد و ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان از در دولتخواهی بودند لاجرم چون اندیشهٔ برادران صادق خان را دانستند دو هزار مرد از اکراد و دیگر مردم فراهم کرده در مرند با برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که دوازده فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت درنوشته به تبریز درآمدند و هم در آنجا خبر شکستن صادق خان را اصغا نمودند نیز در تبریز نتوانستند زیست کرد و بجانب سراب شتافته با صادق خان پیوستند از قضا ایشان و صادق خان دیگر در شکسته بودند مع القصه چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بدست غلامان درگاه گرفتار شدند ایشان را بانواع عذاب و عقاب آورده باز داشت شد و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را با کارد و دشنه از هم فصل دادند آنگاه شهریار بارضی زنجان آمده لشکرگاه کرد و منشوری بصادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیم خان عضدالدین لو قاجار سپرد و نزد صادق خانش رسول فرمود و بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار صادق خان از در زاری و ضراعت بیرون شده استغفار و استرحام همی کرد و بتوبت و انابت گرائید و جواهر و لالی را باز داد و دیگر اثاثهٔ سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش باد داد تا بحضرت شهریار بازشد و این جمله را پیش داشت فتحعلی شاه جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را بحکومت گرمرود و سراب بازگذاشت و نیز محمد خان ایروانی را که ملتزم رکاب بود بامارت چخور سعد شاد خاطر فرمود و اسمعیل خان قاجار را بکوتوالی قلعهٔ ایروان مأمور داشت و جعفرقلی خان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت آنگاه حسینقلیخان عزالدین لو را مأمور پناه آباد فرموده منشوری با ابراهیم خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را باتفاق او بجانب عراق حمل دهد پس از زنجان بسوی طهران کوچ داد و از نیمهٔ راه نظام الدوله سلیمان خان را بنظم گیلان فرستاد در روز

بیست چهارم

جلوس شاهنشاه فتحعلی شاه بر اریکهٔ سلطنت

بیست چهارم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و دوازده وارد طهران گشت و پس از روزی چند حسینقلی خان از پناه آباد مراجعت کرده جسد شاه شهید را بپای دار دلاجرم شهریار با تمامت بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورده بشهر درآمد و هفته بسوگواری روزگار برد آنگاه محمدعلیخان قاجار را با ده هزار سوار و ده هزار مثقال زر مسکوک فرمان داد تا باتفاق میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قمشهٔ جسد شاه شهید را بمشهد نجف علی ساکنها آلاف التحیة و التحف حمل دهند و ابراهیم خان عزالدین لو با قراء و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز بیست و چهارم جمادی الاولی از طهران بیرون شدند و راه درنوشتند سلیمان پاشا والی بغداد باستقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد. بالجمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چند تن از قراء قرآن را ملازم آن مزار ساخته بازشدند چون اینکار نیز پرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج و جلوس تخت اختیار کردند هم در آنساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیانرا بها داشت بر سر نهاد و رشتهای لالی ابدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و بازوبند تاج ماه و دریای نور بر بست و بر تخت پادشاهی برنشست دیگران بزرگ و امیران سترگ و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده تا درآمدند و پیشانی بر خاک نهادند هر نفری بجای خویش برصف شد شهریار سخن آغاز کرد و مردمانرا بعدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را به بیم و امید وعد و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش و نیایش گشودند و بشکرانه جبین بر زمین سودند آنگاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردمرا ببذل دینار و درم بنواخت هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت و او را سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت این بود که تیمور شاه افغان شاهزاده همیون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار سکون فرمود و شاهزاده محمود را بایالات هرات بازداشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصاری حصین و معقلی متین بود جای داد و خود در کار کابل و پیشاور روزگار میبرد و شاهزاده زمان را که کوچکترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمور شاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر بسلطنت برداشت برادران مهتر پادشاهی او را گردن ننهادند و لشکر برآورده چندین مصاف دادند نخستین شاهزاده همیون بدست شاهزاده زمان گرفتار شده بحکم برادر از هر دو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاتلت او نداشت شاهزاده فیروز برادر کهتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته بحضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای مکری مهماندار او باشد و چراغعلی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرماید از پس اینواقعه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که محمدخان پسر زکیخان زند که در غلبهٔ دولت شاه شهید ببصره گریخته بود در اینوقت خبر قتل شهریار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود بارضی بهبهان آمد و از آنجا بکازرون شده جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود دراه

چنین پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که بیگلربیگی آن اراضی بود با اعیان اصفهان حاضر درگاه پادشاه بود برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده بدفع او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد و میرزا عبدالوهاب مستوفی را بحکومت اصفهان باز داشته دست مصادره از آستین برآورد و باخذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت بعد از اصغای این خبر فتحعلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علی خان داشلو و الله ویردی خان عزالدینلو و حسین خان قوللر آقاسی را با جماعتی از لشکر بدفع او نامزد فرمود و ایشان بجانب اصفهان شتاب گرفتند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته باستقبال جنگ بیرون شد و در منزل جز تلاقی فریقین افتاد و بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسین خان از دنبال او بتاخت چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال کثیر که در اینمدت قلیل برهم نهاده بود بغارت برگرفتند و از آنسوی نجف خان زند که آتش این فتنه را دامن همی زد و اکنون بمیان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد بدست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتیکه همراه داشت بدرگاه فرستاد پس برحسب فرمان جد او را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند چون این خبر گوشزد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت بیشتر در هول و هرب افتاد و بمحال سیلاخور گریخت و در آنجا جمعی از مردم باجلان را بر سر خود انجمن کرد و بمیان قلعهٔ از آن اراضی در رفته نشیمن ساخت نظرعلیخان باجلان چون این بدید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت یکتن از مردم باجلان که مهدی نام داشت با چندتن دستیار شده او را رها کرد و دیگرباره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصهٔ او در حضرت فتحعلی شاه معروض افتاد شهریار محمد ولیخان قاجار والی گراز و ملایر و حسن خان والی فیلی و تقی خان حاکم بروجرد را بدفع او فرمان داد این جمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ تقی خان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت بیفزود و در اراضی سیلاخور نامور گشت و از آنسوی جعفرقلیخان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملتزم حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانهٔ آذربایجان شد صادق خان شقاقی چون این بشنید بیمناک شده حکومت سراب و گرمرود را بگذاشت و باراضی شیروان گریخت و عجب آنکه جعفرقلیخان دنبلی نیز باغوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خویشتن بترسید و پشت با دولت پادشاه کرده روی مصادقت با صادق خان نهاد و با او همدست و همداستان شد محمد قلیخان افشار نیز بدیشان پیوست چون این جمله با هم مواضعه نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزادهٔ محمد قلیخان مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را بازنمود فتحعلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آن جماعت را تصمیم عزم داد نخستین محمد ولیخان قاجار را با گروهی از لشکر قلمرو علیشکر فرمان داد که بر سر محمد خان زند بتازد و نام و نشان او را از اراضی عراق براندازد آنگاه حسینقلی خان افشار را

بایالت

بایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تاختن کند و از جماعت افشار انبوهی ساخته حصار ارومی را مفتوح سازد و محمد قلیخان عم خود را دستگیر کرده در بند و زنجیر بدارد و او برحسب فرمان خیمه بیرون زد و نظام الدوله سلیمان خان را نیز با فوجی بر مقدمه پیش رفتن فرمود آنگاه نواب شاهزاده محمود افغان را که از که تو مردی مهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا نداریم چند در دارالمؤمنین کاشان که حوزهٔ امن و امانست نشیمن فرمای چندانکه ما از سفر باز شویم و کار تو بر مراد کنیم و او را روانهٔ کاشان فرمود و خود در روز دهم شهر ذی‌الحجه با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و طی طریق کرده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد چون صادق خان شقاقی از جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب افتاد و کس نزدیک سلیمان خان نظام الدوله فرستاد و آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را بشفاعت برانگیخت بالجمله سلیمان خان عفو گناه او را خواستار آمد و شهریار ملتمس او را پذیرفتار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه شتافت و از آنسوی چون جعفرقلیخان و محمد قلیخان از قصهٔ صادق خان آگهی یافتند عنان تمالک از دست بدادند جعفرقلیخان از اراضی ایران یکسوی شده بمیان کردان رومی و قبیلهٔ کرد یزیدی جای کرد و محمد قلیخان بحصار ارومی گریخت اما حسینقلی خان برادرزادهٔ او که بگرفتن عم خویش مأمور بود باتفاق محمد علی بیک قوللر آقاسی و جمعی از قبیله بلباس بر سر ارومی تاخته باندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت فتحعلی شاه بفرمود تا میرزا رضاقلی منشی الممالک بارومی رفته اموال و اثقال محمد قلیخان را ماخوذ داشت و پسران دماوندی بحراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمد قلیخان را جامهٔ زنبورک چیان در پوشیدند و اجری و جامگی ایشان مقرر کردند تا مردمان بدو بعبرت بینند و پند گیرند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بجانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که بیگلربیگی خوی و تبریز بود خدمتی بسزا کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن گونه مهمانرا چنان میزبانی کرد که سالها بر زبانها تذکره میرفت و از پادشاه درخور خدمت خویش نواخت و نوازش دید این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینقلی خان که مأمور بحکومت فارس بود از در مخالفت بیرون شده سر بخودسری برداشت و بهوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی را که با خود از در صدق نمیدانست میل در کشید و در حبس خانه باز داشت و میرزا نصرالله را که برحسب فرمان پادشاه مأمور بتوقف فارس بود نیز نابینا ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در اینوقت در لار بود مأمور فرمود و او تاب درنگ نیاورده در عراق گریخت از پس او رستم بیک غلام خود را بحراست فارس و حفظ محبوسین باز داشته و عرض سپاه داده رهسپار عراق گشت و چون راه باصفهان نزدیک کرد محمد علیخان قاجار که از قبل شهریار مأمور نگاه داشت اصفهان بود با حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند لاجرم از شهر بیرون شده در ارض دهق که چهار فرسنگی اصفهانست جای کردند و حسینقلی خان بی‌مانعی باصفهان درآمد مع القصه چون شهریار اصغای این کلمات کرد سخت خشمگین و غمنده شد و در اصلاح اینکار تصمیم عزم داد پس نخستین

نظام الدوله سلیمانخان را از برای نظم آذربایجان امر بتوقف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت امّا از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد محمد ولیخان قاجار برحسب حکم شهریار بدفع محمد خان زند تا اراضی سیلاخور بقدم عجل وشتاب برفت و در آنجا با محمد خان رزم داده او را بشکست و محمد خان از مصافگاه فرار کرده خواست تا خود را باراضی بصره رساند در نواحی ذرفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و بنزد حسن خان والی آوردند حسن خان بیم کرد که مبادا محمد خان زند باز رها شود و روزی او را گزند رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و با زنجیر و کنده بحضرت شهریارش فرستاد از قضا روزیکه فتحعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل ارونق جای داشت محمد خان را حاضر درگاه کردند شهریار بفرمود تا او را بمردم چهارده استرابا دسپردند چه ایشان از محمد خان مطالبت خون میرفت پس حکم قصاص براو جاری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج گرمرود فرود شد و در آنجا ابوالفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش باحضار او حکم رفته بود برکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد و این هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان علی همت خان کلیائی و خان بابا خان سرکرده نانکلی نظام الدوله سلیمانخان را بفریفتند که در این هنگام چون محمد خان زند عراق را آشفته ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر بهوای سلطنت سرکشی تواند بود و سلیمانخان نیز سخن ایشان را استوار داشته لوای مخالفت برافراخت فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خان را واجب تر میدانست مخالفت او را وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلمرو علیشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون شده بمحال فراهان بتاخت مع القصه شهریار ملا علی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسینعلی میرزا از طهران بیرون شده در بین راه بدرگاه پیوندند و ایشان در اراضی درجزین بلشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت منظور نظر پادشاه شده هم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از درجزین کوچ داده در قریهٔ سارو ق که از توابع فراهان است فرود شد امّا از آنسوی چون مهد علیا والدهٔ پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بدایت نخست برسل و رسائل چندانکه توانست حسینقلی خان را پند و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد ناچار خود از برای اطفای نایرهٔ فساد بسرعت تمام نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشا کرد و آتش خشم شهریار را بنشاند و از آنجا بجانب حسینقلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود در حضرت پادشاه شفیع جنایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن این سخنان را حسینقلی خان در گوش ببست و از جنگ و جوش ننشست لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنه و آغروق را در سارو ق گذاشته با ابطال رجال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دوچار شد از هر دو روی صف راست کرده میمنه و میسره بیاراسته شد لاکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چندانکه تواند کار بمداهنه و مدارا برآند لشکریان را از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ نزد برادر گسیل ساخت و پیام داد که اگرچه در دامان مخالفت آویختی و رشتهٔ اخوت گسیختی و هم نیک میدانیکه در این

میدان

میدان جنگ مردان ترا با لشکر ما نیروی درنگ نیست با اینهمه خاطر ما هنوز مایل ایتلافست اگر خوف و خلاف از دل بیکسوی نهی و از در معذرت بجانب ما کوچ دهی گناهت معفو دارم و دل آزرده ات نگذارم میرزا موسی برفت و این کلمات را بلسان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از تکبّر و تمرّد فرود آورد چندانکه بی توانی از میان سپاه خویش اسب برجهانده یکتنه بنزدیک برادر شتافت و روی برخاک نهاد و اشک بیارید شهریار از فراز اسب دست فرابرده خاک از جبین او بسترد و هم مهر اخوت جنبش کرد که شهریار نیز آب در چشم بگردانید و فرمود ما از جنایت و جرم ملازمین رکاب حسینقلی درگذشتیم پس هر دو لشکر باهم دمساز شدند و مخالطت آغاز نهادند امّا ولیخان قاجار که از جانب شهریار بدفع محمد خان زند مأمور بود بی سببی از سیلاخور بیرون شده بحسینقلی خان پیوست کردار او در خاطر پادشاه حملی گران بود بفرمود او را بضرب تازیانه لختی زحمت کردند و با مسخرگان کوی و برزن قسرا رقص کردن فرمودند آنگاه در زنجیر و کنده اش باز داشتند چون اینکار پرداخته شد حسینقلی خان قاجار را مأمور بسفر کرمان فرمود و نوروز خان عزالدین لوی را بنظام بهبهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ داد امّا از آنسوی چون خبر این فتح در تبریز گوش زد سلیمانخان شد پای اصطبارش لغزیدن گرفت و از هیچ خلاص خویش را مناصی ندید جز اینکه بدرگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذر خواه آید و دست توسّل بتوسّط مقرّبان درگاه بدامان عطوفت و عفو شاهانه زد شهریار فرمود اگر آن چندتن مردم که او را بخیانت و خلاف اغوا کردند گرفته بعوانان حضرت سپارد جرم او را نادیده انگاریم سلیمانخان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیائی و خان بابا خان نانکلی را خود داشته در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده ایشان را بعوانان سپرد و خود در اصطبل خاص پناه جست شاه کینه خواه نخستین حکم داد تا علی همت خان را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و حسین خان پسرش را تیر بر سر گرفتند و خان بابا خان کلیائی را میل درکشیدند و عبدالله خان خمسهٔ را که با ایشان همدست بود نیز نابینا ساخت آنگاه جرم سلیمانخان را عفو فرمود و بمکانت و عظمتی که داشت صعود داد از پس این وقایع باصلاح کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مأمور بتوقف کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعداد سفر هرات و قندهار کنند و بقواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که بالشکرهای آراسته اعانت محمود و فیروز را واجب شمارند چندانکه بر سریر ملک موروث متمکن کردند ایشان از کاشان راه خراسان برگرفتند امّا از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفرقلیخان دنبلی از اراضی آذربایجان بنواحی روم ایلی و میان مردم کردیزیدی گریخت در اینوقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاختن آورد و برادر مهترش حسین خان دنبلی را که بیگلربیگی خوی و تبریز بود در قلعهٔ خوی بمحاصره انداخت حسین خان برج و باره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدّی سدید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه بازنمود فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولو را با لشکری لایق بدفع او فرمان داد و ابراهیم خان طی مسافت کرده در ظاهر خوی با او دوچار گشت و صف راست کرد و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال خویش را برداشته با ابراهیم خان پیوست از آنسوی جعفرقلیخان نیز صف برکشید از دو جانب

بازار تیر و تیغ بر وثق شد از ترکتاز مردان و کرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ جهان زوی پهتر و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن گرداب بلا کوه راسخ و جبل ثابت بودند نصرت یار گشت قبایل کردیزیدی و طایفه شکاکی پشت با جنگ داده روی بهزیمت نهادند جعفرقلیخان با همه گردی و مردی چون در میانه خویش را ایخته یافت ناچار راه فرار بر گرفت چون خبر این فتح معروض سده سلطنت افتاد و اینوقت زمستان در پیش بود فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفرقلیخان چون این خبر بشنید دیگر باره سپاهی ساز کرده سریع‌تر از صبا و سحاب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی پس از حسین خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را در آوردند و بر حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان چون بر خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت نگار داده انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه شامل حال گردد از جرم گذشته پرسش نفرماید مانند برادر مهتر هرگز از طریق طاعت نگردم و چون دیگر چاکران از در صدق قدم زنم شهریار در پاسخ فرماند که اگر گناه خویش را از خاطر ما خواهی سترد و کیفر این جرم را از پس پشت خواهی انداخت نخستین پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شو و اگر نه پایمال سنابک ستور روده ثبت فرسود گردان عیور خواهی شد جعفرقلی خان چون از پذیرفتن فرمان

گزیری نداشت اعداد امتثال کرد چنانکه مذکور میشود

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایت عهد بنایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان

شهریار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکهزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برفته بود بر حسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را که در میان فرزندان رکن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود مقربان حضرت و صنادید مملکت فال نیک را دردو فرستادند و با نعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند آنگاه شهریار بفرمود تا میرزا اسدالله خان وزیر لشکر که در میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود و لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد ساخت و بر حسب فرمان سلیمانخان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ داد و هم در اینوقت پسر جعفرقلیخان دنبلی که حکم باحضارش رفته بود در رسید و مورد الطاف خدیوانه گشت چون کار آذربایجان پرداخته شد اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار که بنی عم شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن کندمان گشت در اینوقت فتحعلی شاه خویشتن سفر خراسان را تصمیم عزم داد از این روی که بعد از شهادت آقا محمد شاه و بیرون شدن ولیخان قاجار از خراسان نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار از اراضی هرات با گروهی از افغانان بطرف خراسان تاختن کرده در شهر مشهد نشیمن ساخت و تاکنون بسبب طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود در این هنگام شهریار نخستین جان محمد خان قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار مأمور تسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون در چمن یام مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را با فوجی از لشکریان بطرف چناران

رگفت

رگفت فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد رستگار باشد و اگر نه حصار چناران را با خاک پست کنند و او را دستگیر سازند آنگاه از یام تا نیشابور عنان بکشید جعفرخان بیات که حاکم نیشابور بود بتقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت اما از پس آنکه شهریار راه قلعه نیشابور نزدیک کرد جعفرخان از سپردن قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار بربست و بحفظ و حراست قلعه همت گماشت از بنی اعمام او که حسینقلی خان نام داشت از وی روی برتافته بدرگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف خسروانه شد اما شهریار از کردار ناهنجار جعفرخان تافته شد و همین سبب شد که لشکریان در نواحی نیشابور دست نهب و هدم برآوردند و از تخریب ابنیه و تعذیب سکنه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و همچنان آتش غضب شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفرخان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر برگیرند مردم دژخیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مشکین اندوده نبود در پای دیوار آورده بر خاک افکندند و تیغ بر گلوگاهش نهادند و لختی ببودند و بیم دادند باشد که جعفرخان از باره بزیر آید چون سودی نکرد مانند گوسپندش سر برگرفتند اما جعفرخان بعد از خرابی بوم و بر و قتل چنین پسر تیغ و کفن بر گردن حمل داده بدرگاه آمد و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهش را از خاطر بسترد و شهر نیشابور را بلشگریان سپرد اما از آنسوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر چناران رفتند صادق خان در نهانی با ممش خان مواضعه نهاده او را از میانه فرار داد تا بمشهد مقدس پناه جست آنگاه چناران را بمحاصره گرفت چون این معنی در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بیهوده در کنار چناران نمانند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را بمحاصره انداخت و مزروع غلات و حبوبات که در حومه شهر بود تمامه پی سپر لشکریان گشت و راه آمد و شد بر مردم شهر مسدود آمد لاجرم بلای غلا در میان ایشان افتاده کار بر آن جماعت صعب شد نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت و معروض داشت که با این گناه که مراست دل آن ندارم که بدرگاه آیم مگر در ازای این جرم خدمتی تقدیم رود که اعلیحضرت را شاید اینک خواستارم که دخترم را مخطوبه یکی از شاهزادگان فرمائی و مرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی بتقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم ملتمس او باجابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول بجانب طهران عنان بگردانید و در قصبه چناران امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان رخصت انصراف یافت و میرزا محمد شفیع صدراعظم مأمور گشت که دختر او را از بهر نکاح شاهزاده حسنعلی میرزا بطهران کوچ دهد و در منزل رعنیان جعفرخان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد اما چون فتحعلی شاه طی مسافت کرده در چهار فرسنگی آق قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از در شقاق و نفاق بیرون شده در حضرت شهریار رخصت الله یارخان قلیچه حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه کار آگاه از کثرت الحاح و اصرار او الله یارخان را رخصت انصراف داد اما چون زمین ببوسید و برفت برفقای او نگریست و فرمود این پشتی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود زیرا که با آق قلعه در رفت و در ببست و اظهار عصیان نمود و چون هنگام کیفر نبود کس بر قفش مأمور گشت و از

و از پس او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادت قلیخان بغایرلو نیز اجازت مراجعت محال خود یافتند و از آنجا
از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی
چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خالص از بهر
زراندود قبه و تذهیب بقعه بدار الامان قم فرستاد و بابی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نمود و بنیان
قصر قاجار هم در اینوقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت اما از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا با پانزده
هزار مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به تبریز آمد نخست کس نزدیک جعفر قلیخان دنبلی فرستاد و پیام داد
که تو فرزند خود نزدیک پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود نیز وحشت و دهشت یکسوی نهی و با ملازمان
رکاب کوچ دهی اینک ما حاضریم باید بحضرت ما آئی و سخنان ما را در روی اصغا نمائی جعفر قلیخان که از
کردار خود در بیم و باک بود از این خبر بر زیادت هراسناک شد و بدین حکومت سر در نیاورد لاجرم نایب السلطنه
در تسخیر خوی و تدمیر او بجهت گشت و عرض سپاه داده از راه سلماس سبک عنان شد جعفر قلیخان چون این
بدانست یکتن از برادران خود را بحفظ و حراست خوی باز داشته بقدم عجل بمیان کردان در رفت و از
قبایل یزیدی و شکاکی و سپکی پانزده هزار کس انجمن ساخته مقاتلت و مبارزت را میان بربست اما از آن سوی
لشکر نایب السلطنه قلعه خوی را بمحاصره انداختند خان ابدال خان کرد که از قبل جعفر قلیخان نگاهبان قلعه بود
بمدافعه برخاست لاکن لشکریان او را وقعی ننهادند و در حمله نخستین خوی را مسخر ساخته متمردین را مقتول و اموال
ایشانرا منهوب داشتند و بی توانی در طلب جعفر قلیخان کوچ دادند و از آنسوی جعفر قلیخان نیز بی خوف و خشیت
راه نزدیک کرده بپایان سلماس را آب در انداخت باشد که دشمن را هزیمت کند و در گل و لای دستگیر نماید
بالجمله روز هفتم ربیع الآخر هر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساخته کردند بانگ دار و گیر بالا
گرفت و مردان جنگ در طلب نام و ننگ درهم افتادند و مردانه بکوشیدند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر
جعفر قلیخان روی برتافتند و طریق فرار برداشتند و آن گل و لای که از بهر خصم آماده کردند خود در افتادند چندانکه
دو هزار تن از ایشان دستگیر و بهره شمشیر گشتند جعفر قلیخان بزحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه چهور سعد گرفت
و بقلعه ماکو که معقلی منیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعه خوی درآمد و آن بلده را
به پیر قلیخان قاجار شام بیاتی سپرده بطرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت
پادشاه داشت و مورد الطاف شاهانه گشت و ملتزمین رکابش که در روز نبرد کار مردان مرد کرده بودند
بخلاع فاخره محلی شدند اما از آنسوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون
بشهر یزد برسید برادر خود فیروز میرزا را در آن بلده باز گذاشت و خود روانه خراسان گشت امیر حسن خان طبسی
و امیر علیخان عرب با لشکر خود باعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند و تسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند
قیصر میرزای پسر شاه زمان که والی هرات بود اندیشه ایشانرا در قصد پدر و فتح مملکت بدانست در حال از نامخان
درانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را بدفع ایشان فرمان داد و اجتماعت با لشکرهای خود در فراه
سر راه بر محمود میرزا گرفتند و نایره قتال بالا گرفت بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فراه

بتفرقه

بتفرقه محمود آمده و بر عدد و اعداد سپاه بیفزود و باتفاق امیر علیخان بر سر هرات براند و آن بلده را بمحاصره
انداخت پس از روزی چند باغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برکشیدند
و بتاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند امیر علیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین
پیش گرفت و محمود میرزا بفراه گریخت و کامران میرزا از فراه بیزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار بطهران فیروز
و کامران باتفاق جهانگیر خان بدربار شهریار آمدند و از آنجا بر حسب فرمان بچند توقف اصفهان مأمور گشتند
اما محمود میرزا از فراه بمرو شاهیجان آمد و از آنجا ببخارا شد تا مگر باستظهار شاه مراد اوزبک که بیک جان
لقب داشت کار بکام کند در آنجا این مردی و مردانگی را در قوت بازوی او ندید لاجرم بهانه زیارت بیت الله
الحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت والی خوارزم مقدمش را گرامی داشته سامان او را ساخته
کرد و روانه درگاه شهریارش نمود و بعد از ورود بطهران بر حسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شفیع
منزل نمود و هم در اینوقت که نیمه شهر جمادی الآخره بود دختر امیر گونه خان زعفرانلو را با شاهزاده حسینعلی میرزا
بشرط زناشوئی زفاف دادند و نیز در اینوقت میرزا مهدی علیخان ملقب ببهادر حشمت جنگ بر حسب فرمان
امنای دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الآخر بدرگاه شهریار آمد و تحف و هدایای
فرنگستان و هندوستان که برای وداد طرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود پیش گذرانید و مورد اشفاق شاهانه
گشت و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب تیپو شاه سلطان دار الملک دکن برسیدند و سه زنجیر فیل
و دو قفس مرغ و افسری مرصع بجواهر پیشکش گذرانیدند و معروض داشت که مردم انگلیس چهار صوبه از هفت
صوبه هند را متصرف گشته اند و هنوز چشم دارند که سه صوبه دیگر را بدست کنند متوقع آنست که اگر ما را با ایشان
رزمی پیش آید پادشاه ایران از یاوری ما دست باز ندارد و از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزوار
از در ضراعت بیرون شده عفو عصیان را عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزه که در سرای دارد بحضرت فرستد
و میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی انجام این خدمت را مأمور گشت آنگاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا
بامارت فارس مأمور و چراغعلی خان نوائی را بوزارت او مفتخر فرمود و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار
مازندران شد و میرزا نصرالله بوزارت او نامبردار گشت از پس این وقایع شهریار دین دار فتحعلی شاه از بهر
زیارت مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوة والسلام سفر دار الامان قم فرموده فرمان رفت
تا مدرسه جدیده معروف بفیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام
و تجدید دار الشفا و کاروانسرا و حمام و بازار موقوفات بر آستانه مقدسه نیز حکم صادر شد آنگاه از قم بیرون شده
در غره شهر رمضان وارد طهران گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا حاضر درگاه
آمد چون از سال هجرت یکهزار و دویست و پانزده برفت حسن خان قراگوزلو که مأمور بآوردن صبیه ابراهیم خان
جوانشیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خان را در سلک پرده نشینان عصمت منسلک ساخت
و هم در اینوقت معروض افتاد که یکتن از اعیان دولت انگلیس برسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده فتحعلی بیگ
نوری نایب ایشک آقاسی بمیزبانی او معین گشت و از طرف دیگر طره باز خان افغان از نزد شاه زمان برسید

معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده همانا سفر شهریار بخراسان موجب آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان ماست اگر سفر خراسان بدیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد فتحعلی شاه در پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در اینکار سخنی باشد با زبان شمشیر جواب خواهد گرفت و کمتر از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان را رفیق طرّه بازخان ساخته رخصت انصراف داد آنگاه نایب السلطنه را بسوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمانخان و ابراهیم خان و رضا قلیخان دولو را ملازم رکابش ساخت و صادق خان شقاقی را که هیچگاه از راه شقاق و نفاق میگشت بجهان دیگرش جای داد و حکومت سراب و گرمرود را به سارو خان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بلقب خانی مفتخر ساخته سواران شقاقی را بدو سپرد آنگاه سفر خراسان را تصمیم عزم داد نخستین اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجة الحرام بتسخیر آق قلعه و تدمیر الله یار خان از پیش بیرون فرستاد و مهدیقلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران خیمه بیرون زد و در منزل تکه پنجره و زبعرض سپاه پرداخت میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد سپاه را بازنمود و آلات و ادوات ایشان را بساخت و در پنجم محرم دار دار اراضی مزینان شد و سراپرده فراخته کرد و شاهزاده حسینقلی خان را با جماعتی از لشکر مأمور بمحاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکر یکی قلعه را که حصنی حصین و از مستحدثات الله یار خان بود مفتوح سازند و لشکریان بحکم یورش آنقلعه را گرفته با خاک پست کردند و از آنجا کوچ داده بظاهر سبزوار فرود شد و آن بلده را بمحاصره گرفت و حسینقلی خان را فرمود تا از آنجا کوچ داده بتسخیر نشابور پرداز و مع القصه چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت الله یار خان از در زاری و ضراعت بیرون شد و دخترش را که تا این زمان بمماطله میداشت بهمراه میرزا اسدالله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواری حرم سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پیرهفتاد ساله را از احضار بحضرت معاف دارند تا از جان و مال اطمینانی بدست کرده دیگر وقت ملازم رکاب شود و هم در این زمان دیگر باره طرّه بازخان افغان با تحف و هدایا از نزد شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان الله یار خان و جعفر خان بیات از آن عصیان و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند تواند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از برخواستن لشکر از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام باشد باز ابطال رجال برقرار ند و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار ملتمس او را باجابت مقرون داشت و حکم داد تا لشکر از نهب و غارت دست بازگیرند و حسینقلی خان را از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود افغان را که ملازم رکاب بود بجای گذاشت و با سرکردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و بیست و هفتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه برگرفت و در منزل اسفراین حسینقلی خان بدرگاه پیوست و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید و ابراهیم خان عرب و عجم بتوقف مزینان مأمور گشت و از آنجا طی مسافت کرده چهارده روز در چمن کالپوش برای نظم طایفه گوکلان و یموت توقف فرمود و از آنجا بسمنان آمده بساط عیش و عرس شاهزاده محمد ولی میرزا

بپای برده

بپای برده چهاردهم ربیع الآخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند بقزوین سفر کرده شاهزاده ارجمند محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او بگسترد و ابراهیم خان را بنظم گیلان مأمور ساخته خود مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان برای تقبیل سدهٔ سلطنت بطهران آمد و این هنگام فتحعلی بیک نایب ایشک آقاسی که بمیزبانی ایلچی انگلیس مأمور بود با ایلچی برسید و چند قطعهٔ الماس و چند سنگ آینه و مروحهٔ صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامهٔ فرمانگذار هندوستان برسانید شهریار فرستادگان انگلیس را بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را بابلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات دوستانه بهمراه سفیر مأمور ساخت آنگاه حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون و هشت آئین حرم سرائی شاهانه برآورد و هم بفرمود تا در کنار رودخانه و که معبر قوافل مازندران رباطی استوار برافراختند و هم رباطی در کناره کرد که پنج فرسنگی طهران است بنیان فرمود و در سنه هزار و دویست شانزده ستر کبری والدهٔ شهریار فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان نوروز خان قاجار ایشک آقاسی ملازم هودج و ملازم عماری گشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصوّر و منقّر کرده بودند ایشان بنجف اشرف حمل داده بر سر فرازش نصب کردند از پس این وقایع چون الله یار خان قلیچه و جعفر خان بیات ضمانت شاه زمان افغان را نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد لاجرم اعتضاد الدوله ابراهیم خان را با بیست هزار پیاده و سوار مأمور بتسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و پیر قلیخان شاهبیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان بلشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقهٔ از سبی و نهب و غارت و خسارت و شکستن و بستن فرونگذارند و نظام الدوله سلیمانخان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع جعفر خان بیات و فتح نیشابور مأمور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کمالی را عین الکمالی در دنبال است زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین و زن و فرزند لطفعلی خان بکارداران آقا محمد شاه سپردند شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کار آگاه بود در ازای این خدمت روز تا روز بر مکانت و منزلت او فزود تا از کمال قرب و قرابت بوزارت اعظم مباهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار نامور فتحعلی شاه نیز او را بمنصب وزارت بازگذاشت و بمواضعه و مواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امری را فیصل نفرمود لاجرم بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هر یک در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگذار نمود و چندانکه هیچ قریهٔ از تصرّف او مسلّم نمیرفت و هیچ خاطری از استکشاف او معاف نمی افتاد این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و تنمّر پادشاهانه مکانت او را تا بدینجا در ممالک برنتابید امّا با اینهمه این حمل گران را بوقار ملکی و سکون سلطانی برتافت و آثار

قلع و قمع حاجی ابراهیم خان شیرازی

خوف و استشعار در دل او راه میداد و مردم مفسد و حاسد که در حاشیهٔ سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر پادشاه را از وزیر کارآگاه تفرّس نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده به تشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت شهریار معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی ادانی و اقاصی یکسان است و اینک مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقهٔ انگشتریست که بهر سوی خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه که صاحب تخت و تاج است روزی بازپرس کند که مال و خراج ایران از خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی و بدیگر چاکران ما که سالها رنج دیدند و شکنج یافتند بپرداختی اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته میخواهد و اعدای دولت را از دور و نزدیک انگیخته میدارد تا شاه را مجال سؤال نماند و او را عقاب و نکال نشواند و چند طغرا مکتوب که هریک را از قبل او بخصمی از دولت نگار داده و خاتم او را بر آن نهاده بودند بحضرت آوردند و این جمله ملحوظ شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خان را بموقف عتاب و عذاب باز دارد فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمانگذارند سر بفتنه و فساد بردارند این راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هریک از خویشان او یکتن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و ایشان را در نهانی القا کرد که در غرّهٔ شهر ذیحجّه بساط زندگانی حاجی ابراهیم خان را در خواهم نوشت شما هریک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد میباید روز اوّل ذیحجّه برادران و فرزندان او را از پای درآورید و اگر زودتر از این روز بدیشان رسیدید کار برفق و مدارا کنید تا غرّهٔ ذیحجه در رسد و هریک را مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و منشوری جداگانه که از بهر ایشان بهانه ور در آن بلاد باشد نیز بسپرد و اینجمله از پی انجام اینخدمت بیرون شدند و چون غرّهٔ ذی حجّه پیش آمد حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او بخشم و خشونت بازپرس فرمود و مکاتیب او را یکیک بر وی بنمود حاجی ابراهیم خان چندانکه تبرّی نمود و عرض کرد که مرا از این مکاتیب خبری نیست بلکه این مکیدت اهل حقد و حسد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بینش را از بن برآوردند و زبانش را که در این هنگام بر زیان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنگاهش مغلولاً با زن و فرزندان که نیز هریک زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان دیگرش کوچ فرمودند اموال و اثقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غرّهٔ ذیحجه گرفتار شدند ماخوذ گشت و کار صدارت اعظم یکباره بر میرزا شفیع مفوّض و مسلّم آمد هنوز مورد ضمیر شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر دادگر مکشوف افتاد و آنچنان بود که فتحعلی شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم صفر المظفّر از بهر صید کردن و نخجیر افکندن باراضی لارجان و لار و نوا بیرون شد و در آنجا معروض درگاه داشتند که حسینقلی خان از آن روز که بحکومت کاشان مأمور گشته بجر و خیلای سلطنت روز برده خاصه از آن هنگام که محمد قاسم بیک پراونی که وقتی بملّا بارانی ملقب و زمانی ملّا محمد نام داشت و بهر زمان و بهر مکان باقتضای وقت بنامی و لقبی برمی آمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صناعت و صنعت کیمیا بود حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی چند

طغیان شاهزاده حسینقلی خان با برادر

سیّدی که

سیّدی که از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود برسید و بشور و صوابدید محمد قاسم خان ساز زهد و عبادت ساخته کرد چندانکه در میان مردم بتقوی و کرامات مَثَل گشت و حسینقلی خان بشوق فراوان او را بمجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود سید بدستیاری نیرنگ صورت شیری بدو آشکار کرد تا یکباره عقل او را بشیفت آنگاه گفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد قاسم خان بیرون کار نکنی لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنانکه هر شب که مجلس از بیگانگان پرداخته میکرد چون غلامان درم خریده در نزد محمد قاسم خان بپای می ایستاد چون محمد قاسم خان این مکانت و عظمت بدست کرد نخستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او با برادر اکراه داشتند بعضی را نابینا و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را ماخوذ داشت و در نیمهٔ ربیع الاوّل شاهزاده محمد تقی میرزا که سپردهٔ او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داد و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده بسرعت تمام بشهر اصفهان درآمد و مذکور ساخت که برحسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده محمد تقی میرزا منصوب است حاجی محمد حسین خان از این خبر فرار کرد و تا مردمان بر صدق و کذب این سخن غوری میکردند بر اصفهان دست یافت و باخذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرد و محمد قاسم خان را به بوزارت برکشید بالجمله چون فتحعلی شاه اصغای این داستان فرمود سخت غضبناک شد و جان محمد خان و حسینقلی خان قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر بتوقف فرمود و میرزا شفیع صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و هم در اینوقت نواب سلیمانخان و ابراهیم خان که مأمور بخراسان بودند بدرگاه آمدند و نادر میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذرخواه از جانب خویشتن بدرگاه با ایشان متفق ساخته بود و مع القصّه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاوّل خیمه بیرون زد و راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند لاجرم قلعهٔ اصفهانک را که معقلی منیع بود از حبوبات و غلّات آکنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست باز داشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان بنیابت خود بگذاشت و خود بصوابدید محمد قاسم خان بطرف ییلاق خور کوچ داد تا از مردم پراونده و باجلان لشکری کند و این هنگام حسینقلی خان را محمد قاسم خان همی وسوسه می افکند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکر باز گذاشتی و با برادر پیوستی بسیار کس را بمهلکه انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پیوستن با تو بیمناک اند که مبادا باز با برادر کار بمداهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضهٔ هلاک و دمار سازی اگر خواهی مردم از دل سازگار تو با برادر ایمن شوند و یکدل با تو پیوندند شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران حسینقلی خان فرمود تاکنون آنچه گفتی بکار بستم و اگر سودی نبردم دم نزدم امّا اینکار نخواهم کرد زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را بفرزندی من باز داده اما از آنسوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته بشهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی فرار کرده بقلعهٔ اصفهانک گریخت و نوّاب ابراهیم خان باستخلاص حصار و هلاک و دمار او مأمور شد و شهریار برقفای حسینقلی خان بطرف گلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان بمدینه

محمد قاسم خان باراضی سیلاخور در رفت بامید آنکه قبایل بیراوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیلهٔ ایشان می شمارد بر سر او انجمن شوند این معنی صورت نبست و محمد علیخان از بروجرد و آقاجان قاجار از سیلاخور نیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بارض کمره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن همه نیز نکهارنکی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میانه بطرفی گریزد خاصان حسینقلی خان بر مکنون خاطرش مشرف شده راز او را مکشوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کنده و زنجیر بر نهاد و باز داشت پس از دو روز بهمان شعبدها که دانست و توانست بند بگسیخت و بگریخت و چنان بشتافت که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او بیچاره وار راه دارالایمان قم پیش گرفت باشد که در آنجا از جان امان یابد شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا بطرف دیگر گریزد و فتنهٔ دیگر انگیزد از هر جانب لشکری با خذ او پراکنده ساخت و خود نیز بطرف قم تاخت از میانه اسمعیل خان دامغانی بحسینقلی خان رسید حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را بسوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی بیند اسمعیل خان عرض کرد که از من با تو زیانی نرسد جز اینکه بر حسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود پس همچنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته بجانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم در آمد و در عتبهٔ مقدسهٔ معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه با مردان سپاه برسید شاهزاده محمد تقی میرزا الخسین بحضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد و از دیدار پدر شادخوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر بگردن آویخته بقدم زاری و ضراعت روی بر خاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد شهریار دیگر باره بروی ببخشود و گناهش را نادیده انگاشته سرش از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بستر د ستر کبری و مهد علیا والده شاه نیز زبان شفاعت بگشود و شهریار را بر عفو جرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که یکچند از زمان در شهر قم متوقف باشد آنگاه بعضی از پیوستگان او را از قبیلهٔ بیراوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند طعمهٔ شمشیر فرمود و از قم کوچ داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت بعد از چند مدت مردم قم و زایرین آن حرم از سوء سلوک حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده در قریهٔ از قرای شمیران محبوس داشتند و از بهر حبس خانهٔ او حصاری معکوس کردند که شعب و ممر و روآن از سوی پیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون قلعه طغیان کند و خویشتن داری بتواند و همچنان در آنجا میزیست تا آنگاه که هم در اینسال والدهٔ شهریار وداع جهان گفت پس فرمان رفت تا مردم دژخیم برفتند و او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یکسال دیگر بزیست آنگاه در طریق خراسان جان بداد اما از آنسوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصرهٔ سبزوار باز داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیچه در مدافعهٔ با ترکانان مقتول گشت و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود سخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ و مجال درنگ در خود ندید لاجرم ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا را بشفاعت خویش برانگیخت و دست توسل بعفو خسروانه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهریار بنواخت و نوازش

محبوس شدن حسینقلی خان

یافته

یافته قریهٔ اشتهارد قزوین را که هم در زمان پیشین مسکن قبیلهٔ قلیچی بود بسیورغال او مقرر گشت و میرزا محمد خان قاینلوی قاجار بحکومت سبزوار مفتخر گشت و هم در اینسال ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رای و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که بخطهٔ رشت رفته بدست استادان صیاغت بشناختگان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله الحسین علیه الصلواة والسلام برآورد و مراثی شهریار را که خود در شهادت آنحضرت بنظم کرده در کتیبهٔ آن ضریح مکتوب دارد آقا فتحعلی در این خدمت که سعادت دینی و عقبی را آکنده گنجی بود پنجماه رنج برد و آن ضریح را حمل داده در طهران از پیشگاه نظر پادشاه بگذرانید و چون از این پیش اندیشهٔ ناصواب حسینقلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه باز مینمود و صدق لهجهٔ او در پایان کار مکشوف افتاد در این زمان که کار حسینقلی خان بکران رفته بود پادشاه حق شناس در پاداش آن صداقت و ازای این خدمت آقا فتحعلی را بلقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز و جوشقان و سایر البلوک را بدو گذاشت اما آن ضریح مطهر را چون این هنگام اراضی عتبات عالیات از فتنهٔ عبدالعزیز و پسرش مسعود آشفته بود محمد حسین خان قراگوزلو در سنهٔ یکهزار و دویست و هیجده حمل داده بر صندوق منور پیرایه ساخت

بیان ظهور مسعود بن عبدالعزیز و خرابی کربلا و قتل سکنهٔ
آن بلدهٔ طیبه و تتمهٔ احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یکتن از علمای بصره که محمد نام داشت یکچند از زمان متنعم بود آنگاه از آنجا باراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما بتحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت و نیز از اصول و فقه بهرهٔ تمام بدست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین چنین نهاد که خدای فرد رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابوحنیفه و جعفر صادق علیه السلام بدینگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند و بسیار چیز را بدعت دانست از جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد و همیگفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر میکردند و پرستش مینمودند شفعا میدانستند نه خالق اشیا و اینمردم که تقبیل و طواف سنگ و زر میکنند و صاحب بقعه را شفیع میدانند نیز بت پرستان باشند مع القصه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود بپیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هر کس را هوای سروری برسر آید و در دین مستقیم راسخ نباشد اینگونه مستحدثات و بدع را در دین اسباب وصول بمطلب شناسد لاجرم عبدالعزیز پذیرفتار این ترهات گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ اعراب رزم همی داد چندانکه او را قوتی و قوامی بدست شد آنگاه در ارض درعیه حصنی حصین برآورد و دست بنهب و غارت بگشاد چندانکه در آن نواحی حاکمی نافذ فرمان گشت و پسرانش بحد رشد و بلوغ رسیدند

مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی بکمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نمود و بر نفاذ امر پدر بیفزود درین هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعهٔ نجف اشرف تاختن کرده قبّهٔ مبارک را پست کند و موقوفات بقعهٔ شریفه را برگیرد و زایرین آنحضرت را که بگمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد پس لشکری بمسعود داده او را بدین مهم مأمور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعهٔ نجف را بمحاصره انداخت و چند کرّت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا مغافصة بکربلا درآمد و این هنگام بامداد روز عید غدیر بود و پس نخستین تیغ بی دریغ در سکنهٔ آن بلده نهاده پنجهزار تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لالی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند نهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرّین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهّر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده بجانب درعیه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هفده برفت شهریار ایران فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی در نوشت نظم خراسان را تصمیم عزم داد نخستین ابراهیم خان اعتضادالدوله را با ده هزار تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری بعبدالعزیز کرد که اگر اموال منهوبه را بدان ارض مقدس باز نفرستی و از ادای دیت کشتگان خود داری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا بشکند خاک درعیه را بسنابک فرس فارسان بباد خواهم داد و خطابی بسلیمان پاشا والی بغداد نگار داده بدست اسمعیل بیک بیات غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود ما لشکری بدفع عبدالعزیز برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خود داری نکنید سلیمان پاشا استرداد اموال منهوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنهٔ او را کرده ایم و دیر نباشد که یکباره آثارش از لوح جهان سترده شود لاکن سلیمان پاشا را روزگار بپایان رفت و بجهان دیگر شتافت و عبدالعزیز را قوّت بر زیادت شد مع القصّه شهریار آنگاه با لشکری دریاموج ره سپر خراسان شد بعد از طیّ مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را با جماعتی بدفع ممش خان کرد زعفرانلو و تسخیر قلعهٔ چناران مأمور داشت اما چون از امتداد مدّت محاصره بلای غلا در شهر مشهد بادید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فحل ناموری در میان علمای عصر بود بشفاعت برانگیخته عرض کردند که ما را قوّت مخالفت با در میرزا نیست و از این محاصره جمعی بیگناه تباه کردند متوقّع از کرم شاهانه توانند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهریار ملتمس ایشان را باجابت مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت چون در اراضی سمنان فرود شد قیصر میرزا پسر شاه زمان افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجانب قندهار و صدور احکام شهریار بزرگان خراسان در اعانت او ببلدهٔ قاین آمد و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت

گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی شاه استمداد کرده و بحکم او لشکری ساخته و بدینجانب تاخته افغانان از این خبر آشفته خاطر گردید و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانستند لاجرم او را پذیره شده بعزّت و کلفتش بقندهار درآوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند شاهزاده محمود این معنی را بفال نیک گرفته پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت باز داشته با لشکری جنگجوی آهنگ کابل کرد و از آنسوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزد و از هر دو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ برآهیختند فراوان خونها بخاک ریخته شد و خاک با خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان شکست و خود نیز بدست شاهزاده محمود بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برآوردند و بقوّت تمام ضجیع سلطنت و همخوابهٔ دولت گشت قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت چون خبر بشنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را بفیروز میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان بدرگاه پادشاه پیوست و یکرنجیر فیل با بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و مورد تفقّدات ملکانه گشت و هم در این سال دختر میرزا محمد خان دولّوی قاجار را که بحقیقت سبای عصمت و رابعهٔ شهربند عفّت بود از بهر ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا عقد بستند و شرط سور و سرو پای بردند از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند رخصت باریافته در پیشگاه سلطنت جبین ضراعت بر زمین نهاده عرض کردند که فتوّت و کرم پادشاه مآب و مناص پناهندگان است و هیچکس را ندانیم که بدین حضرت فراز آید و بی نیل مقصود باز شود اینک قیصر میرزا که از ترکتاز دشمن تافته و بدین درگاه شتافته از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مأیوس هجرت کند شاه را از چاپلوسی ایشان دل بمهر مأنوس گشت و زمانشاه را بخلعت گرانبها و شمشیر مرصّع دل بجای آورد و بزرگان خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را بفرمانگذاری مملکت خراسان منشور داد و مسرور داشت و خود بطرف مازندران سفر کرده بعضی از قبایل ترکمان که طریق بی فرمانی گرفته بودند گوشمالی بسزا داد و بر در اطاعت و انقیاد بداشت و از آنجا بدامغان کوچ داده بیست روز ببود آنگاه مراجعت بطهران فرمود اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکری که ملازم رکابش بود بدان اراضی شتافت و در ظاهر مشهد مقدس لشکرگاه ساخته آن بلده را بمحاصره انداخت و راه بیرون شدن و درآمدن بر مردم شهر سد و کرد آنگاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد بعد از کوچ دادن شاهزاده حسین خان کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند لاجرم در روضهٔ مقدسه نزد میرزا مهدی مجتهد که نسب با خاندان نبوّت داشت و در علم و عمل نحریری یگانه و حبری فرزانه بود انجمن شدند و فریاد و افغان بر داشتند و از نادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلا عظیم بنالیدند نادر میرزا چون این غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع بیگانه نخواهند داد با خود گفت بعید نباشد که اگر دیر ماند بدست دشمن اسیر گردد ناچار کار فرار بساز کرد و بر اسب خویش برنشست و چنان دانست که مصدر این شر جناب میرزا مهدیست و مردم به پشتوانی او در این غوغا همدست شده اند بدین خیال

باطل آن غافل ذاهل نخستین نزدیک صحن مقدس راند و جناب میرزا مهدی را پیام داد که من اینک بناچار ساخته فرارم و با تو وصیتی دارم اگر از در مردمی در آئی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش کرامت بعید نباشد جناب سید که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت و مکیدت آن بدبخت خبری نداشت بفرمود تا بروی او در بگشودند و او را در آوردند چون نادر میرزا جناب سید را دیدار کرد چندانکه توانست شمشیر آبدار برکشید و چنان فاضل دینداری را که شهید ثالثش لقب دادند شهید ساخت و بر اسب خود برنشست و هم در آن تاریکی شب از دروازه بدر شد و راه فرا پیش گرفت شآمت این کردار ناستوده چشم او را پرده پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می پنداشت که سی فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده چون صبح بردمید و آفتاب برآمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود لاجرم لشکریکه از دنبال او می شتافتند بی کلفت او را دریافتند و دستگیرش نموده کنده و زنجیر بر نهادند و بجانب طهران کوچ دادند شهریار دادگر بکیفر آن کردار ناهنجار فرمان داد در شته در گردنش افکندند و سخت بکشیدند تا خبه شد و جان بداد چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و هیجده عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد چه از این پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت شاه شهید ارکلی خان والی تفلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان بسرداری قزل ایاق از دربند عبور کرده در ارض مغان خیمه زدند روزی چند برنیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت آلکسندر پاولیچ که فرزند زاده او بود در تخت امپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را بفال بد گرفت و قزل ایاق را بازخواند دیر زمانی برنیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و گرکین خان پسرش بامارت تفلیس مستقر آمد و از بیم سپاه ایران سر متابعت روسیان نهاد و الکسندر میرزا برادر گرکین خان از تفلیس فرار کرده بدرگاه شهریار ایران پناه جست و نواخت و نوازش دید اما از آنسوی پادشاه روس یکتن از وزرای خود را که سیسیانو نام داشت و در ایران باشپختر مشهور است و جلادتی بکمال و شجاعتی بسزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس فرمود و گرکین خان بی آنکه در اینکار عوزی کند ورای زند او را بشهر درآورد و طوق فرمانبرداری بر گردن نهاد روزی چند برنیامد که گرکین خان بنخچیر گرگ اجل کشت اشپختر بدان شد که دده فال زوجه او را با فرزندانش به تختگاه روس فرستد از میانه طهمورث میرزا پسر او نیز فرار کرده بدرگاه شهریار ایران آمد و از آنسوی اشپختر بفرمود تا نیارال لازار فرزندان گرکین خان را کوچ دهد لازار بسرای دده فال آمد و در بیرون شدن او حکم باستعجال میداد چون دید که او کار باهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند دده فال دست بجامه در برده حربه خویش را که قمه خوانند بکشید و بزد و لازار را بکشت با اینهمه از اولاد گرکین خان نشان نماند و همچنان آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت چون اشپختر از کار تفلیس بپرداخت و اهل گرکین خان را روانه پطرزبورغ ساخت آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را بدست سفیری انفاذ حضرت پادشاه داشته خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ به پیوست نصیب بیگ شمس الدین لو وارامنه گنجه در میدان جنگ جواد خان را گذاشته با روسیه پیوستند ناچار جواد خان بمحاصره افتاد و روسیان از چارسوی یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند در اینوقت اشپختر

وقایع سال یکهزار و دویست و هیجده هجری

بحکام

بحکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشان را باطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این فتنه را از ادات مماطله در گذاشتن خراج میدانستند با اشپختر طریق رفق و مدارا می سپردند چون این اخبار موحشه گوشزد شهریار نامدار شد حکم داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با اشپختر نامه کرد که اینگونه فتنه در میان دولتین مورث تلف لشکر و تباهی طرفین است نیکو آن است که اراضی ایران از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت گسیل سازی تا در کار تفلیس با پسر ارکلی خان سخن باصلاح کند و اگر نه ساز مبارزت میکن و جنگ را ساخته میباش چون جواب کتاب بر آرزو نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هشتم ذیحجه بطرف آذربایجان کوچ داد و در تبریز بر تجهیز لشکر بیفزود و چهاردهم شهر صفر که یکهزار و دویست و نوزده سال از هجرت برفته بود از تبریز بآهنگ ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد و محمد خان حاکم ایروان که با سپاه روس نیز زبان چاپلوسی داشت اقوامی که در محال ایران نشین داشتند باراضی دولت عثمانی پراکنده ساخت و خود بحصانت قلعه پرداخته بدستیاری توپ و تفنگ بجنگ درآمد نایب السلطنه مهدیقلی خان دولوی قاجار را با شش هزار سوار بارض قارص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر بفرمان در نیارند از قتل مردان و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلی خان برفت و قبیله کنگرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت در نیمه راه اشپختر با پنج هزار پیاده و شش هزار سواره و سی عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دوچار مهدیقلی خان مانند شیری که از وی شکار فریسه خواهند کرد هفتصد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را براندن دواب و اغنام و کوچ دادن زن و مرد آن قبایل باز داشت و خود با آن مردم قلیل چندان با اشپختر و آن گروه انبوه کار بمنازعه و مدافعه کرد که آن قبایل بمنازل خویش جای کردند آنگاه از میدان جنگ باز شده بلشکرگاه پیوست و اشپختر در پنبک ایروان یکدو روز توقف کرد در روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول هنگام نماز دیگر در حرکت آمد جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند مردمیکه در حصار بودند از پس مشبکها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد یکبار تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را معرض هلاک درآوردند چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهسون با فوجی در حوالی اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه صلاح جنگ بتن راست کرده از جای جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ بنه و اغروق و حراست سنگر باز داشت تا مبادا از قلعه ایروان محمد خان کیدی سازد و بنگاه تازد و از آنسوی اشپختر سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه تا قلعه دیگر دویست قدم فصل گذاشت و توپخانه را گرد پیادگان حصاری آهنین کرد و خود از غایت جلادت در میان لشکر پهلو افتاده فرمان جنگ باشارت دست همی داد و نایب السلطنه مانند آتش تافته بهر جانب شتافت و میمنه و میسره راست کرد و از میان نخستین سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی از صف اسب برجهانده بر سر یک بهره از جماعت روسیه تاختن بردند و ایشان باندختن گلوله توپ و تفنگ دفع همی دادند با آنکه گلوله چون باران بهار بر ایشان باریدن داشت سواران سمندر وار در آتش تافته در رفتند و با تیغ سر از پیادگان روسی برگرفتند چندانکه یک بهره از ایشان

که

که مانند قلعه پرّه زده بودند پراکنده شده بقلعهٔ دیگر پیوستند و همچنان دست بجنگ کشادند بالجمله حرب از طرفین
برپای بود تا آفتاب نخست سه روز بدینگونه از بامداد تا شامگاه رزم دادند و مرد و مرکب بخاک انگندند اگرچه از
هیچ جانب نصرتی معروف بدست نشد اما ایشپخدر را لغزشی اتفاق افتاد و لختی باز پس نشست و محمد خان قاجار که باعانت
روسیان امیدوار بود سخت تیر رسید و میرزا شفیع صدراعظم را بخواستاری بقلعه در آورده اطمینانی حاصل ساخت
و بعد از مراجعت صدراعظم پسر خود را با پیشکشی لایق بحضرت ولیعهد فرستاده پیمان فرمان برداری نهاد و در اینوقت نایب السلطنه
برای استحکام مراکب بمنزل قرخ بلاغ درآمده لشگرگاه کرد ایشپخدر چون از اطاعت و انقیاد محمد خان آگاه شد سپاه
خود را برداشته یک ناگاه از راه درکه برلشگرگاه مسلمین تاختن آورد هنگامیکه لشگریان میان کشاده آماده آسایش
بودند نایب السلطنه چون این بدید برنشست و هرکرا از سواره و پیاده حاضر یافت برنشاند و جنگ را پذیره شد
روسیان در کنار لشگرگاه عقدهای توپ و تفنگ را برکشودند و همی آتش باریدند در این هنگام بعضی از مردم
شمس الدین لو و قزاق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت برتافته دست بغارت برکشودند لشگر مسلمانان
که از پیش روی با آتش افروخته پشانی میزدند چون باز پس نگریستند بنه و آغروق خود را در معرض نهب دیدند
یکباره از جای برفتند و طریق فرار پیش گرفتند ایشپخدر بعد از این نصرت بطرف ایروان شتافته در مسجد شهر
جای ساخت و سنگر محکم برآورده دهان توپ و تفنگ بجانب باره بکشاد و محمد خان دفع او را از پس برج
و باره میان استوار کرد اما نایب السلطنه بعد از فرار لشگر تا ارض صدرک ایروان شتاب زده آمد و بجمع
پراکندگان سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده انفاذ حضرت شهریار داشت فتحعلی شاه
در زمان اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدمهٔ سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه
جنبش کرده و سرعت فرموده از ارس بگذشت و در سه فرسنگی ایروان در لشگرگاه نایب السلطنه فرود شد و
از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت و هم در آمد و در
برابر مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب برپای بود در روز دیگر محمد خان
معروض داشت که نگاهبانان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند بیم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو
نگذارند و هنگام فرصت با روسیان همداستان شوند شهریار فوجی از پیادگان سپاه را بقلعهٔ ایروان مامور
داشت تا بر فرشته و برج و بارهٔ قلعه را فرو گرفتند و قلعگیان بانگ شادمانی بلند آوازه کردند ایشپخدر را از آن
سوی شب هنگام بقصد شبیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشگرگاه پادشاه گرفت حسن خان یوزباشی
غلام که طلایهٔ لشگر بود و نزدیک بلشگر روسیان بر نظاره میزیست مکنون ضمیر ایشان را بدانست و از دنبال ایشان
راه برداشت و یکتن سوار فرستاده شهریار را آگهی بداد و بر حسب فرمان لشگر مسلمانان صلاح جنگ برتن راست
کرده اطراف لشگرگاه را پره زدند اما سپاه روسیه چون در راه یاوه شدند گاهی همین دقیق بشمال رفتند
و نزدیک بسپیده دم بحوالی لشگرگاه رسیده بر فراز تلی علم راست کردند و لختی بیاسودند و لشگر بر صف کردند
و توپهای شدرغو دوش را بکار داشتند جنگی صعب در میانه برفت و از این شبیخون سودی بدست نشد لاجرم
سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز درنوشتند و همه جا رزم ساز

کشتند

کشتند چون سپاه روسیه لشگرهای خود در رفتند فتحعلی شاه فرمان داد که لشگریان ایشان را محصور بدارند و راه آذوقه
و علف بدیشان نگذارند در اینوقت جمعی از تجار تفلیس با جماعتی از لشگر روس با علیخان قاجار و علیقلی خان شاهسون
که قراول لشگر بودند دوچار شدند بعد از رزمی سخت مردان روس قتیل و تجار اسیر و دستگیر شدند اموال ایشان را
بدرگاه آوردند بعضی از اسیران که لایق بودند در سلک غلامان پادشاه درآمدند آنگاه در حضرت شهریار مکشوف افتاد
که در ارض چپک ایروان گروهی از روسیان نشیمن ساخته و آذوقه و علف از گرجستان بدانجا حمل داده و از آنجا
بلشگرگاه خویش برند بر حسب فرمان پیرقلیخان بدفع ایشان بیرون تاخت و چون راه بدانجماعت نزدیک کرد
ایشان ایشپخدر را آگهی فرستادند و او بشتاب تمام لشگری پرآشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود
و حمل آذوقه بتاخت و از اینسوی شهریار علیقلی خان شاهسون را نیز با جمعی مامور ساخت علیقلی خان از یکجانب
و پیرقلیخان از سوی دیگر سپاه روسیا را در میان آورده میانهٔ چپک و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی
پیش آمد که از آن پیش کس نشان نداد و بعد از کوشش کردان و مردان و هلاک شیران و دلیران سپاه روس
بشکست و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمهٔ شمشیر گشت و سپاه اسلام مظفر و نیکنام باز شدند
و از روس مردم روس در کنار لشگرگاه منارها افراخته گشت و از بدن ایشان تلها برهم نهاده شد دیگر
مجال درنگ برایشپخدر نماند در اول ربیع الثانی از کنار ایروان بجانب تفلیس بتعجیل شد و سواران ایران
از قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند در اینوقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و
کلبعلی خان کنگرلو بحضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خسروانه گشتند و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان
مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود رخصت انصراف حاصل کرده باتفاق پدر مراجعت نمود و تومان نخجوان را
با ایل کنگرلو بکلبعلی خان مفوض فرمود و ابوالفتح خان جوانشیر با ایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس
بتوقف قراچه داغ مامور گشت آنگاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران
برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و هم در اینسال حاجی خلیل خان قزوینی که بسفارت
هندوستان برفت چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت چه آن هنگام که باتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس
به بندر بمبئی درآمد وزیر انگلیس دویست تن سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان
افتاد که یکتن از این سالدات بموجبی تفنگ کشاده و داد سرهنگ ایشان او را بمعرض عتاب درآورد ملازمان حاجی
خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند چون طرفین از لغت یکدیگر
بیخبر بودند در میانه بانگها بلند شد و غوغا برآمد حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن
فتنه بنشاند از قضا تفنگی دیگر کشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سرد کرد زاد و دیزلی
وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غمنده گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته از در
معذرت بدرگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضرت شهریار پیوست و عذر
بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت فتحعلی شاه بجای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرمود
و او طریق بمبئی گرفت روز دیگر بدان بنده در می آمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند

دبدین مکانت وعظمتش بشهر درآوردند آنگاه او را روزی بنظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگرش بتماشای کشتیهای جنگ بیرون بردند محمد نبی خان پرسش نمود که گلوله توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رساند واگاه نمود که بهای یکسفینه جنگی چنداست اما کارگذاران انگلیس تو بها را یک سفینه که ده هزار تومان بها داشت کشاده دادند وان کشتی را یکباره نابود ساختند بالجمله محمد نبی خان پنجاه در بمبئی ویکسال در بنگاله بود وهنگام مراجعت بابرگ وساز فراوان کوچ داده بحضرت پادشاه آمد وهم دراین سال ناصرالدین توره پناه از حضرت پادشاه جست همانا پیکجان پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق را نام میر معصوم بود وهم اوراشاه مراد میگفتند و درمیان لشکریان بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدران او درنزد سلاطین مغول رتبت اتالیقی داشتند اتالیق لقب یافتند بالجمله چون پیکجان از جهان بیرون شد دو پسر او امیر حیدر توره وناصرالدین توره از وی بازماندند واینان را از این روی توره خوانند که از جانب مادر نسب بابوالفیض خان که از خاندان چنگیز خان است میرسانند ولفظ توری اگرچه درلغت بمعنی خوی ورَوِش است اما در ماوراء النهر شاهزاده را گویند مع القصه بعداز پدر میر حیدر توره سلطنت یافت وناصرالدین توره را از مرو که دارالاماره او بود طلب فرمود وناصرالدین توره چون از کیدت برادر دانا بود سراز فرمان برتافت ورسول او را بی نیل مأمول بازفرستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضه از درضراعت نگار داده انفاذ درگاه داشت شهریار نامدار فتحعلی شاه بشاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگذار خراسان بود منشوری کرد که دست از اعانت ناصرالدین توره باز نگیرد ودر رزم میر حیدر توره او را پا مردی کن وچون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله یکهزار و دویست وبیست سال برفت محمد خان افغان در حضرت سلطانی پیغمبر مانی کرد همانا محمد خان پسر اعظم خان افغان غلیجائیست وچون احمد شاه افغان از قبیله ابدالی بود درمیان این دو قبیله کار بمعادات ومبارات افتاد اعظم خان از دولت احمد شاهی روی برتافته با جماعتی از مردم خود بنزد کریمخان زند شتافت واز قبل او در اراضی نرماشیر کرمان نشیمن یافت واندک اندک افغانان در آن مکان مکانتی بدست کردند ودر زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه محمد خان پسر اعظم خان بدرگاه آمده وتفویض ولایت نرماشیر را منشور گرفت دراینوقت که اعتضاد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت محمد خان طریق طغیان وعصیان گرفت وبدان شد که قلعه بم را بدست گیرد ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب حاکم جندق را بحراست قلعه بم مأمور نمود وصورت حال را معروض درگاه داشت شهریار نور وز خان عزالدین لوی قاجار را که ایشیک آقاسی وحاجب بود با سپاهی لایق مأمور فرمود تا بسرعت تمام طی طریق کرده تا اراضی نرماشیر براند محمد خان چون قوت مبارزت نداشت بقلعه نرماشیر در رفته متحصن گشت وبعداز کید وکرت کوشش ویورش قلعه مسخر شد ومحمد خان درمیان دار وگیر دو زخم منکر برداشته با چند تن از مردم خود بطرف بلوچستان گریخت ودیگر مردم او طعمه تیغ شدند آنگاه نور وز خان بطهران مراجعت کرد دراینوقت شهریار نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود ومیرزا عیسی فراهانی را که مردی کار آزموده ومجرب بود بوزارت او مقرر داشت لاجرم نایب السلطنه روز شنبه چهاردهم شهر صفر با لشکری رزم آزمای خیمه بیرون زد وشهریار روز بیست وچهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت ودر چمن

پناه جستن ناصرالدین توره از درگاه پادشاه

سلطانیه

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز با جماعتی حکم داد که بسرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود وشاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را مأمور بتوقف زنجان فرمود واسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز با مردم خود بنایب السلطنه پیوندد وخود روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول کوچ داده درچمن اوجان فرود شد ومعلوم افتاد که ابراهیم خلیل خان یکباره از دولت ایران روی برگاشته وپناه از پادشاه روس جسته لاجرم فرمان رفت که نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعه پناه آباد کند ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفر قلی بیک پسر محمد حسن خان را که نبیره اش بود با پسر فضلعلی بیک جوانشیر از بهر استمداد بگنجه فرستاد وایشان جمعی از سالدات روسیه را مدد داده دزماندا وچون ایشان بقلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ وسپاه روسیه بمحافظت پل خدا آفرین مأمور نمود واز اینسوی چون برحسب امر نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی از ارض اهر بر مقدمه روان بود در چهار فرسنگی پل خدا آفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس وقراباغ بازخوردند وپیدرنگ از دو روبه بجنگ درآمدند وکوششهای مردانه درمیانه برفت وبیم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود اما از آنسوی چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد از بهر آنکه مبادا با اسمعیل خان دچار شوند خود نیز از دنبال اسمعیل خان استعجال سفر نمود از قضا دراینوقت برسید که اسمعیل خان از پای اصطبار لنگ بود ولشکرش را خستگی تمام در خاطر جای داشت چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد ورسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگرباره دل قوی کرد وبجنگ درآمد وبسیار کس از سپاه روسیه وقراباغی مقتول گشت چون لشکر روس رسیدن لشکر اسلام را تازه نگریستند پشت با جنگ داده بزحمت فراوان از میان درختستانها خود را بقلعه شوشی دربردند ونایب السلطنه از رؤس ایشان حملهای گران بدرگاه پادشاه فرستاد وخود از دنبال هزیمت شدگان تا ارض آق اغلان بتاخت ونجفقلی خان کردس را بحراست آق اغلان بگذاشت وخود از راه چاپقچی طی مسافت کرده در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد واز آنسوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست وششم ربیع الاول از راه قراجه داغ بجت طاوس نزول فرمود ودراین هنگام درحضرت نایب السلطنه معروض افتاد که بولکونیک کرکین سرهنگ سپاه روس باتفاق کتلراوسکی وجمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده باده عراده توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند ودویست عراده اسلحه جنگ وآذوقه وعلف با خود حمل میدهند واینک ارض عسکران لشکرگاه ایشانست با اینکه هنوز لشکر اسلام غبار راه از چهره نسترده بودند برنشست ولشکر را جنبش داد چون راه بدیشان نزدیک کرد ولشکر صف برزدند اسمعیل خان دامغانی اسب برجهاند ودر میدان جنگ از یمین وشمال فراوان تاختن کرد وپیر قلیخان قاجار وعلی خان قوانلوی قاجار وصادق خان عزالدین لوی قاجار درمیمنه ومیسره درآمدند ومهدیقلی خان قاجار از پیش روی صف از در جلادت جای کرد وحاجی اللّهویردی خان قاجار تفنگچیان کرارز دفراها نزا برده کرد ونایب السلطنه درقلب مردان رزم آزمای چون کوه پای برجای شد واز آنسوی کتلراوسکی وبولکونیک نیز صف راست کردند وسالدات برده شدند واز دهان توپ وتفنگ آتش وآهن باریدند شیران ایران زمین مانند سمندر بسوی آذرهمی رفتند وحمله افکندند از میانه صادق خان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت

مقاتلت نایب السلطنه با روسیان

با اینهمه در پایان کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شد ولختی باز پس شده بقبرستانی در رفتند و از پس عرّادها
توب بایستادند و پیش روی را خندقی کردند و متحصّن شدند چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد
تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و چهار عرّاده توپ بلشکر نایب السلطنه پیوست شش روز بدینگونه حرب
برپای بود عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته بلشکر روسیان یورش بردند و بقوّت و غلبه بلشکرگاه در رفتند
و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند بولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چندتن سالدات فرار کرده در
نیمهٔ شب بقلعهٔ ترناوت در رفت پیرقلیخان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را بمحاصره انداخت بولکونیک مهلت
خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون مسؤلش باجابت مقرون شد و ایرانیان در
کار محاصره سستی گرفتند شب سیم فرار کرده راه گنجه برداشت دلیران از دنبالش بتاختند و چندتن از همراهانش را
عرضهٔ تیغ ساختند و بولکونیک بتعب تمام بجبل حمرق که از جبال شامخه است صعود کرد و از گرداب بلا
بیرون شد و هم این هنگام مکشوف افتاد که ایشپخدر با تمامت سپاه خود باعانت بولکونیک از گنجه بیرون شده
در کنار رود ترتر نشیمن کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای فحص حال بر طریق او بیرون فرستاد
اسمعیل خان چون لختی راه بپیمود با جمعی از روسیه دوچار شد و رزمی سخت داد و ایشان را معرض هلاک و دمار باز
داشت و جمعی را نیز اسیر کرده بدرگاه نایب السلطنه باز شد و مژدهٔ این نصرت روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الثانی
در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد و از آنسوی چون اسمعیل خان شاهبیاتی قاجار حاکم خوی
برحسب فرمان پادشاه بایروان در رفت معلوم کرد که محمدخان حاکم ایروان بازبتسویلات نفسانی جمعی از روسیه را
خواستار آمده و آن جماعت از اراضی شوره گل عبور کرده بقریهٔ تالین آمده اند از بهر آنکه کارگذاران شهریار
بر آن دیار مستولی نشوند در اینوقت از قفای اسمعیل خان مهدیقلی خان قاجار نیز برسید و صورت حال از اسمعیل خان
اصغا نمود لاجرم بشهر و قلعهٔ ایروان در رفته ببهانهٔ استحکام و دیگر کارها سرکردگان لشکری که بهمراه داشت یکیک
و دو دو بقلعه طلب داشته چون انجمنی لایق شدند فرمان داد تا برج و باره برآمده اطراف قلعه را فرو گرفتند و وقتی
محمدخان آگاه شد که قوّت مدافعه از بهر او بنود پس مهدیقلی خان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان
دماوندی را با جماعتی از لشکریان بحراست قلعهٔ ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلی خان محمدخان را تبدیل داده خود
در آن مملکت فرمانگذار باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان بر سپاه روسیه برسید چه ایشپخدر از بهر آنکه
اطراف مملکت ایران را آشفته کند یکتن از سرهنگان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست
و زفت بود با دوازده فروند کشتی آگنده بمردان کارزار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مأمور تسخیر رشت
فرمود و ایشان از بحر خضر طیّ مسافت کرده دو روز در حوالی طالش لنگر افکندند و از آنجا به انزلی در آمدند
نگاهبانان انزلی چون نیروی مدافعت نداشتند بطرف رشت گریختند و روسیان بیمانعی در انزلی جای
کردند و از آنجا آهنگ تسخیر رشت نمودند میرزا موسی منجّم باشی لاهیجی که برحسب فرمان حکمران گیلان بود
از مردان کارآزموده آن اراضی سپاهی کرده در پیرهٔ بازار رشت که درختستانی انبوه داشت لشکری راست
کرده آمادهٔ مقاتلت و مبارزت گشت و شفت نیز با مردم خود در رسیده جنگ بپیوست و از دهان توپ

و تفنگ

و تفنگ صاعقهٔ بلا ببارید و مسلمانان دلیرانه بکوشیدند و تفنگهای خویش بدیشان گشادند زمانی دیر برنیامد
که هزار تن از سپاه روسیه بزخم گلوله بخاک افتادند ناچار پشت با جنگ داده هزیمت شدند و بزحمت تمام
خود را با انزلی رسانیده بکشتیها در رفتند و راه باکویه برگرفتند و هم در اینوقت محمدولی میرزا فرمانگذار مملکت
خراسان صورت رزم با ترکمانان قبیلهٔ تکه را بدینگونه عریضه نگار داده بود که حسین خان قاجار قزوینی سردار
خراسان را با جمعی از دلاوران بقلع و قمع آن جماعت مأمور ساخته روز یکشنبهٔ هیجدهم شهر ربیع الثانی در کنار رود
طرن هر دو لشکر با هم دوچار شده آتش کارزار افروخته شد و حربی بزرگ در میانه برفت هم در پایان کار
ترکمانان شکسته شدند برخی اسیر و جماعتی مقتول گشتند و اسیرانیکه سالهای دراز بدست کرده بودند استرداد شد
و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت بالجمله پانصد نیزه سر از ترکمانان در منزل تخت طاوس در پیشگاه
پادشاه بخاک راه افتاد اکنون با سر سخن ایشپخدر باز شویم چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشپخدر بجهة
حمایت بولکونیک از گنجه بیرون شده در کنار رود ترتر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روسیه تهی است پس
شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عبّاس میرزا بتسخیر گنجه کوچ دهد و اسمعیل خان دامغانی را نیز با سپاهی
رزمجوی بجنگ ایشپخدر بیرون فرستاد برحسب فرمان نایب السلطنه تا اراضی گنجه تاختن کرده شهر گنجه را مسخّر
فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود بمحاصره انداخت و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف اندک بود
و اهل قلعه از حبوبات و غلّات فراوان آگنده داشتند از این روی توقّف بسیار در کار محاصره صعب مینمود لاجرم
نایب السلطنه حکم داد تا پنجهزار زن و مرد شهر گنجه را که از مرور روسیان در شکنجه بودند بر دواب خویش حمل
داده تا شمکور که نیم فرسنگی گنجه است براندند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند با اینکه روسیان تا بامداد لشکرگاه را
هدف گلولهٔ توپ و تفنگ ساختند هیچ تغیّرش نفرمود و صبحگاه از آنجا کوچ داده و مردم گنجه را در شمکور نیک یار
باز پرسی ببنرا کرده ره سپر منزل زکم آمد و در نیمهٔ راه با جمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشپخدر میدادند باز خورد
و سرهنگ ایشان را با چندتن از مردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد و از آنجا مردم گنجه را باتّفاق پیرقلیخان و
محمدعلیخان شاهسیاتی از راه ایروان روانهٔ تبریز فرمود و آن جماعت را چنان با امن و آسایش حرکت میداد که
همیانی دو هزار تومان زر مسکوک داشت از یکتن مردم گنجه مفقود شده بدست یکتن از لشکریان افتاد و همچنان
آن همیان را بختم و نشان بخداوند زر باز رسانید و چون وارد تبریز شدند پادشاه داد گر بمصحوب ملا ملک محمّد
قاضی عسکر از بهر اهالی گنجه زر و سیم فراوان عطا فرمود و از آنسوی نایب السلطنه چون مردم گنجه را بجانب تبریز گسیل
نمود خود بنواحی آخسقه قزاق رفته روزی چند توقّف فرمود و جمعی از بزرگان کاخت و قلعهٔ ینگی تفلیس بحضرت
شتافته نواخت و نوازش یافتند آنگاه از آخسقه تا اراضی ایروان که هیجده فرسنگ است و بسیار جای جادّه در
میان درختستانها چنانست که زیاده بر یکتن نتواند عبور کرد مردم قزاق از بهر تقرّب دولت روس همه جا در
میان بیشهها کمین نهادند و نایب السلطنه با دل قوی قطع مسافت همی کرد در روزی چنان افتاد که نایب السلطنه از
بهر دوگانه فرود شد و از میان بیشه تفنگی بسوی او گشاد دادند و زخم گلوله موزهٔ او را خراش داد و با اینهمه لغزشی
نفرمود و با تمامت اموال و اثقال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شد و صورت حال را نگار داده حاجی محمّدخان

قراکوزلو بدرگاه شهریار آورد اما اسمعیل خان دامغانی باتفاق ابوالفتح خان جوانشیر و جماعتی که بجنگ ایشپخدر مأمور بودند تا کنار رود ترتر براندند و با ایشپخدر مصاف دادند و جنگی صعب درمیانه برفت در پایان کار ایشپخدر خود را بکوه آق دره که جبلی صعب المسلک است در سپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت آنگاه اسمعیل خان مظفر و منصور بحضرت شهریار آمد در اینوقت شاهنشاه ایران ولیعهد دولت نایب السلطنه را برای فرمانگذاری و حکومت مملکت آذربایجان و انجام جنگ ایشپخدر در آذربایجان بجای گذاشت و خود رایت مراجعت بسوی طهران افراشت و چون در منزل اوجان فرود شد از قبل علی پاشای وزیر بغداد احمد چلبی بدرگاه آمد و شکایت از عبدالرحمن پاشای بابان والی شهرزور آورد همانا شهرزور از سوی شمال باراضی ارومیه و از جانب جنوب بارض کرمانشاهان و از طرف مشرق بکردستان و از جهت مغرب بخاک کرکوک متصل است و از پیشین زمان اکراد بابان در آن اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه بر سر جبلی است که قلعهٔ چولان خوانند چه بلغت ایشان چولان بادام کوهی را گویند بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبدالرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت در سه فرسنگی قلعهٔ چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد و روزگاری دراز برفت که ایشان در آن اراضی فرمانگذارند و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان و از ممالک ایران بود وقتی سلاطین آل عثمان تحت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت باقتضای وقت گاهی از سلاطین ایران پناه جویند و زمانی بدولت آل عثمان پیوندند و بین دولتین خصمی اندازند همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا بکران رفت و برادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت آن اراضی برنشست با علی پاشا والی بغداد از در خلاف و عناد بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرصهٔ نهب و غارت ساخت علی پاشا دفع او را لشکری آراسته در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبدالرحمن پاشا هزیمت شده بکردستان گریخت و امان الله خان اردلانی والی کردستان در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه صورت حال را معروض داشت و برحسب فرمان مسکن او را و اهل او را در کردستان مقرر نمود و علی پاشا پیشکشی لایق بمصحوب احمد چلبی روانهٔ درگاه شهریار نموده خواستار شد که عبدالرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستانش بیرون شدن فرمایند و احمد چلبی در اینوقت که شهریار در چمن اوجان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید شهریار ایران میرزا صادق مروزی وقایع نگار را بمرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبدالرحمن پاشا پناهندهٔ دولت ماست حکومت شهرزور را باید بدو گذاشت واگرنه امرای دولت عثمانی زود باشد که از در بیفرمانی پشیمانی آرند و خود بطرف طهران کوچ داده در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دارالخلافه گشت و در پانزدهم شهر شعبان دختر مرتضی قلیخان عم خویش را از برای شاهزادهٔ حسینعلی میرزا نکاح بست و جشنی شاهوار از بهر بساط سور او بپای رفت اما از آن سوی چون نایب السلطنه بفرمانگذاری آذربایجان استقرار یافت و بشهر تبریز درآمد برحسب فرمان محمد خان قاجار حاکم ایروان را بهمراه محمد علی خان شاهبیاتی روانهٔ درگاه شهریار داشت و خود در تبریز آرام گرفت در اینوقت ایشپخدر حدود مملکت ایروان را از لشکریان پرداخته یافت و دانست که بسبب برودت هوا و اقتضای شتا سفر کردن سپاه بآنحدود صعب است نخستین بهانهٔ تماشای قلعهٔ شوشی و طلب ضیافت

ابراهیم

ابراهیم خلیل خان را مغرور ساخت و او نیز سخن او را از در صدق دانسته بخوان ضیافتش دعوت نمود و ایشپخدر بمهمانی بقلعهٔ شوشی در رفت و در زمان چهارصد تن از مردم خود را بحراست برج و بارهٔ قلعه باز داشت و خود عنان عزیمت بجانب گنجه گذاشت این هنگام شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسینقلی خان حاکم باکویه مکتوبی بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که پیکان شفت بعد از فرار از گیلان آهنگ باکویه خواهد کرد و دفع او را عدد و عدتی واجب افتاده نایب السلطنه عسکرخان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از سرب و باروت و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساختهٔ جنگ شدند و از آنسوی شفت برسید و کشتیهای خود را در برابر باکویه بداشت از دو سوی کار جنگ آماده شد و دهان توپها بآتش افشانی گشاده گشت حسینقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلولهٔ توپ درهم شکست و در آب پست کرد و روسیان از آب بیرون شده از سوی خشکی توپها را بجانب قلعه گشادند و بنیان حرب را سخت تر نهادند در اینوقت شیخعلی خان باتفاق نوح بیک پسر سرخای خان لگزی نیز برسید و بمیان قلعه در رفته با حسینقلی خان همپشت و همباز شدند و آتش این رزم روزی چند افروخته بود در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده و دانست از این کارزار سودی بدست نکند لاجرم مردم خود را برداشته بکشتی در رفت و کشتی براند و تا میان لشت ساری طالش بیامد و بیارمید و از طرف دیگر ایشپخدر را از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید در حال نواب ولیعهد پیرقلیخان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار بمدد او فرستاد پیرقلیخان چون بکنار رود کر که در دوازده فرسنگی شیروان است فرود شد و مکشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشپخدر کار بمداهنه کرده و او را دیدار نموده و در میانه گرگ آشتی انداخته و ایشپخدر سخن او را با خود از در صدق پنداشته و طریق باکویه برداشته تا حسینقلی خان را بکیفر شفت گوشمالی دهد و شفت نیز با مردم خود با ایشپخدر پیوست بالجمله پیرقلیخان این اخبار را معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حسینقلی خان قاجار را با گروهی از دلیران بجانب باکویه بتاخت و از قفای او عسکرخان افشار را با هزار سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه را با توپخانه و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در بیست و دوم شهر ذیقعده از تبریز خیمه بیرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت بعد از ورود اردبیل معروض افتاد که عسکرخان افشار بسرعت صبا و سحاب بقلعهٔ باکویه درآمد و حسینقلی خان قاجار در کنار رود کر بحراست جسر فرود شد و پیرقلیخان باتفاق شیخعلی خان در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند و از آنسوی در لشکر ایشپخدر از سورت سرما دوابی که حمل توپخانه میدادند بمردند و آذوقه و علف در لشکر او اندک شد و کار بصعوبت رفت پس حیلتی اندیشید که مصطفی قلیخان حاکم باکویه را فریب دهد و روی دل او را بوعدهٔ عطا و وعید عنا با خود کند تا از این سختی برهد و از گرداب بلا بجهد پس حسینقلی خان را پیام داد و خواستار دیدار شد حسینقلی خان این معنی را بفال نیک گرفته در بیرون قلعه جای نشستن معین کرد و روز دیگر ایشپخدر با دو سه تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده بدانجای شد و حسینقلی خان با ابراهیم خان عم زادهٔ خود و یکدو تن دیگر از قلعه بدر شده بنزد ایشپخدر آمد پس با هم بنشستند و سخن بپیوستند در میان گفت و شنود ابراهیم خان باشارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشپخدر گشاد چنانکه گلوله از سینهٔ او بجست

برادر

وبروی در افتاده جان بداد هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر برگرفتند و سر ایشپخدر را نیز با یکدست
او قطع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر
بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند شفت چون کار بدینگونه بدید بزحمت تمام با مردم خود بکشتیها در رفت
و شتاب زده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست ایشپخدر را
در مخلاتی جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نواب ولیعهد از اردبیل روانهٔ طهران نمود و در ششم ذیحجه
در دارالخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه بخاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را بخزانه
برده بزرگان آذربایجان دیدار کنند همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری
که عالمی نحریر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک میدانست خواستار شدند
که اگر توانی در هلاک و دمار ایشپخدر که دیوی دیوانه و از دین بیگانه است تدبیری اندیشی بصواب باشد حاجی میرزا محمد
ملتمس ایشان را مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم این معنی را مقربان حضرت
معروض پادشاه داشتند آنگاه حاجی میرزا محمد در بقعهٔ متبرکهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بزاویه در رفت
و صورت مردی بقصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود بنشست و آن ذکر که میدانست بکار بست همانا
عبدالحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب تحریری مشهور است
یکشب نگارندهٔ این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بدین طلب و تعب نشسته بود در روضهٔ شاهزاده
عبدالعظیم بزاویهٔ او در رفتم و او را نگریستم که رشته از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار
کرده بسته بود و هر دو چشم بر چهرهٔ آن تمثال برگماشته بدانسان که دو پیالهٔ خونین مینمود و پیوسته کلماتی چند بر
زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدن
هیچ آگاه نشد مع القصه اینکار همیداشت تا روزیکه هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینهٔ آن نقش که بر دیوار کرده
بکوفت و باز آمد و بگفت ایشپخدر را اینوقت کشته شد امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز چهل برسید
پادشاه بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد مردمان چشم براهی
داشتند تا نماز دیگر آمد دیگرباره شهریار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد و از سر ایشپخدر اثری نیست پاسخ
داد که اگر آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آنسوی تر برسد بر من عیبی نیست ساعتی بر نیامد
که مسرعی برسید و سر ایشپخدر را بیاورد و مکشوف شد که از منزل سلیمانیه که شش فرسنگی طهران است اسب او
از یکپای لنگ شده و بزحمت آمده از پس اینواقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر از
این قتل پادشاه روس است فرمود پادشاهان را نتوان چنین بسهل و آسان زیان کرد هم در کیفر قتل ایشپخدر
که سرداری بزرگ و نفسی قوی بود مرا مقتول خواهند ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت را
از کردار او دهشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند دور نیست هر که او را برنجاند با ایشپخدرش بیک پهلو بخواباند پس
حیلتی طراز کردند که شهریارش بسخنان دلنواز در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود از قضا وقتی
به بغداد رسید که در میان اسعد پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار بخصومت میرفت در اینوقت اسعد پاشا

باحاجی میرزا محمد

باحاجی میرزا محمد ابواب موالات و مصافات را گشاده داشت بصفای ضمیر و حسن تدبیر او را مدد کند و بر خصم غلبه
دهد داود پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت بترسید و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام بدو
خورد و در نهانی عوام و اوباش بغداد را برشورانید تا بیکبار غوغا بر داشتند و هم آواز گشتند حاجی میرزا محمد کافریست
جحود و مردی مردود اگر در ازهاق روح او دقت و شتاب تأخیری رود دیر نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند
و بچاه اندازد و هر مؤمن موحد را کافری ملحد سازد در این هنگام حاجی میرزا محمد در خانهٔ خود نشسته با محرمان خود سخن
پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی بیش نمانده ایشان همی دریغ خوردند و گفتند
این چه خبریست که هرگز کس مپناد و این از کجا گوئی و از کجا دانی ناگاه غوغای خلق را اصغا نمودند و هنوز با خویشتن نیامده
بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فرو گرفتند و از بام و در
بدرون همی آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند خدایش بیامرزاد و از باغ رضوان آرامگاه دهاد از اینجا بر سر
داستان رویم بعد از قتل ایشپخدر نایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلیخان دنبلی را واجب شمرد از بهر آنکه
روزگاری بود که در قلعهٔ تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار به بیفرمانی و تمرد میگذاشت و جماعتی از
روسیان نیز در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه مهدیقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان
بیگلربیگی ارومیه را و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با گروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه
کنگرلو و مردم خوی بمحاربت و مضاربت او نامزد فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که بنزدیک ایشان شده
فرمان دهد تا نخستین در برابر قلعهٔ تالین حصنی حصین بر آورند و ده هزار تن از تفنگچیان زبردست در آن قلعه جای دهند
آنگاه راه آذوقه و علف بر جعفر قلیخان و روسیان مسدود سازند اما از آنسوی چون جعفر قلیخان از دور و نزدیک
این اخبار را اصغا نمود و صورت حال را تفرس فرمود قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت و
بعضی از مردمش دستگیر قراولان مهدیقلی خان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه ره بسته
بعضی از اراضی ایران را زحمت میکردند از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید وقتی چهار هزار تن از لشکر خود را بتاراج نواحی ایروان
مأمور داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بکیفر او حکم داد و او بتعجیل شتافته اراضی او را پاسپر نمود
و بسیار کس قتیل و دستگیر نمود دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضراعت بیرون شدند و مکتوبها
مشعر بر انابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگار داده بحضرت ولیعهد فرستادند پس حکم رفت تا سرداران سپاه
به بلدان و امصاری که فرمان گذار بودند باز شدند اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران کرده
با شفت طراز مودت داده بود در این هنگام هراسناک شده بدان شد که از طالش بجزیرهٔ پشت ساری در رود و از
آنجا بقزلر گریزد نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود باستمالت
او گسیل فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت آنگاه مصطفی خان راه آذوقه و علف بر روسیان ببست
و دیگر از برای شفت مجال درنگ نماند لابد آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و سورت سرما بسیار کس از
مردم او هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی
داشت بکنار رود کر شتافته احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را که برحسب فرمان نگاهبان آن جسر بود

دیدار کرد و او را در نزد ولیعهد از ضراعت بشفاعت انگیخت و پیمان نهاد که ازین پس اگر همه سر بدهد پای از
طریق اطاعت بیرون ننهد

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و یک هجری و تعیین شاهنشاه ایران فتحعلی شاه وزرای اربعه دولت را

روز جمعه سلخ شهر ذیحجة الحرام شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز جمشید
با اول محرم افتاد لاجرم شهریار دین دار بجای جامه زرتار سلب سوگواری در بر کرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهدا
علیه التحیة و الثنا چون ماتم زدگان روز گذاشت آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان
بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معن بن زایده و قس بن ساعده بود طلب فرمود
و او را امین الدوله لقب داد و بوزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگذاری اصفهان را بفرزند اکبر ارشدش
عبد الله خان گذاشت همانا شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد ملک را بچهار تن وزیر دانشمند که ارکان اربعه مملکت اند
استوار میفرمود در اینوقت نخستین میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دار المرز ش وطن گشت وزیر اول و صدر اعظم بود
و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دار الانشا و منشی الممالک
بود و نظم سپاه و وزارت لشکر را همچنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسد الله خان نوری داشت بالجمله
چون شهریار ازین کار بپرداخت محمد خان دولوی قاجار را بنیابت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار
خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده بجای نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود سپهسالاری
لشکر داد و آنگاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد
و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید این هنگام موسی ژوبر از دولت فرانسه برسالت آمد چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه
در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد چنانکه در سال شهادت آقا محمد شاه
دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود بدار الملک طهران
آمدند وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز بازطهران نشده و بتخت جلوس
نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشان را بمعاذیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل سکنه
کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیک پیات سفیر بغداد گشت یکتن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت
فرانسه میگذاشت بنزدیک او رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق
اسمعیل بیک بطهران آمد اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند این هنگام
که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی ژوبر را بدولت
ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است و خصومت ما با ایشان مبرهن همانا دشمن دشمن را
دوست گیرند خاصه اینوقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است
چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه
و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان او را مقتول نمود چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه
افتاد در حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را کیل ساخت و موسی ژوبر

بدرگاه

بدرگاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که
شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلیون او را امپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاه است تا در میان دول فرنگستان
بدین نام بلند آوازه شود ملتمس او مقبول افتاد و پس برحسب فرمان پاسخ نامه او نگارش شد و میرزا رضای قزوینی منشی
که روزگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت باتفاق او بسفارت فرانسه مأمور گشت و هم در چمن سلطانیه
معروض افتاد که چون ایشپخدر مقتول گشت و روزگار شفقت آشفته شد مصطفی خان طالش روی نیایش بحضرت نهاد
ابراهیم خلیل خان از پیوستن با روسیان پشیمان گشت و از دار الاماره خود با زن و فرزند بدر شده در بیرون
قلعه شوشی نشیمن کرد و نایب السلطنه را در حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش شفیع ساخت و خواستار آمد
که لشکری باعانت او مأمور شود تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد چون نایب السلطنه صورت حال را در حضرت
شهریار باز نمود فتحعلی شاه حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت حاکم
خمسه را با لشکری لایق بملازمت رکاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا هرچه صواب شمارد بکار رود نایب السلطنه
فرج الله خان شاهسون را از راه چاپچی و ابو الفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که از نخست هواخواه دولت ایران
بود از راه قپان بامداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود نیز از اردبیل خیمه بیرون زد و بعد از عبور از پل خداآفرین
ابو الفتح خان مراجعت نموده معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر بامداد ابراهیم خلیل خان جعفر قلیخان پسرزاده
او که با ابو الفتح خان عم خود خصومتی بکمال داشت حقوق جد و حشمت شیخوخت او را از خاطر ببسترد و یکتن از سرکردگان
روس را که مایور نام داشت با سیصد تن سالدات از قلعه گزیده ساخته بخانه خود آورد و از راهی که از میان خانه
به بیرون قلعه داشت باتفاق آن جماعت در چهار ساعتی شب بیست و سیم شهر ربیع الاول سر بدر کرده بر سر
ابراهیم خلیل خان حمله برد و او را با زوجه او که خواهر سلیم خان شکی بود بکشت و نیز دختر ابراهیم خلیل خان
که خواهرزاده همای خان لکزی بود و جمعی دیگر از پسران و دختران او مقتول گشتند و از پس این واقعه مایور روسی
حکومت قراباغ را بمهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت مع القصه نایب السلطنه ازین خبر سخت
غمنده گشت و بتوانی آهنگ قلعه پناه آباد نمود در اینوقت فرستاده سلیم خان شکی برسید و معروض داشت
که سلیم خان از این پیش از در عناد با مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود چون قتل ابراهیم خلیل خان را
بدست ایشان مشاهده نمود از کرده پشیمان است و اینک از بهر مقاتلت با روسیان و اظهار ارادت بدولت علیه
ایران استمداد همی کند نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را بامداد او مأمور ساخت و از سوی دیگر چون
قبایلی که در قراباغ نشیمن داشتند ملتمس بیرون شدن از آن اراضی گشتند عطاء الله خان شاهسون را بکوچ دادن
ایشان مأمور فرمود و از جانب دیگر نجفقلی خان نیز برحسب فرمان بمهدیقلی خان حاکم ایروان پیوسته بود
و حسینقلی خان افشار و اسمعیل خان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه و گرجستان
بود و الکسندر میرزا والی تفلیس نیز بدین نهاده بود که در گرجستان بمقاتلت روسیان کارهای بزرگ
بپای برد و جمعی از لشکر ملازم صواب دید او بودند در اینوقت نیارال گلیسین سپاهی بزرگ از روسیه برداشته
از تفلیس بیرون شد و همه جا تاختن نموده عسکر انزا لشکرگاه ساخت با اینکه هنوز حسین خان سردار و اسمعیل خان

دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قبل شهریار مأمور شدند بدرگاه نایب السلطنه نرسیده بودند
با عدت و عدد اندک از منزل آق اغلان جنگ ینلبیین را ساخته شد و احمد خان مقدم را بحراست بنه و آغروق
بگذاشت و برنشست در منزل خنیشین تلاقی فریقین شد در بدو امر جماعت روسیه بر سر جلی در رفته از جنگ بیمناک
بودند چون بخواستاری ابوالفتح خان جوان شیر کرفتاران قراباغی آزاد شدند روسیه را آگهی دادند که لشکر ایران
از بنه و آغروق خویش برکرانند و آزوقه و علف در میان ایشان اندک است این معنی روسیان را دل قوی ساخته
بجنگ در آمدند و هر دو لشکر در هم افتادند تفنگچیان عراقی از کزاز و فراهان و جماعت عرب بسطام یورش برده
بر دهان توپ و تفنگ بر آمدند و روسیان نیز از عراده ها بزیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر در هم
نهادند ینلبیین از بهر تحریض لشکر آویختن و خونریختن تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند و تیر
شمشیر خویش را بجشو و یکسوی پر آینده تا روسیان را غیرت جنبش کرد و در کوشش سخت شدند مع القصه هر دو
لشکر در تب و تاب بودند تا آنگاه که آفتاب بگشت و لشکریان دست از جنگ باز داشتند این هنگام چون آب
و آزوقه در لشکر ایران کمیاب بود نایب السلطنه صواب در توقف ندید لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل
حسن و حسین آمده نشیمن ساخت و زمانی برنیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امان الله خان
برسیدند و هم در اینوقت عطاء الله خان شاهیون بدست مسرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی
در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن بمسامحه و مسامره روز میبرند و من طریق مجادله با ایشان مسدود داشته ام
تا مبادا مال و مواشی آنجماعت پایمال لشکریان شود نایب السلطنه ابوالفتح خان جوان شیر را با فوجی از تفنگچیان
بمدد عطاء الله خان مأمور داشت تا باتفاق آن قبایل را منزل بمنزل همی آوردند طایفه جبرئیل لو بنهانی کس نزد
نیارالکسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند
و قریب بارض قپان با ایرانیان دوچار شدند و جنگ به پیوستند و تفنگچیان چند انکه سرب و باروت داشتند
کوشش کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و گروهی بزحمت تمام سر خویش را کرفته از پیش بدر
رفتند چون این خبر بنایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران
سپاه بیرون فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلان دوز راه بر گرفت و نیارال چون این خبر بدانست گروهی
از لشکر خود را بحفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته بجانب گنجه سرعت گرفت و چون نایب السلطنه
از رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید با آهنگ گنجه بجنبه شد در این هنگام فرستادهٔ شیخعلی خان و حسینقلی خان
برسید و نفاق مردم دربند و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و پیرقلیخان قاجار که بنزدیک ایشان
از در اعانت تاخته بود نیز باز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات شیطانی با روسیه متفق شد و اسمعیل بیگ
برادر خود را با فوجی بکنار رود کر مأمور داشته که لشکر ایران را از عبور رود دفع دهند نایب السلطنه نظم دربند و تادیب
مصطفی خان را واجب تر دانست پس حسین خان سردار را با گروهی مأمور بایلغار ساخت و خود نیز از دنبال چنان بتاخت
که در عبور از آب کر با هم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته بهر سوی بتاختند
و حسین خان همچنان پست و بلند آن اراضی را در نوشته آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر را بسوخت

درین

درمیانه بعضی از اموال بازرگانان شکی و تبریز بتاراج رفت این جمله را نایب السلطنه از خویشتن بها داد مصطفی خان
از این ترکتاز بیچاره ماند از در عجز و نیاز بیرون شد و طلب امان و اطمینان نمود دیگر بار نایب السلطنه چشم از
جرمش پوشیده نجفقلی خان گروس و عطاء الله خان شاهیون را بقلعهٔ فیت که اینوقت مأمن مصطفی خان بود فرستاد
تا او را دیدار کردند و از عفو ولیعهدش امیدوار ساختند با اینهمه از تلون طبع و سوء ظن در تعجیل درگاه و حضور پیشگاه
مماطله نمود و محمد علی بیگ خاله زادهٔ خود را بدرگاه فرستاد لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر بسوی آقسو کوچ
داده اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را بتسخیر شربان که معقلی متین بود مأمور فرمود تا بحکم یورش از
دو سوی آن محکمهٔ محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشانرا منهوب داشتند نایب السلطنه بفرمود تا اموال
آنجماعت را باز دادند و ایشانرا با قبیلهٔ مرادخانی که افزون از شش هزار خانوار بودند روانهٔ مغان کردند در اینوقت
دیگر باره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت بشفاعت انگیخت و پیمان داد که حاضر درگاه
شود و تیر در نهانی بحیلت اندوزی و تسویف وقت مشغول بود و دیگر زحیان افتاد که مردم او از کوه فیت بزیر
آمدند و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر گشتند بالجمله هم در منزل آقسو شیخعلی خان
و حسینقلی خان حاکم باکویه حاضر درگاه شده نظم دربند و حفظ آنحدود را بر گردن نهاده با فوجی از سواران لشکر
مأمور آن اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بکذب این خبر را پراکنده کرد که نایب السلطنه محمد حسن خان
برادر سلیم خانرا که بحکم شاه شهید بدست مصطفی خان دو تن نابینا شد لشکری داده و لقب داد امر سلیم خان فرستاده
سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود بکوه کلس کورسن جای کرد نایب السلطنه پاس خدمت
سابق او را نگاهداشته میرزا ابوالقاسم وزیر و لد میرزا عیسی قایم مقام را مأمور فرمود تا او را در بلدهٔ شکی دیدار
کرد و کدورت این کذب را از خاطرش بستر د آنگاه برحسب فرمان شهریار مهدیقلی خان قاجار را از حکومت ایروان
معزول فرمود و احمد خان بیکلربیکی تبریز و مراغه را بجای او منصوب داشت و احمد خان با سپاهی شایسته با یروان
شد و برج و بارهٔ قلعه را تعمیر داد و استوار کرد اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن گشت که از سپاه و سوار
و پیاده یکهزار و ششصد تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه نیک
در گرجستان از تنها فرصت میبردند تاکیدی اندیشیدند و کار نخجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان با عمزاده اش عباسقلی خان
سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم ارومی و مصطفی خان
که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاریست کار بمنازعت افتاده و پیرقلیخان نیز معروض داشت که مردم دربند
در نهانی با روسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار ایشان دیر تهاون و تکاهل دارد و از این روی
پیرقلیخان آهنگ مراجعت نمود و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تادیب علی پاشای والی بغداد را که سبب
نقض عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند لاجرم نایب السلطنه کار شیروان را دست باز داشته از آقسو طریق
مراجعت گرفت مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را بنهب و غارت دنباله و پایان لشکر بتاخت
وقتی بکنار لشکرگاه رسیدند حسن خان قاجار که بر سم چنداولی حسپار بود ایشانرا دیدار کرده مانند صاعقه
بلا بدیشان در آمد و استیلا یافت بعضی هزیمت شدند و گروهی مقتول و دستگیر آمدند آنگاه بفرمان نایب السلطنه

پیرقلیخان با فوجی روانهٔ مغان شد که اگر بصواب نزدیک داند مردم شیروان را از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشاند و خود مراجعت به تبریز فرمود و از پس این وقایع جماعت روسیه مغافصة باراضی شیروان در رفتند و مصطفی خان هم از بهر آنکه قوت مدافعت نداشت و هم ازین روی که با مردم سالیان و طالش کار بخصمی میکرد و سپاه روسیان در مقاتلت با این دو قبیله یار و مددکار خود میدانست بحکومت روسیان گردن نهاد و در اینوقت حسینقلی خان نیز از لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند از راه سالیان روانهٔ تبریز شد و بعد از وی ایلغار که یکی از سرکردگان روس بود بمهمانی بباکویه در رفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مداهنه و مدارا گرفت و بعضی از مردم سالیان که با علی خان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافات باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکرگاه پیرقلیخان شبیخون برد و قبایل شیروان را که او کوچ میداد استرداد کند پس شب هنگام بر سر او تاختن برد و پیرقلیخان دفع او را بعزمی ثابت و جدی تمام بجنگ درآمد و بعد از گیر و دار مصطفی خان هزیمت کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت مصطفی خان بعد از این شکستن دیگر بسیج آهنگ سالیان کرد میر باقر بیک برادر مصطفی خان که برحسب امر نایب السلطنه با سیصد تن تفنگچی بحراست سالیان مأمور بود اگرچه از نفاق مردم و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان نداشت با دل قوی بجنگ درآمد و از جانب دیگر آنجماعت که با مصطفی خان پیمان داشتند در بگشودند و روسیان را درآوردند میر باقر بیک و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علی خان از میانه بجست چون این اخبار گوشزد نیاران تفلیس شد و کار باکویه و سالیان و موغان نیز پرداخته یافت بطرف شکی بشتافت سلیم خان سپاهی از آوار و جار و تله بهم آورده با توپخانه و قورخانه و اعداد تمام بسیغناق گلکوسن نشیمن کرده و کرت در حوالی شکی با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید در پایان کار جماعت لگزیه از جنگ روی برگاشتند و او را بگذاشتند سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبره کرد و از راه اردبیل باتفاق فرج الله خان شاهسون به تبریز شتافت و برحسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت اما از آنسوی بولکونیک که اینوقت در ارض جواد جای داشت بمصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و موغان در رودبار را با اراضی خویش بازفرست و اگر نه سیصد تن از خویشان و عشیرت ترا که در تحت فرمان من اندر زند با تیغ بگذرانم مصطفی خان طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصهٔ بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم از این پیش مرقوم افتاد که عبدالرحمن پاشا با پنجهزار کس از اهل و عشیرت و سپاهی و رعیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار برسالت بغداد مأمور گشت از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبدالرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهرزور را دیگرباره باو گذارد بعد از ورود به بغداد علی پاشا وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهرزور را با خالد پاشا تفویض فرمود اما تا بی فرمانی خود را استوار دارد عریضه از در خدعت نگار داده با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاد شهریار نامدار فتحعلی شاه را بی فرمانی او ثقلی در خاطر افکند و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان

ساخته

ساخته بشمشیر و خنجر مرصع و خلاع گران بها شاد خاطر ساخته با ایالت شهرزور دیگرش مأمور نمود و با امان الله خان والی کردستان تیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد و عبدالرحمن پاشا راه شهرزور برگرفت و خالد پاشا از اصغای این خبر ببغداد گریخت و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود عراقین عرب و عجم لقب داد و ایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سر حد بصره تا قصبهٔ خرم آباد بدو گذاشت و ابراهیم خان دولو و محمد علیخان شاهسیوانی را ملتزم رکاب او داشت در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مأمور بدان حدود و ثغور گشت اما از آنسوی علی پاشا دفع عبدالرحمن پاشا را بجهة شده با سی هزار تن سواره و پیاده و توپخانه و قورخانه از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد و سلیمان پاشای کهیا خواهرزادهٔ خود را با پانزده هزار تن لشکر بتدمیر عبدالرحمن پاشا و تسخیر شهرزور مأمور نمود و خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر را ملتزم رکاب او ساخت و سلیمان پاشای کهیا بی توانی باراضی شهرزور بتاخت و عبدالرحمن پاشا رزم او را بساخت و با اول حمله هزیمت شده بزمین کردستان باز گریخت علی پاشا را فزودهٔ این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب برنشست و تا طاق گرا عنان باز نکشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد و فرمان داد تا نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی باسپاهی جرار مأمور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شد و در بلدهٔ همدان بحضرت او پیوست و شاهزاده در حال کوچ داده در منزل گرند جای کرد علی پاشا چون ازین ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا باز پس شده در کنار رود سیروان که میان شهرزور و بغداد است متوقف گشت این هنگام شاهزاده نوروز خان و محمد علیخان شاهسیوانی را با ده هزار سوار از کردان مدانلو و جهانبیگلو و ترکان قراگوزلو با سر و نهب اراضی بغداد بتاخت و ایشان از زهاب تا یعقوبه و از یعقوبه تا مندلیج را عرصهٔ نهب و غارت کردند فتاح پاشای حاکم زهاب کر و فری نموده بی نیل مقصود بنزدیک علی پاشا گریخت و این هنگام فرج الله خان نسقچی باشی آدخلوی افشار و محمد ولیخان قاسملوی افشار داماد او و صفیارخان کردبچهٔ افشار با سوارهٔ جمعی ایشان از درگاه شهریار مأمور سفر کردستان شدند تا باتفاق امان الله خان والی عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهرزور استوار بدارند بالجمله ایشان از چمن سلطانیه تا بکردستان بتاختند و از آنسوی سلیمان پاشای کهیا باغوای خالد پاشا با لشکرهای خود از شهرزور بیرون شده در کنار بحیرهٔ مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دوچار شدند فرج الله خان و امان الله خان صف برآراستند ابطال رجال اردلانی و کردستانی در میمنه جای کردند و هزارهٔ افشار بر میسره شدند محمد ولیخان افشار و صفیارخان کردبچه از چپ و راست جابجا ساختند امان الله خان و فرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند و از آنسوی سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر مردان اردلانی بداشت و غلامان گرجی و سپاه رومی را با جماعت افشار روی در رو کرد و جنگ در انداخت و آتش توپ و تفنگ برافروخت بعد از گیر و دار فراوان دلیران افشار از میسره بجانب میمنهٔ خصم که کهیا جای داشت یورش بردند و لغزشی در سپاه خصم افکندند سلیمان پاشای کهیا چون این بدید بنزدیک سلیمان پاشای مسلم بشتافت و مردم میسره را برداشته بر میمنهٔ لشکر ایران حمله برد و سخت بکوشید و از چپ و راست بردمید و بجز و شید ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و بی آنکه او را جراحتی رسانند دستگیرش ساختند

ولشکرش را هزیمت ساخته از دنبال بتاختند از یکسوی لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل از قفای هزیمتیان برفتند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب بخاک انداختند و خاک او دیه را از خون دلاوران رنگین ساختند سه هزار تن از مردم آل عثمان عرضهٔ شمشیر شد و از این بیشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار را بدینگونه دید بر سمند باد پا برنشست و بکردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری فحلی نامور بود از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت جانبش نزدیک شاهزاده سفر کرد و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و بخواستاری او لشکر باز از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی شناخته و نامور بود و رهایندن او را بی اجازت شهریار پسنده نداشت باکنده و زنجیر بدرگاه پادشاه فرستاده شاهنشاهش زنجیر از گردن برداشت و او را بمیرزا شفیع صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده روز بیست دوم وارد طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که اینوقت فرمانگذار ممالک ارزن الروم و قراحصار شرقی و سپهدار سپاه بود فیضی محمود افندی را که از اعیان دولت بود بحضرت نایب السلطنه از بهر رهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السلطنه بخواستاری در حضرت شهریار صورت حال را بازنمود و افندی را بطهران فرستاد و هم در اینوقت شیخ جعفر نیز برای خلاصی کهیا وارد طهران گشت لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را بتشریف ملکانه خورسند فرمود و رخصت انصراف داد و عبدالرحمن پاشا را خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگر بار برای استقرار این امر و تشدید مبانی محبت میان دولتین باتفاق کهیا روانهٔ دار السلام بغداد ساخت

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو و تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

چون صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبهٔ دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت آنگاه سپاه رزمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبهٔ هفتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و بعد از ورود بقزوین شاهزاده علینقی میرزا را بحکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبهٔ هفدهم ربیع الاول چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یکتن از وزرای روس که سالیان دراز با رزم و بزم مانوس بود بجای ایشپخدر سپهسالار سپاه گشت و با لشکری انبوه از طریق قنزلر وارد تفلیس شد و نخستین فتح ایروان را در ضمیر گرفت و هم معروض افتاد که روسیهٔ قراباغ تا تاتف آمده مبارزت ابوالفتح خان را طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کار برفق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل سپکی و زرملان که ساکنین نواحی ایرانند بفریب و اگر نه بعنف بسوی خود کشانند و احمد خان بیگلربیکی ایروان مریض و علیل افتاده و مردمی که در تحت فرمان او و پاسبان قلعه اند بیشتر نیز رنجور و ناتوان درستند در اینوقت با آنکه در تمامت آذربایجان بسبب قلت غله بلای غلا بالا گرفته بود نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهامت راه نکرد و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار بسرداری ایروان منصوب داشت و احمد خان را طلب فرمود

دیر قلیخان

دیر قلیخان را بمدد مصطفی خان طالش بیرون فرستاد و نیز فوجی را باعانت ابوالفتح خان فرمان داد لاجرم از آنسوی کدوویچ چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد و بولکونیک بعد از ورود دیر قلیخان باراضی مغان مراجعت کرده از شیروان بگنجه در رفت و جمعی از روسیان که در تاتف جای داشتند چون اعدای ابوالفتح خان را از تجدید لشکر بدینشد راه پناه آبارپش گرفتند و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از هزیمت سلیم خان بر سر جار و تله شتافتند چون از تاختن دیر قلیخان آگاه شدند آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در جار و تله جای داشتند چون بسبب برف و یخ طریق مراجعت و فرار یکباره مسدود بود ناچار رزم دادند و بعضی مقتول و برخی بشکی گریختند و هم در این هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرار وارد آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان وارد ایروان شدند و نیمهٔ دیگر بسوی مغان و نزد دیر قلیخان مامور گشتند و نایب السلطنه با عدت و عدد شایسته در تبریز بنشست از آنسوی کدوویچ چون با دولت عثمانی نیز کار بمعادات و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در مصالحه و مداهنه بیرون شود و برحسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی بمیرزا شفیع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیاء نفیسه هدیهٔ او داشت و خواستار التیام جانبین و اتحاد دولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السلطنه یافته از آنجا بطهران آمد و برحسب فرمان در خانهٔ صدر اعظم فرود شد و مکتوب و مهدای او را برسانید و مکنون خاطر را در کار مصالحه مکشوف داشت امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه کراهتی نیست بشرط آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه بمقدار نقش قدمی باشد دست باز دارند و چون سخنان استپانوف را از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکانتی نگذاشتند و استواری کار و ثبات حزم را برحسب امر شهریار حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار با اشرف خان دماوندی و گروهی از لشکریان بطرف ایروان شتاب گرفتند و استپانوف که در ظاهر طریق مصالحت و مسالمت می سپرد نیز نزدیک کدوویچ مراجعت کرد و از آنسوی چنانکه مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهیا را رها ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود چون به تبریز آمد نایب السلطنه فتحعلی خان ایشیک آقاسی پسر هدایت الله خان رشتی را باتفاق او نزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیهٔ ایران و آل عثمان رشتهٔ اتحاد و مهربانی محکم کرده بازآمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشایانی که در حدود اراضی روس بودند فرمان کرد که با روسیان طریق مخالطت مسدود دارند و غلات و حبوبات را که مایهٔ قوت و معیشت است با ایشان بمعرض بیع و شری در نیاورند کدوویچ از این معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معادات و مبارات بر روی ایشان باز داشت و نخستین نیارال سویدوف را با سپاهی رزمجوی بجانب قارص مامور نمود محمد پاشا حاکم قارص اگرچه با مردم خود بعزم مقاتلت بیرون شد اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده عنان بگردانید و در قلعهٔ قارص متحصن گشت یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سید علی پاشا را با جماعتی مامور ساخت و مردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را باکنده و زنجیر نزدیک من فرستید و اگرنه منتظر عقاب و عذاب باشید محمد پاشا چون این بدانست عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان از میان برببست و باتفاق سید علی پاشا

با شجاعت رزمی مردانه داده ایشان را از حوالی قارص هزیمت داد تا بمسافتی بعید باز پس شدند و در بعضی از قرای آن اراضی جای کردند و از اینسوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرار و توپ و زنبورهٔ آتشبار از تبریز بیرون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرده تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشند در اینوقت از حاجی یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار ایروان مژدهٔ غلبهٔ رومیان بر روسیان برسید بدین شرح که بایدوف پسر کدویچ با چهار هزار تن بر سر قلعهٔ آخرکلک آخسقه برفت و کدویچ نیز از دنبال او بشتافت سلیم پاشا که والی اخسقه بود سه هزار تن تفنگچی از جماعت لار بمدد قلعه گیان آخرکلک فرستاد و کدویچ سه ساعت قبل از سپیده دم فرمان داد تا لشکریان نردبانها بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند چندانکه سنگ و آتش از قلعه باریدند و ایشان را از نردبانها بزیر افکندند روسیان باز پس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا بفراز باره برشدند و از آنسوی سپاه آل عثمان نیز از پای ننشستند و تا هنگام صبح رزم دادند در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشتن را از باره بزیر افکندند و راه فرار برگرفتند قلعه گیان چون این بدیدند در بگشودند و از دنبال هزیمت شدگان بتاختند و بسیار کس را اسیر کردند و با پانصد و پنجاه نیزه سر و پنج عراده توپ و شش عراده قورخانه باز قلعه شتافتند اما کدویچ بعد از این هزیمت از بهر کیفر عزیمت درست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا باراضی قارص در رفت و از طرف شوره گل ایروان ره سپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با کبر و خیلای تمام آهنگ رزم او فرمود با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم کدویچ آهسته باش تا من نیز در رسم و تو را با سپاه ایران مدد دهم همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمهٔ سپاه بتاخت و خود بمسافت نیم فرسنگ از پس پشت ایشان همی برفت در منزل بایندر لوی شوره گل پاشایان را با روسیان دیدار شد و بانگ گیر و دار بالا گرفت بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد پانصد تن از ایشان اسیر و پانصد کس عرضهٔ شمشیر گشت یوسف پاشا هزیمت شده بقارص آمد و محمد پاشا را که چند کرت از اسلامبول فرمان احضار رسیده بود و در امتثال فرمان مماطله و مساهله میداشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را فرمود که در عرض راه تا بکیفر آنکه با روسیان در نهان مواضعه نهاده بود سرش را برگرفتند و هم در این سال در عشر اول ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم که این هنگام صاحب تاج و تخت بود دل دیگرگون کردند و گفتند این نظام جدید که شعار مردم یوروپ است در اسلامبول آشکار کردن کار اسلام آشفتن و طریق عیسویان گرفتن است پس یکباره بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت بزیر آوردند و سلطان مصطفی پسر سلطان عبد الحمید خان را بسلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود با جمعی از بزرگان دربار عرضهٔ هلاک و دمار ساختند چنانکه در جای خود در ذیل قصهٔ قیاصره بشرح این اجمال خواهیم پرداخت مع القصه این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگار داده در چمن سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت و هم از طرف خراسان مژدهٔ غلبهٔ لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام برسید همانا قلعهٔ غوریان و آن اراضی که در هشت فرسنگی هراتست از این پیش بدست حسین خان قاجار مفتوح شده و شاهزاده محمد ولی میرزا که والی خراسان بود آن اراضی را باسحق خان قرائی که ملازم رکاب بود گذاشت و اسحق خان برادرزادهٔ خود یوسفعلی خان را

بحکومت

بحکومت آنجا گماشت مدتی دراز بر نیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروز الدین میرزا افغان که حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان تطمیع داد در اینوقت یکتن از صوفیهٔ جبریه بخارا که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از بیم سکجان اوزبک در نواحی کرخ روزگار میگذاشت آوازهٔ کشف و کرامت بلند کرد و گروهی انبوه بارادت و ملازمت آورد و حاجی فیروز نیز شیفتهٔ شمایل او گشت و از در عقیدت دست ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی و حاضر چیره خواهد شد و بر چار بالش ملک تکیه خواهد زد پس تجهیز لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و مار و چاق و قندز و ختلان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و بادغیسات و ادیماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و تکودری انجمن کرد و صوفی اسلام را در هودجی زرین جای داده در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال سیصد و شصت و شش تن از ابطال را در گرد هودج نگاهبان گذاشت و شش فرسنگ از هرات بیرون تاخته در قلعهٔ سنگبان فرود شد و از اینسوی محمد خان قاجار نایب خراسان برحسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام تا قلعه شاه ده بتاختند و میان فئتین زیاده از فرسنگی نماند روز دیگر که پنجشنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی بود محمد خان خوانین خراسان را بر داشته با لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریهٔ شاه ده بیرون شد و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها پاراسته شد و آلات حرب و ضرب بکار داشتند نخستین از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند و زنبورهای آتشین را دهان بگشادند از پس آن دلیران ایران از آن عجل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای آخته بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب بخاک انداختند و در میان آن گیر و دار صوفی اسلام را دیدار کردند و برگرد او دایره زدند آن سیصد و شصت و شش تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج رده بستند تا آن یکتن که آخر شمار بود عرضهٔ دمار گشت کس بهودج دست نیافت بالجمله صوفی اسلام را با هودج بضرب تیغ آبدار پاره پاره کردند و شش هزار کس از افغانان از اسب بخاک راه افکنده زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند و بدل خان نوفلزائی و گدا خان و محمود خان تایمنی و برادر ریلنک توشخان جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان و بزرگان افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شد و دویست تن از سرهنگان ایشان نیز دستگیر آمدند که سه تن از جمله عبد الغیاث خان نوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و یک برادر ریلنک توشخان جمشیدی بود و تمامت بضاعت آن جماعت از تلید و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد و محمد خان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازهٔ هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای فتح قلعه استوار بنشست حاجی فیروز چون کار بدینگونه دید از در ضراعت بیرون شده خراج دو سالهٔ هرات را مهیا ساخته نزدیک محمد خان انفاذ داشت و یوسفعلیخان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود دست بگردن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را بهای گران زر بداد و بگرفت لاجرم محمد خان شاد خاطر در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس بحضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و مژدهٔ این فتح در نیمهٔ جمادی الآخره با پانصد نیزه سر و خراج دو سالهٔ هرات و بعضی اشیاء نفیسه که حاجی فیروز برسم پیشکش انفاذ

داشته بود در چمن سلطانیه از پیشگاه حضور شهریار بگذشت آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت و از آن سوی نایب السلطنه از چمن اشکنبر کوچ داده در پنجم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت هر جای از بهر حراست سپاهی در خور باز داشت و در هشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و جنرال غاردان که حکمران دوازده هزار تن لشکر بود نیز بحکم ایمپراطور فرانسه با بیست و چهار تن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی باتفاق او برسید نخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد و نامه که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت آنگاه نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ایشان را روانهٔ دربار شهریار داشت روز دوازدهم شهر رمضان در دار الخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیائیکه بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد و پیمانی که نهاده بود بیفزود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید خلاصهٔ آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشتن نهاده است که روسیان را خواه از در مصالحت و مداهنت و خواه بطریق مشاجرت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود که بتحت فرمان آورده اند بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و حفاوت با جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نزند مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را بلقب خانی مخاطب ساخت و عسکر خان افشار ارومی را که یکتن از سرکردگان سپاه بود بجواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود و هم در این وقت چون سلطان مصطفی خان چنانکه مذکور شد بتخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی به تهنیت جلوس او نگار داده آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت از پس او زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست تصمیم عزم داده سفر دار الامان قم فرمود و از آنجا تماشای دار المؤمنین کاشان کوچ داده پس از روزی چند مراجعت بطهران فرمود اما از آن سوی در نیمهٔ جمادی الآخره دو تن از غلامان گرجی علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند بزرگان بغداد بنزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را بحکومت بغداد برداشتند و او نخستین کس فرستاده قاتلان علی پاشا را که فرار کرده بودند بدست آورده عرضهٔ هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانهٔ دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکمی مجدد شد شهریار ایران منشور حکومت او را با تشریفی لایق بدو فرستاد و از آن سوی امنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را بیوسف پاشای سرعسکر ارزن الروم فرستادند و چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد نصب فرموده لاجرم طریق موافقت سپردند و سلیمان پاشا را بحکومت بغداد گذاشته بیوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پاشا را

درجای

درجای خود بارزن الروم بگمارد و خود طریق اسلامبول بسپارد و هم در این سال آموزگاری فرستادگان ناپلیون چنانکه مذکور شد در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر بقانون مردم فرنگ پیاده آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ بکار برند نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قایم مقام این مقصود بر وفق مرام آورد و هم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار بدینگونه کردند نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوسفخان گرجی که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را آموزگاری پادشاه دانسته بود سپه سالار سپاه گشت و بلقب سپهداری بلند آوازه شد و فرمانگذاری عراق از اراضی فراهان و کرازه و کمره و سربند و فش و برچلو و شراه و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پیادهٔ نظام از این اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ بر قانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت و هم در این سال سفرای سند بحضرت شهریار رسیدند همانا مملکت سند که شصت فرسنگ طول و بیست فرسنگ عرض دارد بر شکل مثلثی باشد از سوی مغرب بدریای هند پیوندد و از سوی جنوب باراضی هند و کچ و بوج منتهی شود و جانب شمالش بیابان مکران است حکام و فرمانگذاران این مملکت شیعی مذهب اند و سکنهٔ آن سنی و شیعی و بیشتر هنود ند چون نوبت ایالت آن مملکت بمیر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت رسید از طایفهٔ دالپور بلوچ چهار برادر که از امرای درگاه بودند و مکانتی تمام داشتند پیوسته بحفظ و حراست شهر حیدرآباد که دار الامارهٔ سند است و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند و این برادران نخستین میر فتحعلی و دوم میر غلامعلی و سیم میر کرمعلی و چهارم میر ثابت علی نام داشت و چون ایشان را حشمتی تمام در آن اراضی بود میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا بپاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند پس از آن جماعت دوشیزه را برسم زناشوئی طلب فرمود و آن جماعت را هرگز با غیر قبیلهٔ خود قانون مواصلت و مصاهرت نبود و این کار را عاری دانسته پذیرفتار نشدند میر غلامشاه بقوت سلطنت و اعطای سیم و زر آن دختر را نکاح کرد ایشان از این کردار خسته خاطر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از مکانت قدر انداختی و شرمسار ساختی میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم برنهاد که من از هر قبیله جمیله بشرط مصاحبت و مزاوجت بسرای خویش خواهم آورد تا کسی را با شما زبان شناعت گشاده نباشد ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهود و مشهور داشتند و مردم را بر او بشورانیدند و با جماعتی انبوه یکدل و یکجهت بر او تاختند و او را مقتول ساختند آنگاه جسدش را در بیرون حیدرآباد بخاک سپردند و بر سر قبرش قبه کردند از پس او برادران چهارگانه بشراکت بر مسند ایالت جای کردند و سجلی نگاشتند که هیچ وقت بی یکدیگر کاری بتقدیم نرود و اگر یکتن از ایشان از طریق موافقت بگردد آن سه دیگر باتفاق مخالفت او کنند و از مسند حکومتش دفع دهند بالجمله روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان رخت بیرون برد بموجب وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند را همچنان در ایالت ارکان اربعه بودند

این هنگام از بیم آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهندهٔ دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم دهد، کارداران دولت انگلیس چنانکه در هند دست یافته اند بطلب سند نیز برخیزند و از این هر دو محکم تر آنکه شاهنشاه ایران بتسخیر سند فرمان دهد چنانکه در عهدنامهٔ کیخسرو سنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدینگونه نهاد و آقا محمد شاه نیز فرمود اینکونه پیش بینی و دور اندیشی خاطرایشان را آشفته کرد و پس مجلس شوری راست کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع در خدمت شاهنشاه ایران عیبی و عواری نباشد از درگاه او که معقلی منیع است پناه جوئیم و بر کار خویش پادشاه باشیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند برسالت ایران اختیار کردند و عریضهٔ از در اطاعت و انقیاد نگار داده با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی بدریا رانده از بندر عباس سر بدر کردند و در عشر آخر شهر ذیقعده وارد دار الخلافهٔ طهران شده مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذرانیدند پس از رکاب فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند با تفاق ایشان سفیر سند شد و یک قبضه شمشیر مرصع از بهر میر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامه کرانبها بخلعت آن سه تن دیگر بر حسب فرمان حمل داده بدیشان بر تا در مملکت سند توی دل و قوی دست کشند و در شمار متوسلان پناهندگان دولت ایران آمدند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنه یکهزار و دویست و بیست و سه هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بپای برد این هنگام فرستاده کدویچ سردار روس بطلب مصالحه و مداهنه بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاوت میرود و بر تست که قواعد محبت و اتحاد را در میان دولت ایران و روس استوار داری غاردان خان سخنان او را بنیکوتر بیانی معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که کدویچ در این سخن حیلتی کرده و بدان سر است که کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصة فتنه انگیزد غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرد و بر ابرام و الحاح بیفزود تا از شهریار نامدار اجازت بر ترک مناجزت گرفته کدویچ را آگهی بفرستاد و داد و شاد خاطر شده در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بترک معادات و اظهار مصافات نگار داد و لی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس بدست آویز توقف در جنگ خیمه بیرون زد نایب السلطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته میرزا بزرگ قایم مقام را روانهٔ دربار شهریار داشت تا صورت حال را باز نماید و از این سوی شهریار تاجدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قایم مقام در آنجا بدرگاه پیوست و اندیشهٔ کدویچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکرها ساختهٔ جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند بر نگذرد که از دار الملک فرانسه فرستاده در رسد و از در مهر و حفاوت حدود ایران از لشکر روس پرداخته کند و چندانکه کار بمصالحت توان کرد زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویشتن نباید نهاد و بی شک کدویچ را

زرین

در این جنبش مقصودی جز آرامش در جنگ نیست و سجلی نگاشته خاتم بر نهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسابقتی در مکاوحت رود و عصیان بروی بشد و هم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز پیمانی نهادم و سجلی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السلطنه سبقتی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قایم مقام که دبیر دولت و وزیر حضرت اوست مأخوذ عتاب و عقاب پادشاه گردد و سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست باز داشتند آنگاه قایم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت و رخصت انصراف حاصل کرده در بلدهٔ خوی برکاب نایب السلطنه پیوست در اینوقت فرستاده کدویچ بنزدیک غاردان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روس قواعد محبت و مودت استوار است مرا دل همیخواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار بمصالحت کنم اما چه توان کرد که امپراطور مرا منشوری کرده که بی مماطله قلعهٔ ایروان را مفتوح سازم و از پذیرهٔ حکم ناچارم اگر تو را در اینکار چارهٔ بدست است از پای منشین که من نیز شاد خاطر خواهم بود غاردان از نقض عهد کدویچ سخت غمنده گشت و موسی لاثار نایب خود را بنزدیک او مأمور نمود و بعضی کلمات حکمت آمیز پیام فرمود موسی لاثار در راه مریض گشت و وصول او بمقصود بتأخیر افتاد و از آنسوی کدویچ عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی با یروان نهاد و زیال تپالسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ بسوی نخجوان فرستاد و چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد نخستین صورت حال را بدست سرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت بودند نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز مراغه و جماعتی از توپچیان بمدد حسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرابادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایروان بودند همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و نیمهٔ دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنگچیان مقصودلو و چناشکی و خان دوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قوریساول ساخته بطرف نخجوان فرستاد و خود در خوی بنشست و از آنسوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید از کدویچ بدانست فرمان داد تا فرج الله خان افشار که مأمور باراضی شهرزور بود با سپاهی که همراه داشت راه آذربایجان گرفته در بلدهٔ خوی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرج الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با دو هزار سوار با او متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرار روسپار گشت اما از آنجانب چون حسین خان سردار ایروان ورود کدویچ را در اراضی ایروان معلوم کرد با لشکری که حاضر داشت بر نشست و بتاخت و در سر حد پروان کدویچ را دریافت و جنگ در انداخت چون روسیان دهان توپهای آتشین را گشادند قبیلهٔ کردایروانی بی آنکه یکتن مطروح یا مجروح کردد راه فرار بر گرفتند و بیان ایل و الوس خود شتافته بی توانی اهل و مال خود را برداشتند و از آب ارس عبور داده بدینسوی آب نشیمن جستند حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد و سودی در کوشش و کشش خود نیافت ناچار بلشکر خود باز شتافت نایب السلطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از طریق نخجوان بمدد او فرستاد و احمد خان مقدم را بحفظ حدود نخجوان امر فرمود و امیر خان قاجار را

باگروهی بجد و دمغان و قشلاقهای قراجه داغ باز داشت و خود نیز با سرباز فراهان و گرازی در محال چورس توقف فرمود اما از آنسوی بعد از شکست پذیرفتن کردان ایروانی کدویچ در فتح ایروان یکدل شده سماندریچ پارتکین را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مأمور داشت حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست گریز کند و حمله افکند پس عطف عنان فرماید تا روسیان او را منهزم شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از پیادهٔ لشگر خود دور مانند آنگاه عنان بگرداند و یکتن از ایشان زنده نگذارد این تدبیر با تقدیر راست نیامد چون هر دو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دست از دشمن پدید نگشت حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت تا کار بر بصیرت کند لشکریان چون سردار را در میان ندیدند هراسناک شده راه فرار گرفتند و پشت با جنگ دادند حسین خان با معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند کرت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار ناچار بازلشکرگاه شد نایب السلطنه چون این بشنید از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان در گیر و دار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید و هم در آن روز فرج الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگر باره اعداد جنگ روسیان کردند در اینوقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس که آهنگ نخجوان کرده اند بیمناک شده تهاونی ورزیده اند و نیز نظرعلیخان و فرج الله خان حاکم اردبیل از نجفقلی خان کردیس که حارس قلعهٔ اردبیل بود بدگمان شده با ایل و الوس خود فرار کرده و حسینقلی خان باکویه را که قاتل ایشپخدر بود دستگیر ساخته بطرف لنکران تاختند و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در خاطر دارد که روسیان را راه دهد و از بیم برهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و از منزل چورس کوچ داده بکنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرستاد تا صادق خان عزالدین لوی قاجار را با افواج افشار ارومی در شهر واگذاشته باتفاق فرج الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام روسیان قریب بقریهٔ قراباباپی نخجوان درآمدند و در زمینی منیع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود و پی در پی لشکر روس مدد ایشان در میرسید اگرچه در اینوقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود نایب السلطنه مکروه داشت که بی مبارزت و منازعت طریق مراجعت گیرد لاجرم ساختهٔ جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمد خان زنگنه و محمد بیک قاجار افشار که سرهنگ سرباز بود بر میمنه شدند و علی خان قاجار باگروه حاتم خان بیک دنبلی و نبی خان گرازی بر میسره درآمدند جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیامیختند و یک نیمهٔ ایشان را از بر جبل فرو ریختند درین هنگام لشکر عظیم مدد روسیان رسید و از پس سواران ایران درآمد و غبار جنگ جهان را قیرگون ساخت و نعرهٔ دار و گیر بالا گرفت سواران را توان جنگ و نیروی درنگ نماند یکباره روی برتافته بر طریق فرار شتافتند پیادگان اسلام در میان دو لشکر بمحاصره افتادند

محمد بیک

محمد بیک سرهنگ سرباز نیز زخمی شد پس سربازان بازپس شدن گرفتند و گریزیا ستیزه و آویزهی کرده خویشتن را بقلب لشکر رسانیدند و روسیان نیز زخمیان قریب بقلبگاه آمدند نایب السلطنه با سواران صف خویش از جای جنبش کرده حمله افکند و یکصد و پنجاه سر از آنجماعت بگرفت و ایشان را بازپس برد در آن رزمگاه هزار تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت سه عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند نایب السلطنه توپچیان را مأخوذ و معاقب داشت و از بیم آنکه مبادا قلعهٔ ایروان را آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل قپان باسان لشکرگاه کرد و علی خان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع روسیهٔ نخجوان مأمور فرمود علیخان مغافصةً بر ایشان تاختن برد و چند تن از روسیان را در بیرون سنگر یافته سر برگرفت روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و شهر مخروبهٔ نخجوان را لشکرگاه کردند پس علیخان با غنیمت فراوان بازشتافت اینوقت موسی لاژار که از جانب جنرال غاردان نزدیک کدویچ برای انجام کار مصالحه میرفت و در راه مریض شد با ضعف حال و نقاهت بحضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از جنگ روسیان دست باز دارید تا من پیغام غاردان را برسانم و پاسخ بستانم نایب السلطنه با نجاح ملتمس او از منزل قپان باسان بازپس شده در قریهٔ چورس نشیمن کرد و موسی لاژار نزد کدویچ رفته پیغام خویش را بگذاشت و جوابی بر وفق آرزو نیافت آنگاه بمردم قلعهٔ ایروان پیغام کرد که کدویچ از فتح این قلعه ناچار است و سکنهٔ قلعه در معرض هلاک هستند صواب آنست که قلعه را بگذارید و بگذرید و کدویچ نیز نامهٔ مشحون بدینگونه کلمات بحسن خان فرستاد و جوابی ناهموار شنید و در تسخیر قلعه یکدل گشت و از طرف دیگر سماندریچ با فوجی مغافصةً بنواحی گوتاخت و مواشی بسیار منهوب ساخت بالجمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی بمدد قلعگیان مأمور فرمود و ایشان چون لختی قطع مسافت کردند سحابی متراکم بادید آمد و چندان برف ببارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال مینمود ناچار بازشتافتند کدویچ چون این بشنید یکباره با دل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چارسوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان باز داده تا نیمه شب بانگ رعد و شرار برق توپ پردهٔ ابر بردرید بضرب گلوله سه ذرع از دیوار باره را پست کردند و راه بر شدن بقلعه را بر سالدات سهل نمودند آنگاه در شب نهم شوال نزدیک بسپیده دم از چار طرف حکم یورش داد و سالدات روسی نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند قلعگیان چون این بدیدند مانند شیران نخجیر دیده مشعلها و چراغدانها را بنشاندند و لب از سخن ببستند و از پس دیوار خاموش شده کمین نهادند چون روسیان آهنگ صعود کردند برخی در نیمهٔ نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند حسن خان با اینکه نقیه و مریض بود از فرط جلادت بکار درآمد و فرمان داد تا بیکبار دلیران ایران مشعلها بیفروختند و تیغها بیاهیختند و دهان تفنگها را بسوی خصم بگشادند اشرف خان دماوندی و میرزا علینقی خان استرابادی و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان بجنگ درآمدند بانگ توپ و تفنگ و هایاهوی مردان جنگ تذکرهٔ روز محشر همی گشت مع القصه سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دو هزار تن زخم منکر یافت و بسیارکس از سرکردگان بزرگ روس مانند پولکونیک و مایور و قپیتان و افی سر

جان بر سر اینکار بنهادند شگفتی آنکه در چنین جنگ شگرف سه تن از مسلمانان مطروح و شش تن مجروح گشت و از
این نه تن بر زیادت کس را آسیب نرسید بالجمله روسیان بلشکر خویش گریختند و گدویچ سخت غمنده گشت
و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و حملهای درم
و دینار بدرگاه ولیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و خمسه و چاردولی و مقدم
و پیادگان ملایری و سرباز از چورس حرکت کرده بطرف نخجوان ره سپار گشت و حسین خان سردار و اسمعیل خان
قاجار را با جماعتی مأمور ایروان داشت و علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد و چون خبر
جنبش نایب السلطنه گوشزد گدویچ شد از برای وقوف درنگ نماند شب دوشنبه بیست و دوم شوال از
لشکرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشت اسمعیل خان قاجار از دنبال آن جماعت بشتافت و ایشان را در نیمه راه
دریافته جمعی را بکشت و گروهی را اسیر گرفت چنان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را دهشت بگرفت که جماعتی
باختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند بالجمله عراده و آلات فراوان
از لشکر گدویچ غنیمت گرفتند و گدویچ تا اراضی گرجستان چنان بزحمت طی مسافت کرد که یکتن از زرخمداران
سپاهش جان بسلامت نبرد و فراوان از لشکریانش را سورت سرما دست و پای از کار بینداخت و بسیار کس در
شعب جبال و پست و بلند اتلال در میان برف سپری شد و از آن سوی ژنرال نبلسین چون خواست از میانه
بیرون شود علیخان و امان الله خان و فتحعلی خان نوری که قراول سپاه بودند در چهار فرسنگی نخجوان او را دریافتند
و جنگ در پیوستند از نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرها پرآشوب
گشت جمعی از روسیان در آن گیر و دار گرفتار شدند و گروهی عرضه هلاک و دمار گشتند چون آفتاب بگشت و جهان
تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و در کمین یکدیگر در لشکر خویش جای کردند نیمشب نبلسین
مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریه قرابابای تباخت صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او برفت چون
نبلسین نظاره سپاه اسلام کرد دانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه بر کران شود عراده
و بار و بنه و اموال و اثقال و آذوقه و علف چندانکه در لشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را
برداشته راه قراباغ و کتل سیسیان پیش داشت نایب السلطنه کریم خان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت
و مردم ملایر و فوجی از سرباز را حکم داد تا بکراز بیراهه سر راه ایشان گیرند و خود از دنبال ره سپار گشت سختی
سنگ و صعوبت کتل و ضیق طریق مانع از مسابقت بود روسیان در میان کتل فرود شده متحصن گشتند و همچنان
نیمشب مسارعت کردند نایب السلطنه در منزل قرابابای نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از
طرف یمین مأمور ساخت و خود از راه سوارتی در حرکت آمد و این هنگام چنان میغ بجنبید و صرصر بوزید که
هیچکس یمین و شمال خود را دیدار نتوانست کرد با اینهمه بشتافتند و روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند و
جمعی را مقتول ساختند بسیار کس اسیر شد و گروهی خویشتن بر کاب آمدند و پناهنده شدند چندی که زنده
ماندند از هول و هیبت در چنان سورت سرما و شدت برف خویشتن را بقلل جبال شامخه در بردند پس نایب السلطنه
بقرابابا مراجعت فرمود و از آنجا به نخجوان شده یکدو روز آن اراضی را انتظام کرده و راه تبریز برگرفت و صورت

حال را

حال را در حضرت شهریار باز نمود تا در ازای این خدمت هریک از قوّاد سپاه مورد نواخت و نوازش شدند
و چون علیخان قاجار در میدان کارزار جراحتی عظیم یافته بود رخت بجهان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد
او را بنجف اشرف حمل دادند آنگاه امیرخان قاجار عریضه بحضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش
رفع وحشت از گریختگان قبایل شاهسون نموده خواستار است که جرم نظرعلیخان و فرج الله خان شاهسون
بزلال عفو محو شود نایب السلطنه بشکرانه این ظفر زلات قدم ایشان را نادیده انگاشت و همچنان آن جماعت را در
عداد لشکریان بازداشت از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه لشکری از قبایل لگزی فراهم کرده وارد
قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد و با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکویه بودند از بهر
مدد مردم خود بقبه آمدند در رزم دادند نصرت شیخعلی خان را افتاد و جمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت و نیز آقا ابراهیم
شیخ الاسلام خوی که رسول اسلامبول بود تهنیت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت به تبریز کرد
امّا از آن سوی چون امنای دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و صفاوت گرفته
و در میان ایشان سفرای متواتر متردد ند بیم کردند که مبادا عهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه
ایران لشکر ناپلیون را از اراضی خود راه گشاده دارد تا بممالک هندوستان دست یابند فرمانگذار هندوستان
جنرال ملکم بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون
دست بازدارد و سفیر او را بحضرت خویش بار نگذارد با دولت انگلیس همدست و همداستان خواهد بود و در هرگاه
پایمردی و دستیاری خواهد دید شهریار ایران اگرچه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان خان را
ثباتی و صحتی نیست از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور این معنی غاردان خان را از در براند لاجرم ملکم بهادر در
قریب بندر بوشهر رحل اقامت انداخت این هنگام که بصوابدید وزیر دولت انگریز وصنا دید آن مملکت اتحاد
با دولت ایران را واجب شمردند مردی که سرهرفرد جنس نام داشت و او را برونت لقب کرده بودند که
در دولت ایشان لقبی ارجمند است بسفارت ایران مأمور داشتند زیرا که گرتی در زمان کریم خان زند مأمور
ایران گشته پشت در روی بعضی امور را نگریسته بود بالجمله سرهرفرد جنس سجلی که از کریم خان زند در پیمان و
پیوند دولتین گرفته بود از بهر تذکره محبت برداشت و مکتوب پادشاه انگریز را که بشاهنشاه ایران فتحعلی شاه
نگارش یافته بود برگرفت و بسوی ایران بشتافت بی آنکه فرمانفرمای هندوستان را دیدار کند به بمبئی آمد و کشتی در
آب رانده از بندر بوشهر سر بدر کرد و در آنجا ساکن شده مکتوبی با منای دولت ایران نگاشت که اینک
من از دولت انگریز وزیری مختارم که طریق سفارت ایران سپرده ام همانا در دفع روسیان از ممالک ایران
از اعداد آلات نفع و ضر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد بشرط آنکه امنای دولت ایران از
پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب جنرال غاردان را روشن کردند باب مراودت را با دولت
فرانسه مسدود دارند و غاردان را مطرود شمارند و اگر نه عنان باز دارم و طریق مراجعت سپارم بعد از
اصغای این خبر شهریار مأمور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و
برخاستند بالجمله تقصیر جنرال غاردان را بدینگونه باز نمودند اول آنکه غاردان بدینگونه پیمان داد که چون ناپلیون

بالکسندر با ویلیج دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید نخستین از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان
سخن کند بعد از انکه پادشاه روس را دیدار کرد از کار ایران و گرجستان دم در بست و پیمان بشکست دوم آنکه
غاردان از قبل گدویچ خواستار مصالحه آمد و بجلّ مختوم سپرد و موسی لازار نایب خویش را بنزدیک گدویچ از
بهر انجام مصالحت متردد ساخت بجای آنکه گدویچ را از اقطاع ایران بیرون کند حفظ و حرسهٔ قلعهٔ ایروان را پیام
داد که این قلعه را بگدویچ بگذارید و سر خویش گیرید و اگر نه جان و مال بر سر این کار خواهید کرد سیم آنکه موسی
ویردی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لامی که هندسه نیک دانست و این دو از همراهان غاردان بودند در
آذربایجان بتعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند هنگام تاختن گدویچ از اشتغال نوایر حرب دست
از تعلیم باز داشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران
باز داریم از این روی که میان دولتین روس و فرانس قواعد وداد و اتحاد محکم است و نتوان بهوای موالفت
ایرانیان مخالفت روسیان کرد چهارم آنکه عسکرخان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت ناپلیون جانب
مهمات او را مهمل گذاشته و در روزگاریست که اصلاح امورش را بتسویف وقت معلق داشته غاردان
چون اصغای این کلمات کرد از جوابیکه مقرون بصواب باشد بیچاره ماند گفت سخن شما بر صدق است اگر چه بیرون
شدن روسیان از اراضی ایران صورت نبست لاکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود دیگر باره سخن
سپرد که سی هزار قبضه تفنگ و دیگر ادوات که بکار جنگ آید در مدّتی اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد
و اگر این پیمانه نیز کسری و نقصانی باز دید آید دیگر طمع دوستی بدولت ایران نه بندد و باز مملکت خویش
شود و در این هنگام حکم شد که سرهرفردجنس را اعیان دولت ایران یکچند از زمان در شیراز باز دارند و
روزگاری نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند اگر غاردان گفتار با کردار موافق کند متوقف طهران باشد و
اگر نه سرهرفردجنس را در آرند و غاردان بار بربندد و سخن بر این نهادند و شهریار تاجدار علی محمد خان حاجیلر
استراباد را که یوزباشی غلامان بود بمهمانداری سرهرفردجنس روانهٔ شیراز فرمود و شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانگذار مملکت فارس محمد زکی خان نوری را باو مأمور ساخت تا سرهرفردجنس را از بندر بوشهر بمکانت تام
بشیراز آوردند و پس از ایامی چند بمهمانی علی محمد خان حاجیلر تا اصفهان کوچ داد و روزگاری نیز در آنجا
توقف کرد و از آنچه غاردان را عهد بود وفا ننمود لاجرم بی آنکه ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت
دهد راه مملکت فرانسه برداشت و موسی ژواینن را در طهران گذاشت امنای دولت ایران گفتند توقف
تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد چنانکه در پای تخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی
سفیری و از هر مملکتی مشیری اقامت دارد غاردان سخنان ایشان را وقعی نگذاشت و شتاب زده راه تبریز
برداشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السلطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کارداران
نایب السلطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت ناچار نایب السلطنه فتحعلی خان نوری را بمهمانداری او مأمور فرمود و او
از بیم پاشایان عثمانی از راه تفلیس روانهٔ فرانسه گشت و موسی لازار را نیز در تفلیس گذاشت بعد از بیرون
شدن غاردان پیوسته موسی لازار از دورود لشکر روس بتفلیس و حشمت ایشان بجانب موسی ژواینن مکتوب

میکرد

میکرد و انهی میداشت که من بسفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مأمور خواهم گشت اما از آنسوی چون
غاردان بپاریس رسید از این روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف
نداشت مورد عتاب و عنا گشت و از مقام خویش نازل افتاد آنگاه ناپلیون عسکرخان را حاضر ساخت و فرمود
چون کار اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امریکه با پادشاه ایران میعاد نهادیم باز داشت دیر نباشد که کار
ترا انجام کرده اجازت مراجعت دهم و پس از روزی چند عسکرخان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی به
شهریار ایران نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکرخان سطری چند بازنمود و او بدار الخلافه طهران آمد
موسی لازار و موسی ژواینن نیز مراجعت بپاریس کردند اما از آنسوی بعد از بیرون شدن غاردان از قبل
شهریار ایران حکم رفت تا سرهرفردجنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر
ذیحجّه وارد طهران کردند و نوروزخان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده در خانهٔ حاجی محمّد حسین خان
امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز در پیشگاه شهریار حاضر گشت و نامهٔ پادشاه انگریز را پیش داشت
یک قطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن بود بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیائ
نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامهٔ دولت انگریز را بازنمود و مشعر بر اینکه چندانکه با مبارزت
روسیه زور و زر بکار آید خودداری نخواهیم کرد بالجمله سرهرفردجنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده
آسایش گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میرزا بزرگ
قایم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر
الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانهٔ خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم
جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دار الامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز بعلمای کاشان و اصفهان
مکاتیب کرد بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که محل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی
و میرزا ابوالقاسم و حاجی میر محمد حسین سلطان العلما امام جمعهٔ اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علما و
فقهای ممالک محروسه هریک رساله نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله
و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن داری نکنند و روسیان را
از مداخلت در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قایم مقام این مکاتیب را مأخوذ و مرتّب کرده رسالهٔ
جهادیه نام نهاد و هم در این سال فتحعلی خان خواجه وند از سفر سند باز آمد و میر ثابت علی که از قبل ولات سند سفیر
ایران بود باتفاق او تقبیل سدّهٔ سلطنت کرد و چهار قبضه تفنگ مرصع و یک قبّه سپر پولاد و بعضی اشیاء دیگر
پیش گذرانید و عرایض ولات سند را پیش داشت شهریار تاجدار سرهرفردجنس را حاضر ساخته فرمود
چون مملکت سند از پیوستگان دولت ایران است کارداران انگریز را از اهانت آن اراضی پرهیز واجب است
و شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگذار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس را فرمان
کرد که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان
دست باز نگیرند آنگاه میر ثابت علی را شادکام رخصت انصراف داده میرزا مهدی پسر حاجی محمد حسین خان

امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم در اینسال در مرز مازندران زلزله حادث شد که از آن پیش کس نشان نمیداد بسا قریها و بقعها و مزرعها چنان زبر بزیر و پشت بروی شد که کس ندانست کجا بود و بکجا شد یکماه تمام متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی با آبادانی می نهادند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و مأمور شدن شاهزادگان بحکومت ولایات

در سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری روز سه شنبه چهارم صفر سه دقیقه پیش از آنکه روز برآید آفتاب ا برج حوت بحمل جای کرد و پس از انجام جشن نوروز شهریار تاجدار فتحعلی شاه شاهزاده عبد الله میرزا را بحکمرانی مملکت خمسه گماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از منشیان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قوی دست بود بوزارت او برگماشت و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را بحکومت بروجرد و سیلاخور و جاپلق بازگذاشت و میرزا علی کرایلی را که از این پیش یکچند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داد و شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ الملوک لقب داشت و از سوی او در نسب شیخعلی خان زند میرسانید اراضی ملایر و تویسرکان و آن نواحی را مفوض داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یکچند از زمان رتبت نظارت دیوان اعلی داشت بوزارت او برگماشت و شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دار الخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم و قبایل ترکمانان کوکلان مور د نواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صنادید رشت بود و در رای صایب و فکر ثاقب پسندیده و ستوده بزرگان ایران وزارت او یافت این هنگام در حضرت شهریار مکشوف افتاد که چون کدویچ در تسخیر ایروان سپاه خویش را بمعرض تدمیر درآورد امپراطور روس او را از محل خود ساقط فرموده و طورمصوف را که بشهامت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان بداد و برزم مسلمانان مأمور نمود شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب کرد و آنگاه واجب افتاد که برسالت دولت انگریز شخصی نامزد شود از این روی که چون سرهرفردجنس سفیر ایران گشت معادل یکصد و بیست هزار تومان شمال داشت که از کمپنی هند گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی باشد چون سرهرفردجنس هنگام عبور فرمانفرمای هندوستان را دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را با فرستادگان سرهرفردجنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بر وی لازم بود دلگم بهادر را از طرف کمپنی برسالت برگماشت سرهرفردجنس از اینمعنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد تا کس بسفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زر سخن راند لاجرم بخواستاری حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابو الحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از حضرت شهریار بلقب خانی مفتخر شده سفیر دار الملک لندن گشت و از منسوقات رشتهای مروارید و ملبوسات کشمیر و دو قرطه فاز هر مرصع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه لندن برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی که این هنگام سلطنت روم داشت مرقوم شد آنگاه شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد روز جمعه پنجم ربیع الآخر چمن کال را که هشت فرسنگی طهرانست

لشکرگاه کرد و اینوقت مصطفی قلیخان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست بگردن بسته بدرگاه آوردند از این روی که مدت هشت سال حاضر حضرت نگشت و در قلعه خویش خویشتن داری همی کرد لاجرم شاهزاده محمد ولی میرزا فوجی بتسخیر قلعه و تدمیر او بگماشت تا بر او دست یافتند و دست بسته بدرگاه پادشاهش فرستادند شهریار تاجدار بر جانش ببخشود و حکم داد تا بعد از اخذ اموال زن و فرزند در دار الخلافه نشیمن سازد آنگاه از چمن کال آباد ره سپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمد علی میرزا نیز از پس روزی چند برسید و میرزا بزرگ قایم مقام نیز از تبریز بتقبیل سدهٔ سلطنت بشتافت و از حرکت موکب پادشاه بطرف آذربایجان آگاه شده مراجعت کرد و پس شهریار تاجدار محمد علی میرزا را بر قانون منقلا از پیش روی بیرون فرستاده و خود از پس دو روز کوچ داد و نایب السلطنه عباس میرزا بیست هزار پیاده جدید نظام با بیست عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دو سوی راه ایشان را برصف کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و روز بیست و دوم شهر جمادی الآخره ارض اوجان لشکرگاه نمود و از آنسوی مکشوف گشت که طورمصوف سردار روس با لشکر انبوه در منزل سوغانلق که یکفرسنگی تفلیس است استوار نشست و نیارال نبلسین را با جماعتی جنگجوی با راضی قراباغ مأمور داشت و فوجی دیگر را بحفظ و حراست محال پنبک و نگاهبانی شوره گل بیرون فرستاد و دلی بولکونیک را با لشکری جداگانه بحمایت گنجه و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد و از سوی دیگر از ولات اخسقه و باش آچیق کاغذی چند معروض افتاد که با کارداران ایران از در صدق و عقیدت میباشند و انتهاز فرصت همیبرند تا با جماعت روسیه کین و کید خود آشکار سازند لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمد علی میرزا را با بیست هزار سواره و پیاده و پنج عراده توپ مأمور نواحی تفلیس داشت و مهر علیخان قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمد علیخان شامبیاتی و میرزا محمد خان لاریجانی و ذو الفقار خان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملتزم رکاب او شدند و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن کوکجه ییلاق بیرون فرستاد تا در آن نواحی اقامت کرده برزشت و زیبای امور محمد علی میرزا نگران باشد و بمقتضای وقت کار کند و فرج الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق بنظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فرمان داد آنگاه بسبب حدت گرمی هوا و سورت حرارت چمن اوجان شهریار ایران از آنجا کوچ داده در محال سراب نشیمن فرمود اما شاهزاده محمد علی میرزا بر طریق ایروان ره سپار گشته حسین خان بیگلربیگی ایروان را ملتزم رکاب ساخت و در چمن ابازان رحل اقامت انداخت و رزم روسیه را بسرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر بیرون تاخت و مانند برق و باد بر جماعت روسیان که در آن اراضی اقامت داشتند حمله افکند و سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی نفکهار یخته در مصانگاه پناهنده گشتند و جمعی که بجای ماندند متحصن شدند قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره گل جای کرده بودند چون این بدیدند روی خلاص و مناص

جز در حضرت شهریار مشاهده نکردند لاجرم جبین ضراعت برخاک نهاده بشفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو و منسی گشت وتقی بیک بزچلو که راه آزوقه و علف بر روسیان مسدود داشت مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضهٔ نهب و غارت گشتند آنگاه شاهزاده محمد علی میرزا ظفر کرده و نصرت یافته بازشتافت و درکنار قراسوی ایروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا نزول کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند آنگاه از ایروان شتاب کرده در اراضی سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت یافته بکرمانشاهان شتافت اما نایب السلطنه با انبوه لشکر چند روز در چمن گلنبر توقف فرمود و ابوالفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مأمور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قپان و مقری را استمالت ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهسون را بجد و جهد کوبه بیرون تاخت که سپاه روسی را تفحص کنند و خبری آرند نخستین جماعت شاهسون در تکتاز آمده نیمشبی با گروهی از روسیان دوچار شدند و یکدیگر در افتادند بزخم تیغ و خنجر و سرنیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند و سرهای ایشان را بر دابهای عراده حمل داده بدرگاه شهریار فرستادند آنگاه نایب السلطنه از گلنبر کوچ داد و از طریق اردوباد که مضیق بلا بود تا نخجوان براند و در آنجا بولکونیک بارون ویردی و دیگر ایسصور میخائیل برادرزادهٔ طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذرانیدند بشرح آنکه اگر بعضی از حدود ایران بدولت روس تفویض شود در ازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه که با خاک ایران پیوسته است باعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران بنزدیک امپراطور روس مأمور گردد کار مصالحه بانجام رسد نایب السلطنه ایلچیان را مأمور به تبریز فرمود و نامهٔ ایشان را از سال حضرت پادشاه داشت تا بهر چه حکم شود روا باشد و خود از نخجوان سفر گنجه پیش گرفت و با قلت آزوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در کوکجه نزول فرمود و پیرقلیخان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از سپاه بنظم قبایل گنجه بیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده سکنه آن اراضی و قاطنین آن دیار چون این بدیدند کروه گروه بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند از آنسوی چون بولکونیک قاطبه قبایل را در انقیاد نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت لاجرم بتعجیل تمام بیرون شتافت و امیرخان قاجار برحسب فرمان تا حوالی شهر گنجه ایلغار داد و بعضی از روسیان که با او دوچار شدند طعمهٔ شمشیر آبدار ساخت و ارامنه که ساکن قلعه بودند پیام دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را بسپاریم آنگاه امیرخان بازحضرت شد در اینوقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی گنجه در ارض زکن لشگرگاه ساخته بولکونیک و تبالسین نیز بدو پیوسته با تمامت لشکر روس رزم را تصمیم عزم داد و چون از مواضعهٔ ارامنه که در قلعه جای داشتند با امیرخان آگاه شد ایشان را محبوس داشت بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد با اینکه لشکرش از نیمهٔ دشمن نیز نیمی کمتر بود بنه و آغروق را بجای گذاشت و مهدیقلی خان قوانلو را بحراست باز داشت و خود آهنگ جنگ طور معروف را مانند ستاره شهاب شتاب گرفت و از آنسوی نیز روسیان

ازبهر

از بهر جدال قدم عجل میزدند تا روز تاریک شد و میان فئتین مسافت نزدیک افتاد هر دو لشکر فرود شده پاینده طور مصوف گروهی از سواره و پیاده را با توپخانه بقصد شبیخون برانگیخت چون راه ملشکرگاه نزدیک کردند ابراهیم خان پیات را که طلایه لشکر بود از دور نگریستند و همهمهٔ اسبان و همهمهٔ مردان بشنیدند هم کردند که مبادا ایرانیان با آهنگ شبیخون ایشان بیرون شده اند لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت پیمودند چون سپیده بردمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از در مصالحه و مداهنه بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده بدینگونه معاهده نهاد که با دولت ایران بد سگال نباشد و طریق جدال نپوید و قبایلی که کمر خدمت برمیان دارند زیان نکند سخن براین نهادند و روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل والوسی که دولتخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز بسوی ایروان کوچ داد و در این هنگام شاهزاده محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در کوکجه معسکر برافراخت و یکدیگر را بشادکامی دیدار کردند و فرستادگان طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده بنزدیک او کسیل نمود آنگاه محمد علی میرزا چنانکه مذکور شد بدرگاه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه با یروان آمد و حسین خان را در آنجا بازداشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد با پیاده و سوارهٔ خود روزی چند در اردبیل توقف نمود و با نظر علیخان شاهسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و خصومت میگذاشت تا آنگاه که در فرستادن سوار شاهسون بدرگاه نایب السلطنه کار بمماطله کرد و مکشوف افتاد که بحقوق خویشاوندی با مصطفی خان طالش مواضعه نهاده و دل با روسیان داده لاجرم امان الله خان او را و فرج الله خان عم او را که نایب اردبیل بود گرفته مغلولاً روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدمیر مصطفی خان طالش یکجهة گشت و مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با اموال و اثقال درکنار دریای خضر در قلعهٔ جامیشوان جای داد و بپشتوانی روسیه میرحسن خان ولد خود را با لشکر در خور بقلع و قمع حسینعلی خان باکویه و هاشم خان شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان پیکدلی که در حدود داجار و جای داشتند مأمور نمود و ناگاه تاختن کرده بدیشان حمله برد علی خان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته باز طالش تاخت از اینسوی فرج الله خان افشار با لشکر جرار بلنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان ابنیه و جدران آنرا ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا پیوسته است و از یکجانب بسوی لنکران طریقی برخشکی دارد و بالجمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات روسیه را با چند عراده توپ بمدد آورد و میرهدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد و از او نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که یکتن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد فیمابین مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرد و او را با امیرحسن خان پسر مصطفی خان طالش منازعتی افتاد و جان بر سر اینکار نهاد مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از تفنگچیان سالیان را بجامیشوان فرستاد و هم در اینوقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکردهٔ هزارهٔ لاریجانی بمدد فرج الله خان برسید و او در محاصرهٔ مصطفی خان طالش کوشش بلیغ نمود مردم مصطفی خان

طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان

بیمناک شدند و هر روز از عشیرت او دیگر مردم طالش یکیک و دو دو فرار کرده نزدیک فرج الله خان آمدند و فتح جامیش وان بر خود مینهادند و از آنسوی در تنگنای محاصره نیز بسیار مرد و زن بگرد در آمد لاجرم مصطفی خان را دهشتی عظیم بگرفت و کس بفرج الله خان فرستاده مسئلهٔ استیمان بجنبانید فرج الله خان این معنی را معروض داشت و برحسب فرمان پادشاه میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه طریق طالش برداشت و در لنکران امیرگونه بیک بنی عم مصطفی خان پذیرهٔ او شده عقیدت مصطفی خان را باز نمود آنگاه میرزا بزرگ بجامیش وان رفته مصطفی خان را مطمئن خاطر ساخت تا کمر اطاعت را بر میان استوار کرد و از آنجا باز شتافته فرج الله خان را با لشکر مراجعت فرمود و در اینوقت القاص بیک کرجی فرستادهٔ والی اخسقه و باش آچق با جمعی از اعیان اخسقه بدرگاه پیوسته خواستار اعانت و حمایت بودند تا از شر روسیان محفوظ مانند شهریار تاجدار ایشان را خوشدل ساخت نایب السلطنه را فرمان داد که از اعانت ایشان دست باز ندارد مع القصه چون این کارها پرداخته شد نایب السلطنه به تبریز آمد و شهریار تاجدار روز دهم رمضان از چمن اوجان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان بدار الخلافه در آمد میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه که ملازم رکاب بود در این هنگام از امنای دولت خواستار شد که وزارت نایب السلطنه با میرزا حسن فرزند اکبرش مفوض گردد ملتمس او مقبول افتاد برحسب فرمان میرزا حسن بوزارت نایب السلطنه سرابلند گشت و میرزا بزرگ به نیابت وزارت دیوان اعلی و لقب قایم مقامی بلند آوازه شد و با خلاع فاخره از حضرت انصراف حاصل نموده بآذربایجان آمد و در این هنگام بولکونیک بارونویردی از قبل طور مصوف بدرگاه نایب السلطنه آمد و مکتوب طور مصوف را پیش داشت بدین شرح که ایمپراطور روس مرا مامور داشته که

لقب قایم مقامی یافتن میرزا بزرگ

اگر ایرانیان را نیز اقبالی باشد با ایشان کار بمصالحه کنم اکنون اگر کار بر متارکه نهیم و طریق تردد سفیر از دو جانب گشاده داریم زود باشد که یکباره باب مقاتلت مسدود شود و اینک مرا با میرزا شفیع صدر اعظم و اگر نه با میرزا بزرگ نایب الوزاره دیداری واجب افتاده که در حدود مملکت یکدیگر را دریابیم و قواعد دوستی و شرایط مصالحه را معتبر سازیم نایب السلطنه صورت حال را معروض سدهٔ سلطنت داشت و برحسب امر جواب مکتوب بدینگونه کرد که میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت رکاب دور شوانداقتاد لاکن میرزا بزرگ قایم مقام بعد از رسیدن نوروز برای قرار متارکه و نظم قراجه داغ بدان حدود سفر خواهد کرد و یکدیگر را دیدار خواهید نمود و فرمان داد تا در حدود و ثغور دلیران ایران از مقاتلت با روسیان خویشتن داری کنند بارونویردی مکتوب نایب السلطنه نزدیک طور مصوف فرستاد و خود در تبریز توقف نمود و در این ایام چنان افتاد که جماعتی از قطاع شیروان بنواحی مغان تاختن کرده بیست هزار سر گوسفند از قبایل قراجه داغ بیغما بردند چون این خبر مکشوف شد بارونویردی کس بطور مصوف فرستاده از این حادثه خجلت خویش را باز نمود طور مصوف در پاسخ نگاشت که بعضی از قبایل بی آگهی من بدین کار نابهنجار پرداخته اند هنگام دیدار نایب الوزاره این معنی را مکشوف خواهم داشت از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی از لشکر روس مغافصة دادمقری قراباغ شده اند که تا اینوقت در تحت فرمان ابوالفتح خان جوانشیر

بود

بود دیگر باره بارون ویردی اینخبر را بطور مصوف مکتوب کرد و داد حکم داد تا روسیه از مقری بیرون شدند و هم در این سال ترکمانان که در کنار رود طژن مسکن داشتند دیگر باره در معابر مسلمانان آغاز ترکتازی نهادند شاهزاده محمد ولی میرزا امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته با لشکرهای فراوان خیمه بیرون زد و تا اراضی نسا و اپورد و درونه و همهٔ اطراف رود طژن را معرض نهب و غارت در آورد و بسیار کس از ترکمانان را طعمهٔ شمشیر و فراوان اسیر ساخت و غنیمتی لایق بهرهٔ لشکریان گشت که از جمله یکصد هزار سر گوسفند بود و حملهای گران از سرهای ایشان بدرگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل و احسان آمد و هم در اینسال میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشا بوزارت مملکت خراسان مخصوص شد و میرزا عبدالوهاب اصفهانی که بمعتمد الدوله ملقب شد منشی الممالک گشت و هم در اینسال مردم بستک و جهانگیریه که از توابع لار است با عبدالله خان ولد نصیر خان که حکومت لار داشت طریق مخالفت سپردند چون این خبر بشاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان دولوی قاجار را با فوجی بدفع ایشان فرستاد چون آنجماعت را بضاعت اقامت نماند طریق فرار پیش داشته بجماعت عرب وهابی که ساکن صحاری عمان بودند پیوستند صادق خان از قفای ایشان بشتافت و آنجماعت را در اراضی بحرین و قطیف دریافت از دو روید لشکر را بر صف ساخته جنگ در انداختند صادق خان در حملهٔ نخستین فری نمود و جماعت عرب چنان دانست که خصم از خوف طریق هرب گرفت گستاخ بغنیمت بنه دا آغروق پرداختند و در سر قسمت منازعه و مناقشه ساختند چندانکه کار با زخم تیغ و کارد افتاد و این هنگام صادق خان با مردان خود روی برتافت و چون سیل بنیان کن بر ایشان در آمد و تمامت آن لشکر را با تیغ بگذرانید و محکمهٔ بستک و جهانگیریه را بحاکم لار سپرده باز بشیراز شد و هم در این سال سفیر سند که امین حاجی محمد حسین خان امین الدوله بود مراجعت نمود و میر غلامعلی نامی از قبل ولات سند بهمراهی او با پیشکش و عریضه برسید و مورد الطاف شاهانه شده مراجعت کرد و هم در اینسال شهریار نامدار میرزا بزرگ قایم مقام را حاضر حضرت کرده معادل دویست هزار تومان تسلیم او کرد تا در حدود روسیه قلاع استوار بر آورد و آزوقه و علف بینبار د آنگاه شهریار دیندار بزیارت قم و تماشای کاشان سفر کرده در عشر آخر ذیحجه مراجعت بدار الخلافه فرمود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری و ملاقات قایم مقام با سردار روسیه

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و پنج چون پنج ساعت و چهل و شش دقیقه از روز بگذشت آفتاب به بیت الشرف حمل شتافت و شهریار عجم فتحعلی شاه بسنت جمشید جم جشن نوروزی بپای برد و هریک از شاهزادگان که در حدود مملکت جای داشتند بحکم سلطنت از مصدر خلافت مناشیر ملاطفت و خلاع مفاخرت صادر گرد نایب السلطنه عباس میرزا الحکم میعاد سال پارین با طور مصوف فرمان داد که قایم مقام وزارت کبری او را دیدار کند و سخن او را در کار صلح و اگر نه جنگ اصغا نماید با اینکه در اینوقت مکشوف شد که طور مصوف با حاکم باش آچیق

که این هنگام سلیمان خان بود از در موالفت بیرون شده و خواستار دیدار آمده در مجلس ملاقات و مصافات او را دستگیر ساخته روانهٔ تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرمود که خلف وعده در کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک بنزدیک او شتاب کن و اگر طراز حیلت و نیرنگ کند با غلامانیکه ملازم خدمت داری ساختهٔ جنگ او باش بالجمله قایم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید رای از آنسوی عسکران مکانی معین ساخت و قایم مقام بدانجا شتافته سراپرده بنام دولت ایران برافراشت و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد پس باهم بنشستند و منشور دو دولت برخواندند و سخن از در صلاح راندند و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت را در نگارش برابر نهادند در این وقت معلوم شد که در حین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مامور تسخیر مقری شده قایم مقام از طور مصوف سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متارکه سپاه روس کرنی در اراضی مقری کردند و نیز مقری از توابع قراباغ است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نکنند لاجرم این سخن ثلمهٔ در بنیان مصالحه انداخت و دیگر آنکه طور مصوف مکشوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت رومیان دارم همانا لشکری از اراضی اخسقه و قارص بمملکت روم خواهم برد یکی از پیمان متارکه آنست که از ایرانیان بدیشان مدد نشود این شرط یکباره قواعد متارکه و مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همداستان باشند بالجمله نایب الوزاره در حضرت نایب السلطنه صورت حال را باز نمود و برحسب امر ترک متارکه گفت و آهنگ مراجعت کرد و طور مصوف نیز لختی مشایعت کرده باز پس شد ابو الفتح خان جوانشیر چون اراضی مقری را زیر پای روسیان دید سکنهٔ آندیار را و قاطنین قپانات و نواحی مقری را کوچ داده بدینسوی آب ارس نشیمن فرمود و نایب السلطنه حکومت دزمار را بازای مقری بدو گذاشت و قبایل قراباغ بجانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند و اغورلو خان گنجه چند کرت بنواحی گنجه تاختن کرد و بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و قبیلهٔ ایرملوی گنجه را کوچ داده بطرف شرور و نخجوان آورد و از آنسوی شهریار تاجدار روز دوشنبهٔ بیست و هفتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را بدفع روسیه بجنگ و ایروان مامور فرمود و اسمعیل خان دامغانی و برادران او ذو الفقار خان و مطلب خان با سرباز دامغان و سمنان و سوار مافی و خواجه وند و عبد الملکی ملتزم رکاب او شدند پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قراباغلر نخجوان براند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه و صوابدید او در کار جنگ بنشست مع القصه بعد از بیرون شدن شاهزاده علیخان شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود این هنگام نایب السلطنه در چمن دکیجان جای داشت چون خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود باستقبال شتافت و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت رخصت انصراف یافته به نخجوان آمد و علینقی نزار روانه با ایران ایروان ساخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان دامغانی را با جماعتی تجام لو مامور فرمود تا با پارت نکین مبارزت داده گروهی از روسیه را در میدان مناجرت

بخاک

بخاک افکندند و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف گنجه و قزاق در زم تپالسین بیرون شد و در حدود گنجه مواشی قبیلهٔ قزاق بتمامت منهوب گشت و تپالسین با افواج او از هر جانب بجنگ درآمدند و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صدقلوعنان مراجعت بسوی تفلیس گذاشت و میرزا محمد علیخان کاشی وزیر شاهزاده علیخان این خبر بحضرت شهریار آورد و از قفای او نایب السلطنه علیخان شاهزاده را تیز روانه دربار شهریار نمود و هم در این سال ملکم بهادر سفیر دولت انگلیس بحضرت شهریار پیوست همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت لندن مامور گشت تا معلوم کند که رسول دولت ایران سرهرفرد جنس است یا ملکم بهادر خواهد بود اگرچه هنوز جواب نامهٔ او ملحوظ کارداران دولت گشته بود لاکن چون ملکم بهادر از قبل فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر انتظار رخصت میداشت از شریعت سلطنت بعید مینمود که او را وقعی نگذارند لاجرم محراب خان بکشلوی افشار نایب منیقچی باشی را بمیزبانی او بیرون فرستادند تا ملکم بهادر را از بندر بوشهر کوچ داده در پانزدهم جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت تا نامهٔ خود را برسانید و تنسوقات خود را پیش گذرانید و مستر کرشط و مستر لنزی و چند تن دیگر که در کار توپخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپخانه و گلوله چند آنکه همراه آورده بود بسپرد و برحسب امر شهریار ایشان متوقف تبریز گشتند و بکار توپخانه و دیگر امور پرداختند بالجمله سرهرفرد جنس نیز با ملکم بهادر از در مهر و خدمت میزیست تا عریضهٔ میرزا ابو الحسن خان از لندن برسید که سرهرفرد جنس چون از پای تخت دولت انگریز مامور شده برحسب حکم کارپردازان انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بهادر مراجعت کند لاجرم ملکم بهادر را شهریار باشفاق ملکانه خورسند ساخته رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه ببغداد شد و از آنجا از راه بحر بهندوستان شد این هنگام سلیمانخان شکی و حسینقلی خان بادکوبه حاضر حضرت شهریار شدند و فرستادهٔ شیخعلی خان قبه نیز برسید و عریضهٔ او را از پیشگاه حضور بگذرانید این جمله خواستار بودند که سرداری با سپاه از قبل پادشاه بمغان شود و شیخعلی خان را از خازنان شهریار بذل درهم و دینار رفته تا باتفاق مصطفی خان شیروانی که از مخالطت روسیان پشیمانی دارد اعداد کار کرده با لشکر روس کوس زند شهریار تاجدار ملتمس ایشان را مقبول داشت عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خان قاجار را با لشکری جرار بکنار رود کر فرستاد تا اگر این سرداران کردار را با گفتار راست کنند از رود کر عبور کند و در اعانت ایشان هیچ قصور نشود و اگر نه اراضی قراباغ بسنابک ستور سپاه روند و دست فرسود غارت بدارد مع القصه ابراهیم خان مدتی دراز در مغان مکان بود و از ایشان استشمام رایحهٔ صدق نفرمود لاجرم بقصد غارت آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را بمعرض نهب درآورد و گلههای بزرگ از سیم و سلب بدست کرد و مواشی فراوان براند و دیگر باره در اصلان دوز مغان مقام کرد و پیرقلیخان قاجار برحسب حکم شهریار تیز از ایروان بحفظ حدود مغان آمد و میرزا بزرگ نایب الوزاره فوجی از پیاده و سواره برداشته از حضرت شهریار

به پیرقلیخان قاجار برد و سپرد تا در کار قراچه داغ و وزمار قوی دست باشند انگاه ابراهیم خان قاجار
احضار بدربار شد اما پیرقلیخان بعد از ورود بقراچه داغ باتفاق حاجی محمد خان قراکوزلو حاکم آن اراضی آهنگ
قراباغ نموده از آب ارس عبره کرد و از بهر تنبیه مهدیقلی خان قراباغی که در قلعهٔ عسکران جای داشت
راه بدو نزدیک کرد و او را در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت
لاجرم او را بگذاشت و از رود ترتر بگذشت و آهنگ ایل جبرئیل لو فرمود با اینکه آن ایل در محلی منیع
جای داشتند بپای مردی یورش دست فرسود لشکریان کشته و هرچه از صامت و ناطق داشتند عرضهٔ نهب
و غارت شد انگاه پیرقلیخان باز شتافت و جماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس بجانب انسی ارمنستان
جای داشتند و با طرفین طریق تذبذب و تجسس می سپردند کوچ داده باتفاق قپسلو یوسفانلو بدمینوی
آب آورد و صورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت و چند انکه از طاغیان دولت اسیر گرفته
بود بازنمود نایب السلطنه فرمود اسیران سنی و شیعی را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد و هم
دراین سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد دلیجه شدند زیرا که او را مطیع
و منقاد کارداران ایران میدانستند چنانکه از قصص سابقه خوانند کار استقلال می افتد بالجمله رئیس الکتاب را
که حالتی افندی نام داشت از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصل
و قبایل اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند لاجرم حالتی افندی ببغداد شتافت و چندانکه
خواست سلیمان پاشا را بدست غدر و احتیال پامال کند مجال نیافت پس از بی چاره از بغداد کناره گرفت
و در سلیمانیه با عبدالرحمن پاشا به پیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنهٔ نواحی بغداد را
برشوراند سلیمان پاشا از در چاره عریضه نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر بطرف او جان فرستاد
شهریار ایران میرزا صادق وقایع نگار مروزی را برای تسکین این فتنه روانه فرمود قبل از آنکه وقایع نگار
وارد بغداد شود عبدالرحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصل سپاهی ساز داده تا در بغداد براندند
و سلیمان پاشا بالشکر خود برای مدافعت و منازعت بیرون تاخته جنگ درانداخت اهالی بغداد او را
بگذاشتند و روی از جنگ برتافتند سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار برداشت و با معدودی
از ملازمان خود بمیان قبیلهٔ از اعراب پناه جست شیخ قبیله رشتهٔ حمیت و غیرت را بگسیخت و خونش
بریخت پس عبدالرحمن پاشا بی مانعی وارد بغداد شد و بصوابدید حالتی افندی یکتن از کرجیان که عبدالله آقا
نام داشت بمسند وزارت و بمرتبهٔ امارت برنشاند چون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف
این اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود و از آنسوی چنان افتاد که حالتی افندی
از عبدالرحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را امتحان ناهموار گفت و عبدالرحمن پاشا نیز حمل این
خشونت نکرده جوابی درشت براند و از این روی بیمناک شده پناهنده دولت ایران گشت و
عبدالله پاشا را برانگیخت تا پیشکشی ساز داده بمصحوب احمد چلبی روانه درگاه پادشاه ساخت و شهریار
ایران امضای وزارت او را در بغداد منشور کرد و از پس آن فصل زمستان نزدیک شد و هوای دجان

بر دوت

بر دوت گرفت موکب پادشاهی در حرکت آمده غرهٔ شوال جنبش کرد و در عشر آخر شوال وارد طهران گشت
اکنون باز داستان روسیان آغاز کنیم چون طور مصوف بازدانست که لشکر ایران از ایروان باز شدند با
مردم خود در اراضی اخسقه لشکرگاه کرد سلیم پاشا که از این پیش حکومت باش آچوق داشت و پیوسته با شریف پاشا
در سر حکومت اخسقه طریق منازعت می سپرد چون این بدید ترک خصومت گفته پسر خویش را با لشکری لایق
بمدد شریف پاشا فرستاد و خود نیز آمادهٔ کارگشت اما طور مصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بحکم یورش
بلدهٔ اخسقه را مفتوح ساخته بدرون رفت از میان شهر اجاقلویان و صولی بیک و شریف پاشا و دیگر دلاوران
عثمانی بنیروی تفنگ و استعمال سیف و سنان ساختهٔ جنگ شده تا دو ساعت بعد از طلوع مهر آتش کین
افروخته بود در پایان کار طور مصوف و لشکر روسیه منهزم شده تا یکفرسنگ باز پس شدند و چند روز
توقف کرده دیگرباره اعداد جنبه دکرد و از چار سوی اخسقه یورش افکند سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند
و این کرت چنان روسیان را هزیمت کردند که بلشکرگاه خویشتن نتوانستند باز شد سلسلهٔ نظام ایشان
متفرق و مشتت گشت و بعد از مسافت چهار فرسنگ یکدیگر را یافته باراضی گرجستان شتافتند شریف پاشا
صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت ولیعهد دولت ایران یکسر اسب با زین زرین و یک
قبضه خنجر مرصع بجواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران مصاف را هر یک بخلعتی لایق قرین
الطاف ساخت و از آن سوی دیگر دیگرباره طور مصوف با جماعتی از روسیه در حدود باش آچوق سفر کرد
و حیلتی طراز داده سلیمانخان را پیام فرستاد که اگر با دیدار کنی قواعد محبت و وداد استوار کرد و دولتین
روم و روس متحد کرد و سلیمانخان باستظهار گروهی از مردم باش آچوق آهنگ ملاقات او کرد و
ندانست که این مردم نیز با طور مصوف مواضعه نهاده اند بالجمله بعد از ملاقات و مقالات سلیمانخان را خود
داشت و با زتفلیس شد و هم روزی چند برنگذشت که حکم داد تا او را محبوس بطرز بورغ برند سلیمانخان
از این معنی آگاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته گشت و کاسات باده دوری چند پیموده شد
بهانهٔ حاجتی از مجلس بیرون شد و در حال جامهٔ خویش را دیگرگون ساخته ناشناخته از دروازهٔ
شهر بیرون تاخت و بر اسبی که از پیش باز داشته بود برنشست و تا بلد اخسقه عنان باز نکشید و در زمان سلیمان بیک
دیوان بیکی اخسقه را که از خویشاوندانش بود بدرگاه شهریار ایران رسول نمود و خواستار شد که او را بمزد و
وزر مدد دهند تا کین خویش را از طور مصوف باز جوید ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان شهریار سردار
ایروان با لشکر جرار و حمل درهم و دینار باراضی اخسقه شتافت در بدو امر چند تن از کارتیل و قراقلخان
بنزدیک او رهسپار شده خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده گرجستان را بحکومت
منصوب فرمائی باشد که از این پس از جفای روسیان روی بر تابیم و حسین خان برحسب آرزوی ایشان
لوان میرزا را با برگ و ساز فراوان بجانب کارتیل روان فرمود و او بعد از ورود رزمهای مردانه با روسیه
نمود و از انسوی در حدود مملکت آل عثمان سلیمان خان نیز چندکرت با روسیان میدان مبارزت
بیاراست و کار مقاتلت راست کرد هم در پایان کار آن جماعت را از اراضی اخسقه هزیمت کرد و یک قلعه

جنگ روسیان و رومیان

حسین خان

پیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی اخسقه بود یکباره پاسود اما از این روی حسین خان سردار چون چنان میدانست که دیده‌بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیانند شریعت سپاهیان را در کار طلایه و قراول مهمل گذاشت و از رواح تا صباح بملاعبهٔ قمر و خمر و مسامرهٔ زید و عمرو اشتغال فرمود روسیان این بدانستند و مناصفهٔ نیم شبی در کنار لشکرگاه او دهان توپها را بگشادند و آتش و آهن بباریدند مردم اردو که در جامهٔ خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند هرکس سر خویش گرفت و رهی پیش داشت پس روسیه بتاختند و دست بنهب و غارت برافراختند میرزا علینقی خان قندرسکی استرآبادی جلادتی مردانه کرد و خویشتن را بهشانهٔ دهان توپهای آتش زبانه زد و از ترک مرگ بیم نکرد و بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه کناره گرفت اما حسین خان سردار از پس این گیرودار اقامت مشکل افتاد بی توانی مراجعت کرده در اوجان بحضرت نایب السلطنه پیوست و دیگر باره اعداد کار کرده محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده غلام تفنگچی را تیز برداشته در بیست و یکم شهر صیام بقصد قراکلیسای پنبک ایلغار کرده با آنکه بیشتر از شوارع و طرق آگنده برف و یخ بود و سورت سرما کمال شدت داشت در یک شبانروز بیست و هشت فرسنگ راه پیموده در هشت فرسنگی پنبک فرود شد و در آنجا لشکر را بنظم کرده هم راه برداشت و دو ساعت قبل از سپیده‌دم بسنگر حاجی قرا نزدیک شد پس لختی بپائید و پنج تن از مردم خود را مأمور ساخت تا از سنگر و لشکر روسیان خبری آرند ایشان برفتند و در بیرون سنگر روس بدو تن سالدات بازخوردند و هر دو را مأخوذ داشته زنده نزد سردار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند پس حسین خان مانند شیر غضبان تاختن کرد و نزدیک بامداد بکنار سنگر رسید روسیان از این کین و کید آگهی یافتند و از بهر مدافعت برتافتند بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت ایرانیان از چار سوی یورش دادند و حمله افکندند و همگروه بسنگر درآمدند و تمامت روسیان را با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر بقریه که با سنگر اتصال داشت درگریختند و در خانهای ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه دررفتند و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش درزدند و خانه را با ایشان بسوختند و ارامنه را نیز مقتول ساختند زن و فرزند و احمال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند و توپهای روسیان را بکشیدند و دواب و اغنام ایشان را براندند و ارامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از سنگر دیگر که نزدیک بحاجی قرا بود گروهی از روسیان بدنبال ایرانیان بیرون شدند بطمع آنکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را مسترد سازند چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند آنگاه سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرد و سرهای روسیان را با اموال منهوبه بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و از خجلت آن غفلت آزاد گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان علف و آزوقه از قراباغ بقریهٔ شیخ آویز آورده ذخیره کرده‌اند و از آنجا بقریهٔ حمل میدهند فرمان کرد تا محمد بیک قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان دنبلی و نفری از غلامان تفنگچی بقدم عجل از رود ارس عبره کردند

مقاتلهٔ حسین خان سردار با جماعت روس

[illegible]

وازکثرت

و از کثرت برف و یخ و صعوبت جبل و شخ بیم ناکرده ناگاه در گرد شیخ آویز پره زدند از جماعت ارامنه و روسیه پانزده تن فرار کرده ببام کلیسائی که در کنار شیخ آویز بود برفتند و با تفنگ بشیخ آویز درآمدند دیگر مردم اسیر و دستگیر شدند و ایشان را هم در آن قریه چون گوسفند سر بریدند گروهی در درون یکی از خانها در رفته خویشتن داری همی کردند سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکنده تا بنیران آتش شکافته گشت ناچار آن جماعت از خانه بیرون شده سر بدادند و سرهای ایشان را سربازان بر سر نیزهٔ تفنگ کرده با غنیمت فراوان مراجعت کردند و از ایرانیان در این مبارزت زیاده از چهار تن مطروح و مجروح نگشت مع القصه صورت این وقایع در دارالخلافهٔ طهران بعرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهریار تاجدار سفر کاشان و اصفهان فرمود و چون در آن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی حمل رعایا را سبک ساخت و مراجعت بطهران فرمود و هم در این سال میرزا بزرگ قایم مقام که وزارت نایب السلطنه داشت مریض شده در دوم محرم وداع جهان گفت

وفات میرزا بزرگ

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و ششم هجری و قصهٔ عرب وهابی

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بعد از انقضای یازده ساعت و سی و شش دقیقه از روز خورشید بحمل شد و شهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فتحی که در این سال روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود همانا آن جماعت از اراضی نجد هر روز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین را تحت فرمان آوردند و همت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند امام مسقط نهفتهٔ خاطر ایشان را از شاهزاده حسینعلی میرزا که فرمانگذار فارس بود باز نمود و برحسب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش چنانکه ذکر شد کارزار آن گروه عرب را مجرب داشت با فوجی از دلیران عجم تا بمسقط تاختن کرد و از آنجا نیز لشکری با مردم خود پیوسته کرد و تا حوالی درعیهٔ عمان باز کشید سعود که سید آن سلسله و قیل آن قبایل بود برای مدافعت و منازعت سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدد رمل و عدت نمل داشتند بیرون فرستاد هر دو لشکر در برابر یکدیگر درآمده بازار ستیز و آویز گرم کردند بعد از کشش و کوشش محمد بن سیف و سیف بن مالک با زخمهای مهلک بصعوبت و زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم ایشان طعمهٔ تیغهای سرافشان شدند امام مسقط شکرانه پیشکشی شایان بدرگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاده و مژدهٔ این فتح روز دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در این وقت از جانب دولت عثمانی برای تشیید مبانی اتحاد سید عبدالوهاب افندی باتفاق شاکر افندی و حیرت افندی در عشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد و برحسب فرمان در خانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان را با آنچه بهدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان و ارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد و خواستاری امنای دولت آل عثمان از کارداران ایران بنمود بشرح آنکه پاشایان بابان خاصه عبدالرحمن پاشا مفسد دولتین و سبب ذات البین است او را در ظل حمایت خویش ندارند و اگر تهییج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند و سرحدداران روم را در حدود اخسقه و قارص پشتوان باشند و ایشان را از مدد زر و لشکر مضایقت نفرمایند شهریار

رسیدن رسول روم بدارالخلافه

ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود این همه بر حسب آرزوی شما خواهد بود ولاکن پاشایان شهرزور باید بصوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد مادام مطیع و منقاد باشد آنگاه سفرای روم را نواخت و نوازش فرموده فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند و موکب پادشاهی روز شنبه نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمده یکشنبه غرهٔ رجب چمن سلطانیه معسکر خیام شد و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مامور آذربایجان گشت آنگاه در چمن سلطانیه بزم سور و سرور گسترده دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمان خان قوینلو را برای شاهزاده عبدالله میرزا عقد بستند بعد از طی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدینگونه رسید همانا پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد چند مدت حاجی فیروز والی هرات فرمان بردار و باج گذار بود و این هنگام بهوای نفسانی و وسوسهٔ شیطانی برای استرداد اراضی غوریان بر پای شد و دست از گذاشتن خراج باز داشت شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبهٔ بیست و ششم جمادی الآخره از مشهد مقدس خیمه بیرون زد و تا کنار پل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت و فرمان داد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار از در ضراعت بیرون شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده بنزدیک شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت فرموده صورت حال را در عریضه نگار داد و بحضرت شهریار فرستاد و مژدهٔ این فتح در عشر آخر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد و هم در این سال عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور با حالتی افندی رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را ویران کرده دودمان او هرچه یافت ماخوذ داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد و آنگاه خالد پاشا بنی عم خود را در محال زهاب حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای برادر خود را در سرحد بابان بحفظ قلعهٔ سردشت باز داشت این هنگام امان الله خان والی کردستان ساز مخالفت طراز داد شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السلطنه احمد خان مقدم بیگلر بیکی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه بلباس بدفع او بیرون تاخت آنگاه نوروز خان عزالدینلوی قاجار نیز بفرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نسقچی باشی و نصرالله خان قراگوزلو را با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب از چمن سلطانیه بیرون شده ملتزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهرزور کنند این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غرهٔ شعبان باراضی زهاب نازل شدند خالد پاشای بنی عم عبدالرحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل آستان او ندید بی توانی پسر عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بگردن بربست و او را برداشته بدرگاه

طغیان حاجی فیروز والی هرات

مقاتله محمد علی میرزا با رومیان

شاهزاده آورده بعوانان بسپرد و قراولی سپاه ایران را بر خویشتن نهاد و شاهزاده از زهاب کوچ داده در کنار رود سیروان لشکرگاه کرد و یک دو روز برای استحکام مراکب ببود و آنگاه آهنگ شهرزور کرد و از جانب دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سردشت سبک سیر گشت و احمد آقای برادر عبدالرحمن پاشا بی آنکه مردان کارزار را دیدار کند و میدان کارزار بپسندد آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار سپرد و نوشت عبدالرحمن پاشا نیز تاب درنگ نیاورده باراضی کوی و حریر گریخت و شاهزاده چون بشهرزور درشتافت و او را نیافت همچنان از قفای او بقدم عجل و ایلغار تا قلعهٔ کوی بتاخت و او را بمحاصره انداخت و توبهای باره کوب بدان قلعه کشاده داد و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در دهان مرگ نگریست ناچار تیغ و کفن حمایل کرده حاضر درگاه شاهزاده شد و پیشانی برخاک نهاد شاهزاده بروی ببخشود و جرمش را محو و منسی داشت پس عبدالرحمن پاشا بشکرانه خزائنه ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لایق پیش گذرانید و زن و فرزند خود را بگروگان ملتزم رکاب ساخته تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگرباره در آن بلدان و امصار فرمانگذار گشت این هنگام شاهزاده بکرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن کمال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدر اعظم سه روز پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعهٔ هفتم شهر شوال وارد دارالخلافه گشت و این وقت خبر رسیدن سفیر انگلیس منتشر گشت همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت لندن مامور گشت بعد از طی مسافت چون بحدود آن مملکت فرود شد سرگور اوزلی بارونت که از اعیان دولت بود بمیزبانی و مهمان پذیری او را پذیره گشت و با مکانتی تمامش بلندن درآورد و امنای دولت انگلیس که برسالت سرهرفرد جنس بر گردن نهاده بودند که همه ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان برای اعداد جنگ روسیان با ایران فرستند این وقت معادل هشتاد هزار تومان برافزودند و سجل کردند که سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ایران کنند و سالی یکهزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن خان برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان ماخوذ دارد آنگاه سرگور اوزلی بارونت را سفیر ایران ساخته باتفاق میرزا ابوالحسن خان مامور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط رهسپار شدند کشتی ایشان در تبهٔ بحر از باد مخالف عنان از کف ناخدا بستد و وقتی با خویش آمدند نزدیک بساحل ینگی دنیا بودند ناچار رخت بخشکی کشیدند و در بندر ریجنرو که از توابع مملکت برازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتکیز سر بدر کردند پادشاه پرتکیز که از نهیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شد و جمعی را باستقبال فرستاده هر دو تن را با مکانت تمام وارد شهر ریجنرو کرد و روزی چند بمهمانی بداشت و چنان افتاد که در آن ایام ماری که سیزده ذرع درازا و یک ذرع پهنا داشت بدست مردی در میان درختستانها نخچیر شد چون جسد آن سخت شگرف و شگفت بود بحضرت پادشاه پرتکیز آوردند بفرمود تا پوست از آن که ضخامت چرم گاو داشت برکندند و مصحوب میرزا ابوالحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران داشت تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند هم اکنون پوست آن مار برقرار است مع القصه چون طوفان باد

باز نشست دیگر باره کشتی در آب افکندند و برنشسته تا بندر بوشهر براندند چون کارداران درگاه آگاه شدند برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرده در بندر بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا بدار الخلافه سنت مهمانی و مهربانی را دست باز نداشت چون راه نزدیک کردند محمد علیخان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و میرزا محمد علیخان وزیر شاهزاده علیخان مامور باستقبال سفیر انگلیس شده او را بشهر درآوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سر گور اوزلی مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان را می نوشت بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال باریافته حاضر درگاه شهریار شد و نامه پادشاه انگلیس که مشحون بمضامین وداد بود بداد و نخستین یکقطعه الماس که بیست و پنج قیراط میزان داشت و بیست و پنجهزار تومان بهای آن بود و برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و بچرب زبانی و دقیقه دانی عذر خواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود از هدیه دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء جهان است بزرگتر سفیر اوست که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نشاید داشت و او را نوازشی در خور فرموده رخصت انصراف داد و سر گور اوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش آمده زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت بتوسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حریم سلطانی بود در دائره حرمخانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خود عنبرچه که بالماس ترصیع یافته و چهار هزار تومان بها داشت پیشگذار ایند آنگاه سر گور اوزلی در طهران از بهر خویش خانه بنیان کرد و بیاریید و معادل ششصد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران درگاه نمود چه از آنگاه که سر هرفرد جنس این زر تاکنون سه سال بود و سی هزار قبضه تفنگ انگریزی و بیست عراده توپ و چهل عراده قورخانه نیز بسپرد و سی تن مهندس و معلم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگاشت تا ملازمت دولت ایران کنند و از تعلیم سپاهیان خودداری ننمایند و با امنای دولت نیز هر یک جداگانه تحفه فرستاده و هدیه کرد این هنگام سر هرفرد جنس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بلندن نمود و هم در اینسال دخمه ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت همانا سجاس از توابع خمسه است بقعه قیدار بن اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ایست که دیه ارغون نام دارد و بر فراز قلعه چشمه ایست معروف بارغون بلاغی و بر طرف آن قریه جبلی است مردی از قبیله شاهیون کربلائی فتحعلی نام داشت و دختر خویش را با چوپان خود نامزد کرد مرد چوپان روزی در دامان آن جبل لحظه از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مرواریدی چند پاره در ظل آفتاب بگستر د مرد چوپان آنجمله را برگرفت نیمی پنهان کرد و نیمی را بنامزد خویش هدیه ساخت کربلائی فتحعلی این راز را بدانست و نیمشب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر یافت برگرفت و بخانه آورده در زمین بنهفت مردی از اهالی کردستان که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب

تذکره

تذکره کار او را بود و دانست که قبر ارغون خان است وی نیز برفت و کاوش دیگر کرد و آلاتی دیگر از سیم و زر بیافت و بترسید که این راز از پرده بیرون افتد لاجرم بطرف شیروان سفر کرد و از آنجا بحاجی ترخان شد اما از آنسوی چوپان را چون از مضاجعت نامزد مایوس کردند و از بهر دختر شوی دیگر خواستند آن مروارید که از بهر خود نهفته بود برداشت و بنزدیک شاهزاده عبدالله میرزا فرمانگذار خمسه آورد و صورت حال باز گفت شاهزاده کس فرستاده آن اشیا را از کربلائی فتحعلی ماخوذ داشت و آن تاجی از زر بود و مرصع بلعل و زمرد و فیروزه و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجواهر شاداب بود و جامی از زر سرخ مرصع بلعل و فیروزج و مشربه از ذهب خالص که چهار پهلو داشت و دیگر صفحه های زر که بر زبر ساخت زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل باندازه بادام و بیست و پنج قطعه مروارید هر یک بمقدار بندقی بود و شاهزاده عبدالله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافت که هر یک بمیزان بیست و پنج مثقال بود و صورت اینحال معروض درگاه پادشاه شد و سلیمان بیک کرد مدانلو مامور شده آن اشیا را بحضرت شهریار حمل داده بخازنان سپردند اکنون بر سر داستان روسیان شویم از چمن سلطانیه شهریار ایران نایب السلطنه را مامور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود ایران از پای ننشیند نایب السلطنه نخستین اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیک سرهنگ فوج تبریزی و علی بیک یوزباشی و نظر علیخان کنگرلو حاکم نخجوان را مامور ساخت که باراضی مغاویز قراباغ شده سکنه آن نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند بمعرض تدمیر آرند ایشان برفتند و هر که بر طریق فرمان رفت بنواختند و گروهی از ارامنه که عصیان ورزیدند پایمال نهب و غارت ساختند و بسیار کس اسیر گرفتند لاجرم ارامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان برداشتند پس نایب السلطنه اسیران ایشان را از لشکریان بخرید و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده فرمان داد تا حصنی محکم در آنجا بنیان کردند و بجانب تبریز عود فرمود و این هنگام اسمعیل خان دامغانی با لشکری جرار از درگاه شهریار برسید نایب السلطنه او را بر مقدمه سپاه بجانب چمن کلنبر و خود از دنبال او بیرون شد بعد از ورود او به کلنبر امیر خان قاجار دولو را با محمد بیک قاجار افشار رو گروهی از لشکر مامور ساخت که بایلغار تا اراضی برکشاط تاخته قلعه برکشاط را مفتوح دارند ایشان آب ارس را عبره کرده بسرعت تمام طی طریق نمودند و از میان درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند همه جا رزم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که اله قبا نام دارد بگرفتند اموال و اثقال و زن و فرزند آنجماعت را برداشته مراجعت کردند با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند هشت فرسنگ برفتند و هشت فرسنگ باز آمدند و اینهمه در مدت بیست و چهار ساعت بپای رفت نایب السلطنه اسیران ایشان را نیز ابتیاع نموده مسترد ساخت و آنجماعت امیدوار شده بقراجه داغ جای کردند و از طرف دیگر پیر قلیخان قاجار را با سواران قراجه داغ مامور باراضی قراباغ داشت و آوردن ایل جبرئیل لو فرمود و پیر قلیخان

جنگ ایرانیان در نخجوان

از طریق چپاقچی که اصعب مسالک است راه برگرفت سکنه و ارامنهٔ آن اراضی سنگرهای فراوان نهاده بودند
پیرقلیخان تفنگچیان استرابادی را فرمود تا هر سنگری را فتح کنند چند تن بجراحت باز دارند و آهنگ سنگر دیگر
کنند در میانه دو تن از اعیان استراباد مقتول گشت و با اینهمه آنجماعت را توان مقاتلت نماند ناچار کوچ داده
بعضی در قراجه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند اما پیرقلیخان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چپاقچی
رفت و سبب قتل سرهنگان استرابادی شد در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و
تهدید و وعید عقاب یافت از پس این واقعه آقابیک که قاید ایل کولانی است کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده
معروض داشت که قبایل مغاویز با من پیمان نهاده اند که بطرف نخجوان کوچ دهند و از بیم نیارال
خطاکوف و مهدیقلی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد اگر سرهنگی و سپاهی بدینسوی شود این کار
بپایان رود نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را مأمور ساخت و او چون بمیان ایشان در رفت آنجماعت
وهم کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعهٔ آقابیک بیخبر بودند لاجرم از در مقاتلت
و مبارزت بیرون شدند اسمعیل خان از بهر آنکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشتن را
حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نه بیند آنجماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یکباره کوچ داده بارض
نخجوان شتافتند در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ارزن الروم
آهنگ قارص نموده و مأمور است که از صوابدید نایب السلطنه در رزم روسیه بیرون نشود لاجرم
نایب السلطنه از چمن کلیز کوچ داده بسوی ایروان شد تا با روسیهٔ تفلیس و باش اچوق باتفاق امین پاشا رزم
دهد بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان بقراباغ ایلغار کرد
و صادقخان قاجار عزالدینلو را با ایل کورس گماشت و اشرف خان و ماوندی و علی خان نوزیرا
با او متفق ساخت تا آن قبیله را گوشمالی بسزا داده و بسیار از قبایل را بجانب نخجوان کوچ دادند
نیارال خطاکوف با سپاه خود وارد کورس شد و چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکر ایران را
ندید در معقلهای منیع کورس سنگر کرده متحصن شد و بسیار کس از سالدات او فرار کرده بدرگاه
نایب السلطنه آمدند بالجمله نایب السلطنه چند کرت لشکر بگنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیان مقتول
و اسیر ساختند و بعد از بیست روز توقف قبایل مطیع و منقاد را آزوقهٔ یکساله عطا کرده مراجعت بنخجوان
فرمود در اینوقت معروض افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شده تا با حسین خان سردار ایروان
مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر روم برنشسته با مردم خود طریق میعادگاه گرفت در این راه
چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب باسب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند ناگاه
تفنگ کشادی افتاد گلولهٔ آن از کنار چهرهٔ سرعسکر بگذشت و چانه و دندان او را درهم شکست چنانکه در افتاد
و از هوش بیگانه شد بی آنکه سردار ایروان از او دیدار کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه
مستر کمل جراح انگریزی را که ملازم رکاب او بود بمعالجت سرعسکر فرستاد و او را باز پرسی بسزا فرمود
و سران لشکر او را پیام داد که از این داهیه دل بد مدارید و رنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتد

طلب ملاقات سرعسکر روم حسین خان سردار ایروان را

کارداران کفایت کنند بالجمله زخم سرعسکر بهبودی یافت چون هنگام خریف نزدیک بود بارزن الروم باز
شتافت و روسیان در اماکن خویش آسایش گرفتند اما نایب السلطنه پسنده نداشت که بی مقاتلت و منازعت با
روسیه مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصهٔ کاشانی را که برادرزادهٔ فتحعلی خان ملک الشعرا بود
و در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت بجنگ روسیان مأمور کرد همانا آنچه از جماعت روسیان بتفاریق
در مصافگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله دویست
تن مرد رزم آزمای بنظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و بنیکی مسلمان لقب یافتند و در میان
نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السلطنه از در رافت و ملاطفت فرمود که سرهنگ
و سردار این فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم و عرب
و شعر نیکو و نثر دلپذیر در صفت شجاعت و جلادت مکانتی بکمال داشت نایب السلطنه او را نایب خویش
خواند و سرداری آنجماعت را بدو گذاشت و در این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری با روسیه رزم
دهد و ابراهیم بیک باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مأمور ساخت و میرزا احمد با لشکر خود کوچ
داده بقلعهٔ کوردشت آمد و مهدیخان هزارجریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند برداشته
از آب ارس عبره کرده مانند سیل پنهان کن بکامن روسیه تاخته جنگ در انداخت نخستین نیران توپ
و تفنگ افروخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کار همی کردند چون از این ستیز و آویز هیچ سوی را گزیر
نبود میرزا احمد را عرق مردانگی در ضربان آمد و ناپروا به پیش روی صف تاخته حکم یورش داد لشکر از
دو سوی با هم درآمدند و با سرنیزه های تفنگ ساختهٔ جنگ شدند و بسیار بود که دست بگریبان
شدند یکدیگر را بکشتی گرفتن و قوت کردن از پای درآوردند در پایان کار روسیان شکسته شدند و
در برج سبد و برج مختر متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چهار سوی یورش بردند
بدیشان دست یافتند و آنجماعت را بتمامت با تیغ بگذرانیدند آنگاه قریهٔ مقری را با خاک پست
کرده بسیار کس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و اثقال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
مراجعت کردند میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه احسانخان
سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مأمور باراضی اجنان قراباغ ساخت او نیز تا قبیر قلعه که معقلی منیع
بود بتاخت و با سکنهٔ آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند رزم داده ایشان را بشکست و زن و فرزند
و مواشی و اموال آنگروه را مأخوذ داشته از راه پل خدا آفرین بقراجه داغ مراجعت کرد و آنجماعت
چون این بدیدند ناچار کوچ داده بقراجه داغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را مسترد
ساخت و بعطای علف و آزوقه و سیم و زر بنواخت این هنگام مکشوف شد که روسیان بدان
سرند که از طریق کورس و ماتف حمل آزوقه و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد
مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفرقلیخان مقدم مراغه سرباز مقدم و یکصد تن از غلامان رزم دیده
بتاخت تا از طریق ارود باد مانند برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قپان درآمدند روسیان

چون این بدانستند در کردوس متوقف و متحصن گشتند لاجرم میرزا احمد بقیه ایشان تاختن برد و قبایلی که در آنجا سکون داشتند کوچ داده پناهنده دولت ایران ساخت آنگاه نایب السلطنه جنبش کرده وارد بلده خوی گشت این وقت مکشوف افتاد که یکتن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس نزد یکت امپراطور فرستاده مکشوف نمود که طور صوف در جنگ سپاه ایران کار بمساهله میگذارد و لشکر روس را بهوده بمعرض دمار و هلاک می آورد اگر حکومت او مرا باشد کار بر آذر و کنم و لشکر ایران را درهم شکنم لاجرم امپراطور او را منشور سرداری بداد و مأمور ساخت و جنرال مرکیز سرعت زده به تفلیس آمد و چون از مراجعت سپاه ایران آگاه شد چتوالی نیارال پنبک را با هشت هزار تن سالدات مأمور بفتح ایروان ساخت نایب السلطنه چون این بدانست توپخانه رکاب را با مستر لزی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال را که حاضر حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و شتاب تمام تا قپان تاخت در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر حسین خان سردار با دو هزار تن مرد لشکری بدفع ایشان از ایروان بیرون تاخت نیارال پنبک چون جلادت حسن خان و جنبش موکب نایب السلطنه بدانست پشت با جنگ داده طریق مراجعت سپرد و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قپان مراجعت به تبریز فرمود اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی از در بی فرمانی و قعی نمیگذاشت هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز میکرد و گاه گاه بنهب اراضی ایران ترکتازی مینمود و چنان افتاد که مناقصه در نواحی ایروان تاخته ایل تیمور آقای برادر اسمعیل آقا را بمعرض غارت درآورد و در میانه تیمور آقا و یک برادر کهتر او و چند تن دیگر مقتول شد چون این خبر بنایب السلطنه برداشتند فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی و سلماس را و عسکر خان افشار ایل بیگی کردان ارومی را رخصت کیفر فرمود تا با لشکر خود بأراضی وان تاختند یحیی بیک نامی که حارس آنجا بود چون قوت مقاتلت نداشت اهل خود را برداشته بدرویش پاشا پیوست و بهر دو ان ساخته جنگ شدند چون سپاه ایران برسید بیمناک شده طریق هزیمت گرفتند مسلمانان بیمانی اهل و عشیرت ارامنه را که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند یاسیجی زاده سید عبدالوهاب افندی سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر ازین پس درویش پاشا عصیانی ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه اسیران ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخرید و بازپس فرستاد و هم درین سال شیخعلی خان قبه محمد بیک قاضی تبرسرا نیز اکه با روسیه در نهان مواضعه داشت از مسند قضا بزیر آورده عبدالله بیک که یکتن از خویشاوندانش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر جست اما از آنسوی جنرال مرکز چون معاینه کرد که هشت هزار تن سالدات او از حسن خان و دو هزار کس سپاه ایران هزیمت شدند و صعب تر ازین آنکه زمبارزت با شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی نبرد ندصورت حال را در خدمت امپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار بمصالحت کند لاجرم نخستین عبدالله خان

قاجار

قاجار را از بند رها ساخت و این عبدالله خان را پسر قلیخان قاجار برای استمالت ابراهیم خلیل خان هنگام زندگانی او بشوشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته بروسیه سپرد و تا این زمان در گنجه بشکنجه زندان بود بالجمله او را رها ساخت و نامه از در مهر پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلو خان پسر جواد خان قاجار را برای دلجوئی اغورلو خان با او همراه کرد و روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قزاق را نیز فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق وداد و اتحاد سپرد اما حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قراجه داغ داشت و در تدبیر جماعت روسیه رای نیکو همی زد درین هنگام چند تن از قبیله امیرلو قراباغی را برانگیخت تا بقلعه شوشی رفته نیمشبی بدروازه خلیفه لوی شوشی شتافته قورخانه روسیه را آتش زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون منبر کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز بسوخت مردم روس چنان دانستند که مهدیقلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد مصدر این فتنه گشته و گمان کردند که مردم شوشی همگروه بشوریده اند بالجمله آنشب تا بامداد شورشی عجب بود و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای پسر محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان را از قبیله جیرئیل لو را استمالت سازد و او سخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت آقا محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فراوان از خوابگاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر کهتر او ابوالفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهنده دولت ایران بود بعد از دفع روسیه حاکم قراباغ شود و داد او را از بون خویش گیرد بالجمله با اینهمه دهشت بتحریک و تحریص حاجی محمد خان خواست تا در دیهیم دولت ایران نهد روسیان این معنی را تفرس کرده جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی جیرئیل لو را دستگیر ساخته محبوس داشتند محمود آقا که از بزرگان جیرئیل لو بود آن قبایل را بمعقلی صعب برده این صورت را بحاجی محمد خان انها داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات ایشان با سپاهی لایق بدانجانب رکضت فرماید و هم حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه آق کلک از اراضی اخسقه را روسیه بناگاه فرود گرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاده و دور نباشد که اگر فرصتی بدست کنند آسیبی رسانند از برای مدد لشکر ایروان چند عراده توپ با فوجی از سپاه بدینسوی باید فرستاد نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود با اینکه سخت مریض و علیل بود با سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در روز دهم محرم از تبریز خیمه بیرون زده راه برگرفت این هنگام معروض افتاد که روسیان جعفر قلی آقا را باسبی برنشاندند و پنجاه تن سالدات بروی گماشتند که او را بقلعه گنجه برده و لجام اسب او بدست یکتن سربازی بود چون خواستند از رود ترتر عبره کنند و سربازان بکنار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند جعفر قلی آقا فرصت بدست کرده لجام را قطع کرد و دنبال اسب را گرفته مهمیز بزد و از آب مانند باد بگذشت و همچنان تا میان ایل جیرئیل لو تاختن کرد و بی توانی کس بحضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت نمود و قبیله جیرئیل لو را کوچ داده از تحت حکومت روسیان برکنار آورد و نایب السلطنه او را مورد اشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را تفویض

اد فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته بقصد رزم روسیان از طریق اصلان دوز تا سه فرسنگی سنگر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود برفت و آن اراضی در میان شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع است آنگاه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمد خان با سواره چاردولی و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جیرنیل لو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده تمامت قبایل قراباغ را از میان درختستانها و بیشهها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هر کس بیفرمانی کند اسیر یا طعمه شمشیر کردد و خود آهنگ سنگر سلطان بود فرمود صبحگاه دیگر بر سر سنگر تاخت و روسیان از سنگر بیرون شده صف برزدند و بگشادن توب و تفنگ آغاز جنگ کردند از این سوی نیز نخستین مستر لزی توپچی باشی انگریزی توبهای خویش را بکار داشت و دهان توب روسیان را هدف ساخته چند توب را خرد در هم شکست و عراده توب ایشان را نیز پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از چار سوی تو بها را بسنگر ایشان راست کردند و ابراهیم بیک یاور فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی با جماعت بهادران و جعفرقلیخان با سرباز مراغه و نظرعلیخان و مایور کرشت با افواج خود یورش برده بسنگر در رفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سرنیزه تفنگ مقتول ساختند و چند تن کپتان و اینچال و شرزند و یکتن مایور را بکشتند و یکتن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند مهدیقلی خان جوانشیر حاکم قراباغ با سواران خود از میان سنگر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار شد چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان طلب امان است افراشته کردند نایب السلطنه فرمان داد تا سپاه دست از جنگ بداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام بمیان ایشان رفته تمامت اسلحه جنگ را از آن جماعت بستد و دو علم عقاب پرچم و دو عراده توب که نشان خاصه دولت روس داشت نیز مأخوذ فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشان را با هفتصد و بیست تن سالدات که یکصد و هشتاد تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانیدند نایب السلطنه ایشان را امان داد و فرمود تا مجروحان را مرهم و مداوا کنند و کشتگان را بآیین خویش مدفون سازند و مژده این فتح را عریضه نگار کرده با تمامت اسیران و توب و علم سفید و نشان مایور روانه دربار شهریار داشت و آنجمله در دار الخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در میدان پیشگاه در بار عام بطلاقت تمام برخواند آنگاه شهریار تاجدار گروه اسیران را بحاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت وجود که لازم وجود داشت ایشان را از پوشش و خورش آسوده دارد و دویست هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام گرفتند و در رسته نیکی مسلمانان درآمدند و از آنسوی امیرخان و جعفرقلی آقا نیز شش هزار خانه وار از قبایل قراباغ را بجانب قراداغ کوچ داده بحضرت نایب السلطنه پیوستند این هنگام مسموع افتاد که چهارصد تن سالدات و یکعراده توب از قلعه پنبه آب بمدد لشکر سلطان بود بیرون شده اند نایب السلطنه امیرخان را بتعاقب ایشان مأمور داشت

جنگ نایب السلطنه با روسیان در سنگر سلطان بود

اسیر شدن روسیان بدست لشکر ایران

روسیان

روسیان چون سواد سپاه او را نظاره کردند بقلعه ترناوت در رفتند و امیرخان بمحاصره ایشان پرداخت و ایشان هم شب از قلعه فرار کرده در میان برف بجبل حمبرق گریختند لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یکتن از سرداران روس که در سنگر سلطان بود مقتول شد زن او با مال و زر فراوان اسیر شد نایب السلطنه او را با اموال بقلعه شوشی فرستاد و حکم داد تا ارامنه که در حوالی کوه حمبرق جای داشتند کوچ داده بکنار رود ارس آوردند این هنگام ینارال مرکیز سردار روس که باستمالت شیخعلی خان قبه و لکزیه داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود و قصه سلطان بود و ترکتاز نایب السلطنه را بشنید مجال درنگ نیافته پی نیل مرام بازشد و از رود کر عبره کرده بقراباغ در رفت و ینارال کتلاوسکی را مأمور بتوقف قلعه شوشی کرد خود بجانب تفلیس شتافت این هنگام چون علف و آزوقه نیز نایاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته از اصلان دوز فرود شد و جعفرقلی آقا را نواخت و نوازشی تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود در این هنگام معروض افتاد که جماعت طالس که از اشکبوس بندوز و صاین قلعه دست تعدی دراز دارند و بر اراضی ایشان ترکتازی کنند نایب السلطنه احمد خان مقدم و عسکرخان افشار را با جماعتی مأمور فرمود تا برفتند و ایشان را کیفری بسزا کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب یکشنبه هشتم شهر ربیع الاول بگذشت در سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران فتحعلی شاه بعد از جشن نوروزی سرگور اوزلی بارونت ایلچی انگریز را باتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را بازپرسی کند و خود روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی با سپاه ساحته در هفت فرسنگی طهران کنار رود کرج را لشکرگاه کرد و فرمان داد تا بنام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم برآوردند و باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این بنا را بپای برد و برحسب فرمان گروهی از تفنگچیان جاجرمی را برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا سکون فرمود و بالجمله شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد مردم قبق که از حکومت روسیه در زحمت بودند دل قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند بیرون تاختند و تمامت آن جماعت را مقتول ساختند حسین خان سردار ایروان نیز بنواحی شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواره قزاق را نابود ساخت سالدات روسیه چون غلبه ایرانیان همی نگریستند بتفاریق فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند ینارال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد سلسله مصالحه و مداهنه را جنبش داد و ینارال لیسالویچ حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا بمصحوب حاجی ابو الحسن ایروانی که بتجارت آن اراضی داشت نامهای مهر انگیز نگاشت باشد که با نایب السلطنه کار بصلح کند

این هنگام امپراطور او را طلب داشت و نیارال مرکیز دانه پطرزبورغ گشت و بجای او نیارال رد یشجوف منصوب گشت و تا تفلیس سبک عنان آمد اما از اینسوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او با روسیان بنهایت شد نایب السلطنه یکتن از بنی اعمام او را که سید کاظم نام داشت باستمالت او مامور فرمود تا اگر از این غوایت باز آید مورد عنایت گردد و اگر نه عنا و عذاب بیند و از درگاه شهریار ایران نیز ملا علی گیلانی بدین قصد سپار بود و این هر دو بر فتند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقهٔ طاعت و انقیاد بیرون کرد زیرا که حکومت عبدالرحمن پاشای بابان بفرمان شهریار ایران در شهرزور پسندهٔ خاطر امنای دولت عثمانی نبود از بهر آنکه در این غلبه و قوت ایرانیان تتمهٔ دولت و فتح بغداد را معاینه میکردند لاجرم از بلدهٔ اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از منزلت خویش خلع کن و خالد پاشای عم او را که خصم اوست بحکومت شهرزور برگمار لاجرم عبدالله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الاخره از بغداد بیرون شد و از آنسوی عبدالرحمن پاشا نیز پذیرهٔ جنگ شده در ارض دلو عباس که سه منزلی شهرزور است تلاقی فریقین شد در اول حمله عبدالرحمن پاشا بشکست مردمش بعضی عرضهٔ دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دارالدولهٔ کرمانشهان عنان باز نکشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را بحکومت شهرزور باز داشته خود طریق بغداد بر داشت و خواست تا اینکار را در حضرت شهریار نیز استوار بدارد اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه داشته روانهٔ چمن سلطانیه نمود شهریار ایران او را بی نیل مراد رخصت مراجعت فرمود و از اینسوی نیز معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار بمصالحه کرده اند و از کارداران ایران نام نبرده اند این معنی نیز بر خشم شاهنشاه بیفزود چه در میانه این پیمان محکم بود که هریک از دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح گیرند بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم شهریار تاجدار ظهیرالدوله قاسم خان قاجار قوانلو را و یوسف خان گرجی سپهدار را و فرج الله خان نسقچی باشی افشار را با لشکری جرار روز پنجشنبهٔ چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مامور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن اراضی بچمن سجاس رود نزول فرمود بالجمله بعد از ورود سرداران بکرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر را بجانب بغداد برسول فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او رکضتی نشود و خود با لشکر از کرمانشاهان تا بزهاب شتاب کرد و مهدیخان باز رکاب شد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در مخالفت باز نمود لاجرم شاهزاده لشکریان را سه بهره ساخت گروهی را از طریق قراتپه بتاخت و جماعتی را از طرف قزل رباط مامور بقتل و اسر نمود و خود از زهاب حرکت کرده کنار رودخانهٔ خانقین عرب و عجم را لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را بتمامت خراب و یباب کردند عبدالله پاشا بیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان مسلمین اثنا عشریه فقیهی نامور بود از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد و برحسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست

تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

از نهب

از نهب و غارت باز دارند آنگاه عبدالله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی در خور انفاذ داشت و عذرخواه گناه خویش آمد شاهزاده جرم او را عفو کرد و عبدالرحمن پاشا را بحکومت شهرزور برگماشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت یکشنبهٔ پنجم شهر رمضان در سجاس اینخبر بعرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داده پنجشنبهٔ نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان ناصرالدین توره بخارائی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان ملتزم رکاب ساخته حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و هم در این سال چهار تن از ارامنهٔ جلفای اصفهان در سرای سلطنت بکار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدور بودند شبی هنگام فرصتی بدست کرده از بام سرای بخزانهٔ خاصه در رفتند و سی هزار تومان زر مسکوک بسرقت برگرفتند و پران شدند و در پایان کار بفحص حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر استرداد شد شهریار بردبار بفتوت فطری و مروت جبلی بر جان ایشان ببخشود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی فرمان داد تا لشکریان از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داده پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاولی از طهران بباغ نگارستان خیمه زد و این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمر گشت همانا یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و او پسر آی خواجه است و آی خواجه نسب بمخدوم اعظم میرساند که در همهٔ ترکستان نامور بود و مردمان بدو نسب میبردند و طلب رشد و رشاد میکردند مردم ترکستان اولاد و احفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند و کاشغر مملکتی است از یکسوی با خاک بدخشان و از دیگر جانب با زمین ختا پیوسته میشود و دهشت شهر نامبردار در آن اراضی است مانند کاشغر و یارکند و اقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان و قبایل قالماق که نسب بمغول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک ختا و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر را زحمت میکرده اند چنان افتاد که وقتی یکتن از اولاد مخدوم اعظم بکاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبیلهٔ قالماق نیز مطیع فرمان او شده از زحمت کاشغریان دست باز داشتند چون از جهان جای بپرداخت فرزندان او آی خواجه و کون خواجه عظمت پدر یافتند آی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و کون خواجه مسند رشاد بگرفت این هنگام مردم ختا از سلطنت آی خواجه و ترکتازی قبیلهٔ قالماق زحمت همی دیدند پادشاه ختا ناچار ساختهٔ جنگ شد بعد از کارزار فراوان قالماق را مقهور و آی خواجه را مغلوب ساخت ناچار هر دو برادر فرار کرده بشهر بدخشان در رفتند پادشاه ختا بتطمیع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بفریفت تا خواجگان را بضیافت طلب داشت و سر هر دو تن را برگرفته بنزدیک پادشاه ختا فرستاد و محمد امین خواجه پسر آی خواجه بکابل گریخت و احمد شاه ابدالی افغان بانتقام خواجگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته

بعد این خواجه سپرد تا بقصاص عم و پدر در میدان کابل او را سر از تن برگرفت و جسدش را مصلوب داشت آنگاه محمد امین خواجه سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد و چون او نیز وداع جهان گفت فرزندش یوسف خواجه جای او بگرفت اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از آنجا پست و بلند زمین را در نوشته بشهرزور آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفتهٔ خویش کرد و گاهی ببغداد شد و با اسعد پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالطت نهاد و عبدالله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را باعث فتنه دانست و او را مأخوذ داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش محبوساً روانه هندوستان ساخت یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده ببصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا بدارالخلافه طهران آمد چون اموال و اثقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمدعلی میرزا در شهرزور بغارت رفته بود بشفاعت حاجی محمدحسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد کرد و نیز با میرزا محمدشفیع صدراعظم طریق مخالطت باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و گاه گاه لعب شطرنج نیکو باخت و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله یکساعت تمام حبس نفس مینمود و در ضمیر داشت که اگر تواند سر بسلطنت برکشد و این شعر نقش خاتم کرده بود شعر آی خواجه چون بفردوس برین شد زین جهان جانشین اوست یوسف خواجهٔ صاحبقران؛ بالجمله در مدت توقف طهران با قربان قلیچ خان ترکمان یموت مواضعه نهاد و بتفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع نموده بدشت گرگان فرستاد آنگاه پوشیده از مردم برنشسته مانند برق و باد بدشت گرگان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت کوکلان در گرد خود انجمن کرده باراضی فندرسک تاخت و قلعهٔ پیرک را بمحاصره انداخت و بی کلفت خاطر قلعه را فرو گرفت و از جانب دیگر میرزا علینقی خان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار گرگان به پسران اودو دابیجان ترکان کوکلان سپرد تا بخون پدر شهیدش ساختند آنگاه در حدود استراباد چندانکه دانست و توانست از قتل و غارت بازنگشت صورت این وقایع در باغ نگارستان مکشوف ضمیر پادشاه ایران گشت بتوالی فرمان داد تا شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان از طریق جاجرم بدفع قبایل کوکلان تصمیم عزم دهد و شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استراباد قبیلهٔ یموت را کیفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره مأمور ترکتاز گرگان گشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با چوشش کارآزموده طریق چمن کالپوش پیمودند آنگاه موکب پادشاه راه برگرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و هم در آن روز شاهزاده محمدتقی میرزا فرمانگذار بروجرد و جاپلق با لشکر خود برکاب پیوست مع القصه برحسب فرمان شاهزاده محمدولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت گرفت و اسمعیل خان شامبیاتی و ذوالفقار خان بالشکر او پیوسته شدند و چنان ترکتاز کردند که ترکانان را پوست بر تن زندان گشت بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر کردند خواجهٔ کاشغری چنان بگریخت که هیچکسش نام و نشان ندانست لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان ولد امیرخان کرد زعفرانلو را با یک هزار

و پانصد تن

و پانصد تن اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه و سر روانه درگاه شهریار داشت و روز پنجشنبه نهم شهر رجب در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جمله را از پیشگاه شهود بگذرانید شهریار تاجدار بمصحوب عیسی مردان بیگ غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش بجواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز خلاع جداگانه افتخار داد اما خواجهٔ کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمدولی میرزا بارض اقدس از زاویهٔ خمول سر برکشید و دیگر باره از ترکمانان یموت و کوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استراباد نمود شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرا این بدانست و با لشکر خویش از استراباد پذیرهٔ جنگ او گشت و ابراهیم خان قاجار دولو را با فوجی بدانسوی گرگان برگماشت یوسف خواجه با بیست هزار مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان در برابر لشکر شاهزاده صف برزد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرفق برزده با نیزهٔ خطی بر یمین و شمال همی تاخت و اول کس او بود که اسب بزد و بمیدان آمد تا لب آب گرگان عنان بکشید و ترکمانان از دنبال او جلادتها ورزیدند و تاختن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بسیار کس از هول و هرب خویشتن را در آب افکند و جان بداد این هنگام یکتن از مردم گرایلی که خواجهٔ کاشغری را نیکو میشناخت او را دیدار کرد و بی توانی از جای بجنبید و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف خواجه بدان گلوله از اسب درافتاد و جان بداد و چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده بود که هر کس سر یوسف خواجه را بنزد او برد زر و سیم فراوان عطا کند این هنگام بر سر جسد یوسف خواجه میان ترکمانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت عاقبت سر او را برگرفته با خود ببردند و از ایشان بر جسدش اسب تاختند و انگشتری او را با دشنه که در کمر داشت برگرفته بنزد شاهزاده آوردند و او بحضرت پادشاه فرستاد و هم در اینسال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان پاشا از بغداد بیرون شده میان عرب منتفج رفت و لشکری ساز داده برای تسخیر بغداد بازشتافت عبدالله پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او بیرون شد و در میدان مقاتلت مقتول گشت اسعد پاشا سر او را برگرفته باسلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت و از این سوی نیز پیشکشی لایق ساز داده بمصحوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران گسیل ساخت شاهنشاه از چمن سلطانیه نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسدالله مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و ستام مرصع بلآلی و جواهر باتفاق رجب آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در مسند وزارت استوار بداشت و هم در این سال جلال الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پیوست و او مردی زیاده طلب و بیرون ادب بود چنانکه اولیای دولت ایران را بنام همی خواند و گستاخ خطاب کرد و سخن بر این داشت که اموال منهوبهٔ اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکریان افتاده استرداد باید کرد در پاسخ حکم رفت که سفر تبریز کند و با سید عبدالوهاب افندی بباشد بعد از نزول موکب پادشاهی بچمن اوجان جواب نامهٔ او نگار خواهد رفت و او سفر تبریز کرد و با سید عبدالوهاب افندی همداستان گشت و چون وقت برسید کارداران ایران هر دو تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود بپای شد

ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منهوبهٔ سکنهٔ عراق عرب را طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند که اعراب آن اراضی از زوار عجم بترکتاز و سرقت مال فراوان برده‌اند استرداد این هر دو مال با هم توانند بود دیگر باره سخن کردند که سرحدداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهرزور که از توابع ثغور روم است دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند و مردم کردستان با راضی بابان بقشلاق روند اگر پاشای شهرزور دست نشان کارداران ایران نباشند این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتین گردد عاقبت سخن بر آن نهادند که مبلغ ده هزار تومان که عبدالرحمن پاشا بقانون منال دیوانی بر گردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران نماید از وی طلب نکنند کارداران ایران از اینقدر مضایقت نکردند و متمسک عبدالرحمن پاشا را بسفرای روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود رخصت انصراف داد اما جلال الدین افندی که برحسب فرمان مأمور بتوقف ایران بود یکچند از ایام در اوجان و تبریز روز برد آنگاه بی آنکه کارداران یکی از دولتین او را اجازت مراجعت دهند و یا از احمد پاشای سرعسکر ارزن الروم را بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند بسعایت بر اند اولیای دولت عثمانی چون بر مخائل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند و هم از قبل دولت ایران میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود بسفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا با او رسم مهربانی و حفاوت بپای برد و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد در هر دو دولتین را محکم و مشید ساخت این هنگام آغاز داستان روسیان کنیم چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجو پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون با ایمپراطور روس ساز مکاوحت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده یارال رتیشجوف سردار روس در مصالحه و مداهنه با کارداران ایران یکدل و یکجهة گشت و بولکونیک فریقارا از قبل خود تزد یکت سرگوراوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس گسیل ساخت و با او مکتوب کرد که اگرچه هنوز میان دولت روس و انگلیس حبل مودت محکم نیست اما دیر نباشد که ناچار طریق وداد گیرند زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که بیشتر دولتها بناچار باید با هم متحد شوند و حراست خویش کنند چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مأمورم که اگر توانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم و از پطرزبورغ از جانب دولت روس سجلی که هواجوی دولتین و نیکوسگال جانبین است مکتوبی کرده و خواستار شده که کارداران ایران و روس را با هم مأنوس دارید و افساد ذات بین را از میان دولتین مرتفع سازید و هم عریضهٔ مشعر بدینگونه معانی بحضرت نایب السلطنه نگار داد و هم از دنبال او مایور پاپوف ایشیک آقاسی خود را باتفاق حاجی ابوالحسن خان تاجر ایروانی مأمور ساخته بر تأکید و تشیید قواعد مصالحت بیفزود چون از امنای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت نبود نایب السلطنه جواب مکتوب رتیشجوف را بخواهشگاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگار داده فرستادگان

اهتمام سردار روس در کار مصالحه با دولت ایران

سردار

سردار روس را رخصت انصراف داد اما چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار بمسامحت کردن روا نبود لاجرم برحسب فرمان شهریار اسمعیل خان قاجار و میرزا محمدخان برادرزادهٔ او با گروهی از سوار و پیاده روانهٔ آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشتن داری نکند نایب السلطنه از تبریز خیمه بیرون زد در اینوقت عریضهٔ اشرف خان دماوندی برسید که اسد سلطان قراچورلو و قبایل متعدد دیگر قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچورلو مراجعت کرد روس قراباغ کرده روسیان آگهی شده و در از زحمت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار غنیمت آورد اما مقلی خان افشار و شهرب ایک یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو باتفاق اشرف خان دماوندی از قتل و اسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و حسین خان سردار ایروان کار جنگ و شوره گل را ساخته کرد و امیرخان قاجار و حاجی محمدخان قراگوزلو و علیخان نوری مزارع و مراتع خزیرک و قراباغ را خراب و یباب کردند لاجرم در منزل اهر قراجه داغ مسترکاردان که از جانب سفیر انگلیس روانهٔ تفلیس بود عریضهٔ سردار روس را بحضرت نایب السلطنه آورد و خواستار شد که لشکریان از جنگ دست باز دارند و مکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد نایب السلطنه چهل روزه مدت نهاد که شمشیر انتقام در جیب نیام باشد جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متارکه بیرون است و نجفقلی خان حاکم گروس را بمیزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایام متارکه است سردار روس از تفلیس بسوی ایروان شود پیمان متارکه بر بطلان خواهد بود مع القصه صورت این متارکه را روانهٔ درگاه شهریار داشت ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را بپایان برد پس حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شد و رتیشجوف شرط پذیره بجای آورده با هم بنشستند و سخن در پیوستند رتیشجوف با نگارندهٔ خود فرمود تا بدینگونه صورت صلحنامه را نگار داد چنانکه عنقریب مسطور خواهد گشت مع القصه نایب السلطنه بدفع مصطفی خان طالش یکجهة شد و از منزل اهر کوچ داده بنواحی مشکین آمد و امیرخان قاجار را با لشکری جرار و توپخانهٔ صاعقه بار روانهٔ طالش داشت و میرزا محمدعلی مستوفی را بمرافقت او فرمان داد امیرخان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار عزالدین لو با مردم خود از راه دریغ دزوند مأمور شدند و لشکر گیلانی از طرف استارا جنبش کرده روز هفتم شعبان امیرخان و سایر لشکریان در لنکران نزول کردند مصطفی خان هر جا مضیقی در مسالک بود با درختان زفت سنگربست و هر جا پلی و قنطره یافت بشکست و میرحسن خان پسر خود را با جماعت کامیشوان حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که برگذر سیلاب افتد تاب درنگ نیاوردند و جماعت روسیان که در لنکران بودند بکامیشوان گریختند و کشتی‌های جنگی را که در هر کشتی شانزده توپ بود و لنگر فراوان که هر یک را یک توپ بود جنبش داده در برابر معبر لنکران بداشتند و خود در کنار بحر باستظهار کشتیهای جنگی و درختانها و نیستانهای کنار بحر ساخته جنگ شده توقف نمودند

امیرخان چون این بدانست گروهی از لشکر و چند عراده توپ بر داشته شتاب تمام بسوی ایشان شتافت و جنگ در پیوست و دو ساعت از جانبین سیفر گلوله توپ و تفنگ مترادف بود جمعی تباه شدند و یکمرد نگذارد روسیان بصدمت توپ ایرانیان شکسته مردمش غرقه شدند آنگاه امیرخان همان مضیق سخت را که تالنگرکاه کشتی روسیان هفتصد ذرع پیش نبود لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض هفتاد ذرع خشکی بر زیادت نبود بالجمله طریق آمد شد روسیان را مسدود ساخت و از قزل آقاج تا ارض شلوار که شش فرسنگ راه است برجهای مثلث بنیان کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و کامیشوان را بمحاصره گرفت چهار ماه مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام با اینکه شب و روز بانگ توپ و خمپاره و بستاره برمیشد زیاده از چهار تن از لشکر ایران عرضه هلاک نگشت مصطفی خان از قلت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت در پایان کار برحسب فرمان سه حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنکران که نشیمن مصطفی خان بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض استارا و این سه قلعه را بصوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر سپهر قایم مقام از مبدای زمستان تا نیمه عقرب بپایان بردند و توپخانه و آذوقه یکساله از بهر حراسه قلاع سه گانه آماده نمودند و حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت بحفظ ارکوان پرداخت اما از آنسوی در این مدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود مدت چهل روز متارکه بپای رفت و رتیشچوف سردار روس از تفلیس بیرون شده بقراباغ آمد و اعلام کرد که میباید خدمت نایب السلطنه را دریابم و سخن مصالحه را بپای برم لاجرم نایب السلطنه نجفقلی خان گروس را بمهمانداری او روانه قراباغ داشت و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت این هنگام چنان افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بعزم ملاقات سلیم پاشای والی اخسقه بچلدر رفته بود و از آنجا بگرجستان شده مصدر فتنه گشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس میتواند بود و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود از جمله هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و نیارال حق ویردوف را فرستاد و پیام داد که من در مصالحت اختیار تمام ندارم لاکن متارکه میتوانم کرد چندانکه سفرا میان دولتین متردد شوند و قرار محکم بگذارند نایب السلطنه صادق خان پسر نجفقلی خان گروس را با مستر لزی توپچی و مستر کمل حکیم انگلیس مامور ساخت که باتفاق حق ویردوف بنزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم وزیر را فرمود تا باصلاندوز شود که بار و دارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم باصلاندوز رتیشچوف سردار روس حق ویردوف را بنزدیک او فرستاده بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد همه از در فریب و نیرنگ است لاجرم میرزا ابوالقاسم حق ویردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت و نایب السلطنه از سلطان حصاری کوچ داده باصلاندوز آمد و رتیشچوف تبغلیس شد و کتلاروسکی را

بجراست قراباغ بازگذاشت و او در آق اغلان ساکن شد اما چون در ایام توقف در سلطان حصاری از بزرگان شکی در حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفرقلیخان و جنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز در این کار اصرار نمود لاجرم پیرقلیخان قاجار و میرزا محمدخان قاجار و علیمردان خان خمسه را فرمان رفت تا با سپاهی لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و خود با سپاهی قلیل در اصلاندوز درآمد و لشکر ایران از چارسوی سنگر روسیه را بمحاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که علف و آذوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد پس حیلتی کردند و چند تن از مردم قراباغ را گماشتند تا بلشکرگاه اسلام آمده جعفرقلیخان قراباغی را بفریفتند که ما از قبل قبایل قراباغ آمده ایم اگر سپاهی همراه ما بیرون کنید که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدین جانب کوچ دهند جعفرقلیخان صورت حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبره کرده جانب سوسیان گرفت از بیش و کم سپاه جعفرقلیخان و قلت لشکر در مخیم نایب السلطنه آگاه شدند و نیارال روس را خبر بردند و او دل قوی کرده با ابطال رجال خود کار شبیخون را ساخته کرد و از آق اغلان بیرون تاخت و ناگاه در گرد قراولان ایران پره زده همگان را دستگیر ساخت و بسرعت شتاب کرده در صبح نخستین سواد لشکرگاه سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک نگریستند دانستند اینک سپاه روس در رسید آن مجال نیافتند که صف راست کنند نایب السلطنه که جلادت جبلی و شهامت فطری داشت قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا زنبورک ها را آتش در زدند و از آن بانگ تا هنگام هرکس از لشکریان که دابه خود را بشب چرا برده بود تفرس فتنه کرده بلشکرگاه شتافت پس نایب السلطنه پیاده سربازان آمد و ایشان را بزحمت بر صف کرد و علیخان نسقچی باشی را فرمود تا اهالی صنعت و حرفت را از اردو بازار کوچ داده از میان جنگ و جوش لختی برکنار برد این هنگام روسیان در رسیدند و سواران قزاق قلت ایرانیان را نگریستند بی توانی حمله کردند نایب السلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب برجهاند و بر ایشان درآمد و رزمی مردانه داد و آن جماعت را هزیمت کرده تا میان توپخانه روس از دنبال ایشان بتاخت این هنگام توپها را برروی هم و دهان بگشادند و بانگ دار و گیر در دادند چون میان دولت انگلیس و روس کار بمصالحه رفته بود معلمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان یکسوی شدند نایب السلطنه چون این بدید از اسب بزیر آمد و دامن بر میان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان همی کرد و توپها را آتش همی در زد و با قلت سپاه چهار ساعت بدینگونه رزم داد تا بارگیرهای اهل اردو برسید آن مردم که از کار جنگ بیگانه بودند گرفتاری شدند و جعفرقلیخان مقدم در این جنگاه از کثرت کوشش و کشش نامبردار شد چنانکه چند کرت در میدان گیرودار نایب السلطنه اش تحسین فرستاد بالجمله چون در این مقاتلت از این بر زیادت سودی نبود نایب السلطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه یک تیر پرتاب کناره گرفت و بپای تل اصلاندوز رفت و دیگر باره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هر دو لشکر درهم افتادند و فریاد دار و گیر برآمد تا آنگاه که آفتاب بنشیب شد پس هر دو سپاه دست از جنگ باز داشتند و سپاه روسیه برفراز

تل شدند که نیمشب طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در جنگ سلطان بود
اسیر شدند و در میان لشکر اسلام بودند خود را بلشکر روس رسانیدند و ایشانرا ساخته مراجعت دیدند گفتند
اگر شما سار شبیخون کنید ما از پیش روی لشکر بردیم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته ایم بنام
بخوانیم تا چنان دانند که مردم ایشانیم و شما را ناگاه بمیان ایشان در اندازیم این رای را نیارال پسندیده داشت
و لشکر را جنبش فرمود بدین حیلت وقتی سرباز شقاقی و نخجوانی با خویش آمدند با روسیان دست و گریبان
بودند در اول حمله مستر گرشت انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره مینمود با چند تن دیگر
مقتول و مجروح گشت سربازان تیر قوت درنگ نماند آهنگ تل اصلاندوز کردند همچنان توپچیان با
توپخانه دنبال ایشان گرفتند نایب السلطنه چون این بدید خواست تا لشکر را دل دهد و دیگر بار بکارزار در فی الحال
اسب برجهاند و خویشتن را در میان آن بلای بالا گرفته انداخت ناگاه اسبش در گوی در افتاد و از پشت زین
بغلطید چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت از کمال
دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده نماند هر کس از لشکریان این بشنید یکباره دل از جان برگرفت و
اگر توانست بطرفی گریخت نایب السلطنه برخاسته از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سواری را نگریست که زمام
اسبی را گرفته بشتاب میگذرد و چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب مسلمانی را بغنیمت میبرد
تیغ برآهیخت و از پیش روی او درآمد از قضا یکتن از جنیبت داران نایب السلطنه بود او را بشناخت و فرود شد
اسب پیش داشت پس نایب السلطنه برنشست و بمیان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگرچه هزیمتیان بودند
بخویشتن داری تا زمین حاجی حمزلو آورد و روسیان نیز تفنگ مقتولین را اخذ کرده بهستوانی از اصلاندوز
بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند نایب السلطنه آنشب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را
بخاک سپردند و احمال و اثقال لشکرگاه را حمل دادند و از آنسوی سپرقلیخان بعد از عبره از رود گرجون خبر
شبیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود سفر شکی را بیحاصل دانست و مراجعت کرده برکاب
پیوست و همچنان صادق خان و جعفرقلیخان از اراضی قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان این خبر بشنیدند
و بدرگاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بمشکین شتافت و روزی چند ببود و در آنجا معروض افتاد که روسیان
بقبایل مغاویز که ساکن دره ایلدگز نخجوان بودند تاختن کرده اند این خبر واجب کرد که در تبریز تجهیز لشکری
لایق شود و طریق انتقام سپرده آید لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود اما از آنسوی چون شیخعلی بیگ کنگرلو برادر
نظرعلیخان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود جماعت روسیان بکان خویش او را
فریفته مواعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند باشد که بتدبیر او فتح نخجوان کنند از اینسوی نایب السلطنه از در
دوراندیشی نظرعلیخان را طلب فرمود و کریمخان کنگرلو را بحکومت نخجوان بازداشت تا شیخعلی بیگ از لشکرگاه
روسیان فرار کرده برکاب پیوست روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی سود دانسته مراجعت کردند
در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل بموغان
مامور داشت و خود نیز از راه قراجه داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف از رکاب سوار میرفت در نیمه راه

غلطیدن نایب السلطنه در رزمگاه

مکشوف افتاد که قبایل قراباغی روسیان را بمیان خود دعوت کرده اند و ایشان بدانجا در رفته و ابطال
قبایل را با خود یار کرده بمغافصه بر سر ارکوان تاخته اند و علیخان نوری که حافظ ارکوان بود با چند تن از
سرکردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیانرا شنیدند بی آنکه رزمی دهند از ارکوان بدر شدند
و میرزا احمد مستوفی کاشانی را که روشنه نیکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت و حمیت نگذاشت که با هزیمتیان
یار شود و فرار کند ساز مقاتلت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم کرد و آستین تا مرفق برزد
از پیش روی صف ترکتازی همیکرد و هایاهای مردان جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت میرزا
احمد در آن گیرودار کون و میدان آنکار کرده بخون چندان از یمین بشمال و از چپ براست بتاخت و رزم
ساخت که شربت شهادت بنوشید و از جهان دیده بپوشید پس از آن روسیه قصد لنکران کردند نایب السلطنه
بایلغار طریق طالش سپرد و در ارض مشکین مکشوف شد که جماعت روسیه شب عاشورا از چارسوی قلعهٔ لنکران
یورش افکنده اند و جنگی سخت در میانه رفته نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده برجی را که حافظ و حارس بودند
دست باز داشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سربازان
محمد بیک قاجار افشار بکشادند صادق خان قاجار سردار سپاه لنکران و محمد بیک قاجار افشار که در میدان
جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگرچه
دو هزار و پانصد تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت لاکن بر قلعهٔ لنکران دست یافتند کتلرادسکی
نیز سه زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او از کار بماند بالجمله نایب السلطنه مجروحانرا پرستاران
برگماشت تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قلت آذوقه و سورت
برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را بتوقف اردبیل مامور داشت اینوقت منشور شهریار تاجدار رسید که نایب
السلطنه را از این شدت عنا ملالتی نباید بود بهستوانی طریق تبریز گیرد و انتقام این کارزار را بهار دار د لاجرم
نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان از احاضر حضرت نمود و از آنسوی سردار روس
نیارال پیک را با دو هزار تن سالدات مامور بایروان داشت که از راه پنبک و شوره گل تاختن کرده باشد
که از مزارع ایروان اخذ غلات توانند کرد و از اینسوی نیز حسین خان رخصت انصراف حاصل کرده وقتی
بایروان رسید که بمقدار دو هزار تن از اهالی ایروان آماده جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده با مجاهدین رهسپار
میشدند حسین خان همان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ در انداخت و چندان
بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد و در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان چهارصد تن
بخاک افتاد حسین خان فرمود تا سر روسیانرا از تن دور کرده بتبریز نزد نایب السلطنه فرستاد و او بحضرت
شهریار گسیل ساخت وقتی برسید که پادشاه عنان عزیمت بجانب آذربایجان گذاشته بود بالجمله چون
سورت سرما بشکست شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ
روسیانرا ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر دلیر یوسف خان سپهدار عراق و سوار با جلال
و پیاده بختیاری روز شنبه چهارم رجب از راه سرچم و نیک پی بیرون فرستاد و روز شنبه ششم رجب

شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سواره خواجه‌وند و عبدالملکی گسیل ساخت و فرج‌الله خان افشار نسقچی‌باشی و پسرش امان‌الله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و در پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علیخان رضاقلیخان و محمدحسن خان دولو را با لشکری پرخاشجوی برداشته راه برگرفت و در روز شنبه یازدهم رجب موکب پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در جنبش آمده روانهٔ چمن اوجان شد و دوشنبه بیستم رجب در اوجان لشکرگاه کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت اما از آنسوی چون سردار روس جنبش پادشاه و ازدحام سپاه و انجمن صنادید ایران در اوجان بدانست و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر امصار و بلدان روسیه اصغا نمود در قوت بازوی امپراطور روس ندید که در یکزمان با دو دشمن نیرومند پنجه زند لاجرم مکتوبی بسر گور اوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را باستحکام قواعد مصالحت برانگیخت سرگور اوزلی در پایهٔ سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدراعظم ایران با او موافقت نمود و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمهٔ مداهنت و مهاونت بر آرزوی کارداران ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی رخصت یافته بر نشست و چنانکه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان بشهر تبریز سفر فرموده مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و ببذل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غرهٔ شهر رمضان مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در فاتحه امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قایم مقام را در حضرتش باز داشت و خود بدرگاه پادشاه شتافت و مورد عطوفت و ملاطفت گشت و از برای تجهیز لشکر شاهنشاهش حملی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده دار تبریز شد و از آنسوی سردار روس با میرزا ابوالحسن خان کار بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را نگارنده بدینگونه نگار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روس بصلاح و صوابدید میرزا ابوالحسن خان و سردار روسیه مرقوم شد

اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاق دولتین علیتین که در مادهٔ اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقهٔ مؤکده را راغب میباشند بالیجاه نیکولای رتیشچوف بالقابه اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیرالامراء العظام میرزا ابوالحسن خان باوصافه را در این کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه من محال گلستان قلعه بولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله تمسک مأموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلقه بمصالحهٔ مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومهٔ ذیل را الی الابد مقبول و مستصوب داشته استمرار میداریم فصل اول بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال در میان دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهدنامه الی الابد متروک و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق شدیده فیما بین امپراطور و اعلیحضرت

شاهنشاهی

شاهنشاهی و وراث و ولیعهدان عظام میانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود فصل دوم چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطوسکواوپریزندیم باشد یعنی در هر موضع و جائیکه الی قرارداد مصالحة الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکاء و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان باند لهذا در میان دولتین علیتین ارُسیه و ایران برحسب خط مرقومهٔ ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط درست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک جای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آنحدود مزبور که بولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لو تا مکان ایشک میدان مشخص و منفصل میسازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانهای حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی گوشهٔ محال شوره گل از بالای کوه برف آلداگوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانه ارپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خانشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهة زیاده صدق و راستی حدود ولایت طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمییز و تشخیص میسازند آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در دست در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش نیز در بنای اسطاطوسکواوپریزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأمورهٔ طرفین هر یکطرف موافق اسطاطوسکواوپریزندیم رضا خواهد داد فصل سیم اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بجهة ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه دارند باین صلحنامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران ولایات قراباغ و گنجه که الان مسمی بالیسابطبول و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و باکویه و هر جا از ولایات طالش را که الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش و کورنه و منکریل و ابخاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینة الحاله بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق دولت امپراطوریه روسیه میدانند فصل چهارم اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود باعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهة اثبات این معنی بنا برهم جواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانهٔ ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند

لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت
ایران بتعیین میگردد هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیهٔ روسیه باشند مضایقه ننمایند تا از
خارج نتوانند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم
مستقر گردد و اگر در سر امور داخلهٔ مملکت فیمابین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت علیهٔ روس را در آن
میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید فصل پنجم کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خضر
برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق اذن خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک
شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود و کشتیهای جانب
ایران هم بدستور سابق اذن خواهند بود که برای معامله روانهٔ سواحل اروسیه شده بهمین نحو در هنگام طوفان
و شکست کشتی از جانب اروسیه اعانت و یاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریهٔ
جنگی اروسیه باعلم در دریای خضر بوده اند حال نیز محض دوستی اذن داده میشود که بدستور سابق معمول گردد
واحدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد فصل ششم تمامی اسرائیکه در جنگاه گرفتار
یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از گرجستان و هر مذهب دیگر باشند میبایدالی وعدهٔ سه ماه هلالی بعد از
تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد کرده هریک از جانبین خرج و احتیاج باسرای
مزبوره داده بقراکلیسا رسانند وکلاء سرحدات طرفین بموجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن
آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنانکه بسبب تقصیر یا بخواهش خود
از مملکتین فرار نموده اند اذن آنکسانیکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن
اصلی خود مراجعت کنند و هریک از هر قومی چه از اسرا چه فراریکه نخواسته باشند بیایند کسی را با او کاری نیست
و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا رای
اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام
لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیهٔ مرجوعهٔ ایشان از بر داشته و حاصل
و محبت بدستور سابق و کلائیکه از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبهٔ طرفین تعیین و تمکین
گردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده باحوال ایشان
بهیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که بر رعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور
رضائی بستم دیدگان جانبین داده شود فصل هشتم در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان
ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هرکس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه در رعایا و ارباب
معاملات متعلق دولت علیهٔ اروسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیهٔ ایران میباشند از دولت خود یا از سرحد
داران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران این دو دولت
بدون تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد متوقف گشته بامور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت
آنها باوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و شتخواه از امکنهٔ ممالک اروسیه بولایات و نیز از طرف

یعنی در زمان دوستی [illegible]

ایران

ایران بممالک اروسیه برند شتخواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانهٔ ارباب
معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مألوفه نزد وکلاء طرفین یا اگر وکیل
نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را
تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند که تعرض و زحمتی بارباب معاملات
عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران میشوند مأذون خواهند بود که اگر
خواهند با اموال و شتخواه خودشان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دولت ایران باشند بروند طرف
دولت ایران بلامضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیهٔ اروسیه نیز در مادهٔ اهالی
تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست اروسیه باشند
میروند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک
ایران فوت شده اموال و املاک او در ایران بماند چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا
میباید اموال معوفت بموجب قبض الواصل شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام معوفت گردد و نیز اذن
خواهند داد که املاک معوفت را اقوام او بفروشند چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه نیز در ممالک پادشاهان
دیگر دستور و عادت بوده متعلق بهر دو دولت که باشد مضایقه ننمایند فصل نهم باج و گمرک اموال تجار
طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا
با اموال مذکور بهر ولایات ایران که بروند چیزی مطالبه نکردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند
آنقدر زیاده بعنوان خرج و توجه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه بشر و شلتاق مطالبه نشود
و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد ممالک اروسیه میبرند یا بیرون بیاورند بدستور
گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از
راه خشکی ببلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده شده که اموال و شتخواه خودشان را
داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته
باشند زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرک و مستاجرین لازم که ملاحظه نمایند که معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب
معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو در میانهٔ خودشان سازش مینمایند حاصل و بازیافت
نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط گذاشتن در این شرطنامچه بوکلای مختار دولتین بلاتأخیر باطراف
جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند
کرد این شروطنامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحهٔ دائمی طرفین مستقر و دو قطعهٔ مشروحه با ترجمان
خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده و
مبادله بیکدیگر شده است میباید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه
ممالک ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامچهٔ مشروحه مصدقه میبایداز هر دو دولت
بپایدار بوکلای مختار برسد لهذا دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد و تحریراً فی معسکر اروسیه

در رود خانهٔ زیوه من محال کلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدبیر سنهٔ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی

صورت نوشتهٔ سردار روسیه نیکولای رودیشچوف

سفارت میرزا ابوالحسن خان بمملکت روس

سپارنی اکه چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط کذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت علیهٔ ایران برای مبارکباد بدولت بهیهٔ روس میرود مطالبی که از شاه خود مأمور است برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیهٔ روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهة اعتماد خط کذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدبیر بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر انتساب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در دار الخلافه شرفیاب رکاب مظفر شد و این هنکام سرکور اوزلی ایلچی انکریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس مینمود مراجعت انکلستان را تصمیم عزم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنک عبور کرد شهریارش اجازت داد و بعضی از کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود او را عطا فرمود و پادشاه انکریز را نیز مکتوبی از در حفاوت کرده او را سپرد و جواب نامهٔ بانوی حرم پادشاه انکریز نیز از قبل خاتون سرای سلطنت نکارش یافت بالجمله سرکور اوزلی نایب خود مستر موریه را در ایران کذاشته از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار کشت و میرزا ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مأمور بسفارت روس کشته از طهران بیرون شد دو هزار تومان نقد کارداران حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اکر حاجت افتد چهل هزار تومان از تجار کیلان اخذ نماید و بصوابدید ایلچی انکریز کار مصالحت را چنان بپای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند باز دارند و هم در اینسال بزرکان خراسان اعلان کلمهٔ عصیان کردند زیرا که شاهزادهٔ محمدولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود بفتوای جوانی و شریعت کامرانی و تکبر و تنمر ملکزادکی چون از بزرکان خراسان تفرس عصیانی میفرمود در خاطرش حملی کران می افکند و در خشم میرفت و آغاز خشونت و غلظت میکرد و ایشان را بدشنام بر می شمرد و سخنان زشت اسلاف و اخلاف آنجماعت را یاد میکرد و سالها میرفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف

عصیان خوانین خراسان

کدورت ضمیر نتوانستند کرد تا این هنکام که قصهٔ شبیخون روسیه در اصلاندوز و طغیان خواجه کاشغری کوشزد مردمان شد اسحق خان سردار قرائی و دیکر بزرکان خراسان در بیابان کرکان انجمنی بشوری افکندند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمدولی میرزا را کرفته باز دارند و ممالک خراسانرا در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه قوت آن نیافتند که کار بر مراد کنند هریک بهانهٔ دیکر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرائی نیز از منزل یا قدرت اجازت یافته بتربت حیدریه شتافت آنکاه بزرکان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبهٔ بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع چاران رمهٔ شاهزاده را عرضهٔ نهب و غارت ساخته طریق

مشهد

مشهد مقدس برکرفتند و در حوالی آن بلده بترکتازی دست کشودند شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان از طغیان ایشان خبری نیست فی الحال کس نزدیک او فرستاده او را برای دفع این فتنه طلبداشت اسحق خان که مصدر آن داهیه بود با لشکر خود طریق مشهد کرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او بمشهد بود و شاهزاده بیچاره از حیلت او غافل بود بفرمود تا محمدخان قاجار نایب خراسان باتفاق میرزا رضاقلی نوائی وزیر خراسان باستقبال بیرون شد اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد هر دو تن را کرفته باز داشت و بشاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما ایمن نیستم اکر خواهی من بدرون شهر شوم و بزرکان خراسانرا دفع دهم بست و کشود ابواب بلد و حفظ و حراست برج و باره شهر باید در تحت فرمان من باشد شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفنکچیان قرائی را برج و باره شهر فرستاده خود بدرون آمد و در چهارباغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار باز ماند آنکاه اسحق خان پیام داد تا رضاقلیخان کرد زعفرانلو حاکم ترشیز و بیکلرخان چاپشلو حاکم دره جز و نجفقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان بشهر در آمدند و مجلس مشاورت ساز داده میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز حاضر کردند و سخن در انداختند میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود خوانین خراسانرا خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه مانند فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری پسری فرمانکذار دارد کاری بنهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر منظلم در افتاده اید زمام کار را بدست تمکین باز دهید و بفرمان تمکین کردن نهید باشد که روزی چند بپائید و اکر نه فردا است که از هر سوی لشکرها جنبش کند و خاک این اراضی بباد رود خوانین خراسان متفق الکلمه کفتند امروز اسحق خان درجهٔ شیخوخت دارد و ما را بجای پدر تواند بود از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد میرزا هدایت الله کفت کار دکرکون است نه بکفتار اکر این سخن از در صدق است در نزد اسحق خان نشستن و عقد مواخات بستن برای چیست هم اکنون برخیزید و در پیشکاه او ایستاده شوید خوانین خراسان از این سخن برآشفتند و کفتند ما را حشمت حسب و شرافت نسب از اسحق خان افزون است خادم او نخواهیم شد و از جای جنبش کرده دامن برافشاندند و از مجلس بدر شده هم در زمان از شهر بیرون تاختند اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست نیافت از کرده پشیمان و چاره کار را با طاعت شاهزاده دانسته بقدم ضراعت بحضرت او شتافت و زمین ببوسید و سرشک ندامت ببارید و روز عید فطر شاهزاده را بر وساده فرمانکذاری جای داد و میرزا شمس الدین تفرشی را که امین خویش میدانست برای ارتفاع کناه از خود بدرکاه پادشاه فرستاد بالجمله خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار تاجدار پنجشنبهٔ دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکین شاهزاده را بر مسند ایالت برسانید روز یکشنبه نهم ذیحجه موکب پادشاهی دار الطهران کشت و میرزا شمس الدین را روز ورود بطهران در عرض راه عارضهٔ افتاد و هنکام احتضار میرزا شفیع صدر اعظم را بر سر او عبور رفت و او مواثیق خوانین خراسان و اتفاق ایشانرا با اسحق خان در طغیان و عصیان

نجفقلی خان

بشرح برشمرده بمرد اما خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند بنهایت هراسناک بودند لاجرم فرمانگذار خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشانرا پشتوان باشد این هنگام محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد امین ایناق حکومت خیوق و خوارزم داشت که بعد از برادرش التزرخان رایت فرماندهی افراشته بود و چون دعوت خراسانیان بشنید طمع و طلب خواطر او را جنبش داد و با لشکر خود در قلب شتا از خوارزم راه خراسان برگرفت چون بارض دره جز رسید او را خوانین خراسان بتاخت و تاراج نواحی خراسان رغبت همیداوند محمد رحیم خان وخامت پایان کار و مخالفت شهریار ایرانرا بنید لیشید و ولایت دره جز را منهوب داشت و از همانجا عنان مراجعت فرو گذاشت و چون بخیوق رسید عریضه بحضرت شهریار نگار داده بمصحوب ملکعلی نامی روانه فرمود و اغوای خوانین خراسانرا در تحریک خود باز نمود کارداران حضرت پاسخ او را نگاشته و لختی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف دادند و هم در اینوقت حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی که یکچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم درآمد تا رفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خوانین خراسان برود و در آنوقت که فصل زمستان بود مأمور بتوقف طهران شد و امیر حسن خان عرب حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت میسپرد علیقلی خان پسر خویش را با پیشکشی لایق کسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار داشت و هم در اینسال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت و مأمور بنظم فارس و عراق گردید، و فرزندش عبدالله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شده ملقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در اینسال امیر حیدر توره فرمانگذار ماوراءالنهر علیرضا نامی را رسول فرموده عریضه بحضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از ورود بطهران عریضه ملک ماوراءالنهر را برسانید و قابی با سرپوش که از سنگ یشب بیواقیت و لعل مرصع کرده کرده بودند پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفة الخلفا میداند استفتا کنند که در طریق سنت و جماعت اسیر کردن مردم شیعی مذهب و بیع و شری برایشان جایز باشد یا روا نیست و هم در اینسال از والی اراضی یمن دو تن عرب طلیق اللسان برسالت برسید و از جور سعود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدرگاه پادشاه آورد و هم در اینسال سعود نیز چند تن عرب برسالت فرستاد و یکقطعه زمرد صافی که بمقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکهٔ معظمه سپرند و حکمران بحرین شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان بحضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت زیرا که اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت نادرشاه بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعهٔ ایشان قبیلهٔ جواسم که در جزیرهٔ قشم جای دارند بسیار وقت بسرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست گشودند بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفهٔ جواسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع این داهیه را دست توسل بدامان کارداران ایران زد و حکم

رفت

رفت تا معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک بصوابدید کارپردازان مملکت جواب مکاتیب سفرا را نگار داده طریق مراجعت گرفتند و هم در اینسال میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اگرچه سالی بیست هزار تومان در زیادت از منال دیوانی مقرر داشت چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ سائل را محروم نتوانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل سی هزار تومان مدیون گشت شاهنشاه قدردان حق شناس بفرمود تا از خزانهٔ خاص معادل سی هزار تومان زر مسکوک خادم حرم سرای حمل کرده تسلیم معتمدالدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت آنگاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرموده حکم داد تا در قریهٔ فین که از نواحی کاشانست بنیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبه هفتم ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از تبریز بحضرت شتافت و تقبیل سدهٔ سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنهٔ خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با هر دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیادهٔ بختیاری با سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شوند و حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی را نیز رخصت مراجعت فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و تنبیه خوانین خراسان

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از روز گذشته خورشید بحمل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد تا لشکرهای رزمجوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا باراضی فیروزکوه سفر کند و کارداران درگاه بکار خراسان نگران باشند اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه بشرح رفت باتفاق سرداران سپاه راه خراسان برگرفت و در شهر مشهد روزی چند بپائید آنگاه پنجشنبه هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته کرده از آن بلده بیرون تاخت و از آنسوی رضاقلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادتقلیخان بغایرلو با مردم خود پذیرهٔ جنگ شدند و شب شنبه نوزدهم ربیع الآخر بلشکرگاه اسمعیل خان شبیخون آوردند و رزمی در میانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت بامداد از هر دو روی صف راست کردند از سوی خراسانیان بیست هزار مرد روبروی بست و از جانب اسمعیل خان پنجهزار کس بر زیادت نبود با الجمله جنگ درانداختند رضاقلیخان و بیگلر خان جلادت کرده اسب برجهانیدند و با لشکر خود بصف امان الله خان افشار حمله بردند و آغاز کشش و کوشش نمودند سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر بادیه برایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند روز دیگر اسمعیل خان دامغانی بجانب مشهد مقدس باز شتافت و صورت این حال در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما از اینسوی چون لشکرها در دارالخلافه طهران انجمن شدند شهریار تاجدار شنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زد و

طغیان محمد زمان خان عزالدین لوی قاجار

و امیر محمد قاسمخان قوانلوی قاجار و یوسف خان کرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار قنر وینی را با لشکری در خور و توپخانهٔ لایق بمنقلای اردو روانه اراضی بسطام و چمن کالپوش داشت و خود با لشکری بیرون حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول کرد این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عزالدین لوی قاجار برسید همانا محمد زمانخان یکچند از زمان مورد عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او شهریار نامور فتحعلی شاه او را بحکومت بسطام و کبود جامه خورسند میداشت و بعد از خمود فتنهٔ خواجه کاشغری بایالت استراباد و قبایل ترکمانان سربلند گشت با اینکه مهدیخان بالا رستاقی بمیرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمانخان را انهی داشت شهریار تاجدار در شریعت عدالت روا ندید که بی ظهور عصیانی او را از مکانت خود ساقط سازد تا این هنگام سر بطغیان برآورد و نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کارداران دولت یار میافت بدست ترکمانان مأخوذ داشت و با خوانین خراسان بدستیاری مکاتیب عقود محادقت و مصافات محکم نمود و امیر خان برادرش را بقلعهٔ ماران فرستاد آنگاه سی هزار کس از ترکمانان یموت و کوکلان را با خود همدست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ مقاتلت و تسخیر مملکت نمود و هم در این هنگام یکتن از جواسیس او در لشکرگاه گرفتار شد شهریار تاجدار او را بجان امان داد و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان ببزرگان و علما و کارفرمایان استراباد برساند بدین شرح که محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر مأخوذ داشتید و دست بسته بحضرت فرستادید مورد عطوفت و ملاطفت خواهید بود و اگر نه روزی چند برنگذرد که مردان آنجا را عرضهٔ دمار خواهند گشت و زنان و صبیان بسیر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه از چمن فیروزکوه کوچ داده در علی بلاغ دامغان فرود شد اما از آنسوی جاسوس در ظاهر شهر استراباد مناشیر پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت بست و بشهر در رفت در خانهٔ آقا محسن شیخ الاسلام درآمد و مثال شاه را بدو داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده بیم و امید که در منشور بود باز نمود و آنجماعت اطاعت پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمانخان را همداستان شدند و بامداد غوغا برداشته گرد سرای او را فرو گرفتند مسموع افتاد که محمد زمان خان این هنگام آهنگ حمام داشت چون طغیان اهل شهر و مکنون خاطر ایشان بدانست چنان آشفته شد که بردن کردن جامه را فراموش کرد و با سلب و دستار و کلاه بآب گرم گرمابه در رفت بالجمله محمد زمانخان و مردم او یکشب تا بامداد رزم دادند و خویشتن داری کردند در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمان مقتول گشت و از بزرگان یموت آمحمد حسین بخشی توچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نور دز خواجه توچاق صوفی القی و طغان نیاز خان یخمر و پسر عم قربان قتلیج و یکتن از خویشان ولی کافر دوجی گرفتار شدند از نیوی خلیل آقای سپانلوی قاجار بگلولهٔ تفنگ محمد زمانخان مقتول شد بالجمله اهالی استراباد محمد زمان خان را نیز گرفته بزندانخانه باز داشتند و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمودند شاهنشاه ایران میرزا یوسف اشرفی نایب مستوفی الممالک را بضبط اموال او مأمور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطام یوزباشی غلامان را

حکم داد

حکم داد تا محمد زمان خان و هواخواهان او را مغلولا بحضرت کند دارد و موکب پادشاهی در حرکت آمده شنبه ششم رجب چمن تکه دامغان لشکرگاه شد و امیر خان برادر محمد زمان خان نیز در قلعهٔ ماران بدست لطفعلی خان کتول گرفتار گشت مع القصه هر دو برادر در چمن تکه در پیشگاه پادشاه بموقف عتاب و عقاب ایستاده شدند پس نخستین بچوب و تازیانه عذاب دیدند آنگاه مردم مسخره اش چون عروسان بسر خضاب و خط و خال حلی و حلل کرده و از دنبه برخری ریش و پشت برنشاندند و در لشکرگاه عبور دادند آنگاه بفرمان رفت تا هر دو تن را از دیدگان نابینا ساختند و محمد حسین اتاقی قاجار شامبیاتی و علی مردان و ملک عبد الحسین و مرتضی قلی استرابادی که در این عصیان با او همداستان بودند حکم رفت تا جدا ایشان را از بند از بند مقطوع داشتند همانا نواب فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد فضلعلی بیک شامبیاتی را که جد این محمد حسین آقا بود بجرم خیانت مقتول ساخت و پسر فضلعلی بیک را نیز بکیفر گناه محمد حسن شاه تباه کرد و محمد تقی بیک فرزند او را شهید آقا محمد شاه بخشت و با فتحعلی شاه که آنوقت ولیعهد دولت بود فرمود که اینک پسر محمد تقی بیک که محمد حسین آقا نام دارد و کودکی است دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد وی در رکاب او خواهد بود و بدست تو گرفتار خواهد گشت او را زنده مگذار که قسمت تست مع القصه محمد حسین آقا را چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند از هم باز کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلاد خیو بر روی او افکند با جلاد برآشفت و او را بر شمرد و گفت ترا حکم داده اند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری بالجمله دویست تن از ترکمانان نیز در نواحی استراباد دستگیر شدند و مدت طلوع و غروب محمد زمانخان سیزده روز برآمد آنگاه شهریار ایالت استراباد را نیز بشاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران باز گذاشت و اردوی پادشاه در حرکت آمده نوزدهم شهر رجب اراضی رباع میدان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابراهیم خان هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمد ولی میرزا معاینه کرد در قریهٔ ابدال آباد جام جای کرده با حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مصافات باز داشت و او را بتسخیر قلعهٔ غوریان برانگیخت و حاجی فیروز پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مأمور بتسخیر غوریان نمود و حاجی آقا خان هراتی وزیر خود را ملازم خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده محمد خان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود بمحاصره انداخت اما از جانب دیگر چون محمد خان و اسحق خان پدرش عریضه بنزدیک کامران میرزا فرمانگذار قندهار نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان داده بودند که اگر با سپاه خویش آهنگ خراسان کند بی کلفت آنممالک را بوی سپارند کامران میرزا نیز بسخن ایشان فریفته شده با لشکری جرار از قندهار بیرون شد و نخستین عبور او بر هرات افتاد حاجی فیروز چون جنبش کامران بدانست از کرده پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و چون نیروی جنگ کامران نداشت مکتوبی با سمعیل خان سردار و منافی کرد بدین شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگذارم و نام پادشاه را زینت سکه و خطبه دانم لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان را

با لشکری که حاضر داشت کوچ داده تا پل بقره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرد و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته
یکمنزل بدانسوی هرات برفت و در پل مالان فرود شد کامران چون آهنگ اسمعیل خانرا بدانست روا ندید
که با کارداران ایران خصمی افکند مکتوبی از در معذرت نگار داده بمصحوب نصیرخان هزاره نزدیک اسمعیل خان
فرستاد و از خصمی با شاهنشاه ایران برائت جست و از سه منزلی هرات مراجعت بقندهار نمود و حاجی فیروز
شاد خاطر شده اسمعیل خان و برادران او را بهرات در آورده بدانچه پیمان نهاده بود وفا کرد و اسمعیل خان در نیمه
رجب بمشهد مقدس مراجعت نمود و مژده فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه
پادشاه افتاد و این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده
حسنعلی میرزای حاکم طهرانرا نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را
مامور بحکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را بخراسان گسیل سازد و دانایان درگاه هر کس رائی زد در پایان امر
سخن بر آن مقرر شد که دیگر باره محمد ولی میرزا بحکومت خراسان باز شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برای
استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا بحکومت طهران و بسطام باز شد و
فرمانگذاری بلده یزد نیز با او مفوض گشت از پس این وقایع چون ترکمان یموت و کوکلان کاهی با خواجه کاشغری
سر بطغیان بر آوردند و زمانی با محمد زمانخان طریق عصیان سپردند و برحسب فرمان الله یارخان قاجار دولو
ایشیک آقاسی و حاجی رضاقلیخان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مامور بتدمیر ترکمانان
گشتند و محمد قاسم خان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کالپوش جنبش نمودند
اما چون ترکمانان از کردار خود ایمن نبودند احمال و اثقال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده در اقصای دشت
راندند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال مینمود ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت
کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروز
کوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهارتن شاهزادگان مجلس سور و عرس
برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خانرا که برادرزاده شاهنشاه بود بفرزند خود شاهزاده محمد رضا میرزا عقد
بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایروانی را یکی بشاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی و آندیگر را
بشاهزاده محمود میرزا داد و دختر مهر علیخان بنی عم شهریار بهره شاهزاده حیدر قلی میرزا افتاد و از پس این سور
و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری الس نام داشت از راه اسلامبول بسفارت برسید از بهر آنکه
دو فصل از فصول عهدنامه که سرگور اوزلی بارونت در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری با دولت
ایران عقد کرده بود تغییر دهد یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود و دیگر آنکه هر سال معادل دویست هزار تومان
که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کنند بشرط باشد و شرط اینست که چون جنگ روسیان
با ایران بصلاح پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس نیز اگر ایرانیان بجنگ روسیان
مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس
همه ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از

از حدود خویش قدم پیش نهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرگور اوزلی بارونت چون در اینوقت کمال یافت
در اینجا نگارش رفت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس بر نگار شده

الحمد لله الکافی الوافی اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و بدست اتفاق
وکلاء حضرتین سنیتین بهیتین برسم عهدنامه مفصل بر طبق با صدق دخلو و پیوسته میگردد و چون قبل از این که عالیجاه
زبدة السفراء سرهرفرد جنس بارونت از جانب دولت بهیه انگریز بجهة تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین
وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه مجملی فیما بین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع
صدر اعظم بالقابه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با وصافه با مشارالیه که وکیل و سفیر دولت
بهیه انگریز بود بشروط چند که تبیین آن بعهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی
شرایطها بتصدیق و امضای دولت بهیه انگلتره مصدق و ممضی آمد بعد که عالیجاه سرگور اوزلی بارونت بالقابه
ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی
گردید از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یکجهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و
صوابدید مشارالیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه عهدنامه یکجهتی
و اتحاد مزبور منظور دولت بهیه انگلتره گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجهتی و اتحاد
دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید
لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک وکلاء
دولت علیه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیه انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع
در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراریست که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه
لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه تجارات و معاملات مملکتین از قراریست که در عهدنامه تجارتیه جداگانه
لاحقه شرح داده خواهد شد فصل اول اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهد
نامه فسیر و زهر عهد و شرطی که بهریک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی
باشد بسته اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه بخاک ایران راه عبور بسمت هندوستان
و طرف بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره است
نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا
و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان
آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی
رفق و مدارا فصل دوم چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته
آمد امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات
یکجهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند موافقت و مواحدت میان این دو پادشاه جمجاه فلک دستگاه

ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین
ابد الآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرار داد مینماید که بر سر امور داخله ایران فیمابین
شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه
وقت خواهش نماید و احیانا اگر یکی از مشار الیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه ایران را بآن دولت بهیه
بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت بهیه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند
و دخل و تصرف در خاک متعلقه بدولت ایران نخواهند کرد فصل سیم مقصود کلی ازین عهدنامه
آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع
و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که آن امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم کردند این
عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت
تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهر یک از دولتین
ایران و روس از قراریست که باطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین معین
و مشخص گردد فصل چهارم چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده
قرار داد چنین است که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران
از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش
مزبور را بعمل آورند و لشکر بقدر خواهش و سردار و اساس جنگ از سمت هند و ستان بایران بفرستند
و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر
آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که
مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود
نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نماید امداد مذکور از جانب دولت بهیه
انگریز داده نخواهد شد چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز را لازم است
که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود فصل پنجم
هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند
مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم
بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز میباشند نزاع
و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیمابین
دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی
که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره
برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ
فیمابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه

نشود

نشود فصل هفتم چون قرار داد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود قرار داد
شخواهیکه بعوض عساکر از دولت بهیه انگریز داده میشود این شد که شخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هر چه
ممکن شود زود و پیشتر مهمسازی نماید فصل هشتم هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیه انگریز نزاع و جدالی
باشد اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت
بهیه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیه انگریز بگیرند از قراریکه اولیای دولتین
قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه
انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه
صلح گردند فصل دهم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت انگریز نماید
بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه
دارند در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران در باره او بحاکم آن حدود
برسد آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند همچنین
از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته فصل یازدهم اگر در بحر العجم دولت
علیه ایران را امدادی ضرور شود از دولت بهیه انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و
اخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و
لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند خاتمه
ما که وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامه مفصله را که سابقا فیمابین وکلای دولتین علیتین بفصول دوازده
گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین بود و بصلاح حضرتین انسب مینمود
در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم بتاریخ بیست و پنجم ماه نوبر سنه یکهزار و
هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفوی
علی هاجرها السلام والتحیه تحریرا فی دار الخلافه طهران صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام
پس از انجام عهدنامه هنری الس مراجعت بانگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که بسفارت
اسلامبول شده بود در عشر آخر ذیحجه شاد خاطر و کامروا دار الطهران شد و هم در اینوقت احمد چلبی از قبل
اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضه اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد
اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد و هم در این سال انجوف گرجی از قبل نیکولای ردیشجوف سردار روسیه
با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحه دولتین علیتین ایران و روس برسید برحسب فرمان شهریار نصرالله خان نوری
غلام پیشخدمت خاصه بمرافقت انجوف روانه تفلیس گشت و یکقطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص
دولت ایران است و یکقبضه شمشیر و یک سر اسب بتشریف سردار روس برد و پس از مراجعت نصرالله خان
دیگر باره سردار روس پولکونیک پادلانج وزیر عسکر را بشکرانه عواطف شهریار با پیشکشی لایق پیشگاه بدرگاه
فرستاد و روز یکشنبه بیست و هشتم محرم سنه یکهزار و دویست و سی هجری حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز

والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره بدرگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند ابراهیم خان چون اغوای فتنه غوریان کرده بود مأمور بتوقف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره با آزاد خان پسر محمد خان هزاره مفوّض شد و حاجی آقا خان از قبیل والی هرات خواستار شد که در مقاتلت با شاه محمود کارداران ایران دست از رعایت او باز ندارند میرزا صادق وقایع نگار مروزی در دوّم ربیع الاوّل بهمراه او مأمور بسفر هرات گشت و اشفاق شاهنشاه ایران از حاجی فیروز مکشوف داشت و هم در اینوقت میرزا حمزهٔ کلائی مازندرانی وزیر محمد قلی میرزای ملک آرا بر حسب فرمان معزول شد و مهدیقلی خان دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران مأمور گشت و هم در عشر آخر محرّم حاجی ملّا محمد زنجانی که در زاویهٔ از زوایای مسجد دار الخلافه طهران نماز بجماعت میگذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی دو برزن با مستی دوچار شد و در میان ایشان عربده برفت حاجی ملّا محمد این معنی را دست آویز کرده با جمعی از مریدان خود بی آگهی کارداران دولت بسرای جماعت ارامنه که سکنهٔ طهران اند در رفت و خمهای خمر و اوانی دیگر مسکرات هرچه یافت بشکست و بعضی اموال ایشان نیز بدست عوام بغارت رفت شهریار نامدار فرمود این جماعت در پناه اسلامیان اند و نیز از اهل ذمّت شمرده شوند خسارت ایشان در شریعت پسندیده نیست و جسارت حاجی ملا محمد در سدهٔ سلطنت سخت نکوهیده است پس فرمان داد تا او را با اهل او را هر که بود از زن و فرزند از دار الخلافه طهران اخراج کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی هجری و فتنهٔ مردم زلف آباد

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبهٔ نهم ربیع الثانی چون برگذشت آفتاب با حمل تحویل داد و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد در این سال نخستین فتنهٔ زلف آباد فراهان پیش آمد همانا ابو دلف که یکتن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان بنام خود بنای شهری کرد و آنرا دلف آباد نام نهاد که بفتح دال مهمله و لام مفتوح است در این زمان آنرا زلف آباد بضم دال معجمه و سکون لام خوانند و نیز بمحاذات این شهر زمین را حفر کرده شهری در تحت ارض آراسته داشت که همچنان مساجد و معابد و بازار و برزن و دور و قصور همه با روی زمین برابر بود و از هر خانهٔ چاهی بخانهٔ زیرین حفر داد که بسبب تموّج هوا و ضیاء خانهٔ زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم زلف آباد که نیز جلادتی در نهاد داشتند جرات ایشان از این معقل منیع افزون گرد ایمانی خان حاکم خویش را بی فرمان شدند و منال دیوانی را از گردن بنهادند آنگاه روزها در شهر زیرین جایگاه می ساختند و شبها بقتل و غارت کاروانیان میپرداختند حسین خان سپهدار عراق این قصّه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و بر حسب فرمان عبد الله خان گرجی یوزباشی با غلامان شاهسون و سواره خزل و سربازان خلج و ساوه و فراهانی بدفع ایشان بیرون شدند مردم زلف آباد تفنگچیان خود را انجمن کرده بمیدان جنگ آمدند و با ولِ حمله هزیمت شده بدان شهر زیرین در رفتند لشگریان اطراف زلف آباد را حصار دادند و طریق آب و آذوقه از آنجماعت مسدود داشتند پس از روزی چند کار بر ایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند و پناهنده شدند آنگاه از آن بیغولها بیرون شده

هرچند تن

هرچند تن یکی از آبادانیهای عراق و آذربایجان وطن جستند پس شهر زبرین بدست لشکر ویران گشت لاکن شهر زیرین همچنان بر حال خود باقی است و تخریب آن کاری عظیم سخت است از پس این واقعه مکشوف شد که دیگر باره خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دامغانی سردار را با سپاهی جرّار در عشر آخر جمادی الآخره بتنبیه ایشان و تسخیر قلعهٔ خبوشان مأمور داشت و شاهزاده محمد ولی میرزا طلب فرمود و خود در روز شنبه هفدهم شهر رجب از طهران بیرون شده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه کرد اما اسمعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعهٔ خبوشان را حصار داد و خوانین بخویشتن داری پرداختند و از آنسوی محمد خان قاجار دولوی نایب خراسان باتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شد و قلعهٔ رادکان را بمحاصره گرفت توجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم آتک ساختهٔ جنگ شده از قلعه بیرون تاختند و در میانه قتلی اندک کرد و فرقی برفت و خراسانیان هزیمت شدند بیگلر خان بر اراضی درجز گریخت و توجه دیگرباره بقلعه شتافت اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا نمیداشت محمد خان از اینجان فیروزمند از تسخیر قلعه باز گذاشت و باتفاق او در ظاهر خبوشان بلشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعهٔ خبوشان را یکدل شدند و پیادگان بختیاری از چهار سوی یورش برده بر بروج قلعهٔ خبوشان عروج کردند و جرثهٔ قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند این هنگام چون اسحق خان دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آنجماعت را از در اطاعت بدارد و خون جمعی بیگناه در میانه تباه نشود پس لشکریان دست از جنگ باز داشتند و امیر گونه خان زعفرانلو رضا قلیخان پسر خود را و نجفعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهر باز گذاشت و خود بلشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد و میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدس طلب نمود و ایشان بلشکرگاه آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش ییلاق بدرگاه شهریار آمدند و بشفاعت آن دو سید قریشی نسب از عتاب و عقاب شهریار آسودند پس امیر گونه خان رخصت انصراف حاصل کرده بعد از مراجعت بخبوشان رضا قلیخان و نجفعلی خان را از بهر گروگان بطهران فرستاد و خود کمر فرمان برداری استوار کرد آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را بحکمرانی خراسان باز فرستاد و از چمن خوش ییلاق کوچ داده روزی چند از بهر نخچیر در فیروزکوه ببود و چهارشنبه بیست و دوم شوال وارد طهران گشت اما میرزا صادق وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون بهرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل قوی شد و بطمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان ورائی را باتفاق وقایع نگار با پیشکشی شاهوار کسیل درگاه شهریار ساخت و از خواستار شد که از قبل شهریار برای دفع شاه محمود سپاهی باعانت حاجی فیروز انگیخته شود و بعد از ورود بطهران حکم رفت که یکچند رشید خان در سرای میرزا شفیع صدر اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در نیمهٔ ربیع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم عزم داده دوازدهم ربیع الثانی مراجعت فرمود در این هنگام چنان افتاد که دو تن از ترکمانان یموت و گوکلان که یکتن حسین و آن دیگر قربان نام داشت و این هر دو پسر یکتن از قاتلان شاهزاده حسینقلی خان پدر شهریار جهاندار بودند

عصیان خوانین خراسان

بدست مهدیقلی خان بیکلربیکی استراباد گرفتار شدند ایشانرا در زنجیر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهریار فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده برگردن خویش فرود آورد و آن خنجر بر زنجیر آمد و زندانبان بدانست و از آن پس نگذاشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برکندند و هم در اینسال مصطفی خان طالش مریض شده از جهان بگذشت و پسرانش میرحسن و میرحسین و عباس بیگ با هم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانت بیفتادند و از پس او جعفرقلیخان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه اظهار انفعال مینمود و بعد از وی مردم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان بر تافتند و کارداران روسیه مخالفین او را گرفته باراضی خود بشرط حبس فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی توقف نیافت و امیر اصلانخان برادر جعفرقلیخان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری و فتنهٔ والی خوارزم

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه بیست و یکم ربیع الثانی خورشید بحمل شد و شهریار بقانون پار و پیرار جشن نوروزی بپای برد آنگاه بخواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان فرج الله خان افشار با ده هزار تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مامور بخراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار باتفاق رشید خان درانی با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان بهرات شوند و بجهة مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر قندهار را بوقت دیگر موقوف داشتند و از جانب دیگر قربان قلیچ خان یموت پشت با دولت ایران کرده بخوارزم شتافت و محمد رحیم خان اوزبک را باراضی گرگان و دشت اترک دعوت نمود والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده سفر گرگانرا تصمیم عزم داد تا از ترکمانان گوکلان گیرد و ایشانرا مانند قبایل تکه ایل و الوس خویش دارد چون این خبر مسموع شهریار افتاد فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استراباد سپرد و از اینسوی نیز ذوالفقار خان و مطلب خان با سرباز سمنان و دامغان بدو پیوستند و بیکلربیکی استراباد نیز با مردم خود با ایشان همدست شد محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید یکتن از مردم خود را نزدیک ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی بمیان این قبایل تاخته‌ام و ساختهٔ جنگ پادشاه نیستم ذوالفقار خان رسول او را بازداشت و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چگور مینامند نیکو می نوازند شب هنگام که بیگانهٔ خواب در رفت فرستادهٔ محمد رحیم خانرا طلب نموده حکم داد تا از بیرون سراپرده بنشست و تا بامداد چگور بنواخت صبحگاه نیز او را دیدار نکرده بازش فرستاد و بالجمله والی خوارزم در حدود سیرک که از اراضی قندرنک است لشکری راست کرده بنشست و از اینسوی لشکریان راه نزدیک کردند لاجرم از هر دو سوی صفها راست شد و بانگ گیر و دار بالا گرفت خوارزمیان را در حملهٔ اول پای ثبات بلغزید و بلشکر خویش گریختند و آن روز بیگاه شد بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی جنبش کردند و عراده های توپ را پیش راندند و در ده ذرعی محمد رحیم خان نیز از آنسوی با سی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از لشکرگاه بمیدان آمد و مردان خویش را بنظم کرده آتش

حرب

حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بجای چکاچاک افتاد و امر و زنبور در پایان رزم سپاه خوارزم پشت دادند و ابطال ایران دنبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند محمد رحیم خان تا خیوق عنان باز نکشید و بنه و آغروق او یکباره بهرهٔ لشکر گشت چون مژدهٔ این فتح بحضرت شهریار آوردند بفرمود فرج الله خان همچنان با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کار دیده شنبهٔ هفتم رجب آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافت و شاهزاده محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند اما از آنسوی شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگذار خراسان محمد خان قاجار دولو نایب خراسانرا مامور بفتح قلعهٔ رادگان و تدمیر توجه خان فرمود و امیر قلیچ خان تیموری و عبدالکریم خان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت و خود با اسحق خان قرائی و سپاه سبزوار و نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد اما محمد خان نخستین دفع بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز را فرض شمرده بدو تاختن برد و بیگلرخان با مردم خود و جمعی از ترکمانان که بمدافعه پرداخت با اول حمله شکسته شد لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعهٔ عمارات را از حرسهٔ او بستده اموال و اثقال بیگلرخانرا منهوب ساختند و او بدره جز گریخت آنگاه محمد خان باز شده قلعهٔ رادگانرا حصار داد و در اینوقت امیرگونه خان زعفرانلو با مردم خود بلشکرگاه محمد خان پیوست اسحق خان قرائی نیز از در نفاق میرفت و در شبان تیره بنهانی علف و آذوقه بقلعگیان میفرستاد و امیرگونه خانرا اغوا میکرد که اگر توانی رضاقلیخان پسر خود و نجفعلی خانرا آگهی ده تا نیمشبی بر این لشکرگاه شبیخون آرند چون این معنی صعب مینمود سخن بر آن نهادند که کس بحضرت شهریار فرستند و بیگلرخانرا بزبان ضراعت شفاعتی کنند فرستادگان ایشان بطهران آمده شهریار بصلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصرهٔ رادکان باز دارد عباسقلی خان نوائی غلام پیشخدمت این منشور را شش روزه بارض اقدس برد و شاهزاده از رادکان دست باز داشته مراجعت بمشهد مقدس فرمود در این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خانرا بدربار شهریار فرستاد و عرضه داشت که خوانین خراسانرا از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدا برکاب او پیوسته نشوند اگر یکتن از ملکزادگان دیگر والی این مملکت گردد روا باشد کارداران دولت پذیرش کلمات او را روا ندیدند و آزردگی خاطر او را یکباره نیز نپسندیدند لاجرم منشور حکومت ترشیز را بافتخار حسینعلی خان صادر کرده او را سپردند حسینعلی خان مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را وقعی و مکانتی نهد بترشیز رفت و بکار حکومت و حصانت قلعهٔ ترشیز پرداخت اسحق خان نیز بدین اندیشهٔ ناهموار پسر را دستیار شد و حسن بیگ قرائی را بشکایت و سعایت شاهزاده بدرگاه پادشاه فرستاد و شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او بیجهت گشت و منتهز فرصت بود که او را با پسرش بیک پهلو خواباند از قضا روزیکه اسحق خان در پیشگاه شاهزاده بپای بود حسینعلی خان پسرش از راه برسید و در آمده از دور بایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا که در دماغ داشت با شاهزاده بخشونت سخن میگذاشت بالجمله چندان پاس ادب نکرد که شاهزاده را غضب بجنبید و بردباری در فرمانگذاری و صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و بیتوانی بغضب فرمود تا غلامان در آمدند و طناب ...

قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان

قطع کرده در کردن حسینعلی خان درانداختند و بکشیدند تا جان بداد و از پس او اسحق خان را مأخوذ داشتند و با او نیز همین معاملت کردند و جسد هر دو تن را در میان میدان پیش سرای درافکندند و مردم ایشان را بحبس خانه درانداختند و اموال هر دوان را مضبوط ساختند این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه معروض درگاه پادشاه افتاد و از اردوی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال وارد طهران گشت اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سرجام و خاف را بحیطه فرمان آورد اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسینعلی خانرا بضبط تربت حیدریه گماشت و خود در قلعه دولت آباد جای کرد محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیچ خان تیموری بر حسب حکم شاهزاده قلعه دولت آباد را محاصره داد در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره بدره و جهان کرد و اسکندر خان بنی عم او بفرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو تفویض گشت در اینوقت شاهزاده را بهم آن افتاد که مبادا بازماندگان اسحق خان حاجی فیروز والی هرات را بعصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را بسفارت هرات گسیل ساخت اما از این تدبیر در کار حاجی فیروز بکاری نبود و در تسخیر غوریان بحجه گشت و فتحعلی خان مروزی را که در قریه شکیبان سکون داشت با سیصد تن بر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد شاهزاده محمد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منهوب ساخت آنگاه طریق سفر هالی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شد و بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فوجی برآورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز به پیوست و ساخته جنگ شده در غوریان بنشست محمد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست از محاصره قلعه دولت آباد باز داشته آهنگ غوریان کرد و چون در اینوقت میرزا صادق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی فیروز حیلتی اندیشید و بدروغ گوشزد وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات بشبیخون لشکرگاه محمد خان نایب مأمورند وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات البین به اردوی محمد خان شتافت و او را از این قصه آگهی داد و باز بهرات شد اما محمد خان چون سپاهی در خور جنگ حاضر نبود بیمناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت از قفای او حاجی فیروز از آنسوی خاطر ملک قاسم میرزای پسر خود را بهمانی بغوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست بغارت اراضی خاف برگشود شاهزاده محمد ولی میرزا دیگرباره محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده افشار بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان هیچ دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد هنگام مراجعت در تربت شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده هرکس بتفاریق طریق مشهد گرفت و از آنسوی محمد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست در مقاتلت او مسارعت کردند و در گرد او پره زدند محمد خان نایب لابد بجنگ درآمد و لختی بکوشید چون قوت جنگ نداشت هزیمت شد و بجانب مشهد بگریخت مصطفی خان استرابادی نیز در میانه بدست مردم

طلب کردن شاهنشاه ایران محمد ولی میرزا را از خراسان

قرائی اسیر شد محمد خان قرائی و خوانین خراسان بعد از این فتح دل قوی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی فیروز نیز سخن ایشان را استوار داشته مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقاخان وزیر خود را و دوست محمد خان قرائی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باخرز را بزیر فرمان آورده بزرگان آن محال را بکردگان کوچ داده در هرات نشیمن داد و میرزا عبد الکریم مستوفی شاهزاده را بی نیل مقصود باز فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه باز داشت چون این اخبار در حضرت شهریار مکشوف افتاد شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا ایمن نشونده بود و از بیم جان تا توان دارند از خویشتن داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بحکومت خراسان فرمان داد و بشجاع السلطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری درخور ملازم رکاب او ساخت و محمد ولی میرزا را بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملازم خدمت خویش نمود و در هفدهم محرم سنه هزار و دویست و سی و دو هجری وارد مشهد مقدس گشت خوانین خراسان دست از فتنه باز گرفتند و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید پسر خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و رشید خان افغان را به تهنیت ورود شاهزاده فرستاد و بنیاد خان هزاره بقلعه محمود آباد جام گریخت اینوقت اسمعیل خان سردار دامغانی باستمالت محمد خان قرائی برفت و او را از ارض تربت بحضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهوبه پدرش را از مردمان استرداد نموده بدو سپرد و دو هزار خروار غله از مزارع ترشیز بانعام او مقرر کرد با اینهمه چون محمد خان رخصت یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته محبوس نمود و در نهانی با بنیاد خان افغان و نصیر خان هزاره که در محمود آباد بودند مواضعه نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشدند اسمعیل خان سردار با لشکری جرار برفت و محال رادکان تا خبوشان را با سپر سنابک ستوران نمود خوانین از در ضراعت بیرون شده قبول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشید خان فرستاده حاجی فیروز را رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بگوی که اگر خراج هرات را تا بپایان نگذاری و سکه و خطبه از نام پادشاه ایران بگردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود و بعد از رسیدن رشید خان حاجی فیروز وقایع نگار را حاضر کرده به بذل مال بنواخت و گسیل ساخت و او بعد از آنکه نه ماه در هرات محبوس بود بمشهد مقدس درآمد و متوقف گشت و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا امیر خان قاجار خال خود را بانجواستاری بوداق خان حاکم مکری بتادیب قبایل بلباس مأمور داشت و یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران را با او بیرون فرستاد و ابراهیم خان سرتیپ و جعفرقلیخان مراغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملازم خدمت او شدند و جماعت بلباس از آنسو پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند چندانکه هزار تن از آن جماعت مقتول و بقیة السیف هزیمت شدند و هرکس از آن قبایل بطرفی گریخت و اموال ایشان بتمامت عرضه غنیمت گشت و هم در این سال شاهزاده محمد علی میرزا اسد خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسد خان مردی بنهایت

دلیر بود چنانکه وقتی دانسته بجنگ شیر کمر بربست و آن شیر را بیکضرب شمشیر بکشت پیوسته در کوهسار بختیاری میزیست و هیچکس را فرمان برداری نمیکرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمیفرمود

در آن ایام که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود میرزا علی کرایلی وزیر خود را باستمالت اسد خان برانگیخت و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوق دار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت بعد از ورود ایشان اسد خان هر دو تن را گرفته محبوس نمود در اینوقت که مملکت بختیاری بر حسب فرمان شاهنشاه ایران مفوض بشاهزاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش بنظم بختیاری بیرون شد و نزدیک بدز میران که جایگاه اسد خان بود لشکرگاه کرد و دز میران بر زبر کوهی رفیع است و جز از یکجانب راه آمد شدن ندارد و از آنراه نیز چون خواهند بدز شوند از فراز قلعه طنابها فرود آرند و میان شخص بربندند و بسوی بالا برکشند بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا میرزا محمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسد خان بقلعه فرستاد و خود نیز بکینه بپای دز آمده بایستاد و میرزا محمد نیز بعد از داستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسد خان از دز فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اگر ایمن شد ملتزم رکاب گردد و اگر نه باز قلعه شود و چون از قلعه بزیر آمد شاهزاده او را گرم پرسش نمود و سخن بنرمی در پوست و سواران او یک یک دو دو درآمدند تا گاه بر گرد اسد خان پره زدند و دهان تفنگها بسوی او بداشتند چون اسد خان چنین دید ناچار طریق مسکنت گرفت و جبین مذلت بر خاک نهاد و شاهزاده بر وی ببخشود و فرمود با قلعه خویش شو و بسیج راه کرده دو روز دیگر در لشکرگاه ما حاضر باش اسد خان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت بدز نموده ساختگی خویش کرد و پس از دو روز بحضرت شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در اینسال حکومت دار الخلافهٔ طهران که پس از شجاع السلطنه مفوض بشاهزاده اسمعیل میرزا بود به برادر اعیانی نایب السلطنه علی خان شاهزاده مفوض آمد و او را ظل السلطان ملقب داشته علیشاه خواندند و هم درین سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت بر حسب فرمان بوزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مامور بحکومت یزد گشت و این هنگام میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد همانا میرزا ابو الحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر ارضی و بلدی مکانتی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابو الحسن خان در ظاهر پطرزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا ایمپراطور روس مراجعت بتختگاه خویش کرد پس بفرمود سه فرسنگ راه را بزرگان درگاه باستقبال میرزا ابو الحسن خان بیرون شدند و او را تعظیم عزت و حشمت بداشتند و از یکفرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از دو رویه راه برصف کردند و او را از میان رده بشهر در آوردند پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود بحضرت ایمپراطور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات ایمپراطور چنان معلوم میداشت که مملکت تفلیس و شیروان و دیگر اراضی که روسیه بتحت فرمان در آورده اند دست باز خواهند داشت و بکارداران ایران خواهند گذاشت آنگاه که ملک ناپلیون بنهایت شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر ایمپراطور

از قبل

از قبل او آسوده آمد روزی میرزا ابو الحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت ممالک گرجستان و آذربایجان هرگز از در عنف و تعدی بدست نکرده ایم بلکه اهالی این ممالک بقدم رضا پیش شده اند و پناهنده دولت ما گشته اند از کیش مروت و آئین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته بکارداران ایران بسپاریم بالجمله مردم مملکت گرجستان و قراباغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آنست که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان چون بسیار وقت باراضی گرجستان ترکتازی کنند و نهب و غارت پردازند نیز واجب است که فرمان بردار روسیه باشند لاکن در اراضی شیروان و گنجه و طالش مکروه نمیدارم و مسترد میسازم این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحد دار جدید گرجستان است بدان اراضی درآید و رضای خاطر مردم باز داند سخن بر این نهاد و الکسندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش لقب نهاد و باتفاق میرزا ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت یرملوف بعد از ورود بتفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در نیمهٔ بهار بحضرت پادشاه آید و چند تن از مردم خود را با عریضه بهمراه میرزا ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در اینسال هنری الک انگریزی لقب وکالت یافته مامور بتوقف ایران گشت و مستر موریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته بانگلتره شتافت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ذکر شهامت و شجاعت شجاع السلطنه در خراسان

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و دو هجری ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعهٔ دوم جمادی الاولی چون بگذشت خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت این هنگام میرزا ابو الحسن خان ایلچی از روس با فرستادگان یرملوف برسیدند و عریضهٔ سردار روس را باز نمودند شهریار تاجدار فرمود که هنگام توقف در چمن سلطانیه حاضر درگاه شود و عسکر خان ارومی افشار بر حسب فرمان پادشاه و اختیار ولیعهد دولت بمهمانداری او نامزد شد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را حکم رفت که روانه زنجان شود چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن سامان ارحی که تا سلطانیه یکفرسنگ راه است فرود آرد و در مدت غیبت از اردوی پادشاه مکنون خاطر او را باز داند و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی نیز مامور شد که آنچه ایلچی روس را در خرج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد تا تا خوذ دارند و بکار برند این جمله راه بر گرفتند آنگاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن بسلطانیه در حرکت آیند اما از طرف خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بهر گرد کان بهرات کوچ داد و رعیت جام را در قلعهٔ محمود آباد سکون فرمود و بنیاد خان فرمانگذار ایشان گشت بعد از رسیدن حسنعلی میرزا بخراسان محمد خان قرائی برکردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعهٔ محمود آباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع دهد و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمود آباد باز داشت این هنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزاده کس بدو فرستاد که بوعده وفا کن محمد خان جواب باز داد که چون شاهزاده بنظم جام کوچ دهد مضایقتی در سپردن قلعهٔ محمود آباد نخواهد رفت شجاع السلطنه در اینوقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با تفری اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و بقدم عجل طی مسافت نموده در همان شب بشهر خبوشان آمد و

و رضاقلی خان ایلخانی که پدر خویش امیرکونه خان را در حبس میداشت چون اینگونه ورود شاهزاده را بدانست سر از پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را برسم پیشکش پیش داشت صبحگاه که این خبر پراکنده شد نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوچه خان کیوانلو حاکم رادکان شتاب زده بحضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند چون خاطر ایشان را مطمئن ساخت همچنان بامداد دیگر برنشسته تا کاه بارض اقدس در آمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق فراهم کرده با زن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا بگروگان در آن بلده بگذارند و دو هزار سوار جرار نیز برکاب آوردند آنگاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخره بتسخیر هرات را تصمیم عزم داده از شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سنگ بست جام فرود آمد محمد خان قرائی نیز بحضرت آمد و برحسب امر شاهزاده میرزا محمد خان تکلوی جامی باتفاق محمد خان روانه شد که قلعهٔ محمود آباد را بدست گیرد ایشان راه برگرفتند و شاهزاده از قفا رهسپار شد روز دیگر بمحمود آباد و محمد خان نیز در یک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان در بیرون قلعه بی فرمانی همی کند اینک لطفعلی خان برادرزادهٔ خود را با پانصد تن هزاره بحراست قلعه باز داشته و خود با سپاهی کمین گاهی گرفته که اگر تواند گزندی باردوی شاهزاده رساند شجاع السلطنه چون این بشنید چون شیر غضبناک بکنار قلعه آمد و لشکر را حکم بیورش داد عبدالله خان ارجمندی و رستم خان قراگوزلو و مطلب خان دامغانی از چهار سوی بجنگ در آمدند و اسمعیل خان سردار توپهای آتشین را بر روی قلعه باز داد و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا یمین و شمال همی تاخت و لشکریان را تحریض داد با لجمله دلیران زرمجوی حملها متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبره داده از برجهای قلعه صعود کردند و دست بقتل برگشادند لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قفای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خویشتن دو نیمه همی ساخت با لجمله در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شد و یکصد و بیست تن از ایشان بشمار آمد فرمان رفت تا گرفتاران را برخی بزمین با میخ آهن بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را سرها کز نرم کردند و اعضای جمعی را با تیغ از هم باز گشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره بنیان کردند و عددی بدرگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود و بنیاد خان که این بشنید در طریق فرار از برق و باد شتابنده تر گشت آنگاه میرزا محمد خان تکلوی جامی را بحکومت جام باز گذاشته بجانب هرات جنبش کرد و چون بتربت شیخ جام رسید عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز بدرگاه آمد و زمین ببوسید و معروض داشت که حاجی فیروز عوز یار را باز گذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد بشرط آنکه شاهزاده از اراضی جام پیشی نجوید و هرات را که از احمد شاه بمیراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد شجاع السلطنه سخن او را وقعی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمنزل کوسویه نزول کرد امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود برکاب پیوست با لجمله شاهزاده طی مسافت نموده در پل نقره سه فرسنگی هرات لشکرگاه کرد از آنسوی حاجی فیروز گروهی از شمخالچیان را در مصلای هرات و تل بنگیان که معقلی منیع است باز داشت و خود در قلعهٔ هرات نشیمن ساخت روز دیگر شاهزاده از پل نقره

برنشسته

برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب انجیل آمد لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل بنگیان را فرو گرفتند و جمعی از شمخالچیان را کشته شد و قلیلی بشهر گریخت روز دیگر قلعهٔ هرات بمحاصره افتاد امیر حسن خان بدروازهٔ در جوش و امیر علم خان بدروازهٔ قندهار و امیر قلیچ خان بدروازهٔ قوطی چای و محمد خان قرائی بدروازهٔ عراق و حسینقلی خان پیات نیشابوری بدروازهٔ ملک مامور آمدند و سپاهیان بنهب و غارت نواحی پرداختند روزی چند بر نیامد که حاجی فیروز کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شاهزاده فرستاد و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از حصار هرات دست باز داشت و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گماشت زیرا که بعد از فتح محمود آباد بنیاد خان و نصیر خان فرار کرده از اراضی بادغیس بگذشتند و در دره بام که پنج فرسنگی رود مرغاب است نشیمن ساختند و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را بنزدیک خود بردند و ابراهیم خان بیگلربیگی بعداوت بنیاد خان امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده بدرگاه شاهزاده آمد و تدمیر بنیاد خان فرض و آسان شمرد و اسمعیل خان سردار نیز بدین سخن همداستان شد لاجرم شاهزاده ابراهیم خان هزاره را با فوجی از پیاده و سواره برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نگاهدار خان چگنی را با سپاه ایشان بمنقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از دو روز از منزل کهدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان پیات نیشابوری و سواره کرد و توپخانه کوچ داد و چون دو منزل بطرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای شگفت بادید آمد که بسیار اسبها را عقر کرد و مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره بجانب حصن بنیاد خان صعوبت مسالک را سهل نموده و مفاسد امر را مخفی داشته با لجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده باتفاق امرا خویشتن طناب عرادهای توپ را بدوش حمل همی داد و از تنگی علف و آذوقه بسیار دواب بمعرض هلاک در آمد و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود ده روز بدینگونه قطع مسافت کرد روز یازدهم در قلعه که مسکن قدیم قبیلهٔ هزاره بود فرود شد اما از آنسوی ابراهیم خان که از پیش روی بتاخت باتفاق محمود خان جمشیدی با نصیر خان برادر بنیاد خان دوچار شد و رزمی بداد و هزیمت گشته بنزدیک اسمعیل خان سردار گریخت و سردار از منزل مرغ چوپین سه فرسنگی دره بام حرکت کرد و از آنسوی بنیاد خان و نصیر خان بیرون شده با قراولان سپاه باز خوردند و باندک ستیز و آویزی شکسته شده بقلعه گریختند اسمعیل خان با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و بگشادن تفنگ و تواتر حمله بسیار از مردم هزاره هلاک شدند بنیاد خان و نصیر خان ناچار از در خاکساری بیرون شده امان طلب نمودند و مقرر شد که فردا بلشکرگاه سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند از قضا مردم بنیاد خان از دور و نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت لاجرم بنیاد خان دل قوی کرده از بهر مبارزت بیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده عباسقلی خان برادرزادهٔ خود را با گروهی

در آنجا باز داشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد و چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان دامغانی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده لشکر ایشان را بگرفت و عباسقلی خان را با مردم او عرضهٔ تیغ ساخت لشکریان اینوقت با خذ غنیمت پرداختند ناگاه از طرفی هیبیا د خان با سواران خود در رسید و در حملهٔ اول کربلائی باقر ازانی سرکرده پیادگان اترانی استراباد کشته شد و مردم او در جنگ هزیمت گرفتند و سواران هزاره بقتل ایشان از دنبال تاختند سواران سپاه سردار چون این بدیدند بیمناک شدند و پی گریختگان برداشتند چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سودی نبخشید ناچار خود نیز برنشست و بگریخت ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوپین یک یک دو دو بلشکرگاه شاهزاده رسیدند و قصه بگفتند شاهزاده بی توانی امیر حسن خان عرب و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی را بحراست اردو باز داشته خود برنشست و توپخانه را تحریک داد و شتاب کرد ناگاه بجماعتی که از دنبال هزیمتیان میتاختند دوچار شد و بانگ رعد آسای توپ بالا گرفت و خود با نیزهٔ خطی بدیشان حمله کرد و یکصد و سی تن از آنجماعت را دستگیر ساخت دیگر تقلعه در ره بام باز گریختند در زمان حکم داد تا گرفتاران را با میخهای آهن بزمین کوفتند و بمنزل مرغ چوپین باز آمد و کس فرستاده اسمعیل خان سردار را که تقلعه نوگریخته بود دنیمشبی بلشکرگاه آوردند و بامداد آهنگ دره بام کرد خوانین خراسان معروض داشتند که چون یک نیمه لشکر تقلعه نوگریخته اند و این مردم نیز بیمناک گشته اند انتقام این کار بدیگر وقت مبارکتر است لاجرم مراجعت فرموده در منزل شکیبان معروض افتاد که مددخان درانی با جمعی از افغانان در قریهٔ پشنگ جای دارد و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود بتجسس حال بیرون فرستاد او برفت و مددخان را بدرگاه شاهزاده آورد و مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده و بملازمت شاهزاده شتافته لاجرم شجاع السلطنه او را بخلعت گران بها و خنجر مرصع مفتخر ساخته ملازم رکابش فرمود و از شکیبان بچمن پیرلی آمد در انجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسید و مورد نوازش شده باز بهرات شد آنگاه امیر علم خان عرب و ابرهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طبس و دیگر سرکردگان را رخصت انصراف داده خود در دوشنبهٔ دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود و هم در اینسال روز پنجشنبهٔ هفدهم شهر شعبان برحسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و دو تن از دختران حسینقلی خان را که برادرزادگان شهریارند برای شاهزاده ظل سلطان و شاهزاده الله وردی میرزا عقد مزاوجت بستند و هم در اینسال شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود نابینا گشت با یک پسر خود بدرگاه پادشاه آمد و آهنگ زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت این هنگام وقت رسیدن الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف از قبل مادر بنسب بجوجی خان بن چنگیز خان میرساند خوئی خشن و خاطری مستبد داشت پس از دو ماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد و برحسب میعاد آهنگ چمن سلطانیه کرد عسکر خان افشار بفرمان نایب السلطنه از اوچ کلیسیا مهمان پذیر گشت و در ایروان حسن خان

برادر

برادر حسین خان سردار با پنجهزار کس از سواران مامور باستقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بهر تصنیف سراپرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سراپرده پذیره شد و دست او را بقانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و بسراپرده آورد و او را باشرایط مهمان نوازی از خاک ایروان بگذرانید و روز و دیگر بتبریز برحسب حکم نایب السلطنه از قریهٔ سهلان تا سرای دار الاماره بیست و پنجهزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت با چهل عراده توپ از دو رویه صف برکشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند بالجمله یرملوف بدین ساز و سامان درآمد و روز دیگر رخصت باریافته بحضرت نایب السلطنه شتافت اما از نایب السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند نشنود زیراکه خاطر او شیفتهٔ جنگ بود و آهنگ انتقام داشت لاجرم یرملوف با کدورت ضمیر از انجا کوچ داده بزنجان آمد و شاهزاده عبدالله میرزا او را عظیم بزرگ داشت و هیچ دقیقه از پذیره دادن و مهمان پذیری فرو نگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان ارجی فرود آورد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله با او طریق موافقت و موالفت سپرد از مینوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شعبان از دار الخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت و از توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین ازدحام و انتظام سپاهی پدید آمد و یرملوف بلباسی دیگرگون از یکسوی بیرون شده نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد و بعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی با ساخت مرصع بجواهر آبدار بنزدیک ایلچی بردند تا برنشسته بلشکرگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با پنجهزار سوار پذیرهٔ او شد و از سراپردهٔ پادشاه تا دو میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از دو رویه صف راست کردند بالجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سراپرده میرزا شفیع صدر اعظم درآمد و محمود خان دنبلی قوریساول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی بسزا نمود و روز دیگر هنگام بار عام که شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرد و اوادات و اوانی زر و کوهر که هریک بالماس و یواقیت شاهوار ترصیع داشت بکار شد و شاهزادگان با سلبهای زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده در برابر پادشاه رده بستند و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند حکم باحضار ایلچی رفت و یرملوف با چهل تن از مردم روسیه و دو تن ترجمان برنشسته لختی در کشیک خانه بیاسود و از انجا بسراپرده خسروانی درآمد و باتفاق حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که بخرگاه درآمد چهار جای سر فرود داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد یرملوف برحسب امر نشست و بید رنگ برخواست و نامهٔ امپراطور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست یرملوف اخذ نموده در پیش تخت شهریار گذاشت پس از مطالعهٔ مکتوب و پرسش حال امپراطور روس همراهان یرملوف را احضار فرموده هریک را عطوفتی درخور فرمود و جمله را اجازت داد بقانونی که درآمدند بازشدند روز سیم تحف امپراطور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام

مدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه قانون موسیقی می نواخت و سه
قطعه آینه صافی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع بمقداری بزیادت عرض و یک بدست عرض داشت
و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانید بر حسب فرمان آینها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از
آینه بلور بود نصب گشت و همچنان یرملوف از قبل امپراطور فندری مکلّل بجواهر و بعضی اشیاء دیگر بمیرزا
شفیع صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد اگر چه سفر یرملوف برای تشیید قواعد
عهدنامه سابق بود و لیکن پاره سخن از قبل امپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل میساخت
نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است شاهنشاه ایران را بحکم اتحاد در این
مخاصمت اعانت روسیه لازمست و اگر نه اعانت رومیان نیز نفرماید شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند
عهد ما با امپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت
روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را
بغارت برگیرند شاهنشاه ایران یا خود لشکر بخوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت
دهد که لشکر روسیه از دریای خزر باسترآباد شود و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه
خوارزمیان عبور کنند شهریار فرمود که اگر چه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده لکن در
طریق محبت مضایقت نمی‌رود اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران
ایران را مکروهی نباشد بشرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات بدست شود آنگاه رزم خوارزم آسان گردد
چنانکه نادرشاه افشار نیز چنین کرد و دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود کمیفر بالیوزی از دولت روسیه در گیلان
متوقف باشد و رشت و زنجان تجارت روسیه را باز داند امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند و باکردند
و دیگر عرض کرد که بر حسب عهدنامه مبارکه سرحدی معین شود که حدود خطوطش را باز نماید شهریار انجام این کار را
بصوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت دیگر عرض کرد که توقف وکلای طرفین در سرحد
دولتین واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت بتفلیس معتمدی بدرگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت
ایران این کار را ساخته کنند آنگاه یرملوف را بخلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکلّل
بجواهر و یک قطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هر یک را بجبه قرین اعطا
و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرموده بمهمانداری عسکرخان افشار باز شتافت از پس یرملوف پادشاه
روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست و دور نباشد که وقتی بدولت
ایران نیز از وی زیانی رسد لاجرم محمدعلی خان خلج حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با یک زنجیر فیل و
چهار سر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر بسفارت روم فرستاد و دانهی داشت
که اگر یرملوف بجد و با ایران یا روم دشمنی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی و ایران باتفاق دفع او
دهند محمدعلی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمودخان ملک روم گرفت
و شهریار تاجدار راه دارالخلافه پیش داشته شنبه یازدهم ذیقعده وارد طهران گشت و هم در این سال

میرزا شاه خلیل الله

میرزا شاه خلیل الله مقتول گشت همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه
میباشد و هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان
طریقت این جماعت را نیز بشرح باز خواهیم نمود بالجمله در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت
کرمان داشت و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هندوستان
و ترکستان زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند باب دریا می افکندند
و چنان می پنداشتند که بدست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که در حضرت امام حی مدتی معین مجاور
باشند و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هر جا که امام را مسکن باشد حاضر می شدند و بجاروب
کشی و دیگر کارها می پرداختند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم بشاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از
روزگاری سفر یزد کرد و دو سال توقف نمود روزی چنان افتاد که یک دو تن از ملازمان او در بازار یزد با
اهل حرفت منازعت کردند و زحمتی رسانیدند مضروبین شکایت بمیرزا محمد جعفر صدرالممالک بردند و او
باحضار ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هراسناک شده بسرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان
صدرالممالک بی نیل مقصود بازشدند ملاحسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود خواست تا در نزد صدر
الممالک اظهار عقیدتی کند بی توانی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد و او
از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و بعزم مدافعت بنشست مردمان یورش اول در سرای
بشکسته و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردم وی پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان
نظام الدوله که این وقت حکومت یزد داشت ملاحسین و دیگر اشرار را که این کار کردند بگرفت و باز
داشت و صورت حال را عریضه نگاشت شهریار کس فرستاد تا صدرالممالک و ملاحسین و دیگر مردم گناهکار را
حاضر درگاه ساختند نواب صدرالممالک را بسخنان خشن از مکاشفه که داشت فرود کرد و ملاحسین را در
زندان بردند و در زنجیر کشیدند بشفاعت نظام الدوله ملاحسین بجان ایمن شد و عقاب او بزحمت چوب
معلق شد و صدرالممالک بعذر گناه پیشکشی لایق پیش کشید و مخذول از درگاه روانه یزد شد و چون قاتل معین نبود
دیت مقتول را از تمامت مرتکبین این کار مأخوذ داشتند آنگاه شهریار تاجدار آقاخان ولد اکبرش را که
بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطوفت داشته بمصاهرت خویش برکشید و حکومت سایر البلوک قم
و محلات را بدو گذاشت و هم در این سال مردم بندر مغویه که در کنار دریای عمان است با جماعت جواسم
و قبایل عتوبی همداستان شده سر بطغیان برآوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با جیشی
از شیراز بیرون شده تا دو منزلی بندر مغویه در اراضی پنج فال فرود آمد و از آنسوی پنج هزار کس از مردم
جواسم با کشتی برای امداد بکنار بندر مغویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری مازندرانی را که مردی جلادت
شعار و در مملکت فارس سردار بود بدفع ایشان برانگیخت مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند
بحصار در رفتند محمد زکیخان بمحاصره پرداخت و روز سیم حکم یورش داده قلعه را فرو گرفت و جماعت را
عرضه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده

مراجعت بشیراز نمود و مژدهٔ این فتح در غرهٔ ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افتاد آنگاه شهریار ایران بتماشای مازندران سفر کرد شاهزاده محمدقلی میرزا فرمانگذار مازندران نیکو خدمتی نمود و مهدیقلی خان دولو قاجار حاکم استراباد با سر کرکان یموت و گوکلان در بلدهٔ اشرف بر کاب پیوست و پیشکشی لایق پیش گذرانید و شاهنشاه ساز مراجعت نهاد و پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت و هم در این سال فتح خان افغان از قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد و همانا شاهزاده محمود چنانکه بشرح رفت باعانت کارداران ایران بر افغانستان غلبه جست فراه و هراه را ببرادر حاجی فیروز گذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بخراسان حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نموده از برادر استمداد لشکری کرده باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این معنی را بفال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانهٔ هرات داشت تا هرات را بدست گیرد و اگر تواند بخراسان نیز زحمتی رساند و این فتح خان مردی دلاور بود و بیست برادر داشت که هر یک در محلی سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه بر زیادت بود و نقش خاتم چنین داشت چه بخت و دولت محمود شه معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حد فراه براند حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز صواب نداشت که او را بشهر درآورد باستقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تسخیر غوریان را برورود بهرات مقدم داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی ببود و روی دل مردم هرات با خویش کرد آنگاه حاجی فیروز را بدست آویز مشورت به بیرون شهر دعوت کرد و پس از لختی گفت و شنود از زین داد بیرون شد و حکم داد تا او را و بزرگان دولت او را در حبس باز داشتند و بشهر هرات در رفته خزاین و دفاین و احمال و اثقال حاجی فیروز را ماخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست بیست و زنان و دختران را اسیر کرد و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقاخان وزیر و عبد الرشید خان درانی را مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز و زن و فرزندان او را روانهٔ قندهار نمود و خود در هرات بنشست و کهن دل خان برادر خود را بتسخیر غوریان فرستاد و بمکاتیب و مواعید محمد خان قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و حفاوت آورد و با محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم نیز همداستان گشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد و در دو روز قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند و

شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن خان بانگلیس

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه چون از روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و بیست دقیقه سپری شد خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بآئین جمشید جشن نوروزی در نوشت و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را باستمالت

خوانین

خوانین خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند مامور داشت و باتفاق ذو الفقار خان و مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعهٔ یازدهم جمادی الآخره بیرون فرستاد آنگاه میرزا ابو الحسن خان شیرازی را بسفارت انگلتره مامور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس بتوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر ریطوف فرستادهٔ امپراطور روس را دیگرگون یافتیم و از اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را در نوردد و در قسم مصالحات را بدست مسامحت محو سازد و دیگرباره کار بمقاتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دویست هزار تومان زر مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز بدولت ایران حمل می شد و پس از مصالحه پیشکاران انگریز از انفاذ یک نیمهٔ آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند و یک قبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قالی از سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر بهدیهٔ پادشاه انگلستان مقرر شد و چون میرزا ابو الحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی بسلطان محمود خان ملک روم مرقوم افتاد و همچنان نامه ای بامپراطور نمسه و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه رقم شد و هر یک را از معانی جداگانه فرمان رفت و میرزا ابو الحسن خان در نیمهٔ رجب راه برگرفت و شهریار نیز ساز سپاه کرده در هیجدهم رجب خیمه بیرون زد و تا از باغ فیروزکوه و نکه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز رساند و کار بر مصلحت وقت براند اما از آنسوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگذار خراسان محمد امین خان یازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را بحراست قلعهٔ غوریان و حصن محمودآباد باز داشت و فوجی را بتاراج و نهب اراضی باخرز و تربت گماشت و از طرف افغانستان بعد از نوروز فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنهٔ هرات و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده با توپخانه و زنبورکخانه باهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون شد و محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم نیز با مردان رزم آزمای تا اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره بلشکرگاه فتح خان پیوستند و رضاقلی خان زعفرانلو و نجفعلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادتقلی خان بغایرلو در حصارهای خویش استوار نشستند و نگران شدند تا هر کرا نصرت یار شود بدو یار شوند شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع افغانان را واجب دانست و روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله باتفاق ذو الفقار خان و مطلب خان در منزل کال یاقوتی بدو پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر قلعه مکشوف افتاد که فتح خان با سی هزار مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساختهٔ جنگ است و مسافت او تا بدین حضرت از دو فرسنگ بر زیادت نیست شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آغروق را در کافر قلعه گذاشته با ده هزار تن سواره و پیاده و زنبورکخانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویه تلاقی فریقین افتاد فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد یکتن از افغانان را رسول فرستاده پیام داد که شاهزاده غوریان را بدولت افغان گذارد و محال تربت و باخرز را بمحمد خان و ابراهیم خان سپارد تا از اینجا هر دو سپاه بی آنکه باهم آویخته شوند و خونها ریخته گردد مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ پرهیز کرد

مصاف شجاع السلطنه با فتحخان

و با ما در آویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که تبکبر ملک زادکی و تنمر جوانی مملکت سلطانی از قبل
کند شاهزاده در پاسخ کفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرکز آن مکانت نباشد
که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شر زند تو را چه افتاده که دیروز حشمت افغان بسد و زدل
شکستی و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدی چندانکه با بانوان سرای ایشان نیز در آویختی و در آمیختی اینکونه
سخن از اینکونه مردم پسنده نباشد اکر ایمنی خواهی آن چند تن قرائی و هزاره را دست بسته بسوی ما فرست
و اکر نه جنک را ساخته باش چون سخن بپای رفت و سفیر فتح خان باز شد بازار مبارزت رواج کرفت شجاع
السلطنه صف راست کرد و میمنه لشکر را میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و فضلعلی خان قوانلوی قاجار سپرد و سواران
خواجه وند و عبدالملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادکان استرابادی را با یک عراده توپ
از پیش روی میمنه کرد و حسینقلی خان بیات نیشابوری را با پیادکان خراسانی بجناح میمنه فرستاد آنکاه ذوالفقار خان
حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سوارهٔ قراچورلو بطرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و
علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را جناح میسره بداد و خود چون شیر نخچیر دیده با سواران مافی و غلامان
رکابی در قلب جای کرد و از آنسوی فتح خان شیر دل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران فیروز
کوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهن دل خان برادر دیکر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی بمیسره فرستاد
و بنیاد خان را با سواران هزاره و چکچو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزاری در
جناح میمنه کماشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنهٔ قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و توبخانه
بقلبکاه در آمد و جمعی از لشکریان را تیر و ساقه و کمین جای بستادن فرمود اینوقت آتش حرب زبانه زدن
کرفت و آلات ضرب بکار افتاد و دهان توپها از طرفین کشاده شد و از کرد و دود رزمکاه جهان سیاه
کشت شیر دل خان با جماعتی از افغانان بر میسرهٔ سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران
قراچورلو بر ایشان در آمدند و بدستیاری تفنک و دیکر آلات جنک آنجماعت را چنان هزیمت کردند که هر تن
بدیکر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان در خاک معرکه افتاد دیکرباره افغانان یک حملهٔ دیکر انداختند
و ذوالفقار خان کار ایشان را بساخت اینوقت کهن دل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنک
خشمکین آهنک میسره سپاه شاهزاده سبک عنان شد پیادکان استرابادی حیلتی اندیشیدند و خواستند
تا آنجماعت را از لشکرکاه خود دور کنند و یکباره دستکیر سازند لاجرم لختی باز پس شدند و فری نمودند سواره
خواجه وند و عبدالملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدکان پنداشتند و بتوانی روی برکاستند و از
جانب دیکر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغروق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست
بچیزی فرا نبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنک در پیوستند و بنیاد خان را نیروی
جنک ایشان نماند از پیش روی سواران بکریخت از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبدالملکی که ایشان
نیز از جنک فرار کرده بودند دوچار شدند هر دو سپاه کریخته در کنار میدان با هم در آویختند بعد از کیر و دار
و کشش و کوشش بسیار بنیاد خان بجانب کوسویه کریخت و جماعت خواجه وند و عبدالملکی طریق مشهد مقدس

برداشت

شکست افغانان از ایرانیان

گرفتاری میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله

برداشت اما میدان رزمکاه از کرد و دود چون شبان سیاه بود و هیچکس دوست از دشمن نشناخت شجاع السلطنه
در آن کردکاه با چند تن از غلامان جان برکف نهاده و کف برلب آورده چون پیل مست قدم استوار
داشت و از یمین و شمال حمله می افکند در میانه چند تن از افغانان او را دریافتند و با تیغهای آخته بسوی او
شتافتند شاهزاده اسب برجهاند و مانند شیر خشمکین بر ایشان در آمد یکتن از افغانان که مردی دلاور بود و پیش
دستی را تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سر بدزدید و آن تیغ بر سر اسب آمده لختی جراحت کرد هم در
آنحال شاهزاده دیکرش مجال نداد شمشیر بزد و او را دو نیمه ساخت و روی برکاشت دیکری را از کمرکاه بزد
و آن یک را سر بپرانید بالجمله چهار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیکر از افغانان را صفر علی بیک
و مشهدی قلی بیک قلیچی و رستم بیک شاملو که از غلامان رکاب بودند بکشتند افغانان چون این جلادت
مشاهدت کردند روی برکاستند و بسیار کس از کریختکان سپاه ایران چون این استواری و درنک
شاهزاده را در جنک بدانستند از دور و نزدیک انجمن شدند ذوالفقار خان سمنانی که در شهامت و شجاعت
نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شدند مردم خود را انجمن کرده در یکسوی میدان در کنار
رودهری جای کرد و مبارزت را پای داشت فتح خان را در آن ظلمت جنک کلوله از تفنک بر دهان آمد
و عظیم جراحت کرد ناچار پشت با جنک داده با قزلباش کابل و افغان قندهار با اراضی فراه و سبزوار کریخت
مع القصه در پایان کار افغانان یکباره هزیمت شدند و از میدان کارزار تا کنار سبزوار که بیست فرسنک
مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستکیر بود چنانکه هوای آن طریق چنان عفن کشت که یکچند از مدت
زمان عبور کاروانیان بصعوبت میرفت بالجمله میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تاریکی کردکاه حیران
باماند ندانست منصور کیست و مقهور کدام است بی آنکه راه بداند و جای بشناسد بارض کوسویه تاخت در آنجا
مسموع بداشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است متوانی عنان برتافت و در کنار رود هری جمعی
از سواره و پیاده نکریست که انجمن شده اند چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران اوست بسوی ایشان
شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود معتمدالدوله را دستکیر ساختند این هنکام آفتاب بحشت و روز
کوتاه شد شاهزاده آن شب را در کافر قلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویه منزل کزید معتمدالدوله
و محمد خان قرائی نیز با او بود محمد خان بنیاد خان را می انکیخت که معتمدالدوله را بهرات فرستد و او
از وخامت کردار می اندیشید و معتمدالدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو کناه
او را خواستار آمد شاهزاده بشفاعت او حکومت غوریان و باخرز و کوسویه را بدو کذاشت و خط حکومت
او را با خلعتی کرانبها بمصحوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و بنیاد خان
جمعی از بنی اعمام خود را برسم کروکان ملازم خدمت معتمدالدوله نموده روانه درکاه شاهزاده داشت
روز دیکر نخستین ذوالفقار خان بلشکرکاه فتح خان در آمده مردم او از غنیمت بهره عظیم یافتند و از پس او
شاهزاده و لشکر او در آمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند از پس اینوقایع شجاع السلطنه مراجعت
کرده مژدهٔ این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش بصدور منشور ملاطفت مسرور فرمود

دهم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصرهٔ تربت دست باز ندارد و حسن خان قاجار قزوینی را با
پنجهزار تن از ابطال رجال متخیر قلعهٔ صفی آباد و دفع سعادت قلی خان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا
فرمانگذار بروجرد و بختیاری بمقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم مأمور گشت و مهدیقلی خان
و محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شدند فرمان شد که اگر محمد رحیم خان از اراضی
درون و همین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند و حصار بروجرد را محصور دارند و نجفعلی خان شادلو را
دستگیر نمایند شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشتن نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری از حوصلهٔ
حساب افزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا و حیدرقلی میرزا
و الله وردی میرزا و امام وردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسمخان قوانلوی قاجار که مصاهرت پادشاه مفاخرت
داشت هم رهسپار آمد بالجمله اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش کرده از راه جاجرم جهان بوزر و گشت
در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و نقاره خانه و توپخانه و زنبورکخانهٔ فتح خان را بحضرت
آوردند روز سه شنبه سیم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا
مکشوف افتاد که سعادت قلی خان در قلعهٔ صفی آباد جای کرده و حراست قلعهٔ بام را بمرتضی قلیخان برادرش
گذاشته بر حسب فرمان عبدالله خان ارجمندی و سربازان فیروزکوهی قلعهٔ بام را حصار دادند و هدف
توپهای باره کوب ساختند روز سیم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن در بارگاه
پادشاه امن جست شهریار دیندار بروی ببخشود و در ازای غنیمتی که از مردم قلعه بهرهٔ لشکریان می شد معادل
سه هزار تومان زر مسکوک از خویشتن بلشکر عطا کرد و سعادت قلی خان در قلعهٔ صفی آباد چون اصغای این خبر
نمود از در زاری و ضراعت محمد قاسمخان قوانلو را بشفاعت انگیخت و بخواستاری و بتقبیل آستان پادشاهی
شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار بگرد قلعهٔ بام برمی آمد و نظاره
توپچیان و نظام ایشان میکرد محمد نام تفایری این بدید و بدانست و گستاخانه شمخال خویش را بسوی پادشاه
گلولهٔ شمخال خطا کرد و از پادشاه بگذشته بر پیشانی یکتن از غلامان آمد و مغز او را پراکنده ساخت بعد از فتح
قلعه بام چون شهریار بر آن جماعت ببخشود تیغ بخون این خاین بی هنر نیالود مع القصه بعد از فتح بام میرزا عبدالوهاب
معتمدالدوله از نزد شجاع السلطنه بلشکرگاه آمد و معروض داشت که این هنگام که شاهزاده تربت حیدریه را
حصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا ملا شمس مفتی هرات و خان ملا خان ملاباشی
درانی بنزدیک شاهزاده آمده و او را در حضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بزلال عفو از جریدهٔ
جهان شسته کرد و سخن بر این نهاده اند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و ما این کاوش نفرموده ایم
و اگر اجازت رود فرستادگان او را در پیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا بکشف مسئول خویش پردازند شاهنشاه
ایران فرمود که ایشان را بنزد ما بار نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه بگذارد و بدینگونه پیام فرستد
که اگر بجز این جنایت فتح خان را دست بسته بسوی ما فرستی با هر دو جهان پیوند او را از چشمخانه بیرون کنی دیگر
باره با تو طریق ملاطفت و مصافات خواهیم سپرد و اگر نه ساختهٔ عذاب و عقاب میباش چون سخن بپای

رفت

رفت معتمدالدوله باز شتافت و شهریار سه شنبه دهم رمضان از بام کوچ داده در منزل پرشهباز فرود شد
و در آنجا معروض افتاد که محمد رحیم خان خوارزمی چون سفر پادشاه را بارض خراسان بدانست چنان هراسناک
شد که بنه و آغروق را بجا گذاشته شتاب زده بجانب خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا که ساختهٔ رزم او
بود بمحاصرهٔ بروجرد پرداخت و کار بر نجفعلی خان شادلو تنگ شد و برادر خود محراب خان بیک و شرف خان
بیک و بیست تن از خویشاوندان و جماعتی از علما و سادات را نزدیک محمد تقی میرزا فرستاد و او را در حضرت
پادشاه بشفاعت برانگیخت شاهزاده آن جماعت را بدرگاه پادشاه گسیل ساخت و بخواستاری او گناه ایشان
معفو گشت اما رضا قلیخان زعفرانلو باستمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور
یافت باز شتافت لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیرآخور با ده هزار
پیاده و سواره بمنقلای سپاه بطرف خبوشان بیرون شدند و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده
در ظاهر قلعهٔ خبوشان لشکرگاه کرد حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسفخان
سپهدار و اسمعیل خان سردار بسوی مشرق شدند و سراپردهٔ شهریار در برابر دروازهٔ مشهد برپای شد
و از آنسوی وقتی رضا قلیخان از اراضی تربت باز شتافت و از این جوش و جنبش آگاه شد دست نیافت
که بحصار خبوشان دررود عظیم تر سید و اهمال و اثقال خود را ریخته بقلعهٔ شیروان که ده فرسنگی خبوشانست
گریخت چون این خبر در لشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار بروجرد برخاسته
در ظاهر قلعهٔ شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست اما از جانب دیگر چون امیر حسن خان
حاکم طبس بر حسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یکچند از مدت زمان بتخریب قلاع تربت روز میگذاشت و
حصن دوغ آباد را که از محال محولات تربت بود با خاک پست کرد محمد خان قرائی را در مملکت خراسان
معقلی محکم که باستظهار آن استوار تواند نشست نماند لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته بحضرت
شاهزاده آورد و روز دیگر شجاع السلطنه در خانهٔ او و خوان او میهمان شد و دل او را باز جای گذاشته
ملازم رکابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشهد مقدس کوچ داد آنگاه آهنگ درگاه
شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم
دادخان تیموری و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگتوش خان برادر صید محمد خان جلایر
حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستادهٔ کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس
و بزرگان و صنادید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان یمرعلی و علی ایلی و میهنه
و درون و نسا و ابیورد و آخال اینجمله در رکاب شجاع السلطنه بشتافتند و چون قربت اردوی
پادشاه یافتند بر حسب فرمان جماعتی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و قوا و سپاه پذیره شدند
و شجاع السلطنه را با عظیم مکانتی به تقبیل سدهٔ سلطنت حاضر کردند شهریارش نوازش فرمود و ملازمان
رکاب او را نیکو نواخت و خوانین خراسان و افغانستان و ترکمان را که از یکهزار تن بر زیادت بودند نیز بدید

نظام الدوله و مهمان فرستاده

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله را که در بساط نعمتش معن زایده از بهزاده چین تواند بود در لشکرگاه پادشاه پشت سراپرده خاص ضیافت خانه افراز دن بپای داشت هم در آنجا شبی در ظلمت لیل دو تن از سواران ترکمان از کنار خیام او عبور دادند ناگاه بکوی که فضول میاه مطبخ او در میرفت در آمدند چندانکه مهمیز زدند و مرکب را تحریک دادند باشد که آن آب عبره کنند در قوت بازوی ایشان نبود ناچار دل بر مرگ نهادند و جان بدادند مع القصه بعد از این وقایع چون رضاقلیخان نیک نگریست خوانین خراسان و بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی را در التزام خدمت پادشاه مجبور یافت و خویشتن را در طریق عصیان و طغیان یکتنه دید از کارداران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شفیع صدر اعظم بحسب مرا میهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرماید هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت پویم بر حسب فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله شیرازی منشی مؤلف تاریخ ذوالقرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعه رضاقلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضاقلیخان با پانصد تن جزایرچی باستقبال بیرون شد و از اسب بزیر آمده رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته برنشست و در رکاب او بقلعه در آمد یکجهه صدر اعظم باستمالت او روز گذاشت و امیر گونه خان پدرش که هم در آن قلعه بدست پسر محبوس بود او را فرمود که صواب آنست که صدر اعظم را ملتزم رکاب شوی و بحضرت پادشاه شتاب گیری اگر با خون تو شمشیر الآید نام دولت ایران بزشتی برآید و اگر بر جان تو ببخشاید جاودانه ایمن خواهی زیست سخن پدر را نیز وقعی ننهاد در روز هشتم شجاع السلطنه نیز یکتنه بقلعه در آمد و بحیثیت میمون و هرچه دانست و توانست بفرمود و اینهمه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیز داشت در دل رضاقلیخان راه نکرد و روز هشتم صدر اعظم رضاقلیخان را بجای خود گذاشته راه برداشت بعد از ورود او بدرگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل و الوس رضاقلیخان و مواشی ایشان را سه سیغناق بود و حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی بتسخیر سیغناق فارج و اسپیدجر جنبش کرد و شاهزاده مأمور وی میرزا بسوی استاو خرده عنان بگذاشت و محمد خان قاجار دولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سیغناق راز و قوشخانه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان تاختن کردند سه روز مدت بر زیادت نرفت که تمامت مواشی و اثقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعه شیروان و خبوشان را با توپهای باره کوب رخنه و ثلمه فراوان کردند و بزیر برج و باره بسیار نقب در بردند رضاقلیخان را دیگر توان خویشتن داری نماند جماعتی از علما را بشفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را چندانکه خنپاره و زنبوره و شمخال و تفنگ داشت با شش عراده توپ بدرگاه پادشاه فرستاد و زن و دختر و پسر خود را بگروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من تافته است دل دیدار ندارم روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید شجاع السلطنه و خوانین خراسان تا خون بیگناهان هدر نشود و قلعه خبوشان پی سپر لشکر نگردد بدین سخن همداستان شدند و بنجو استاری در آستان پادشاه جبین بر خاک نهادند شهریار از ایشان بپذیرفت و زن و فرزند رضاقلیخان را

استیمان
رضاقلیخان از کس بحضرت
محمد ولیخان ...
دیدن ... زدن
الف و ... جابی
حضرت پناه جابی

بکر و کان

بکروکان روانه مشهد مقدس داشت و چون بر حسب فرمان شاه محمود و فتح خان افغان را نابینا ساخت شهریار فرستادگان کامران میرزا را نوازش و نواخت فرمود و رخصت انصراف داد و نجفعلی خان ایشیک آقاسی شجاع السلطنه را بسفارت هرات مأمور فرمود و از بهر کامران میرزا خلعتی گرانبها و کمر خنجری مرصع بجواهر ثمین انفاذ داشت و امیر حسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صنادید خراسان و بزرگان ترکمان را جداگانه عطائی رفت آنگاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بطرف مشهد مقدس کوچ داد و شش روز در آن ارض مقدس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التحیة والثنا چهره ضراعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در پهلوی روضه مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا بجانب دار الخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هفتم شهر ذیحجه وارد آن بلده گشت اکنون بشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند همانا آن هنگام که فتح خان رزم میداد شاه محمود با فرزند خود کامران از قندهار بیرون شد و کامران را بهرات فرستاد و خود در فراه توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا یا فتح خان را بنزد ما فرستد یا او را نابینا سازد کامران میرزا ناچار شده بی آنکه پایان کار را بیندیشد فتح خان را مأخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و او را با برادرش شیردل خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار نمود و از پس او پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه ناد علی از جماعت غلیجائی انجمنی کرد تا اگر تواند کامران را گزندی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند کامران برادران او را هر ساخت تا از کید و کین او برآساید اما از آن سوی چون خبر نابینائی فتح خان سمر شد محمد عظیم خان برادر مهتر او که فرمانگذار کشمیر بود دو برادر کهتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را بطلب شاهزاده ایوب بأراضی شاور فرستاد و او را بر تخت نشانده با شاه محمود نبرد آزمود و تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد و از طرف دیگر محمد عظیم خان عبد الجبار خان برادر دیگر خود را باتفاق دوست محمد خان بتسخیر کابل مأمور فرمود و همچنان محمد زمان خان برادر دیگر را بهندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت انگریز بود به پاور رد تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را هزیمت ساخت و محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود گریخته پیش پردل خان پیوستند و با او همدست شدند این وقت پردل خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا بطلب منال دیوانی شکارپور راه بلوچستان برداشت بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و جز چهار قلعه بار و هرات در تحت حکم شاه محمود و کامران باقی نماند لاجرم کامران میرزا روی ضراعت بدرگاه شاهنشاه ایران نهاد و خالق داد خان درانی با یک زنجیر فیل و پنجهزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیا بدرگاه فرستاد شهریار فرستاده او را بنواخت و بوعده ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود اما رضاقلیخان بعد از حرکت اردوی پادشاه از خاک خراسان بمشهد مقدس سفر کرده حاضر درگاه شجاع السلطنه شد و مکانتی عظیم یافت آنگاه اجازت مراجعت بستد تا بسیج سفر کرده در رکاب شجاع السلطنه طریق سدّه سلطنت بسپارد و چون از خبوشان

نابینا شدن فتح خان بدست کامران میرزا

شد دیگرباره پیمان شکست و دروازه حصن بربست ناچار شجاع السلطنه او را بازگذاشت و طریق دار الخلافه برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسنعلی میرزا را که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد و هم درینسال حاجی محمد حسین خان عز الدین لوی قاجار مروزی پسر بیرام علیخان مریض شد و سه روز قبل از نوروز جهان را بدرود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل بود و فضلی بکمال و فرهنگی بسزا داشت شهریار او را مجلس خاص مصاحب و در بار عام مخاطب بود و هم درینسال برحسب پیمانیکه درمیان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد بولکونیک مزارویچ از دولت روسیه بصوابدید الکسندر یرملوف بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یکتن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد و هم درینسال میرزا عبد الحسین خان غلام پیشخدمت که باتفاق خالوی خود میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مامور بود و بصوابدید میرزا ابو الحسن خان مکتوب امپراطور روسی مصحوب او گشت جواب نامهٔ پادشاه ایران را از امپراطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم درینسال احمد خان بیگلربیگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن آقا و نور الله خان و جعفر قلیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنور الله خان و سرداری مراغه را بجعفر قلی خان سپرد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی چهار هجری

چون در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الآخره برگذشت آفتاب به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از انجام جشن نوروز شاهزاده حسنعلی میرزا را رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذو الفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده و سوار جرار ملتزم رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبه بیست و هشتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلطانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قورییاول باشی دنبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مامور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگانی گفت شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین جسد او را بکاشی تمام بسلطانیه حمل داد و از آنجا بحسب فرمان بزمین کربلا برده در آستانهٔ حسین بن علی علیهما السلام بخاک سپردند مدت زندگانی او از هشتاد سال زیادت بود دیگر دختر از وی باز ماند و او مخطوبهٔ شاهزاده بهمن میرزا گشت پس از وی وزارت اعظم بحاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبد الله خان امین الدوله مستوفی الممالک آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشت و هم درینسال شاهزاده محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم تباه دیب پاشای بغداد سکفان

کشت

وفات میرزا شفیع صدر اعظم

وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

کشت همانا داود پاشا که از کرجی زادگان بغداد است در بغداد دیوانی بود خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد داشت از او برنجید و از بغدادش بیرون شدن فرمود داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل و شهر زور استمداد کرد و کس او را نصرت نخواست در پایان امر استغاثت بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا آورد و برگردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران شاهزاده فرماید لاجرم شاهزاده او را با زر و لشکر مدد داد تا در بغداد بر وساده وزارت جای کرد چون اسب مراد و مرام را رام یافت پیمان بشکست و از وفای وعده سر برتافت شاهزاده محمد علی میرزا که اسفندیار را عبد ذلیل می پنداشت از این کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی مندلیج و زهاب و بعقوبه را زیر قدم لشکریان درسپرد و از درگاه پادشاه عیسی خان دامغانی امیر آخور با ده هزار تن مرد کارآزمای نیز بدانسوی رهسپار گشت و میرزا صادق وقایع نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان کرد و دین خویش بگذارد لشکر را از آسیب آن اراضی باز دارد اما داود پاشا چون نزول این دواهی را مشاهدت کرد وخامت کار را معاینه فرمود آقا احمد کرمانشاهانی را که عالمی نحریر بود و در بقعهٔ مطهرهٔ کربلا مجاورت داشت بشفاعت برگماشت و احمد چلبی را با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشتن نهاده بود نزدیک شاهزاده گسیل ساخت لاجرم شاهزاده بفرمود تا لشکر دست از غارت باز داشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار بازنمود و نیز در چمن سلطانیه رعیت گیلان که در تحت حکومت خسرو خان کرجی بودند از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را بحکومت گیلان بگماشت و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را از بهر رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مامور فرمود و هم در چمن سلطانیه نایب السلطنه عباس میرزا به تقبیل سدهٔ سلطنت بشتافت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته باز آذربایجان شد و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده جمعهٔ نوزدهم ذیقعده وارد طهران گشت و در این هنگام ولیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا بسن رشد و اکبر نایب السلطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر او مجلس سور و سرور بپای برد و دختر محمد قاسم خان قوانلو را که از سوی مادر نیز نسب بشاهنشاه ایران میرسانید از بهر او نکاح بست و آنرا فرزندزاده را در ساعتی نیکو از دیدار هم شاد خوار ساخت شگفت آنکه شاه شهید آقا محمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار دولو را با دولت خویش شریک ساختم تو میباید دختر میرزا محمد خان قاجار دولو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است بشرط زناشوئی بازگذاری و فرزند ایشان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود نیز ولیعهد دولت خواهد گشت چون این رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوانلو ضجیع فرمای تا فرزند ایشان از دو جانب نسب بقوانلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوانلو باشد این بگفت و از کمال بهجت برخاست و بوجد و سماع درآمد و چند کرت بفرمود همه قوانلو باشد همانا بالهام دولت این سخن کرد و امروز برهان آن سخن شاهنشاه جوان جهاندار ناصر الدین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر پسر محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیرهٔ فتحعلی شاه است

و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان قوانلو است پس بفرموده شاه شهید آقا محمد شاه همه قوانلو باشند و هم در اینسال شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزاده همیون عقد بست و هم در اینوقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران را بشرط ازدواج بسلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان سپرد و سلیمان خان ملقب بخان خانان است و با دختری که بو بعد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است لاجرم از سوی مادر نیز نبیره شهریار تاجدار است و هم در این هنگام محمد صادق خان قوانلو نبیره مرتضی قلی خان برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو بمصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند و از طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بدان جانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر باره بدست شفعا استغاثت آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیگر وقت معلق ساختند کارداران دولت نیز از بهر آنکه مسلمانان بهدر نشوند در تاخیر تسخیر خوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست از محاصره باز داشتند از پس این وقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان از شهریار خیمه بیرون زد و جمعه دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود و اینوقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان افندی بسفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود و برحسب فرمان میرزا صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد و مکتوب و هدایای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و بخلاع گرانبها و کمر خنجر مرصع شاد کام شده پاسخ دوستانه بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و پنج هجری و رسیدن رسول امپراطور روسیه

در سنه یکهزار و دویست و سی و پنج هجری بعد از چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم جمادی الآخره آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید بپای برد در اوایل این سال سرخای خان لکزی و مصطفی خان شیروانی و مهدیخان قراباغی از کارپردازان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطوفت و عنایت شدند و از پس آن عبد الصمد خان افغان از قبل شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک افغانستان و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید شهریار پشتوانی او را بر ذمت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصمد خان را پنجشنبه بیست و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خویشتن نیز از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در راه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان امپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت و خفادت برسانیدند و تحف امپراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثمن از بلور صافی بود که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع برمی‌آمد و فواره در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه که هر یک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چهل چراغهای بلور و دیگر اشیا پیش داشتند شهریار تاجدار تحف امپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد نایب السلطنه از

آذربایجان و ظل سلطان از طهران در آنجا جبین سای سده سلطنت گشتند چون سورت ایام صیف بشکست در غره ذی قعده کوچ داده روز یازدهم ذیقعده مراجعت بطهران فرمود و از آنسوی بعد از مراجعت بطهران فرمود عبد الصمد خان افغان شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت و محال باخرز و شهر نو را از تصرف بنیاد خان متخلص ساخت بر آن اراضی امیر قلیج خان تیموری را فرمانروا داشت امیر حسن خان حاکم طبس و محمد خان قرائی در میان راه برکاب پیوستند و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان را دستگیر سازد و شفاعت امیر حسن خان حایل می‌افتاد در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان بمرگ فجی درگذشت شجاع السلطنه چون این بدید پیتوانی محمد خان را مأخوذ داشته زنجیر بر نهاد و در زمان بجانب تربت حیدریه شتافت بازماندگان محمد خان متحصن شدند و یکدو روز خویشتن داری کردند و چون دانستند این کردار سبب هلاک و دمار محمد خان خواهد گشت ناچار مادر محمد خان و دو پسر دیگر علی خان و مهدیقلی خان را برداشته با کلید قلعه تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اینوقت شاهزاده را فتوت فطری و مروت جبلی جنبش داد تا محمد خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته خلعت گرانبها داد و جمله را رخصت فرموده تا بتربت حیدریه بشتافتند در روز دیگر چند تن از نزدیکان درگاه بسرای محمد خان میهمان شد و یکتن از خواهران او را در حباله نکاح خویش درآورد و محمد خان را یکباره از دهشت ضمیر آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه داشت نمود اما از آنسوی شاه محمود افغان از چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السلطنه مکشوف افتاد هراسناک شد که مبادا در مملکت او تاختن کنند صید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان گسیل درگاه شاهنشاه ایران داشت و او نخستین در تربت حیدریه بحضرت شجاع السلطنه پیوست و معروض داشت که جنبش این لشکر بجانب افغانستان آشفته سازد و مردم را بر محمود شاه برشوراند اگر رعایت جانب او نزدیک کارداران ایران معتبر است هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد و شجاع السلطنه بخواستاری او امیر قلیج خان تیموری را در محال خاف و باخرز باز داشته بمشهد مقدس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران برداشت و پیشکش شاه محمود را پیش گذرانید شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپرده شجاع السلطنه است و کار حدود و ثغور آن اراضی منوط بصوابدید اوست و صید کریم خان را با تشریف خسروانه و جواب نامه باز فرستاد و امیر علی نقی خان پسر امیر حسن خان را منشور حکومت طبس و وکالت خراسان صادر گشت و هم در اینسال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمة اللهی ارادتی بنهایت داشت و بتسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت کیشان درویشان است هم اکنون از بی قیدی اینجماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد شاهنشاه ایران بدست آویز نخچیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت و وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریه کبوتر آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمة اللهی خلیفه عهد و مرشد وقت بود باتفاق سید حسن همدانی مورد سخط پادشاه شدند و بمصادره دو هزار تومان

زر مسکوک که مشار گشته فاضل خان گروس امیر جار که فاضلی نامبردار وادیبی کامکار بود با جماعتی از چاووشان باخذ آن مامور شد و عبدالله خان امین الدوله از بهر فیصل حساب گیلان راه رشت در نوشت و شاهنشاه مراجعت بطهران کرد و امیر محمّد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانهٔ اصفهان داشت این وقت میرزا ابو الحسن خان شیرازی که بسفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و دنمرک و فرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید معادل صدهزار تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم کارپردازان ایران مضایقت کردند ماخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساک این زر در دولت انگریز از پیش بشرح رفت و نیز خطی با مضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یکقطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه بمصحوب میرزا ابو الحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابو الحسن خان سه سال بود و هم در اینسال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود ادات خصومت آماده گشت نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم آقای حیدرانلو را با ایل و عشیرت از محال چالدران تحریک داده باراضی روم برد و قبایل سپکی را نیز از ایران برکران داشت چنانکه حکمرانان خوی و ایروان در استرداد ایشان سخن کردند بمماطلت و مسامحت دفع داد دیگر آنکه چون داود پاشا سلیمان پاشا را مقهور کرده وزارت بغداد را فرا گرفت صادق بیک پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده دولت ایران گشت حافظ محمّد پاشای سرعسکر ارزن الرّوم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر او را ایمن کرده روانه ارزن الرّوم داشت بعد از ورود بدان اراضی باغوای داود پاشا او را مقتول ساخت و نیز مکاتیب حافظ محمّد سرعسکر بپاشای موش در تحریک قبایل سپکی دستگیر شد و مطوی خاطر او مکنون خاطرها مکشوف گشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد دیگر آنکه والدهٔ شاهزاده علینقی میرزا رهسپار زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشته بعد از ورود بخاک ارزن الرّوم سرعسکر حکم داد که سراپردهٔ او را مفحص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت عشار پنهانی حمل دهند چون اندیشهٔ او مکشوف شد بغیر مودهٔ حاجی علی رضا پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی حاجی ربیع خان و حاجی علیخان کزازی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سراپرده را پرّه زده ساخته جنگ شدند صبحگاهی که سرعسکر با ده هزار تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد لاجرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده و مراجعت نمود و هم در اینسال برحسب فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدر علی خان صندوقدار خود را که برادر زادهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی بود بسفارت مصر نزد یک محمّد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر که نیامش با جواهر ثمین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نموده بود و مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهّابی و عبدالله ابن سعود و تسخیر اراضی درعیّه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان دولت روم و ایران و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند بعد از ورود حاجی حیدر علی خان بمصر و ابلاغ حکم شاهنشاه ایران محمّد علی پاشا برادرزادهٔ خود ابراهیم پاشا را با سپاهی زر مجوی مامور داشت

تا مملکت

ظهور خصومت میان ایران و روم

تا مملکت نجد تاخته حصن درعیّه را مفتوح ساخت و جماعت وهّابی را مقتول نمود و عبدالله بن سعود را مغلولا بامیر بزرگ فرستاد و سلطان محمود خان فرمود سرازتنش دور کردند آنگاه حاجی حیدر علیخان شادکام مراجعت نمود و از طریق مکّهٔ معظّمه راه ایران برداشت و وارد تبریز شد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش هجری و طغیان افغانان

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش هجری چون نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخره بگذشت خورشید به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را مامور بخراسان فرمود تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت زدوده کند و ایشان را حاضر درگاه پادشاه سازد معتمد الدوله در بیست و دوم رجب بیرون شد و شاهزاده شجاع السلطنه در عشر اوّل شعبان در آمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را باز نمود و نیز شاهزاده محمّد علی میرزا بحضرت پادشاه پیوست و معروض داشت که چون محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشای بابان بجای پدر حاکم شهرزور شد باغوای داود پاشای وزیر بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت بالجمله شهریار تاجدار محمّد علی میرزا را بازکرمانشاهان فرستاد و شجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد و نوروز محمّد خان دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب او ساخت و موکب پادشاهی چهارشنبهٔ یازدهم شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه و تنگه عرض سپاه داده و شد و از آنجا کوچ داده در چمن خوشش ییلاق لشکرگاه افتاد اما از آنسوی معتمد الدوله طی مسافت کرده نخستین در خبوشان رضا قلیخان را دیدار کرد آنگاه نجفعلی خان و محمّد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات نموده و ایشان را در طاعت پادشاه همداستان کرد و فرزندان ایشان را بشرط گروگان گسیل درگاه داشت لاجرم حسنقلی خان پسر رضا قلی خان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان شادلو و مهدیقلی خان برادر محمّد خان قرائی و محمّد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگولی و اسدالله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه در چمن خوشش ییلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوازش گشته مامور بتوقف طهران آمدند اما شجاع السلطنه چون بمشهد مقدّس شتافت معلوم داشت که در مدت ذهاب و ایاب او بدار الخلافهٔ طهران بنیاد خان افغان قلعهٔ شهر نو را بمحاصره انداخته و نواحی باخرز را منهوب ساخته لاجرم شجاع السلطنه دو تن از پسران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاهی لایق تدمیر بنیاد خان تصمیم عزم داده از مشهد مقدس بیرون شد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله در تربت حیدریه بحضرت او پیوست و خواستار آمد که یکتنه نزدیک بنیاد خان رفته او را مطمئن خاطر بدارد و بحضرت آرد این کلفت در او برگرفت و برفت بنیاد خان بعد از ملاقات معتمد الدوله دست از محاصرهٔ قلعه نو باز داشته در محال باخرز بقلعهٔ کاریز شتافت و در واز درگاه شجاع السلطنه برتافت شاهزاده از کردار او برخشم و کین بیفزود و با سه هزار تن مرد لشکری بجانب او جنبش کرد و از آنسوی بنیاد خان با ده هزار تن سوار جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی پذیرهٔ جنگ شد روز جمعهٔ بیست و چهارم رمضان در بیرون قصبهٔ کاریز هر دو لشکر تنگ در آمدند و صف جنگ راست کردند از بامداد تا نیمهٔ روز کار بستیز و آویز رفت ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ پلنگ داشت

طغیان بنیاد خان افغان

اسب برجهاند و با نیزهٔ خطی حمله گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر بنیاد خان زد بسیار مردم مرکب بخاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت بنیاد خان را پای اصطبار لغزش کرفته روی بهزیمت نهاد و شجاع السلطنه با حمال و اثقال او دست یافت و از قفای او تاختن کرد بنیاد خان تا قریهٔ کوسویه بشتافت و چون خصم را ترکتاز در قفا یافت هم در کوسویه نتوانست زیست کرد از آنجا نیز عنان زنان میان اراباع جمشیدی کریخت این هنکام اموال او در لشکرگاه واند و خته او در کوسویه بتمامت غنیمت لشکریان شد و بسیار از مسلمانان که در کوسویه محبوس داشت تا بترکمانان در معرض بیع و شری در آورد رها کشتند بالجمله شجاع السلطنه ابراهیم خان هزاره را بحکومت شهرنو و باخرز باز داشت و عنان بجانب هرات کذاشت در منزل پریی فرستادکان شاه محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند لاجرم میرزا موسی کیلانی وزیر هرات شد و مبلغ ده هزار تومان خراج همه ساله را بستد و یکصد طاقه شال با قبه کشمیر برسم پیشکش کرفته مراجعت نمود و در منزل پیری بلشکرگاه پیوست آنگاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت شهریار تاجدار هلاکو میرزا را که در جنگ آن جلادت کرده بود لقب بهادرخانی عطا کرد و از جانب دیگر چون ترکمانان بام دبورمه باغوای محمد رحیم خان درسال پار نواحی سبزوار را منهوب ساختند اگرچه علیمرادخان حاکم جوین از دنبال ایشان تاختن کرده هشتاد نیزه سر و یکصد تن اسیر کرفت لاکن کارداران دولت بدین قدر راضی نبودند لاجرم برحسب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیمرادخان افشار سرکرده سواران خمسه در رکاب شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران راه دشت برکرفتند و در منزل سندر و چندر شاهزاده اقامت جست و ذوالفقار خان و علیمرادخان تاختن و تاراج قبایل بام و بورمه پرداخته بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر کرفتند و اموال آن جماعت را غنیمت نموده قسمت کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در این سال شهریار کیجاب از زر خالص مرصع بجواهر ثمین که ده هزار تومان بها داشت بمصحوب عبدالله خان امین الدوله روانهٔ مشهد مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آنرا در پای ضریح نقره در قبهٔ علی بن موسی علیهما السلام نصب نمود و امین الدوله مراجعت کرد اما از قبل اولیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردار های ناستوده ظاهر کشت و قبایل حیدرانلو و سپکی را در اراضی خود نشیمن داد و ندچندانکه کارداران ایران امنای دولت روم و سرعسکر ارزن الروم را مکتوب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید لاجرم برحسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی کران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت حیدرانلو را باز جای آورد و چون لختی بجانب حیدرانلو کوچ داد و سلیم پاشا با لشکری از زر و میان مناقضه بر حسن خان تاختن و جنک در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و کمان نداشت که رومیان در شکستن عهد تا بدینجا جد و جهد کنند بر نشست و چون پلنگ غضبان بجنک اندر آمد هر دو لشکر لختی با هم بکشتند و از هم بکشتند لاکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد این هنکام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسر عسکری ارزن الروم منصوب کشت و حافظ علی پاشا معزول شد او نیز رعایت عهدنامه نکرد و در نکاهداری

قبیلهٔ

قبیلهٔ حیدرانلو بیشکو تر برآمد و رسولی نزدیک نایب السلطنه فرستاد و اراضی چهریرا که از محال سلماس است در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی علی بیک تبریزی را بهمراه فرستاده او مامور فرمود تا با سرعسکر در رفع منازعت ذات بین سخن کند خسرو محمد پاشا حاجی علی بیک را محبوس نمود و کفت تا چهریرا بدست نکنم تو را از دست نکذارم و حافظ علی پاشا را بحکومت قارص منصوب داشته با لشکری انبوه بجدود ایروان مامور نمود تا در قرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشیید اتحاد دولتین او را با مهماندار روانه ارزن الروم کردند بعد از ورود بحکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتادند و پس از روزی چند صادق پاشا را با چهل تن ملازمان او سر برکرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و مهماندار را با پنج نامه باز فرستاد لاجرم نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد روز دوازدهم ذیحجه از تبریز خیمه بیرون زد و تا بلدهٔ خوی تاختن چون سرعسکر این بشنید احمد افندی دواتی را از در ضراعت بدرکاه نایب السلطنه فرستاد باشد که آن سیل برخاسته را بنشاند چون این رسالت نیز از در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السلطنه حسن خان را بمقدمهٔ سپاه مامور ساخته خود نیز راه برکرفت و تا منزل چالدران براند اما حسن خان سپاه رومی را در هم شکست و اسیر فراوان دستکیر نمود و توپخانه ایشان را بکرفت و از آنجا بجانب توپراق قلعه بشتافت و بحکم یورش مفتوح ساخت نایب السلطنه بعد از اصغای این خبر بسوی وان و بایزید کوچ داد و در سوی غربی بایزید محکمهٔ زنک زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت مردم شهر بایزید هراسناک شده علما و قضات خویش را بدرکاه فرستاده امان طلبیدند و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رافت کشتند در این وقت بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود بحراست قلعهٔ آق سرای مامور شد و بحکم سرعسکر باستخلاص زنک زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا براند روز دیکر نایب السلطنه امیر اصلانخان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهادران بر قلعهٔ آق سرای که در فراز جبلی شامخ استوار بود و حصار شهر برکماشت و بهلول پاشا را پیام داد که اکر سلامت خواهی در این حضرت اقامت جوی و اکرنه زود باشد که قرین ندامت باشی بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه یک برادر خویش را نزد سرعسکر بکروکان باز داشته بود برادر دیکر را بدرکاه فرستاد و نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد ناچار بهلول پاشا حاضر حضرت کشت و لشکریان بهانقی و عایقی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرای را بزیر پای در آوردند نایب السلطنه لشکر را از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیکر به بهلول پاشا کذاشت و عبدالحمید پاشا را که یک تن از خویشاوندان او بود بنظم سپاه کماشت و حسین خان سردار ایروان را باتفاق بهلول پاشا و صناديد شهر بجامع بایزید فرستاد تا در منبر جامع خطبه بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم شهر را از وضیع و شریف بیذل تیید و طریف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای چپن اوغلی که با لشکری انبوه بحراست حدود و ثغور آن ممالک مامور بود از شنیدن این اخبار متزلزل کشت لشکرش پراکنده شد و خود در قلعه سنک که معقلی منیع بود متحصن آمد نایب السلطنه امیر اصلان خان را بدفع او فرستاد و بعد از مقاتلت

لشکرکشی نایب السلطنه بممالک روم

... چالدران ... بایزید ...

و مبادرت حاجی حسن پاشا شکسته شد ناچار قلعه را بگذاشت و با ارزن الروم گریخت و نایب السلطنه در تسخیر ارزن الروم بکچهته شد و لشکر همی براند در محال الشکرد معلوم گشت که سپاه عثمانلو که در حسن قلعه جای داشتند بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار بر داشته اند بقرا حصار و معدن و نریمان که از آنسوی ارزن الروم است در رفته اند نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دماوندی و رحمة الله خان را با هزار تن سرباز و هزار کس تفنگچی و هشت هزار سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذکرد در شتاب آمد در منزل خامور صدقی افندی مدرس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل و سوباشیان محال بدرگاه نایب السلطنه آمدند و جبین ضراعت بر خاک مسکنت سودند و خبر دادند که تابعی سرعسکر که در نارین قلعه متحصن گشته بود عریضه از در انکسار نگار داده خواستار عفو گناه آمده و پیشکشی بر گردن نهاد که همه ساله انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری نگردد و هنوز این سخن در میان بود که معروض افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه بفرمان سرعسکر با بیست هزار تن لشکر از حد و دبولانوق بیک ناگاه از دنبال محمد زمان خان و حسن خان تاختن کرده اند نایب السلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقر قاضی عسکر را رخصت مراجعت با ارزن الروم فرمود و در پاسخ سرعسکر پیامهای درشت و سخنان ناهموار گفته فرستاد و از آنجا بجانب بولانوق ایلغار کرد لشکر روم چون جنبش این جیش را نظر تس کردند بی آنکه با مردی درآویزند و گردی برانگیزند راه فرار برگرفتند حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود کلی سولمز که سه فرسنگی ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند و هم از آنجا نایب السلطنه ده هزار سوار و پیاده و دو عراده توپ از قفای گریختگان و فحص قبایل حیدرانلو مامور نمودند و مردان کارزار چون سیل بی زنهار پست و بلند زمین را در نوشته تا جنجشور و ترشور و ترجان که چهار فرسنگی دیار بکر است بشتافتند اگرچه ایل حیدرانلو را در نیافتند لاکن تمامت آبادانیها و قریهای پسر سپاه گشت و جماعتی کثیر عرضه شمشیر آمد و پنجهزار تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و دویست هزار سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و هفده عراده توپ و فراوان از آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال بهره لشکریان گشت چنان شد که سپاه ثقل آن احمال را برنتابیدند و یک نیمه اموال منهوبه را برود فرات در انداختند سلیم پاشا چندانکه دانست و توانست مرد و مال را از آن اراضی بقلل جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را یکباره از مردم بپرداخت و خود در شهری که شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان سردار را بدفع او فرستاد و او با ششهزار مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمعیل خان بیات را مامور بفتح قلعه ملازکرد نمود اسمعیل خان برفت و آن حصنی که بغایت حصین و محکم بود یورش بگشود و توپخانه و سلاح جنگ هرچه یافت برگرفت و در کنار قراسو بحسین خان سردار پیوست و سواران سپاه از بهر نهب و غارت بهر سوی پراکنده شدند ناگاه جمعی از کردان یزیدی و حسنانلو با سواران چهاردولی و نیز چپلو کمین گشاده جنگ در پیوستند حسین خان سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریمخان کنگرلو و عسکر خان افشار را مدد فرستاد و از آن سوی سلیم پاشای چندانکه در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگی عظیم گشت آغاز تا چهار ساعت

از شب

جنگ حسین خان سردار با سرداران لشکر روم

از شب برفت حرب برپای بود آنگاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر بیکدیگر درآمدند و هفت ساعت دیگر رزم دادند اینوقت حسین خان سردار جمعی از سواران قراباغی را بفرمود تا هر کس یکتن از سربازان مقدم را ردیف ساخته از آب عبره دادند چون سربازان بمصاف گاه درآمدند و طبل جنگ بزدند و تفنگها بگشادند مجال درنگ بر لشکر روم محال افتاد یکباره پشت با جنگ داده بقلعه گریختند و دیگر آگهی بنایب السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار قراسو بتاخت و بیدرنگ آن آب را عبره کرده و عنان زنان تا کنار شهر براند و آن بلده را از سه سوی بمحاصره انداخت مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدت کردند سادات و مسنا و اعیان شهر هر یک مصحفی بر کف نهاده بحضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت بر خاک سودند نایب السلطنه بر ایشان ببخشود و چهارده ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد لشکر باز از قتل و غارت شهر باز دارد و محمد حسین خان زنگنه را بطلب سلیم پاشا بشهر فرستاد و او بی مماطله و مسامحه سلیم پاشا را با تیغ و کفن بدرگاه آورد و در پاداش این خدمت محمد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک آقاسی شد بالجمله روز دیگر میرزا ابوالقاسم فراهانی در زیر در مسجد جامع تبلیس و منبر خطبه بحضرت بنام شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قراءت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند و نایب السلطنه محمد زمان خان و حسن خان را که برحسب فرمان قلعه خنوس را فتح کرده بودند بخواند و هفده عراده توپ هم از آنجا حمل دادند و سلیم پاشا را الحکومت ارمنیه باز گذاشت و ده هزار تن سواره و پیاده از آن ممالک ملتزم رکاب ساخت و محمد بیک برادر سلیم پاشا را لقب خانی عطا کرده بر آنجماعت سرهنگ فرمود و چون سپاه را بسبب قلت آذوقه از یکراه کوچ دادن صعب مینمود نخستین حسین خان سردار را با هفت هزار کس از طریق خامور کسیل ایروان ساخت و چهار هزار تن سوار شقاقی و شاهیسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپان روانه خوی داشت و محمد خان را از طریق تبلیس و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود قلعه وان را نیز مسخر دارند سلیم پاشا تسخیر قلعه وان را بر خویشتن نهاد و ایشان را از محاصره باز داشت و نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و خود از راه اردیش رهسپار گشت روز دوازدهم صفر قلعه ارجیش را که از سه سوی محاط آب است و از سوی دیگر وحلی صعب در پیش دارد بود و مهابت و سورت سطوت مسخر داشت و دوازده عراده توپ برگرفت و محال بکری و بند ماهی و محمودی نیز بتحت فرمان آمد و چون این اراضی با خاک خوی پیوسته بود بفتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی تفویض یافت بالجمله در این سفر که دو ماهه مدت برزیادت نداشت بلاد و امصار و قرای بایزید و الشکرد و دیادین و ملاذکرد و تبلیس و منبر و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری بزیر فرمان و در شمار ممالک سلطان ایران آمد و نایب السلطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون چهل و هشت عراده توپ چیزی ماخوذ نداشت و هم در اینوقت معروض افتاد که بعضی از لشکریان که مامور تسخیر حکاری بودند هیجده سنجاق حکاری را مسخر داشتند مع القصه نایب السلطنه در این سفر مانند یکتن از آحاد لشکر همی زیست و در خوردن و خفتن و نوشیدن و پوشیدن بر هیچکس فزونی نجست و چون عنان باز گذاشت مژده این فتح را در حضرت

[illegible]

پادشاه عرضه داشت اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی دو هزار تن لشکر و ده عراده
توپ نیز دیگر داد و پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را بر انگیخته شدند تا اگر تواند حدود ایران را بسنابک ستوران
ویران کند داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که بقوت کارداران ایران در شهرزور حکومت داشت با خود
همداستان کرد و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت دلو باش روانهٔ شهرزور داشت و محمود
پاشای بابان با سه هزار تن سوار در کنار آب سیروان بکهیا پیوست چون محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین
این بدانست با پانزده هزار سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و ده عراده توپ
و حسن خان والی فیلی از پشت کوه لرستان با سه هزار کس بدو پیوست این هنگام حسین پاشا خان خمسه
و محمد باقر خان ماکی را از راه سنندج و خود عقبه چاپزادر نوشته در هیجدهم ذیحجه قریب بشهرزور در لشکرگاه
کرد محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که از سه جانب با آب پیوسته است و از یکجانب با خلاب سنگری
راست کرده بنشست و پانزده عراده توپ در پیش سنگر بداشتند این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت
چند کس بحضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند فردا که از دو جانب
صف راست شود با لشکر خود از کهیا بدانسوی گریزم و در زمان با کهیا در آویزم شاهزاده چون کلمات او را
با صدق راست ندانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آنشب را بی
بنه و آغروق بپای برد روز دیگر که خورشید سر برزد ساحهٔ جنگ گشت و موسی دده معلم انگریز را با جماعتی
از سرباز و سوار و توپخانه و زنبورکخانه از میان در ه چنانکه خصم ندید و ندانست بفرستاد تا ناگاه از
قفای دشمن در آیند و بنبرد آزمایند و خود لشکر را جنبش داده میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تلی صعود
کرده جبین بر خاک نهاد و از کارساز بی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بگریست آنگاه بمیان سپاه آمد
از دو سوی گیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک
میدان گونهٔ لعل و مرجان گرفت رومیان را مجال درنگ نماند پشت با جنگ داده یکباره روی بر تافتند
محمود پاشا باتفاق کهیا عنان زنان بطرف کرکوک گریخته شد شاهزاده بی زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود
شد سراپرده و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود بدست لشکر ایران افتاد آنگاه شاهزاده مظفر
و منصور بسلیمانیه نزول فرمود کهیا چون این بدید و از مراجعت ببغداد شرمگین بود مناقصه در بارهٔ بند
شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان بسلامت نشست اینوقت شاهزاده عبدالله پاشای عم
علی پاشای والی دیاربکر را که از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود بحکومت شهرزور فرستاد و خود
ایام محرم را در سلیمانیه بپای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در
اول شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضهٔ عسکریین را
علیهما السلام و تقبیل آستانه سر من رای نمود آنگاه بطرف بغداد شتافت در منزل دلو عباس مزاجش
از اعتدال بگشت و سخت مریض شد و از آنسوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان
علمای اثنا عشریه نام بردار بود شفیع ساخت و بدرگاه فرستاد و شاهزادهٔ محمد علی میرزا را مکانت شیخ موسی

و شدت مرض از تسخیر بغداد باز داشت و داود پاشا را بجای گذاشته بجانب کرمانشاهان کوچ داد و در منزل
طاق گرا از زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود و ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض
جان بسلامت نبرد و حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرد و فرمود دور نباشد که چون من جان بتسلیم
از این لشکرگاه نتوانید بسلامت بیرون شد اکنون که مرا حشاشهٔ از جان بجا یست طریق مأمن خویش گیرید و بر
گذرید و شب شنبه بیست و ششم شهر صفر در سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری هنگام سپیده دم رخت از
اینجهان بجهان جاوید کشید و در ششم ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پسر
چنین اگر چه با دل شکسته و خاطر خسته بود بجبر پای سلطنت و شریعت ملکداری اظهار جزع و حزن نفرمود
و فرزند اکبر ارشد او محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرمانگذاری عراقین عرب و عجم را بدو
فرستاد و او را حشمة الدوله لقب داد بالجمله جسد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضه که خود
کرده بود با خاک سپردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و ذکر فتنه میان دولت ایران و روم

چون یکهزار و دویست و سی و هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بر گذشت و سه ساعت و سی و نه دقیقه
از روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بحمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه
قاجار جشن نوروزی بپای برد آنگاه لشکرها را انجمن کرد و در روز سه شنبه پنجم شوال خیمه بیرون زد و از طهران
تا سلطانیه براند از آنجا میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را بخواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت
خوانین بخراسان فرستاد و خود از سلطانیه کوچ داده دوشنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد
در اینوقت اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه بشرح رفت
یکدل و یکجهت گشتند و هرجا در ممالک عثمانی تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را مأخوذ داشتند
و زائرین بیت الله الحرام را در مملکت شام بحبس خانه در انداختند و محمد رئوف پاشا را سر عسکر ساخته
با ارزن الروم فرستادند از آنسوی نایب السلطنه نخستین حسن خان قاجار قزوینی را بطرف قارص در زمان
و فتح قلعهٔ مناز تاختن داد و در اول رکضت با سپاه روم دوچار شد و در جنگ آن جماعت مردانه بکوشید
و ایشان را بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر گرفت
و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از اینطرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز بجانب
خوی کوچ داد و بعد از ورود بخوی اسیران روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید آقای
سیواسی را طلب داشته بسوی سر عسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر از این جنگ و جوش دست باز
داری و در میان دو دولت رفع ذات البین کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد
بعد از مراجعت سعید آقا سر عسکر و دیگر پاشایان برکشیدند و کین بیفزودند چندانکه یکباره ابواب مهادنه
و مهادنه مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در نیمهٔ شهر
صیام از بلدهٔ خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را بطرف سلماس و البلاق و اراضی وان روان

کرد تا از آنسوی رزم دهد در اینوقت مسموع افتاد که جلال الدین محمّد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا
با لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را بمحاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان یکصد تن سرباز و نوزده
تفنگچی خلج بزیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران عنان
بجانب الشکرد گذاشت و در منزل اوجق لشکریکه از بهر حراست قبایل تردد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی بودند
برکاب پیوسته شد سکنۀ محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی پنداشتند و چهار هزار تن
سواره و پیاده کردان رومی و ولی پاشا و هیطا بر سر قبایل خضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک
جای داشتند تاختن بردند و مواشی ایشان را بنهب پیش راندند طایفۀ تکوری در اینوقت با لشکر وان همداستان
شدند و با آنجماعت کوچ دادند از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم
که از دنبال اردو کوچ میداد با مردم وان باز خورد و جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار لشکر وان شکسته
شد و گروهی اسیر گشت مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوری را باز جای آوردند و در منزل اوجق
بحضرت نایب السلطنه پیوسته شدند و هم در این وقت محمدزمانخان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیگی خوی که بتاراج
نواحی وان مامور بودند مظفر و منصور درآمدند اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصرۀ توپراق
قلعه سنگرها نزدیک کرده و نقبها در برده و دیر نباشد که آن حصار را بگشاید و همچنان ارامنه که در آن
اراضی جای دارند باستظهار رومیان سر از خدمت برتافتند و در هشت فرسنگی توپراق قلعه ده هزار
خانوار با آلات حرب و ضرب در قراکلیسا سنگری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از
اوجق ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که با سیل دمنده توان
مقاومت نبود کیششان را باخاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت چهرۀ ضراعت بر خاک نهادند نایب
السلطنه گناه ایشان را نادیده انگاشت لاکن فرمان داد که یکجای انجمن نشوند و در محال ویادین سکون نمایند و
آنشب را در آنجا بپای برده صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را با آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی
بیرون کنند و جنگ را توانا باشند در بین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند
و در کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه از این خبر آشفته
خاطر گشت و بی توانی حسین خان سردار و حسن خان برادرش را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتاب
زده راه برگرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای توپ و زنبورک را بازنماید تا قریب سنگر رومیان
براند سپاه آل عثمان از دیدار لشکر بیگانه بهم برآمدند نخستین چهارده عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری
از قبایل ولی پاشا و هیطا بر فراز تلی راندند و دهان توپ و تفنگ بسراشیب گشودند نایب السلطنه با غلامان
تفنگچیان از دامان تل بجنگ درآمدند لختی سفیر گلوله در میان آمد و شد کرد کار بدینگونه همی رفت تا سپاه
ایران که یکفرسنگ از دنبال بود با توپخانه برسید و این هنگام هرجا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل
عثمان بزیر داشتند و توپها را بر فراز پشتها جای داده بودند با اینکه سواره و پیاده ایرانیان هشت فرسنگ
راه سپرده بودند و اسبهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت خستگی و تشنگی داشت نایب السلطنه بی ترس

دهم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی حکم یورش داد و آنجماعت چون شعلۀ نیران
بجانب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از رومیان بستدند جماعت
ولی پاشا و هیطا چون پلنگ زخم خورده بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم آمیختند و یکدیگر را با کارد و خنجر
خون ریختند بعد از دار و گیر فراوان غلبه رومیان را افتاد و توپهای خویش باز پس ستدند و ایرانیان را شکسته
سراشیب براندند نایب السلطنه چون این بدید جعفرقلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمدرضا خان باکوئی
برادر ابراهیم خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی بمدد هزیمت شدگان فرستاد و حسن خان
سردار که پسر دستان و شیر نیستان را ببرد نینداشت دیگرباره چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان بجنگ
درآمد و با دل تفته و تن کفته و دهان پر گرد و کف از میان صف بیرون شد و بسوی فراز در تکتاز آمد لشکریان
چون این بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او بشتاب آمدند هم در این کرّت رومیان چون شیران دیوانه
کر و بر انگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان درآمیختند سرهای دلیران در زیر نعل ستوران بخش گشت و خاک
آن پشته از خون کشته لعل بدخش شد در این حمله شش عراده توپ و یکعراده خمپاره دلیران ایران بگرفتند
و از فراز کوه بزیر درانداختند صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند دلهای
ایشان از این جلادت بطپید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد در آن رزمگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سواره
و پیاده در برابر امیرخان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کارزار میکرد نایب السلطنه چند تن تفنگچی بفرستاد
و حکم داد که امیرخان بر سلیم پاشا حمله افکند و یورش انداز و خود نیز با میمنه و میسره و جناح و ساقه
از جای درآمد نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت و دو تن
از توپچیان را بخاک انداخت ناگاه گلولۀ توپ بر دهانش آمد و بر جای سرد شد نایب السلطنه بفرمود
تا اسکندرخان قاجار که امیر توپخانه بود توپها را تحریک داد و مانند باران بهار گلوله بباریدو لشکریان
از دنبال دیگر حمله افکندند ناگاه پای اصطبار رومیان لغزش یافت یکباره روی از جنگ برتافتند
نخستین جلال الدین محمّد پاشا که بچوپان اوغلی معروف بود و بیست هزار سواره و پیاده با بیست عراده
توپ در زیر رایت داشت روی برگاشت از قفای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپراق
قلعه طریق هزیمت برگرفت غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند ابراهیم پاشا
که با هشت هزار مرد بحراست سنگر چوپان اوغلی قیام داشت با شکستگان بیامیخت و سنگر بریخت نایب
السلطنه از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد بفرمود تا حسین خان سردار
سرباز و توپخانه را برداشته بر سر سنگر راند و در حملۀ نخستین بسنگر در رفت بیست و یکعراده توپ و خمپاره
و چهارده رایت بدست کرد رومیان را در سنگر نیز توان درنگ نماند لشکر ایشان تیر تبفاریق پراکنده
گشت و امیرخان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد و بالجمله توپخانه
و قورخانه و خیمه و خرگاه و ناطق و صامت تلید و طریف هرچه با آن لشکر بود در آن لشکرگاه بود غنیمت
دلیران گشت و لشکر روم در این حربگاه دو چندان مردم ایران بودند زیرا که کتاب اجرای لشکر روم

بدست شد پنجاه و یکهزار تن بشمار آمد و از اینجمله آنکس که جان بسلامت برد و در تن جراحتی نداشت افزون از
ده هزار کس نبود و غنیمتی که خاص دولت بود بیرون کتاب بهای قورخانه و گلوله توپ و باروط و جبه خانه
شصت هزار تومان بپوست بالجمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را
با زن الروم رسول فرستاد و محمد رئوف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مرکوز خاطر نبوده که با دولت
آل عثمان خصمی اندازیم سبب این رکضت و باعث این جنبش پاشایان نامجرب شدند هم اکنون اگر از کرده پشیمان
باشید و کار اصلاح و صواب اندیشید ما را از مداهنه و مهادنه مضایقت نخواهد رفت محمد رئوف پاشا در پاسخ
عرضه داشت که تا این اراضی پی سپر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت بپای نرود اگر فرمائی هر دو
لشکر با زخانهای خویش شوند آنگاه مردان کار آزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت را مشید دارند
و میرزا محمد تقی را باز فرستاد لاجرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه
ایران عرضه داشت شاهنشاه تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کار بمردی کرد خویشتن او را بسالار
اصلان لقب نهاد و از آن پس نام او را در مناشیر بدینسان رقم کردند و دیگر صنادید سپاه را هر کس بمقدار زحمت
مورد رحمت فرمود همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه بالا گرفت بعد از ورود به تبریز
در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد و روز بیست و پنجم ذیقعده میرزا بزرگ قایم مقام مریض شد و جهان را وداع
گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابو القاسم وزیر نایب السلطنه را قایم مقام
صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را برادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد مع القصه یکدو سال همی بود که
مرض وباییت ولبند جانزا در نوشت از بلاد چین و هندوستان بنجد و دیار آن گذشت از شهر شیراز و یزد
و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از صد هزار تن افزون بکشت و بسیار وقت
بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت نکرده بودند اکنون با سر داستان آئیم چون نایب السلطنه از ممالک
آل عثمان بجانب ایران عطف عنان کرد مردم وان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده ناگاه در حدود سلماس
تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته باز شتافتند چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان
غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و تفنگچی مسلمان بدفع ایشان فرستاد و چون یوسف خان از سلماس
بیرون شد نصیر خان بیگ پسر مصطفی خان هکاری که با پدر خویش نیز کار بخصومت و مبارزت داشت باتفاق
عثمان بیگ هرتوشی انجمنی از کردان کرده با سه هزار تن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد و وقتی برسید که یوسف خان
افزون از دویست تن نو مسلمان مرد لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف برزد و رزمی مردانه بداد
و کردان را بشکست عثمان بیگ و نصیر خان بیگ بصعوبت از رزمگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان
زمستان را بگذاشت و بهستوانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت نخستین برجی را که در برابر باشقلان برزبر
پشته بود و حصار داد و سه ساعت از جانبین بگشادن توپ و تفنگ کار کردند در پایان امر بقوت یورش
آن برج را مسخر داشته حرسه آن را با تیغ بگذرانیدند فتح باشقلان در مضای این کار صعب آسان گشت
و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ تیز شد آنگاه بحکم یوسف خان ابراهیم خان حاکم باشقلان را عسکر خان

افشار

افشار برداشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسف خان قبایل آن اراضی را منظم کرده باز شتافت
و مصطفی خان هکاری که نسب بسلاطین بنی عباس میرساند بحضرت نایب السلطنه آمد و جبین اطاعت بزمین
سود و مورد نواخت و نوازش شده تشریف گرانبها یافت و باز بهکاری شتافت و نصیر خان بیگ پسرش
که رانده درگاه پدر بود هم در اینوقت وداع جهان گفت آنگاه نایب السلطنه دویست تن از فوج بهادران را
بحراست قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری دختر خود را از بهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده
با ساز و برگی شایسته بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و چون این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شهریار
تاجدار بدان شد که از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا
فرمانگذار عراقین عرب و عجم لشکر خود را جنبش داده با ده عراده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان
قوانلو را با تفنگچیان استرابادی و هزار جرچی فرمان کرد تا بمحمد حسین میرزا پیوسته شود و عبدالله میرزا حاکم
خمسه را مأمور تسخیر شهرزور کرد و ذوالفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر او با لشکر سمنان و دامغان ملازم
رکاب عبدالله میرزا شدند و فضلعلی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوسته شدند
میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آزوقه سپاه با لشکریان کوچ داد و بالجمله این جماعت
روز بیست و دوم ذیقعده از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون
زد و در محال اسفند آباد عید اضحی کرد و از آنجا بجانب چمن بارسینج کوچ داد اما از آن سوی نخستین محمد حسین میرزا
محال مندلیج و بدرائی و زرباطیه را زیر قدم مردان کار فرسوده کرد و داود پاشای وزیر بغداد سعید
عبدالله شیر را بشفاعت برانگیخت و شاهزاده عبدالله میرزا قبایل بابان و شهرزور را کیفری بسزا کرد لکن در
این هنگام مرض وبا در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی نیز
وداع زندگانی کرد ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هر کس بطرفی گریخت و شاهزاده عبدالله میرزا راه
زنجان برداشت و این مرض بلشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفر قلی خان نوائی قورسیاول باشی و دو مستعلی
خان معیر الممالک و میرزا مقیم مازندرانی مستوفی را نابود ساخت ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را رخصت
انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند نشست و ایام محرم را تا عاشورا
در نهاوند ببود و از آنجا بسوی بروجرد کوچ داد و راه طهران برگرفت روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم
وارد دار الخلافه گشت اما از آنسوی چون محمود پاشا نیز از بیم بلای وبا بکرکوک در رفت و عبدالله پاشا در
سلیمانیه قرار گرفت چون سورت مرض وبا بشکست دیگر باره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد چون این قصه
بعرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را منظم کند
نایب السلطنه محمد حسین خان ایشیک آقاسی را با مکتوبی مشحون با بیم و وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در
کرکوک محمود پاشا را دیدار کرد و تبلیغ احکام بداشت محمود پاشا هراسناک شد و عثمان بیگ برادر کهتر
خود را باتفاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه فرستاده خواستار عفو گناه گشت و مورد ملاطفت
افتاد و از آنسوی عبدالله پاشای عم او پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهرزور را از داود پاشا

خط و خلعت گرفت لاجرم نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را مصحوب عثمان بیک بمحمود پاشا فرستاد
و ابراهیم خان کوئی را با دو فوج سرباز تبریز و مراغه مامور داشت که او را در جای خود مستولی دارد بعد از
رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا بیچاره گشت و ناچار سر خویش گرفته پناهنده دولت ایران گشت و محمود پاشا
در میانهٔ کوی و سلیمانیه خلعت حکومت در بر کرده وارد سلیمانیه شد و داود پاشا چون این بدانست در خشم شد و
محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داده بموصل آورد تا از آنجا از راه بغداد
روانه اسلامبول دارد و مادر محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت
ولیعهد بی توانی حکمی با براهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و مال محمود پاشا تهاون ورزی ماخوذ عقاب و
نکال خواهی گشت ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از چار سوی حصار داد و توپهای باره کوب را دهان
باز داشت بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد پس
از آنجا کوچ داده قلعهٔ اربل را بمحاصره انداخت و کار بر قلعه کیان سخت کرد تا فرزندان و خویشاوندان
برادر محمود پاشا هر که در آنجا بود بگرفت و از آنجا بکنار آب موصل آمد و اطراف موصل را بالشکر یره زده
و جنگ در انداخت مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند مادر محمود پاشا و فرزندان
او را باردوی ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد
و محمد پاشا را در قلعه کوی بحصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست محمد پاشا جلادت ورزیده
چهل و پنج روز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود و در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از
در عجز و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اکراد را بسلامت گذارند تا راه بغداد گیرد و بی کلفت قلعهٔ کوی را
بازگذارد ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت از پس او ابراهیم خان
قلعهٔ کوی و در رفته عثمان بیک را بحکومت باز داشت و چهارده عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد بفرمود
تا توپها را خرد در هم شکستند و قورخانه را حمل داده بدرگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز
حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و بخلعتی تازه بلند آوازه گشت و باز سلیمانیه
شده بحکمرانی پرداخت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین روم و ایران

چون یکهزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیست و هشتم
رجب بعد از نه ساعت و بیست و هشت دقیقه آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ساز و برگ
نوروزی طراز داده جشن عید بر قانون کرد در عنوان امر بدو سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض
داشت که محمد رئوف پاشا سرعسکر ارزن الروم بر حسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است
که در میان دولت ایران و روم کار بمصالحت کند شهریار تاجدار انجام این امر را باختیار نایب السلطنه
باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم
داشت تا با سرعسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلغت ترکی نگار دادند در یکشنبه

نوزدهم ذیقعده این سجل رقم شد میرزا محمد علی باز ایران شد و از آنسوی عهدنامه را سرعسکر باسلامبول
فرستاد و قیصر روم خاتم بر نهاد و در نیمهٔ شهر جمادی الآخره نجیب افندی که یکتن از صنادید دولت
روم بود آن عهدنامه را برداشته بطهران آورد بر حسب فرمان میرزا ابوالقاسم مستوفی کاشی او را پذیره
شده در سرای عبدالله خان امین الدوله اقامت داد و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مکتوب ملک روم را
بسپرد و عهدنامه را که قیصر خاتم بر نهاده بود بداد و بعضی از آن نگارش با کنون خاطر شاهنشاه ایران راست
نیامد لاجرم میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه
داشت و عهدنامه بنام میرزا محمد علی و سرعسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سرهنگ تبریزی
باتفاق نجیب افندی سفیر روم شد و عهدنامهٔ جدید را بمهر سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد
و صورت عهدنامه این است غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی
از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل
بنقار و خصومت و مؤدی بحرب و کدورت شده بود و بمقتضای جهت جامعهٔ اسلامیهٔ اسلام و عدم رضای
طرفین بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت
از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک
ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد ملکه و اقباله و حکم ماموریت نامهٔ نواب ولیعهد دوران عباس میرزا بد چنین
این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیهٔ عثمانی نیز با مر
و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بتجدید وکالت نامه بجناب والی ولایت ارزن الروم
محمد امین رئوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود و این عبد مملوک در مدینهٔ ارزن الروم
با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات و بعد از مبادله وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحهٔ مبارکه
باین آئین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ یکهزار و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه
واقع گشته حدود و ثغور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت
شخص معین در دولتین علیتین تماما و کمالا بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده با رکان آن وجها من
الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابدا در کار باشد
بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله که مؤدی کدورت و برودت و منافی
سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیهٔ عثمانیه میباشد و در اثنای حرب و
قتال بدست دولت فخیمه ایران آمده از جمله قری و اراضی و قلاع و قضا و قصبه حال تحریر از تاریخ این
تمسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود و بمراعات حرمت این مصالحه
خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا تخلیه سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات
و غیرها عطا شود و بسرحدات طرفین ایصال نمایند مادهٔ اول دولتین علیتین را در امور داخلهٔ یکدیگر
مداخله نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجهات و

صورت عهدنامهٔ دولتین روم و ایران

وسنجاقات کردستان داخل حدود ی باشد سبّبا من الاسباب و وجها من الوجوه از طرف دولت علیه ایران
مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق ولاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق
و قیشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقی وقیشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین وکلای
نوّاب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد
مادّهٔ ثانیه از اهالی ایران کسانیکه بکعبهٔ معظمه و مدینهٔ مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار
و تجار و متردّدین اهالی بلاد اسلام رومیّه با آنجماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان در م
و سایر وجوه خلاف قانون شرعیّه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذالک از زوّار عتبات عالیات مادامیکه مال
التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیّه ایران نیز
با تجار طرف بهیّه عثمانی و اهالی ایشان براین وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج
و تجار دولت علیّه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میر میران
کرام و سایر ضابطان و حکّام دولت علیّه عثمانی کمال دقت در رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین
و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صرّه همیون بمعرفت معتمدی متعیّن که در میان آنها ست نظارت نماید
و از مخدّرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیّه ایران که بمکّهٔ معظمه
و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبهٔ ایشان حرمت و اعزاز شود و کذالک در خصوص رسومات
گمرک تجار و اهالی دولت بهیّه ایران مانند دولت علیّه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار
یکصد قروش چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری
منتقل نشده مکرّر از ایشان گمرک نخرند تجار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که بدار السعاده می آورند
در بیع و شرای آن انحصار نباشد و بهرکس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیّتین که بممالک
جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای جهة جامعهٔ اسلامیه معاملهٔ دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند
مادّهٔ ثالثه آنچه از عشیرهٔ حیدرانلو و سپیکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن میباشند
مادامیکه در سمت آنها ست اگر بحدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در منع
و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحددار منع ایشان نشود
از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند
دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیّه ایران گذرند بعد اگر بخاک
عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگذرند و آنوقت از
حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت برنند سرحدنشینان دولت علیّه ایران در منع و تجاوز ایشان
دقت نمایند مادّهٔ رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذالک از جمله عشایر
و ایلات هرکسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیّه عثمانی بدولت فخیمهٔ ایران و از دولت بهیّه ایران بدولت
علیّهٔ عثمانی بگذرد و باید آن گذشتگان تصاحب نشوند مادّهٔ خامسه آنچه از دار السلطنه و سایر ممالک دولت

علیهٔ

علیهٔ عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف
شصت روز در هر محلّی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم
شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی
ضابطان جبرا از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیّه ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق
همان افاده بعهدهٔ وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مادّهٔ سادسه در
ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت میشود اگر وارث و وصیّ شرعی نداشته باشند
مأمورین بیت المال ترکه همان متوفیّ را بمعرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن مال را
بعینه در محل مأمون تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء
متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محلّ آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدّت مذکوره حریق و تلف
شود ادّعای آن نشود و اگر در مدّت مزبوره وارث و وصیّ نرسد ترکه محفوظ را مأمورین بیت المال باطلاع معتمد
دولت علیّه ایران فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند مادّهٔ سابعه بموجب شرط سابقه برای تأیید و تأبید دوستی
و مودّت در هر سه سال یکنفر از دولتین در طرفین علیّتین معتکف و مقیم باشند و از تبعهٔ دولتین علیّتین که در اثنای
حرب بطرفین گذشته اند در حقّ ایشان بنا بحرمت مصالحهٔ خیریّه سیاست این اساءت نشود خاتمه آنچه از
اساس و شرایط و موادّ که در فوق مذکور شد بر منوال محرّره که بالمذاکره قرارداد شد و از طرفین قبول گشته
ادّعای اموال منهوبه الضیعات و تضمین مصارف جزئیّه از جانبین مضیّ ما مضی گفته صرف نظر شود و از جانبین
دولتین علیّتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطهٔ سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت
روز در راس حدود دولتین بیکدیگر ملاقات کرده باستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و
تجدید این مصالحهٔ خیریّه بمبالغهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهة نایرهٔ کدورت
و خصومت منطفی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی
و معاملهٔ جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر برخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ
یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد الخاتمة
بالخیر و السعاده و الحمد لله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا تحریرا فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و
سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامهٔ مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از
جانب دیگر داود پاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهای اثنا عشریه بود برای عفو گناه
خویش و استرداد قلعهٔ مندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت و بی آنکه او در رسالت خویش بگذارد و
خبری باز آرد بمصرف افندیرا با لشکری زر مجوی بتسخیر قلعهٔ مندلیج فرستاد ایمانی خان فراهانی و مهدیخان
کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوّت دفع او نداشتند لاجرم ایمانی خان بگریخت و مهدیخان دستگیر
شد و مندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این کین
بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و حسن خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری بدو پیوسته شود و قبل از آنکه

خسرو خان طی مسافت کند محمد حسین میرزا جلادت ورزیده با پنجهزار سوار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان بیرون شد و بایلغار تا مندلیج بتاخت و از کرد راه حکم بیورش داد و مندلیج را بکشود و هشتصد تن از رومیانرا عرضهٔ تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمد حسین میرزا حشمة الدوله لقب داد و حکم رفت تا او باز کرمانشاهان شود و خسرو خان در مندلیج متوقف کردد اما داود پاشا از این کردار سخت پشیمان کشت و عریضهٔ از نو بنکاشت و شیخ موسی را بشفاعت برانگیخت شهریار جرمش را معفو داشت و منشوری بنامش مسطور کشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد نخست آنکه از خانقین تا بغداد از زوار عجم باج نگیرند دوم آنکه خزانهٔ نجف اشرف را که در فتنهٔ وهابی بکاظمین علیهما السلام حمل داده‌اند بیازده یکتن از دو پیران دولت ایران باز جای برند و طومار تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم برنهاده بدفترخانهٔ دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس حشمت بدارند و دعوی شرعی عجم را بمجتهدین شیعه کذارند چهارم آنکه داود پاشا هر سال پنجهزار تومان زر مسکوک بشکرانهٔ عفو کناه بدرکاه فرستد بالجمله وقایع نکار حضرت میرزا صادق مروزی باتفاق جناب شیخ موسی روانهٔ بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داود پاشا بر کردن نهاد و سجلی بمهر صنادید آن اراضی بداد قلعهٔ مندلیج را بدو کذارند بعد از ورود وقایع نکار ببغداد داود پاشا سر اطاعت و انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامروا باز فرستاد و هم در اینسال خوانین خراسان در نهان بکارداران ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا اکنون ضمیر آنست که سر از ربقهٔ اطاعت پادشاه بیرون کند و بهوای سلطنت سر برکشد پادشاه کاراگاه بدین سخنان کذب و ترهات بیمعنی وقعی ننهاد اما چون شجاع السلطنه این قصه بشنید بیتوانی حاضر حضرت شد و باصرار و الحاح فراوان حکومت خراسانرا از کردن فرو کذاشت و با برادر اعیانی خود حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا باصفهان برفت چون مزاجش از صحت بکشته بود در آنجا بمعالجت و مداوا مشغول شد و حسنعلی میرزا راه شیراز بر کرفت از پس او شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجة السلطان لقب داد و بحکومت خراسان فرستاد و میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی را بوزارت او بر کشید و برادر اعیانی حجة السلطان امامویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین فرستاد و خدمت ایلخانی را بمیرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار شاه شهید آقا محمد شاه تا اینوقت وزیر سپاه و این درکاه بود باز کذاشت و چون میرزا اسد الله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی و کلی جنود پادشاه خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش بخدمت سرکشیکچی کذاشت و در اینوقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیز پاسبانباشی لقب یافت و هم در اینسال شهریار تاجدار سفر سلطانیه را ترک کفته در نواحی طهران در اذیال جبل البرز ییلاق فرمود و هم در اینسال حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه سیزدهم صفر وداع زندکانی کفت فرزند اکبرش عبد الله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود بجای پدر خدمت

وزارت

وزارت اعظم نیز دریافت و هم در اینسال شهریار تاجدار ملا علی محمد کاشانی و حاجی عبد الله اصفهانی خواجه سرا را هر یک هزار تومان زر مسکوک بداد تا از قبل شهریار و نیابت والدهٔ پادشاه سفر مکهٔ معظمه کرده زیارت بیت الله الحرام کنند و این شعر را شهریار بنظم کرده بفرمود تا بر لوحی مرمر منقر نمودند و حاجی عبد الله حمل داده در مسجد الحرام بیادکار کذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد بیت محرمی باید که پیغامی برد نزد جانان نام کمنامی برد آنکاه در عشر اول جمادی الآخره بجانب قم سفر کرد و از آنجا بطهران آمد ۲

وقایع سال یکهزار و دویست و سی نه هجری

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی نه هجری چون سه ساعت و هیجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم رجب بر کذشت خورشید به بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز با آئین جم بکذاشت در روز پنجشنبه دوازدهم شوال از طهران به نکارستان خیمه زد و پس از ده روز کوچ داده چهارشنبه دوم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و نخستین مردم کیلان بحضرت آمدند و از کارپردازان شاهزاده محمد رضا میرزا شکایت آوردند محمد رضا میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت و برحسب فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران کیلان کشت و منوچهر خان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی بنظم آن مملکت و تربیت شاهزاده مامور کشت و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پارین فرمان حکومت خراسان یافت و بحجة السلطان ملقب آمد با خوانین خراسان و نفاق ایشان بر نتابید لاجرم دو اسبه بحضرت شتافت و از فرمانکذاری خراسان استعفا جست شهریار تاجدار دیکرباره او را بحکومت قزوین باز داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس بطلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درکاه فرمود و دیکرباره بحکومت خراسان منصوب نمود و در این هنکام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا برحسب فرمان بدرکاه آمد و بمعالجت و مداوای میرزا احمد طبیب احمد آبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بکشته بود بهبودی داشت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزادهٔ محمد میرزا که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه کشت و ایالت اراضی قراکوزلو بتربیت و تفویض آمد و در رکاب نایب السلطنه باز تبریز کشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه از سلطانیه کوچ داده بیست و دوم ذیحجه وارد طهران کشت و عبد الله خان امین الدوله اصفهانی را که حل و عقد امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مامور فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل هجری و ذکر سفر شاهنشاه ایران باصفهان

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل چون نه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غرهٔ شعبان سپری شد آفتاب رهسپر حمل کشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید در نوشت و دو روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد و راه اصفهان پیش کذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف سپرده‌اند کیفری بسزا فرماید زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در هتک حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمیکذارد و این حاجی هاشم خان و قبایل او از طوایف بختیاری بودند و سالها در محلهٔ لنبان اصفهان نشیمن داشتند چنان افتاد که عبد الله خان

امین الدوله خواهرا و را بشرط زنی بخانه آورد و این سبب تکبر و تنمر حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از بختیاری که در شمار عشیرت او بودند دست بطغیان برآوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار رقت می آزردند و اموال ایشان را بی حجتی و سندی اخذ میکردند چنانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زند کانی داشت جراحات اینجماعت را بمرهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان نیز چندان دراز دستی میکردند که پای اصطبار مردم بلغزید تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوض گشت و او خواهرزاده حاجی هاشم خان بود دیگباره سکنه لنبان سر بطغیان برداشتند و بسیار افساد که بخانه تجار در رفتند و اموال ایشان را باشکنجه بگرفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن دراز دستی منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بسبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خان را دفع دهد ناچار خویشتن بحضرت شهریار زبان بسعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود باصفهان حاجی هاشم خان را ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی هاشم خان مسامحت کرد اگر خواهد از محل خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان زر مسکوک بخازن حضرت سپارد و امین الدوله از انفاذ این زر خویشتن داری کرد و اینکار با کبریای سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان کرجی را که فرمانگذار عراق و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را بنظم کند و دویست هزار تومان از منال دیوانی حمل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله برحسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی بازپرس کرده معادل سی هزار تومان از منال دیوانی بتخفیف رعایا بازگذاشت و طریق حضرت شهریار برداشت آنگاه در غره شوال پادشاه کوچ داده مراجعت بطهران فرمود و چون از امین الدوله دل آزرده بود وزارت اعظم را باالله یارخان دولوی قاجار که هم بمصاهرت شهریار افتخار داشت تفویض داد و او را به آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان پسر او را که دخترزاده پادشاه بود امیر یار فرمود و سالار یار لقب داد آنگاه روز هشتم ذیقعده از طهران بباغ نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را بنظم گیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعده چمن سلطانیه لشکرگاه گشت این هنگام کارداران دولت روسیه را بضبط خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی گوکچه ایروان بحکم صلحنامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلحنامه مرقوم شد که هریک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود حالش را باز نمایند در مدت چهارده سال که فیمابین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متارکه میرفت چون مردم روس از حق خود بزیادت طلب میکردند اینکار بپای نرفت این هنگام یکباره روسیان سر برداشتند و گفتند محال بالغ لو و گوکچه و گوکچه و بخیسنر جزو مملکت ما باشد و اگر نه کار بمخاصمت خواهد رفت و نیارال یرملوف سردار گرجستان بولکونیک مزراویچ وکیل دولت روس را با شاهمیر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را برمراد خویش کند و از آنسوی نایب السلطنه و حسن خان ساری اصلان

نیز حاضر حضرت شدند و برحسب فرمان روزی چند با مزراویچ سخن کردند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند در پایان امر چون مزراویچ را با شرایط عهدنامه حقی نبود سخن بر این نهاد که این اراضی را کارداران ایران با ما بر سبیل عطا بازگذارند و اگر نه کار با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز مجادلت و مقاتلت شود لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را باتفاق مزراویچ بسفارت تفلیس فرمود تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرو نشاند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت و نایب السلطنه برای نظم محال قراکوزلو و همدان بدان اراضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا باتفاق منوچهر خان برحسب فرمان در قزوین برکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را بدرگاه آوردند شاهنشاه بعد از تادیب آنجماعت را ماموره بتوقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان بتخفیف منال دیوانی گیلان مقرر داشت و از آنجا بجدو سادجلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم سفر وارد طهران گشت و از آنسوی وقایع نگار باتفاق مزراویچ طی مسافت کرده بعد از ورود به تبریز مزراویچ سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار یرملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریه بالغ لو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بحراست گذاشت اگر سردار ایروان از بهر انتزاع میان بندد ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن بکند بباشیم تا سفیر ایران برسد آنگاه گوئیم که ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغ لو که درخور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند اکنون که کار بدینگونه رفت و صورت حال معروض امپراطور روس شد بی آنکه از دولت فرمانی رسد نتوانیم دست از بالغ لو باز داریم همانا کارپردازان ایران از بهر بالغ لو ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز مقاتلت نخواهند کرد بالجمله سخن بر این نهادند و کینیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریه بالغ لو را بگرفت و یکتن مایور با دویست تن سالدات و دو عراده توپ در آنجا بازگذاشت و از اینسوی چون وقایع نگار بایروان رسید کینیاز بحسین خان سردار پیام داد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض تحدید حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او بجدود پمبک سفر کرده پس باید شد تا یرملوف بتفلیس مراجعت کند وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغ لو کوچ داده سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود داور اعظیم مکانت کرد و شده بپذیره گشت و یرملوف هنگام سفر ولیمینوف را از بهر گفت و شنید سفیر ایران بجای گذاشته بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در عذر و حیلت حرفی بر زبان نراند وقایع نگار گفت از اینگونه سخن چیزی بدست نخواهد شد نیکو آن است که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی تا مراجعتی باشد پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه نگاشت بدین شرح که اکنون سال فراوان است که دولتین علیتین ایران و روس را موافقت است بهتر آن است که کارداران دولت

دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند اکنون که جماعت روسیه از حد و حدود خویش قدم فراپیش نهاده اند و قلعهٔ بالغ لو را بزیر دست کرده اند صواب آنست که از خلاف رای شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافات بمعاداة بدل نشود و یلمنوف در تحت این کلمات نگاشت که ما قریهٔ بالغ لو را بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم تا از قبل ایمپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم این هنگام الکسندر پاولیچ ایمپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادرش قسطنطین بهوای سلطنت سر برکشید چون او بغلظت طبع و شرارت خوی شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از در فرمانگذاری بگذاشتند و برادر دیگرش نکولای پاولیچ را بسلطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصهٔ سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند ناچار نگاشتهٔ یلمنوف را برداشته در بیست و هشتم جمادی الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدار الخلافهٔ طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا را از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را بنیچیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله بنکاح داد و هم در اینسال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان که عمزادهٔ شاهنشاه بود وداع زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزادهٔ شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در این سال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش خسرو خان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم در اینسال محمد حسین خان قراگوزلو رخت بسرای باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کارفرمای پیاده و سوارهٔ قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا شد و هم در اینسال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بپوشید و فرزندش غلامحسین خان که بمصاهرت شهریار افتخار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از هفده نبود بسلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بخسرو خان گرجی مفوض گشت و هم در اینسال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت چون در اینسال محمد رحیم خان والی خوارزم درگذشت فرزند او رحمن قلی توره بجای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان و سالور و سارق و تکه و یموت و سکنهٔ ابیورد و درون و مهنه انجمن کرده بمخافصه تا کنار شهر مشهد مقدس براند و لشکر کاهی عظیم کرد و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری در خور رزم خوارزمیان حاضر نبود از قضا هم در آن شب ابری عظیم متراکم گشت و برفی شگرف ببارید و صرصری دمسرد بوزید و صورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و بارگیر ایشان نیز بمرد رحمن قلی توره بزحمت تمام از آن داهیه دهیا راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود از آن خیزران تا اراضی سرخس برفت و صبحگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند

اما رحمن قلی توره بعد از ورود بسرخس کرشخیکان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را بتاراج نواحی جام و سرجام مأمور فرمود و از قضا شجاع السلطنه فرزند خود ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی مردم رحمن قلی توره باز خورد ارغون میرزا که خو کردهٔ کارزار بود چون ایشان را دیدار کرد با شمشیر آخته بمیان ایشان تاخت زمانی دیر برنیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضهٔ شمشیر ساخت و نیم دیگر از لشکر او نیز در حدود جام با امیر نصر الله خان تیموری دچار آمد که او نیز از سپاه حضرت شجاع السلطنه بود دلاوران تیموری دمار از آن جمع برآوردند چون این خبر برحمن قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرد دیگر باره دل بر کیفر نهاد و دیگر باره در تجهیز لشکر جدی بلیغ فرمود و سه هزار تن مرد مبارز از قبایل اوزبک و تقرات و مردم قراقالماق انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و سارق را با ایشان همدست نمود و قوادسپاه خویش را مانند دولت نظر بی و عوض اتالیق و رجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار و تراب بی و سعید نیاز خان را با ایشان همراه ساخت تا بکنار مشهد مقدس براندند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند و آن جماعت بشتاب شهاب و شیمت عقاب باراضی مشهد تاختن کردند و این خبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان بشتاب زده در دامان جبل اثر در کوه با آنگروه دچار شده از دور و نزدیک مردان برصف شدند و گردان بگیر و دار درآمدند بعد از آویختن و خونریختن ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان تکتاز آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر از آن جماعت بدست کرده باز شتافتند شجاع السلطنه هم در آنجایگاه از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی توره بعد از این حدیث هولناک مجال توقف در اراضی سرخس مجال نیافت و باز خوارزم شتافت و مژدهٔ این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای نقض عهد روسیان با ایران

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چون دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برفت خورشید در خانهٔ شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را بدینگونه کردند بر چهرهٔ درهم که معادل سی و شش نخود سیم بود این مصرع نقش کردند مصرع

سکهٔ فتحعلی شه خسرو صاحبقران

و بر چهرهٔ دینار که هیجده نخود ذهب خالص میزان داشت این مصرع رسم شد مصرع

سکهٔ فتحعلی شه خسرو کشورستان

و نه درهم چنین را یک دینار بها نهادند و یک دینار را با یک چنین درهم یکتومان خواندند و هم در اینوقت در اراضی ورامین ری و جبال دامغان از زر و سیم مسکوک مقداری بدست شد که بعضی سکهٔ شاپور ذو الاکتاف و برخی سکهٔ خلفای بنی عباس و دیگر ملوک نقش داشت این جمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند و این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه بکجهت شد چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن بقلعهٔ بالغ لو و ایروان بشرح رفت و هم در این مدت که اراضی مسلمانان مسلط بودند و از درازدستی بازنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمینمودند این حدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از صاحبان بار و سیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکار ایران

در کار شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر
رای بر چگونه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته باندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و
رونق شریعت نهاده ام جناب آقا سید محمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود پتوانی از عتبات کوچ
داده راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن
بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان
زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر بکار شود و پس آقا سید محمد دلشاد کرد و با هر یک از علمای ایران
مکتوبی نگارد و که بحضرت شهریار کرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که عبد الله خان
امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد و از
جانب دیگر میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی را میهمان داری جان مکدان لدکیز انگلیس مامور فرمود که از قبل
دولت کمپنی هندوستان روانه ایران بود که بجای هنری لکک وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا
بندر ابوشهر رانده بود بالجمله در اینوقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت برحسب فرمان شهریار
فرمانگذار لرستان فیلی گشت و شاهزاده همایون برادر اعیانی او حکومت نهاوند یافت آنگاه روز شنبه
بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافه طهران کوچ داده و رسلطانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگرفته
دوشنبه ششم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل
نیکولای امپراطور روس کنیاز منشکوف بسفارت ایران آمده برحسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذی قعده
خسرو خان والی کردستان و فرج الله خان آدخلوی افشار او را استقبال کرده در سراپرده آصف الدوله
الله یار خان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که اینوقت
منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسشی بسزا نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت
شهریار بار جست و مکتوب امپراطور را برسانید و تخت بلوری که بهدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را
الکسندر پاولویچ از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر
پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه زرع طول و دو زرع عرض باشد که از بلور پرداخته و
مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شربه از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه
صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند بالجمله بعد از تقبیل سده سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد
در روز جمعه هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصر الله استرابادی
و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان
و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثنا عشریه
فضیلتش بر زیادت بود و باتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی
ملا احمد که او نیز قدوه مجتهدین بود از راه برسید تمامت شاهزادگان و قاطبه امرا و اعیان نیز باستقبال
بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و اینجمله مجتهدین که انجمن بودند

بالقاق

باتفاق فتوی راندند که هر کس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سر برتافته متابعت شیطان کرده
باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت از میانه معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب
و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه زرم روسیه را پسندیده نبودند و رضامند نبودند مجتهدین ایشانرا
پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافران را
مکروه می شمارید لاجرم ایشان دم در بستند و از آنسوی سفیر روس نیز چندانکه سخن از در صلح راند و همگفت
وقت آنست که کس بحضرت امپراطور گسیل دارید تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید
سخنان او را نیز وقعی نگذاشتند و از قضا هم در اینوقت کنیاز وسر حد داران چنگ و قراکلیسا از حد وجود
بیرون شده تا آباران ایروان تاختن کردند این معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد تکیه
کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مایوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشانرا
از اندیشه جدال فرود آرد و خویشتن برگردن نهد که دست روسیان را از حدود ایران باز دارد و مجتهدین
در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و خفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگرچه روسیان از
حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را
طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت
فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده یکهزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا
فرمود و برحسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بمهمانداری او مامور گشت و راه آذربایجان برداشت
از پس او شهریار تاجدار یکباره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفنگچیان استرابادی
و هزار جربی و فندرسکی ببقلای سپاه مامور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از چمن سلطانیه راه
آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمد قلیخان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و مافی از
قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض
مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند و حاجی محمد خان قاجار دولو با جماعتی از لشکر بطرف طالش درشتاب آمد
و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان و برادرش حسنخان ساری اصلان حدود کوکچه و تکیز و بالغ لو را
از روسیان پرداخته کنند و شهریار تاجدار روز پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چای رسپار
گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد اما از آنسوی حاجی محمد خان قاجار بمجال
او جارود بشتافت و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ درانداخت و بحکم یورش
بدان قریه در رفته تیغ بر روسیان نهاد و بیست تن اسیر و سی نیزه سرود و عراده توپ از ایشان بگرفت
و روانه درگاه داشت و اینجمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت و از جانب دیگر
چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده پس از دو روز در جمعه بیست
دوم ذیحجه بر سر شکر باش آپاران تاختن برد و یکهزار تن سالدات که در آنجا جای داشتند بجنگ درآمد و جمعی را
بکشت و آنجماعت را بشکست کنیاز با گروهی از مردم خود فرار کرده بدرختستان پناه گریختند و سجانقلی خان قاجار

قزوینی هم در آن شب جمعه بر سنگر با بغلو تاخت و حربه آن سنگر را بگشت و دو عراده توب بگرفت و حسن خان
ساری اصلان از طریق کمری بر سر قرا کلیسیا برفت و با چهار صد تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن
داشتند طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضه هلاک و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرد
و دو عراده توب بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره کل را یکباره از روسیان
بپرداخت و بوداق سلطان آیرملو را با دیگر مسلمانان بنخو رسعد ایروان آورد و همچنان تقی خان زرچلو
ساکن کوکچه و نجیز از طرف دره چچک راه حمزه چمنی برگرفت و اسبان توپخانه کینیاز را براند و راعیان
اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یک دیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت اما نایب السلطنه
چون به تبریز در آمد الکسندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را بمجال
گرجستان و شیروان و شکی مأمور فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی
متفق ساخت و امیر خان سردار را باتفاق مهدیقلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برکشاط روانه داشت
و خویشتن روز دوشنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت اما از آنسوی دو هزار تن سالدات که در
محال گروس و خنزیرک و چناقچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی بر داشتند تا در آنجا اعداد کار کرده با دیگر
لشکریان ساخته جنگ مسلمانان کردند در بین راه با شاهزاده اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب افروخته
گشت حاجی آقا ربیک قراباغی با مردم خود نیز از قفای روسیان در آمد و رزم در داد و هم در اینوقت
نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ بپیوست از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افروخته
بود در پایان کار روسیان در قید اسار و بوار در آمدند هزار تن اسیر و پانصد تن عرضه شمشیر و چهار عراده توب
بدست لشکر اسلام افتاد و از جمله چهار شنبه یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بگذشت آنگاه
فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و گروس حافظ و حارس باز داشتند و علف و آذوقه
بدادند و حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از فتح قریه کرمی باتفاق میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش
و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هر چه از
تلید و طرید یافت برگرفت شگفتی آنکه چهارده سال از این پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب تاسوعا
بدست روسیان افتاد و اینوقت هم در شب تاسوعا مفتوح گشت بالجمله سه عراده توب و دویست تن
اسیر از آن جماعت دستگیر شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهریار آمد فرمان رفت تا قلعه لنکران را
با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعه سالیان افتاد و اموال و اثقال فراوان بهره لشکریان شد از
جمله یکصد هزار خروار آرد بدست کردند آنگاه بر حسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شهریار
تاجدار بفرمود تا از سرهای روسیان پنج مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و چهار صد
تن از اسیران روس با ده عراده توب بشاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر
اسیران را روانه طهران داشتند از پس این وقایع نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیاد اوغلی
قاجار حاکم گنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد بیگخان افشار ارومی متفق ساخت و علما و اعیان گنجه را

مکتوبی مشعر بر تحریض جهاد با روسیه کرده بدیشان سپرد و وکیل گنجه داشت و از قفای ایشان علیقلی آقای برادر
اغورلو خان را از طریق آیرم بر سر قبایل قاجار و آیرملو و قزاق و شمس الدین لو فرستاد تا ایشان را بر
روسیان بشورانند اما مردم گنجه و قبایل و نواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلو خان آگهی یافتند در
عصیان با روسیان یکجهت شدند[۲] و سر بطغیان بر داشته جماعت روس که در زه در آباد گنجه سکون داشتند چون
این بدیدند از بیم کیفر غوغا طلبان و تسخیر گنجه بیرون شتافتند و مردم گنجه جنگ ایشان را پذیره گشتند در خان
باغی گنجه با روسیان دوچار شدند در میانه جنگی عظیم برفت هم در پایان روسیان شکسته شدند و جمعی کثیر
از ایشان عرضه شمشیر گشت و گروهی اسیر شد و هشت عراده توب دستگیر آمد از آن جماعت عددی
اندک با یکعراده توب بطرف شمکور رگریختند اغورلو خان جمعی از سواران را از قفای ایشان بتاخت تا در شمکور
ایشان را نابود ساخت آنگاه اغورلو خان بجای جد و پدر در شهر گنجه بحکومت نشست در روز یکشنبه یازدهم
محرم سرهای روسیان و اسیران ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت و این هنگام نایب السلطنه فرمان داد
تا امیر خان سردار نیز در گنجه متوقف باشد و عبدالله خان دماوندی و نوروزعلی خان سرهنگ سپاه همدانی
قلعه گنجه را حافظ و حارس کردند و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک شیروان براند و بر حسب
فرمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولو با دو عراده توب و حاجی محمد خان قاجار با جمعی از لشکر به پشتوانی مصطفی
خان از طریق سالیان راه برگرفتند و تا منزل جواد براندند جماعت روسیه که در شکی و شیروان جای
داشتند چون این جنگ و جوش بدیدند پدرنگ بجانب نزمک که معقلی محکم بود فرار کردند لاجرم مصطفی خان
در شیروان و محمد حسین خان در شکی تا دخاطر بحکمرانی پرداختند و از جانب دیگر کینیاز از قراکلیسیا چون
دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندانکه احمال و اثقال و آذوقه و علف بذخیره داشت بر زبر هم
نهاده آتش در زدند و بقلعه لری گریخته در آنجا متحصن گشت مع القصه از جمعه بیست و دوم ذیحجه تا جمعه
بیستم محرم اینجمله بلدان و امصار مفتوح گشت آنگاه بر حسب حکم شهریار شاهزاده شیخعلی میرزای حاکم ملایر با
لشکری انبوه از لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع قبه و باکو راه برگرفت و شهریار تاجدار بیست و یکم محرم با آهنگ
قلعه شوشی از ظاهر اردبیل کوچ داده بیست و چهارم محرم در یکفرسنگی اهر در کنار رود طویله شامی فرود
شد و الله یارخان آصف الدوله را با بیست هزار تن لشکر و ده عراده توب فرمان داد که برکاب نایب السلطنه
پیوسته شود و در فتح قلعه شوشی با او همدست گردد و صد هزار تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر بدو داد
و فرمود بعد از فتح شوشی پشتوانی آهنگ تفلیس فرمایند و او بیست و هفتم محرم کوچ داد و دهم صفر در
ظاهر قلعه شوشی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوست و چنان افتاد که در اینوقت سفیر دولت انگلیس
جان مکدانلد کیز بمهمانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی بیست و نهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و بر حسب
امر شهریار محمد حسن خان دولوی ایشیک آقاسی باشی و محمد ولیخان افشار او را پذیره کرده در آوردند و روز دیگر میرزا
صادق وقایع نگار و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی او را بازپرسی لشکر کرد و پنجشنبه چهارم صفر تقبیل
سده سلطنت حاصل کرد و مورد الطاف و اشفاق پادشاه شد مع القصه از آنسوی نایب السلطنه ولیعهد ثانی

شاهزاده محمد میرزا را مامور بحفظ و حراست شهر و قلعهٔ کنجه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و نظر علیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی بجهه گشت و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنکرها نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعه کیان از در چاره با لشکر اسلام ساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد از درآوردن سپاه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراه نداریم روزی چند بدین مماطله و تسویف بپای بردند و از آنسوی مددوف که در خدمت امپراطور روس سرداری نام بردار بود سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه و قزاق ساز داده با بیست عراده توپ مغافصةً بجانب کنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که بیم آفت و محل مخافت بود یاد نکرد ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مددوف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ او نداشت جلادت ورزیده پذیرهٔ رزم او شد و قلعهٔ کنجه را بنظر علیخان مروزی سپرد امیرخان سردار که جنگ از شیر آهنین چنگ بود و هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی شمکور هر دو لشکر با یکدیگر دیدار کردند و جنگ استوار گشت بانگ گیر و دار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان آمد و دم با دل تفته و لب کفته از چپ و راست رزم میداد ناگاه گلولهٔ تفنگ بر مقتل او آمده هفتاد و رخت بجهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدد و قلت عدد داشتند چون سردار را کشته دیدند یکباره روی برگاشتند و مددوف هم در آن روز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر بیدرنگ آهنگ قلعه کنجه کرد نظر علیخان مرندی چون این جلادت از مددوف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق فرار برداشت و لشکر روسیه بی‌مانعی و دافعی شهر و قلعه را فرو گرفتند از آنسوی چون خبر آهنگ مددوف بطرف کنجه در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصرهٔ شوشی باز داشت و حکم داد که مهدیقلی خان جوان شیر ایل و الوسی که ساکن اراضی قراباغ اند بجانب قراچه داغ کوچ دهد و خود با سپاهی که حاضر حضرت بود بر داشته از قفای مددوف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعه کنجه از لشکر روس آکنده بود ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاساید و از صبحگاه ساز مقاتلت فرماید از قضا هم در آنشب بسقاویج که یکتن از جنرالان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن سالدات از طریق تفلیس برسید و با مددوف بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت و نایب السلطنه ملازمان رکاب و سواران عبد الملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان استراباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا را با دو تن دیگر از فرزندان خود در قلب جای داد و سرباز و سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان دره کمینگاه گرفت و از آنسوی مددوف دیوار حصار را پشتوان ساخته لشکر خویش را برصف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بداشت و خود با سرباز و توپخانه در قلب شد نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت کردند و بپشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سیغناق کرده بودند یورش بردند و در اول حمله روسیان را هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب

شکست یافتن مسلمانان [illegible] از روسیان و کشته شدن امیرخان سردار

فتح کنجه بدست روسیه

درنگ نیاورده پشت با جنگ دادند و مددوف چون این نگریست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان توپها گشادند و از دخان و شرارهٔ مصافگاه چون شب قیرگون پرستاره گشت و گلولهٔ توپ و تفنگ چون تگرگ مرگ بباریدن نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا فرزندان که نوآموز کارزارند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد کس بشتاب فرستاد که ایشان را برکنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفتگی فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه بیکسوی بتاختند سرباز آذربایجانی چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله افکنند بجمله سر برگاشتند و بارگیرهای لشکر عراقی و بختیاری را که بکار جنگ بودند برنشسته راه فرار برداشتند جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند نیروی جنگ از ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند از میان دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری راکه اسب نبود بر پشتهٔ صعود کرده متحصن شدند دیگر روز و یکشب با روسیان رزم دادند و در پایان کار بجمله اسیر و دستگیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام بدست روسیان افتاد و نایب السلطنه باتفاق آصف الدوله ناچار دنبال هزیمتیان گرفتند و تا کنار رود ارس براندند چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هر دو را حاضر حضرت ساخت و دیگرباره بساز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود ارس ساختهٔ جنگ باشد از قضا در غرهٔ شهر ربیع الاول در طویلهٔ شاهی که لشکرگاه پادشاه بود برفی چنان سترگ ببارید که مجال درنگ در آنجا محال نمود ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز برگرفت و در ظاهر آن بلده فرود شد و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود و بعد از سه روز بطرف دهخوارقان کوچ داد شاهزاده شیخعلی میرزا و حاجی محمد خان دولو و ابراهیم خان قاجار از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند و بزرگان داغستان و چچن بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافته مورد اشفاق و الطاف شاهانه گشتند و مهدیقلی خان جوانشیر شهزار خانوار ایل و الوس قراباغ را کوچ داده در اراضی قراچه داغ نشیمن فرمود و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی بر حسب فرمان تا دو فرسنگی تفلیس را بمعرض نهب و غارت در آوردند و نایب السلطنه با آغاز فصل شتا در کنار ارس سکون فرمود و امیر حسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت و شهریار تاجدار بیست و ششم ربیع الاول از دهخوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت و از آنسوی مددوف در عشر اول جمادی الآخره از آب ارس عبور کرده بجد و جهد شکین بشتافت از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای برد و از محال کنکرلو و احمد بیک لو عبور کرده در کرملو لشکرگاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد قاسمخان و حسین پاشای یوزباشی و رحمة الله خان سرتیپ فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج دوم تبریزی را با سپاهی ساخته بدفع او فرستاد و از جانب دیگر شاهزاده عبد الله میرزا بر حسب حکم شهریار تاجدار با لشکری جرار روز سیزدهم جمادی الآخره روانه اردبیل گشت مددوف چون انجمن لشکرها را از جوانب بدانست بشتاب زده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای توپخانه و عرادها نیکه حمل آذوقه میداد فراوان بهرهٔ لشکر اسلام گشت و این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود میرزا حسن

شکست یافتن لشکر اسلام [illegible] از روسیان

مراجعت شهنشاه ایران بدار الخلافه

از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه بمرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد و هم در اینسال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرّس عصیانی کرده بیمناک شد و از شهر هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزوار انجمنی کرد و در دفع پسر بچه کشت کامران میرزا بحضرت شجاع السلطنه که فرمانگذار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود شاهزاده محمد امین خان بازوکی را با پانصد سوار کسیل هرات ساخت و کامرانرا کامروا فرمود شاه محمود چون این بدانست با راضی میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستان شتافت و از جماعت ازبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار پرخاشجوی ساز داده بقصد پسر سر بر تافت و از اینسوی کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بمدافعهٔ پدر برانگیخت و محمد امین خان با سوارهٔ خراسانی در باغ شاه جای کرد اما شاه محمود از منزل سرچشمهٔ بادغیس ایلغار کرده از دامنهٔ معروف بجر کلاغ سرآشیب شده بکنار هرات آمد و از کرده جماعتی را بدفع محمد امین خان و سوارهٔ خراسانی تباخت تا باهم درآویختند لاکن هیچ جانب را ظفر بدست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزندزادهٔ خویش جهانگیر تاختن کرد و در حملهٔ نخستین او را بشکست و کامرانرا در قلعهٔ هرات حصار داد این هنگام شاهزاده کامران بیم کرد که مبادا مردم شهر بروی بشورند و شاه محمود را درآورند لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه معروض داشت و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده بپنجروزه بکنار غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلدهٔ هرات بیرون شده با پدر بساز مقاتلت کرد بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس او شجاع السلطنه در چمن سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نوازش و نوازش شاهزاده کامروا گشت و شجاع السلطنه را ببرای خویش دعوت کرده بشهر درآورد و مفاتیح حصار شهر و خزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آن همه جواهر شاهوار یک انگشتری عقیق اختیار کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با پنج هزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم مراجعت بارض اقدس کرد و مژدهٔ این فتح در طویلهٔ شامی معروض درگاه شهریار ایران افتاد و هم در اینسال الله قلی توره برادر رحمن قلی توره باغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس باراضی جام رانده در کنار قلعهٔ محمودآباد لشکرگاه کرد و دست بنهب و غارت برگشاد از قضا شبی نزدیک بسپیده دم چند سر اسب در لشکرگاه او افسار گسیخته درهم افتادند و پرستاران و رایضان ستوران برخاسته غوغا در انداختند و بداد و داد اند که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت هرکس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه با سپاهی ساخته آهنگ شبیخون تاخته یکبار لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا بسرخس عنان نتوانست کشید و از آنجا نیز بیدرنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام بلشکرگاه او درآمده طریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و مژدهٔ این ظفر در عشر آخر شعبان در دار الخلافهٔ طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد

ذکر

ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری و مقاتلت ایرانیان با روسیان در سرآذربایجان

در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروز بگذاشت و از بهر مقاتلت با روسیه باحضار لشکرها منشور کرد و از آنسوی کارداران روس دو فروند کشتی جنگ از دریای خزر بجد و د استراباد و مازندران براندند و جماعت ترکمان را که سکنهٔ سواحل بحر خزر بودند بپول سیم و زر بفریفتند و بر فرمانگذاران دولت ایران برشورانیدند از میانه مردی که قیات نام داشت و در میان ایل جعفربای حکمران بود ساختهٔ طغیان و عصیان گشت بدیع الزمان میرزا المشهور شاهزاده محمد قلی میرزا که حکومت استراباد داشت مهدیخان و محمد تقی خان هزار جریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استراباد و مازندرانرا با یکهزار سوار کوکلان تیر بر داشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپیده بر زند خویشتن را بر مردم جعفربای زد و مردانرا خون بریخت و زنانرا برده گرفت و اموال و اثقال آنجماعت را حمل داده باستراباد مراجعت کرد و روسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای راندند شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهر خان ایچ آقاسی را فرمان کرد که بگیلان رفته فرضهٔ انزلی را حافظ و حارس باشد و عبدالله خان امین الدوله برحسب امر ملتزم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شد اما از جانب دولت روسیه کار دیگرگون گشت زیرا که معروض امپراطور افتاد که حد و د مملکت ایرانرا که بروزگاری دراز از کارداران ایران پرداخته بود و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب انباشته داشت بیک تاختن لشکر ایران دستفرسود خویش ساختند و این معنی در خاطر امپراطور ثقلی بزرگ انداخت لاجرم الکسندر یرملوف سردار گرجستان را از محل خود ساقط ساخت و ینارال بسقاویچ را بجای او نصب کرد و کینیاز مددوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان و شکی برگرفت و اجنوف را برگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یکجهت شدند نخستین بسقاویچ تصمیم عزم داد و ینارال دویچ را با ده هزار تن سالدات و بیست عراده توپ بتسخیر ایروان برانگیخت و اجنوف نیز با شش هزار تن سالدات و ده عراده توپ راه قراجه داغ گرفت در غرهٔ شوال دویچ در اوچ کلیسا و اجنوف در پل خدا آفرین فرود شدند حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان صاری اصلانرا با پنجهزار سوار و هزار تن سرباز بقلع دشمن از قلعه بیرون فرستاد و از آنسوی ینارال دویچ با سه فوج سرباز و هزار تن سوار قزاق و چهار عراده توپ بر سر قلعهٔ سردارآباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد حسن خان صاری اصلان پذیرهٔ جنگ او کرده در کنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسا و سردارآباد است او را دیدار کرد مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر روسیان درآمد و در اول حمله یکصد و سی تن از آنجماعت را عرضهٔ شمشیر و دویست تن را زنده دستگیر نمود با اینهمه ینارال دویچ از فتوری در عنصر جلادت پدید نشد و لشکر خود را از آن مخافت بیرون آورده عنان زنان بر سر سردارآباد آمد و از نیم شب حکم یورش داد حرسهٔ قلعه نیز بمدافعت برخاستند و تا بامداد رزم دادند دویچ چون فتح سردارآباد را

صعب دید از آنجا سر بتافته مانند دیو دیوانه بقصد قلعه تالین شتافت و همچنان کر و فری کرده روی ظفر ندید ناچار طریق مراجعت گرفت اما الخسوف از کنار پل خداآفرین جنبش کرد که از آب ارس عبور کند و بار اضی قراجه داغ نهب و غارت افکند ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست مانند شیر آشفته بدیشان کمین بگشاد و هنگام عبور از آب دهان توپها را بآنجماعت گشاده داد و از آن گلولهای آتشین بسیار کس در آب جان سپردند الخسوف را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده سر خویش گرفت و این خبر در عشر آخر شوال معروض درگاه پادشاه افتاد و شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب مرصع نمودند که در قیمت معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بر آمد و آنرا بر بقعهٔ مطهره بضعهٔ موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته ببلدهٔ قم فرستاد و خود در روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه طهران خیمه بیرون زد و براه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کارداران روسیه نیارال هنکروف را باتفاق کنیاز سوار سیمز با چهار هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسا برانگیختند تا بلشکرگاه حسن خان ساری اصلان شبیخون افکنند در نیمه راه قراولان سپاه ایشانرا دیدار کرده ساری اصلان را آگاه ساختند در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت و با چهار هزار سوار در بیرون سنگر کمین گرفت این هنگام روسیان برسیدند و بیدرنگ بلشکرگاه درآمدند و از قفای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته بتاختند و شمشیر در آنجماعت نهادند و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانیدند نیارال هنکروف چون این بدید قوت مبارزت از بهر او نماند ناچار توپخانهٔ خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت گروهی از سواران دنبال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کنار رود ارس برفتند روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان گرفتاران را از سر برداشت و رؤس ایشانرا انفاذ درگاه پادشاه نمود در منزل میانج پانصد نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و برحسب فرمان این جمله را بدار الخلافه طهران حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند آنگاه اردوی پادشاهی از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شد و این وقت چنان افتاد که روسیان پانصد عراده آزوقه از بهر مردم خود از تفلیس بجانب ایروان حمل میدادند که در حصار دادن ایروان بکار لشکر شود حسن خان ساری اصلان این بدانست و شب هنگام تاختن برده عرادهای آزوقه را ماخوذ نمود و نگاهبانانرا سر برگرفت و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه افتاد و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده در چمن قبله لشکرگاه کرد اما روسیان چون از حصار دادن ایروان سودی بدست نکردند دست باز داشته بجانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعهٔ عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزاست نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلدهٔ خوی تا محال چورس براند و احسان خان پسر کلبعلی خانرا که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی بحراست قلعه عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان دولوی قاجار را با گروهی از بختیاری با او همداستان کرد و احسان خان چشم از احسان شهریار و حفظ بیضهٔ اسلام پوشیده در نهان با نیارال پسقاویچ ابواب موالات باز داشت

شبیخون سپاه ایران باردوی روسیان

دادرا بمحاصرهٔ عباس آباد تحریض نمود و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند اینوقت شاهزاده علینقی میرزا برحسب امر شهریار با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بارض چورس آمد و پادشاه از چمن قبله کوچ داده در ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از چهار روز مراجعت فرمود و اللهیار خان آصف الدوله نیز با پنجهزار سواره و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شده روانه چورس شد اینوقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با شش هزار سوار و دو عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد و حسن خان ساری اصلان را منشور فرستاد که با آهنگ جنگ روسیه راه برگیر اینک من کمین نهاده‌ام چون روسیان لشکر تو را اندک بینند دست از محاصرهٔ عباس آباد باز دارند و از سیغناق و سنگر خویش بیرون شده با تو درآویزند پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان درآیم و کار بکام کنم از قضا یکتن از ارامنهٔ ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شب هنگام آب از باره بند ساری اصلان بجست و برنشست و چون باد بنزدیک پسقاویچ تاخت و او را از این کید و کین آگاه ساخت لاجرم پسقاویچ با ساختگی تمام کوچ داد و از این سوی چون نایب السلطنه از سر گشت کار را برآرزو نیافت و در بین راه با پسقاویچ دیدار کرده ناچار صف کارزار راست کرد و جنگ پیوسته شد اگرچه زمانی دراز مردم ایران پای اصطبار افشردند اما با قلت عِدّه و عُدّه روی ظفر شوانستند دید و بسیار کس پشت با جنگ دادند در میانه چهار تن از روسیان آهنگ نایب السلطنه تاختن کرد و خدمتش بخویشتن هر چهار را دفع داد یک دو تن را با تیغ بزد و دیگر را با گلوله تفنگ انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن رزمگاه از پس آنکه اسبش از پای درآمد پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد ملازمانش او را گرفته بکنار آوردند چون بهبودی گرفت جان نثار دولت لقب یافت مع القصه ایرانیان بمحال چورس مراجعت کردند و پسقاویچ علی راکه نشانه دولت ایران داشت برافراشته از رود ارس عبور کرد و تا کنار عباس آباد تاختن نمود و احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت چون این بدانست هر کس از حرسهٔ قلعه را که دولتخواه ایران میدانست گرفته بند بر نهاد و در بر روی پسقاویچ بگشاد و روز بیست و هشتم شهر ذیحجه پسقاویچ بعباس آباد درآمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چند تن دیگر را ماخوذ داشته روانه تفلیس نمود و احسان خان را بپاداش این خدمت حکومت نخجوان داد و چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار افتاد حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار را با سرباز خلج و ساوه و قم بحراست قلعهٔ خوی مامور داشت و عبدالله خان قیر و زکوهی بحفظ قلعهٔ تبریز شتافت و شاهزاده محمد میرزا ولیعهد ثانی دولت بنهب و غارت اراضی قراباغ بیرون تاخت و برادرش جهانگیر میرزا بجانب سالیان کوچ داد و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله بتوقف اراضی چورس مامور گشت و نایب السلطنه طریق ایروان گرفت آنگاه شاهنشاه ایران از ظاهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریهٔ النجق دار و چمن مهربان گشت و از آنسوی بعد از ورود پسقاویچ در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او درافتاده هر روز سیصد تن زیاده بر بسیار هلاک میگشت ناچار از آنجا کوچ داده راه قرآباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود

شکست نایب السلطنه با سپاه روس

تسلیم قلعه عباس آباد بدست روسیان

خروج لشکر ایران و تعقیب ... روسیان

میرزا کرباید وف را نیز دیک نایب السلطنه گسیل داشت و سخن از در مصالحه و مداهنه کرد سخنان او را بعرض شهریار تاجدار رسانیدند پسنده نداشت و فرمود سخنان بسقاویچ از در حیلت و نیرنگ است بدین ترّهات وقعی نباید گذاشت لاجرم میرزا کرباید وف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود و در این هنگام شیخعلی خان برادر احسان خان کنگرلو که حکومت اردوباد و نخجوان داشت آقفابیرا در کرده قلعهٔ اردوباد را برومیان سپرد و خدمت ایشان گرفت شهریار تاجدار فرمان داد تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراگوزلو بطرف اردوباد تاختن کرده و از گردراه قلعه را بازستدند و حرسهٔ آنرا مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را برگرفته شبهای ایشان را از بیرون دیوار باره سراشیب آونجته کردند و نیز شاهزاده محمد میرزا اراضی قراباغ را منهوب ساخت و جهانگیر میرزا سالیان را ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانه ایشان را که حمل و نقلش مشکل مینمود بدریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما نایب السلطنه چون ایام عاشورا را بپای برد شاهزاده رکن الدوله را در چورس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود بایروان قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه و جعفرقلی خان مقدم را و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری را با لشکری کارآزموده و توپخانه و قورخانه بحراست قلعهٔ ایروان مامور ساخته حسین خان سردار ایروان را ملتزم رکاب فرمود و بقدم عجل شتافته قلعهٔ اوچ کلیسیا را حصار داد و حرسهٔ قلعه از جماعت روسیان ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار تن لشکر بمحاصرهٔ اوچ کلیسیا بازگذاشت و خود طریق اباران برداشت در قریهٔ اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که بمدد مردم اوچ کلیسیا می آمدند دوچار شد از هنگام چهره شدن سحر تا آنسوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنگ بدهان توپ و تفنگ حمله میبردند و زخم میدادند در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات حرب و ضرب بریختند و بجانب اوچ کلیسیا گریختند سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آنسوی لشکر ایران دست از محاصره باز داشته از پیش روی آن جماعت بیرون شدند و دست بقتل و اسر گشودند از آن جمع الاعدادی قلیل بسلامت رست نایب السلطنه از پس آن فتح یکروز در لشکرگاه بماند و سرهای کشتگان را با اسیران بدست یحیی خان امیرآخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت بایروان فرمود و از آنسوی بسقاویچ چون این بشنید نیارال ارستوف گرجی را بحفظ قلعهٔ عباس آباد گذاشته خود از منزل قراباباپای نخجوان آهنگ ایروان کرد شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده طریق ایروان گرفتند و صحرانشینان ایروان را که در کنار رود ارس نشیمن داشتند در سیغناقهای محکم جای داده لشکر بحفظ ایشان گماشتند و بعد از ورود ایشان بایروان نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آقرتی داغ نزدیک بقریهٔ انجوره لشکرگاه کرد و بسقاویچ با اوچ کلیسیا شده مجروحان لشکر را روانه تفلیس داشت و خود خاطر بر فتح قلعهٔ سردارآباد گماشت نایب السلطنه ساری اصلان را بحفظ قلعهٔ سردارآباد مامور فرمود و خود آهنگ عباس آباد کرد نیارال ارستوف از عباس آباد پذیره جنگ شده با لشکری ساخته تا قریهٔ خوک نخجوان بتاخت در آنجا

هر دو لشکر

هر دو لشکر صف راست کردند و جنگی هولناک در انداختند نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد چندانکه ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنگاه نایب السلطنه بمنزل چشمهٔ شاهی خوی فرود شد و پادشاه از قصه آگاه کرد شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعهٔ تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و دلیجان شکاهی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبدالله خان دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عطا فرمود آنگاه از چمن مهربان باراضی سراب خیمه زد در این هنگام یحیی خان برسید و دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و پانصد تن اسیر و پنج عراده توپ از پیشگاه پادشاه بگذرانید شاهنشاه ایران یک فوج از اسیران را با دو عراده توپ روانه اصفهان فرمود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات حرب و ضرب چندانکه بود حمل طهران نمود و خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه گشت بعد از بیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران را یکباره هول و هرب در خاطر نشست و بسقاویچ را طمع و طلب زیادت شد در این هنگام آصف الدوله افواج مازندرانی را روانه تبریز داشت و گروهی از رجال را بر داشته باتفاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده بقریهٔ النجق آمد و نایب السلطنه روزی چند در ایروان و نخجوان بپای برده چون علف و آذوقه اندک بود باراضی چورس شتافت و از آنجا ببلدهٔ خوی درآمد آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویچ در محاصرهٔ سردارآباد قدم اجتهاد استوار کرد حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود در قوت بازوی خود ندید که از در مدافعت بیرون شود و با روسیان رزم دهد لاجرم دیوار حصار را رخنه کرد و از آنجا بدر شده بجانب ایروان گریخت و بامداد که ارامنهٔ سردارآباد از فرار او آگهی یافتند یکباره دل از خویشتن داری برگرفتند و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویچ را با مردم او در آوردند و علف و آذوقه که انباشته داشتند بروسیان گذاشتند و بسقاویچ از پس فتح سردارآباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داد و دهان توپها بجانب قلعه بگشاد و پس از روزی چند که از جانبین کار بدینگونه رفت جعفرقلی خان مقدم و فوج مراغه هم از بیم جان و هم از آنروی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرد و آن دیگر مردم که حارس و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند چنانکه دست ایشان از کار رهی شد و از آنسوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنگام سپیده دم بسقاویچ از طرف جامع ایروان چون تگرگ بلا گلولهٔ توپ و تفنگ بباریده و فراز بارهٔ حصار را از حرسه بپرداخت ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست دست از جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد و پس اهل قلعه در فراز کردند تا بسقاویچ درآمد و نخستین کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزالی و دیگر شناختگان لشکر را بند برنهاده مجبوسا روانه تفلیس داشت چون این خبر در بلدهٔ خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده رکن الدوله و اللهیار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و رحمة الله خان فراهانی را با فوجی از سرباز بدره دزگرگسیل ساخت که مبادا روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود باراضی مرند که از توابع خوی است نشیمن جست

هم درینوقت مسموع افتاد که نیارال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه در خوراز دره دزگر عبور کرده بجانب تبریز شتافت نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی بیگلربیگی تبریز را نزدیک بسقاویچ رسول فرستاد و پیام داد که در اینوقت اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ دهشت زده و شکسته خاطرند اما نیکو آنست که ازین جنگ و جوش بازنشینی و از عاقبت کار بیندیشی که اگر صد هزار تن از روسیه یا دول دیگر در بلدان و امصار ایران درآید و هیچکس از در مدافعت بیرون نشود همان اهل صنعت و حرفت از در دینداری بر خود واجب کنند و بحثیث جان از وجود جمله بپردازند و خود دیگرباره مراجعت بخوی فرمود و حاجی محمد نمان قاجار و اسفندیار خان نایب سپهدار را باتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز برگرفت در منزل طسوج معروض افتاد که ارستوف در قریهٔ صوفیان جای کرده تا مردم تبریز را از بیم و بلا ایمنی داده آنگاه بفتح قلعه پردازد نایب السلطنه بتعجیل آهنگ تبریز کرد و از آنسوی چون نظر علی خان یکانلوی حاکم مرند بجرم آنکه قلعهٔ گنجه را بی زحمت مقاتلت بروسیان گذاشت و هزیمت جست بفرمان نایب السلطنه عرضهٔ هلاک آمد اینوقت که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بدو پیوستند و از میان بلدهٔ تبریز پسر حاجی میرزا یوسف مجتهد که میرفتاح نام داشت و جوانی نامجرب بود به تسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی چنان دانست که اطاعت امپراطور روس موروث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر او رونق و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بخدمت او دعوت کرد دیگرباره مردم برشوریدند و غوغا درانداختند و حفظه و حرسهٔ برج و باره را بزیر انداختند چون رکن الدوله و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامهٔ شهر یافتند از در چاره بیرون شدند رکن الدوله از شهر بند تبریز بدر شد و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السلطنه را از شهر بیرون فرستاد تا در قریهٔ باسمنج برکن الدوله پیوستند و خود در شهر بماند و چند آنکه در اطفای نیران فساد جنبش کرد مفید نیفتاد و از آنسوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که دو فرسنگی تبریز است بلند آوازه شد میرفتاح علمی افراشته کرد و مردم شهر را برداشته باستقبال روسیه رهسپر گشت روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری جماعت روسیه را با ارک شهر تبریز درآورد و در حال آصف الدوله را ماخوذ داشته بارک دربردند و بنگاهبانان سپردند این هنگام نایب السلطنه که با آهنگ تبریز میتاخت چون بدو فرسنگی شهر رسید این قصه بشنید قایم مقام را روانهٔ تبریز فرمود و خود ناچار سر برتافت و بجانب سلماس شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذاری تبریز و صواب و صلاح امور را برای و رویت میرفتاح گذاشت و این خبر نزدیک بسقاویچ انهی کرد و او از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت و در اراضی نخجوان فتحعلی خان رشتی را که از جانب نایب السلطنه رسول بود دیدار کرد و او را در چنین وقتی دقیقی نگذاشت اما بعد از ورود به تبریز از در دوراندیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا یکبار برشورند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و آصف الدوله را دیداری از در مهر و خداوت نمود و در معنی طریق مسالمت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را نیز همچنانکه بود تفویض بفتحعلی خان رشتی داشت و با او کار برفق و مدارا کرد

کرد آنگاه بطلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدانجانب مامور نمود نایب السلطنه چون چاره کار را در چنین هنگام جز در مصالحه ندید دانست روا ندید که در سر خوی کار بمقاتلت و مخاصمت کند پدر نک لشکری که در خوی اقامت داشت با آلات حرب و ضرب بسلماس آورد و حکومت آن ولایت را با میر اصلان خان دنبلی گذاشت و روسیه بی دافعی و مانعی بشهر خوی دررفتند اینوقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلماس بارومیه آمد و پشرن خان کرجی غلام پیشخدمت را نزدیک بسقاویچ فرستاد و بدو نگاشت که از این غلبه که ناگاه تو را افتاده طریق تنمر مگیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و حدت سپاه و شورش خاص و عام در حفظ بیضهٔ اسلام ایمن مباش و کار بر مداهنه و مهادنه میکن که سلامت طرفین در فاهیت جانبین در این است بالجمله پشرن خان نزدیک بسقاویچ شد و نامه بداد و پیام خویش بگذاشت بسقاویچ سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلاطین بسهولت تواند بود اما بصعوبت توان نگاه داشت خاصه وقتی که بینونت مذهب در میان باشد و با اینکه روسیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالطت فراوان نداشتند بسیار کس از سالدات ایشان در برزن و بازار تبریز مفقود شد چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هرجا بدان جماعت دست می یافتند نابود میساختند و چون بسقاویچ این معانی را فهم کرده بود در جواب پشرن خان از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که با نایب السلطنه در یک مجلس دیدار کند و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در هشت فرسنگی مراغه در اراضی دهخوارقان معین کرد چون این خبر بنایب السلطنه برسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضهٔ اسلام سخن بسقاویچ را پذیرفتار گشت و فرزند خود بهرام میرزا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق ارومی و سلدوز بحیقو که اکنون برحمت آباد مشهور است فرستاد و خود با چند تن از ملازمان حضرت روانهٔ لشکرگاه بسقاویچ گشت و از آنسوی چون شاهزاده علینقی میرزا پردگیان سرای نایب السلطنه را از باسمنج همی کوچ داد و قبایل یکانلو و شقاقی با آهنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای ایشان همی برفتند علینقی میرزا با آن قلیل مردم ایشان را دفع همیداد و بعد از ورود بزنجان پردگیان را باتفاق حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبدالله خان دماوندی روانهٔ شهر همدان فرمود و خود طریق قزوین گرفت و از آنسوی خبر غلبهٔ روسیه در آذربایجان روز جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را که کار وزارت اعظم میکرد طلب داشت و حکم داد که بجمیع ممالک محروسه منشور کنند تا لشکرها کرد آیند و اعدا جنگ نمایند چون برحسب امر معتمد الدوله مناشیر پادشاه را بسرداران سپاه رسانیدند نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مصاهرت داشت با دوازده هزار سرباز و علف و آذوقه چهار ماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الآخره در اراضی ساوه لشکرگاه کرد و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مازندران و استراباد با ده هزار تن سواره کرایلی و داوصانلو و افغان و پیاده استرابادی و هزار جرسی برسید و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه

لشکر کشیدن شاهزادگان ایران برای دفع روسیان

باشش هزار سوار باجلان و پیرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب درآمد و شاهزاده جهانشاه
از قبل شاهزاده محمود والی لرستان با لشکر فیلی برسید و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس علم
مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را در
کرد علم انجمن کرده سپاهی بزرگ ساز داد و بقدم عجل تا دار الخلافه تاخت مع القصه در زمانی قلیل لشکری
افزون از حوصلهٔ حساب در دار الخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار
خود با لشکرهای فراوان همی درمی آمدند و چون بسقاویچ نیارال رازن را با سپاهی بزرگ در میانج نهاده بود که
هم حفظ حد آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفتهٔ دولت روس گرداند شهریار تاجدار میرزا تقی
علی آبادی را که منشی خاص حضرت بود بوزارت شاهزاده عبدالله میرزا روانه زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا نیز
بالشکری درخور مامور بتوقف زنجان فرمود اما از آنسوی چون بسقاویچ برای دیدار نایب السلطنه نیز آهنگ
دهخوارقان کرد در روز ورود نایب السلطنه بسقاویچ و تمامت سرداران روسیه باستقبال بیرون شدند و تقالون
خویش خضوع نموده کلاه برگرفتند و نایب السلطنه با هر یک باندازه محل او راتی و ملاطفتی فرمود و بسقاویچ بمیزبانی
پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت بسقاویچ
سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدت مصالحهٔ دولتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع و حدود
آذربایجان که متصرف بودند از آزوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال لشکری گنجها
داشتند و لشکر ایران یکتاختن جمله را منهوب ساختند و دیگر باره معادل هشت کرور زر مسکوک امپراطور
روسیه تجهیز لشکر کرد و بجنگ و مساعدت نموده مفاخضه آذربایجان مفتوح شد اکنون که کار بر مصالحت است یا
این بلدان و امصار را که مفتوح ساخته ایم چندان بما گذارید که از منال و دیوانی آن حقوق خویش را ماخوذ داریم و اگر
تفویض این بلاد را مکروه میدارید و استرداد میخواهید این زر که ما در اینکار نهاده ایم بما باید داد و بالجمله پانزده کرور
زر مسکوک بما بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کرده ایم بیرون شویم نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی را
بحضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ اینخبر کند شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود ما یک
نیمهٔ این زر را بتجهیز لشکر عطا کنیم و کمتر از زر و سپاه نژاد را در آذربایجان زنده نگذاریم و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع السلطنه
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و غلامحسین خان سپهدار را با لشکرهای جرار از دار الخلافه کوچ داده در بلدهٔ قزوین
انجمن شدند بسقاویچ چون این بشنید از آن سورت و حدت که در خاطر داشت اندکی فرود شد و دالخسکی را
که یکی از محرمان خویش میدانست کسیل حضرت پادشاه داشت و قایم مقام نیز بر حسب امر نایب السلطنه بهمراه
شد تا باتفاق دالخسکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را بر کارداران ایران حمل فرمایند
و مال المصالحه را بر ده کرور زر مقرر کردند کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان متصرف
سپاه روسیه اندر است بعد از آنکه لشکر مسلمانان انجمن شوند و بدان اراضی تاختن برند اگرچه آن مملکت را از روسیان
پرداخته کنند اما در میانه مردم فراوان مقتول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر اینکار خواهد شد
و چون روسیه مقهور شوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و اثقال تجار و رعایا

بدهخوارقان آمدن نایب السلطنه

بغارت

بغارت خواهد رفت بصواب نزدیکتر آنست که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال
مسلمانان بخشایش آورد و چون پادشاه عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را بزلال عقل و رویت فرونشاند
و این حمل را بر خویشتن نهاد و چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قواد سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند
و ندا در دادند که مملکت ایران بیشهٔ شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم جان و سر بر سر
اینکار نهیم و زر نه هیم و روسیان را با این شور و شورش که در سر داریم از تفلیس بدان سوی تر بریم شاهنشاه
فرمود که ما پشت و روی اینکار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد
توانید ساخت اما ناممکن است از تعمیر بلاد و ترفیه عباد چشم توان بست عاقل آنست که چون در کار پیش آید
غرور جاهلانه و غیرت بیهشانه را نخست از خود عزل کند آنگاه حکومت فرماید پادشاهان که خزاین را به
سیم و زر و لالی و درر انباشته کنند از بهر آنست که اگر روزی بکار بود بکار برند ما نیز امروز این زر بدهیم
و باراقه دماء عباد و تخریب بلاد راضی نشویم و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه
سفر دهخوارقان کرده قواعد مصالحه را ممهد دارد اما از اینسوی مردم دار الخلافه طهران چون شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را در اصرار جهاد با روسیه اصغا نمودند و تجلد و تهور
او را در کار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سزاوار آنست که شهریار تاجدار او را ولیعهد دولت کند و نایب
السلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید اندک اندک این ترهات چندان شایع گشت که نیارال
دالخسکی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد معزول است و از این پس تا به
سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود لاجرم بسقاویچ را نامه کرد که کارداران روس را سخن بمصالحت و
مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط مواثیق عهدنامه با او محکم گشته از پس آنکه ولیعهد دولت ایران
شجاع السلطنه شد و او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست این رنج بردن و عقد مصالحه
استوار کردن باد بچنبر بستن است بسقاویچ چون این سخن بشنید میرزا ابوالحسن خان را وقعی نگذاشت و
آصف الدوله را برداشته از دهخوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه
افشار و ساوجبلاغ مکری باراضی کروس شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با بنه و آغروق بدو پیوست
و میرزا ابوالحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که
از اینگونه مصالحه در خاطر حملی گران داشت شاد خاطر شده یکباره دل بر جهاد نهاد در این هنگام
مکدانلد ایلچی مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس
میان ببست و نخستین بسقاویچ را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کارداران دول فرنگستان
سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود بیشی جوید و بر دولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر
همدست شوند و او را از پای درآورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپلیون مورث فتنه و تخریب
ممالک شود و هم اکنون اگر کارداران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که
دولت انگلیس با دیگر دولتها همداستان گردد و دولت روس را از پای بنشانند مع القصه بسقاویچ را

اهتمام ایلچی انگلیس در مصالحه ایران و روس

از حدت و تنمر فرو د آورد و آنگاه راه دار الخلافه برداشت و بحضرت پادشاه آمده بعرض رسانید که بسیار وقت
در مملکت روم و فرنگستان مملکتی مناقصه بدست دشمن افتاده و بحکم مصلحت وقت پیشکار روسی کردر
زر داده اند و استرداد ممالک خود نموده اند این ننگی نباشد بلکه فخری باشد و اگر برکارداران ایران حملی
گران است شهریار تاجدار اشارت فرماید تا دولت انگلیس این زر از خزانه خویش تسلیم روسیان کنند و آتش
این فتنه را فرو نشانند بالجمله شهریار را نیز از آن خشم تافته بزیر آورد و کار مصالحه را ساخته کرد و باز آذربایجان
شتافت این نوبت در قریه ترکمان چای از توابع تبریز بسقاویچ باتفاق آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه
نیز بدانجا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی با معادل هشت کرور زر مسکوک نیز راه ترکمان چای گرفت
و میرزا ابو الحسن خان از زنجان بدانسوی رهسپر گشت چون این جمله در ترکمان چای انجمن شدند نایب السلطنه
و بسقاویچ منشور وکالت خود را بیکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و
چهل و سه هجری مطابق سنه تنگوزئیل ترکی عهدنامه مبارکه را نگار دادند سجلی با خاتم نایب السلطنه و میرزا ابو الحسن خان
وزیر دول خارجه بسقاویچ مأخوذ داشت و سجلی بمهر بسقاویچ بنایب السلطنه سپرده آمد آنگاه کوس شادمانی
بکوفتند و بسقاویچ راه تبریز برداشت تا لشکر خود را از آنجا کوچ دهد و نیارال رازن را با پنج تن دیگر از مردم خود
باتفاق میرزا ابو الحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران نمود که صورت عهدنامه را بنظر کارداران دولت
رسانند و او در عشر آخر شعبان حاضر درگاه شد و عریضه بسقاویچ را با پیشکش او بعد از سه روز از پیشگاه حضور
بگذرانید و مورد التفات شاهانه گشته با جواب عریضه بسقاویچ مراجعت کرد و الله یار خان آصف الدوله و منوچهر
خان ایچ آقاسی نیز حاضر حضرت شدند و روزگار آسایش فراز شد و لشکریان اجازت مراجعت باوطان
خویش یافتند در اینجا صواب نمود که مختصری از عهدنامه نگارش شود

ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامه دولتین ایران و روس که بعبارته لفظاً بلفظ انتخاب شده

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با وصافه علی السویه اراده
دارند که بنوایب جنگی نهایتی بگذارند و بسبب همجواریت صلحی بی نفاق بعمل آرند لهذا ایمپراطور اعظم جناب
ایوان پسکاویچ جنرال انوتار را و پادشاه والاجاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای
مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای اختیار نامهای خود را بهم سپردند و فصول آتیه را تعیین
و قرار داد کردند فصل اول بعد الیوم مابین اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک
ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل ابداً الآباد واقع خواهد بود
فصل دوم از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قراباغ را متروک و این
عهدنامه جدیده میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته اند فصل سیم پادشاه ممالک ایران از جانب خود
و ولیعهدان کل الکای نخجوان و ایروان را از آنطرف رود ارس خواه اینطرف بدولت روسیه واگذار میکند
و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفتر و دستور العمل که متعلق بدایره این
دو ولایت باشد بتصرف امرای روسیه بدهد فصل چهارم در باب سرحد دولتین ایران و روس بدینموجب

ترکمان چای

خط

خط وضع شده از نقطه سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم بقله کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا
تا بسر چشمه رودخانه قراسوی پائین که از سراشیب جنوبی آغری کوچک جاریست فرود آمده بمتابعت مجری
این رودخانه تا بالتقای آن برود ارس در مقابل شرور ممتد میشود و چون این خط باینجا رسید بمتابعت مجری
ارس تا بقلعه عباس آباد می آید و دور تعمیرات و ابنیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است بنصف
قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و با این نصف قطر در همه اطراف امتداد می یابد همه اراضی و عرصه که در این نصف
قطر محاط و محدود میشود بالانفراد تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از
آن از جائیکه طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجری ارس میکند تا
بمعبر یدی بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجری ارس امتداد می یابد تا بفاصله و مسافت سه فرسنخ بعد از وصول
این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای مغان میگذرد تا بمجری رودخانه بالهارود بمحلی که در سه فرسخی
واقع است پائین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم بآدینه بازار و ساری قمش و از اینجا این خط بکنار چپ
بالهارود تا بملتقای رودخانه مذکور صعود کرده بطول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا بمنبع رودخانه
و از آنجا تا باوج بلندیهای جکیر امتداد می یابد بنوعی که جمله آبهائیکه جاری ببحر خزر میشود متعلق بروسیه
خواهد بود و همه آبهائیکه سراشیب و مجری آنها بجانب ایران است تعلق بایران خواهد داشت چون سرحد
مملکت اینجا بواسطه قلل جبال تعیین میباید لهذا قرار داد شد که شیبهائیکه از این کوهها بسمت بحر خزر است بروسیه
و طرف دیگر آن بایران متعلق باشد از قلهٔ بلندیهای جکیر خط سرحد تا بقلهٔ کمرقوئی بمتابعت کوههائی میرود
که طالش را از محال ارس منفصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا
نیز خط سرحد را همان قسم تعیین میکند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار و قلل جکیر گفته
شد بعد از آن خط سرحد از قله کمرقوئی بلندی کوههائیکه محال زوند را از محال ارس فرق میدهد متابعت میکند
تا بسرحد محال ویلکیج همواره برطبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد محال زوند بغیر از آن حصه
که در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصه روسیه خواهد بود از ابتدای سرحد محال ویلکیج
خط سرحد مابین دو دولت بقلل جبال کلوتوبی و سلسله کوههای عظیم که از ویلکیج میگذرد متابعت میکند تا بمنبع
شمالی رودخانه موسوم باستارا پیوسته بملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحد متابعت
مجرای این رودخانه خواهد کرد تا بملتقای دهنه آن ببحر خزر و خط سرحد را که بعد از این متصرفات روسیه و
ایران را از هم فرق خواهد کرد تکمیل خواهد نمود فصل پنجم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان
تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه و قلل برف دار کوه
قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میداند فصل ششم اعلیحضرت پادشاه ممالک
ایران بتلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور که عبارت از بیست پلیان مناط سفید
روسی است قرار داد و موعد و رهاین و وصول این وجه در قرار داد علیحده که بلفظ بلفظ گویا در این عهدنامه
مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت

قرار داد و امپراطور روسیه نیز تصدیق براین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را از تاریخ جلوس بتخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند فصل هشتم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد و در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر آن اذن را ندارند فصل نهم وکلا و سفرای طرفین اعم از متوقفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام کردند و در این باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد فصل دهم در باب امر تجارت هر دو پادشاه والاجاه موافق معاهده جداگانه که با این عهدنامه ملحق میگردد تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکند که این کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند امپراطور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از دولت ایران تحققا شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با اوست اذن دارد که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم همهٔ امور و ادعای طرفین که بسبب جنگ تاخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند بتعجیل تحصیل و وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعت تبعهٔ جانبین قرار داد میکنند که برای آنهائیکه ما بین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع و معاوضهٔ آنها قدرت داشته باشند لاکن امپراطور ممالک روسیه از منفعت این قرار داد در همه آن مقداریکه باو متعلق و واگذار میشود سردار سابق ایروان حسین خان و برادرش حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی میسازد فصل سیزدهم اسرائیکه در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه که از هر مدت باسیری افتاده‌اند از هر دو طرف قرار داد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مامور باینکار میباشند آنها را گرفته باوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته‌اند یا بعد از این بروند در صورتیکه وجود ایشان منشأ ضرر و فسادی نباشد مطالبه نشود ولکن اشخاص صاحب رتبه و شان اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آنرا که وجود ایشان در ممالک دو طرف بسبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشأ ضرر و مرارتست در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از

خاصه

خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استرداد که مباشر خیانتی شده‌اند در گذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود که اموال و اثقال خود را یا بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود و هرگاه در مدت یکساله مذکوره از احدی خیانتی تازه بظهور رسد داخل در عفو و گذشت نمیشود فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین دستور العملهای لازمه بحدود و خود روانه سازند که بترک خصومت و تعدی پردازند این مصالحه نامچه در دو نسخه بیک مضمون ترتیب یافته و بدستخط وکلای طرفین رسیده و ما بین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر ما بین وکلای مختار ایشان مبادله شود تحریرا در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه آمده با امضای وزیر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت بدانکه این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که بعینه ایراد میگردد فصل اول چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره‌مند دارند لهذا باین تفصیل قرار داد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکرهٔ متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک ایران میتوانند تجارت کرد و کذالک بممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و بهمین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بمملکت روس میتوانند برده معاوضه و بیع نموده و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هر گونه حقوق و امتیازی که در ممالک اعلیحضرت امپراطوری باتباع کاملة الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره‌مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منقوله و غیر منقوله او چون متعلق بدولت روس است بدون قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحویکه شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال بوکیل یا کارگذار یا کونسلهای روسیه واگذار میشود بدون اینکه هیچ گونه ممانعتی از جانب حکام ولایت ظاهر شود فصل دوم حجج و بروات و ضمانت نامه‌ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود ما بین اهالی جانبین مکتوب میگذرد نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت ثبت میشود و تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی برطبق عدالت تحقیقات لازمه نتوانند کرد اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره و مصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد این قبیل ادعاها و اینکه مدعی علیه خود تصدیق بحقیقت آن ننماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره ما بین اهالی جانبین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هر گونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد موجب تلافی خسارت متناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس

در ایران مفلس و شکسته شود حق ارباب طلب از امتعه و اموال او داده میشود و اما اگر از وکیل یا کارگذار یا کونسل استعلام نمایند که مفلس مذکور مال ممکن الصرف که بکار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است یا نه برای تحقیق کردن این مطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهند داشت این قرار داد که در این فصل معین گشته هم چنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت میکنند مرعی خواهد شد فصل سیم برای اینکه بتجارت تبعه جانبین منافعی را که علت غائی شروط سابقة الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند قرار داد شد که از هرگونه متاعی که بتوسط تبعه روس بایران آورده یا از این مملکت بیرون برده شود و کذالک از امتعه محصوله ایران که بتوسط تبعه آن دولت که بدریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بولایات روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که برعایای ایران با همان راهها بیرون میبرند کما فی السابق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن هر دو یکدفعه پنج از صد گمرک گرفته میشود و بعد از آن هیچگونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریفهای مجدد قرار داد کند متعهد میشود که در این حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه ننماید فصل چهارم اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره بروند فصل پنجم چون موافق عادتیکه در ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود باجاره پیدا کنند لهذا بتبعه روس اذن داده میشود که خانه برای سکنا و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم بملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بآن خانها و مکانها و انبارها عنفا داخل نمیتوانند شد لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگذار و یا کونسل روسیه استرخاص میتوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد فصل ششم چون وکیل و کارگذار دولت امپراطوری و صاحب منصبان مأموره ایشان و کونسلها و ترجمانها در ایران امتعه که بکار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج و خراج هرگونه امتعه و اشیاء که خاصه بمصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورند و کذالک این امتیازات بتمامه درباره وکیل و کارگذار دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره مند خواهد بود و لکن اگر شخصی از آنها مرتکب بجرامی شود که موافق بقوانین ملکیه مستحق در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم و در جائیکه آنها نباشد بزرگ ولایت مجرم را بواسطه از ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هر کدام باشد مطالبه میکند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسل یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد فصل هفتم همه ادعاها و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسلهای اعلیحضرت امپراطوری برطبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجع میشود و همچنین است منازعات

داد عاهائیکه

داد عاهائیکه مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق بیفتد در حالتیکه طرفین بآن راضی شوند و منازعات و ادعاهائیکه مابین تبعه روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و متحول میگردد و ملحوظ و طی میشود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسلها چون اینگونه ادعاها که یکدفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعلام نمیتواند شد هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند بدون اینکه وکیل یا کارگذار یا کونسل روسیه را سابقا از آن اخبار شود ملاحظه نمیتواند شد و در اینحالت آن امر استعلام و محکوم علیه نمیتواند گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد کذالک در حضور یکنفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه فصل هشتم کار قتل و امثال آن گناههای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه خواهد بود بروفق قوانین شرعیه که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعه روسیه بدعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شراکت او بجرم ثابت و مدلل شود و در این حالت نیز مانند حالتیکه یکی از تبعه روسیه بنفسه بجرمی متهم میشد حکام ولایت نمیتوانند که بتشخیص حکم جرم بپردازند مگر در حضور یکماشته از طرف وکیل یا کونسل روسیه اگر در اماکن صدور جرم از کونسلها یا وکیل کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجائیکه کونسل یا صاحب منصبی از دایره وکالت روسیه در آنجا باشد روانه میکنند و استشهادنامه که در باب برائت و شغل ذمه متهم بواسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود اینگونه استشهادنامها باید معتبر و مقبول ادعا خواهد شد مگر اینکه متهم عدم صحت آنرا علانیه ثابت نماید و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملتزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسل روسیه تسلیم میسازد که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است بمملکت روسیه بفرستد فصل نهم دولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام ولایات و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین هم از مؤاخذه شدیده داشته باشند در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد بل در حالتیکه تکرار تخلف چنانکه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه است که همان روز در ترکمانچای اختتام یافته است چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منتظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است بتوسط ما دستخط گذاشته بمهر ما رسید و مبادله شد تحریرا در قریه ترکمانچای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجریه چون از طرف روسیه کار مصالحه انجامید و لشکری در رعیت دولتین ایران و روس بیارمید در اراضی کرمان و یزد فتنه دیگر حدیث شد همانا چون ابراهیم خان قاجار عمزاده شهریار

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان وزیر دامغانی

تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شاهنشاه بود در حکومت کرمان استقلال یافت زیراکه در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم بر حسب حکم ابراهیم خان محمد قاسم خان دامغانی وزارت او میکرد و این محمد قاسم خان مردی شد خوی و خشن طبع بود و با اینکه خویش را از جمله درد مندان میشمرد در بخوی ایشان نبود چنانکه از این پیش نیز با ابراهیم خان طریق تمرد سپرد و بقلعهٔ بم گریخته با مردم سیستان همداستان گشت و سر بطغیان بر آورد و شهریار تاجدار آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمانکرد تا برفت و او را مطمئن خاطر ساخته بکرمان آورد و در نزدیک ابراهیم خانش بسپرد و او را بکارگذاری باز داشت و بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خانرا در کرمان بنیابت گذاشت و محمد قاسم خانرا بوزارت او باز داشت و دستمخان فرزند دیگر را بحکومت بم فرستاد و ابوالقاسم خان کردوس را ملازم خدمت او کرد و چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و نیز از جهان بیرون شد محمد قاسم خان عباسقلی خانرا که جوانی حدیث و نامجرب بود بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری بر داشته مناقضه بقلعهٔ بم در رفت و ابوالقاسم خان کردوس را مأخوذ و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کردار نا بهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند چون این خبر در دار الخلافه معروض سدهٔ سلطنت افتاد فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی برای نظم آن مملکت سفر کرد و بعد از ورود بکرمان بسبب استیلای محمد قاسم خان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت گرفت از پس او شهریار تاجدار خانلر خان پسر علیمراد خان زند را که از سوی مادر نسب بمحمد حسن شاه قاجار میرسانید و در حضرت شهریار غلام پیشخدمت خاصه بود بنظم کرمان مأمور فرمود لاکن او نیز کاری بنظم نتوانست خاصه در مدتیکه مقاتله روسیان در میان بود محمد قاسم خان در

قتل خانلر خان بن علیمراد خان بتحریک عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان وزیر دامغانی

تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بزیادت رنج همی برد خانلر خان چون استشمام طغیان و عصیان از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر برنشست و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصواب دید محمد قاسم خان یکتن از مردم ناشناخته کرمانرا که ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم پنهام و نشان بفرستاد تا خانلر خانرا در رباط قلعه باغین بایکتن پیشخدمت او شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخر سال هزار و دویست و چهل و سه هجری شهید کردند مردی دانشور بود شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو توانست نوشت بالجمله بعد از قتل خانلر خان محمد قاسم خان یکباره طریق خودسری گرفت و هرکس از قبل کارداران دولت باخذ منال دیوانی مشغول بود معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود و شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه گناهکاران دولت را کیفر کند و هم حکومت کرمانرا بدست گیرد در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تاختن کند عبدالرضا خان یزدی پسر تقی خان بیگلربیکی یزد که اینوقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور یزد برای و رویت

او بود

طغیان عبدالرضا خان در یزد و بردن اموال شاهزاده محمد ولی میرزا

در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت اموال و اثقال و خزاین و دفاین او را از طریف و تلید و سیاه و سفید مأخوذ داشت و زنان و فرزندان و جواری و خواشی او را با زادی اندک بر بارگیر کری نشانده روانه دار الخلافه نمود و از اینسوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهریار رخصت انصراف حاصل کرده راه یزد پیش گرفت چون باراضی نائین رسید ناگاه با زنان و فرزندان بی ساز و برگ باز خورد و کردار عبدالرضا خان را بدانست ناچار اولاد و احفاد و پردگیان خویش را که قریب سیصد تن بودند بر داشته روانه دار الخلافه گشت و این هنگام محمد قاسم خان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را اصغا نمود با جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده در خدمت عباسقلی خان باهنگ تسخیر یزد از کرمان بیرون شد در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ مسافت تا یزد است مردم کرمان سر از خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسم خان برتافتند و از لشکرگاه او بهر جانب پراکنده شدند عباسقلی خان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر مازندران کرد و در نزد محمد قلی میرزای ملک آرا قرار گرفت و محمد قاسم خان دامغانی روانه قلعه بم شد و کسش راه نداد ناچار بطرف سیستان

تفویض حکومت کرمان و یزد بشاهزاده شجاع السلطنه

گریخت اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد حکومت کرمان و یزد را بشاهزاده حسنعلی میرزا مفوض داشت تا با همان لشکر خراسانیکه ملازم خدمتش بود آن ممالک را بنظم کند و آقا محمد اسمعیل اصفهانی پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضا خان استرداد نماید مع القصه شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد براند و در باغ دولت آباد فرود شده لشکرگاه کرد و شهر یزد را حصار داد و مدتی کار بمبارزت و مقاتلت کرد علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و فایتهٔ قحط و غلا گرفتار بودند در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبدالرضا خان تفویض آید شاهنشاه ایران بصلاح وقت مسئول ایشانرا باجابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آقا اسمعیل پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضا خان استرداد کرده روانه دار الخلافه گشت این هنگام فرمانگذاری یزد را شهریار تاجدار بشاهزاده علیخان ظل سلطان مفوض داشت و عبدالرضا خان از قبل او در یزد حکمروا گشت اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود شد و مردم شهر از فرمانبرداری سر برتافتند و آقا علی همشیره تقی خان افغان درانی که از غوغا طلبی میراث از جد خویش داشت سر بغوغا بر آورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد و در آن مقاتله محمد حسین خان قاجار مقتول گشت و میرزا علیقلی پسر میرزا عبدالجبار مازندرانی که هر دو تن در نزد ابراهیم خان وزارت داشتند این هنگام با اهالی شهر مواضعه نهاده بودند بگلوله تفنگ نگاهبانان باغ نظر نابود گشت بالجمله بعد از دوازده شبانروز نیران آن فتنه بزلال تدبیر آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه شهریار خامد گشت و اهالی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه مورد رافت و اشفاق آمدند و زکاری دراز برنیامد که دیگر

شورش اهل کرمان و سیاست شجاع السلطنه ایشان را

بار دیگر مردم کرمان آغاز شورش کردند و شبی در خانهٔ شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده در مخالفت با شاهزاده رای
همی زدند صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشانرا حاضر حضرت کرده کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از
بزرگان را نابینا ساخت و شیخ حسن از بیم جان خود را بمیان چاهی درافکند و هم در انجا جان بداد از پس
این واقعه شجاع السلطنه کس بطلب محمد قاسم خان فرستاده او را بند بر پا از سیستان بدرگاه آورد و از انجا روانه
دار الخلافه داشت شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند و هم در این سال

ابتدای صدارت میرزا آقا خان نوری

آنگاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقا خان پسر میرزا اسد الله خان نوری را که وزیر لشکر بود
و در دولت ایران یکتن از وزرای اربعه چنانکه مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت
با اینکه هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود تفرس ملکانه و الهام دولت کارنامهٔ وزارت و طغرای
صدارت در ناصیهٔ احوالش مشاهده میفرمود و چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف و معلوم
اهالی ایران و تمامت اعیان جهان است منصب صدارت کبری بوجودش بلندآوازه و خاطرهای پژمرده و
دلهای افسرده بزلال احسانش طری و تازه است چنانکه انشاء الله عنقریب بازنموده خواهد شد مع القصه
شهریار تاجدار خدمت لشکر را بمیرزا آقا خان مفوض داشت و میرزا اسد الله خان که از بدو دولت شاه شهید
آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت در سفر و حضر ملازم حضرت بود و هم برای تربیت پسر هم
بحفظ و تفرشیخوخت تقبل درگاه پادشاه گاه‌گاهی کرد و سخنی که در حل و عقد امور بکار بود بعرض رسانید و گاهی
در بعضی از اراضی مازندران که متیول و سیورغال او مقرر بود روزی چند آسایش فرمود و هم در این سال میان
شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرمانگذار

ستیز شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود میرزا با سکنه لرستان

لرستان فیلی کار بمبارزت کشید از این روی که در میان قبیله ساکی و سکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول
شد و این هر دو قبیله از بیم هراسناک شدند قبیلهٔ سکوند که در اراضی هرو ساکن بودند با خاک بروجرد
پیوستگی داشتند پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمدند و کار زواران او را بطمع و طلب اراضی هرو
جنبش دادند چندانکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرده بخاک هرو آمد و سراپرده راست کرد
و از اینسوی شاهزاده محمود میرزا از مردم فیلی سپاهی کرده خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو باز پس
نشاند نگارندهٔ این کتاب مبارک که این هنگام آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار
داشتم در قلعه خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم اصلاح ذات بین را سفر هشتم کردم و بحضرت
شاهزاده حسام السلطنه پیوستم با سخنانیکه ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفتگی باز توان آورد و خیلش را
از اوج طلب و غضب هابط ساختم و خیالش را با برادر بمهر و خفاوت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ
خرم آباد فرمود و این بنده را ملتزم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد بتاخت هر دو برادر یکدیگر را دیدار کرده
روزی چند بشادکامی بپای بردند و حسام السلطنه مراجعت ببروجرد فرمود و روزگاری دراز برنیامد که بار دیگر فتنه خفته
بیدار شد و بسخنان مفسدین بازار کیر و دار گرم گشت حسام السلطنه از قبایل بابجلان و سپرانوند و یاراحمدی
و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهارده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد

و شاهزاده

و شاهزاده محمود از قبایل حسنوند و کاکاوند و ساکی و چاری و بیرنوند و جماعتی از قبایل پشتکوه که سپردهٔ حسنخان
والی فیلی بود دوازده هزار تن مرد سپاهی انجمن کرده در اراضی هرو لشکرگاه فرمود و شاهزاده جهانشاه را
که کهتر برادر اعیانیش بود با چهار هزار سواره و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد از قضا سواران سکوند و
جماعتی از لشکر حسام السلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دوچار گشتند و جنگ بپیوستند در اول حمله
جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند ایشانرا دریافتند
و تفنگهای ایشانرا گرفته مانند بار حطب بر هم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داده زمام اسبها را گرفتند و بیاد
بمنازل خویش ره سپر گشتند این خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد دل لشکریان ضعیف گشت و
در اینوقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هرو مزرعی و مرتعی داشتند بدرگاه شاهزاده محمود
آمده معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را بشبچر میدهند و آذوقه و اندوختهٔ ما را بغارت میبرند
شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباس خان نام داشت و حارس سراپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده
بود طلب داشت و فرمان داد که بمیان دیه و قریهٔ این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان باز دارد
عباس خان برنشست و عنان زنان بمزارع آنجماعت شتافته بیار رسید هم در اینوقت جمعی از لشکریان بدان
دیه در رفتند و آغاز تعدی کردند چندانکه عباس خان از در طرد و منع بیرون شد مفید نیفتاد و
هیچکس او را وقعی و مکانتی نگذاشت لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده
ایشانرا آموزگار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سر بدر
کنید و تفنگهای خویش را گشاده و هید و غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید
چون چنین کنید این لشکریان بیم کنند و از این قریه بدر شوند مردم قریه سخن او را پسنده داشتند و در
زمان بشتافتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بگشادند و سخن در افتاد که لشکر حسام السلطنه
رسید و لشکریان از قریه بلشکرگاه گریختند در اینوقت از غوغای مردم و فرار لشکریان دلها با هول
اهل قریه امر بر خود عباس خان دیگرگون گشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید روانه دید که
ولی نعمت را آگهی دهد بر اسب خویش نشسته چون برق و باد در راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت
از قضا اینوقت هنگام زرگرگاه بود و مردم در سایهٔ خیمهای خویش باکمرهای گشوده غنوده بودند که ناگاه
عباس خان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را بیکدست برگرفته عنان زنان و فریاد
کنان همی آمد و همیگفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه در رسید
این همی بگفت و همی برفت و نزدیک سراپردهٔ شاهزاده نیز نه ایستاد و همچنان سر به بیابان نهاده
لشکریان بعضی از خواب بجستند و برخی بند خیمه بگسستند یکی بر اسب زین ناکرده بنشست و یکی پیاده بجست
من همی بودم و دیدم که میرزا رحیمعلی نام حکیم باشی هر دو پای خویش را بیکپاچه شلوار در میبرد و فریاد
میکرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطره اصفهانی شتاب زده زین بر اسب بست و برنشست
بی آنکه پای بند اسب را بگشاید مهمیز زد و تازیانه آزمود و چون اسب نتوانست جنبش کرد سر پا در آورد

که اسب مراچه رسیده مع القصه شاهزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نایستاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت معلوم افتاد که این خبر را صدقی نبوده اندک اندک گریختگان فراهم شدند و بلشکرگاه باز آمدند و عباس خان نیز باز آمد و بحراست سراپرده کمر ببست اما این حادثهٔ حیّان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود ناچار شاهزاده محمود بکمیترل از پس شد و هم از آنجا تا بخرّم آباد عنان بکشید و از آنسوی لشکر حسام السلطنه قوی دل گشته کوچ بر کوچ تا دو فرسنگی خرم آباد بیامدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده در اول حمله بشکستند و راه فرار بر گرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد و هم در قلعه آزوقه ده روزه نبود ناچار قلعه خرم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همیون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار بیرون شد بامید آنکه از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر برو جرد تاختن فرماید تا خاطر حسام السلطنه آشفته شود و از کنار خرم آباد باز آید اینکار نیز بکام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد ناچار راه دار الخلافه گرفت و بحضرت شهریار شتافت از پس او یکدو روز شاهزاده شیخعلی میرزا بحفظ و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توب و تفنگ بکار شد چون در این جنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بگشودند و قلعه را بحسام السلطنه سپردند از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان بنام حسام السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دار الخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت بملایر فرمود و شاهزاده همیون راه نهاوند گرفت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه چون دو ساعت و پنجدقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت بحمل در آمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون اللهیار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه سامحتی کرده بود و اگر نه جلادتی ظاهر نساخت ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود تا حاجب بار باشد و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگر باره کار وزارت را بدو تفویض فرمود و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت نیاراں پسقاویچ بلده تبریز و خوی و ارومیه را بکارداران ایران سپرد اما ایروان و لنکران را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن این دو مملکت بی اجازت امپراطور نتواند بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان میدانم که بر حسب امر شاهنشاه و ولیعهد ثانی دولت محمد میرزا سفر پطرزبورغ کند و نیکولای پاولیچ را که تازه بر تخت امپراطوری بر آمده تهنیت گوید بی گمان امپراطور روسیه این ممالک را با پنج شاهزاده تفویض فرماید بلکه معادل این زر که دولت ایران را زیان رسیده بهدیه و تحفه بذل کند نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات پسقاویچ خود بحضرت پادشاه شتافت تا بر حسب فرمان کار کند چهارشنبه بیست ششم ذیحجه تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و روزی چند در این معنی بزرگان درگاه رای زدند در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که بصواب نزدیکتر آنست که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند مملکت مسلمانانرا که با عیسویان چنونت مذهب دارند از در مهر و خاوت باز ستاند کارداران آستان بدین سخن همداستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه

عزل آصف الدوله و تفویض امین الدوله را بکار وزارت

الله یار خان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده بکیفر سامحتی که در مکاوحت با روسیان کرده بود بدست خویش با چوبش تادیب فرمود پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو علیشکر و همدان شد تا آن اراضی را بنظم کند اینوقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد بدین شرح که بعد از انصراف شجاع السلطنه از دار الخلافه منشور فرمانگذاری خراسان بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر ارغون میرزا را بحکمرانی سبزوار برگماشت و منکوقا آن فرزند دیگرش را اکیل ترشیز داشت و امیر علینقی خان حاکم طبس را بوزارت او مقرر فرمود و از اینواقعه سه ماه بر زیادت نرفت که محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه سر بطغیان بر آورد و هلاکو میرزا که بهادر خان لقب داشت این معنی را بر نتابید به تجهیز لشکر پرداخت و آهنگ تربت فرمود و رضا قلی خان کرد زعفرانلو و نجفعلی خان و سید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز که هر یک جداگانه از محمد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده بر کاب هلاکو میرزا پیوستند و شاهزاده در نیمه شهر رمضان از بلدهٔ مشهد خیمه بیرون زد و در منزل رباط سفید امیر علینقی خان عرب نیز با سپاه خود برسید و پناه خان هزاره با هفتصد سوار بلشکرگاه پیوست یار محمد خان نیز از قبل کامران میرزا والی هرات با دو هزار سوار بغوریان آمد و منتظر فرمان بنشست با این عده و عُدّه هلاکو میرزا تا ظاهر تربت براند محمد خان قرائی چون کار بدینگونه دید از در حیلت و نیرنگ بیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده ام و سر از فرمان برتافته ام اگر شاهزاده بجلی کند و خاتم بر نهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغا نفرماید و محل مرا از ایشان فرو نگذارد بحضرت شتابم و پیشانی بر خاک نهم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرّب نبود سخن او را باور داشت و بجلی بر نگاشت و کلماتی چند باز نمود که پسنده خوانین خراسان نبود و بنزدیک محمد خان فرستاد و محمد خان بیستوانی کلمات آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود ناچار بر نشست و راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بتحریک رضا قلی خان در اطراف مشهد لختی نهب و غارت افکنده مراجعت کردند آنگاه رضا قلی خان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته بارض اقدس آمدند و در آنجا رضا قلی خان هلاکو میرزا را از فرمانگذاری خراسان دست باز داشته جمعی نگاهبان و دیده بان بر او گماشته بجنوشان آورد و برادر کوچک او اباقاخان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی آن را نیز بتحت فرمان آورده داماد خود جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان شادلو را بحکومت آن اراضی باز داشت پس از روزی چند از این کردار ناپسند بیمناک شده هلاکو میرزا را کیل ساخت و او تا شهر سبزوار نزدیک برادرش ارغون میرزا تاخته صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود و شهریار تاجدار برای اطفای نیران این فتنه شاهزاده اسمعیل میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد نخست اسمعیل میرزا به سبزوار آمد و چون اهالی حرم خانه شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن بشهر و ارک ممنوع افتاد ناچار از آنجا بمشهد مقدس شتافت و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السلطنه در ارک مشهد جای داشتند

طغیان خوانین خراسان

وهیچ جانب بنت با آن دیگر فرمان پذیر نبود کار مشکل افتاد و این خبر نیز در دار الخلافه سمر گشت این هنگام شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان ساری اصلان مامور بنظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمه شهر صفر بارض اقدس مشهد در آمدند و ارگ مشهد را بتدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آوردند و ارغون میرزا را در سبزوار نافذ فرمان ساختند درین هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیراکه بعد از دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام یکتن از اولاد تیمورشاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم مردی از جماعت هند و از طایفه سیکه مشهور بمریدان بابانانک که رنجید نام داشت بجانب کشمیر تاختن کرده مملکت

رسیدن رسول قزلباشیه افغانستان بدرگاه شهریار ایران

کشمیر را بتحت فرمان کرد مردم کابل و پیشاور پناهنده دولت ایران گشتند و عریضه نگار کرده بدست حسینعلی خان جانشیر انفاذ حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که هر گاه شهریار تاجدار یکتن از شاهزادگان با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مامور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کند ما بندگان که قزلباشیه که از قدیم الدهر فرمان بردار سلاطین ایران بوده ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خان را از دست بسته بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب رایت رحمت مفتوح داریم بعد از رسیدن حسینقلی خان جانشیر شهریار تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متقاعد گشت چه از بدو امر با دولت انگلیس طریق مودت و موالات می سپرد و از داشتن سپاه با انجد و موروث آشفتگی هندوستان میگشت لاجرم روزی چند حسینقلی خان را متوقف دار الخلافه فرمود و آنگاه برحسب خواستاری و منشوری بوالیان سند نگار فرموده او را سپرده روانه مملکت سند داشت چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد و آنگاه شهریار تاجدار در نیمه جمادی الاولی از دار الخلافه خیمه بیرون

سفر کردن شهریار بدار الامان قم و سلطان آباد

زده بدار الامان قم شتافت و در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین قاجار تقبیل سده سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همیون که فرمانگذار نهاوند است با پاداش و ثنا خدمت وزارت این بنده را محبوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بودم بمصادره از من گرفت اینک با زن و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته ام شهریار تاجدار او را بمواعید مرحمت استمالت فرموده رخصت داد تا بدار الخلافه رود و روزی چند بباشد تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه سلطان آباد برگرفت غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان ممتاز

ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را

بود و آوازه جودش از عراق تا حجاز همیرفت و همواره درگاهش از مردم آرزومند آگنده بود و زوار عرب و عجم از حضرتش حمل دینار و درم میکرد چون آهنگ شهریار را بدانست بقدم عجل پذیره شد و جبین بر خاک راه سود و شاهنشاه را با تمامت سپاه بسرای خویش درآورد و نخستین سر گنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر و لالی و درر داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر سجلی و قباله که از مزارع و مراتع و دیه و قریه و دور و قصور داشت نیز بر سر آن گنجهای زر گذاشت و برسم پیشکش پیش گذرانید آنگاه حکم داد که مردم سلطان آباد دیگر از خوردنی و آشامیدنی و دیگر اشیا نه از لشکریان بخرند و نه بدیشان بفروشند و خود ابواب غلات و حبوبات و آذوقه

دعلوفه فراز کرد و صلای عام در داد تا هر که بود و هر چه خواست بر دابهای خویش حمل دادند و بلشکرگاه برده در خیمهای خود بر زبر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پای ننشست و کرتا بعد کره مانند اهل غارات تاختن آورد و هر چه توانست برگرفت و بیرون سپهدار بر زیادت از این هر یک از بزرگان درگاه را و آحاد سپاه را هدیه در خور فرستاد و اما شهریار تاجدار بدان زر و مال ننگریست و این جمله را با سپهدار گذاشت و هر دیه و قریه که سجل آنرا حاضر کرده بود هم با او عطا فرمود و بر زیادت منال دیوانی آنرا هم تیول و سیورغال وی مقرر داشت و او را کدخدای عراق لقب داد و نشانیکه تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عراده توپ برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرمان داد که بر گرد دیوار قلعه نیز خندقی کند و خرج آنرا با کارداران دیوان محسوب بدارد و آنگاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای خویش حمل دادند و آنچه فزون بود ناچار بگذاشتند و بگذشتند چه در همه سلطان آباد دیگر از یکتن نبود که تواند از آن اشیاء یک حبه ابتیاع کند بعد از گذشتن شهریار کارگزاران سپهدار آنچه بود مضبوط نمودند و شاهنشاه روز بیست و هشتم شهر جمادی الآخره وارد دار الخلافه گشت این هنگام نیارال گرابیدوف خواهرزاده

سفارت گرابیدوف از جانب امپراطور

نیارال بسقاویچ چون در ترکمان چای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت سخت بدرگاه امپراطور شتافت و صورت حال را باز نمود آنگاه کارداران دولت روس او را مامور بسفارت ایران داشتند تا در دار الخلافه اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودت و مصافات امپراطور را با چهل چراغهای بلور و دیگر اشیای نفیسه مصحوب او انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظر علیخان افشار ارومی را به مهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکانتی لایق در آورد و چون در عهدنامه مقرر بود که یکنفر کونسل از دولت روس بجهت قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نشده بود گرابیدوف یکتن از مردم خود را بعاریت روانه گیلان داشت و خود راه دار الخلافه پیش گرفت از دربار شهریار محمد خان سرکرده سوار افشار بمهمانداری او مامور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر ظل سلطان و محمد ولیخان قاسملوی افشار او را استقبال کرده فرود آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اللهقلی خان دولوی قاجار نایب ایشیک آقاسی باشی و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی بسرای او رفته حشمت ورود او را بداشتند و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را بحضرت پادشاه آوردند گرابیدوف را تکبر و تنمری غیر معروف بود در تقبیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت خضوعی که در خور چاکران است مرعی نداشت و قدم بجرات و جسارت همی زد و سخن بغلظت و خشونت همی گفت با آنکه کبریای سلاطین در چنین امور ارزنی را البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد و پادشاه عاقل مجرب را کردار او وهنی در خاطر نیفکند و او را رخصت داد تا بسرای خویش باز شد و آغاز فتنه جوئی کرد و کردار نامستحسن در پیش گرفت سخت گفت که از شرایط عهدنامه آنست که هیچکس از اسرای ارامنه در ایران نماند اینک دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید بمن سپرد و هر چند امنای دولت ایران او را پند گفتند که این کنیزکان در خانه آصف الدوله زاد و ولد بودند و کیش مسلمانان داشتند بالجمله آصف الدوله چون در شکستن مصالحه

تحقیق با روسیه و مسامحه در مقاتله ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بودیم گرد که این کرت نیز فرعه شغف
بنام او برآید بی سخن آن کنیزکان زا بسرای گربایدوف فرستاده و ایشان در سرای او بتلاوت قرآن مشغول شدند
و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آغا یعقوب که یکتن از خصیان سرای سلطنت
بود و منصب بارامنه ایروان میرسانید چنان افتاد که از منال دیوان ذمت او مشغول گشت از در چاره
بسرای گربایدوف گریخت و نیارال نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایران با او سخنی است
باید قطع سخن خویش در دار الشرع روسیه کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را چنان دانستند که کنیزکان
گرجیه را که سالها کیش مسلمانان داشتند از گربایدوف بهر نحو که توانند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز
دوشنبه دوم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا بر داشتند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام
جماعت بود این غوغا فزونی داشت اما رای علما در قتل ایلچی نبود بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد
زنان مسلمه بود اما عوام سر از انقیاد علما بدر کردند و یکباره نزدیک بصد هزار مرد و زن غوغا کنان روی
بخانه گربایدوف نهادند این خبر در ارک کوشش زد شهریار تاجدار کشت در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان
درگاه را بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند مردم شهر با ملک زادگان سخن بخشونت
کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان
دین بر افراخته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها بر شما برانیم شاهزادگان
چون این بدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فریاد کنان طریق خانه گربایدوف پیش گرفتند
گربایدوف چون کار بدینگونه دید سخت هراسناک شد و آن دو کنیزک گرجیه را باتفاق آغا یعقوب از خانه بیرون
فرستاد و در سرای خویش بیست واز پس دیوارها بمدافعه بنشست و چون مسلمانان با آهنگ سرای خویش
میدانست فرمان داد تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی چهارده ساله بزخم گلوله بیفتاد و جان بداد مسلمانان
چون این بدیدند یکباره بر خروشیدند و نخست آغا یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند
آنگاه از در و دیوار خانه گربایدوف صعود کرده بسرای او در رفتند و او را با سی و هفت تن از مردم او مقتول
نمودند و هر چه در آن سرای بود بغارت بر گرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند
هر کس بطرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه نه قاتل شناخته بود و نه غارت کننده معلوم گشت مع القصه از میانه
ملسوف نامی که نایب اول گربایدوف بود با یکتن ملازم خود را به پنجوله در برده زنده بماند چون مردم عامه پراکنده
شدند این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس فرستادند و او را پنهان از مردم بارک
آوردند شهریار تاجدار بفرمود تا جسد گشتگان را در کلیسیای ارامنه طهران بعاریت گذاشتند و ملسوف را
مورد عنایت و اشفاق فرمود و او بر جرم گربایدوف یکیک اعتراف آورد آنگاه نظر علیخان افشار ارومی را
بمهمانداری ملسوف مأمور فرموده روانه تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که گربایدوف مردی
جسور و بی آزرم بود و دست بکاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود ناچار بر شوریدند
و بی آنکه کارداران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

اینحال را

این حال را در نزد امپراطور روسیه مکشوف دار تا چنان نداند که باجازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاد
چون این منشور برفت و ملسوف بآذربایجان برسید نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام قواد سپاه جامه سیاه در بر
کردند و سه روزه سوک گربایدوف را بداشتند و ملسوف را نیز نواخت و نوازشش فراوان فرمود و با ساز و برگی
تمام روانه تفلیس داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه به نیارال بسقاویچ کرد و عدم آگهی کارداران
دولت را از این عمل شنیع باز نموده و صورت نامه چنین بود نیارال گربایدوف ایلچی آن دولت جاودانی بعد از
ورود بدار الخلافه بهجت مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زد و
مباشر برخی از جسارتهای ناهموار شد همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امنای دیوان همیونش آنچه نصیحت
نمودند فایده پذیر نگردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچیک از
اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نمینمود رفته رفته کار از مصلحت دولتداری گذشت و پیشوایان
دین مبین را بنا بر رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت دینداری گشت بجهة رعایت دین
حرمت دولت را فراموش کردند و شورش عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آورد و بحکم
قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام پسر و پا مواقع افتاد و ایلچی بهیة دولت روسیه بسبب جسارتهای
اتفاقیه جان خود و همراهانش را بر باد فنا داد و نه اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه از وجود مباشر و قاتل که
توان سیاست نمود اثری همان تعصب و دینداری بر عدم اطلاع امینان دولت ابد مدت شهریاری و دلیلی روشن است
و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارتهای نیارال گربایدوف و شورش عامه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن
هرگاه امنای دولت روس رجوع بعقل خرده بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان و
خسارت کنجی شایگان بمباشر عملی چنین قبیح که مایه هزارگونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ
بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول
بنگرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بروجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار
دستور العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر باشتباه است و قرار کار بر کدورت
و اکراه خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم داور شاهنشاه معظم بالجمله چون ملسوف
بتفلیس رسید و نامه نایب السلطنه به بسقاویچ رسانید و قصه آن هنگامه و شورش عامه بگفت بسقاویچ
بدانست که این داهیه بی آگهی کارداران دولت بوده و جسارت گربایدوف مورث این خسارت شده در زمان
ملسوف را بسفر پطرزبورغ فرمود تا خاطر امپراطور را از آلایش کدورت صافی کند و در جواب نامه نایب
السلطنه نیز عریضه نگار کرد که مکشوف افتاد از چنین امری امنای دولت آلوده نمی شوند و بقتل ایلچی و رسول
رضا نمیدهند اکنون که بحکم قضا این کار چنین برفت نیکو آن است که یکتن سفیر چرب زبان از دولت
ایران بدرگاه امپراطور شود و هم در این گرمی عذر این هنگامه بخواهد تا قواعد دوستی همچنان محکم بماند و
بنیان اتحاد استوار بپاید و اگر از آن فقها که در این غوغا همداستان بودند یکتن که بدین اغوا شناخته تر است
بحکم شاهنشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه بیرون شود بر زیادت امپراطور اعظم را شاد خواهند داشت

پس نایب السلطنه چون عریضهٔ بسقاویچ را از در خیر خواهی دانست و صواب دید او را با صلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و تعیین ایلچی بروس برای عذر خواستن قتل گریبایدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب شنبه پانزدهم رمضان چون برج خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه بر حسب خواستاری نایب السلطنه و صواب دید نیارال بسقاویچ شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مأمور بسفر پطربرغ فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را ملازم خدمت او ساخت تا نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه ایمپراطور گسیل سازند سه شنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون ملسوف بدرگاه ایمپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت ایمپراطور سفیر شود و عذر اینداهیه بجوید تا در میان دو دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند بسقاویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه پسر توانائی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیه نسب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لالی منضود و بافتهای کشمیر برسم هدیهٔ ایمپراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت باهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران که با ایمپراطور روسیه نگار داده بیاورد و مصحبت تو انفاذ یابد بالجمله بیست و هشتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شاهنشاه ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا تسلیم میرزا نبی خان وزیر رکن الدوله فرمود تا بتعجیل به تبریز آورد و نایب السلطنه بسیج سفر خسرو میرزا فرموده ساز و برگی لایق از قفای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانهٔ پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت نیارال دالغورکی که از نزدیک ایمپراطور بسفارت ایران مأمور بود و بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گریبایدوف معروض ایمپراطور افتاد نخستین او را مأمور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دار الخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و پنج هجری از تبریز مراجعت بدار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گریبایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد دوم از میان آن ازدحام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او بیشتر بزبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضاقلی بیک

مراجعت خسرو میرزا از روس

پسرناپاک

پسر ناپاک طالش که یکتن از قوادان آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از شهر فرار کرد و در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بریخت بدست عوانان گرفتار شد و بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت معرض هلاک در دمار رسید اما در کار حاجی میرزا مسیح شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلواسی خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دو دولتین بیشتر است و تواند بود که در توانی او دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد سفر او بعتبات بر قانون شرع مبین خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یکچند مدت از زمان را مجاور عتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای خویش شد بعضی از مریدان او را القا کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی تو را تا جز خواهند داشت دبر و سیان خواهند سپرد تا بخون گریبایدوف تو را مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را بتسویف و مماطله گذاشت تا باصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم سفر بمسجد شده با زن و فرزند و مردم شهر آغاز وداع نهاد از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد مردم شهر از والی و قاصی نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم بقتل عام فرماید حاجی ابراهیم کلواسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی اینکار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامهٔ دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بنهایت شاد شدند اما از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت و فرمان برداری سپردند اما رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و رادکان و چناران را بتحت فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکانتی نمیگذاشت حسین خان از بهر آنکه او را نرم کردن و فرود تن کند با محمد خان قرائی که گریختهٔ دولت و راندهٔ حضرت بود در ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز اینمعنی را بفال گرفته با سردار در دفع رضاقلی خان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضاقلیخان چون اینمعنی را تفرس کرد یکباره سر از اطاعت برتافت و عصیان خویش را آشکار ساخت این هنگام ساری اصلان باتفاق محمد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضاقلیخان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برد کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضاقلی خان بالا گرفت و در ارکان شوکت سردار فتوری پدید شد و بیم آن بود که رضاقلی خان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را نیز بدست گیرد اینوقت محمد خان فرصتی بدست کرده بدست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه ارک و بارهٔ مشهد را بدیشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار باز ماند و محمد خان در شهر برتق و فتق امور پرداخت و روزی یکبار بارگاه در آمده سردار را دیدار همی کرد و قصهٔ شهر و حل و عقد امور را بی حاجتی همی گفت و بموجبی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نگار کردند که مصادرهٔ محمد خان

سفر حاجی میرزا مسیح به عتبات عالیات

طغیان خوانین خراسان

تفویض حکومت خراسان بشاهزاده احمدعلی میرزا

قرائی در این بعد از منال دیوانی افزون است و دفع او از سرپنجهٔ قدرت سردار بیرون و رضاقلی خان نیز تا این بلاد را از خود دیگر داند و خیانت محمدخان را باز نماید و پسر خود میرزا رضای فراهانی را کسیل حضرت شهریار داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر مشهد را از تصرف او بازستاند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشته شاهزاده احمدعلی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برکشید روز سه‌شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمدعلی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و چند سال محبوس در دارالخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را دربرکرده رخصت انصراف یافت بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان ایلخانی و نجفعلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند و برای فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ رهسپار گشتند و در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند صید محمدخان جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمدخان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت محمدخان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیادخان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه کارداران دولت ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت محمدخان قرائی از همه جهة ابواب بلا را باز دید ناچار ارک و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمدعلی میرزا هشتم شهر رجب وارد ارک مشهد فرود شد و خوانین خراسان و لشکریان را رخصت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت داد و امیر علینقی خان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان چون بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد مردم شهر ثقل اینهمه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد لاجرم انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند و برادر کهترش محمدتقی خان را بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را باز نمودند و از کارگذاران او خط رضا گرفتند و هم در اینوقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان سردار و ساری اصلان روانه دارالخلافه گشتند و در بین راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب نود سال روزگار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله بمرض سل دق درگذشت و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی تفلیسی ملقب بمعتمدالدوله شد و منصب منشی الممالکی او بمیرزا

میرزا خانلر

میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خانجان جلال خور ساکن بندپی گشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر از اطراف دارالخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود گشت میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد و میرزا محمدتقی علی‌آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقامحمد شاه منشی الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی شهریار تاجدار مراجعت بدارالخلافه فرمود اما از آنسوی چون خسرو میرزا بسفارت روس مأمور گشت چنانکه مذکور شد امپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پطرزبورغ او را با حشمت و مکانتی که در خور پادشاه زادگان است کوچ همیدادند و حکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش پیش گذرانیدند و عمال ولایات را بکارگذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کارها آمر و ناهی خود باشند و در بیشتر منازل از قبل امپراطور کارسکی سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند و روز ورود به پطرزبورغ امپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سوار و سالدات که در دارالملک حاضر بود قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را سواره چند قدم برخود مقدم می برد و در ورود بشهر چندانکه امپراطور را توپ عزت گشاد میدادند از بهر شاهزاده نیز بگشادند بالجمله شاهزاده در سرای امپراطور فرود شد و هنگام شکستن ناهار و صرف غذای شبانه امپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کردی و اقسام لهو و لعب پرداخته آوردی و دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی با رویی روشن تر از خورشید و خوئی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان سماط بگساریدن خمرهای خوشگوار و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن در آمدندی امپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین اروپ راست گاه گاه دست یکتن از آن مهوشان گرفتی و با او برقصیدی و در نهان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته که شود و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل مناعت فرود نمی شد و دل بخط و خال بتی نبست و دیده بر جمال مهوشی نگشود جز اینکه پیرزالی را پیش خواند و گاهی با او بلغت فرانسه سخنی کردی امپراطور روسیه که با دختران رقاص بگرد مجلس برمی آمد این کرت چون بر شاهزاده گذشت بطیبت فرمود که از نظاره اینهمه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجوزه را بدریوزه شدی خسرو میرزا حشمت امپراطور را برپای خواست و گفت من بدینحضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را با هم الفت و مواصلت دهم و خار مخالفت را از میانه بدست موالفت بدر دم اگر روزی چند که در اینحضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد امپراطور را با گفتار دگر دار معروف چنان بفریفت که هرگز از قتل گریبایدوف یاد نکرد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر امپراطور بگذرانید و بزرگان دولت روسیه را هریک جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عقد مصالحه برده کرور زر مسکوک بود دو کرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود امپراطور روسیه زیادت برآنکه از خون گریبایدوف نام نبرد یک کرور آن زر را بپاس رنج شاهزاده بذل کرد و کرور دیگر را پنج ساله میعاد نهاد و هدیه داد شایان

نفیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمدخان امیرنظام را نیز منشور عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه فرمود و دیگر همراهان را نیک شاد داشته در حضرت انصراف داد و خسرو میرزا سال یکهزار و دویست و چهل و پنج روز سیم رمضان وارد تبریز گشت مدت سفارت او ده ماه و پانزده روز بود بالجمله وقایع سفر و سفارت او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در اینسال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت بعد از روزی چند بحکومت نهاوند مأمور شد و شاهزاده همایون متوقف دارالخلافه گشت بعد از ورود محمود میرزا بنهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمدتقی میرزا دهشتی در خاطر داشتند بنزدیک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیختند محمود میرزا را که با حسام السلطنه کین توز بود در اغوای مردم لرستان همی روز بروز در پایان امر فتنه بزرگ پدید آمد و دیگر باره میان حسام السلطنه و محمود میرزا کار بمقاتلت و مبارزت انجامید از جانبین ساز لشکر کردند حسام السلطنه از قبایل باجلان و پیراوند و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا دو فرسخی نهاوند براند و از این سوی از نهاوند و سواره خزل و قبیله حسوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و باستقبال جنگ بیرون شده در دو فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه راه فرار برداشت و بر مادیانی که باد از مسابقت آن متقاعد میگشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشید پنج فرسنگ از نهاوند آنسوی تر گریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر بنهاوند مراجعت کرد بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور گشت و شهریار تاجدار چون اصغای این خبر کرد دیگرباره شاهزاده همایون را بحکومت نهاوند منصوب فرمود و محمود میرزا را بدارالخلافه طلب داشت بعد از رسیدن همایون میرزا بنهاوند شاهزاده محمود از سفر دارالخلافه سر برتافت از بهر آنکه در این مماطله و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند منشوری از نو بدست آرد و در این مماطله به بی فرمانی نام بر آورد و فرمان رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعا ام کرها روانه دارالخلافه کنند اینوقت محمود میرزا در قلعه روئین دز که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده متحصن گشت و همایون میرزا در یکی از خانهای شهر نزول کرد و لشکر حسام السلطنه و شیخعلی میرزا در برابر روئین دز لشکر کردند و از طرفین بگشادن توپ و تفنگ مشغول شدند این حرب تا چهار ماه برپای بود و من بنده که این هنگام در نهاوند بودم چندانکه محمود میرزا را از اینکار شنیع منع کردم مفید نبود و جمعی در میانه مقتول گشت هم عاقبت بحجتهای محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را ملزم کردم و در میان او و حسام السلطنه پیوستگی دادم تا بزحمت و محنت تمام از قلعه بزیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و فرزند و احمال و اثقال او را به بروجرد حمل دادم پس لشکریان با وطان خویش باز شدند و حکومت نهاوند خاص همایون میرزا گشت و هم در اینسال زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت همانا در سال هزار و دویست و چهار ده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بر حسب فرمان شهریار یکهزار تن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و شکرالله خان پسر میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر بسرکردگی آن جماعت منصوب آمد و چون شکرالله خان هنوز کودکی خردسال بود محمدزکیخان

عاصی شدن محمود میرزا در نهاوند و مقاتلت او با حسام السلطنه

عزل محمدزکیخان نوری از وزارت فارس

برادر

برادر میرزا اسدالله خان نیز مأمور بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان نوری را نیز بر نیک و بد مطلع کرد و مع القصه ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمدزکیخان که مردی چرب زبان و خوشخوی و گشاده دل بود هر روز در حضرت شاهزاده بر مدارج علیه ارتقا نمود تا از صنادید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس بی رای و رویت او فیصل نمیگرفت چنانکه وزرای فارس با استیلای او استقلال نتوانستند یافت ناچار کار وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذوالریاستین آمد و هم بر زیادت از این خواهر فرمانفرما را بسرای آورد و مصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد چون در اینمدت دراز میان جماعت نوری و مردم شیراز فتنهای بزرگ برخاسته بود و بسیار وقت با یکدیگر آویختند و خون هم ریختند کار مبارات و معادات بجائی کشید که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد و شاهزاده حسینعلی میرزا صلاح کار را در اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دارالخلافه نمود و این هنگام مردم فارس را از محمدزکیخان دهشت و وحشت افزون گشت ناچار او را نیز از مسند وزارت بزیر آورد و دخل و منال دیوانی و رتق و فتق امور را بمیرزا محمدعلی سررشته دار فارس مفوض داشت و اینواقعه سبب آشفتگی امور فارس گشت و منال دیوانی در عقده تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهریار تاجدار چنان صواب شمرد که در اراضی فارس قشلاق کند و کار آن مملکت را نیز بنظام آرد پس سفر فارس را تصمیم عزم داد و نخستین حاجی عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظل سلطان را روانه یزد فرمود و عبدالرضا خان حاکم یزد را پیام کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه گردد و اگر در این کار شتاب نگیرد مورد عتاب و عقاب خواهد بود و حسینعلی خان معیرالممالک را مأمور باصفهان داشت که تا ورود موکب سلطانی منال دیوانی را مأخوذ دارد و میرزا یوسف پیشخدمت خاصه را که مردی ادیب و لبیب و در روایت شعر ثناگستران حضرت را طلیق اللسان بود بکرمان فرستاد تا شاهزاده شجاع السلطنه را بدرگاه آورد و شاهزاده اللهوردی میرزا را بنظم قمشه و سمیرم بیرون فرستاد و عبدالمجید خان را با تفنگچی نوائی ملازم رکاب او ساخت و غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که با ششهزار تن سرباز عراقی توپخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی باصفهان کوچ دهد و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله را مأمور ری و میرزای ایلخانی سر کشیکچی باشی و شاهزاده عبدالله میرزا و فتح الله میرزای شعاع السلطنه و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و محال خوار و شاهقلی میرزا و محمدمهدی میرزا و ملک ایرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمدولیخان و محمدخان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمدحسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان بازدیدی بسزا کرده حکم بر کوچ داد و نیز عبدالله خان فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی را با پیادگان جمعی ایشان بنظام کرد آنگاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبدالله خان امین الدوله در دارالخلافه متوقف باشد و باتفاق ظل سلطان امور خراسان و طبرستان را نگران کرد و الله یار خان آصف الدوله امیر یار و منوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی و حاجی محمدخان دولوی قاجار و پسرش علی محمدخان و محمدصادق خان دنبلی مخاطب بر

سفر کردن شهنشاه ایران بفارس

ومیرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه وحسن خان سالار بار ومحمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی ومحمود خان دنبلی قوریساول باشی نیز ملتزم رکاب شدند وهمچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک ومیرزا تقی نوائی منشی خاصه ومیرزا صادق وقایع نگار ومیرزا ابراهیم خان نوری ومیرزا اسمعیل گرکانی مستوفیان دیوان ومیرزا فضل الله منشی رسایل ساز وبرگ راه کردند وشهریار تاجدار یکشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی سال یکهزار ودویست وچهل وپنج هجری از دارالخلافه خیمه بیرون زد واز راه قم طی مسافت کرده دوم جمادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده بنظام الدوله ملقب گشت واعیان واشراف کاشان مورد اشفاق والطاف آمدند واز آنجا موکب سلطانی در حرکت آمده دهم جمادی الآخره وارد اصفهان شد وباغ سعادت آباد لشکرگاه گشت وشاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده غلامحسین خان سپهدار منقلای لشکر دو روزه از پیش همی شد ودر قمشه سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب باشهریار داشت تقبیل آستان نمود واز آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با بزرگان آن اراضی تا منزل شولستان آباده پذیره کردند ودر سیم شهر رجب شهریار تاجدار در ظاهر شیراز بباغی که بفرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد وشاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک ودیگر اشیاء نفیسه پیشکش پیش گذرانید وعلف وآذوقه لشکر را ده روزه بقانون ضیافت گذاشت اما شاهنشاه دویست هزار تومان زر او را بجای منال دیوانی محسوب داشت ودر کار مردم فارس بازپرسی بسزا کرد ونیک وبد هر کس را جزا داد وشجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت وبزرگان کرمان را تقبیل سده سلطنت آورد وحساب خویش را پرداخته کرد برحسب فرمان محمد زکی خان نوری که از وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت ودر رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت اما عبدالرضا خان یزدی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی بیمناک بود میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر وبرادرزادگان خویش وپیشکشی درخور سده سلطنت روانه درگاه نمود وبعد از ورود بشفاعت میرزا سلیمان عبدالرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند وفرستادگان او رخصت انصراف یافتند آنگاه فرمانفرما را مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هر یک نوازشی جداگانه کرد میرزا محمد علی وزیر مشیرالملک لقب یافت ومیرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت ودر اینوقت معروض افتاد که نیارال والعوزکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه بدرگاه آید این هنگام که خسرو میرزا باز شده بمهمانداری محمد حسین خان زنگنه وفرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب وکیل امور ولیعهد بود فرمان کرد تا باصفهان شده ایلچی را بطرف همدان کوچ دهد بدان که بعد از ورود موکب پادشاهی بهمدان حاضر آستان باشد ونیز حکم رفت که نایب السلطنه خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان بدرگاه پیوندد وبعد از چهل روز از شیراز راه برگرفته طریق خوزستان ولرستان پیش داشت وشاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله را بفرمود

وزارت محمد زکی خان نوری در کرمان

بنه

بنه وآغروق وخزانه وصندوقخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دارالخلافه سپرد ومصطفی قلیخان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت وغلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه وقورخانه را حمل داده با سپاه عراقی از راه فهلیان طی مسافت کند ودر بهبهان برکاب پیوسته شود وشاهنشاه در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت واز دشت ارژن تا کازرون بر انداز کثرت سیلان سحاب که هر چشمه ساری رودی پهناور شده مجال حرکت محال مینمود ودر توقف علف وآذوقه صعب بدست میشد ناچار اردوی پادشاهی بعد از پنجروز بحرکت آمد واز رود شکرف مردم بزحمت عبور کردند ودر اراضی فهلیان وشعب بوان که از جنات اربعه جهان شمرده میشود خیمه زدند وقلعه سفید که در فراز کوهی صعب است نگران آمدند از قضا در این منزل چون هنگام ناهار شکستن رسید وخوان وخورش سلطانی را حاضر کردند شهریار را رغبتی باکل اغذیه نرفت وبجامی از جلاب قناعت افتاد ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان باز پس بردند وخویشتن بخوردند مزاجها دیگرگون شد وپنجاه تن افزون مبتلا بقی واسهال وبیهوشی گشت ابراهیم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که شرف مصاهرت ومنصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بستر بان افتاده بود میرزا حسین حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمی در غذا تعبیه شده است وبعضی چنان فحص کردند که طباخان در منزل سراب بهرام از چشمه که آب آن بسمیت معروف است آب برگرفته اند وندانسته بکار برده اند بالجمله شاهزاده حسینعلی میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد وشهریار بمنزل سراب کوچ داد وهمه روز وهمه شب سحاب از سیلان نمی ایستاد وهمچنان از رود سنگ شیر لشکریان بزحمت تمام عبور کردند واز آنجا از منزل بست وخیرآباد گذشته رود خیرآباد را بهول تمام بسپردند وطی مسافت کرده بکنار آب کردستان در ظاهر شهر بهبهان خیمه زدند سپهدار با توپخانه در آنجا برکاب پیوست واز آنجا بمنزل کوه سیاه شتافته باز عبور از میاه وزحمت سپاه در پیش بود ودر آن منزل چون لختی شهریار از بهر صید کردن ونخجیر افکندن گرد آن اراضی ودشت برآمد دو شیر نر از بیشه بیرون شد وصید دلیران رکاب گشت وشاهزاده حسام السلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در رسید ورسم پذیره بپای برد وشیخ مساعد حاکم حبب نیز در آن منزل پیشکش خویش بگذرانید از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی بشوشتر سفر کرده در آنجا لشکر عراقی را رخصت وطن دهد وخود منتظر موکب پادشاهی باشد آنگاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه کوچ داده در ارض رام هرمز فرود شد مردمان گویند اگرچه استوار نباشد که درخت نارنجی نوشیروان عادل بدست خویش غرس کرده ودرختی را که همان دانند هنوز سبز وریان وبارآور وطری است ومجوسان بدان تقرب جویند مع القصه شهریار تاجدار جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر شد واز نظاره بنیان سدی سید که شاهزاده محمد علی میرزا بر رود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود وقصه شکستن آن سد وبستن آن بدست والرین قیصر در عهد شاپور ذوالاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد بالجمله سدی که شاهزاده محمد علی میرزا کرده در اینوقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این حروف تحدید کردم پانصد

وپنجاه زرع طول آن سد است وشصت زرع قطر وسی زرع ارتفاع دارد واما قطر آن که در نشیب آب شصت زرع است چون بر فراز آب آید بیست زرع شود وبالجمله شاهنشاه یکشنبه یازدهم رمضان از شوشتر بیلده دزفول کوچ داد وبعد از پنجروز از انجا بیرون شده بیست وسیم رمضان در قصبهٔ خرم آباد فیلی فرود شد ودراین ایام هیچوقت لشکر را نیز از سیلان سحاب آسایش نبود وجشن نوروزی در خرم آباد فتاد

وقایع سال یکهزار و دویست وچهل وپنج هجری وعید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی

در سال یکهزار و دویست وچهل وپنج هجری چون دو ساعت وچهارده دقیقه از روز یکشنبه بیست وپنجم رمضان برآمد آفتاب به بیت الشرف شد وشهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد فیلی جشن نوروزی بگذاشت وروز سیم عید نوروز از خرم آباد دبیر وجبر وسفر کرد واز انجا بملایر نزول فرمود وروز پنجم شوال وارد همدان گشت وینار ال دالغورکی ایلچی روسیه بمهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب ومحمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت ونیز نایب السلطنه با خسرو میرزا از راه برسید شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت ونوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله وغلامحسین خان سپهدار ودیگر امرا وبزرگان درگاه هرشب یکتن او را بضیافت طلب کردند وبخورشهای گوناگون وساز وبرگ بساط طرب وانواع لهو ولعب عظیم بزرگ داشتند آنگاه به تشریف پادشاه شادکام شده رخصت مراجعت یافت وایوقت چون میرزا محمد علیخان کاشی وزیر ظل سلطان باتفاق دویست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده جبین ضراعت برخاک نهادند وخواستار شدند که کرسی سال برزیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دار الخلافه طهران فرموده وامسال این بساط شاهوار در خرم آباد گسترده شد در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر ییلاق در اراضی عراق توقف نفرماید بلکه طریق دار الخلافه گیرد ومردم آن بلده را از زحمت انتظار درآرد لاجرم شاهنشاه نایب السلطنه را فرمود تا در همدان متوقف شده حدود بغداد را اینه نگران باشد ودر عشر آخر شوال از همدان کوچ داده هشتم ذی قعده وارد دار الخلافه گشت واین هنگام در مملکت خراسان صید محمد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سر برتافته باتفاق کریم خان زعفرانلو هزار تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی چناران ورادکان را بمعرض نهب وغارت درآورد ورضا قلیخان پسر بیگلر خان چاپشلو را که حکومت دره جز داشت هم با خود یار کرده باغوای والی خوارزم پرداخت واللهقلی توره فریفتهٔ سخن او شده با جماعتی از قبایل تکه واوزبک تاراج خراسانرا تصمیم عزم داده تا کنار رود طرق براند شاهزاده احمد علی میرزا چون این بدانست خوانین خراسانرا حاضر درگاه ساخت ولشکری رزمجوی فراهم کرده باستقبال جنگ تا بیابان الالان دشت تاختن کرد والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی بخیوق نهاد لاجرم احمد علی میرزا باراضی پشت کوه که در تصرف صید محمد خان بود تاختن برد وصید محمد خان روی بدره جز نهاد وبا رضا قلی خان هم پشت گشت سلیمان آقاسی برادر رضا قلی خان چون از برادر خوفناک بود در قلعهٔ محمد آباد دامن جبت وجمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد وصید محمد خان با قبایل چاپشلو هشتم شهر ذیحجه بکنار قلعهٔ محمد آباد آمده حمله افکند با گلولهٔ تفنگ یکی از قلعگیان جان بداد واز

[illegible] والی خوارزم در خراسان

آنسوی

واز آنسوی احمد علی میرزا در اراضی پشت کوه قلعهٔ جغیر را بقوت توبهای باره کوب مفتوح ساخت وفتح دیگر قلاع که در بیرون دربند قلعهٔ کلات است سهل گشت بالجمله آن اراضی را تحت فرمان کرده قبایل جلایر را یکجا کوچ داد ودر ازای اسرای کرد چناران یعقوب قلیخان شادلو سپرد وباز بمشهد مقدس شد وخبر این فتح در نیمهٔ محرم در حضرت شهریار معروض افتاد وهم در این سال بلای وبا در ایران بالا گرفت واز چاکران درگاه شاهنشاه میرزا زکی نوری مستوفی درگذشت وفرزندش میرزا محمد تقی بجای او منصوب گشت ومحمد حسن خان دولوی قاجار وداع جهان گفت وپسرش محمد امین خان بجای او نسقچی باشی شد وهم در این سال بخواستاری مردم کرمانشاهان دیگر باره شاهنشاه محمد حسین میرزای پسر شاهزاده محمد علی میرزا را بحکومت کرمانشاهان منصوب داشت و پس از رسیدن محمد حسین میرزا بآن اراضی مردم خوزستان ولرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت فرمان محمد علی میرزا بودند وهم روی دل با فرزندان او داشتند روزی چند برنگذشت که حکومت شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه در آن ممالک لغزش یافت چند کرت اصلاح ذات بین را از جانبین رسل ورسایل انگیخته شد وعاقبت کار از مکاتبت بمغالبت کشید واز مصالحت بمناطحت انجامید محمد حسین میرزا از مردم گوران وزنگنه وکلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعهٔ خرم آباد براند وشاهزادهٔ حسام السلطنه مدافعهٔ او را بتجهیز لشکر پرداخت این هنگام راقم حروف در بروجرد بودم وچون شاهزاده محمود نیز برحسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف بود مرا نیز بفرمان حسام السلطنه از آن بلده بیرون شدن نمیگذاشتند تا مبادا برعایت شاهزاده محمود در حضرت شاهنشاه سعایتی کنم وشکایتی آغازم یا محمد حسین میرزا ودیگر شاهزادگان را در این خصومت تحریضی دهم بالجمله حسام السلطنه از جماعت بختیاری وباجلان وبیرانوند ویاراحمدی وسکوند وجنوند لشکری فراهم کرده باستقبال جنگ محمد حسین میرزا تا اراضی اشتر برفت ولشکرگاه راست کرد وشاهزاده همیون حاکم نهاوند را طلب فرموده تا نزد محمد حسین میرزا رسول فرمود تا در میانه سخن بصلاح کند ورسم منازعت را از میانه برگیرد وکارداران محمد حسین میرزا معروض داشتند که شاهزاده همیون از بهر آن بدینجا شده که ما را خواب خرگوش دهد وحسام السلطنه مفاجئه بتسخیر کرمانشاهان تاختن برد لاجرم فرمان کرد تا همیون میرزا را بر اسبی کودن برنشاندند وبکرمانشاهان بردند وملازمان رکابش را دستگیر ساخته سلاح وسلب واسب ایشانرا گرفته رها دادند در اینوقت شاهزاده شیخعلی میرزا که با محمد حسین میرزا وشاهزاده محمود طریق مودت ومصافات می سپرد فرصت بدست کرده از مردم ملایر وتویسرکان که در تحت فرمان داشت لشکری اختیار کرد وقبایل زندیه که نیز ملازمت او داشتند انجمن شدند با سپاهی آراسته بر سر بروجرد آمد نور محمد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود بحفظ وحراست آن بلده میان استوار کرد وابواب شهر را بربسته تفنگچیان جلادت پیشه در برج وباره برگماشت وشیخعلی میرزا همچنانکه از گرد راه برسید توبهای باره کوب را بجانب شهر گشاد داد ولشکرا دبسوی دروازه همی حمله افکندند از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بدینگونه رفت ودر میانه میرزا حسن شیرازی وزیر شیخعلی میرزا با گلولهٔ تفنگ زخمی برداشت از آنسوی شامگاه این خبر با حسام السلطنه بردند واو چتوانی بنه وآغروق را در لشکرگاه خود گذاشته چون عقاب صید دیده شتاب گرفت وتا بامداد اسب براند صبحگاه شیخعلی میرزا آگاه شد وحکم داد تا لشکر بر فراز

فوت میرزا زکی نوری مستوفی

فوت محمد حسن خان قاجار

تفویض حکومت کرمانشاهان به شاهزاده محمد حسین میرزا وجنگ شاهزادگان عراق

پشته که در بیرون بلده بروجرد است درآمدند و عراده‌های توپ را بر فراز پشته نصب کردند و سپاه در میان از چپ و راست رده شدند چون حسام السلطنه برسید نه توپخانه را وقعی نهاد و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد سپاه او چون شعلهٔ نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا بجانب نشیب زیانی نتوانست بود لاجرم سپاه حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته برآمدند مردم ملایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کرد یکباره هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سگوند از قفای ایشان تاختن همی کردند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و میرزا اسمعیل خان کلپایکانی که ناظر شیخعلی میرزا بود در هزیمت اسبش بوحل نشست و یکتن از مردم سگوند با گلولهٔ تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را ببرد و رحیم خان سگوند که مردی دلیر بود از قفای شیخعلی میرزا تاختن کرد و راه بد و نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظرعلی میرزا را بگرفت تا از اسب بزیر آرد شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و با نیزه بجانب رحیم خان حمله برد رحیم خان از آهنگ او دست از نظرعلی میرزا باز داشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را بر داشته بلا برگریخت آقا سید مراد که یکتن از سادات بروجرد از عشیرت آقا سید مهدی بحر العلوم بود از رنجیده خاطری شیخعلی میرزا روز میگذاشت با چند تن از بزرگان زندیه دستگیر گشت حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامه‌های دیگرگون در برکرده از میان بازار بروجرد با مسخرگان عبور دادند و بند برنهادند و خود با کبر و خیلای تمام درآمده در دار الایالهٔ خویش جای کرد و لشکریان او بنه و آغروق و احمال و اثقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را بنهب و غارت برگرفته بمرابع و مساکن خویش شتافتند دیگرباره حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و چهار ده هزار تن عرض سپاه داده بدفع محمد حسین میرزا از بروجرد بیرون شد و از آنسوی محمد حسین میرزا که قلعهٔ خرم آباد را مفتوح ساخته نشیمن داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بیرون شد و سربازگوران و پیادگان را از پیش روی باز داشت و سواران را در قفای پیادگان جای کرد و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین بشمال همی شد بالجمله روز هشتم محرم سال هزار و دویست و چهل و شش هجری در بیرون خرم آباد تلاقی فریقین شد سواران پیرانوند و باجلان و بختیاری اسب برجهاندند و هم عنان حمله افکندند از اینسوی سربازگوران و تفنگچیان کلهر و زنگنه یکبار دهان تفنگها بگشادند و آن جماعت را دفع دادند دیگرباره سواران حسام السلطنه گرد هم برآمدند و همداستان گشته حمله دیگر افکندند در این نوبت نیز با زخم گلوله باز پس نشستند در اینوقت نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود و در لشکرگاه او میزیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده بسنگر دیگر برادر شتافت این نیز در لشکر حسام السلطنه ثلمه و رخنه افکند و با این همه سپاه او همدست و هم پشت شدند و در کرت سیم حمله انگیختند محمد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بصبر و سکون وصیت همی فرمود و بجنگ و آهنگ تحریض همی داد این نوبت چون سواران حسام السلطنه از باران تفنگ پشت با جنگ دادند دیگر نه ایستادند و راه فرار پیش داشتند این هنگام محمد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس پشت پیادگان بیرون شده در قفای هزیمتیان بتاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند حسام السلطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفت و پاسی چند از شب گذشته با یکدو تن بشهر بروجرد درآمد این هنگام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون کار داران او در ضعفی پدیدار گشت و دوراندیشی در امور و حفظ حدود تقصیر و فتور یافت برادران و فرزندان حاجی ملا اسدالله مجتهد بروجردی و ملا علی مجتهد نگارندهٔ این کتاب مبارک را از شهر بند بروجرد بیرون آوردند تا اراضی سربند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهدار بود بسلامت کوچ دادند و از آنجا من بنده بدار الخلافه سفر کردم بالجمله مملکت لرستان بر کارداران محمد حسین میرزا مسلم گشت و هم در اینسال جلال الدوله مهدی علی خان برادرزادهٔ آصف الدوله وزیر لشکر هوای زیارت عتبات عالیات و مشهد نجف اشرف شتافته از آنجا زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت باز وار کوچ همی داد در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان تکه بتاختند و دویست تن از معتبرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و پانصد تن جوانان و زنان را اسیر گرفتند اموال و اثقال ایشان را برداشته راه دشت برگرفتند در میانه معادل یکصد هزار تومان اموال مهدیعلی خان بغارت رفت و خود نیز اسیر شد چون اینخبر در حضرت پادشاه معروض افتاد رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان را منشور کرد که مهدیعلی خان را از ترکمانان تکه باز ستاند رضاقلیخان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد که خون مهدیعلی خان در میانه هدر شود کس بباز رگانی فرستاد تا او را و زوجهٔ شیخ ابراهیم جزایری را که هم با سیر برده بودند بهزار تومان زر مسکوک خریده روانهٔ دار الخلافه داشت و شهریار تاجدار او را بنواخت و برگ و ساز داد و آنگاه حاجی اسمعیل خان شنبیانی را با جماعتی از لشکر بجفر ترکمانان مأمور بخراسان فرمود و حاجی اسمعیل خان مریض گشته در یکمنزلی مشهد بدرود جهان کرد و هم در این هنگام منور خان افشار والی میمنه و شیر غان عبدالرحمن یوزباشی خود را روانهٔ درگاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانید و معروض داشت که اگر یکتن از شاهزادگان بدین اراضی مأمور فرمائی در رکاب او رزم دهیم و ممالک ماوراء النهر و بلدهٔ بلخ را مفتوح ساخته بکارداران حضرت سپاریم فرستادهٔ او را عطوفتی بسزا کرده رخصت انصراف دادند و هم در اینسال بهرام خان ولد بنیاد خان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرخس کرد که پراکندگان ایل و الوس خود را فراهم کند مردی از هزاره که با پدرش از در خونخواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرائی وقت را غنیمت شمرده با مردم خویش باراضی جام و باخرز تاخته یعقوب خان و آقا خان عمزادگان بهرام خان را با پنجاه تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و هم در اینسال چنانکه مذکور شد حسینعلی خان جوانشیر از کابلستان سفیر درگاه آمده از شاهنشاه منشور ملاطفت گرفته سفر سند کرد و در نزد میر مراد علیخان والی سند خود را سفیر ایران نام نهاد و مذکور نمود که کارداران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده‌اند و دیر نباشد که سپاه بیکران بدان اراضی تاختن کنند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند والی سند بیمناک شد و میرزا محمد علی شیرازی را با چند تن دیگر بسفارت ایران برگماشت و سه زنجیر فیل و سی بافته از نسیج کشمیر برسم پیشکش انفاذ داشت میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه بحر به بندر بمبئی آمده و از آنجا طریق دار الخلافه گرفت و دو ماه قبل از رسولان سند بدرگاه آمد و میرزا محمد علی یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و تقبیل سدهٔ سلطنت کرده پیشکش خود را پیش داشت و خواستار رعایت و حمایت گشت که از آسیب رنجید سنگه پادشاه کشمیر مملکت سند محفوظ ماند شاهنشاه او را بنواخت و

و معادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظر علیخان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را بنفاذ سند مامور ساخته و جامهٔ لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مراد علیخان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الآخره او را باتفاق میرزا محمد علی گسیل سند فرمود و هم در اینسال عبدالرضا خان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک راور که از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نمود و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان باز داشت شجاع السلطنه در غضب شده از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را بمحاصره انداخت و تیمور میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که اینوقت در آباده سورمق متوقف بود هم نیز در نزدیک خویش طلب نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار اندیشید که اگر او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند لاجرم سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان را بحکومت یزد بیرون فرستاد و باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره باز دارد و طریق کرمان سپارد و بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده ابرام بر زیادت شد و مدتها اینکار بدرازکشید و گاه گاه عبدالرضا خان بدست آویز اینکه حکومت یزد با ظل سلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متمکن است لشکری فراهم کرده از دروازه بیرون میفرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد و در این مدت محمد زکیخان نوری وزیر شاهزاده مریض شده وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود از زخم گلوله مردم عبدالرضا خان در گذشت در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مامور خواهیم داشت نیکو آنست که نخست قلعهٔ یزد را بگشاید آنگاه بجانب خراسان شود و چون این منشور بنایب السلطنه رسید با ده هزار تن سرباز و بیست و پنج عراده توپ از اردبیل بیرون شده تا بزنجان بتاخت و از آنجا ولیعهد ثانی محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانهٔ قم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قایم مقام و معدودی از ملازمان رکاب در روز دهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت شاهنشاه بفرمود که نخست قلعه یزد را مفتوح سازد و عبدالرضا خان را بر گیرد آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین محاصره اقدام نمود روانه درگاه دارد پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان از دار الخلافه بیرون شده راه یزد برگرفت و چون در منزل عقدا برسید عبدالرضا خان و تمامت خویشاوندان او با تیغ و کفن بحضرت او شتافتند و روی ضراعت بخاک سودند و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در عقدا استماع نمود چندانکه توانائی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آمد و کار آن بلده را بنظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علف و آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانهٔ کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود هلاکو میرزا را تا دو منزل باستقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شد خود نیز پذیره کرد و بخدمات ضیافت پرداخت و چون شهریار تاجدار آقا محمد کریم پیشخدمت را باحضار شجاع السلطنه گسیل فرموده بود هم با نایب السلطنه فرمود دور نباشد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده بیمناک شود و از حاضر شدن

بدرگاه

بدرگاه تقاعدی ورزد یا تباعدی گیرد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا یک فوج سرباز او را نگاهبان گشتند و محمد زمان خان دولوی قاجار را با دویست سوار از ملازم رکاب او ساخت تا او را بدار الخلافه کوچ دادند و هم در اینسال میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله با روسیه اسبق المجاهدین لقب یافته بود وداع زندگانی گفت و این میر حسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس نزدیک بسقاویچ شتافت باشد که حکومت طالش را بدست گیرد و چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده بدولت روس پناه برد یا از روس بایران آید او را باز فرستند نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهنشاه کس نزد بسقاویچ فرستاده میر حسن خان را طلب کرد بسقاویچ بتوانائی او را روانه نمود و نایب السلطنه میر حسن خان را بدست محمد قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرد و فرمان کرد که چنانش بدارد که فرار نتواند کرد و بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق و یزد میر حسن خان فرصت بدست کرده از خلخال بطالش گریخت و در آنجا لشکری فراهم کرده باراضی لنکران و ارکوان تاختن برد و با لشکر روس چند رزم مردانه داد و ایشان را بشکست و آن اراضی را تحت فرمان کرد و چون اینخبر به بسقاویچ رسید بکارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میر حسن خان باجازت شما نیست او گناهکار هر دو دولت است ما لشکری بدفع او بر میگماریم شما نیز از آنجانب مدد کنید لاجرم نایب السلطنه افواج سپاهی از اردبیل را بسوی طالش فرستاد و بسقاویچ نیز لشکری مامور کرد میر حسن خان درمیانه بیچاره ماند ناید در عشر آخر شوال با نزلی گیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده و بدار الخلافه طهران آمد بسقاویچ بیمناک بود که مبادا دیگر باره میر حسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد از کارداران ایران خواستار بود که او را روانه تفلیس دارند از قضا میر حسن خان مریض گشت و بمرض استسقا در گذشت و هم در اینسال دیگرباره محمد خان قرائی و یلنگ توشخان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات با اللهقلی توره پادشاه خوارزم ساز ارادت و صداقت طراز کردند و باب رسل و رسایل باز داشتند و یلنگ توشخان نزدیک خوان خوارزم رفته مورد نوازش گشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان سارق را بنهب و غارت خراسان برانگیخت از اینسوی احمد علی میرزا چون این خبر بدانست لشکری انجمن کرده باستقبال جنگ تاختن کرد در پل خاتون نزدیک بسرخس با ترکمانان دو چار شده آن جماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را عرضهٔ شمشیر ساخت و در میانه رسولی را که خوان خوارزم نزدیک محمد خان گسیل ساخته بود نیز گرفتار شد احمد علی میرزا او را بی آسیب روانه خوارزم داشت و اللهقلی توره از این معنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده اظهار موالفت و مواحدت همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و سارق را بحضرت شاهزاده روانه فرمود تا اظهار ایلی و خدمتگذاری کردند و پیشکشی لایق پیش گذرانیدند و اسیران خود را رها ساختند اینوقت یلنگ توشخان و محمد خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت گرفتند و صورت اینحال در حضرت شهریار مکشوف افتاد و شاهنشاه ایران پنجشنبه ششم ذی حجه از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کمره کوچ برفت شاهزاده حسام السلطنه و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان بحضرت پیوستند و غلامحسین خان سپهدار که فرمانگذار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی با بزرگان درگاه

و علف و آذوقه سپاه خود داری نکرد و بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار تاجدار شاهزادگان رخصت انصراف داده از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غره شهر محرم سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن تیتسیز که از اراضی چهارمحال است فرود شد و از آنجا عبدالله خان امین الدوله را بجهت رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود و در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس که بقصد تقبیل سده سلطنت می شتافت بازخورد و شاهزاده را بجانب فارس مراجعت داد و شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند این هنگام نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروانرا بحکومت چارمحال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد و هم در آنجایگاه توقف فرمود و در این هنگام ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که سالها در سبزوار حکومت داشت اگرچه مردی مبارز و نامور بود اما بتهور ملکزادگی و سکرجوانی کردارهای ناپسندیده از نهب و غارت مجتازان و کاروانیان مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران او بجان آمدند و بر شوریدند ناچار از سبزوار بدامغان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم عتاب و عقاب پادشاه درباره بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر گناهش معفو گشت آنگاه اردوی سلطانی حرکت کرده سرچشمه آب زنده رود و آب کرند را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه ده کرد لشکرگاه گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در کرمان گذاشت و سلیمانخان کیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غره شهر ربیع الثانی در قریه ده کرد حاضر درگاه شد و بیک قبضه شمشیر مرصع بلالی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد و ده هزار تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق فراهانی عمزاده قایم مقام ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است منظم کند پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان کرد که خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد ملتزم رکاب ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضا خان یزدی را با اهل و عشیرت عبدالرضا خان برسم گروگان روانه آذربایجان فرمود و بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار از قریه ده کرد کوچ داده پنج روز در نجف آباد توقف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان که مردم را در کرمان بودند چون در طغیان و عصیان همداستان همی شدند در اینوقت که

برحسب

فرمان رفتن

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

فرار عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان

برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضا خان در قلعه باقی جای کرد و شفیع خان بقلعه راور در رفت و نایب السلطنه در منزل قمشه اینخبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانه بتسخیر قلعه راور بشتافت و سلیمانخان کیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود بر سر باقی تاختن برد و بالجمله یوسف خان بحکم یورش و ضرب گلوله توپ در سه ساعت قلعه راور را فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر روانه اردبیل داشت و عبدالرضا خان در هنگامی که سربازان یورش بقلعه باقی میدادند با چند تن از بنی اعمام خود بجانب طبس و قاینات گریخت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرد و هم در اینوقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده شیخعلی میرزا بر شوریدند و دست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشانند ناچار با چند تن از فرزندان خود راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد درگاه شد و همی گفتند شاهزاده چندان سنت مردم لوط را برخود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر بلد ما را که بسن کهولت سپرده اند بجای پسران امرد ببسرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و درآمیخته و گاه دست طلب بدامان مردی نامجرب زده و بدو مخذوف را از وی مکشوف خواسته و سر مکتوم را از او معلوم داشته و بخاطر خویش از تحریک و تفصیل ماده ارض بیضا سپرده و بحجر مکرم و کیمیای اعظم رسیده و گاه دیگر در بر وی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که وقتی مردی جهانگرد که در کار حیلت و نیرنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تمامت در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان واله رفتار و شیفته دیدار تو شده است با اینکه چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر ذمت نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهرو دوشیزگان او برداری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را برو ساده عزت جای داد و خود که گاه در برابر دست بکش کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد و مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای او بود رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاهوار و ادب و لالی شاهوار در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل ببستند و تا هفته چند انکه شاهزاده را ذخایر و دفاین بود دستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موی پس گوش روا ندارد اینک بگرمابه شو و بدن را از موی زیادی پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای و خضاب کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده کار بفرمان کرد و از گرمابه بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من بر رواق شده بسوختن بخور و خواندن عزایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و بر رواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و درر بود برگرفت

[illegible]

شورش رعایای ملایر بر شیخعلی میرزا

و با یکتن ملازم خود و دو سر اسب حمل داده از برق و باد پیشی گرفت و شاهزاده که در شاه راه اشتغار هر شش
سالی بر او میرفت چون ساعت بهفت رسید و کس بطلب او نیامد لختی با اضطراب و التهاب بزیست آنگاه
برخاسته به پشت رواق آمد و چند کرت نداد در داد و جواب نشنید چتوانی بر رواق در رفت و صورت حال را
باز دانست افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راهی و طریقی میدانست صد سوار بیرون
فرستاد و چندانکه در دنبال او شتافتند نشان او را نیافتند مع القصه بعد از اصغای کلمات داد خواهان شاهنشاه
چتوانی غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که محال تویسرکان و ملایر را بحت فرمان خویش بدارد تا در میان
شاهزاده و داد خواهان باز پرسی بسزا فرماید آنگاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مامور فرمود تا برفت و
از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده یکهزار تن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ
داده بدرگاه آورد و در این جماعت یک نیمه با شاهزاده کار بموافقت داشتند و نیمهٔ دیگر از در مخالفت بودند شهریار
تاجدار فرمود تا کار این جماعت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان باصفهان شوند در
محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوه مجتهدین و افضل فضلای ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند
شاهزاده بقدم انابت و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر ذمت نهاد و در روی دل مردم را با خویش
کرد و هم بحکم استخاره فرمانگذاری او واجب افتاد لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکارداران
دولت مرقوم داشت و شهریار تاجدار دیگر باره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین
بهبهانی را با او همراه کرد تا اگر بر مردم جوری کند بعرض رساند و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد خراسانی را
از قبل خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت
پذیر کردد و هم در اینوقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و خوار و جندق
پنج تن از صعالیک بلوچ و پانزده تن نیزه سر از آن جماعت که ملازمان او در حدود جندق گرفته بودند بدرگاه
فرستاد و حکم شد تا سرزندگان را نیز از تن دور کردند آنگاه معادل دویست هزار تومان از منال
دیوانی مملکت فارس بسبب آفت ملخ خوارگی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را
رخصت انصراف داد و پسران شجاع السلطنه هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و کیتای قاآن
میرزا را ملازم رکاب او فرمود و شنبه هشتم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نطنز و قم طی مسافت فرموده
دیکشنبه غرهٔ جمادی الآخره وارد طهران گشت و این هنگام شاهزاده ملک آرا و آمی مازندران و یحیی میرزا حاکم
گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از صد هزار تن افزون بمرض
طاعون درگذشت و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه سالها در کرمانشاهان و همدان و نهاوند
و بروجرد و آذربایجان سایر بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت در طهران زیانی اندک کرد و یزد
و اصفهان و کاشان و قم محفوظ ماندند اما نایب السلطنه چنانکه بشرح رفت از راه اصفهان و کاشان
طی مسافت کرده در اراضی ورامین سه روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سواره اوصانلو
و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد و تا بلدهٔ سبزوار براند و فرزند خود فهرمان میرزا را بحکومت آن بلده

سفر کردن نایب السلطنه بخراسان

نصب

نصب کرد و محمد رضا خان قراهائی را بوزارت او برکشید و تسخیر قلعهٔ سلطان میدان را که در تحت حکومت رضا
قلیخان زعفرانلو بود تصمیم عزم داده از سبزوار بیرون شد و در کنار قلعهٔ سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمد حسین خان
زنگنه را که در حضرتش ایشیک آقاسی بود بنزدیک رضا قلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت
سپرد و اگر نه خاک خبوشان و عشیرت او بر باد خواهد رفت و حکم رفت که قلعهٔ سلطان میدان را سربازان لشکر تقویت
پرورش فرو گیرند اسمعیل بیک میدانی که با فوجی شمخالچی از قبل رضا قلیخان نگاهبان قلعه بود سه روزه مهلت نهاد
و رضا قلیخان را آگهی داد و میرزا محمد رضا معتمد خود را کسیل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابو القاسم قایم
مقام بخبوشان شده او را مطمئن خاطر سازد نایب السلطنه بفرمود تا قایم مقام باتفاق میرزا موسی رشتی که در
خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت بخبوشان شد و با رضا قلیخان چندر و ز سخن کردند و هم عاقبت رضا
قلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند بگروگان دهم و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم
ملازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از خبوشان به بیرون طلب نکند و از حاضر شدن بحضرت معفو دارند و
کس فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلعهٔ سلطان میدان را بضبط کارداران نایب السلطنه داد و دو روز دیگر
پسر خود حسینقلی خان را باتفاق جعفر قلیخان پسر نجفعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلعهٔ محمد
آباد را نیز تفویض کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسیورغال عطا فرمود آنگاه محمد جعفر خان
باجانلو را با یکصد نفر سرباز بحفظ قلعهٔ سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمد زمان خان
قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت و علیمراد خان جوینی
و خورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله و محمد خان بغایری از پس یکدیگر بتقبیل حضرت پوسشند و بلنگ
توشخان جلایر حاکم کلات بیست و دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را بسفارت خیوق مامور داشت
و خوان خوارزم را پیام داد که اگر امینی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را گسیل سازی و اگر
نه ساختهٔ جنگ میباش یلنگ توشخان چون بکلات آمد مریض شد و از خدمت سفارت باز ماند و نیز شاهزاده
احمد علی میرزا چون مامور بسفر دار الخلافه بود از خراسان کوچ داده پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد طهران گشت
و از آنسوی خسرو میرزا برحسب فرمان با لشکر از کرمان بیزد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ
شعبان وارد طبس گشت و میر علینقی خان در میهمان پذیری نیکو خدمتی کرد و هم از آنجا خسرو میرزا بفرمان
نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمد تقی خان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت در تقبیل
سدهٔ نایب السلطنه کار به تسویف و مماطله میگذاشت بالجمله خسرو میرزا از طبس تیز لشکر نخعی و لالوئی و زنگوئی را
ملتزم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعهٔ سلطان آباد لشکرگاه کرد و محمد خان قرائی
با چهار هزار تن مردم خود از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعهٔ سلطان آباد چیره شود در
حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کند نایب السلطنه مکنون خاطر او را
فرست فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که چتوانی طریق تربت گیر که ما را مدد تو حاجت نیست لاجرم
محمد خان باز شتافت و از این سوی خسرو میرزا قلعهٔ سلطان آباد را حصار داد و محمد تقی خان با مردم خود چند

تسخیر قلعهٔ سلطان میدان

تسخیر ترشیز بدست خسرو میرزا

ترت از میان قلعه بیرون شده کرتی کرد و هزیمت گشت اینوقت میر علینقی خان حاکم طبس که هم از عرب
بود استین طلب برزده بدرون قلعه رفت و محمد تقی خان را بیم و امید داده نزدیک خسرو میرزا آورد
جعفر قلیخان برادر کهتر او که هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده دست
از در کارزار از پس دیوار نشست خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم یورش داد یوسف خان امیر
توپخانه و سربازان جلادت طراز از چار سوی سنگرها پیش بردند و نقب و خفر از ص دست باز یدند و از دخان
توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساختند و در زمانی اندک چنان کار بر قلعگیان سخت شد که بستن و سپردن
جعفر قلیخان را تصمیم عزم دادند و او اینمعنی را تفرس نمود و بیدرنگ باتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از
گردن درآویخت و ردی بدرگاه نهاد و شاهزاده بروی ببخشود و هم در آن روز که هیجدهم رمضان بود علی
اصغر خان عجم بسطام را با فوجی از لشکر بحفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز
عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد و بالجمله بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا با لشکر بقلعه زرآمد
و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد و بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت
بدست کرده با اهل خویش بمشهد مقدس گریخت و شجاع السلطنه همان هنگام حکومت خراسان داشت
مقدم او را بزرگ شمرد و چون کامران میرزا پسر شاهزاده محمود کار بمقاتلت کرد و شاه پسند خان که
یکتن از بزرگان افغان بود بسفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را بتحت
حکومت پدر آرد و بعد از سفراد بخراسان شاهزاده محمود بیلای و با درگذشت این هنگام شاه پسند خان بدان
سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد لاجرم حاجی فیروز را
از تربت حیدریه کوچ داده تبر شیز آورد تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه هرات شود این هنگام
که خسرو میرزا با لشکر بقلعه سلطان آباد درآمد شبانگاه یکتن از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل
خویش بیرون شد و چون بی هنگام بود بدست قراولان سپاه گرفتار گشت این خبر بحاجی فیروز بردند
و او با شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند مع القصه
بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا فرمان داد تا محمد تقی خان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس او بود با دیگر
برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر بر کاب نایب السلطنه پیوست

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفرا بدرگاه پادشاه

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری چون یکساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه
هفدهم شوال برگذشت آفتاب بخانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام
جشن نوروزی فرمان داد تا بدیع الزمان میرزای حاکم گرگان و ترکان یموت و گوکلان با لشکر استراباد
و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرده ملازم خدمت نایب السلطنه شد و این هنگام جان
مکدانلد کیز ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجهانی کرد و مستر کمپبل نایب دوم او بجای او منصوب شد
و کارداران انگلیس او را بتوقف دار الخلافه حکم دادند پس از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و نظر علیخان قاجار

قتل حاجی فیروز افغان در خراسان

قزوینی

قزوینی که بسفارت سند رفته بود مراجعت نمود و میر مراد علیخان والی سند مردی را که منشی مهر علی نام داشت باتفاق
او با پیشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد از ورود مورد عنایت پادشاه گشته مراجعت بسند نمود و هم
در اینسال شاه مراد بیک که یکتن از اکراد قبیله رواندز است و بقوت جلادت و غلبه میر رواندز
مامور بود و بفرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میانه کرکوک و دوان سر بطغیان
برآورد و در محال لاهیجان سا و جبلاغ نکری تاختن کرده اموال و اثقال مردم را منهوب ساخت چون این خبر
معروض درگاه پادشاه افتاد منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه
نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خودداری نکند و در عشر آخر ذیحجه
این هر دو لشکر پیوسته شدند و بجانب میر رواندز سرعت نمودند و او نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از
تلاقی فریقین قریب بهزار تن از مردم میر رواندز عرضه شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد میر رواندز از میانه
با جماعتی بسلامت بجست و از آن پس در پس دیوار خذلان نشست و هم در اینسال دیگرباره در میانه شاهزاده
حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان
کار بمقابله و مقاتله افتاد و چه بعد از مقاتله نخستین کارداران دولت در میان ایشان چنین حکومت کردند که
بعد از آنکه حشمة الدوله خوزستان و لرستان را بتحت فرمان دروزیان حسام السلطنه را در سر حکومت ایند مملکت
از خزانه خویش ادا نماید و سجلی از وی گرفته بحسام السلطنه سپردند اینوقت که هنگام رسید و حسام السلطنه
مطالبه زر کرد و حشمة الدوله روی برپیچید لاجرم حسام السلطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داده
فرزند خود ابو الفتح میرزا را برای جمع لشکر میان بختیاری فرستاد و از جماعت باجلان و بیرانوند نیز لشکری
کرده سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از بروجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود و ابو الفتح میرزا با لشکر بختیاری
در گردنه زاران بحضرت پدر پیوست بالجمله تا کنار قلعه خرم آباد عنان نکشید نصر الله میرزا برادر حشمة
الدوله که از قبل برادر حکومت لرستان داشت در قلعه متحصن گشت و برادر را آگهی فرستاد و حشمة الدوله
چتوانی پنجهزار تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بعزم دفع او شتاب گرفت و تا نهاوند
براند و همایون میرزا که حاکم نهاوند بود ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکر او را بسامان کرد
اینوقت حشمة الدوله چنان صواب شمرد که نخستین بعزم تسخیر بروجرد پرداز و آنگاه با حسام السلطنه مصاف
دهد و آهنگ بروجرد کرد و چون از این نیرنگ حسام السلطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد برخاست و جنگ
حشمة الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد و در میان راه نخستین قراولان سپاه حشمة الدوله با ابو الفتح میرزا
که پیش تاز لشکر پدر بود دوچار آمدند و در هم افتادند ظفر ابو الفتح میرزا را بود و قراولان حشمة الدوله را
هزیمت کرد و هم در اینوقت هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم در زمین
مرند بیرزاد که میان خاک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند و
الات حرب و ضرب بگشادند نخستین مردم بختیاری و باجلان جلادتی کردند و لشکر حشمة الدوله را الحق از
پس بردند اینوقت مردم بیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند روی دل با حشمة الدوله داشتند

یکباره جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوسته شد سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شدند و دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده یکتنه تا بروجرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت و بکنار بروجرد آمده آن بلده را بمحاصره انداخت ابوالفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزمی همی داد و باز حصاری شد بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دار الخلافه سمر گشت شاهنشاه در خشم شده بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله را از کنار بروجرد بجانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزای حسام السلطنه اگر بکیفر این گناه که بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد معادل صد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کند در حکومت بروجرد منصوب باشد و الا او را بتنکیل درگاه سازد و بضبط ملک و مال او پردازد و سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد در اداور دزه بتاخت و از آنجا عرض سپاه داده با شش هزار تن سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و در روز ورود او حشمة الدوله را در خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مامور داشت و حسام السلطنه از شهر فرزند خود کامران میرزا را پذیره فرستاد بالجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا را بعد از آنکه چهل و پنج روز بروجرد را حصار داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد و آنگاه بشهر در رفته رتق و فتق بروجرد و چاپلق و بختیاری را بکارگذاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل باز داشت و پس از روزی چند اصلاح امور حسام السلطنه را بحضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد و حسام السلطنه نیز راه دار الخلافه گرفت بعد از چهار ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست دیگرباره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را بحسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد و چون راقم حروف مقاتلت شاهزادگان را پیشتر وقت خود حاضر بوده ام و معاینه کرده ام و در این سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتافتم و مقاتلت شاهزادگان را در دو قصیده بنظم کردم اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بجز ثبات دقایع نپرداخته اند بلکه بهر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با یک قافیه دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و اینکار جز در بحور مثنوی راست نیاید من بنده که در این کتاب مبارک هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود و این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود بالجمله یک قصیده در این کتاب تحریر کردم تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنان است که دارای زبان باشند و حق سخن را بدانند و سخن پارسی را بشناسند

قصیده مسوّد اوراق در شرح مقاتلهٔ شاهزادگان عراق

زپور دستان تا چند و دار و گیر پشن
بداستان شهنشاه سخته گوی سخن

ببین چگونه دلیران شوند در پرخاش
ببین چگونه بزرگان بوند در دانش

چگونه عزم جهان کرد از این بوزد و شتاب
چگونه نظم جهان داد از این فاد و فتن

سپرد در پی ختلی چنان فراز و فرود
گرفت با بی ختلی چنان زمین و زمن

حدیث

حدیث حشمت شاه و تقی شه غازی
فسانه گشت و شنیدی تو نیز یار از من

در این قصیده بدین وزن و قافیت گفتم
هزار دستان ساز و ستار و ریمن

سخن در این بنشاندم که در در دارا
شدند گرد ملک زادگان مرد افکن

ستوده حشمت شاه و جهان کش محمود
جهان تقی شه و شاپور شاه چیره سخن

کنون سر آیم کز آن سپس ز دست قضا
چه بر سر آمدشان و چه بودشان دیدن

بدان و تیره محمود شاه از بد چرخ
نهفته ماند بری همچو گنج در زهمن

هنوز دلش چو آهن میان نار جفا
هنوز شش چو سندان بزیر پتک محن

بهیچ فن و فسون از فسون چرخ نرست
فلک همیشه براوان بدین فسانه و فن

ولی چو شاپور از پادشاه دستوری
گرفت و گرد بدار الشجاعه باز وطن

بدان هوا که هنوزش فراغ در هنگه
بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن

ندیده بود که چون چیره قاید دوران
ندیده بود که چون تیره اختر روشن

بجان تفته شود مور مار مرداد بار
بدست خسته بود موم گوده ریم آهن

بلی ز پای در آید کجا زبردستی
بود بقمعش هر زیر دست دستان زن

شدند گرد همه خلق و خواست غوغائی
که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن

تمام یکدل گفتند کز بد شاپور
توان نشستن تا چند که به چپت حزن

کهیش نقل در آتش که کیمیا جوید
بدین امید همی آب سوده در هاون

ز بسته چوه همی جسته ره کشائی دل
به طلق کشته همی دیده زندگانی تن

کهی بداعیهٔ سلطنت برآرد سر
که تاج شه را درخور نباشد الا من

سنبر ساز دنای و خشن کند آواز
همه ز سبزه ده بازوگر زه ده من

کهی چو دیو گرفته کند هوای پری
پری پژوده و هم زیب و زینت مسکن

برای وصل پری شسته تن بگرمابه
ستر ده موی زیاد از مغاکهای بدن

ازاین چنین کس آیین عدل و شیمه داد
حدیث مست هیون است و دیده در زن

بس این سخن بسر دند و ره نورد شدند
بسوی درگه دارا سپهر امن و امن

در اصفهان بزمین بوس شاه پیوستند
خروش و ولوله برشد ز کله او کن

ملک بپاسخشان لب کشاد از در داد
که دلپریش نباشید زار و آسیون

بحکم شرع میان شما حکم آیم
که از نخستم این شیوه بود مستحسن

سپس بخواست بدربار چیره دل شاپور
که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن

بکارخانه شرع محمد مختار
چه شاه شهر و چه شهر ذذه در دبرزن

اگر ز فخر امم پیشوای دین باقر
که جز برایش نتوان شناخته فرض و سنن

یکی شال بسیاری که این گروه ترا … بکذب وبهتان آلوده میکند دامن
تو جاوه دانه براین قوم حکمران باشی … بخال نیک درائی بخانه و تا من
وراین گروه ازاو آورند منشوری … که جز براستی ایدر نرانده اند سخن
بری درونت گذاریم جاوه دانه نزند … زمانه بینی هرگز بجز شکنج و شجن
بگفت وخواست سپس مهر مجد و محور ملک … سپهبد آیت یزدی قادر ذوالمن
بدو سپرد همه ملک و مخزن شاپور … که خود تو زیور ملکی و زینت مخزن
بخون نگر که از این رد که آورد منشور … که باد روغ قرین و که با فروغ قرن
گراین گروه بکذب بندنایشان بفشار … وگر که فریه ز شاپور بیخ اد برکن
سپس خنابه روان زی جناب فخرامم … شدند وخواست ز درگاه شورش و شیون
بلابه گفتند ای پیشوای دین مبین … یکی ببخشا برخستگان ظلم و محن
زخوی وخصلت شاپور وکیش وملت او … کنیم یک یک بر تو عیان بوجه حسن
اگر باین صفت و شیمه لایق حکم است … نهاده ایم بحکمش چو بندگان گردن
وگرنه بر همان ایمردم ذلیل ضعیف … زچنگ ظالم غدار وجابر ریمن
گواه شیخ الاسلام ونایب الصدر است … که کیش مردم لوطش شده است شیوه و فن
زهم نداند ریش سفید و زلف سیاه … که نیاز چه فرهاد و چه بت ارمن
زشیرخواره نداشته مرد صد ساله … کسی نماند که پستان نیاردش بدهن
حلال داند خون زنان و خون کسان … چو آب صافی شریان کشیده در دی دن
کسی که سلوی و من برگ و ساز خوان کردی … کنون نباشد قادر ببرگ آویشن
که کمی قوتش همی رنجه بود از خارا … کنون بخاری هر شب نهد بخار اتن
نخواهد در ما مگر بنای یتیم … ثمر نجوید از ما مگر که سیب ذقن
کسان نخسند خواب جز بخاک مزار … زنان ما بنود امن جز ز مرد عنن
بس اینچنین بسرودند تا وضیع و شریف … گریستند برایشان چو ابر در بهمن
ستوده فخرامم گفت شادمان باشید … که آید از پس تنگی و رنج نعمت و من
درست گشت که شاپور کافرست و لعین … گزیده است بیزدان پاک اهریمن
نگاشت گفتگوی وپس بران بنهاد نگین … بسوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هرگز نه از مسلمانیست … که بر مسلمان باشد امیر سر و علن
از این محاکمه شاپور نیک ماند شگفت … که باید از پی این چاره جادوی چو زن
شفیع ساخت این شه و شبانگه نیز … بپای ماچان هردو شد زانو زن
سرود این جانبان سپس بفخرامم … که گرچه فتنهٔ شاپور بر تو شد روشن

دلی

دلی چو مرد پشیمانی آرد از عصیان … بتوبه بگذرد از جرمش ایزد ذوالمن
کنون بتوبه گراییده است چون شاپور … ز جرم او بگذر شاخ دولتش مشکن
بدین وتیره دل سخت نرم کردندش … بتیک حیلت ونیرنگ کوفتند آهن
نگاه فخرامم گفت حکمران شاپور … بدین گروه بدین سان بماند واین سن
دگر نماند پی خلق چاره که براد … زکم دکیف نیارست هیچکس لم و لن
دگر صباح بناچار بار بر بستند … زشهر گشته دسکین بجانب مسکن
ز پی چو ضیغم غضبان بریده ره شاپور … رسید و بازش دار الشجاعه شد مکمن
هنوز هست برآن زمره پس نگر سلطان … هنوز هست برآن گله پشه و پازن
کنون بنزد تقی شه نیوش حشمت شاه … دو شیر مرد و باره دو مرد شیر اوژن
تقی شه از در دارا چو یافت دستوری … بسوی دار سر درآمد و نمود وطن
بجای عیش عنا دیده وجای سیم سفال … بجای مال وبال و بجای جشن جشن
نه غازیان کمانکش بگاه کوشش و کین … نه مهوشان جفاجو بوقت شوخی و دشن
نه آن درفش کیانی نه آن کلاه کیان … نه آن حسام یمانی نه آن نسیج یمن
بدست خصم نیارست دید ثروت خویش … بهر دو روز و زش آشوفت مغز کین کهن
یک انجمن ز مهان کرد و گفت کای رادان … یکی به بینید آخر بزند کاسه من
عدو بگلشن خلد اندرون شد تک ترا است … فراخ کیهان بر من ز روزن گلخن
ونهشته اند که هرچه از حسام برنایید … نهاده اند بتیغ زبان مرد فطن
شما چه چاره سگالید از پی این کار … عیان کنید که من تیز بر زنم دامن
بپاسخش همه گفتند باز بان سنان … همی شوند بزرگان ز خصم دستان زن
بنوک تیر توان رخنه کرد در اعدا … بتیغ تیز توان کینه خواست از دشمن
تقی شه آنکه ناچار عزم رزم نمود … سران لشکر را خواست زایسر و ایمن
بگفت ای شده بدنام هر بزه سوار … از آن بنزد که پیمار کشتگان دیدن
بر شما را باید بجای جفت اجل … تن شما را شاید بجای جامه کفن
زجانوری چنین موت اسود است اولی … ز زندگی چنین مرگ احمر است احسن
چو پشت سرخ گل از شرم گشت روی سران … بلابه گفتند از پاسخ ایدر ایم الکن
مگر که کینه ز خصم عنود باز کشیم … چراغ بخت نمانیم خالی از روغن
اگر ز ننگ نه بر رفته نام باز خریم … نکلیم بآب و بآتش اندر تن
حلال به تو مانند شیرها را خون … حرام بر ما بر سان ما ما را زن
ازاین گزافه تقی شه دل استوار نمود … بعزم رزم میان بست یکدل و یک فن

بخواست فوج یلان و کشن نمود سپاه — که بود در خور این داوری سپاه کشن
بسوی مرز لرستان ز خاک دار سرور — سپه براند بکردار سیل بنیان کن
مکان بپای سپه در گرفت بو که کند — بکوه خاره رخنه بگرز خاره شکن
بدز درون بر نصرت شه آگهی بردند — که بردمید ز گلزار خرمی به اسن
تقی شه است و دو پور سوار نیزه گذار — که رو یاره کند بر تو پشت پالاون
از این فسانه چو آگاه گشت نصرت شاه — بخواست پیکی گوینده و بدیع سخن
بگفت زاید ربشتاب نزد حشمت شاه — ولی برفتن پای از پر عقاب شکن
بگو چه نشسته آسوده خیز و رزم آرای — فغان کوس گزین از نوای ارامن
تقی شه است و فزون از ستاره مرد دلیر — نه دیر کز ما برتابد اختر روشن
اگر ببویه گنجی بسیج رنج نمایی — دگر نه ما را در کام اژدها مفکن
رها نمود و نوندی بخواست پیک دگر — بدو سپرد که پیدار مغز و بادی بن
بپوی نزد تقی شه ولی بگاه پیام — ز آب و آتش آکنده کن فضای دهن
اگر بنرمی برتافت رخ سپاس گذار — دگر نه بر سخن پوش جامهای خشن
بگو که راه نشاید برید بر گردون — بگو که کوه نشاید کشید بر گردن
گرفتم آنکه گشودیم بر تو این مشکوی — گرفتم آنکه سپردیم بر تو این مأمن
چه سود زانکه نتانی نگاه داشتنش — نه داشتی و نه سپردی به تیز دم آهن
مگر فرامش کردی ز نبرد حشمت شاه — که خار واند چو پور پشنگ در رزم پشن
مگر ندیدی آن سنگ و سنگ در میدان — مگر ندیدی آن توش و تاب در جوشن
نه دیر گاید ایدر بسان گرسنه شیر — نگاه کوهه بر آشوبد از سم توسن
بپای بور دگرگون کند فراز و فرود — ببانگ کوس دگرسان کند زمین و زمن
سپه بدار سر در آورد چو پور پشنگ — جهان بروی تو سازد چو چاه بر بیژن
اگر بمیدان زان اژدها سبق بردی — مسلم است ترا جادوانه این مخزن
دگر نه بپهنه این سختی و بلا به مکش — چو شیر غضبان هر لحظه بر بما مشکن
طمع مکن که نه ما کلاییم و تو سرجان — هوا مپز که نه تو آتشی و ما خرمن
مبین که آب سپه در بود به از حیوان — مبین که خاک دستان بود به از لادن
چه زین تو را که بود لعل ناب بر بدخش — چه زین تو را که بود در ثغر بر بعدن
بسا که سر شده در بوی کلاه داری — نگاهدار سر و تار این هوس به متن
سخن رسید بدین رهسپار آمد پیک — بر تقی شه و بسرود با ثنا و سون
کزین هوا بگذر نام خود بباد مکن — که این هوس نفکن هیچ مان ز بن به مکن

تقی شه

تقی شه از سخن او بخشم رفت و سرود — که هان بپوی بر نصرت شه و بگو از من
گمان مکن که بود این حصار روئین دز — نه این سپاه بود هر یکی چو روئین تن
اگر چو ماهی سازی میان آب مکان — و گر چو مرغ نهی بر بساط باد وطن
همی درآییم در قعر یم نهنگ آسا — همی برآییم بر روی چرخ عقادن
بگفت و راند فرستاده را و گشت سوار — بباره که فلک را نورد آن کودن
ز چار سوی سپه را بچرخ چاچی تیر — که برج و باره به پیکان کنند پرویزن
دو شب دو روز که تا بشب از شتابکه — نخست دیده ابطال آشنا بوسن
نه تیر ماند بکیش و نه تاب ماند بچرخ — نه هوش ماند بمغز و نه توش ماند به تن
ولی چگونه کسی جای می کند بفلک — ولی چگونه کسی پای می نهد به پرن
برند راه بر افلاک گوئی از سلّم — کنند رخنه در البرز گفتی از سوزن
کسی که حمله بدز برد آن پلنگ بدی — که زی ستاره همی باز کرده چنگ و دهن
دگر خدنگی از دز رها شدی گفتی — شهاب آید از چرخ سوی اهرمن
تقی شه از پی ایندا وری که پیکی جست — ز در درآمد و روی ابل نمود و سخن
چگفت گفت که دیدار بخت گشت سیاه — چگفت گفت که پستان فتنه یافت بهین
دگر بجوشید آن بحر کش ز هر لطمه — کفیده چرم فلک را چو پوست کفته مجن
دگر بتوفید آن کوه کش ز هر جنبش — گسسته تار زمان را چو خار مایه رسن
به پشت ختلانی زین نهاد حشمت شاه — همان سپاهش پیرایه شد به پیرامن
بسم تازی مهر آورند قیر آگین — ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن
از این سخن که پردلان بهم شد راست — که آن باین و گهی این بآن زدی آرن
تقی شه از پی اینکار نیک ماند شگفت — که زخم مار چرا بی نصیب از چندن
طلب نمود سمند و سوار گشت سپاه — بره نداند گفتی محیط از فرکن
پذیره گشت باهنگ رزم حشمت شاه — دگر صباح چو خورشید سر زد از روزن
دو دابر آتش بارا دو بحر طوفان زا — دو کشن لشکر در هم شدند مرد اوژن
دگر ز جنبش شد پیکر زمین مفلوج — دگر ز طوفان شد جامه فلک ادکن
ز تیغ رفته بخون و ز مرد خفته بخون — هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن
بچشم گردان دل طفل سفته چون پستان — بدست ترکان سر گوی و تیغ چون محجن
مصاف لاله ستان شد چو باغ در اردی — حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن
اجل ز وهشت در بر همی دریده قبا — فلک ز وحشت بر تن همی بریده کفن
سپس که جسم گوان طعمه کرد یوز و پلنگ — سپس که مغز سران مسته ساخت زاغ و زغن

بتافت روی سپاه تقی شه از ناورد / چنانکه کلّه از گرگ باز کرده دهن
ز پی چو شیر ژیان تاخت حشمت شاه / بنزد آز و پلنگ اوژن و نهنگ آون
به تیر فرد همی ساخت توسن راکب / به تیغ چار همی کرد راکب و توسن
تقی شه از دم آن اژدهای ار سرور / کشید رخت سر از کینه چون دل بهمن
نه دست آنکه ز فرّار جسته با دافراه / نه جای آنکه بکرّار کرده پاداشن
سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود / چه مور گشت فره شیر بر نهد گردن
به بست راه بشهر از چهار سوی کشید / بیرج و باره ز زنبورهای تنین تن
دگر صباح بگردار برق خرمن سوز / رسید حشمت و زد برق فتنه در خرمن
بپای باره همی ده چهار روز نشست / چو شیر گرپی طعمه چشیده طعم وسن
نه ره ز شهر برون و نه ره به شهر درون / بخلق کار بسی تنگ شد از این دیدن
نه کاروان بکشیدی دگر ز راه متاع / نه برزگر بنهادی دگر بگاو جون
خبر رسید بشاه جهان که کار جهان / شگفت درهم و آشفته گشت و آسیون
بباد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق / سبک نشین و بر این آتش آبی اندر زن
ملک بخواست همه بخردان چاره سکال / بگفت ای ز شما تار چاره برپردن
مراست ظن که بدین کار خود شوم ناچار / برای چاره شما را چگونه باشد ظن
بپاسخ ملک آن راد بخردان گفتند / که گفت شاه چو قرّ بهین بود بمثن
ز شاه آید پردخت کارهای بزرگ / و یا کسی که پس از شه بزرگ‌تر و علن
ملک سرود که گر مانه رهسپار شویم / کسی که داند این ره ساخت چون ارغن
بجز سپهبد ایران ندانم داور هست / کف کریم و دل باذل و سپاه کشن
نماز بردند آنگاه بخردان بر شاه / که رای شاه بگیتی بود قرین و قرن
ملک به تخت کیان برشد و طلب فرمود / امیر دیوشکر دیوبند شیرشکن
مهین سپهبد ایران بهینه صهر ملک / خلاصه همه گیتی ستوده ذوالمنن
بنزد شاه خرم آور دیال و شاه سرود / که ای برزم چو دوزخ ببزم چون گلشن
بنزد حشمت شاه و فساد مرز عراق / شنیده که فسان شد ز مصر تا لندن
کنون بناخن اندیشه این گره بگشای / بچاره از پی این کار بر بزن دامن
بترکتاز بپو تا بمرز دار سرور / ببین بر آتش این فتنه کیست با پنزن
بران بخواری زان ملک فوج حشمت شاه / وزان بجان تقی شه ببنه هزار منن
از این شکست گراو داو صد هزار درست / بدست لطف بدل کن زبول دهکن
وگرنه باز فرستش بری چو مرد گناه / بزرم وزرم مماشش بگرزه و گرزن

بلک و مالش خود ار بزرگ دان و امیر / طلب نمای ز بهمن دزه تا به بهرامن
سخن رسید به بن داد خرم سپهبد یال / چو یافت دستوری از شه زمین وزمن
بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد / ز طور تافت همی نور وادی ایمن
ز مرز ری دو شباروز ترکتازی کرد / بشهر سلطان آباد ساخت پس مکمن
دو پنج گرّه هزار از سوار نیزه گذار / بگشان ز نیزه فتد در دل فلک روزن
دو روز ماند و گزین کرد و باز رست بزین / بزیر گام نداشت خار را از سمن
دگر صباح عیان شد سواد دار سرور / ز مرد و مرکب آگنده به تلال و دمن
خبر رسید بحشمت شه دلیر که هان / شد آنگهی که نزوید ز خاک جز روین
رسید آنکه درآیند شست طایر تیرش / سپاه را برباید چو مرغکان ارزن
نه او تقی شه و این فوج نه سپاه و بیت / که در نبرد تو باشد به پیم آبستن
سپهبد است و فلک در فلک سوار دلیر / سپهبد است و جهان در جهان سپاه کشن
شد این فسانه چو آتش دل سپه سیماب / غریو خواست ورخش و مراد یافت عرن
بجز اطاعت چاره ندید حشمت شاه / که از اطاعت اهرون همی شود آهرن
پذیره را بجهان کیسه شاه رخصت داد / که رو بنزد سپهبد در صلاح بزن
ادب نما و سخن از در ادب بسکال / فروشی کن و سرای من من و سن
وزان طرف ز تقی شاه کامران شه گشت / پذیره و به ثنا ده زبانش چون سوسن
دو خصم خونخواره در یک انجمن نشستند / نه زین بآن و نه از آن باین فتور و فتن
هزبر و گور بیک آغل اندرون غنوند / در آن سفینه که نامدش کار فتنه سفن
براند باره سپهبد بپای باره شهر / میان هر دو گروه شد پیاده از توسن
بسان جم بر یاجوج فتنه سدّی بست / که سدّ جم بر آن همچو برگ نسترون
ز هر دو لشکر زین داوری وضیع و شریف / بر آستانش پرستش گرفت همچو شمن
دگر صباح بنزد تقی شه آمد و گفت / اگرچه خصم تو چون اژدهاست لاتحزن
ز باره مرد بخواه و در حصار گشای / که هین مصون همه پی اژدهاست این معدن
بدو سرود تقی شه که این نه از خرد است / که در کسی نگشوده است بر رخ دشمن
اگر که حشمت تا حشر بر بپای حصار / سگالد م ار نی کو میش بپاسخ لن
بدو سرود سپهبد که رنج حصن مبر / که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن
تو در گشا و ز من خواه کار حشمت شاه / که من به پیرایم نیک خارها ز چمن
مباش گفت تقی شه بیوه یعقوب / که تو یدیوسف خواهی نه در بیت حزن
چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد / همی بگوشش تقی شه چو آب در هاون

درم نشست و بر آشفت و روی تافت چو مهر … که چند در بر مغلق تو را سخن بسن
کمان کمی که چو حشمت شهم در آن هنگام … که رو بها شده پنهان بزیر ابر مجن
سپاه من نشناسند برج و باره ز در … به بحر و کوه برابر نهند ربع و دمن
بجان کوه براد اندرون زنند شرار … بکام بحر بکام اندر وکنند لجن
بگفت و خواست زجا و طلب نمود سپاه … دل استوار بگرمابه شد که شوید تن
خبر بحش سپه شد ز امر نافذ او … روان شدند بمانند سیل بنیان کن
یکی سپه که بگاه رماح نشناسند … ز برگ نسترون هیچ درع نیتهن
بمغفر روی اندر سپهر پیروزه … بسا عدیلی اندر مجره او رنجن
بگاز آهن خای و بچنگ کوه فرسای … بویله تندر سان و بحمله شیر اوژن
نظام بسته بوقت نبرد همچو کلنگ … قطار گشته بپویه وری چو کفک افکن
نکرده خواب ز دهشت بخاک سام سوار … تخته امن ز وحشت بگور پور پشن
سران فوج تقی شاه نیک دانستند … که میشد بپرخاش مرد اهرمن
اگر که در نگشایند این گروه آنند … که بر شوند بباره چو مرغکان بوکن
ز برج و باره بزیر آمدند و بگشودند … در حصار فکندند مغفر و جوشن
همه سپاه سپهبد بشهر در شد و کرد … ببرج و باره آن شهر مامن و مسکن
دگر صباح بیامد بنزد حشمت شاه … نشست و گفت که مینوشکید نتیجه سخن
کنون بخیز و سر خویش گیر و بخرد باش … سهیل ارغون کزین بنغمهٔ ارغن
ستوده حشمت شه چون شنید و بخرد بود … نمود خلعت اندر زاد و طراز بدن
به بست رخت و برآمد بباره تازی … بهانه جوی نگشت و بجست حیلت و فن
سپهبد از بر او شد بر تقی شه و گفت … که بر فروخت چراغت ز زر طراز لگن
کنون بیار پی شاه صد هزار درست … بمومیائی اشکسته مایه کن مشمن
که زر کند همه کار ساخته چون زر … ز رآر و واره ازاین قیل و قال و عن عن
وگر نه زی در دارا بود دل بر گسیر … ازاین همه حشم و مال و خانه و مخزن
تقی شه این سخنان چون شنید ماند شگفت … که هست در همه احوال مبتلای محن
بگفت از پی اینکار چاره ساز که تو … صد پرستی و منهم نه بنده ام بوثن
سپهبدش چو پرسیده دید گفت منال … هر آنچه منت سرایم مپیچ از آن گردن
بپوی ملک ری و شاد زی بدرگه شاه … مترس از آنکه بمالی چو گنج در زهمن
بشه نیاز برم تا ت باز بفرستند … بسوی مشکوی و داورشوی بمرد و بزن
سپس تقی شه زی درگه ملک بشتافت … دلی تمام ز اندیشه ذو شجون بشجن

نیازنامه

نیاز نامه اسپهبدش شفیع گناه … مگر بدان و بدش پادشاه پاداشن
ملک گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ … بداو باره ختلانی و نسیج یمن
دگر ز بهرش همان ملک کرد ملک خدای … ز شاه و یافت فشان با هزار شادی وشن
پس از دو ماه بدار السرور باز آمد … دو هفته ماه سزد یش گوی پیراهن
چو شد بخانه خداوند شاه دار سرور … نشست راد سپهبد بباد پا توسن
بشهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر … مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن
پذیره رفت برون خلق شهر از که و مه … سران همه بسر و طفلکان بفیر یدن
بشهر در شد و بنشست با سماع و سرود … بخواست نوبت شادی ز خانه و برزن
تبارک الله ازاین نیکنامی و رادی … که از عراق گرفته است تا دیار دکن
نه از غزا شده دیدار خاطر تو کدر … نه از ریا شده دامان همت تو وسن
وبال باشد جز از در تو عرض سؤال … حرام باشد جز از پی تو مدح و سون
سخن اگر نه بمدح تو در زبان هذیان … نظر اگر نه بدید تو در نگه در زن
بدشت رزم تو بهرام ترک ترکش کش … ببام قدر تو هندوی چرخ چوبک زن
منم که کلکم در مدحت تو خون کرد است … هزار مرتبه در ناف آهوان ختن
سپهر تا کی و تکرار قافیه تا چند … به بخش بر شنونده ازاین دراز سخن
اگرچه رادان ز ینسکو نه بیش ازین گرند … بگفت خویش ازین پیش شیمه و دیدن
تو لب ببند و دعا را دو دست بر بگشای … پی بقای شهنشه بدرگه ذوالمنن
همیشه تا که ز ماه مدینه هست مثل … که بوی دوست بر انگیختی ز نجم قرن
ز راح لطفش دیدار یاورش گلگون … ز زحم گرزش ستخوان دشمنش فرکن

بدین وتیره کسی در قصیده لب بگشود
بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

شرح شکست عبدالرضا خان یزدی

ازاین پیش مرقوم افتاد که عبدالرضا خان یزدی از باغ طریق فرار گرفت همانا بعد از فرار با ده تن از مردم خود راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعالیک بد و بازخوردند و زر و سیم و جواهر ثمین چندانکه با او بود بغارت بردند ناچار عبدالرضا خان مراجعت بقاین نمود و امیر اسدالله خان حاکم قاین او را بر داشته بحضرت نایب السلطنه آورد و بشفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذی قعده محمد خان قرائی از رکاب بپوست و مورد نوازش آمد نایب السلطنه پسر او را بشرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر یکتن از فرزندان خود خطبه نمود آنگاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را بنزد یکی یار محمد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدارد و این هنگام یار محمد خان با لشکری ساخته در غوریان جای داشت

بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کارداران ایران و حمایت
رضاقلی خان یکدل و یکجهت است اگرچه میرزا قریش را با تفاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد لکن
مکنون خاطر او مکشوف بود بالجمله نایب السلطنه محمد خان قرائی را روز غرهٔ شهر ذیحجه رخصت داد تا بتربت
حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود از آنسوی رضاقلی خان زعفرانلو هراسناک شد خواستار
آمد که نایب السلطنه قایم مقام را بقلعهٔ امیرآباد گسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند و رضاقلیخان را
اطمینان دهد لاجرم برحسب فرمان پانزدهم ذیحجه قایم مقام در قلعهٔ امیرآباد نجفعلی خانرا دیدار کرد و چون بی‌اگر
رضاقلی خان حاضر درگاه شود و تقبیل آستان کند معفو بود سخن ایشان با هم راست نیامد اما نجفعلی خان در نهانی
با قایم مقام مواضعه نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعهٔ خبوشان کند ترک رضاقلیخان را گفته بحضرت پیوندد
بعد از مراجعت قایم مقام نایب السلطنه آوازه سفر هرات را سمر کرد و روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست
و چهل و هشت هجری با لشکر ساخته از شهر مشهد بیرون تاخت و شش روز در اولنگ یاقوتی که دو فرسنگی مشهد است
توقف فرمود و از آنجا کوچ داده در چمن قهقهه لشکرگاه کرد بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعهٔ امیرآباد چهار ان
سراپرده راست کرد و قلعهٔ امیرآباد از مستحدثات رضاقلیخان بود و خندق عمیق داشت و دیوار آنرا نه ذرع ارتفاع
بود و جمعی از مردم چناران و گروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسفخان تاتار با سیصد تن شمخالچی از قبیلهٔ
زعفرانلو بفرمان رضاقلیخان نیز پاسبان قلعه بودند بالجمله نایب السلطنه شنبه هشتم صفر یوسف خان گرجی امیر
توپخانه را با جماعتی از قواد سپاه حاضر کرده حکم بیورش داد لشکریان از چهار سوی سنگرها پیش دادند و سربازان
بحفر و نقب ارض پرداختند و قلعه‌گیان چند کرت گم گم نقابان را اصغا نموده بمدافعه برخاستند و در میان نقبها تقاتل
آراسته شد بالجمله یک نقب را تا زیر برج باره در بردند و با باروت انباشته کردند و آتش در زدند نوزدهم شهر
صفر آن برج بزیر آمد و یک نیمه آن بطرف خندق فرود شده خندق را آکنده کرد و توپچیان این هنگام مانند تگرگ
گلولهٔ توپ بباریدند و سربازان از علف و حشیش بارها بر زبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و بخندق در انداختند
تا آن کنده را آکنده کردند و بحکم یورش بر فراز باره همی عروج کردند و یوسفخان امیر توپخانه جلادت ورزیده
بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریض داد و قوی دل ساخت و دینار و درهم همی بذل کرد ناگاه گلوله یکی از شمخالچیان
بر پیشانیش آمده و بر جای سرد شد نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده
بر جای یوسفخان بایستاد و همچنان مردم را با بیم و امید تحریض جنگ همی داد و یوسف خان تاتار از این کار یکباره
متزلزل گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه دیگر با سکنهٔ قلعه و اغوثاه کنان روی بحضرت نهاد و جبین ضراعت بر
خاک سود و نایب السلطنه بر آنجماعت بخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از غارت باز داشتند و چون لشکریان این
قلعه بحکم یورش مفتوح ساختند بحکم نظام اموال قلعه‌گیان بهرهٔ ایشان بود و نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم
قلعه تفویض کرد و در بهای آن معادل بیست هزار تومان زر مسکوک از خزانهٔ خود با لشکر عطا کرد و بیرون از غنیمت
سیصد قبضه شمخال و سیصد سر اسب و پنجهزار سر بار و دوششصد خروار غله ماخوذ کارداران نایب السلطنه
شد و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را با کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان گذاشت

فتح قلعهٔ امیرآباد بدست نایب السلطنه

دمژدهٔ این فتح بدست اسدالله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه افتاد
و شهریار جهاندار معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک و پنجاه زرمه خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرد و پنجهزار تن
سواره و پیاده و نیز ملازم حسن خان پسر آصف الدوله فرمود تا بلشکرگاه نایب السلطنه پیوندد و شاهزاده ملک قاسم میرزا
نیز با ایشان کوچ داده پانزدهم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوسته شد اما از آنسوی چون رضاقلیخان فتح قلعهٔ
امیرآباد را بدانست سخت بترسید و بفرمود تا لشکری و رعیت او از هر دیه و قریه که جای داشتند کوچ داده در شهر
خبوشان انجمن شدند و نجفعلی خان شادلو پسر خود جعفرقلی خانرا که نیز در امارت رضاقلیخان بود با یکهزار تن شمخالچی شادلو
بخبوشان فرستاد تا در حفظ برج و باره استوار باشند و حسینقلی خان پسر رضاقلی خان با یکهزار تن سواره شمخالچی بحفظ قلعهٔ
شیروان بیرون شد که در ده فرسنگی خبوشانست اما نایب السلطنه دوم ربیع الاول از امیرآباد بیرون شده
برادکان آمد و ابراهیم خان کیوانلو را بحکومت رادکان گذاشته جمعه ششم ربیع الاول دار و طاس تپه گشت که
تا خبوشان دو فرسنگ مسافت است نجفعلی خان شادلو بهمان مواضعه که با قایم مقام گذاشته بود روز دوم ورود
بر کاب پیوست و مورد نوازش گشت حسینقلی خان پسر رضاقلی خان یکدو کرت با جمعی از ترکمانان باندیشهٔ
شبیخون از شیروان بلشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد ناچار طریق
مراجعت سپرد در روز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه
داشت برسید و مکتوب ایشان را برسانید بدین شرح که اگر با رضاقلی خان کار بمداهنت و مسالمت خواهید کرد
ما نیز در میانه سخن از در صلاح کنیم و این مقصود دراز و تفصیل دهیم و اگر قصد تسخیر خبوشان و تدمیر رضاقلی خان است
ما از پای نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستاده او را هم در زمان باز فرستاد و پیام
داد که اگر رضاقلیخان طریق صدق سپرد هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطر بسیت
حاضر درگاه شوید بعد از مراجعت رسول و آگهی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه و کثرت رجال و کثرت ابطال
دانست که با او نتوان ساز جدال و قتال کرد و لشکر خود را باز بهرات فرستاد و با یکصد تن از ملازمان خویش بدرگاه
آمد و از نایب السلطنه محلی منیع یافت و از پس او روز بیست و هشتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استراباد
رسید و پیوسته لشکرگاه گشت و از ترکمانان سالور که سکنهٔ سرخس اند پنجاه تن بزرگان بدرگاه آمدند و پیشکشی
لایق پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خسرو میرزا ایشانرا در مشهد مقدس بمحافظت بدارد و اگر آهنگ
سرخس کنند نگذارد مع القصه رضاقلی خان چند کرت ملاحسین کوچک سبزواری را از قلعهٔ خبوشان بدرگاه فرستاد
و آغاز مسکنت و ضراعت نهاد و نایب السلطنه در پاسخ فرمود اگر رضاقلی خان طریق سلامت جوید قلعهٔ خبوشانرا
بسپارد و بحضرت بپوید و اگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضهٔ دمار سازیم چون از آمد و شد مفید کاری بمراد نشد
فرمان داد تا لشکر جنبش کردند و خبوشانرا حصار دادند سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر بر زد و حسین پاشای
مقدم با فوج مراغه بسوی مغرب شد سهراب خان گرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت و بدیع الزمان میرزا با ابطال
رجال طریق شمال سپرد از چهار سوی خبوشانرا فرو گرفتند و سنگرها پیش بردند و حفرها از چپ و راست
چنان تا لب خندق بریدند که اگر سه تن سوار در پهلوی یکدیگر تا لب خندق رهسپار گشتی از فراز باره کس ایشانرا

[illegible]

دیدار نکردی در اینوقت حسن خان پسر آصف الدوله با پنجهزار تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاه‌زاده برسید نایب السلطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون بلشکرگاه بازمی شد از باره قلعه توپی بجانب او گشاد دادند و این جرات خدمتش را سخت غضبناک کرد و حکم داد تا لشکر بقوت یورش قلعه را پست کنند سپاه از جای بجنبید و جهان از گرد تیره گون شد بانگ توپ و دخان تفنگ و هایاهوی مردان جنگ زمانه را قیرگون ساخت رضاقلی خان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قایم مقام فرستاده در ابواب استیمان کرد قایم مقام پیام داد که جز در این درگاه تو را ملاذ و پناه نمیدانم چه توانی تن از گرداب بلا برآر و طریق حضرت سپار و فرزند خود میرزا علی را نیز نزدیک او فرستاد تا بی آسیبش بلشکرگاه آرد و رضاقلی خان در زمان تیغ از گردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سراپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زبان جان امینی داد و نگاهبانان برگماشت که او را با مکانت قدر نگران باشند و روز دیگر نایب السلطنه بشهر خبوشان درآمده برج و باره را بلشکر خویش سپرد و خود بگرمابه در رفت و دختر نجفعلی خان شادلو که ضجیع رضاقلیخان بود و یک زره جار شاهوار و ده سر اسب و سی نفر شتر به پیشکش گذرانید و بیست عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال با بار و فراوان و غله بسیار که انباشته رضاقلی خان بود ماخوذ گشت آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خبوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را با سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد و جهان ارغیان بنور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده این فتح را محمد طاهرخان قزوینی روز چهارم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران معروض درگاه پادشاه داشت مع القصه چون نایب السلطنه کار خبوشان را انتظام کرد و بعضی اموال رضاقلی خان را ماخوذ داشت از میان مجره او مکتوبی بدست شد که صادق آقای برادر سپکلرخان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز میبرد بدو نوشته بود و او را بشبیخون تحریض داده بود نایب السلطنه بفرمود تا بکیفر این گناه سر او را از بدن دور کردند آنگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در نهان با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم شما که مردم آذربایجانید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند انجمن شوید و گوش بر فرمان باشید و خود بیست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خبوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمد بعد از سه روز رضاقلی خان ایلخانی ببهانه گرمابه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا بحمام مشهور بحمام معمارباشی شد و بعد از بیرون شدن از حمام یکتن از ملازمان او تیغی و تفنگی بدو داد و او براسب خود برآمد و راه فرار پیش گذاشت سه تن از نگاهبانان او بشتاب از درآمده لجام اسبش بگرفتند و او بیدرنگ یکتن را با گلوله تفنگ روان ساخت و دیگری را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سوار و پیچاره ماند از اسب فرود شده پیاده دوان دوان راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکریان او را دیدار کردند و در نیمه راه ماخوذ داشتند و موی زنخش را از بن برکندند و تنش را از جامه عریان نمودند و سر و تنش را با سنگ و چوب بکوفتند و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردند خدمتش بروی بخشود و رداء خویش را برگرفته او را عطا داد تا تن خویش بپوشید و پنجاه تن سرباز برگماشت تا او را نیک نگران باشند آنگاه تسخیر

فرار رضا قلی خان و عزم او بارض [illegible]

سرخس را تصمیم عزم داد که نشیمن ترکمانان سالور است و آن جماعت خود را منسوب بتولی خان بن چنگیز خان میدانند او را ملقب بسالور خان میدانند و مکانت خود را از آن برتر میشمارند که بقتل و اسر پردازند از این روی ترکمانان تکه و سارق و میر علی و علی ایلی بنزدیک ایشان رفته اسب و سلاح بعاریت گیرند و چون بیتاز آن و مردم شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند اسیران را با اموال نزدیک ایشان برند و یک نیمه بدیشان بهره دهند بالجمله نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولی سخن درانداخت که بطرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت محمد حسنخان پسر ابراهیم خان سپکلر یکی هزاره نیز ملازم رکاب گشت زیرا که هنگام غلبه محمد خان قرائی در مشهد مقدس ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از سکنه سرخس بخرید و زوجه پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزادگانش او را دفع دادند و اسبها را نیز ماخوذ داشتند لاجرم تاکنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس بگرو کان بوده این هنگام محمد حسن خان از بی چاره ملازم رکاب نایب السلطنه گشت بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم جمادی الاولی در آق دربند فرود شد و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد تن سوار بلشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤید الدوله را با سوار شاهسون و خمسه و قراگوزلو بر رسم منقلای بیرون کرد و خود با لشکر مازندران و استراباد و سمنان و دامغان از قفای او رهسپار گشت و حکم داد تا جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان شادلو با دو هزار سوار خراسانی به پنج فرسنگ مسافت از قفای اردو کوچ دهد و ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پنج فرسنگ بر قفای جعفرقلیخان بود بدینگونه طی طریق همی کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاختن و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا دوچار شدند سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا با فواج جعفرقلی خان درآمدند از آنجا سوار جعفرقلی خان بدیشان درآمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آن جماعت را اسیر و دستگیر نمود و بحضرت نایب السلطنه آورد و بر حسب فرمان سر از تن یکی دور کردند بالجمله سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از ترکمان سالور دوچار شده جنگ درپیوست برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیة السیف فرار کرده بلشکرگاه پیوستند هم در آنحال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر بر حسب فرمان او بدان کرد و ترکمان تاختن برد و ایشان را هزیمت کرد روز دیگر نایب السلطنه سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم یورش قلعه سرخس داد و لشکر از جای جنبش کرده دهان توپ و خمپاره بجانب برج و باره گشاد و یافت سکنه سرخس از بی چاره اسیران شیعی را آورده در فصیل قلعه برابر گلوله توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن گلوله لختی تقاعد ورزیدند آنگاه بالی محرم بهادر قراول باشی و آدینه قورت خان سالور زنانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد در مشهد موقوف بودند برداشته بلشکرگاه آمدند و سه هزار تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند بدرگاه آوردند و فرزندان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز بسپردند باشد که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس باز دارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازد نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را نیز در لشکرگاه باز داشتند

عزیمت نایب السلطنه بتسخیر سرخس

د بالی محرم را کسیل قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را با کارداران با تفویض نمایند از این بلیه و بلارهائی بجویند بعد از مراجعت بالی محرم باز مردم سرخس سر با طاعت فرود نداشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان نمودند این کرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان یورش داد لشکریان بی آنکه حفری کنند یا نقبی کنند از چهار سوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از دره دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده در آمده تیغ بیدریغ در مردم نهادند و مدتی یکساعت هر کرا یافتند عرضهٔ تیغ ساختند بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد آنگاه برحسب فرمان لشکر دست از قتل بداشت و بنهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معادل هزار تومان بهره نیافت و از آنهمه اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد سر اسب خاص نایب السلطنه گشت پس بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و چهار صد و پنجاه تن از قبایل ترکمان برسم تجارت در سرخس جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می بردند در خیوق و دیگر بلدان ترکمانان میفروختند و نایب السلطنه بفرمود تا ایشانرا حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این برده فروشانرا پاره پاره ساختند در اینوقت هزار و پانصد تن سواره سلدوق که از مرو بمدد مردم سرخس می آمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه ها بشنیدند سر خویش گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفر قلیخان شادلو و مصطفی قلیخان سمنانی با جماعتی از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات داده بود بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود و برد و آن سرخسی حمل داده بجانب مشهد فرستاد و تا بلای غلائیکه در مشهد بالا گرفته بود بنشست مع القصه شانزدهم جمادی الآخره اسیران شیعی بدروازه شهر مشهد قریب شدند میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره کردند و در بیرون شهر میرزا هدایت الله نماز بجماعت بگذاشت و بر منبر برآمد و بشکرگذاری دولت ایران و سلامت شاهنشاه زبان بدعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند بعضی بهایهای گریه شادیانه کردند و برخی بهو یاهوی از فرح و سرور افسانه نمودند بعد از ورود بشهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران ترکمان را بشیعیان بذل فرمود و صورت حال را عریضه کرده مصحوب حضرت قلیخان شاهسون روانه حضرت شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الآخره در دار الخلافه گوشزد مردمان شد اما نایب السلطنه در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم بصعوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع یکباره مسدود بود و بعد از ده روز از سرخس خیمه بیرون زد و هشت روز در آق دربند اقامت فرمود و در آنجا بدیع الزمان میرزا را بمصاهرت خویش مفاخرت بخشید و بجانب استراباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده در عشر آخر رجب در اراضی جام فرود شد و قلعه محمود آباد و دولت آباد و زاوه و سنگان را که محمد خان قرائی معقل خویش میدانست بی مانعی مفتوح ساخت و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان ناچار طریق خدمت سپردند محمد خان قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در طریق صداقت تقاعد میورزید ناچار از تربت بیرون شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را بتربت حیدریه درآورده دقیقه از قانون مهمانداری

فرو

فرو نگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید مکاتیب محمد خان قرائی را که بدو کرده بود بدرگاه فرستاد و بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست بلکه علت غائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت داری تا حفظ قلاع قرائی کند و من نیز جمعی از قرائی را که با خود یکدل میدانم از خود دور کنم و بحفظ و حراست هرات فرستم بصواب نزدیک باشد مع القصه نایب السلطنه مکاتیب محمد خانرا قرائت کرد و محمد خان این معنی را تفرس نمود و هراسناک شده آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را و برادرانش را بند بر نهادند و حکومت تربت و برسن و کدکن و محولات و سرجام را بسهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و ابراهیم خان هزاره را در بعضی از این اراضی به نیابت او برگماشت آنگاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدس احضار کرده رخصت انصراف بدار الخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز باز فرستاد و خود از آنجا کوچ داده در نیمهٔ شعبان وارد شهر مشهد گشت و رضاقلی خان زعفرانلو را با اتفاق محمد خان در ارک مشهد محبوس باز داشت و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزیکه بدرگاه پیوست پنجاه تن سرباز او را نگران بود که بمحل خویش مراجعت نکند تا کار هرات یکسره شود و شاه پسند خان افغان که با کامران میرزا خصمی داشت از سبزوار و فراه بدرگاه آمد و در حبس یار محمد خان برای فتح هرات مبالغت نمود کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویش حیلتی اندیشید و کس بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلای فراوان بدست کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کارداران حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر نعمت خواهم بود و یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاطفت دارید و رخصت مراجعت دهید قلعهٔ هرات را بی زحمت سپاه و آمد و شد لشکر بکارداران حضرت سپارم نایب السلطنه حیلت ایشانرا بدانست و در باز داشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا را بی نیل مرام باز فرستاد و چون این هنگام قلب شتا بود و یورش بجانب هرات مشکل مینمود و سرباز آذربایجان نیز از زحمت سفر دو ساله لسته بودند از آنجماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات و افغانستان و خوارزم و خوقند باز حضرت شود آنگاه یار محمد خانرا حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل نادر شاه افشار احمد شاه افغان سر بطغیان و خودسری برآورد و کریم خان زند آن دست نیافت که او را بجای خود بنشاند لاجرم احمد شاه و فرزندان او مجال یافتند و یک چند از فرمان سر از خدمت سلاطین ایران برتافتند اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه بنام پادشاه ایران کند و منال دیوانرا بر گردن نهد و پسر و دختر خود را بگروگان دهد تا آسوده باشد و اگر نه ما با سپاه ساختهٔ بجانب او تاختن خواهیم کرد و کیفر او را بکنار او خواهیم گذاشت یار محمد خان بعد از اصغای این قصه یکتن از ملازمان خود را بسوی هرات گسیل نمود

آمدن سفیر خوقند بدرگاه پادشاه

وصورت حال را بکامران میرزا مکتوب کرد و هم درین ایام محمد علی خان فرمانگذار خوقند عبدالرحمن بیک ملازم خود را باتفاق قاضی خوقند سفیر ایران و روم فرمود و بسفارت ایشان معروض داشت که پادشاه ختا لشکر تاخته مملکت کاشغر را بتحت فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت وجماعت غلبه داد ما بکیفر این کار تجهیز لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان بپرداختیم جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم مژدهٔ غلبهٔ مسلمین را برگرفته در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند فرستادگان او نخست در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السلطنه کرده از آنجا طریق دارالخلافه گرفتند و در عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضهٔ خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور بگذرانیدند و رخصت یافته سفر روم کردند و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و برحسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگذاری جمیع مملکت خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا منشور داد و تشریف فرستاد آنگاه نایب السلطنه میرزا موسی گیلانی را که وزارت خراسان داشت بوزارت محمد میرزا برگماشت و میرزا صادق برادرزاده قایم مقام را نیز ملازم رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که بشمار چهار هزار و هشتصد تن است از بلدان و امصار خراسان اختیار فرموده معلمین برگماشت تا ایشان را کار رزم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از قبایل آن مملکت معین فرموده مرسوم و مواجب ایشان را از منال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذار خراسان را منتظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کهتر قایم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود و در تقوی روز میبرد در بقعهٔ مطهرهٔ حضرت رضا علیه الصلوة والسلام متولی فرمود تا امور خدمهٔ آن آستان ملایک پاسبان را انتظام کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف داشته اند مضبوط بدارد و دست تصرف بیگانگان را مقطوع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام حدّی بسزا کرد چندانکه نام او در جهان تذکره گشت و هم در اینسال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علیخان ایلخانی قبایل قشقائی بدست مواصلت و پیوند خویشاوند شدند و باهم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که اینوقت میرزا محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند از آنسوی مشیر الملک این معنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما بازنمود و شاهزاده را با ایشان سرگران نمود میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده بدستیاری پیشکش و سخنان فریبنده فرمانفرما را با خویشتن بر سر مهر آورد اما محمد علی خان ایلخانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیگی را در نهان القاکرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده در اراضی فسا بدو پیوست و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی که از احفاد فاضل ادیب اریب سید علی خان بود در مخالفت فرمانفرما با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که اینوقت از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشان را بفال گرفته در اراضی بم و نرماشیر ییلاق و قشلاق آنجماعت را معین کرد و محمد علیخان ایلخانی برادرش مرتضی قلیخان را با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرمود

لشکر کشیدن نواب فرمانفرما بسوی کرمان

خود

خود باتفاق میرزا محمد حسین فسائی و داماد خود میرزا قاسم خان خلج بشهر کرمان در رفته بدرگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده بمصحوب میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانهٔ حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند از آنسوی فرمانفرما از این قصه آگاه شد و از شیراز بارامنی نیریز و داراب جرد تاخت و شیخ عبدالرحمن حاکم ابوشهر را رخصت مراجعت داد و در اراضی دشتستان جمعی بخونخواهی و طلب ثار سابق بر او تاختند و مقتولش ساختند اما فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را باتفاق میرزا علی اکبر کلانتر باستمالت ایلخانی و قبیلهٔ او روانهٔ کرمان فرمود و خود در نیریز اقامت جست و نیز از بهر دلجوئی آنجماعت مشیر الملک را از وزارت معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را عریضه نگار داده بدرگاه شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه نیز چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت مشیر الملک نبوده رضاقلی خان سپانلوی قاجار را مامور داشت تا او را بدار الخلافه آرد و بالجمله فرمانفرما خود چهل روز در نیریز و داراب جرد روز برد و مراجعت جماعت قشقائی معلوم نشد ناچار تجهیز لشکر کرده با ده هزار تن سواره و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمهٔ ربیع الاول در ظاهر قصبهٔ شهر بابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام بدرگاه آمدند و ضجیع ابراهیم خان ظهیر الدوله که حکومت کرمان داشت چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهر بابک نشیمن داشت بی کلفت در برادر بگشود و او را بضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود بسرای او نگاهبانان قلعه را که دویست تن بودند بذل اجری و مواجب استمال فرموده روانهٔ شیراز نمود و این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند که اگر ایلخانی عزل مشیر الملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد لاجرم فرمانفرما مشیر الملک را روانهٔ شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضاخان قاجار که بطلب او می شتافت او را دیدار کرد و خواست تا بدار الخلافه کوچ دهد مشیر الملک بعذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون شدن مشیر الملک دیگر باره شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایلخانی را بدرگاه فرمانفرما آورد ولکن سیف الملوک میرزا بمراجعت ایل قشقائی رضا نمیداد ناچار فرمانفرما دوازده روز در شهر بابک توقف فرمود و مردم کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او بکتاب و پیام آغاز مودت و خفاوت کردند چنانکه یکروز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد و نخجیر کردن از دروازهٔ شهر بیرون شد چون خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازهٔ شهر بروی او ببستند سیف الملوک بیچاره ماند و بلشکرگاه عم خویش فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک بنالیدند در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار سیف الملوک را مجوساً بطرف فارس کوچ دهد و در نهان او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را رها داد و او بشهر یزد گریخت بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر کرمان در آمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او کمر استوار کردند زوجهٔ سیف الملوک که دختر نایب السلطنه بود این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازهٔ قلعهٔ ارک را بروی عم خویش ببست و علینقی خان قراگوزلو با فوج همدانی که بفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود بحفظ و حراست قلعه

نشست فرمانفرما بفرمود تا لشکریان بایورش قلعه را فروگیرند مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی که بعد از مراجعت ایل با دو هزار سوار قشقائی بلشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه وجمعی دیگر از لشکر بتسخیر قلعه کمر ببستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم گلولهٔ تفنگ درگذشت وارغون میرزا که درمیان شجعان لشکر بجلادت وشجاعت نامبردار بود یورش داد واو نیز زخمی با گلوله برداشته قلعگیان لشکریان پیش شدند وجسد او را از خاک برگرفته درگلیمی نهادند تا بحصاری حمل دهند درهمانحال که جسر حشاشه از جان در تن نداشت گفت شمشیر ایراز در گلیم می پیچید وجان بداد فرمانفرما چون این بدید درخشم شد ویکباره دل در فتح حصار بسته پنجاه روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف وآزوقه کار برقلعگیان تنگ شد ناچار در حصار بگشادند لاکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا دم بی فرمانی علینقی خان قراگوزلو بزد و دختر نایب السلطنه را با ملازمان خدمت او در دانه یزد نمود ومردم یزد چون فتح کرمانرا معاینه کردند دست سیف الملوک میرزا را از حکومت آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که اینوقت حکومت یزد داشت معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضهٔ چند نگار داده بحضرت او فرستادند و خواستار شدند که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهد فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی من شجاع السلطنه بود ولی سببی از وی انتزاع نمودند مداخلت ما در آنجا بی سندی نیست لاکن بی اجازت کارداران دولت سفر یزد نتوانیم کرد آنگاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را بحکومت کرمان برگماشت ومیرزا حسن نظام العلما را ملازم خدمت او داشت وابا قاخان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بجلادت مشهور بود با لشکری شایسته برباط شمس که سرحد کرمان ویزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگرفته وپسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دربار شهریار نمود و صورت حال را معروض داشت واز چاکران نایب السلطنه لنترجان انکلیس که معلم سرباز همدانی بود والله ویردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمانفرما اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند اما از آنسوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خبوشان بود قلعهٔ باغ نظر بعرض او رسید در زمان محمد نظرخان مافی و بدرخان جلیلوند را با پانصد تن تفنگچی نیشابوری و تبریزی بمدد قلعگیان فرستاد وایشان چون بیزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند اما مردم یزد چون دانستند فرمانفرما مداخلت درکار یزد نخواهد کرد عریضه نگار داده انفاد درگاه نایب السلطنه داشتند واز تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت بحکومت یزد مأمور فرمود ومحمد رضا خان فراهانی را بوزارت او برکشید وایشان در عشر آخر جمادی الآخره وارد یزد شدند وسیف الدوله میرزا باتفاق سیف الملوک میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند وهم دراین سال امپراطور روس نیارال بتقادیج را از گرجستان حاضر درگاه کرده بسرحدداری حدود مملکت لیه مأمور ساخت ونیارال یارمون رازن را بجای او فرمانفرمای گرجستان کرد ویارمون رازن بعد از ورود بگرجستان میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان میزیست بدرگاه شاهنشاه ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش وحکومت خود را در گرجستان معروض داشت وادر نیمه

آمدن ایلچی روس بدرگاه پادشاه

ربیع الاول وارد طهران شده درسرای معتمد الدوله فرود شد وبعد از تقبیل سدهٔ سلطنت عریضه وپیشکش یارمون رازن را پیش گذرانید ومورد اشفاق والطاف پادشاه شد وبلقب خانی مفتخر آمد آنگاه شهریار تاجدار میرزا مهدی مستوفی پسر زکیخان نوری را برای تهنیت ورود یارمون رازن بگرجستان باتفاق میرزا ابراهیم خان روانهٔ تفلیس داشت وچون معتمد الدوله دراین هنگام بنظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان برای دیدار برادر باتفاق میرزا مهدی بیست وپنجم جمادی الاولی از دار الخلافه بیرون شده بگیلان آمد واز آنجا از راه خلخال وارد پل طریق تفلیس سپرد ومیرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده یکقطعه نشان شیر وخورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار گرجستان کرد وبعد از بیست روز از تفلیس بیرون آمده بیست وهفتم شوال وارد طهران گشت وهم دراینسال بسبب مرض طاعون وکثرت برف وشدت سرما وبلای غلا کار بر مردم ایران بصعوبت رفت شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران وشاهزاده یحیی میرزا فرمانگذار گیلان وسلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهنشاه عادل معادل چهارصد هزار تومان منال دیوانی اصفهانرا از حمل رعیت سبک ساخت ومنال گیلان ومازندرانرا نیز تخفیف سبک کرد وچون از شدت قحط وغلا بیشتر مردم ایران در دار الخلافه طهران انجمن شدند شهریار بفرمود تا انباشتهای غلات وحبوبات را سر بگشودند وهفت ماه تمام انبوه فقرا ومساکین را اجری دادند تا هنگام حصاد جو وگندم برسید ومردمان تحصیل قوت توانستند کرد وباوطان ومساکن خویش توانستند سفر نمود

بخشیدن شاهنشاه مال دیوانی ایرانرا

وقایع سال یکهزار ودویست وچهل وهشت هجری وآمدن وزیر مختار روس

درسال یکهزار ودویست وچهل وهشت هجری هفت ساعت وچهل ودو دقیقه از شب پنجشنبه بیست وهشتم شوال چون برگذشت آفتاب ببرج حمل تحویل داد وشاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز برپای برد دراینوقت خبر رسیدن کراف سیمانیچ از قبل امپراطور روسیه معروض افتاد وچه از شرایط عهدنامه بود که پیوسته یکتن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد وکفیل امور دولتی وتجارتی بود وچنین کس را وزیر مختار نامیدند ونیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید وبدین امور واقف باشد بالجمله چون سفارت کراف سیمانیچ شایع گشت برحسب فرمان نخست علیخان آدخلوی افشار نسقچی باشی نایب السلطنه از تبریز او را پذیره کرد ومهمان پذیر شد وروز ورود بدار الخلافه که پانزدهم ذیقعده بود امان الله خان افشار وسلیمانخان قاسملو تا یکفرسنگ او را استقبال کردند ودر ارک سلطانی درسرای شایسته فرود آوردند وروز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه وچند تن دیگر از چاکران دربار او را دیدار کردند وتهنیت ورود گفتند بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید شهریار تاجدار پیشکش او را پذیرفتار شد ومعادل هزار تومان زر مسکوک وچهار طاقهٔ شال کشمیری وچهار نشان مرصع بجواهر آبدار او را وهمراهان او را عطا فرمود واو درنیمهٔ ذی حجه راه آذربایجان گرفت ومیرزا الکسندر ترجمان خود را برای انفاذ نامه وهدیهٔ امپراطور بحضرت نایب السلطنه بخراسان فرستاد وهم دراینسال الله قلی توره پادشاه خوارزم عریضه نگار داده با بزرگان تکه وساروق انفاذ درگاه نایب السلطنه نمود ومعروض داشت

رسیدن رسول خان خوارزم

کراینک پنجهزارتن ترکمان سالور در آنحضرت اسیر و دستگیرند و بلدهٔ سرخس که نشیمن ایشان بود یکباره خراب و بیاب است اگر مروت ملکانه را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من پاینده‌ئی کنم و ضامن باشم که ازین پس اینجماعت در اسر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند بزرکان ترکمان با عریضه‌خوان خوارزم بدرکاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و بتجلی بکارداران دولت ایران سپردند بدین شرط اول آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست باسر و نهب و غارت نگشایند دوم آنکه در حدود و شوارع دیده بانان بگارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند سیم آنکه اگر مغافصة ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر ذمت ایشان است که خود استرداد کنند چهارم آنکه بازرگانان ایران از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد از خویشتن جبر کسر کنند پنجم آنکه تجاری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز اسیر نخرند و نفروشند ششم آنکه اگر فرمانگذار خراسان تجهیز لشگر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر باشند و چندانکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجهزار تن اسیر سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستادهٔ یار محمد خان افغان از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا خبری بمراد باز نیاورد و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السلطنه با من پیمان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد و در این سفر معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک برسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد و اگر از این بر زیادت طلبد و انصاف نکند ساختهٔ مصاف شویم و رزم دهیم تا هر کرا خدای خواهد نصرت دهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات بر آشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشگر آذربایجان را دیگر باره بخراسان طلب فرمود و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه مازندران و استراباد نیز طریق خراسان گیرند شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا نیک پسندیده است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدار ترا نیک خواستاریم و رضا قلی خان زعفرانلو و محمد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را که گناه کرده و دولت الله نیز با خود کوچ ده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند لاجرم نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهزاده محمد میرزا را بگذاشت و پانزده هزار تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را بوزارت او برکشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر سه تن را که شاه بنام خوانده بود با محمد تقی خان عرب میش مست و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان شادلو مواظب و ملازم رکاب ساخت و رضا قلی خان و محمد خان را دور و نزدیک از نزد خود دور و وارد دار الخلافه نمود و خویشتن بیست و دوم محرم بشهر طهران در آمده تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و مورد اشفاق بیکرانه آمد

مراجعت نایب السلطنه بطهران

آنگاه

آنگاه حکم رفت تا رضا قلی خان و محمد خان را روانهٔ آذربایجان نمودند در منزل میانج رضا قلی خان مریض شد و درگذشت و محمد خان بسلامت متوقف تبریز گشت اما عبد الرضا خان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه شود مقداری افیون بلع کرد تا مگر بدان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نبیند اثر افیون چندانکه از عاج روح کند نبود و بسلامت بزیست اما از آنسوی چون اینخبر در حضرت پادشاه مکشوف افتاد آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبد الرضا خان آن مکانت از بهر خویش نهاده که محل بازپرس ما برادگران افتاده چندانکه خویش را هلاک میکند تا در پیشگاه ما حاضر نشود لاجرم بفرمود تا با بند و زنجیرش حاضر ساختند و او را همچنان بشاهزاده محمد ولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آن همه خزاین و دفاین که با تو زیان کرد کالبدش را از زر دان پرداخته کنی روا باشد مردان دژخیم زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون شدند چون بکریاس درگاه رسید دست فرا برده کارد یکتن از جوانان را از میان برکشید و بر شکم خویش زد هم بدان زخم نمرد و کارد را از او بگرفتند و او را بخانهٔ شاهزاده محمد ولی میرزا بردند و سپردند دوشنبه بیست و هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمد ولی میرزا که نزدیک بسیصد تن توانند بود و دو اینجمله بدست عبد الرضا خان منهوب و مخذول بودند چنانکه مذکور شد بر او تاختند از فرزندان شاهزاده چنگیز میرزا و ناصر الدین میرزا و نصر الله میرزا و داماد شاهزاده اماموردی میرزا نبیرهٔ پیکجان اوزبک پیش دستی کرده در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هر کس باندازهٔ خویش جراحتی کرد و جسدش را بعد از دو روز مدفون ساختند اما محمد تقی خان میش مست حاکم ترشیز از شاهنشاه بخشایش آورد و بفرمود تا بند او را برداشتند تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و دو پسر کوچک محمد خان قرائی را نیز در نزد پدر متوقف تبریز فرمود و در این هنگام فرزند نایب السلطنه خسرو میرزا با لشگر آذربایجان از تبریز برسید و در ظاهر دار الخلافه فرود شد و پس از روزی چند بر حسب فرمان پادشاه و صواب دید ولیعهد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیگر چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و نایین سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان تصمیم عزم داد و محمد نظر خان مافی و بدر خان جلیلوند نیز در رکاب او کوچ دادند اما تاتا خان پسر شجاع السلطنه چون این بشنید لشگری آراسته کرده پذیرهٔ جنگ شد در قلعهٔ باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند و بانگ گیرودار بالا گرفت اما تاتا خان فروغ الدوله در آن جنگ جلادتی بنهایت کرد و با تیغ کشیده از یمین و شمال بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت زمانی دیر برنیامد که دویست تن از لشگر خراسانی و یزدی مقتول گشت و محمد نظر خان مافی با جماعتی اسیر شد بقیة السیف طریق فرار گرفته تا یزد عنان باز کشیدند و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت شهریار تاجدار بعد از اصغای این قصه بر قهرمان میرزا بر آشفت که چرا بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان را نصب فرمود و حکومت کرمان را بنام هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه منشور کرد از پس اینوقایع محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیم باشی او مامور بسفارت

جنگ محمد نظر خان با شاهزاده در کرمان

انگلیس و روس آمدند و میرزا تقی علی آبادی منشی الممالک بجنایت آنکه دیهی را بی فرمان پادشاه منشور کرده بسیورغال مردی داده بود معزول شد و میرزا تقی نوائی مازندرانی بجای او منشی الممالک گشت آنگاه نایب السلطنه معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفته اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع الاول بدانجانب شتافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران و حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و حشمة الدوله حکمران عراقین عرب و عجم و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم سمنان و خوار از امتداد بلای طاعون طریق حضرت گرفتند و در دارالخلافه انجمن شدند و هم در طهران نزدیک به بیست هزار تن بمرض تب لرزه و نوبه درگذشت و نیز از امتداد بلای نوبه در ایران افزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه بگشت و مدتی دراز به تب لرزه روز گذاشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار شد شجاع السلطنه را رخصت فرمود تا تخت در شیراز شده بدستیاری برادر اراضی کوه کیلویه و دشتستان را نظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آنسوی چون نایب السلطنه راه خراسان گرفت برحسب فرمان سوار شاهیسون و خمسه نیز ملازم رکاب گشت و مصطفی قلی خان با سرباز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست در چمن کلپوش ده روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران و استراباد برسیدند و از آنجا بطرف خبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا به تسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی توانی خیمه بیرون زد و خسرو میرزا با لشکر آذربایجان و نجفقلی خان شادلو و امیر علینقی خان عرب حاکم طبس و امیر اسدالله خان عرب حاکم قاینات و دیگر خوانین بالشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسند خان افغان که نیز کینه خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجانب هرات سرعت گرفت و بعد از بیرون شدن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خبوشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود اما شاهزاده محمد میرزا نخستین باراضی کوسویه عبور فرمود اگرچه یار محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس بود لکن جماعتی که بحفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز نداشتند و ابواب قلعه را بروی لشکریان فراز کردند شاهزاده حکم بیورش داد و ساعتی برزیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را بحراست آن قلعه بازگذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بفتح قلعه غوریان نظری گمارد تا پل نقره که سه فرسنگ تا هرات مسافت است براند از آنسوی نیز کامران میرزا پنجهزار سوار افغان را که از کمات رجال بودند ساخته جنگ کرده بیرون فرستاد و در پل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آمیخته شد بانگ گیرودار بالا گرفت و گرد سوار جهان را تار کرد زمانی با هم بکوشیدند و از هم بکشتند ناگاه توپچیان دهان توپ ها را بسوی افغانان گشادند و از آن جماعت فراوان کس با خاک پست شد لاجرم عنان برتافته بجانب هرات در تکتاز آمدند

مراجعت نایب السلطنه از طهران بخراسان

محاصره ولیعهد ثانی محمد میرزا هرات

آمدند و سواران خراسانی از قفای ایشان تا دروازه آن بلده تاختن کردند از پس این فتح شاهزاده کوچ داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد اما قایم مقام از قفای شاهزاده طی مسافت کرده چون بغوریان رسید دو هزار سواره و پیاده بمحاصره غوریان باز داشت و خود با دیگر لشکریان بلشکرگاه شاهزاده پیوست کامران میرزا دیگرباره جلادتی کرده از نو تجهیز لشکر کرده کرتی دیگر با شاهزاده نبرد آزمود و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز هرات شدند و در تنگنای محاصره افتادند اما چون حکم قضا دیگرگون بود کار هرات برحسب آرزو نیامد از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی بمداوای او روزی بردند که گاه بهبودی حاصل میگشت آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارمل و جان مکنیل که دو طبیب نامبردار انگلیس بودند و جمعی از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت مورث مزید حرارت شود این ورم که از سر انگشتان پای تا پایان ران از فزون گرفته است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این معنی را بدانست در نهان صورت حال را در حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام داد که برای حفظ بدن اگر این سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که سبب این پیام قایم مقام بوده چنان گمان کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر تقاعدی ورزیده و خویشتن قایم مقام را بکشتن این کلمات انگیخته از این روی بر قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت مشت درهم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از ورود بارض اقدس هر روز مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد چون این خبر با پادشاه بردند معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بحکیم کارمل انگریزی عطا فرمود و او را باتفاق میرزا علینقی رکن ملازم آصف الدوله روانه مشهد مقدس داشت از قضا حکیم کارمل در منزل میامی بمرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی درگذشت بعد از او کارداران دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیبی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود برای معالجت گسیل مشهد سازند و او باین سفر رضا نداد و چه دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا نپذیرد و این هنگام امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند او نیز بمرض نوبه گرفتار شد و حرکت نتوانست کرد مع القصه اجل که شاه از گدا نشناسد و توانگر از درویش نداند راه نزدیک کرد مرض قوت گرفت و ورم پایها طریق صعود سپرد نایب السلطنه تفرس کرد که سفر آنجهانی در پیش است میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شد و مرا سفری دیگر پیش آمد اما با رحمت خداوند غفار امیدوارم اینک چهل و هفت سال در این جهان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر یکسوی نشده ام و بیشتر وقت با مردم روم و روس در دار و کوب بوده ام و رواج دین کرده ام و هم اکنون راز دل با خداوند این خاک خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان الهند و فرزندان پادشاه و صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم در بست و بملکوت یزدانی پیوست میرزا علینقی رکن در حال راه دارالخلافه بر گرفت و بیست چهارم جمادی

رحلت نایب السلطنه عباس میرزا در مشهد

الآخره دار طهران گشت هیچکس را نیروی آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه نگ
آید عاقبت دو تن از شاهزادگان کودک را که نو آموز سخن بودند این سخن را آموخته کردند تا ناگاه در زبان
رانند و شاهرا بر شاه راه تیمار نشاندند شهریار سالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم افراسیاب دل
اسفندیار داشت آن صبر آمد که کیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را
در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم روئین تن در دل بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که
بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم از دست تواصف بلا و عواصف عنا متزلزل شود شهریار
تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که غصن آن
اصل و ثمر آن نخله و فروغ آن ماه و فرزند آن شاه است بجای او شناسند و فرمانش را لازم کردن
و فرو تن باشند آنگاه ظل سلطان که با نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده
کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوک چنان پادشاه سلبها سیاه کردند
و بانگ ناله و آه بماه بردند اما از آنسوی در مشهد مقدس چون نایب السلطنه بجنان جاوید خرامید محرمان
درگاه و محرمان حضرت سه روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر
شکسته شود و مسرعی که رفتن برق و باد میدانست کسیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارک
شهر مشهد بروضه مطهره حضرت رضا علیه الصلواة والسلام تحویل داده در مقامی ارجمند با خاک سپردند
اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار بمصالحت
و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کرد شادلو بشهر هرات در رفتند
و کامرانرا که در آرزوی چنین روز بود بشارت مصالحت دادند آنگاه میرزا موسی مراجعت بلشکرگاه کرد
و نجفعلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات
کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دویست خانوار سکنه کوسویه را با میر اسد الله خان عرب سپرد تا با خود
برد و در عشر آخر جمادی الآخره دار مشهد مقدس گشت و پس از چند روز نجفعلی خان شادلو با یکتن
از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای رد ودیعت
یارمحمد خان که در این حضرت محبوس است باز گذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یارمحمد خان را
حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه
بنام شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه ثوب شال کشمیر برسم پیشکش پیش
گذراند و کس نزد کامران میرزا فرستادند و او را از شرایط مصالحت آگهی داد پس کامران میرزا پسر ثانی
یکتن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسلیت کرد و آن پیشکش را از
پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در اینسال چنانکه از پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت
روس یک کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران بجای ماند که بعد از مدت معین تسلیم خازنان دولت
روسیه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود و پس شهریار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

مراجعت ولیعهد ثانی از هرات

خارجه را

خارجه را مامور بسفارت روس فرمود که در ادای آن زر تسویفی اندازد و از موعد میعادی بهنه دامنی پوشیده
بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده در زمان ادای این زر را دو
سال دیگر مهلت نهاده مع القصه این خبر بشاهزاده محمد میرزا رسید و او از راز پدر و میعاد او آگاه بود پس در
حال عریضه نگار داده بحضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی به
جانب روس گسیل نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نرانند که ادای این زر بر ذمت من است
لاجرم شهریار تاجدار شاد خاطر شده او را مسرور و نواخته و نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را
طلب داشت تا حاضر درگاه شده در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب
باشد اصغا نماید و محمد باقر خان قاجار دولو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود با یکصد
بسته جامه تشریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در برکرده بودند از سوگواری
برآرند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه دیگر مامور بآذربایجان فرمود و هم در
اینسال مرتضی قلی خان ایل بیگی قبایل قشقائی مورد عقاب و نکال آمد همانا چون جماعت خلج از اراضی روم
بایران سفر کردند گروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند مردم خلج این گروه را قاچقائی
گفتند که بمعنی گریخته است و این زمان به تغییر السنه بقشقائی مشهور رند و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و سبب
القاب ایشان را در قصه اغوز خان مرقوم داشت مع القصه بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او
برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مکانتی تمام بدست کرده محمد علی خان لقب
ایلخانی یافت و مرتضی قلیخان ایل بیگی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس معزول
گشته با جماعت نوری از آن بلده بیرون شد هر روزه این برادران بر شوکت بیفزودند و قوتی تازه بدست
کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل بیگی که تنمر دیگر داشت و آرزوی افزون از حوصله خویش می اندوخت
از شصت هزار خانوار ایلات فارس دو هزار خانوار که بال از دیگران افزون بودند گزیده کرد
و ایشان را عمله نام نهاد و از این خانوار نیز دو هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی
السلاح ملازم خدمت او باشند راکبا او راجلا از وی جدا نشوند و ادوات و آلات ملوکانه از بهر خود
راست کرد و چندانکه هنگام لهو و لعب و گساریدن عصیر عنب مردم طرب سلطانش خطاب کردند
و هرگز طریق شهربند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمیگشت و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما را
بفریفت و او را برداشته با هشت هزار مرد لشکری باراضی قمشه تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان
پسر امیر محمد قاسمخان قاجار را که از جانب مادر نسب با شهریار نامور داشت از حکومت قمشه خلع نمود
و شاهرخ میرزا را بجای او گذاشت چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که
محمد زکیخان نوری برحسب فرمان پادشاه بشرط وزارت طریق شیراز سپرد چون محمد زکیخان باصفهان
رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سر راه انتظار او میبرد تا بدو
تازد و جهان از وجودش بپردازد ناچار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد بالجمله کردار او بر خاطر پادشا

کیفیت تعیین مرتضی قلیخان ایلخانی ایل قشقائی

ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السلطنه را رخصت فارس و کرمان میفرمود چنانکه رقم شد اورا کفت که
فرمانفرما را در تدمیر مرتضی قلیخان تحریضی ده شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرزند خود آقا خان را
نزد برادر کسیل ساخت و پیام پادشاه را بکذاشت لاجرم فرمانفرما آقا باباخان مازندرانی سردار فارس را
مامور باراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و بسته نزد ما فرست
و خود در شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد اورا بکرفت و در حبس خانه باز داشت و
فرزند خود امامقلی میرزا را بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را با ثقاق پسرش میرزا محمد خان
کلانتر کرفته مغلولا بدرکاه آورد و برحسب امر ایشان را نیز در زندانخانه ایلخانی و دامادش محبوس داشتند
اما از آنسوی آقا باباخان طی مسافت کرده در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلیخان که در آن اراضی
سکون داشت و با کبر و خیلای تمام میزیست ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر
او را باندرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح باهم سخن کنند و کدورت ضمیر فرمانفرما را صافی
دارند مرتضی قلی خان که هرکز هیچکس را زبردست خود نمی پنداشت با چهل تن از مردان رزم آزموده به
درون قلعه آمد و با آقا باباخان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست چون لختی سخن کردند آقا باباخان منشور
فرمانفرما را بدو داد و کفت هم اکنون برحسب این فرمان مجرم و محبوسی بیتوانی دست فرا ده تا ترا
بی آسیب بجانب شیراز کوچ دهم مرتضی قلی خان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان بدشنام برگشاد
و از جای جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت کروهی از تفنکچیان که در بیرون دروازه
قلعه جای داشتند برحسب مواضعه آقا باباخان دهان تفنک ها را بسوی او و مردمش کشاده داوند مرتضی قلیخان
چون راه بیرون شدن نیافت در کریاس قلعه اقامت جست و مردمش درکرد او انجمن شدند و
دروازه قلعه را بر روی خویش بربستند تفنکچیان از روزن و روزن و فراز بام تکرک کلوله بر ایشان باریدن
کرفتند تا از آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسیب نرسید بعد از قتل آن جماعت بجای ای
مرتضی قلیخان نیز زخم کلوله بر داشت و اوکرفتار شد آقا باباخان او را مجروحا بشیراز آورد و پس از
روزی چند بهمان زخم وداع جهان کفت آنکاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی را از
هر دو چشم نابینا کردند و اموال او را ماخوذ داشتند و هم در اینوقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بیرون
دروازه کازرون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شده کارکذاران فرمانفرما مضبوط
نمودند مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع کشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر
و فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمود و بر سر عمل باز داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری چون یکساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذی قعده سپری شد آفتاب
به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلیشاه قاجار بساط عید در نوشت و پس از روزی چند کرنیل
با بیست و سه تن از معلمین انکریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان احضار شده بود از راه برسیدند و سر لینزی

معلم توپخانه با حملهای تفنک انکلیسی وارد کشت و همکان مورد نواخت و نوازش آمدند آنکاه شهریار دیندار
برای تقبیل آستان بقعهٔ موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود و در آنجا میرزا محمد علیخان کاشی را که از وزرای
ظل سلطان معزول در آن بقعه زاویه خمول داشت حکم داد که ایوان پیش قبهٔ مطهره را از خشت زر کند و از زر
قبه تا بپای سنک بلور رسم سازد و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم بکار بود نثار کرد و هم در آنجا سلطان
محمد میرزا فرمانکذار اصفهان حاضر حضرت شد و ملتزم رکاب کشته روز عید قدیر در دار الخلافه فرود شد
و در اینوقت بفرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته کشت و بساط عیش و عرسی که خسروانرا در خور است
ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان و شاهزاده
صاحب قران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه هریک با صبیهٔ شایسته جفت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک
و سلیمانخان قاسملو سرهنک هزاره افشار بمصاهرت شاهنشاه قرین مفاخرت کشتند بعد از انجام این سور و
سرور سیف الدوله طریق اصفهان کرفت و نیر الدوله باز بهمدان شد و هم در اینسال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا
برادر شاهزاده محمد میرزا که در آق دربند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود هنکام مراجعت
بمشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان تکه دوچار شد و رزمی صعب بپیوست و مردانه بکوشید و ایشان را بشکست
برخی را بکشت و کروهی اسیر کرفت از این ظفر کبری تمام و تمتری بزرک در دماغش جای کرد و بعد از ورود بمشهد
مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بروی صعب نمود و راه فرار
برکرفته بیست و چهارم محرم با یکسوار وارد دار الخلافه کشت و در سرای ظل سلطان فرود شد دیکر
این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت نکشت و از پس این واقعه ترکمانان تکه باراضی ترشیز تاختن کردند
و جمعی اسیر کرفتند و مال فراوان بیغما بردند و چون طریق مراجعت کرفتند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام
جماعتی از قفای ایشان بتاخت تا بدیشان در رسیدند و پانزده کس بکشتند و بیست تن اسیر کردند و اموال
منهوبه را استرداد نمودند و هم در اینوقت نیکولای باولیچ امپراطور روسیه بعد از اصغای قصهٔ وفات
نایب السلطنه قانون سوکواری بکذاشت و ارستوف را که از اعیان درکاه بود با مکتوب تعزیت بحضرت
شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران کشت و حاضر حضرت شده
مکتوب امپراطور را بشاهنشاه ایران سپرد و او اب تعزیت و تسلیت بپای برد و از قبل امپراطور روسیه
تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار کشت آنکاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار
شده با پاسخ نامهٔ امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر
کرده حاضر درکاه شود و در اینوقت مزاج پادشاه از اعتدال بکشت و بمرض نوبه و ذات الجنب و ذات
الصدر مدتی دراز انباز بود و در این سبب طغیان و عصیان راهزنان کشت چندانکه جمعی از قبایل بختیاری
معادل بیست هزار تومان منال دیوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت بردند و مجتازان و
بازرکانان را از طرق و شوارع فارس و اصفهان زحمت بسیار کردند تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار کشت
و مردمان بر صراط مستقیم مستقر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا منشور احضار خویش را بدربار شهریار

مطالعت کرد برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان بگذاشت و محمد رضا خان فراهانی را بوزارت او باز داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را ملتزم رکاب ساخته روز شنبه ششم شهر صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد دار الخلافه گشت شاهزاده صاحب قران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه با چهار عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبد الله خان امین الدوله و میرزا آقا خان وزیر لشکر با دیگر تن از مستوفیان طریق استقبال سپردند شاهزاده بعد از ورود بشهر تقبیل سده سلطنت کرده مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا مهماندار او معین گشت اما شاهزاده ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و کارداران دولت ایران دو گروه شدند و مجلس مشاوره و محاوره بیاراستند الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود باتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی از چاکران دربار در تشدید امر شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهد بدو رای همی زدند و عبد الله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و گروهی دیگر ظل سلطان را بنیابت سلطنت می ستودند در پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را به نیابت سلطنت اختیار نمود و هم از نخست بفراستی که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت محمد میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب میفرمود و او را اندرز میگفت و در نهان مژده سلطنت بدو میداد و بازماندگان دولت و پردگیان سرای سلطنت را بدو می سپرد و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در گرد خود رخصت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان بنشست و چشم همی بر شهریار داشت و بر بازوبند پادشاه که الماس دریای نور نیز در آن نصب بود دزدیده نظری میگماشت ناگاه پادشاه چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند او را التفات فرمود که نگران چیستی این بازوبندها پس از رحلت این شاهزادگان بهره تو خواهد بود و چند کرت بزیر لب فرمود که تو میرسد محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد و عرق خجلت بریخت مع القصه چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود خواست تا ظل سلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد ظل سلطان مجلسی کردند و منوچهر خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون باتفاق محمد میرزا بنزدیک ظل سلطان حاضر باش و در انجمن با او بگوی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با اعدای دین و دولت کار مبارزت و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بحراست خزاین و دفاین و نظم دار الخلافه روز همی بردی اینک محمد میرزا فرزند برادر تست اگر خواهی بنام و نشان پدر باشد و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را بجای خود در دار الخلافه بگذار و خود بجای برادر باش و طریق آذربایجان سپار ظل سلطان که مکنون خاطر پادشاه را دانسته بود عرض کرد که فرزند برادر من

تفویض ولایت عهد دولت ایران بشاهزاده جوان بخت محمد میرزا

بجای برادر من است صواب آن است که محمد میرزا بنام و نشان پدر باشد و منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و در آذربایجان که خرد و بزرگ را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده که خوکرده حضرتم همچنان سر بخاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم لاجرم شاهنشاه او را تحسین فرستاد و فرمان داد تا تمامت ملکزادگان و عبد الله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دبیران و میرزا آقا خان وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه در باغ نگارستان بساطی شاهوار گسترده کردند آنگاه بفرمان شاهنشاه فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع بجواهر آبدار و خنجر مکلل بلآلی شاهوار و کمر نشان شیر و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی در خور شاهزاده صاحبقران میرزا بر داشته روز پنجشنبه دوازدهم صفر بباغ نگارستان تحویل داد و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات ملکی کرده بولایت عهد نامبردار گشت و تمامت مردم را بایثار درهم و دینار کامکار ساخت و با انجماعت اشراف حاضر درگاه پادشاه شده جبین شکرگذاری بر خاک سود و رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده شانزدهم شهر صفر راه برگرفت و برحسب فرمان میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر ولیعهد خسرو میرزا را شاهزاده مامور دیمیرزا برداشته بتبریز دیگر برادر برد و بدو سپرد مع القصه بعد از ورود بآذربایجان مردم دیده بدیدار او روشن کردند و خاطر بخیال او گلشن ساختند اما برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یکتن دیگر که هر چهار از یک ما در بودند با هم مواضعه نهادند و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان را از تبریز کوچ داده در قلعه اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون می شد قهرمان میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله سردار خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن ولیعهد رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز که نایب السلطنه عباسقلی خانش نام نهاد و یلنگ توشخان جلایر حاکم کلات از طریق فرمان برداری تقاعدی ورزیدند لاجرم نور محمد خان لشکری کرده باراضی دره جز تاختن کرد و عباسقلی خان مقاتلت با سردار را بیرون قوت خود یافت چتوانی بدرگاه او شتافت بعد از ادای منال دیوان از فرزندان خویشتن و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار بگروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویشتن مجموع ساخت یلنگ توشخان چون این بدید با سردار بحسن معاملت کرد و بقدم ضراعت بلشکرگاه شتافته نیکو خدمتی نمود و رخصت مراجعت یافته باز کلات شد و نور محمد خان بمشهد مقدس مراجعت نمود و صورت اینحال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد و هم در اینسال شجاع الملک میرزای افغان تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد و این شجاع الملک بعد از آنکه پدرش تیمور شاه بجهان دیگر شد چون با برادران پهلو نتوانست زد و پناهنده دولت انگلیس شد و سالها با مختصر بضاعتی در زیر لوای آن جماعت بود و آنگاه که نایب السلطنه آهنگ هرات کرد و همی بر کارداران انگلیس ناگوار افتاد و چه ایشان چنان در خاطر نهاده اند که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد در حکومت هندوستان خللی

طغیان خوانین خراسان

نهضت شجاع الملک میرزای افغان بتسخیر قندهار

خواهد رفت لاجرم مستر کمیل ایلچی دولت انگلیس که متوقف دار الخلافه بود نایب اول خود جان مکنیل را روانه خراسان
نمود با شد که نایب السلطنه را از این آهنک بکرداند چون او را موافق شرایط عهدنامه دولتین ایران و انکلیس
حجتی نبود بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزکار نیافت که اینکار بپای برد اما کارداران انکلیس
پسنده میداشتند که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدّی دیگر
باشد لاجرم او را به هزار تن لشکر هندوستان مدد دادند رنجید سکه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان
والی سند بر ضاجوئی کارداران انکلیس از اعانت و رعایت او دست باز نداشتند و کروهی از افغانان نیز
در کرد او انجمن شدند بالجمله شجاع الملک با سی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رود خانه سند
طی مسافت کرده قندهار را حصار داد برادران فتح خان افغان که هریک در اراضی مکانتی جداکانه داشتند
تجهیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند و هم در اینسال
چون منال دیوانی فارس در عقده تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان
میدادند شاهنشاه آهنک سفر اصفهان فرمود چه روزکاری دراز بود که بسبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون
و وبا و ناتندرستی پادشاه کارداران ایران آن مجال نیافته بودند که اخذ منال دیوان توانند یا مجتازان را
از زحمت صعالیک برهانند و برزیادت در مملکت فارس آفت ملخ خوارکی و زحمت زلزله سکنه را جومان
و مساکن را ویران داشت و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس در عقده تعویق و تعطیل افتاد
و محمدتقی خان پسر علیخان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا بدانجا برک و سامان
کرد که با هشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسدالله میرزا که از قبل برادر خود محمدحسین میرزای حشمة الدوله
حاکم آن بلده بود چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مداهنت و موافقت کذاشت و محمدتقی خان
از اراضی شوشتر و دزفول برام هرمز شتافت میرزا منصورخان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان
دشتی نیز با محمدتقی خان ابواب موافقت و موالات فراز کردند بالجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد
و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی در باغ نکارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده شانزدهم
جمادی الاولی از نکارستان کوچ داده بدار الامان قم آمد و از آنجا امامویردی میرزای سرکشیکچی باشی
و صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد تا با بنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده در
منزل مورچه خورت اصفاهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و بیست و دوم جمادی
الاولی در قریه فین فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان کرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق بدو پیوست
و محمدتقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد و لشکرکاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم
اصفهان تا بدانجا پذیره کشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره وارد
اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشیمن و مکمن قبایل و صعالیک
بختیاری را نیک باز داند و باتفاق آصف الدوله بتقلیع و قمع ایشان پردازد و روز دهم جمادی الآخره

فرمانفرما

فرمانفرمای فارس برسید و تقبیل آستان خسروی نمود شهریار تاجدار بفرمود تا محمدتقی میرزای حسام السلطنه
باتفاق فرمانفرما بجانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی را که از چهار سال پیش بجای مانده است ماخوذ دارد
و فرمان کرد که عبدالله خان امین الدوله با هفت هزار سواره و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و مقتضین
ممسنی و بختیاری را کوشمالی بسزا دهد و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند لاجرم فرمانفرما و محمدتقی میرزا
سه شنبه هفدهم شهر جمادی الآخره اجازت یافته بطرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله و میرزا ابوالحسن خان
وزیر دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی را برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شد و در
لسان الارض تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان برکرد او انجمن شدند و سراپرده راست کردند اما کار
دیگرگون بود و خدای دیکرسان قضا کرده بود در اینوقت زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روزکار
چاکران دربار تاریک کشت همانا شاهنشاه و از یکسال از آن پیش که مرکش فرا رسد بفرمود در قم یکسوی از
روضه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره کردند و دختر خود فخرالدوله را فرمان کرد تا چون از سفر
عتبات عالیات مراجعت میکرد پنجاه من تربت از مضجع شریف سیدالشهدا علیه آلاف التحیة و الثنا با خود
بیاورد و آنرا در مقبره خویش بکسترد و در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنکی از مرمر صافی
قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرذمه از آثار و صفات حضرتش تلفیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی
کاشانی بخط نستعلیق بر آن سنک رقم کرد و استادان فرها وچشه منقر نمودند و این سنک در سرای
سلطانی بود و در اینمدت که استادان رنج آن میبردند همه روزه شاهنشاه بزیارت آن سنک می آمد و شتاب
در انجام آن امر و تعجیل مینمود و یاد مرک میفرمود و در اینوقت که عزم اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرقد
مطهر عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل شش هزار تومان بهای آن را از خزانه خاص
بداد و میرزا هدایت الله نوری مستوفی برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را باتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام
این کار بکماشت و بجهة روی با حضرت آله داشت اما در اصفهان روز پانزدهم جمادی الآخره مزاجش از
اعتدال بکشت و بمرض ذات الجنب کرفتار شد چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند سودی نبود لاکن پادشاه
بنور با اینهمه رنج و عنا بر چاکران درکاه و قواد سپاه ظاهر میکشت تا مبادا مردمان بیم مرک پادشاه کنند
و از راه بکردند روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و پنجاه مطابق یونت ئیل ترکی
سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در زرداق قزل اتاغ هفت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش
کرد و خواست تا تن را بجامه بیاراید و خویشتن را نیز با لشکر بنماید هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف
قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و برآغا بهرام قراباغی که یکتن از خواجه سرایان بود تکیه داد و هم در آن
تکیه بغنی چند برآورد و دم فرو بست شاهزادکان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه این واقعه در لشکرگاه کوشزد
مردم نشود لب از ناله و افغان و بانک بابا یابای فرو داشتند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل و کفن
کردند و نماز بکذاشتند نخستین شاهزاده محمدرضا میرزا از بهر آکاهانیدن ولیعهد پیشتاب برنشست و مانند سحاب
و صبا راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بطرف خمسه که دار حکومت او بود بشتاب

گرفت مردم لشکرگاه تنفرّس و تفحّص از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فرو شدن آفتاب اگرچه این راز را
کس بر زبان نتوانست آورد و در دل همه کس آگاه بود و از لشکرگاه بر مردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب
درآمد دروازهای شهر را ببستند و هر کس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته بگشادن
تفنگ دست بردند از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ و هیاهای مردم بچرخ همی
رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دو بهره بودند لشکر مازندرانی و قوشون رکابی و دیگر قبایل از بیرون سعادت آباد
در کنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورکخانه در میان ایشان بود و از سوی دیگر زاینده رود سراپرده
علامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هر دو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان توپها و
زنبورکها را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان این دو لشکر قنطره بر زاینده رود هم لشکریان کرده بودند
که زیاده از یکنفر در رفتن نتوانست آصف الدوله در اینوقت بنه و آغروق خود را از همان قنطره حمل داده بسراپرده
سپهدار درآمد محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدینگونه کردند آنگاه شاه
زادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند در پایان
امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدانسان که در زندگانی کوچ همی داد با لشکری که در
سعادت آباد جای دارند از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که از
دیگر ملکزادگان اکبر بود کارفرمای لشکر باشد و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن یک نیمه لشکر سپهدار
با سپاه خود پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد بدروازه شهر اصفهان کوچ دهد و شاهزاده سیف
الدوله بسپارد و خود از راه مورچه خورت وشه بکاشان سفر کند لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای
نور و دیگر جواهر و اثاثه سلطنت را به برادر اعیانی خود امامویردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد
و با خود حمل دهد آنگاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان
گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش بنزدیک ما رهسپار شوی و آنچه بصلاح و صواب نزدیک دانی
بیان فرمائی تا بمشاورت یکدیگر بکار بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله
و سپهدار او را در ولایت عهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدو رسانند لاجرم سران
لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی میدهم که شهریار تاجدار بدار القرار شتافت
و گردنها از حمل قلاده حکم او آزاد گشت اکنون بگوئید تا بر چگونه باید کار بر چه سان خواهید کرد ایشان
گفتند پادشاه ظل الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او بدست شد در زندگانی خویش حکم تو را بر ما
روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان گوید بتوانی سر از فرمان او برتابیم و نابود داشته انگاریم
همچنان ما فرمان برداریم و حکم تو را چون وی و پدر پدر خود روان داریم چون امین الدوله از لشکر ایمنی یافت
رسول شاهزادگان و امرا را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض کردم
که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حل و عقد امور ملکی سخن نکنم از این پس نفس را از هوا معزول
خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست و از آنسوی سرعی که از برق جهنده تر بود از قفای فرمانفرما

کسیل

کسیل داشت که چه توانی طریق مراجعت گیر تا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در
گرد من انجمن است ملازم رکاب تو سازم چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز زودان تر باشد لشکرهای
فارس بیدرنگ بسوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و ملکزادگان عراق بیشتر بسوی
تو آیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود و محمد میرزا همال فرزندان ایشان است سر فرود داشتن با
برادرزاده که بجای فرزند است بر خاطر گران باشد بالجمله دیر نباشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ طهران
کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت در عنصر نداشت
که چنین هنر تواند کرد چنان دانست که اگر بشیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار بکام خواهد کرد لاجرم
شاهزاده حسام السلطنه را بطرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن سفر فارس اختیار کرد و امین الدوله چون این بدید لشکر را
رخصت مراجعت باماکن و اوطان خود داده و خویشتن بشهر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزای کارفرمای
اصفهان از سکون در آن شهر بیمناک شده باراضی چهارمحال سفر کرد و فوج جدید سرباز اصفهان را که بسرهنگی
یاور خان ارمنی نظم کرده بود ملازم درگاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست یکم جمادی
الآخره هنگام بامداد جسد پادشاه را بر تخت حمل فرموده با توپخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان و امرا از
پس تخت رده بستند و لشکر از پس پشت ایشان بر صف شد میمنه و میسره و قلب بیاراستند و مقدمه و ساقه بر
سامان گشت هم بدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند و چون دروازهای اصفهان مسدود بود از
سعادت آباد بر گرد شهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ توپخانه فرود شدند بعد از بیرون شدن آنجماعت علامحسین
خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را که اینوقت
بانوی بانوان سرای سلطنت بود باتفاق ضجیع سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و آغا و حرم پادشاه از سرای
اندرون برآورده با احمال و اثقال ایشان بشهر اصفهان روان فرمود و از دو ردیه سرباز خلج نگاهبان و
نگران بود و چندانکه از سعادت آباد بدروازه شهر در بردند و با امین الدوله که این هنگام در کریاس دروازه
جای داشت بسپردند محمد قلی خان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت
او مقیم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله نیز برنشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شامگاه بباغ
توپخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علوفه و آزوقه کار بر لشکر صعب میرفت چه بلای قحط و غلا شایع بود
و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر کرا هر چه بایسته بود بشهر در می شد و بدست میکرد
و هیچکس افزون از قوت یکشبه نمی جست چون دروازها بر بسته شد و باجگیرها را در بیابان بغارت بردند و هر کس
از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منهوب و مسلوب داشتند مردمان بیچاره
مانند هم جوعان و هم هراسان بودند و هر کرا یک نیمه نان سیر کردی این هنگام از بیم جان و خوف جوع بدو قرص
قناعت نمودی من بنده در شکستن نانها بر خوان سپهدار بودم اما معدودی که با من بودند دیگر در رنگ نگریستیم
که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را با دای بها و برخی را بغارت آورده بودند هر یک تن دو من بوزن تبریز
اکل گوشت کرده بود و این بر زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعها گزر برآوردند مع القصه رکن الدوله

از راه نطنز رهسپار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای از زندان رانگاهبان اثاثهٔ سلطنت کرد در هر دیه و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه باستقبال شتافتند و بانگ ویله و افغان بفلک ماه رسانیدند روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دارالایمان قم گشته جمیع خادمان قبهٔ مطهرهٔ معصومه علیها السلام و تمامت علما و عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را بشهر در برده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله در دخمهٔ خویش با خاک سپردند اعلی الله مقامه فی غرفات الجنان، مدت زندگانیش در اینجهان شصت و هفت سال بود و از آنجمله سی و هشت سال منفرداً پادشاهی کرد و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپهدار و آصف الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سر بند قهرود فرود شدند و از آنجا صورت حال را در عریضه نگار داده بدست سرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در شتاب کردن خدمتش بدار الملک ری الحاح فراوان نمودند من بنده نیز شعری چند انشاد کرده بدست رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصهٔ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مردمان از بعد از اینکه ایشه و بیاآرای متشتته بدست شد و هرکس باندیشه دیگر سر برآورد و چنانکه تفصیل اینجمله در ذیل سلطنت شاهنشاه حق پرست دیندار محمد شاه قاجار بشرح خواهد رفت اکنون بذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه بر گذشته پردازیم صفت عدل و نصفت و جود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن وقایع سلطنت مرقوم افتاد و دیگر از تکرار آن سخن باطناب رود اما از شمایل موزون و آفرینش او شطری نگار دهم که شنونده از شگفتی آزرده همانا خدایش باندامی آفرید که اگر با صد هزار تن لشکری آمیخته رفتی و کس از مسافتی که چشم بزحمت سیاه را از سفید شناختی نظاره کردی بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدامست زیرا که از این صد هزار مرد بخلقت موزون و اندام متناسب فرد بود با کمرگاه باریک و سینهٔ فراخ و چشمهای گشاده و ابروهای پیوسته محاسن مشکینش از میان بر میگذشت عجبتر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از ده هزار تن توانند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات به بیند و بداند که این کس نسب بدان پادشاه رساند و تعداد اولادش تا آنگاه که جهان را وداع گفت چنین بود از روزیکه این پادشاه بحد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا اینوقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود و در این مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده بعرصهٔ شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او بیست و یکسال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید لکن راقم اینحروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که بنت با آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد بلکه فرزند فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند برنگارد و همانا دویست و شصت تن پسر و دختر بی‌واسطه از پشت پادشاه بادید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و یک تن مخلف ماندند از آنجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بجای ماند و از آنجمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود و دو تن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن بجای بود

دارین

ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که بهنگام رحلتش زنده بودند

وفات شاه صاحبقران در دارالسلطنه اصفهان

و از آنجمله چهل و هفت پسر و پنجاه تن دختر بود و پس معلوم شد که بهنگام بیرون شدن از اینجهان آن پادشاه را هفتصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان را نگار دهیم و پسران و دختران فرزندان ایشان را هر که پسر باشد بنام رقم کنم و نبیرگان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جوییم و بذکر نام نپردازیم و پسران و پسرزادگان را بر دختران و دخترزادگان مقدم سازم همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگار رفته و او روز چهارشنبه چهارم ذیحجه در سال یکهزار و دویست و سه هجری در محال نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار متولد شد با اینکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه بتجهیز لشکر و نظم کشور داد گاه با روم و روس جهاد همی کرد و گاه در خراسان و طوس رزم همی داد خط نستعلیق را نیک زیبا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست اگرچه وی یکسال شمسی پیش از شاهنشاه بآرامگاه شتافت از ذکر نام چنین نامبردار شاهی گزیر نبود مع القصه از نایب السلطنه چهل و هشت تن فرزند بجای ماند بیست و دو تن دختر بودند نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد رقم نشود و بیست و شش تن پسران بود نخستین ایشان پادشاه جوان بخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم می‌شود و او در ششم ذیقعده در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار متولد شد دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانی است پنجم فریدون میرزا ملقب بفرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه از یک مادر است نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفرقلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد میرزا ملقب بحسام السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فیروز میرزا هفدهم خانلر میرزا احتشام الدوله هیجدهم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم مهدیقلی میرزا بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا بیست و دوم ایلدرم بایزید میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفر خان بیست و ششم عبد الله خان است پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که متخلص بدولت بود و وی را دولتشاه لقب داشتی شب هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبهٔ نوا متولد شد و او را بیست و چهار فرزند بود ده تن پسران بودند و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزای حشمة الدوله دوم طهماسب میرزای مؤید الدوله سیم نصر الله میرزا ملقب بوالی چهارم اسد الله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عماد الدوله امامقلی میرزا هفتم نور الدهر میرزا هشتم جهانگیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابو الحسن میرزا پسر سیم فتحعلی شاه شاهزاده محمد قلی میرزاست که ملک آرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و دویست و سه هجری در قصبهٔ نوا متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بودند بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن دختران اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوذر میرزا ششم قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهم نصر الله میرزا دوازدهم نور الدهر میرزا سیزدهم شاپور میرزا چهاردهم کیومرث میرزا پانزدهم سام میرزا شانزدهم عبد الله میرزا هیجدهم ملک جمشید میرزا نوزدهم شاه منصور میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

اول عباس میرزا نایب السلطنه

دوم دولتشاه محمد علی میرزا

۳ ملک آرا محمد قلی میرزا

هفدهم بهمن میرزا

بهادر میرزا بیست و دوم محمد رحیم میرزا بیست و سیم ملک بهمن میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا روز جمعه غره شهر شوال در سال یکهزار و دویست و سه هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بود بیست و شش تن پسران و بیست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کرد ان شادلوست دوم چنگیز میرزا سیم نصرالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر محمدعلی خان ایلو محمد خان قاجار ایروانی است پنجم جعفرقلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است ششم رضاقلی میرزا هم مادرش خراسانی است هفتم تیمور شاه میرزا است برادر اعیانی چنگیز میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا قلی میرزا است نهم هادی خان هم از مادر شیردل خان است دهم جلال الدین میرزا مادرش از سادات قریشی است یازدهم محمد طاهر میرزا دوازدهم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزا است سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر چنگیز میرزا است چهاردهم حسن خان از مادر نصرالله میرزا است پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزا است شانزدهم جعفرخان برادر اعیانی محمد طاهر میرزا است هفدهم محمد ولی میرزا بنام پدر است از مادر جلال الدین میرزا هیجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا نوزدهم امیرخان از مادر رضاقلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا بیست یکم طهماسب قلی میرزا بیست و دوم مهدیقلی میرزا بیست و سیم عباس خان بیست و چهارم احمد خان بیست پنجم مسعود میرزا از مادر عباس خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پسر پنجم فتحعلی شاه حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری روز اضحی در قصبه نوا متولد شد فرزندان او بیست و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا از دختر محمد قلی خان افشار ارومی ملقب بنایب الایاله دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است سیم نجفقلی میرزا ملقب بوالی مادرش از کرجیان است چهارم نصرالله میرزا از مادر امامقلی میرزا است پنجم تیمور میرزا ملقب بحسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزا است هفتم جهانگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است نهم کیخسرو میرزا است ملقب بسپهسالار از دختر امیرگونه خان زعفرانلو است دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم نادر میرزا از مادر امامقلی میرزا است دوازدهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است سیزدهم محمد میرزا از مادر رضاقلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکانان است هیجدهم ایرج میرزا و او با منوچهر میرزا همزاد و توامان است نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غره ذی حجه سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار شکسته تخلص فرمودی فرزندان او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن دختران اندا ما پسران اول هلاکو میرزا ملقب ببهادرخان دوم اباقاخان ملقب بفروغ الدوله سیم ارغون میرزا چهارم منکو قاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلیخان عم شهریار تاجدار فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان

قرائیست

قرائیست پسر هفتم فتحعلی شاه شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد در اشعار شوکت تخلص فرماید فرزندان او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و شانزده تن دختران اندا ما پسران اول ابوالفتح میرزا مادرش دختر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازیست دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابوالفتح میرزا است سیم آورنگ زیب میرزا مادرش از ترکانان است چهارم ابوسعید میرزا پنجم طهمورث میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است هفتم محمد صفی میرزا از دختر میرزا احمد خلیفه سلطانی است هشتم عالمگیر میرزا برادر اعیانی ابوالفتح میرزا است نهم جلال الدین میرزا از مادر ابوسعید میرزا است دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین است یازدهم داراب میرزا دوازدهم امیر شیخ میرزا سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پسر هشتم فتحعلی شاه علینقی میرزای رکن الدوله است پنجشنبه نوزدهم شهر شوال در سال یکهزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او اناثا و ذکورا بیست و هشت تن باشد یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر اندا ما پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب بسلطان مادرش دختر مصطفی قلیخان عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا و نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر میرزا هم از مادر سلطان است چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان پنجم اسحق میرزا مادر او از جماعت بنی اسرائیل است ششم داراب میرزا مادر او از قبایل کرد است هفتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم نصرالله میرزا یازدهم شکرالله میرزا مادرش از قاجار قزوین است دوازدهم حمزه میرزا مادرش از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصرالله میرزا است پسر نهم فتحعلی شاه شاهزاده شیخعلی میرزا است ملقب بشیخ الملوک شب چهارشنبه دهم رجب سال هزار و دویست و ده هجری متولد شد و او را چهل و شش فرزندان باشد بیست و پنج تن پسران و بیست و یک تن دختران اندا ما پسران اول نظرعلی میرزا مادرش منسوب بنادرشاه افشار رساند دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان ترکان ساکن ملایر است سیم الب ارسلان میرزا ملقب بسالار مادرش از مردم گرجستان است چهارم قزل ارسلان میرزا از مادر سالار است پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر هادی خان ترکان ساکن ملایر است هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نهم طغرل تکین میرزا وی نیز با سالار برادر اعیانی است دهم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکان است یازدهم محمد زمان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم میرزا از مادر احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا هم با احمد میرزا برادر اعیانی است هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم ولی محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکان است بیست و یکم علیقلی میرزا بیست و دوم عبداللطیف میرزا مادرش دختر عبداللطیف خان ملایری است بیست و سیم عبدالرشید میرزا از مادر عبداللطیف میرزا است بیست و چهارم محمد صفی میرزا بیست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم فتحعلی شاه شاهزاده علی شاه ملقب بظل السلطان است شنبه شهر شعبان سنه یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و بیست و دو تن

فرزندان دارد دو تن پسر و دوازده تن دختر اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهار قلی میرزا نسب
بنادرشاه افشار رساند دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم محمد
طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا دنیز از مادر سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم
ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا مادر این هرسه تن از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلی شاه
شاهزاده عبدالله میرزاست که دارا تخلص فرمودی جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست
و یازده هجری متولد شد او راسی فرزند بود که ده تن پسر و بیست تن دختر ند اما پسران اول محمد محسن میرزا مادرش
دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلو است دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزاست چهارم لطف الله میرزا پنجم
خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است
نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه امامویردی میرزا ملقب بایلخانی برادر اعیانی
رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده
تن فرزند است سه پسر و هشت دختر اما پسران اول آقا مقلی میرزا از سوی مادر نسب بنادرشاه افشار میرساند
دوم محمد حسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهقانانست
پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمد رضا میرزاست در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه سیم ذی قعده سال
هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند ده تن پسر و سه تن دختر اما پسران اول
رضا قلی میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجار است سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزاست چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان
اصفهانی است پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمد هاشم میرزا مادرش مازندرانی است
هفتم محمد باقر میرزا از مادر محمد جعفر میرزاست هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزاست نهم
اکبر میرزا مادرش از مردم گیلان است دهم جمال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزاست پسر چهاردهم فتحعلی
شاهزاده حیدر قلی میرزاست جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست چهارده هجری متولد شد در اشعار
خاور تخلص کند او را یازده تن پسر و دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشد اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
ملقب بسنجان بابا مادرش دختر مهر علیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصرالله میرزا برادر
اعیانی مرتضی قلی میرزاست سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است چهارم نورالله میرزا مادرش
دختر حاجی مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزاست ششم
علی محمد میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند هفتم شکرالله میرزا از مادر امان الله میرزاست هشتم
علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزاست پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزاست دوشنبه دوازدهم صفر
سال هزار و دویست و چهارده متولد شد در اشعار تخلص بمحمود فرماید فرزندان او سی چهار تن باشند
یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر ند اما پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است دوم محمد زمان
میرزا مادرش دختر علیمراد خان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

سلطان

سلطان تکش میرزا از طرف مادر نسب بنادرشاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان تکش است
ششم کیان میرزاست بکاف فارسی مادرش از مردم قریه کیان نهاوند است هفتم قاآن میرزا هشتم عبدالباقی
میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان
تکش است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمة الله میرزا چهاردهم ملک توشش میرزا پانزدهم اعطاء الله میرزا
شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا پسر شانزدهم فتحعلی شاه همایون میرزاست شب جمعه بیست و هشتم
جمادی الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند او را بیست تن فرزند
باشد یازده تن پسر و نه تن دختر ند اما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر
اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است سیم جوان بخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش
دختر مرتضی قلیخان سپانلوی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم تخفقلی میرزا هشتم
ابونصرالدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزاست نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توأمان
زادند یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است پسر هفدهم فتحعلی شاه الله ویردی میرزاست
شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار ضیا
تخلص دارد او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزاست و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار
تاجدار است پسر هیجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزاست شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هفده
متولد شد او را چهارده تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش
از مردم خراسان است دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا دی
نیز برادر اعیانی سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمد علی میرزاست
روز جمعه ششم شوال سال هزار و دویست و هیجده متولد شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام
خود تخلص کند و او را یازده تن فرزند است چهار تن پسر و هفت تن دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا
مادرش از ترکمانان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان سوادکوهی است سیم مادر میرزا
مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است چهارم خان کلدی خان مادر او نیز ترکمان است پسر بیستم
فتحعلی شاه علی رضا میرزاست برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزاست شب سه شنبه ششم ذیقعده هزار و
دویست و هیجده هجری متولد شد او را بجز یک دختر فرزند نباشد پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزاست
شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و یک هجری متولد شد او را فرزند پنج تن دختران باشند
پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزاست شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول هزار و دویست بیست و یک هجری
متولد شد او را پنج تن فرزند باشد سه تن پسران و دو تن دختر است اما پسران اول امیر اصلان میرزا مادرش
دختر امیر اصلان خان کردستانی است دوم شکرالله میرزا مادرش مازندرانی است سیم اسدالله میرزا از
مادر شکرالله میرزاست پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزاست شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دو
دویست و دو هجری متولد شد او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش مهدیقلی میرزاست مادر او دختر

فرزندان داردو ده تن پسر و دوازده تن دختر ند اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهار قلی میرزا ابن نادرشاه افشار رساند دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم محمد طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا دنیز از مادر سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا و در این هر سه تن از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلی شاه

۱۱ شاهزاده عبدالله میرزا است که دارا تخلص فرمودی جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را سی فرزند بود که ده تن پسر و بیست تن دختر ند اما پسران اول محمد محسن میرزا مادرش دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلو است دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا است چهارم لطف الله میرزا پنجم خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه اماموردی میرزا ملقب بایلخانی برادر اعیانی

۱۲ رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده تن فرزند است سه پسر و هشت دختر اما پسران اول امامقلی میرزا از سوی مادر نسب بنادرشاه افشار میرساند دوم محمد حسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهقانات پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمدرضا میرزا است در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه سیم ذی قعده سال

۱۳ هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند ده تن پسر و سه تن دختر اما پسران اول رضاقلی میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولو قاجار است سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان اصفهانی است پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمد هاشم میرزا مادرش مازندرانی است هفتم محمد باقر میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزا است نهم اکبر میرزا مادرش از مردم گیلان است دهم جلال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است پسر چهاردهم فتحعلی شاه

۱۴ شاهزاده حیدرقلی میرزا است جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست و چهارده هجری متولد شد در اشعار خاور تخلص کند او را یازده تن پسر و دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشد اما پسران اول مرتضی قلی میرزا ملقب بخان بابا مادرش دختر مهر علیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصرالله میرزا برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است چهارم نورالله میرزا مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است ششم علی محمد میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند هفتم شکرالله میرزا از مادر امان الله میرزا است هشتم علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است دوشنبه دوازدهم صفر

۱۵ سال هزار و دویست و چهارده متولد شد و در اشعار تخلص باسم فرماید فرزندان او سی چهار تن باشند یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر ند اما پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است دوم محمد زمان میرزا مادرش دختر علیمرادخان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

سلطان تکش میرزا از طرف مادر نسب بنادرشاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان تکش است ششم کیان میرزا است بکاف فارسی مادرش از مردم قریه کیان نهاوند است هفتم قاآن میرزا هشتم عبدالباقی میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان تکش است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمة الله میرزا چهاردهم ملک توش میرزا پانزدهم اعطاء الله میرزا

۱۶ شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا پسر شانزدهم فتحعلی شاه همایون میرزا است شب جمعه بیست و هشتم جمادی الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند او را بیست تن فرزند باشد یازده تن پسر و نه تن دختر ند اما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است سیم جوان بخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش دختر مرتضی قلیخان سپانلوی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم تحفقلی میرزا هشتم

۱۷ ابونصرالدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزا است نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توأمان زادند یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است پسر هفدهم فتحعلی شاه الله ویردی میرزا است شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار ضیا

۱۸ تخلص دارد او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزا است و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار تاجدار است پسر هیجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزا است شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هفده

۱۹ متولد شد او را چهارده تن فرزند است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش از مردم خراسان است دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا وی نیز برادر اعیانی سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمد علی میرزا است

۲۰ روز جمعه ششم شوال سال هزار و دویست و هیجده متولد شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام خود تخلص کند و او را یازده تن فرزند است چهار تن پسر و هفت تن دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان سواد کوهی است سیم نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است چهارم خان کلدی خان مادر او نیز ترکمان است پسر بیستم

۲۱ فتحعلی شاه علیرضا میرزا است برادر اعیانی شاهزاده محمدرضا میرزا است شب سه شنبه ششم ذیقعده هزار و دویست و هیجده هجری متولد شد و او را بجز یک دختر فرزند نباشد پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزا است

۲۲ شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد شد و او را فرزند پنج تن دختران باشند پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزا است شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول هزار و دویست بیست و یک هجری

۲۳ متولد شد او را پنج تن فرزند باشد سه تن پسران و دو تن دختر است اما پسران اول امیر اصلان میرزا مادرش دختر امیر اصلان خان کردستانی است دوم شکرالله میرزا مادرش مازندرانی است سیم اسدالله میرزا از مادر شکرالله میرزا است پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزا است شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست و دو هجری متولد شد او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش مهدیقلی میرزا است مادر او دختر

امیر اصلانخان کردستانی است پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک قاسم میرزاست روز چهارشنبه دوم
جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده
منوچهر میرزا
در خدمت ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزاست شب
جمعه چهارم جمادی الآخره متولد شد در سال هزار و دویست و بیست و دو هجری او را پنج پسر و دو دختر است
اما پسران اول اسد الله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش
از مردم گرجستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسد الله میرزاست چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر
محمد حسین بیک افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسد الله میرزاست پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزاست
هرمز میرزا
شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد شش تن فرزندان
دارد چهار تن پسر و دو تن دختر اما پسران اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است
دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است سیم نصر الله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فرج الله میرزا
ایرج میرزا
با نصر الله میرزا برادر اعیانی است پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزاست پنجشنبه غره جمادی الآخره سال
هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد او را ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر اما پسران اول محمد حسن خان
مادرش آصفه دختر علی مراد خان زند است دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است سیم غلامحسین میرزا
مادرش دختر حسینعلی بیک بازوکی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزاست پنجم جعفرقلی میرزا هم برادر
کیکاوس میرزا
اعیانی غلامحسین میرزاست پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه کیکاوس میرزاست روز جمعه هیجدهم شوال سنه
هزار و دویست و بیست و دو متولد شد فرزندان او هشت تن باشند پنج تن پسران و سه تن دختران اند اما پسران
اول شاهوردی خان مادرش دختر فضلعلی بیک جوانشیر است دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاه
وردی خان است سیم اسد الله میرزا مادرش دختر علیقلی بیک قراجه داغی است چهارم اسمعیل میرزا هم از
مادر شاهوردی خان است پنجم ذو الفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیک است پسر بیست و نهم فتحعلی شاه
شاهقلی میرزا
شاهقلی میرزاست چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و سه هجری متولد شد او را نه تن
فرزندان اند سه تن پسر و شش تن دختر باشند اما پسران اول اردشیر میرزاست مادرش دختر حسن خان دشلوی
قاجار است دوم محمد علی خان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است سیم خلیل الله میرزا مادرش از
محمد مهدی میرزا
قبیله بزچلو است پسر سیم فتحعلی شاه محمد مهدی میرزاست شب یکشنبه غره شوال سال هزار و دویست و سی و سه
هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران اند اما پسران اول محمد کریم خان مادرش
دختر امیرخان عز الدینلوی قاجار است دوم محمد صادق خان مادرش از مردم ... است سیم محمد
رحیم خان مادرش دختر مهر علیخان قاجار قوانلو است چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است
کیخسرو میرزا
پسر سی و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزاست برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر
و پنج تن دختر اند اما پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه است
دوم مرتضی قلیخان سیم محمد حسین میرزا اند و برادر از یک مادرند و میلاد کیخسرو میرزا شب پنجشنبه سیزدهم

کیومرث میرزای ایلخانی
صفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار است پسر سی و دوم فتحعلی شاه کیومرث میرزای ایلخانی ملقب به
ابو الملوک است روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شد او را شش
تن فرزند است چهار تن پسر و دو دختر اند اما پسران اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است دوم سیامک
جهانشاه میرزا
میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکر نویس مازندرانی است سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان دولوی
قاجار است چهارم ادریس میرزا برادر اعیانی هوشنگ میرزاست پسر سی و سیم فتحعلی شاه جهانشاه میرزاست
او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شد
او را نه تن فرزند است شش تن پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهاندار میرزا سیم قنبر
سلیمان میرزا
میرزا چهارم فاضلشاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزاست پنجم محمد حسین میرزا از مادر عادلشاه است ششم محمد
هاشم میرزا پسر سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان میرزاست سه شنبه چهارم محرم سال هزار و دویست بیست
فتح الله میرزای شعاع السلطنه
و پنج هجری متولد شد او را سه فرزند است یک پسر و دو دختر نام پسرش داود میرزاست و مادر داود آقابیگم
دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است پسر سی و پنجم فتحعلی شاه فتح الله میرزاست چهارشنبه نهم رجب
سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و ملقب بشعاع السلطنه است سه تن فرزند دارد که دو
ملک منصور میرزا
تن پسر و یک دختر است اما پسران اول نور الدهر میرزا مادر او دختر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است
دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نور الدهر است پسر سی و ششم فتحعلی شاه ملک منصور میرزاست برادر اعیانی
ملک قاسم میرزا شنبه بیست و دوم رجب سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و او را
شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله
در حیات پدر ولدی با دید نشد و بعد از پدر همچنان عقیم باند بیشتر وقت در نزد برادر روز کار برد
پسر سی و هفتم فتحعلی شاه شاهزاده بهمن میرزاست ملقب ببهاء الدوله شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال سال
سلطان محمد میرزا سیف الدوله
هزار و دویست بیست و شش هجری متولد شد شش تن فرزندان او است چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول
ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است دوم مهدیقلی خان مادرش دختر مهدیقلی خان دولوی قاجار
بیگلربیگی استرآباد است سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزاست چهارم فریدون میرزا برادر
سلطان سلیم میرزا
اعیانی مهدیقلی خان است پسر سی و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا ملقب بسیف الدوله است و او را فرزند
نباشد مادر او تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی
الاولی سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری است پسر سی و نهم فتحعلی شاه سلطان سلیم میرزاست
سلطان مصطفی میرزا
شب پنجشنبه بیست و ششم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد فرزندانش چهار تن باشند
دو پسر و دو تن دختر اما پسران اول آزاد خان میرزا دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزاد خان است
سلطان ابراهیم میرزا
پسر چهلم فتحعلی شاه سلطان مصطفی میرزاست جمعه یازدهم ذی قعده هزار و دویست و بیست و هشت
هجری متولد شد او را دو پسر باشد اول سلطان صیفور میرزا مادرش دختر خانلر خان پسر علیمراد خان زند است
دوم سلطان محمود میرزاست برادر اعیانی سلطان صیفور پسر چهل و یکم فتحعلی شاه سلطان ابراهیم میرزاست
شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد و او را چهار فرزند است

یکتن پسر و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا و مادرش دختر حسینعلی خان قاجار ایروانی است پسر چهل و دوم فتحعلی شاه
سیف الله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله است سه شنبه چهاردهم رجب سنه یکهزار و دویست و بیست
و نه متولد شد او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصر الله میرزا دوم جهان بخش میرزا برادر
تنی برادر اعیانی و مادر ایشان از کرجیان است پسر چهل و سیم فتحعلی شاه یحیی میرزاست شب سه شنبه غره شهر محرم
سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شد او را یکتن دختر باشد پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه ذکریا میرزاست
شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد برادر اعیانی یحیی میرزاست
او را فرزند نباشد پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه محمد امین میرزاست روز دوشنبه دهم ربیع الثانی هزار و دویست
و سی و چهار متولد شد او را دو تن دختر باشد پسر چهل و ششم فتحعلی شاه سلطان حمزه میرزاست شب چهارشنبه
بیست و یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه
فرخ سیر میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به نیر الدوله است پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزا
ملقب بعضد الدوله است جمعه نوزدهم ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل
و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزاست و او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهیم
خان دولوی قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه طهمورث میرزاست جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست
و سی و پنج متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم فتحعلی شاه حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه برادر اعیانی
یحیی میرزاست او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه محمد هادی میرزاست برادر اعیانی محمد امین میرزاست
پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه پرویز میرزاست پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه علیقلی میرزاست پسر پنجاه و پنجم
فتحعلی شاه عباسقلی میرزاست و او برادر اعیانی علیقلی میرزاست پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزاست
پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزاست پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزاست پسر
پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزاست پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان حسین میرزاست اینجمله پسران شاهنشاه ایران
فتحعلی شاه بودند اگرچه سخن برآن نهادیم که هنگام بدرود شهریار تاجدار از جهان چند آنکه از فرزندانش زنده
باشند نامبردار شوند و پنج تن از ایشان هنگام وفات شهریار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک
دراین نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را بداشت و سه تن دیگر را
بدان نگاشت که عشره سادسه شکسته نشود و عدد با شصت راست آید اکنون دختران شهریار را نگار
کنیم از این چهل و هشت تن که رقم میشود دو تن قبل از رحلت شهریار بدیگر سرای تحویل دادند و شش تن
دوشیزگانند که هنوز دیدار شوهر نکرده اند و با کس هم بستر نشده اند و چهل تن ضجیع شوهران و مادر دختران

دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

و پسران اند نخستین همایون سلطان مشهور بخانم خانمان از مادر شاهزاده حسینعلی میرزاست و او ضجیع
ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود و پنج تن فرزند آورد و دو تن از ایشان پسر است اول عباسقلی
میرزا دوم ابو الفتح میرزا دختر دوم شاهزاده بیکم جان هم از مادر فرمانفرماست در سرای امیر محمد قاسمخان
قوانلو بود و یک پسر آورد مسمی بسلیمانخان و ملقب بخان خانان و او را دو دختر بود که یکی را با شاهنشاه کشورستان

۴۱ سیف الله میرزا
۴۲ یحیی میرزا
۴۳ ذکریا میرزا
۴۴ محمد امین میرزا
۴۵ سلطان حمزه میرزا
۴۶ فرخ سیر میرزا
۴۷ سلطان احمد میرزای عضد الدوله
۴۸ صاحبقران میرزا
۴۹ طهمورث میرزا
۵۰ جهانسوز میرزا
۵۱ محمد هادی میرزا
۵۲ پرویز میرزا
۵۳ علیقلی میرزا
۵۴ عباسقلی میرزا
۵۵ کامران میرزا
۵۶ اورنگ زیب میرزا
۵۷ جلال الدین میرزا
۵۸ امان الله میرزا
۵۹ سلطان حسین میرزا

محمدشاه

محمد شاه قاجار عقد بست و اینک فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصر الدین شاه که ملکش جاوید باد صاحب
تخت و تاج و خداوند باج و خراج است دختر سیم سید بیکم که همدم سلطان لقب دارد هم از مادر فرمانفرماست
بحباله نکاح محمد زکیخان نوری سردار فارس در آمد و در سفر بیت الله الحرام بمرض وبا در گذشت دختر چهارم امیلمه
مشهور بکلین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزاست خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را انگار
داده در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت ضجیع برادرزاده شهریار زین العابدین خان گشت و
دو تن دختر و یک پسر آورد و نام پسرش محمد جعفر میرزاست دختر پنجم مریم خانم از مادر حسام السلطنه ضجیع الله یارخان
آصف الدوله است او را هشت فرزند است چهار تن پسر و چهار تن دختر اما پسران اول حسن خان مشهور بسالار
دوم میرزا محمد خان ملقب به بیکلر بیگی سیم محمد علیخان چهارم حسین خان دختر ششم فخر جهان خانم مشهور بفخر
الدوله از مادر شاهزاده شجاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر
شهریار بود و از وی جدائی جست او را فرزند نباشد اما نیک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است سفر بیت الله
الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده دختر هفتم شاه بیکم مشهور بضیاء السلطنه است از
مادر شاهزاده محمود در سرای درونی شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسن افسانه تمامت بلدان و امصار
بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از و فرزندان آورد دختر هشتم سلطان بیکم هم از مادر
ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود در جوانی وداع جهان گفت و از و
یک دختر ماند دختر نهم گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است نخست در سرای
محمد امین خان قاجار رنیچی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابو القاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد دختر
دهم زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آراست دو کرت سفر بیت الحرام کرده و ملقب بحاجی شاه شد و
ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمانخان قوانلوست از ده تن فرزند یک پسر دارد و نام او احمد خان است
دختر یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آراست ضجیع محمد باقر خان ملقب به بریخ شاه پسر حسینقلی خان برادر
شهریار است چهار فرزند دارد و سه تن پسر است اول اسد الله خان دوم حسین خان سیم محمد حسن خان دختر
دوازدهم طلیخان خانم است بحباله نکاح موسی خان قوانلو در آمد و بعد از روزگاری زایر بیت الحرام گشت او را
نه فرزند است پنج تن پسران باشند اول جعفر قلی خان دوم مهدیقلی خان هم نام جد خود است سیم محمد
قلیخان چهارم سلطانقلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت
نساخانم است با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر بیت
بیت الله الحرام نمود و در پایان امر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران در آمد چنانکه مذکور خواهد شد
سه دختر دارد و یک پسر از موسی خان نام پسرش اللهقلی میرزای ایلخانی است دختر چهاردهم شمس الملوک خانم
ضجیع میرزا موسی خان برادر میرزا ابو القاسم قایم مقام شد دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور بنعمة
الدوله ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است او را چهار فرزند باشد سه تن
پسر اند اول صدر الدوله دوم آصف الدوله سیم محمد باقر خان دختر شانزدهم فتحعلی شاه درخشنده گوهر خانم است

ضجیع میرزا اسمعیل خان پسر میرزا خانلر جلال خورمازندرانی منشی الممالک با شاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است
او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم میرزا فریدون دختر هفدهم کوهرشاه بیکم
در سرای علی محمد خان قاجار دولوست دو دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است دختر هیجدهم شاه
سلطان خانم ضجیع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان عم شهریار است بعد از وفات شوهر زایر بیت الله الحرام شد
و در عتبات عالیات بحباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است درآمد از محمد صادق خان پسری
دارد که نام او محمد زمان میرزاست دختر نوزدهم فتحعلی شاه گوهر خانم ضجیع رستم خان پسر ابراهیم خان عمزاده
شهریار است چهار تن فرزند آورد سه تن پسرند اول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از
وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم تاجلی بیکم خانم ازمادر شجاع السلطنه است و زوجه نصرالله
خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قوانلوست او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصرالله خان پنج فرزند آورده سه
تن پسر است اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم خلیل الله میرزا دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالیه
وی نیز ازمادر شجاع السلطنه است ضجیع خسرو خان والی کردستان شد و شش تن فرزند آورد سه دختر و سه
پسر اما پسران اول رضاقلی خان دوم غلامشاه خان سیم احمد خان دختر بیست و دوم ماه بیکم خانم بحباله نکاح
غلامحسین خان سپهدار عراق درآمد او را سه فرزند است دو نفر پسرانند اول یوسف خان دوم حسن خان دختر
بیست و سیم فتحعلی شاه سرو جهان خانم زوجه آقاخان حاکم محلات است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت امام
خویش دانند وی را از آقاخان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد دختر بیست و چهارم
خورشید خانم زوجه عباسقلی خان بسر کرده جماعت افشار رحمه است سه تن فرزند دارد و یکتن پسر است مسمی
بولی محمد خان دختر بیست و پنجم مولود سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از
جدائی جست و بسرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد
دختر بیست و ششم فتحعلی شاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرآخور شهریار شد یکدختر و یک پسر
آورد نام پسرش عیسی خان است دختر بیست و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان قراگوزلوست او را یک پسر است
مسمی بمحمد حسین خان دختر بیست و هشتم خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله است ضجیع میرزا علی محمد خان
نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله گشت و سه فرزند آورد و یکتن پسر باشد مسمی به نجفقلی خان دختر بیست
و نهم شیرین جان خانم هم ازمادر سیف الدوله است زوجه مهدیقلی خان پسر حسین خان سردار ایروانی است
دختر سی ام مرصع خانم او نیز ازمادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر آصف
الدوله است دختر سی و یکم قیصر خانم ازمادر یحیی میرزاست و زوجه سلیمان خان افشار قاسملوست یک پسر دارد مسمی به
محمد ولیخان دختر سی و دویم ساره سلطان خانم هم ازمادر یحیی میرزاست زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد
دختر سی و سیم آقا بیکم زوجه میرزا علی هزارجریبی ملاباشی است یکتن دختر دارد دختر سی و چهارم شاه جهان خانم
مشهور بخان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم بعمه شاه مخاطب میشود زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانیست
او را یک دختر است دختر سی و پنجم فرخ سلطان خانم او ازمادر شاپور میرزاست و زوجه میرزا غلامشاه پیشخدمت باشی است

که نسب

که نسب بمیرابوالقاسم فندرسکی میرساند زیارت بیت الله الحرام کرده و از میرزا غلامشاه شش فرزند آورده دو تن
پسرانند اول میرزا ابوالقاسم دوم سید حسین میرزا دختر سی و ششم ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان
قزوینی است یکدختر و یک پسر آورده نام پسرش داراب میرزاست دختر سی و هفتم حب نبات خانم ازمادر محمد
مهدی میرزاست برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخرالدوله او را بحباله نکاح درآورد و او را
یکدختر باشد دختر سی و هشتم فتحعلی شاه پاشا خانم هم ازمادر محمد مهدی میرزاست زایر بیت الله الحرام گشت و بحباله نکاح
سهراب خان گرجی خازن شهریار درآمد اول اریکلی خان ملقب بوالی دوم محمد علیخان دختر سی و نهم فرزانه بیکم
هم ازمادر محمد مهدی میرزاست زوجه حسینعلی خان معیر الممالک خزانه دار شهریار است او را یکدختر باشد دختر
چهلم فتحعلی شاه مهرجهان خانم هم ازمادر محمد مهدی میرزاست بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسم
خان هزارجریبی توللرآقاسی شد دختر چهل و یکم سلطان خانم ازمادر ملک ایرج میرزاست زوجه محمد باقر خان
دولو بیگلربیگی دارالخلافه گشت او را یکتن دختر باشد دختر چهل و دوم فتحعلی شاه خاور سلطان بیکم ازمادر
علیقلی میرزاست بعد از فوت شهریار بحباله نکاح میرزا نظرعلی حکیم باشی قزوینی درآمد یکتن پسر آورد مسمی به
میرزا محمد خان دختر چهل و سیم فتحعلی شاه رخساره بیکم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شد
پس از او محمد علیخان ماکوئی او را نکاح بست و اکنون در سرای امیر اصلان خان قوانلوست از محمد خان یکدختر
دارد دختر چهل و چهارم خرم بهار خانم ازمادر کامران میرزاست دختر چهل و پنجم بزم آرا خانم او نیز از
مادر کامران میرزاست دختر چهل و ششم ماه تابان خانم با زوجه میرزا نبی خان از یک مادر است دختر چهل
و هفتم ملکزاده خانم است دختر چهل و هشتم فتحعلی شاه بدرجهان خانم ملقب بماه باجی است او نیز ازمادر یحیی میرزاست
اما از زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که اگر کس شمار کند با هزار تن راست آید لکن در این کتاب
مبارک آنانکه در حشمت حسب و نسب سجل و سند داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و
اگر نه شناخته و نامبردار گشته اند بنام نگاشته می آید و آن جماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم میشود
و بعد از آن طبقه که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شمرده می آید آنگاه آن جماعت را مرقوم دارم
که بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان برده اند و هنگام بدرود پادشاه از جهان بی ولد بوده اند بالجمله
نخستین زوجات فتحعلی شاه آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولوی قاجار است و او مادر نایب السلطنه عباس میرزا
و ظل سلطان و کوهر ملک خانم است و دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده اند او را شاه شهید آقا محمد شاه
برای شاهنشاه عقد دائمی بست و در سنه هزار و دویست و بیست هجری وداع جهان گفت جسد او را بعتبات
عالیات حمل دادند زوجه دوم فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار همشیره نظام
الدوله سلیمانخان قوانلوست نخست در سرای مهدیقلی خان عم شهریار بود و ابراهیم خان ظهیرالدوله را
از او آورد و از پس او بعقد دائمی شاهنشاه درآمد محمد قلی میرزای ملک آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان
او یند و دو تن هم از وی وفات کرده و او در مازندران وداع جهان گفت زوجه سیم فتحعلی شاه خیرالنساء خانم
دختر مرتضی قلیخان عم شهریار است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او نیز معقوده شاهنشاه و مادر

اسامی شاهزادگان و بزرگ زادگان زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

حیدرقلی میرزاست دو تن هم از وی مرده است با پسر بگلپایگان سفر کرده و در آنجا رخت بجهان دیگر برد زوجهٔ چهارم
فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزاست از وی نیز دو تن فرزند وفات کرده با
پسر سفر ملایر کرد و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت بدیگر سرای مقام کرد این چهار تن
که شمردیم زنان معقوده بودند و دیگران بمدّت معیّن و صیغهٔ مشخص در سلک پردگیان سرای سلطنت در آمدند
زوجهٔ پنجم فتحعلی شاه بدرنسا خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار است او را یک فرزند بیاید و بمرد چندان
تندخوی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر
بیت الله الحرام کرده پس از مراجعت بدار الخلافه وداع زندگانی گفت جسدش را بعتبات عالیات حمل دادند
زوجهٔ ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمّد خان عزّالدّین لوی قاجار است یک فرزند آورد و بمرد او را جاریه از
مردم سبزوار بود وقتی از خواتون خویش خواستار شوهر گشت و مسئولش باجابت مقرون نیفتاد لاجرم خواتون
خود را از هر بخورانید و بکشت و شهریار ش بکیفر این کار بفرمود تا بر دهن خمپاره ببستند و آتش در زدند زوجهٔ
هشتم کوهرتاج خانم دختر میرزا محمّد خان دولو بیگلربیگی طهران بود در جوانی بمرد و یک دختر باد کار گذاشت که
نام او گوهر خانم است و زوجهٔ رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله میباشد زوجهٔ هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان
خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یک دختر آورد و روزگار نیافت زوجهٔ نهم سلطان خانم دختر الله قلی خان
قاجار دولو والدهٔ امان الله میرزاست زوجهٔ دهم بدرجهان خانم دختر محمّد جعفر خان عرب حاکم بسطام است
حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه و سه دختر از بطن اوست سه دختر هم از او وفات کرده زوجهٔ یازدهم
فتحعلی شاه خیر النسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمّد شاه بعد از فتح خراسان او را برای
شهریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و بمرد زوجهٔ دوازدهم فتحعلی شاه آغا بیگم مشهور به آقا باجی دختر ابراهیم
خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والدهٔ ملک آرا بعقد دائمی شهریار در آمد در سال یکهزار و دویست
و چهل و شش در ارض قم وداع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت زوجهٔ سیزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر
صادق خان شقاقی است یکفرزند آورد و زنده نماند زوجهٔ چهاردهم فتحعلی شاه طرلان خانم دختر الله یار خان قلیچه است
از وی فرزند نیامد زوجهٔ پانزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است ملک قاسم میرزا و ملک منصور
میرزا از بطن اوست و دو تن هم وفات کرده زوجهٔ شانزدهم فتحعلی شاه قمرنسا بیگم دختر حسینقلی خان پسر امامقلی خان
افشار است یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و سارا سلطان و قیصر خانم و بدرجهان خانم از بطن اوست یکتن هم وفات
کرده زوجهٔ هفدهم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد زوجهٔ
هیجدهم فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمّد تقی خان نبیرهٔ کریم خان زند است زوجهٔ نوزدهم فتحعلی شاه مریم بیگم خانم
دختر جعفر خان زند است او را فرزند نبوده زوجهٔ بیستم فتحعلی شاه آغا بیگم دختر صید مراد خان زند است او را نیز
ولدی نبوده زوجهٔ بیست و یکم خاتونجان خانم دختر محمّد علیخان زند است و مادر شاهقلی میرزا و یکفرزندش وفات
کرده طواف خانهٔ خدای نیز نموده است زوجهٔ بیست و دوم فتحعلی شاه خیر النسا خانم دختر مجنونخان پازوکیست
یکدختر آورد خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ناظرش عقد بست زوجهٔ بیست و سیم فتحعلی شاه

نوش آفرین خانم

نوش آفرین خانم دختر بدر خان زند است مادر نوش لب خانم زوجهٔ میرزا نبی خان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه
بنکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان در آمد دختران اویند زوجهٔ بیست و چهارم فتحعلی شاه مهرنسا خانم همشیره
محمود خان قوریساول باشی دنبلی است و او نخست نامزد امیر سلیمانخان قوانلو بود و از پس او بسرای سلطنت در آمد دو
فرزند آورد و دو کرّت زایر بیت الحرام گشت امّا فرزندان او نماندند زوجهٔ بیست و پنجم فتحعلی شاه خانم جان خانم
دختر محمّد علیخان زند ولد کریم خان او را فرزند نبود زوجهٔ بیست و ششم خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش
دو فرزند از او متولد شده و هر دو تن مرده اند زوجهٔ بیست و هفتم فتحعلی شاه آغا بیگم خانم نسب بسلاطین صفویه میرساند
او فرزند نیاورد زوجهٔ بیست و هشتم فتحعلی شاه نساباجی خانم از بزرگ زادگان طالش است گوهرشاد خانم زوجهٔ
علی محمّد خان دولوی قاجار از بطن اوست زوجهٔ بیست و نهم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر بندرقلی خان زند است او را
فرزند نباشد زوجهٔ سی ام فتحعلی شاه نبات خانم دختر تقی خان قاجار است او را ولد نباشد زوجهٔ سی و یکم فتحعلی شاه
گوهر خانم دختر فتحعلی خان ولد رضاقلی خان عم شهریار است فرزند ندارد زوجهٔ سی و دویم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر خانبابا خان
مانکلی است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگزادگان ایرانند اکنون
زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم میشود نخستین
زوجهٔ سی و سیم فتحعلی شاه زیباچهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمّد علی میرزا و امّ سلمه خانم از بطن اوست و یکتن
فرزندش نیز وفات کرده زوجهٔ سی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همشیرهٔ صادق خان بروجردی است
شاهزاده محمّد ولی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از اوست زوجهٔ سی و پنجم زینب خانم همشیرهٔ علیخان بختیاری
شاهزاده محمّد تقی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از اوست و دو تن فرزندش نیز مرده است زوجهٔ سی و ششم بیگم
جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی است رکن الدوله و امام ویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست
یکتن هم مرده است زوجهٔ سی و هفتم فتحعلی شاه کلثوم خانم از سادات پازوار است شاهزاده عبد الله میرزا از بطن او است
زوجهٔ سی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم گرجستان است محمّد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن اوست سه تن
هم از فرزندانش مرده است زوجهٔ سی و نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمود میرزا و
همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن اوست پنج تن
از فرزندانش نیز مرده است زوجهٔ چهلم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور بسنبل باجی همشیرهٔ علی اکبر خان راهوری
از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیگم خانم از بطن اوست شش
تن هم از فرزندانش وفات کرده زوجهٔ چهل و یکم فتحعلی شاه گلبدن خانم ملقب بخازن الدوله از مردم گرجستان
شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش وفات کرده نخست در سرای
سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتم چنین کرد معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه
جهان و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار جواهر شاهوار و درهم و دینار و ادوات
سیم و زر و آلات مرصّع بجواهر و درر و رزمهای و پیاده و سلبهای زیبا بدست شد تمامت سپرده او بود
و هرگز محاسبی و اواره نگاری نداشت و علم او بر این همه خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی

اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب دختران و پسران بودند

خرد تر چیزی و ناچیز تر شیئی از آن خزاین طلب میکرد و در شب تاریک دست میبرد و اول بار مطلوب را برمی‌آورد بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت زوجهٔ چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از مردم اصفهان است شاهزاده سیف الدوله و نیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن اوست سه تن از اولادش نیز مرده است چون بسرای سلطنت در آمد چنان پسند خاطر شهریار قاجار افتاد که از تمامت خاتونان فزونی جست همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کرور تومان زر مسکوک را بتقویم رفت بعد از وفات شهریار نقش نگین چنین کرد   خاک غم ریخت فلک بر سر تاج زوجهٔ چهل و سیم فتحعلی شاه بنفشه بادام خانم از ارامنهٔ آذربایجان است شاهزاده الله ویردی میرزا از بطن اوست زوجهٔ چهل و چهارم فتحعلی شاه مشتری باجی از اهالی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد محمد مهدی میرزا و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران حب نبات خانم و پاشا خانم و مهر جهان خانم و قمر زانه خانم از بطن اوست پنج تن از فرزندانش وفات نموده زوجهٔ چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکانان است اسمعیل میرزا از بطن اوست که حکومت بسطام داشت زوجهٔ چهل و ششم پریشاه خانم از مردم گرجستان است شاهزاده کیومرث میرزا از بطن اوست دو تن از فرزندانش مرده است نیک پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت و ملقب بحاجی شاه شد زوجهٔ چهل و هفتم شاه پری خانم ملقب بسبردار در فن موسیقی نام بردار بود و نسب بقبیلهٔ مجوس رساند ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری بسزا دارد کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش نیز وفات کرده زوجهٔ چهل و نهم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم اصفهان است بهرام میرزا و هرمز میرزا از بطن اوست یکتن از او نیز وفات کرده زوجهٔ پنجاهم فتحعلی شاه چیران خانم از قبیلهٔ کوکلان ترکمان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست یکتن هم وفات کرده زوجهٔ پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والدهٔ منوچهر میرزا است زوجهٔ پنجاه و دویم فتحعلی شاه گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است عیسی قلی میرزا و عباسقلی میرزا و نور الدهر میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم خواهر نصیر خان شیرکوهی رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن اوست دو تن ولدش نیز وفات کرده زوجهٔ پنجاه و چهارم نه نه خانم همشیره محمد مهدیخان پازواری متخلص بشحنه است طیقون خانم و عزت نسا خانم از بطن اوست زایر بیت الله الحرام نیز گشت زوجهٔ پنجاه و پنجم بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی است شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیک اصفهانی است شمس بانو خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خوشنما خانم از مردم گرجستان است ماه بیگم خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هشتم فاطمی خانم از مردم شیراز است سرو جهان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و نهم خیر النسا خانم از مردم بلباس است شاه جهان خانم ملقب بخان بی بی از بطن اوست زوجهٔ شصتم نه نه خانم ملقب بمهد علیا همشیرهٔ ملا عبدالله است از مردم ساری مازندران کامران میرزا و اورنگ

زیب میرزا

زیب میرزا و از دختران بزم آرا خانم و خرم بهار خانم از بطن اوست و یکتن از فرزندانش نیز مرده است زوجهٔ شصت و یکم فتحعلی شاه هما خانم از قبیلهٔ کرد جهان بیگلو است و جلال الدین میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت و دویم بیگم خانم دختر حاجی الیاس تجریشی از قرای طهران است پرویز میرزا از بطن اوست دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده زوجهٔ شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر گل محمد خان شیرازی است زبیده خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و چهارم شاه فراز خانم از مردم بلباس است آغا بیگم از بطن اوست زوجهٔ شصت و پنجم گلی خانم الشهیر به الاکر از مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت و ششم ملک جهان خانم از اهالی شیراز است مولود سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و هفتم فتحعلی شاه شهباز خانم از مردم قزوین است رخساره بیگم خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و هشتم الله کز خانم از مردم بسطام است صاحبقران میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت و نهم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبیلهٔ خدابنده لوست و عالیه سلطان خانم از بطن اوست اکنون جماعتی از زوجات فتحعلی شاه رقم میشود که فرزندان ایشان بجمله وداع جهان گفته اند و هنگام رحلت پادشاه فرزند نداشته اند

اسامی زوجات فتحعلی شاه که فرزند آوردند و فرزندان ایشان بمردند و هنگام رحلت شهریار فرزند نداشتند

زوجهٔ هفتادم خیر النسا خانم دختر ابو طالب بیک سنگسری دو فرزند از او وفات کرده زوجهٔ هفتاد و یکم حسن ملک خانم از جماعت لکزیست یکفرزند از او مرده است زوجهٔ هفتاد و دوم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دختر صید مظفر بیرانوند است یکتن ولدش وفات کرده زوجهٔ هفتاد و سیم حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو نفر فرزند از او وفات کرده او نخست در سرای جعفر قلیخان عم شهریار بود و بعد از و بسرای سلطنت در آمد و بعد از مردن فرزندانش شاهنشاه او را طلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم بزیارت بیت الله الحرام شتافت زوجهٔ هفتاد و چهارم دلارام خانم از مردم گرجستان است یکتن ولدش وفات نمود زوجهٔ هفتاد و پنجم طوطی خانم از قبیلهٔ ارمنیه است یکفرزند از او وفات کرد زوجهٔ هفتاد و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزند از او مرده زوجهٔ هفتاد و هفتم جان بیگم از مردم قم است یکتن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هفتاد و هشتم گل بخت خانم از قبیلهٔ ترکمان یموت است سه تن فرزندش فوت شده زوجهٔ هفتاد و نهم حاجیه خانم از مردم طالش است دو تن فرزندش مرده است زوجهٔ هشتادم فتحعلی شاه گل اندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو تن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هشتاد و یکم فتحعلی شاه شاه پرور خانم از قبیلهٔ قراچورلوست دو تن فرزندش فوت شده زوجهٔ هشتاد و دوم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم طهران است یکتن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هشتاد و سیم سرو ناز خانم از مردم گرجستان است دو تن اولاد از او وفات کرده است زوجهٔ هشتاد و چهارم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دو تن ولد او وفات کرده زوجهٔ هشتاد و ششم فتحعلی شاه خاتون باجی از مردم مازندران است یکتن ولدش فوت شده از این پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه برنگار میشود در سرای سلطنت اولاد نیاورده اند

اسامی زوجات فتحعلی شاه که در سرای سلطنت فرزند نیاورده اند

زوجهٔ هشتاد و هفتم میرزا مریم دختر محمد تقی بیک استرابادی است زوجهٔ هشتاد و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم از ترکمانان است زوجهٔ هشتاد و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجهٔ نودم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ نود و یکم شاخ نبات خانم از مردم گرجستان است زوجهٔ نود و دوم شاه نبات خانم

از مردم گنجه است زوجهٔ نود و سیم فتحعلی شاه جان جان خانم از مردم اصفهان است زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه
شهربانو خانم از قبایل بنی اسرائیل است زوجه نود و پنجم گل پری خانم از مردم گرجستان است زوجه نود و
ششم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم ارمنیه است زوجه نود و هفتم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم گرجستان است
زوجه نود و هشتم جواهر خانم از جماعت ترکمانان است زوجه نود و نهم فتحعلی شاه شکوفه خانم از مردم گرجستان است
زوجه صدم فتحعلی شاه غنچه دهان خانم از قبیله ترکان کوکلان است زوجه صد و یکم کربلائی مریم خانم از مردم
گرجستان است زوجه صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و سیم نوبهار خانم
از مردم قرای طهران است زوجه صد و چهارم دل افروز خانم از ترکان کوکلان است زوجه صد و پنجم فتحعلی شاه
دل افروز خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و ششم خیر النسا خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و هفتم
آذرو خانم از جماعت شاهسون زرکر است زوجه صد و هشتم منیژه خانم از مردم شیراز است زوجه صد و نهم
فتحعلی شاه شهناز خانم از قبیله شقاقی است زوجه صد و دهم فتحعلی شاه لولی خانم از جماعت ارمنیه است زوجه
صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سیزدهم زیبا نظر خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهاردهم سید نسا خانم از سادات
کاشان است زوجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است زوجه صد و هفدهم نازآفرین خانم از مردم شیراز است زوجه صد و هجدهم شیرین خانم
از مردم اصفهان است زوجه صد و نوزدهم نور سلطان خانم از قبایل ترکمان است زوجه صد و بیستم کلابی خانم
از جماعت زندیه است زوجه صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رمضان بیک خمسه است زوجه صد و بیست و دوم
جهان نسا خانم از مردم باجلان است زوجه صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قراباغ است زوجه صد و بیست
و چهارم مروارید خانم از قبیلهٔ برچلو است زوجه صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخانه زند است زوجه
صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز است زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه صنم خانم از قبیله برچلو است زوجه صد و بیست
و نهم گل صبا خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و سی ام حکیم خانم از مردم ورامین است زوجه صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکمان است زوجه صد و سی و دوم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجه صد و سی
و سیم فتحعلی شاه نسا خانم از مردم عرب است زوجه صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است زوجه
صد و سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و سی و ششم گنجشکی از مردم اصفهان است
زوجه صد و سی و هفتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجه صد و سی و هشتم ملک جهان خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سی و نهم حزده خانم همشیره ابوالقاسمخان طهرانیست زوجه صد و چهلم شمشاد خانم از ترکمانان یموت است
زوجه صد و چهل و یکم صنمبر خانم از جماعت عثمانلو است زوجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه زینب خانم از مردم
مازندران است زوجه صد و چهل و سیم مریم گلدیک خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و چهارم
شرف خانم از مردم خمسه است زوجه صد و چهل و پنجم خانم جانی خانم از سادات مازندران است زوجه صد و چهل و

ششم

ششم شاه ویردی خانم دختر استاد محمد رضای زوجه صد و چهل و هفتم زینب خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و هشتم
بنات خانم از مردم قزوین است زوجه صد و چهل و نهم فخر جهان خانم دختر آقا محمد جعفر کاشی است زوجه صد و پنجاهم بنات
خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی است زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم از مردم مجوس است زوجه صد و پنجاه و دوم
شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از طایفه کلیائی است زوجه صد و پنجاه و چهارم
زینب باجی از مردم مازندران است زوجه صد و پنجاه و پنجم نرگس باجی از مردم ارمنیه است زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه خانم از
جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و پنجاه و هفتم سارا خاتون از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم
از جماعت ترکمان است اینجمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردیم اکنون بعضی از اعمام و عم
زادکان شهریار را برمی نگارد همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریار زند در خاتمه احوال پدر شناخته آمد اکنون نام اولاد بعضی
از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگار رسید مع القصه ذکر خاتمه کار حسینقلی خان و نابینائی او
درین کتاب مبارک مرقوم افتاد اما فرزندان او بتمامت در ایام نابینائی او متولد شدند شش تن دختر و شش تن پسر بودند
دختران را شش تن از شاهزادکان نکاح بستند اول ظل سلطان دوم الله ویردی میرزا سیم احمد علی میرزا چهارم اسمعیل میرزا
پنجم علیرضا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران حسینقلی خان بدینگونه است اول میرزا محمد خان دوم زین العابدین
خان سیم محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان متخلص بمریخ شاه مادرش گوهر تاج خانم دختر علیمراد خان زند است که بعد از
وفات شوهر بحباله نکاح شاهزاده محمود درآمد پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم حسینقلی خان که بعد از
فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت اما مهدیقلی خان عم شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیر الدوله از وی
بازماند و ابراهیم خان در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری در دار الخلافه وداع جهان گفت و از وی بیست و یکتن دختر
و بیست تن پسر بماند اما پسران اول محمد کریم خان که اکنون در میان شاگردان شیخ احمد احسائی رکن اشد و ناب
احد است دوم نصر الله خان سیم رستم خان چهارم خسرو خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شاهرخ خان هشتم
اسد الله خان نهم علی محمد خان دهم علیقلی خان یازدهم عیسی خان دوازدهم محمد تقی خان سیزدهم غلامحسین خان چهاردهم
غلامعلی خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبد الرحیم خان هفدهم علی اکبر خان هجدهم بهرام خان و دو تن دیگر را
از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد اول عباسقلی میرزا دوم ابو الفتح میرزا دیگر عم شهریار مرتضی قلیخان است
که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او را هفت تن اولاد بود پنج تن دختران بودند اول بسرای شهریار
در رفت دوم بنکاح شاهزاده ملک آرا درآمد سیم را شاهزاده محمد ولی میرزا عقد بست چهارم معقوده شجاع السلطنه گشت
پنجم را پسر عمش آقا خان پسر حاجی مصطفی قلیخان نکاح کرد اما دو تن پسر انش اول مهر علیخان است که او را چهار پسر
بود محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان پسر دومش محمد حسین خان است که او را نیز پسری مسمی
بمهدیخان است عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مرتضی قلیخان است آنگاه که برادرش از اراضی
روس بگیلان تاختن کرد بفرمان شاه شهید او را در دار الخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه بزرگ شود و او سخت دلیر
بود چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس در میبرد و هنگام اصطیاد از پشت اسب گوران دشتی را با تیغ
دو نیمه میساخت او را ده دختر و دوازده پسر است اما پسران اول محمد حسن خان ملقب بآقا خان وقتی چنان افتاد

اسامی بعضی از اعمام و عمزادکان و برادرزادکان شاهنشاه فتحعلی شاه

اختتام جلد اول تاریخ قاجاریه

که یکتن ملازم او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که گذر شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته بدست جارسان درگاه گرفتار شد آقاخان از اصغای این قصه هراسناک شده از شکارگاه راه فرار برداشت بر حسب فرمان اسمعیل خان دامغانی با یکتن دژخیم از قفای او بدار الخلافه رفته هر دو چشمش را تاریک کردند دوم محمد ولیخان سیم حسینعلی خان چهارم محمد کاظم خان پنجم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم محمد باقر خان هشتم احمد خان نهم امامقلی خان دهم الله ویردی خان یازدهم ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان بالجمله نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آنگاه که رخت بجنان جاویدان برد برنگاشتم و عشیرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بر یکهزار و هفتاد و یک میرود دور نباشد که ده هزار تن باشند همانا درین کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعه مرقوم گشت با اینکه بسیار پادشاهان را معدودی پسران بودند گاهی پسران بر پدران بشوریدند و گاهی پدران بدفع پسران کوشیدند گاهی برادران از یکدیگر روی برگاشتند و بقلع و قمع یکدیگر خاطر گماشتند در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه سلطانی نیافتم که بدین عدت و عدد فرزندان آورد و ازین عجب تر آنکه اگرچه هر یک از ایشان در مملکتی و شهری فرمانگذاری و شهریاری بودند و توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز فراوان در گرد ایشان انجمن بود هرگز سر از فرمان برنگاشتند بلکه قوت برگاشتن نیز نداشتند مع القصه اکنون که قصه فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم می افتد آنگاه بفرخی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه ایران و خسرو خسروان سلطان سلطان السلطان ناصرالدین شاه که دولتش موبد و ملکش مخلد باد نگارش خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را چندانکه از هنگام وفات او تا زمان این شهریار جهاندار بر عدد و عدت افزوده اند هر یک را بنام برخواهد نگاشت انشاالله تعالی و حسن توفیقه و منه

خاتمه جلد اول از تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ
از تالیفات عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد تقی مستوفی
ملقب بلسان الملک بتاریخ عشر اول شهر رمضان
المبارک سال هزار و دویست و هفتاد
و سه هجری عالیشان زبدة الاقران
میرزا آقای کمره تحریر کرده در کار
خانه خاصه عالیجناب سیادت
نصاب آقا میر باقر
بزینت طبع
محلی شد

قاجار
ناصر الدین شاه
السلطان

شاهنشاه بفرمان ممالک محروسه
ایران یادگار سلاطین کیان
شهریار افریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رایت
خورشید رایت ظل الله فی الارضین
المجاهد فی مناهج الدین
سند السلاطین و فخر
الخواقین

ن بن
السلطان
السلطان بن
السلطان و الخاقان بن
الخاقان بن ال
خاقان

خلد الله
سلطانه
و شید
برهانه

صوابدید
شخص اول ایران
ثانی آصف سلیمان
جناب اشرف ارفع امجد امیر
نویان موتمن السلطان مقرب الخاقان
وزیر مفخم معظم اعتماد الدوله میرزا
آقاخان صدر اعظم عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا تقی سپهر لسان الملک
مستوفی دیوان
اعلی
کتاب جلد
دوم تاریخ قاجاریه را
از مجلدات ناسخ التواریخ
باتمام برده بزینت
طبع محلی
داشت

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُهَیْمِنِ الْمَعْبُودِ وَالصَّلٰوةُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ الْمَحْمُودِ وَعَلیٰ وَصِیِّهِ وَصِهْرِهِ وَآلِهِ الْمُسْتَشْرِفِینَ عَلیٰ سِیَرِهِ الَّذِینَ هُمْ صَنَایِعُ اللّٰهِ وَالنّاسُ صَنَایِعُهُمْ مَا دَامَتِ الشَّمْسُ بَازِغَةً وَالْکَوَاکِبُ طَارِقَةً و بعد چنین می نگارد محمد تقی مستوفی لسان الملک که چون قصه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بپای رفت حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز کرده بجانب نخستین بپیوسته میدارد همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت نایب السلطنه عباس میرزا است و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانگشا حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طهماسب شاه سلطان حسین صفوی بود و شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین افتاده است عم فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است بالجمله شاهنشاه غازی محمد شاه چون چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز سه شنبه ششم شهر ذیقعده سپری شد در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری مطابق تخاقوئیل ترکی در بلده تبریز در ارک علیشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلربیگی دار الخلافهٔ طهران و فراهم آورنده خراج ایران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت برحسب فرمان ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بشیری روانه دار الخلافه شد و این مژده بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آوردند شهریار شاد خاطر شده نایب السلطنه را منشور کرد که بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن و تعهد ثانی دولت شناس بالجمله حضرتش در حجر تربیت پدر و جد روزگار روز همی بالیده شد تا بحد رشد و بلوغ رسید پس

بدستیاری

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بدستیاری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و بفطرت پاک و طویت صافی در میان مردم شناخته آمد هرگز دامان ورع و تقوی او بکدورت مناهی و ملاهی آلوده نشد در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبید هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت در پیشهٔ نقاشان و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت باریافتگان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار سلطنت اظهار مسکنت همی کرد و دلش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت در طریقت موحدین و عقیدت آنجماعت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانست بود تاکنون در سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جبلی نخوانده‌ام و نشنیده‌ام شجاعت و جلادت که از سلاطین جز آن متوقع نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را مأمور فرمود شکسته باز نیامد بالجمله آنگاه که از سال میلادش دوازده عام برگذشت در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری برحسب فرمان حاضر حضرت شهریار تاجدار گشت و شاهنشاه از جبین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد و هم در اینوقت مهد علیا دستر کبری دختر زاده خویش را که صبیهٔ اعتضاد الدوله امیر محمد قاسم خان قاجار قوانلو بود با او نکاح بست و مهد و سرور پادشاهانه بپای برد و هم از این دو شاهزاده شهریار مظفر منصور ناصر الدین شاه زیب و زینت تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه از این پیش بشرح رفت که فتحعلی شاه روز پنجشنبه دوازدهم صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تشریف ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در اینسال خود سفر اصفهان کرده روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره بجهان جاویدان تحویل داد بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطرها دیگرگون گشت بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند نخستین شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس بود که دور از قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف حاصل کرده رهسپر شیراز گشت و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز بفرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنهٔ اراضی فارس با او همداستان باشد و روز دیگر عبدالله خان امین الدوله مأمور گشت که با هفت هزار سواره و پیاده از دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس را که در عقدهٔ تعطیل افتاده مأخوذ دارد و حال رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده‌اند یا رعایا از خویش دفع داده‌اند چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد اصفهان که لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شده در تخت پولاد خیمه زد شهریار تاجدار رخت از اینجهان بیرون برد و چون سالهای دراز میرفت که الله یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار را با امین الدوله کار بر خصومت بود و بداستان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هر روز بر زیادت میگشت از این روی امین الدوله هرگز ایمن نمیزیست و رضا نمیداد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند و از

آنسوی چون آصف الدوله و سپهدار مکنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند بیم داشتند که مبادا در زیر لوای
یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد و بعد از وفات فتحعلیشاه دفع امین الدوله را
واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود همداستان
شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلیشاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد
و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که نزدیک ما تحویل کنی تا کار کشوری کنیم و با هرچه پیش آید همدست و هم
داستان باشیم و خواستند تا اگر امین الدوله بجانب ایشان فراز شود او را ماخوذ داشته باز دارند اما چون این
پیام با امین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت آنجماعت همدل و
همزبان گفتند دیگر روز بیش نیست که فتحعلیشاه ما را با تو همراه کرده و بفرمان برداری تو فرمان داده هم اکنون او را
زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو بر نداریم امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد
که من در حضرت شهریار سال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریافتم موی سفید شد و قوی ضعیف گشت
از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد شما از من چشم پوشیده دارید
و این چشمه را خوشیده انگارید و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد و عبدالله خان امین الدوله بعد از مراجعت
آقا علی اکبر سطری چند برنگاشت و محسن بیک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت صبا
و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر بشاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو این مکتوب را بدو بسپار و بگوی بکجا میروی اینک
فتحعلیشاه را زمان برسید و بسرای دیگر کوچ داد و چون این خبر اصغا کنی بی توانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و
باد درین لشکرگاه حاضر باش امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار توئی و از همه برادران خزاین و دفاین بیشتر داری
چون این لشکر ترا ببینند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و نزدیک تو انجمن شوند پس بازوبند
دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت که از معادل ده کرور زر مسکوک بر زیادت است ماخوذ داری آنگاه
ترا با سی هزار تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در تخت اصفهان جای دهیم چون
مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه باصفهان راه کرده خورد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر
نیابند با چوبهای دشت ارژن با اعدا جنگ کرده پنجاه روز بر نگذرد که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب
شوند و از آنسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی آنکه پژوهنده شوند او را خواهنده اند با یک
چنین لشکر از کرمان و یزد در رسد و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه که باتفاق تست کلید عراق است
او را با خود باصفهان کوچ ده تا لشکر بیرانوند و باجلان و بختیاری و یار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت
تو حاضر سازد و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگذارند مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون
میرزای حاکم نهاوند و از آنسوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان همگی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم
دارالخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا باصفهان ترا پذیره شوند و بی کلفت خاطر بدارالخلافه در آورند
مع القصه امین الدوله از این گونه سخن فراوان کرد و محسن بیک پست و بلند زمین را بقدم عجل در نوشته در
مهیار بشاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا

طلب نمودن عبدالله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را بتطمیع سلطنت ایران

[illegible]

ازخبر

از خبر مرگ پدر بی خویشتن شد خدای باری او را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در گوهر نداشت که تا
چندین ترکتاز تواند کرد همی پنداشت که دور از شیراز مردی غریب و مسکین است لاجرم دهشت زده و هراسناک
محسن بیک را نیز برداشت و از مهیار شتاب گرفته تا قمشه تاخت و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه
وداع گفته او را روانه بروجرد نمود و خود بطرف شیراز در تکتاز آمد و بعد از ورود بشیراز وقتی مسعود معین کرده
تاج بر سر نهاد و بتخت برآمد و نام خویش را نقش بزرگ کرد و زینت منبر ساخت و خود را بسلطنت بلند آوازه فرمود
برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجنان جاویدان تحویل داد لشکری
از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مامور بتسخیر یزد فرمود و هلاکو میرزا
کوچ برکوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملوک میرزا
حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق
حصافت عقل منحرف یافت لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و رزمی سازد یزد را تسلیم داده با دو عراده توپ
و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دارالخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن
هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسود و بدان اندیشه بود که حسینعلی میرزا کلید خزاین و دفاین
بدست او خواهد گذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آنسوی امین الدوله در
لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر بماند نه از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیک باز آمد دانست
که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده در کنار زاینده رود و از پس دیوار باره شهر نزدیک بسعادت آباد
سراپرده کرد چون رکن الدوله و شاهزادگان جسد پادشاه را حمل دادند و لشکری که با امین الدوله بود اجازت یافته
بالشکر رکن الدوله پیوست در اینوقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر هراسنده
بودند و هر کس اگر توانست دست غارت بدیگری فراز برد و علف و آذوقه نیز نایاب بود میرزا آقا خان وزیر
لشکر بدان تدبیر و رویت در میان این جماعت بشیر و نذیر گشت که این مردم تشتت آرای پراکنده خاطر را همدل و همداستان
نمود بدانسان که با جسد شاهنشاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اسب طی مسافت همی کند
بالجمله چون در خاتمه احوال فتحعلیشاه این قصه بشرح رفت بتکرار نخواهیم پرداخت روز دیگر که غلامحسین خان سپهدار
تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده در میان دروازه اصفهان با امین الدوله
سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه برداشت امین الدوله پردگیان را برداشته بمیان شهر آورد و
در خانهای سلطانی جای داد و خود بسرای خویش فرود شد و چون هنگام رحلت پادشاه شاهزاده سلطان
محمد میرزای حاکم اصفهان باراضی چهار محال تاختن کرده با سرباز خویش پیوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعد از
ورود باصفهان کس بسوی او فرستاد که از چه روی جانبی در چهار محال کرده متوانی برخیز و طریق شهر گیر و کار
شهر را انتظام کن سلطان محمد میرزا روز دیگر بسعادت آباد آمد و از در آمدن بشهر بیمناک بود و با امین الدوله مکتوب
کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا باصفهان از روی نیرنگ طلب نکردی اینک شاهزاده سلیمان میرزا
بچه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من بشرط زناشوئی در سرای سلیمان میرزاست

دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس

[illegible]

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهار محال باصفهان

در اینوقت که پادشاه از جهان برفت بارکیرهای او را در مرتع نظارت بردند اکنون در سرای من از بهر آنست که بسیج راه کند و طریق دارالخلافه سپارد و بالجمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم کرد که هرگزش از در خیانت بیرون نشود آنگاه سلطان محمد میرزا بشهر درآمد و امین الدوله بحضرتش رقعه معروض داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق میکن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی تا من همه روزه بدینحضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کردم حکومت نفرمائی سلطان محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نگردد اینوقت امین الدوله بنزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه روزگار با آسایش بردید و بعزت زیست کردید اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و بهواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ و حراست فرمایند زمانی دیر برنیاید که جان و مال مردم بهدر شود و مردم حاجی سید محمد باقر که فحل علمای ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و گماشتگان دیگر علما بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند ماخوذ داشتند و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی با جماعتی از سربازان بنزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته بنزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند به صوابدید امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هر یک را از چپ و راست دست و پای قطع کردند لاجرم آن بلده بنظام شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و اینوقت سیف الدوله سرباز یکه از چهار محال بدست مایورخان بنظام کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان نشیمن داشتند دو هزار تن حاضر حضرت امین الدوله بودند و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه میکرد که اگر چه از کنار اصفهان سفر شیراز کردن پسندیده نبود با اینهمه از آن پیش که کیتی در دارالخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود دگر سلطنت بدو استقرار یابد با لشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن بلکه غلبه ترا افتد و این معنی را نیک بدان که در ارک شیراز روز بردن و سکه و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود روزگاری دراز نرود که در همان ارک شیراز تو را حصار دهند و بی کلفت خاطر گرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را وقعی نمیگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشیمن داشت اکنون بر سر داستان شویم در همان ساعت که فتحعلی شاه چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا بر اسبهای تیزتک برنشسته با چند تن از ملازمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شاهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز متوانی برنشست و آهنگ زنجان و اراضی خمسه نمود باشد که آنمحال را از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه بیرون آورد و زمام ملک بدست گیرد چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگذار بود و بسا ذخائر و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در آن اراضی فرمانگذار آید از کشف آن خزاین هراسناک بود اما آصف الدوله و سپهدار باتفاق از راه مورچه خورت طی طریق همی کردند

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند آنگاه که در دیه قهرود در سر بند عباسی فرود شدند عریضه بحضرت شاهنشاه غازی محمد شاه نگار دادند که هر چه زودتر بجانب دارالخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را معطل مگذار تا مردم زیاده طلب از طلب و تعب باز نشینند و اهالی ایران از جنگ و جوش باز دارند اینک من که سپهدار عراقم با دوازده هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیرم و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی نیز هر یک عریضه نگار دادند و عقیدتی بکار بستند نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود دوازده بیت بر استفتاح بنام شاهنشاه غازی بسیمود و این چند شعر انشاد کردم و بدست رسول نهادم

بعشر دوم از دومین جمادی ماه — زسال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه
بمانده یازده روز و برفته یازده روز — بچه بشهر رجب هم ز چرخ ترشرین ماه
بروز پنجم هفته بهفتم آبان — که مهر بود بمیزان در و بسرطان ماه
نهفت روی ز خلق و نمود روی بخلق — که ظل بار آله و که ظل بار آله
بخواست از سر تخت و نشست بر سر تخت — گزیده فتحعلی شه گزین محمد شاه

بالجمله مکاتیب را فرستاده بر گرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله باتفاق سپهدار وارد کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود نایبی از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق بپیمود و در سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمه قصه فتحعلی شاه بشرح رفت چون جسد پادشاه را با خاک سپردند با لشکر مازندرانی و قوشن رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند و از آنسوی بامداد بیست و سیم جمادی الآخره مسرعی از عبدالله خان امین الدوله بنزدیک شاهزاده علیخان ظل سلطان رسید و او را از وفات پادشاه آگاه ساخت و او باندیشه سلطنت پرداخت

دعوی سلطنت شاهزاده ظل سلطان در دارالخلافه طهران

ظل سلطان که در طلب سلطنت میزیست و از آن روز که محمد شاه غازی ولایت عهد یافت چنانکه مرقوم شد دلگران بود و این هنگام یکباره مکنون خاطر را مکشوف داشت و در هانروز وقت نماز دیگر محمد باقر خان دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که بیگلربیگی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار الخلافه طهران را نیز حاضر کرد و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی نیز باز نمود حاضران حضرت گفتند سالهای فراوان است که از پدران خویش بمیراث خدمت سلاطین قاجاریه را بر ذمت نهاده ایم اکنون که فتحعلی شاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم بیگانه را در ملک مداخلت ندهیم لاکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و گاه شود در حضرت او ایستاده شویم و اطاعت او را آماده باشیم آنگاه ظل سلطان کار شهر را بنظم و نسق کرد و از برای حفظ و حراست برج و باره شهر نگاهبانان و دیده بانان برگماشت از پس آن مجلس را از بیگانه بپرداخت و محمد باقر خان بیگلربیگی را حاضر

ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمد شاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگرچه در قم اقامت دارد با او همدل و همراه است اکنون بگوی کار ما با تو به چگونه خواهد رفت اگر حمایت خویشان خواهی جست هم اکنون طریق ایشان گیر و اگرنه مرا از خویشتن آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فراوان محمد باقرخان قرآن مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جان در مملکت بدن فرمانگذار دارد از فرمان او برنگذرد و هرگز بجانب خواهرزاده و برادر ننگرد آنگاه ظل سلطان دل قوی کرده کلید دروازه و حراست برج و باره را همچنان با او بگذاشت روز دیگر مسرعی از شاهزاده امامویردی میرزا برسید و مکتوب او را برسانید بدین شرح که با لشکر ساخته جد پادشاه را بدارالامان قم آوردیم و با خاک سپردیم اینک با همان سپاه براه دارالخلافه اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و بهرچه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل سلطان نیک شاد شد و در پاسخ فرمان کرد که با تمامت لشکر هرچه زودتر حاضر درگاه شو این سخن مردم فتنه جوی را دل قوی ساخت گروهی بنزدیک ظل سلطان انجمن شدند و گفتند بی درنگ جای در اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن تا مردم دور و نزدیک اندیشه ترا باز دهند و بدرگاه تو شتاب گیرند و اگر در اینکار تقاعد ورزی و مردمان ترا در طلب این امر مند انند هم آن میرود که اشرار دارالخلافه ناگاه برشورند و بارگاه سلطانی در افشند و سرای سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند و با اینهمه ظل سلطان بیم داشت که چون بر تخت سلطانی جلوس کند سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند بحکم ولایت عهد و وصیت فتحعلی شاه سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی محمد شاه است و در اینوقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا ابوالقاسم قایم مقام دهشتی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاهنشاه غازی هارب بود گفت جواب دول خارجه بر ذمت من است و نگاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارجه و بزرگان یوروپ برقرار است که وصیت شاهنشاه برگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط برضای جمهور است اگر مردمان راضی بسلطنت ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است این نگاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که در طهران بودند جماعتی بحکم و گروهی بدلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم برنهادند که ما بسلطنت ولیعهد همداستان نیستیم و ظل سلطان را بپادشاهی سلام داده ایم این هنگام امامویردی میرزا نیز با لشکرها و اثاثه سلطنت برسید بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لالی و اوانی سلطانی را تسلیم کرد پس ظل سلطان روز چهاردهم شهر رجب اثاثه سلطنت را برخود درست کرده رکن الدوله را بدست خود تاج کیانی برنهاد و بر تخت سلطانی جای کرد و بزرگان ایران در خدمت او برصف شدند و او را تهنیت و تحیت گفتند و نامش را در خطبه عادلشاه یاد کردند و بر سیم و زر عیشاه نقش نمودند رکن الدوله بدین نیکو خدمتی ملقب بتاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگذاری گیلان و خمسه را منشور گرفت و امامویردی میرزا دیگرباره سرکشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزند خویش امامقلی میرزا گذاشت و شاهقلی میرزا ایشیک آقاسی گشت و چون ظل سلطان از این امور بپرداخت فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت عهد بگماشت آنگاه بفرمود تا با امین الدوله منشوری کردند که نخستین تو ما را از اراده الهیه آگهی فرستادی و بدین امر

اقدام

اقدام دادی اکنون از چه در اصفهان نشیمن ساختی و بجانب ما نپرداختی بتوانی بجانب طهران راه برگیر و در حل و عقد امور چنانکه بودی باش امین الدوله چون کار ظل سلطان را استوار نمیدانست و سلطنت او را امکانی نمیگذاشت سر بفرمان او در نیاورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت بالجمله چون محمد حسین میرزای حشمة الدوله با ظل السلطان افزون از برادرزادگی سمت مصاهرت داشت نیز فرمانی بسوی او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده الله ویردی میرزا را نیز بحکومت قم منشور فرستاد و یار معین خان پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کاشان باز داشت و فرمان حکومت او را رقم کرد و از آن روز که بر تخت نشست مهر از در گنجینه شهریار تاجدار فتحعلی شاه برگرفت و معادل چهار صد هزار تومان زر مسکوک بر بازماندگان و فرزندان آن مردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند و همچنان آن جمع را که در طهران اقامت داشتند عطا کرد و چون رکن الدوله و امامویردی میرزا و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر بزرگان و سپاهیان از راه برسیدند قریب چهار صد هزار تومان دیگر بر ایشان بذل فرمود رعیت و لشکری در دارالخلافه طهران غنی شدند و ظل سلطان را عادلشاه خواندند از این روی که بعد از قتل نادر شاه عادلشاه خزانه او را پراکنده ساخت چنانکه در جای خود رقم شد مع القصه اینوقت سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان در حضرت پدر معروض داشت که اینهمه درهم و دینار که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت تو بکاری نیست پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند نه با رضاجوئی جمعی پیرزن از این گنج که ناسنجیده بذل میفرمائی معادل صد هزار تومان مرا تسلیم کن و این لشکر همچنان که از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از اینجا باراضی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب دگر مرد خیمه زنم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه یکتن از مردم آذربایجان بدینسوی سفر نکند جز آنکه بطمع زر سر از اطاعت محمد شاه برتابد و درین حضرت جبین ضراعت بر خاک نهد جمعی از حاضران درگاه با سخن او همداستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند محمد جعفرخان کاشی که وزارت ظل سلطان داشت سالهای فراوان بود که با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات میگذاشت و سخت از وی هراسناک بود و با خود می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل سلطان راست آید و سیف الملوک میرزا بقوت شود دور نباشد که قصد جان او کند چه ظل سلطان مردی لین العریکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکران را از شر فرزندان حراست فرماید لاجرم محمد جعفرخان در نهانی با سلطنت ظل سلطان رضا نمیداد خاصه در هر کار که سیف الملوک میرزا اقدام میکرد قواعد آنرا منهدم میساخت هم در اینوقت رای ظل سلطان را که مسخر داشت از اتفاق با پسر بگردانید و از جانب دیگر میرزا آقاخان وزیر لشکر که بخرد خرده بین و تدبیر صواب اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیرباز دل در سلطنت محمد شاه داشت و کار بمصلحت دولت او میگذاشت در اینوقت هنگام یافت و در حضرت ظل سلطان معروض داشت که در این زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشیان بر جای سرد شود خاصه آذربایجان که مملکتی سردسیر است هم درین سال قوت برودت بر زیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد دیگر آنکه کارداران محمد شاه اعداد راه توانند کرد و بسیج سفر توانند نمود از پس نوروز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند واجب نباشد که در چنین

تدبیر کردن میرزا آقاخان وزیر لشکر در پراکنده ساختن سپاه ظل سلطان

زمستان لشکری که هم اکنون از سفر رسیده مامور بخمسه و زنجان فرمائی اینجماعت تا بدایت بهار چنان خسته و
مانده شوند که هنگام نبرد جستن با سپاهیان و رزم دادن با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت با جنگ کنند و راه
فرار پیش گیرند و این لشکر مازندرانی را من نیک شناخته ام ایشان بلاهی اند که تا سر او بر سنگ نیاید از راه
نگردد هم اکنون اینجماعت ناچارند که سفر مازندران کنند و زنان و فرزندان خویش را پرسشی نمایند چون روز
سلطانی فراز آید سفر بر ایشان سهل گردد بهر کجا که بخوانی بهر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند ظل سلطان و حاضران
حضرت او که مردمی نیازموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست تدبیرش در شهد صافی
زهر نقیع تعبیه کند اینصورت را که در معنی تشتت شمل بود تهیهٔ امر حمل دادند همدل و همزبان این رای را پسند
داشتند لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را بطرف مرابع و مساکن خویش کسیل
ساخت و درگاه ظل سلطان را از لشکر پرداخته کرد و هم در اینوقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مامور بتوقف
خراسان بود با یک فوج سرباز شقاقی از راه برسید شگفتی آنکه ظل سلطان هم او را بتشریف خنجر الماس
و عطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانهٔ آذربایجان ساخت اما از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد چون
سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظل سلطان از یزد بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان
بر دو شیمت و طریقت بودند گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و انتظار ورود
موکب او را بطهران میبردند از جملهٔ ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزادهٔ فتحعلی خان ملک
الشعرا و فرزندان و اتباع او بود و من بنده نیز چون از سفر اصفهان بکاشان آمدم دیگر باره روی شهریار
برگذشته فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابوالحسن
و اتباع خویش متفق بودم از آنسوی اسمعیل خان که از قبل ظل سلطان حکومت کاشان داشت با مردم خویش
و جماعتی از اهل آن بلده همداستان شده ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند چند گاه مساکن او را با ما
سنگرها در میان بود و جز گلولهٔ تفنگ رسولی در میانه متردد نمیگشت تا اینوقت که سیف الدوله میرزا از یزد
برسید اسمعیل خان او را پذیره شد و همچنانش با لشکر و توپخانه بشهر درآورد و این حدیث چاکران محمد شاه را
ضعیف کرد میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا احمد از خانهٔ خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی
پشت مشهدی که در میان علمای اثناعشریه فاضلی نام بردار بود پناهنده گشتند هرچند من بنده ایشان را
تحریض بمدافعه دادم و گفتم ما بخصومت کارداران ظل سلطان نام برآورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس
بر ما ابقا نکند صواب آنست که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت
هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او بدار الخلافه خبری نرسیده و اکنون ظل سلطان بر تخت
سلطنت جای دارد و اینک پسر اوست که با توپ و لشکر با طریق مقاتلت می سپارد بهتر آنست
که کناری گیریم تا او سفر طهران کند آنوقت اسمعیل خان را دفع دهیم این بگفت و بخانهٔ حاجی سید محمد تقی برفت
و بنشست اما از آنسوی اسمعیل خان بفرموده سیف الدوله میرزا با چند تن از ملازمان سیف الدوله بخانهٔ
حاجی سید محمد تقی شدند و با میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد بقرآن مجید سوگند یاد کردند و ایشان را

مطمئن

مطمئن خاطر ساخته بنزدیک سیف الدوله میرزا آوردند آنگاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله شاهزاده
میل در کشد و ناپسند ساز و سیف الدوله پذیرفتار نگشت لاکن اموال ایشان را بغارت برگرفت و در میانه چند سر
اسب و چند سر استر نیز از بنده مولف بغارت رفت بالجمله هر دو تن را بر عراده توپ سوار کرده راه طهران
پیش داشت بعد از بیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان همدست شده اسمعیل خان را دفع دادیم
اما از آنسوی چون سیف الدوله میرزا با راضی شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک
فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل سلطان را اصغا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد رها شده به بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم در رفتند اکنون با داستان
شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و باز گوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغا فرمود و آهنگ دار الخلافه نمود

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده رکن الدوله بشتاب تمام سرعی بجانب دار الحکومهٔ خود بلدهٔ قزوین روانه
فرمود تا فرزندان و عمال او از این قصه آگاه شده اموال و اثقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومهٔ
آن بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند فرستادهٔ او سه روزه طی
مسافت کرده وارد قزوین شد و در اینوقت چنان افتاد که حاجی محمد خان باغ میشه که خواهرش بشرط زنی در
سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از این روی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده
رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزادهٔ اش بود نکاح کند هنوز این کار را بپای نبرده بود که فرستادهٔ
رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه را برسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری و خطبه
ببست و بی توانی بر اسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روزه از قزوین بآذربایجان شد
و در روز بیست و ششم جمادی الآخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز اینکه بنزدیک
میرزا ابوالقاسم قایم مقام شد و او را در نهانی آگهی داد و قایم مقام بی توانی بحضرت شاهنشاه غازی رفته
این قصه باز گفت و معروض داشت که این راز را پوشیده میفرمای تا کار سپاه انتظام گردد و از حضرت
او مراجعت نموده بسرای خویش در رفت و آوازهٔ رنجوری خویش را درانداخت و در بروی آشنا و بیگانه
ببست و بحاضر شدن لشکرها فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان بتمام بود در اینوقت
در سرحد روم در غازگلی جای داشت از بهر آنکه با سرعسکر دولت عثمانی و فرمانگذار ارزن الروم کار حدود و ثغور
مملکتین و تردد اهالی دولتین را بنظم کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بطریق مصالحت و مسالمت
نرود و از در مناجزت و مبارزت بیرون شود این هنگام قایم مقام نخستین بسوی او نامه کرد که کار دیگرگون
گشت و شهریار از جهان بیرون شد اگر سرعسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود لشکر ایران
دل شکسته شوند و مردم روم بر تجری و تنمر بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود پیش از آنکه این خبر گوشزد خاص
و عام گردد با سرعسکر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کارها تا آنجا که سخن بغلظت نکشد و کار
بمبارزت منجر نگردد کارهسی کن و بی توانی در میانه معاهده رقم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر که پدر

آهنگ دار الخلافه باید نمود محمد خان که مردی دانا و توانا بود چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت وهمی خواست تا این کار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غازکلی تا لشکرگاه سرعسکر هشت فرسنگ مسافت بود پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد که با اتحاد دولتین ایران و روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون بصواب نیست اکنون که شما بطلب ملاقات با جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا بلشکرگاه شما خواهم شتافت و روز دیگر برنشسته بلشکرگاه سرعسکر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان کرد قبیله شکاکی و حیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل یکصد و بیست هزار تومان اموال تجار ایران را بغارت بردند و از کارداران دولت ایران بسیار وقت با شما نهی رفت که اموال بازرگانان را استرداد سازید و کار بمسامحت گردید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان بآذربایجان آمد و مرا با لشکر ساخته بدینجانب بتاخت و فرمان کرد که اگر این کار برفق و مدارا بپای نرود فیصل این امر را با زبان شمشیر حوالت کنم هم اکنون یا ورقی را بخط و خاتم خود نگار کرده بمن سپار که این قبایل از تبعه دولت ایرانند تا خویشتن اموال تجار را از ایشان استرداد کنم یا مال بازرگانان را خود تسلیم فرمای بالجمله لختی ازاینگونه سخن کرد و بغازکلی مراجعت فرمود روز دیگر سرعسکر باز دید محمد خان را تصمیم عزم داده سفر غازکلی کرد و در ان مجلس بر ذمت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کارداران دولت کند و سجلی نگاشته بسپرد و خواستار شد که روزی چند با محمد خان بپای برد تا از دیدار یکدیگر برخوردار شوند محمد خان سخن او را پذیرفتار شد و چندان نبود که سرعسکر طریق منزل خویش گرفت پس بقدم عجل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون دو ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و نایهای کوچ دادن ساخته راه شدند و ندانستند بکجا خواهند شد بالجمله چنانکه نه سرعسکر بدانست و نه لشکر آگاه شد بجانب تبریز راه برگرفت و هم در آن شب با سرباز و لشکر پیاده هیجده فرسنگ ایلغار همی فرمود اما از اینسوی دو روز بعد از آنکه حاجی محمد خان به تبریز آمد خبر مرگ پادشاه ایران را برسانید یکتن چاپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و کمل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت و از پس دو روز دیگر شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا و چند تن از ملازمانش وارد شد تا شاهنشاه غازی را بسلطنت سلام گوید و او را بسفر دار الخلافه تحریض و تحریک دهد این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند اما هیچکس برخلاف نظام جنبش نمینمود الا آنکه این سخن را گوش بگوش همی تذکره کردند قایم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقعی ندارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر الفضلا ملا صدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هر که تواند بکار اگر نه بدعار و زبر دختین باید شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه تهنیت فرستاد و این خبر موحش را هر کس نتواند در آنحضرت مکشوف سازد شما که علمای دین و ناصحان آیین مبین شریعه اید همگی همگروه بحضرت او شتابید و پادشاه را از این داهیه آگاه سازید پس علمای بلد مجتمعاً بدرگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جد خویش آگهی دادند شاهنشاه غازی محمد شاه اندوه دل آشکار ساخت و حزن و الم خویش را

فراوان

فراوان باز نمود و بیتوانی سلب سیاه طلب کرده چند روز جامه سوگواران در بر کرد آنگاه وزیر مختار دولت روس و انگلیس باتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت بپای بردند آنگاه معروض داشتند که تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن از این بر زیادت پسنده نباشد بعید نیست که مسامحت در اینکار فتنه حدیث کند که بزحمت بسیار دفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز بدین سخن همداستان شدند

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بتخت سلطنت در دار السلطنه تبریز

میرزا ابو القاسم قایم مقام بدستیاری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم شهر رجب سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شش ساعت و پنج دقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم درجه اسد شاهنشاه غازی سلب سیاه را از بر دور کرده جامه سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد بزرگان درگاه و سران سپاه و پیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هر کس بدین مبارکباد پیشکشی در خور خویش پیش گذرانیدند و تاریخ جلوس او را که در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری بود با عدد حروف کلمه ظهور الحق برابر یافتند آنگاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طهران را تصمیم عزم داد و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک بدست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چندانکه بکار باشد درهم و دینار بقرض ستانند و بعد از ورود بدار الخلافه دین خویش را بگذارند پس قایم مقام وزیر مختار انگلیس کمل را طلب کرد و از این سخن پرده برگرفت کمل در پاسخ سخن بلیت ولعل می افکند و کار بمماطله و تسویف می انداخت قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از مجره خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرگور اوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود و بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه ولیعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر بکار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود بدار الخلافه استرداد نمایند چون کمل این عهدنامه را بدید جای سخن از بهر او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز بوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و بکارگذاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نگاشت که وجه بازرگانان را بکارکنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قایم مقام کار سفر راست همی کرد و برحسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در ذیل تاریخ فتحعلی شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل محبوس بودند قایم مقام بیم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی بطهران خاصه اگر با مدعیان سلطنت مقاتلتی افتد یا فتوری در کار در آید ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردم را بر پادشاه بشورانند لاجرم بصلاح و صوابدید او برحسب فرمان اسمعیل خان فراش باشی با چند تن مردم دژخیم روانه اردبیل گشت و هر دو تن را از هر دو چشم نابینا ساخت و هم در اینوقت منصور خان فراهانی که با دو فوج سرباز قراچه داغی مامور بود که بخراسان رفته در آنجا اقامت کند شاهنشاه غازی بعد از اصغای قصه فتحعلی شاه او را از سفر خراسان

منع فرمود و حکم داد تا با تفاق لیندزی انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانه اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی با وجان همه جا بمنقلای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و هم در اینوقت سلیمانخان کوران در تبریز بود از بهر آنکه محمد حسین میرزای حشمة الدوله فرمانگذار کرمانشاهان دل با او بد کرد و او را با خویش از در مخالفت دانسته از هر دو چشم نابینا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده به تبریز گشت و دیگر میرزا هدایة الله کردستانی از قبل رضاقلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از برای والی نکاح بندد و در اینوقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که باراضی کرمانشاهان سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را بوزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمانخان کوران و میرزا هدایة الله نیز ملازم رکاب او باشند چه از امور حدود و ثغور آن اراضی آگاه هستند از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب بنایب الایاله فرموده بحکومت آذربایجان باز گذاشت و خویشتن یکدل و یکجهة آهنگ دار الخلافه فرمود و وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رای نیک همی زدند

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز بطهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون بلده لشکرگاه کرد و هم در آنجا سه روزه کار لشکر بساخت و راه بر گرفته در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد لندزی و منصور خان که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سدهٔ سلطنت نمودند محمد خان امیر نظام با سواره و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا بلشکرگاه پیوست و صورت معاهده با سر عسکر روم و قصهٔ سفر خویش را معروض داشت از آنجا که محمد خان از غث و سمین امور آذربایجان نیک آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا بحل و عقد امور پردازد و حاجی حیدر علیخان شیرازی نیز برحسب فرمان حکومت ارومی یافت و هم در این منزل عیسی خان بیک تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شده عریضه و پیشکش او را پیش داشت و بعرض رسانید که معتمد الدوله با چهل هزار تومان زر مسکوک و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و هم در آنجا از شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی برسید و عریضه و پیشکش او را از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سرحد خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد اما از آنسوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده عبد الله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز نکشید و همچنان که از گرد راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل و الوسی که در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و ده روزه کار سپاه خویش راست کرده در یک فرسنگی شهر زنجان درکنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شعاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالهای فراوان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام چنان افتاد که

روزی چند

روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تو را که برادر کوچک منی بر من اختیار فرمود و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود اکنون که پادشاهی جهان جاویدی تحویل داد صواب آنست که حشمت برادر بزرگ بداری و خانهٔ مرا بمن گذاری و خود بحکومت کردستان قناعت فرمائی و اگر انصاف ندهی و از در مخاصمت و مبارزت بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهم تاخت و شهر زنجان را بمحاصره خواهم انداخت بی شک این شهر بدست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی شعاع السلطنه در پاسخ نگاشت که پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است خاصه فتحعلی شاه را در حق ما که از تفرس سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده همانا در ناصیهٔ من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمانگذارم ساخت چون این کار را من بفرمان پادشاه بدست کردم در شریعت ملک روا نباشد که بی فرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر تو کار دیگر میکنی و از فرمان پدر بدر میشوی مرا چیزی نباشد از بامداد کار جنگ خواهم ساخت و باستقبال جنگ بیرون خواهم تاخت فرستاده شاهزاده عبد الله میرزا رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد تن سوار و هزار تن سرباز و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و یکصد زنبورک بساخت و صبحگاه از دروازهٔ شهر بیرون تاخت اما از آنسوی چون لشکر عبد الله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند و دانستند که سهل و آسان غنیمتی بدست نمی شود و فردا بگاه باید حاضر حربگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ نبرد آزمود تاب درنگ نیاورده دو ساعت از آن پیش که سپیده بر زند از لشکرگاه بیرون شدند و هر کس بجانبی راه بر گرفت شاهزاده عبد الله میرزا با معدودی از مردم خود ناچار بطرف قزوین روی گذاشت و چشم براه شاهنشاه غازی همی داشت و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدینجانب مامور شود من قوتی بدست کنم و در بیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدی سدید باشم و برحسب خواستاری او فرمان شد تا لندزی صاحب انگریزی و منصور خان قراباغی با دویست تن سوار و دو فوج سرباز و شش عراده توپ بجانب زنجان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن اراضی بطرف شرقی شهر سنگر راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا با فوج نیکی مسلمان مامور شد که از راه سرچم و نیک پی بزنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از هیجده روز موکب شاهنشاه غازی برسید چنانکه مرقوم میشود اما از آن سوی این خبر در دار الخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه غازی هم در این زمستان با آهنگ دار الخلافه از تبریز بیرون شد و با لشکر فراوان راه بر گرفت و سورت برما در عزم او لغزش نیفکند ظل سلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشوری درافکند و گفت ما از آنگاه رای بر خطا زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت خانه دادیم اکنون لشکر پنیاز را چگونه توان از اوطان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ و تفنگ بداشت همانا میرزا آقاخان وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد حاضران

حضرت کهنند افسوس بر گذشته بکاری نباشد اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت بیرون شوید

فرستادن ظل سلطان رسول و نامه نزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی همدست و همداستان شدند که ما بحضرت محمد شاه سفر کنیم و او را از اندیشهٔ مقاتلت باز داریم ظل سلطان شاد شد و از نوال ایشان را بسیج سفر کرد و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگوئید که نزدیک چهل سال فتحعلی شاه که پدر ما بود سلطنت ایران داشت و فرزند او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست اکنون که پدر و برادر نماند همچنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر گرفتم و تو نیز جای پدر گیر اینک تو فرزند برادر من بلکه فرزند من باشی مانند پدر خویش ولیعهد میباش و مملکت آذربایجان را بتخت فرمان میدار و بر زیادت از این از خزانهٔ پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک بسوی تو حمل دهم تا بسبعت عیش روز بری پهنوده چرا تجهیز لشکر باید کرد با عم خویش که حشمت پدر دارد مقاتلت شود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباه کردند و خون جمعی بیگناه ریخته شود و از این لشکر تاختن و جنگ ساختن سیصد تن از زنان و پردگیان فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تواند آشفته خاطر برایشان ببخش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من بپذیری و طریق مقاتلت برگیری اگر لشکر من شکسته شود بفرمائیم تا این زنان گیسوان خویش را ببرند و بمیدان جنگ درآیند و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روزگار بر تو تنگ شود و نام تو به ننگ برآید و این اثاثهٔ سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه و دریای نور و دیگر جواهر رنگین و لالی ثمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد در هم شکنم و خزاین نیز هر چه بیابم بسوزم در آتش بشویم در آب بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند کارداران ظل سلطان چنان صواب شمردند که لشکری ساز کرده از قفای ایشان بیرون فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و بارکن الدوله کار بمدارا کند آنگاه از شهر و حومه قریب هفت هزار تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امامویردی میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و سهراب خان گرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را برداشته در خدمت امامویردی میرزا کوچ دهد تا اگر کار بمصالحه بگران نرود ساختهٔ جنگ باشند بعد از بیرون شدن ایشان خسرو خان گرجی معروض داشت که من زبان قوم نیک تر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کارداران محمد شاه را از کید و کین باز نشانم اذن بسیج راه کرده از شهر بیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت میبرد که از شهر بند طهران سر بدر کند و خود را بلشکرگاه شاهنشاه غازی رساند در اینوقت با خسرو خان همراه شد در این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و کردهای زمانزندرانی بودند که حراست برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیگلربیگی میزیستند مع القصه محمد شاه غازی از اوجان راه برگرفت و طی مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظل سلطان را باز گفتند شاهنشاه غازی در جواب فرمود که نخستین باید دانست که فطرت پادشاهان از خمیر مایهٔ دیگر است و خوی

جواب نامهٔ ظل سلطان از شاهنشاه غازی

سلاطین از دیگر مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین در ظل سلطان نگذاشته است با اینکه تخت ملک

خاص او

خاص او نشده و مردم ایران او را بسلطنت سلام نداده اند خزانهٔ دولت ایران را که سلاطین بموجبی نتوانند دست بدو برد بر گرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون حزن و اندوه پردگیان را بر من عرضه میدارد و حملهٔ مردان را باه و نالهٔ زنان دفع میدهد و از شکستن جواهر مرا خسته خاطر میخواهد مگر من بی دریای نور و تاج ماه صاحب تاج و گاه نتوانم بود و اگر کس بچند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی گاهی نوبت با زرگانان افتادی و اینکه میگوید من بجای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام سخنی گزافه است زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او بهره فرزند افتد و آن نیز بهرهٔ تمامت فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است و مداخلت دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل سلطان حشمت خویش را نگاه دارد و از آنچه حق اوست بر زیادت نجوید در پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قایم مقام منال دیوانی شهر قم و کاشان را بسیورغال ابدی ظل سلطان منشور کردند بشرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشهٔ تاج و تخت دست باز دارد و از میانج شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا باراضی زنجان آمد و در سمان ارخی که از جانب شرقی یکفرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کرد این هنگام شجاع السلطنه اسبی را که خجسته نام داشت و هشتصد تومان زر مسکوک خریده بود و بنگاری که خاص پادشاهان است زینت کرد و تاج زر بر سر زد و زین مرصع بجواهر بربست و با لشکریان باستقبال بیرون شد و همچنان هزار لوله تفنگ و شش عراده توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سر اسب توپخانه و دو هزار دست جامهٔ سرباز و دویست باب خیمه و هزار تومان نقد و هزار خروار غله برسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت چاکران حضرت اسب خجسته را بفال نیک گرفتند بالجمله برحسب فرمان محمد حسن خان خلخالی از سمان ارخی مامور شد که با هزار تن لشکر در ارک زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر بدست شود یا فتوری در کار درافتد موکب پادشاهی در ان زمستان ساکن زنجان باشد آنگاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از آنجا میرزا یوسف همدانی را مامور بکرمانشاهان فرمود و خطی بمحمد حسین میرزای حشمة الدوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت گیرد و آسوده همی باش و هم در سلطانیه فرستادهٔ معتمد الدوله منوچهر خان برسید و معادل هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری ساخته و چهل هزار تومان زر معتمد الدوله رهسپار حضرت است بعید نیست که قبل از ورود به قزوین بلشکرگاه پیوسته شود و این خبر نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلها را قوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده رخصت انصراف داد و سیصد تن سرباز و دو عراده توپ در قلعهٔ سلطانیه گذاشته راه برداشت چون هر یک از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظل سلطان متزلزل است بدست آویز مصالحه بین الدولتین از طهران بیرون شده بدرگاه پادشاه غازی می شدند میرزا مهدی ملک الکتاب و اسفندیار خان بیات قوللر آقاسی نیز تعجیل بسده سلطنت کردند شاهزاده عبدالله میرزا نیز برسید و با چاکران درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت برادر شهریار اردشیر میرزا که حکومت گروس داشت با فوج گروس بر رکاب پیوست و در آنجا معروض داشت که شاهزاده امامویردی میرزا از قبل ظل سلطان با سپاه

و توپخانه با آهنگ جنگ در تکاز است و هم قریب بدین منزل منوچهر خان معتمد الدوله با دو هزار تن سوار و جماعتی از تفنگچیان گیلانی و چهل هزار تومان زر مسکوک بلشکرگاه پیوسته چهره ضراعت بر خاک نهاد و پیشکش خویش بگذرانید و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این زر کارداران دولت مستغنی شدند و وزیر مختار دولت انگلیس را از گرو فرو گذاشتند بالجمله سالار پسر شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسید و عریضه و پیشکش پدر را برسانید و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاه می سپارم و کارداران دولت را ممتحن میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی خدمت انصراف خواهی یافت کتابی که با تو می نگارم در عنوان آن هو العزیز خواهم نگاشت چون بخوانی بی توانی طریق حضرت گیر و اگر کار را دیگرگونه فهم در عنوان هو الله تعالی می نویسم این هنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت میفرمای و اگر بهر جانب که توانی طریق فرار بسپار و معقلی از برای خویش بدست کن با این همه مواضعه چون بدرگاه آمد و ما مولات محمد حسین میرزا را تباه دید در سر مکتوب او هو العزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته بمهالک صعبه انداخت چنانکه در جای خود مرقوم میشود بالجمله در اراضی ابهر بعرض رسید که شاهزاده امامویردی میرزا اراضی قزوین را در نوشته و تا سیاه دهن که شش فرسنگ از اینسوی قزوین است تاختن کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده گریز نموده اند و فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود جلادتی بسزا کرده قراولان لشکر امامویردی میرزا را تا بلشکرگاه او هزیمت داده و بسیار کس از هزیمتیان را هنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر ساخته اسب و سلاح ایشان را ماخوذ داشته رها نمودند از اینجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امامویردی میرزا پراکنده شد و قوت و رنگ از بهر ایشان نماند لاجرم راه فرار پیش داشته اند و از قزوین نیز باز پس شده در اراضی قشلاق نشیمن کرده اند اما شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکر ساز راه کرد و از ابهر سپر گشته تا ظاهر قزوین براند سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آذوقه خویشتن داری نکردند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از دو روز از قزوین خیمه بیرون زده در خاک علی فرود شد در اینجا الله یار خان آصف الدوله که متوقف قم بود چنانکه مذکور گشت باتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پیوست چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاه را اصغا نمود از قم راه قزوین بر گرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل سلطان برای اصلاح ذات البین از طهران بیرون شده در عرض راه با آصف الدوله باز خورد و متفقا تقبیل سده سلطنت نمودند خسرو خان گرجی و محمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه امامویردی میرزا بودند خویشتن داری نتوانستند کرد و نخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امامویردی میرزا جدا شده بحضرت آمد و زمین بوسه زد و از پس او سرداران و سرکردگان یکیک دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند چندانکه یکباره لشکرگاه امامویردی میرزا شکسته شد شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبد العظیم فرار کرد دو روز در دو شهریار غازی بشهر طهران پذیره شد و محمد طاهر میرزا بطهران گریخت امامویردی میرزا بیچاره ماند و بر جان خویش هراسناک گشت

شکست یافتن لشکر ظل سلطان

ناچار

ناچار کناری گرفته و کتابی برکن الدوله برادر اعیانی خود کرد و او را در حضرت شهریار شفیع ساخت و خواستار آمد که او را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه پادشاه آورند لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نزدیک او گسیل ساخت تا برفت و خط امان شهریار را بدو برد و آنگاه امامویردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت و رکاب پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پیمان نهاد که هر گناه که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت کرده اند باز پرس نشود و از این پس چون عصیانی کنند ماخوذ باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب امامویردی میرزا آنچه در حیات فتحعلی شاه برقرار بود کاسته نشود و پس امامویردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد که بدار الخلافه شده ظل سلطان را از صورت مصالحه آگهی دهد و به تیول قم و کاشان راضی بدارد و طریق طهران پیش داشت از آنسوی سهراب خان گرجی با هیجده عراده توپ و سیصد زنبورک و هزار تن تفنگچی بختیاری به فرمان ظل سلطان مامور شد که از طهران بیرون شده باتفاق صاحب قران میرزا بلشکرگاه امامویردی میرزا پیوسته شود و چون یکفرسنگ از طهران بیرون شد کارداران ظل سلطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند در هم شدند که مبادا سهراب خان بلشکرگاه محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمد رضا خان پسر محمد باقر خان بیگلربیگی را با چهار صد تن تفنگچی از قفای او مامور ساختند که سهراب خان را نگران باشد از آنسوی چون سهراب خان از شکستن لشکر امامویردی میرزا آگهی یافت محمد رضا خان را ماخوذ داشت و کوچ داده صبحگاه بسلیمانیه آمد و در اینجا شاهزاده بهرام میرزا را که در قرای سیورغال خویش اقامت داشت محبوس نمود نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون یکساعت از شب بگذشت در عرض راه با امامویردی میرزا که اجازت یافته بطهران می شتافت باز خورد و او را نیز ماخوذ داشت و قریب بقشلاق قزوین بلشکرگاه پیوست و وزیر مختار انگلیس چون گرفتاری امامویردی میرزا را اصغا نمود نزدیک قایم مقام آغاز شکایت کرد پاسخ رفت که اگر سهراب خان از معاهده ما و شفاعت شما آگهی میداشت هرگز بدین امر شنیع مبادرت نمیکرد هم اکنون او را رضا کنیم و رها کنیم بالجمله چون محمد باقر خان بیگلربیگی دانست که سپاه شاهنشاه غازی مانند سیل بنیان کن صعب و سهل زمین را در نوشته راه نزدیک کرد و امامویردی میرزا نیز بدو پیوست معلوم داشت که اختر ظل سلطان واژگونه است و دیر نباشد که گرفتار شود لاجرم بنزدیک او آمد و معروض داشت که من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده ام هرگز کفران نورزم و کافر نعمت نشوم دانسته باش که محمد شاه با لشکری در رسید که دفع او در قوت بازوی تو نیست اینک راه نزدیک کرده و امامویردی میرزا نیز بدو پیوسته یکدو روز بگذرد که در کمند خصم گرفتار شوی صواب آنست که هر چه توانی از زر و گوهر از این خزانه دولت که امروز مفاتحش بدست تست برگیری و با خود حمل دهی و در دار الامان قم در تحت قبه مطهره جای کنی و اگر توانی بجای دیگر نیز توان رفت ظل سلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد و از این سخن رهائی محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت محمد باقر خان جواب باز نداد و او فهم کرد که محمد جعفر خان را بیرون شدن نگذارند لاجرم از این عزیمت متقاعد گشت و محمد باقر خان از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمد شاه تقدیم خدمتی نکند در شمار پیوستگان ظل سلطان برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود و پس از قبل پادشاه منشوری مجعول خطاب بخویشتن نگاشت بدین

شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفر خان وزیر او را و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او همداستان شده اند گرفته با غل و زنجیر محبوس دار و اگر در این امر کار بمدارا کنی کیفر خواهی یافت و خاتم محمد خان پسر مهدیقلی خان دولو را گرفته بجای مهر محمد شاه بدان منشور نهاد و آنگاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بودند طلب نمود چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقاخان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظل سلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند بالجمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمود و آنجماعت را در گرفتن ظل سلطان و محمد جعفر خان همداستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظل سلطان از محمد جعفر خان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد ازین روی مرا حکم فرستاده که هم امشب او را ماخوذ دارم چون ایشان را متفق ساخت بجماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر که از سرای خویش بدر شود خون او هدر گردد در خانهای خویش بباشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی برآید پرسش ننمائید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میداشت حاضر کرد اما از آنسوی محمد جعفر خان و سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمد باقر خان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه روزه در انجا تردد مینمایند لاجرم تفرس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است بعد از فرو شدن آفتاب بنزدیک ظل سلطان آمدند و هر دوان معروض داشتند که ما امشب از کین و کید محمد باقر خان آسوده نیستیم و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمیدانیم صواب آنست که او را طلب فرموده یک امشب در نزد ما بامداد کند و در این سخن الحاح فراوان نمودند در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن بدراز مکشید و در جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمد باقر خان زیاده از شماست چه او با من تاکنون ده کرت افزون با قرآن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته نزدیک من آورده در اینوقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او باز شدند و محمد جعفر خان بعادت همه شب در بالاخانه کشیکخانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب شام بخفت و آسوده خاطر بیارمید

گرفتاری ظل سلطان و محمد جعفر خان بدست محمد باقر خان بیگلربیگی

نیمه شب محمد باقر خان مردم خود را برداشته باتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیده دم بدار الاماره سلطانی در آمد و مفاجاة ببالاخانه کشیکخانه صعود نموده محمد جعفر خان را در جامه خواب فروگرفت و ملازمان او را نیز ماخوذ داشت بازوبند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود بدست خویش برگرفت و او را آورده در میان کشیکخانه که در دهلیز سرای است باز داشت هم در اینوقت محمد رحیم خان را با ده تفنگچی فرستاد تا بمیان شهر رفته شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بیمی و دهشتی نیست ترا از بهر آن خواسته ام که پیام مرا با ظل سلطان رسول باشی چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظل سلطان معروض دار که ازین پیش هرچه گفتم پذیرفتار نشدی اکنون برحسب فرمان پادشاه محمد جعفر خان را ماخوذ داشته و در حضرت تو از طریق ادب بیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار میکن که ترا از مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی میرزا که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده داشت بسرای درونی رفته در اطاق نمازخانه فتحعلیشاه ظل سلطان را

دریافت

دریافت که مانند ابر بهاری بهای های میگریست او را دیدار کرد و سخنان محمد باقر خان را آشکار داشت ظل سلطان فرمود هرگز باین کلمات خاطر من آسوده نشود و بیگمان چون ازین سرای بدر شوم مرا ماخوذ دارند و از هر دو چشم نابینا سازند در اینوقت زنان حرم سرای بگرد او انجمن شدند و بر او دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را مسدود یافتند محمد باقر خان آنگاه حکم داد تا ظل سلطان را در رواق معروف بکلاه فرنگی آورده بنشستن فرمودند و جماعتی از تفنگچیان را در گرد او نگاهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را اینوقت بر مردمان مکشوف داشت اهل و عشیرت محمد جعفر خان چون این بشنیدند بی توانی بخانه آقا محمود مجتهد در رفتند و محمد باقر خان کس فرستاد تا ابواب سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه نگار داده بلشکرگاه فرستاد و از ینسوی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که گناه ظل سلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را بدانست فرار کرده در آستانه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک زادگان بدولتخواهی ظل سلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز برداشت مدت سلطنت ظل سلطان در خودسری چهل روز بود مع القصه روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران سپاه و اعیان درگاه بسلیمانیه آمد و از آنجا در قریه طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دار الخلافه فرمود و سکنه طهران خرد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اوتاغی که معروف بدلگشا می باشد درآمد و از شهر خسرو خان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامت اثاثه سلطنت را از گنجوران ظل سلطان انتزاع نموده بحضرت آورد شهریار بدان اشیا تن بیاراست و بر کرسی مرصع معروف بتخت طاوس که نیز از شهر حمل داده بودند برنشست و بار عام در داد تمامت شاهزادگان و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برزدند و شاهنشاه السلطنة سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دار الخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز بیست و یکم شهر شعبان با دو هزار تن سربازان سمنانی و دامغانی و چهارصد تن سواره اوصانلو بدرگاه آمد و در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد به صوابدید قایم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب او بود بسرهنگی مصطفی قلیخان سمنانی سفر سمنان کرده و در انجا بسیج راه کنند و بخراسان شوند و غلامحسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافت و نوازش و نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت جلوس پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت روز تا روز از دور و نزدیک سران و سرهنگان و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند محمد حسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان لاریجانی و دیگر سرکردگان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان وارد شهر طهران شده بارک سلطانی درآمد این هنگام ظل سلطان را برحسب فرمان از رواق کلاه فرنگی برآورده در خانه خواهر او فخر الدوله جای دادند و محمد جعفر خان را بدست محمد باقر خان بیگلربیگی سپرده تا

در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقر خان دانسته بود که چهل بار کبیر از اموال و اثقال او بقریه شاهزاده عبدالعظیم تحویل یافته کس فرستاد و این جمله را حمل داده در سرای سلطنت در اوتاق نقاش خانه بر زبر هم نهاد و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه با ذل فرمان داد که اموال محمد جعفر خان را از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقر خان آن اموال را بخانه خویش آورد و در میان آن احمال معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که ماخوذ داشت با آن درهم و دینار مسکوک بمیزان صد هزار تومان بر میرفت و از پس آن کس بخانه محمد جعفر خان فرستاد و ابواب سرای او مفتوح داشته هرچه یافت برگرفت این هنگام محمد جعفر خان کس نزدیک قایم مقام فرستاد معروض داشت که از آن روز که ظل سلطان آغاز طغیان کرد و سر بسلطنت برآورد من دانستم که اقامت در حضرت او مورث وخامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را چنانکه از وی زیانی نه بینم بکناری کشم شاهد حال اموال و اثقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از قضا دست نیافتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقر خان بر تمامت اندوخته من دست یافت دیگر مرا چکند و محبس من در خانه او چرا باشد قایم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیر الممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محمد حسن صندوقدار برفتند و او را نزدیک وی آوردند بعد از گفت و شنود او را بمعیر الممالک سپرد تا در سرای خویش باز داشت و چون قایم مقام نماند بیچند از مدت سپرده حاجی قاسمخان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر بشفاعت حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی کاشی که در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت فحلی نامور بود بدرگاه پادشاه آمد و تهنیت جلوس بگفت و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه میزیست برحسب فرمان حکومت کاشان یافت و بمؤید الدوله ملقب گشت و میرزا ابو الحسن وکیل الرعایای کاشان که از قید سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد بوزارت او منصوب گشت و برحسب امر مبلغ پانصد تومان زر که بمصادره سیف الدوله میرزا از وی ماخوذ داشته بود مسترد گشت جهانگیر میرزا برادر کهتر مؤید الدوله مامور بحکومت یزد گشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و او چون از کاشان راه برگرفت و باراضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده برهلاکو میرزا که اینوقت یزد را بتحت فرمان کرده بود چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است بشوریدند و او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا وارد یزد گشته بر مسند حکومت جای کرد بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبدالصمد خان زرزاء با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را گرفته باز داشت و بر طریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مبادا مغافصةً از فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه سپاهی بدینجانب تاختن کند بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و در آمدن سرکردگان مازندران بصوابدید میرزا ابو القاسم قایم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را

طلب فرمود و فرمان کرد که سفر مازندران نموده شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد لاجرم میرزا فضل الله باتفاق عباس خان قاجار قوانلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده بیست و هفتم رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا را غره نماید و سفر طهران فرماید میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با حصافت عقل سخن کنید و کلمات سنجیده برانید اگر لشکری دارید که با محمد شاه از در جنگ تواند بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد و سرکشائید و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما آشکار شود و بی فرمانی شما گوشزد بزرگان درگاه گردد همان بزرگان مازندران شما را دست بگردن بسته بحضرت پادشاه برند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران ببست و کس فرستاده پسر خود بدیع الزمان میرزای ملقب بصاحب اختیار را از استراباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه ساری بیرون شده راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران پنج روز نتوانست جنبش کرد از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را باز دانند بعد از ورود میرزا تقی بعلی آباد میرزا فضل الله بشتاب برق و باد بدرگاه پادشاه آمد و ساحت ملک آرا را از این آلودگی مصفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که اینوقت حکومت دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قایم مقام باستقبال ملک آرا بیرون شد و او را در عشر آخر شوال بشهر طهران در آورده در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از دو روز بحضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهنشاه غازی هر یک از اعمام خویش را که سن شیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام نهار رخصت نشستن میفرمود اما ظل سلطان اگرچه گروهی او را نگران بودند و او را از شهر بیرون شدن نمیگذاشتند لکن شهریارش از دیدار خویش بی بهره روا نمیداشت او را بحضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد پادشاه حشمت او را بر پای خاست و ظل سلطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت چنان نشست که بر صدر مجلس بر آمد و اگر نه از محمد شاه فروتر نبود شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش داشت گشاده روی با او سخن کرد و این کبر و خیلا را بر او نگرفت و هیچ از آنچه در میانه رفته بود یاد نکرد و چون مجلس بنهایت شد مردم مجرب با ظل سلطان گفتند اینگونه کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست هر کس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند تقرب او افزون است پادشاه را که ظل الله گویند بدین معنی تشبه کند از اینجاست که سلاطین فرزند ندانند و پدر و عم نشناسند هر که با ایشان از در ضراعت و صداقت بیرون شد قربت یابد و بدین سخنان حکمت آمیز ظل سلطان را از آن تکبر و تنمر فرود کردند تا چون ماه

روزه سپری شد و عید فطر فرارسید و شاهنشاه غازی در دار الاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس
کند ظل سلطان پیش شده و بهت در بغل شهریار کرد و او را بر تخت صعود داد و خود بازشده بر صف بایستاد از
آنسوی چون اینخبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق نافذ فرمان گشت در اصفهان عبد الله خان
امین الدوله کس نزدیک سلطانمحمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت مرا دیگر در امور این
مملکت مداخلت نخواهد رفت این بگفت و از سرای خویش بخانه حاجی سید محمد باقر رشتی که فحل مجتهدین ایران بود
پناهنده گشت و در آنجا بنشست این هنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی از
زر مسکوک که بنام پادشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان برسید
امنا کارداران درگاه خسرو خان کرجی را بحکومت اصفهان مأمور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمد میرزای
سیف الدوله را بی آنکه از خشمت او کاسته شود کسیل طهران کن امانگران باش که بدیگر سوی جنبش نتواند کرد و میرزا
رحیم پیشخدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدار الخلافه کوچ دهد لاجرم خسرو خان باصفهان شده امر آن
بلد را بنظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش و ما در خود تاج الدوله حاضر دار الخلافه گشت

تدبیر نمودن الله یار خان آصف الدوله و میرزا ابو القاسم قایم مقام در امر وزارت اعظم برای خود

از پس این وقایع الله یار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت
اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی ذلت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت از آنجانب
میرزا ابو القاسم قایم مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد از آنجا که بیرون حوزه
سلطنت همیشه حاملان سیف و علم مقهور عاملان قرطاس و قلم اند خاصه قایم مقام که با صابت رای و حصافت
عقل شناخته تمام ایران بود و عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و بصلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله
سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون این رخصت از پادشاه بگرفت بنزدیک آصف الدوله آمد
و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت توئی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایت
عهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر
بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سپاس و ستایش گذاشت
که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفر شیراز بچند شرط توانم کرد نخستین
آنکه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند دیگر آنکه مرا هیجده سر اسب جنیبت باید که همه با
لجام و زین زرین مرصع بجواهر ثمین باشد این جمله را از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسیورغال
من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند قایم مقام با دلی فسیح و جبینی
گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شما را ازین برزیادت سنجیده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای
تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شد
همچنان دیگرباره در فارس طمع را تحریک داد و گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر بار باشد و پسر دیگر من محمد قلیخان
چون یکچند از مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور اصفهان بینشی بسزا دارد حکومت

اصفهان را بادی گذارند و دو پسر دیگر من بیگلربیگی و محمد علیخان از بهر حکومت بروجرد و همدان نیکوست بالجمله
از اینگونه سخن فراوان کرد و قایم مقام بصوابدید او همه را بر صفحه رقم کرد تا بنزدیک پادشاه برده منشور کند
و از نزد آصف الدوله بیرون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند
آصف الدوله خالی دنیک سگالی نبوده امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مروت ظاهر ساخت
زیرا که نام تخت و تاج نبرد و آن را طلب نفرموده فرود آن از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و
طریف و تلید هیچ نماند که نام نبرد و بنام طلب نکند و فهرست مسئولات او را در پیش پادشاه گذاشت و
چنان بود که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد و اینگونه سخن کند اگر پادشود دولت
بدست کند چه خواهد اندیشید این کلمات در نزدیک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و
بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد
و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود و باتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن
اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یکدل
و یکجهة گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد
الدوله را طلب فرموده به تسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلم توپخانه را با گروهی انبوه
از سرباز و سوار ملازم خدمت او نمود لاجرم معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دار الخلافه
طهران بیرون شد میرزا ابو القاسم همدانی ملقب بذو الریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از نشأ خدمتگاران
ملازمان رکن الدوله بود نیز با خویشتن کوچ داد و لنزی صاحب را با سی عراده توپ و جماعتی از لشکریان
بر منقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود بقم الله وردی میرزا
که بحکم ظل سلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود و حکومت قم را بحاجی امیر اصلانخان
قراگوزلو گذاشته راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک نیمه لشکر از راه
اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را باتفاق لنزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساختند
شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون اینخبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه
سپاه را بساخت و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدر قلی میرزا
و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه بآهنگ اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب
زده با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار آمد و همچنان از آنسوی چون این
خبر در مملکت فارس سمر گشت فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و پنجهزار تن
پیاده باستقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زمان کوچ دهید
و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید بالجمله شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون
تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه
دیدار کرد و لشکریان بهم برآمدند و از دو سوی رده شده صف راست کردند لنزی صاحب فرمان داد

تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها را بگشادند و سربازان با تفنگ از پس توپخانه ساخته جنگ گشتند از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ ببارید و میدان حرب از دخان و گرد چنان شد که مرد از مرد شناخته نبود و شجاع السلطنه که آموخته شجاعت و جلادت بود چون این بدید دانست که فارسان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون هزیمت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را بقوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند هم از اینگونه مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز از ایزدی و رنگ نماند یکباره پشت با جنگ داده راه فرار پیش داشتند چندانکه شجاع السلطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را بجنگ تحریض داد مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق فرار بر گرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیقناقی بدست کرده از بهر آسایش اقامت کردند لشکری صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگرباره نایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار از حربگاه صعب مینمود ناچار درین کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند تا فرو شدن آفتاب رزم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز بدست نبود لشکری صاحب با غنیمتی که از هزیمتیان بدست کرده بود بلشکرگاه خویش مراجعت کرد شاهزادگان این معنی را فوزی بزرگ شمرده باتفاق لشکر بازگشتافتند و هیچکس تا در شیراز عنان بازنکشید لشکری صاحب از پس این فتح در منزل آباده بحضرت معتمدالدوله پیوست و معتمدالدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل بنیان کن از قفای هزیمت شدگان برفت اما لشکر فارس از آن هول و هیبت که یافتند هم در شیراز نتوانستند اقامت کرد و هرکس بوطن خویش گریخت فرمانفرما و شجاع السلطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارک متحصن گشتند و چون ساده دلان از بهر ورود معتمدالدوله مهماندار و میزبان معین کردند و از آنسوی معتمدالدوله دو روز قبل از نوروز بشهر شیراز درآمد و ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش بسپرد و در تسخیر ارک یکدل گشت چنانکه عنقریب مرقوم میشود و هم درینسال برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا بر حسب فرمان حکومت دارالخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرایان بود بوزارت او منصوب گشت و هم درینسال فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران ملازم حضرت باشد میرزا تقی علی آبادی نیز بر حسب امر بدو مکتوب کرد و از رافت پادشاهش نوید داد و پاسخ مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر پناهنده بود و هم در این سال میرزا محمد علیخان وزیر دارالخلافه پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلیشاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای درگاه در مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت بجهان جاوید برد و هم در این سال میرزا صادق مروزی که وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود بسرای باقی تحویل داد اما از آنسوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد مامور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت نخستین در رکاب شاهنشاه غازی از تبریز تا باسمنج کوچ داد و بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج راه نموده با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان گوران و میرزا هدایة الله امین کردستان راه برگرفت و دویست تن سوار شقاقی و صد تن سواره قراپاپاق و یکفوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یک دو مرحله بر حسب فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری راه سپار

گشت

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا بکرمانشاهان

گشت و در اراضی سنقر میرزا هدایة الله را روانه سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب گردد و سلیمانخان را نیز مامور فرمود که از پیش تاختن کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و در تحت فرمان دارد و بعد از ورود سلیمان خان به ذهاب نورالدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت ذهاب داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان حکمران گشت اما بهرام میرزا از قفای ایشان طی مسافت همی کرد و در اراضی شهرزور محمد خان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و کارگزار بود بر حسب فرمان شاهنشاه غازی با چهار عراده توپ و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه نیز بدیگر بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود بکنار سیروان عبدالله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با چهار هزار تن سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار عقیدتی کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند روزی چند برنگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از منزل ابهر و خرمدره بجانب طهران برسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود سیروان را عبره کرد و از این سوی آب اوتراق نمود و عبدالله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگربارش طلب فرماید درینوقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمة الدوله وارد شده حال پرسی بهرام میرزا کرد و از قفای او ملک محمد سلطان خمسه سرهنگ که از جمله خدمتگزاران حشمة الدوله بود برسید و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قایم مقام نیز بازنمود بشرح اینکه بصوابدید میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان بر حسب فرمان خاص از برای حشمة الدوله است و بهرام میرزا مامور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در پنهان رخصت داشت که اگر تواند حشمة الدوله را در کرمانشاهان نگذارد چشم از این مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمة الدوله را پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر ترا حکومت این مملکت بایدی آنگه حاضر درگاه پادشاه شوی و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کار بکام نتوانی کرد و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همی رفت و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره گشتند و با او بپیوستند سلیمانخان گوران با سپاه خود برسید رضا قلی خان والی کردستان با میرزا فرج الله وزیر خود و میرزا هدایة الله امین کردستان و چهار هزار مرد لشکری در منزل ماهی دشت بلشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان درود شاهزاده چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد میدانست رضاقلیخان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج الله و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیرون باره شهر در قلعه که شاهزاده محمد علی میرزا بنیان کرده بود فرود شد و از آنسوی میرزا تقی قوام الدوله در عرض راه سی تن از راهزنان قبیله بدره را دستگیر نموده بنزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیست و چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد بفرمود تا آن جماعت را عرضه هلاک و دمار ساختند اما از آنسوی چون میرزا ابوالقاسم قایم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی بمصحوب ملازم خود

فتحعلی بیک بحشمة الدوله نگاشت واو را بنوید حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا
ابوالقاسم ذوالریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرد و علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان
عریضه رقم کرد لاجرم حشمة الدوله در سفر دار الخلافه یکجهة گشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار نکند و از مجلل
حشمت خود خویش را ساقط نسازد لاجرم روز دیگر بهرام میرزا شهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شده
راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دار الاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را منظم کرد
فرزندان شاهزاده محمد علی میرزا را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و اجری هریک را چون روزگار پدر رد
برادر مقرر داشت آنگاه ملا عبد العزیز کاشانی را که مامور بملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصر الله میرزا
که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمد علی خان مکری ایشیک
آقاسی شاهزاده محمد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدوله
اسد الله میرزا را نیز از آنجا بکرمانشاهان فرستند و صورت حال را انگار کرده انفاذ درگاه شاهنشاه غازی داشت
و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را نزدیک او کیل سازند تا در تقدیم خدمت بهرچه شایسته داند منصوب
دارد کارداران دولت او را بتشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان زر مسکوک
عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه
حضرت او داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا او را بحکومت لرستان مامور فرمود و بالجمله
مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد و نصر الله میرزا و الی و اسد الله
میرزا نزدیک او شدند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله در عشر اول شوال وارد دار الخلافه گشت و در حضرت
شاهنشاه غازی حاضر شده زمین ببوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فروسیت و شجاعت او را
از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در شهر ذیقعده شاهزاده محمود را کارداران دولت در لرستان
ماخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عددی قلیل طی مسافت کرده که
بعتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آنست که مردم
لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورزد لاجرم گرفتار شد و هم در این سال فضلعلی خان بیگلربیگی
قراباغی مامور بحکومت مازندران گشت و آن مملکت را انتظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان
کالکین گاه ساخته با سر و نهب مردم می پرداختند کیفر کرده هزیمت داد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق پیچی ئیل ترکی چون ده ساعت و بیست و نه دقیقه از روز
یکشنبه دوم شهر ذیحجه الحرام سپری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن
نوروز بپای برد و در بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هرکس در جای خود
ایستاده شد ظل سلطان بهمان سلب که فتحعلی شاه را سلام میداد در رفت و خفتان خویش را بپوشید و آن تاج
زر که همه ساله بقانون داشت بر سر زد و از پرده ایوان بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد

و برعادتی که

و برعادتی که چاکران درگاه پادشاهان عجم را مخاطب سازند در گفت و شنود قربان خاکپای مبارکت شوم
گفت اما شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا بدست آویز وجع پای و شیخوخت خویش بدرون ایوان شده سلام
داد و لختی دورتر از پایه تخت پادشاه بنشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را نزدیک
او رسول فرستاد و پیام داد که ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرمود که محمد شاه
حشمت او را نگاه دارد و قدر او را رفیع سازد با اینهمه با تاج و خفتان خویش بر لب آبگیر ایستاده تو را چه افتاده
که گاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم بجای عنوان نگار میکنی کنایت از آنکه با آقا محمد شاه شهید همنام است
و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس میفرمائی از این پس در عنوان عریضه قربان خاک پای مبارکت شوم بنویس و در
پیشگاه پادشاه ایستاده باش و اگر نه از آن نگار عرضه دمار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی جست و در
این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله
و دیگر کسان در پیشگاه حضرت بر صف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان بنظام بود
و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان
و همایون میرزا حاکم نهاوند از قفای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی همگروه تقبیل سده
سلطنت کردند اما از آنسوی معتمد الدوله چنانکه مرقوم افتاد بعد از ورود بشیراز کس نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه
رسول فرستاد و پیام داد که از پس دیوار ارگ نشستن و در برروی خویشتن بستن و خود را بعصیان پادشاه
بلند آوازه کردن پسند خردمند نباشد شما را اگر از حدود خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز
بود کدام کار بساز کردید که در تنگنای ارگ شیراز توانید کرد همانا اگر دیر بپائید و در نگشائید به نیروی کوشش
و قوت یورش و گلولهای توپ باره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک یکسان
گردد اگر اجازت رود من یکتنه بحضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم فرمانفرما بدین سخن
رضا داد و سخن بر این نهاد اما از آنسوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست که چون بامداد معتمد الدوله بدینجا
حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بکیفر این زشتی که بر دی ما آورده او را بیکضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او از میان
برخیزد و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش تاختن آرم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات
حرب و ضرب را بدست کنم و کمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمد الدوله این لشکر در کردار ما انجمن شوند و از بهر
ما برای جنگ اعداد تازه باشد فرمانفرما فرمود این نیک رائی است اما بباش تا از من ایمائی رود و قبل از
اشارت من بر اینکار جسارت مکن سخن بر این نهادند و روز دیگر معتمد الدوله با چند تن از شناختگان درگاه
بحضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارگ کار فرمانفرما را استوار نمیدانستند از درآمدن
مردم بیگانه اظهار کراهتی نمیکردند لاجرم از قفای یکدیگر جماعتی از سربازان بارگ در رفتند و چون معتمد الدوله
با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت
نماند و در حال معتمد الدوله حکم راند که چند تن سربازان ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند میرای دور دنی و
نزدیک پردگیان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمیکنم و اولاد ایشان را زحمت

گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما بدست معتمد الدوله و انجام کار ایشان

میبرسانم لاجرم سلیمان میرزا و پسران فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هریک هرچه توانستند از مال پدر برگرفتند
و بجانب بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را بمنصور خان سرتیپ فراهانی سپرد
تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریه کهریزک که سه فرسنگ تا طهران مسافت است
فرود کردند بصواب دید و صلاح و اصرار و الحاح قایم مقام شاهنشاه غازی حکم داد تا چندتن از مردم قزخیم ملازم
محمد باقرخان بیکلربیکی دار الخلافه شده بدانجا سفر کردند و شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه
در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام بود و پس از دو روز در سه شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند
و فرمانفرما را در خانه منوچهرخان معتمد الدوله منزل دادند و چون در این سال مرض وبا طغیان کرد چنانکه مذکور
میشود فرمانفرما نیز بمرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیم باشی فتحعلیشاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی
که بقیمت اندک بود تجویز نمود فرمانفرما گفت مداواچگونه کنی که نه خادمی دارم که مهیا کند و نه درهمی که بها کنم میرزا حسین
سخت شرمناک شد و چون زری لایق با خود نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط گذاشت و برفت
مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمه فرمانفرما را بشمار کردند هیجده هزار برآمد و او را خزانهای اندوخته و بارهای
مروارید بود و بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو بجهان جاوید
خرامید اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس بپای میبرد بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه
دار الخلافه نمود اراضی فارس را نخست فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمد علیخان ایلخانی
قشقائی و میرزا محمد فسائی را گرفته روانه طهران نمود اما ولیخان ممسنی که روزگاری دراز میرفت که با فرمانگذاران
فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود و هم در این وقت ده هزار تن
سوار کرد و خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضه نهب و
غارت میگذاشت قلعه گل و گلاب و قلعه سفید که از زمان رستم دستان تاکنون باستحکام داستان است
از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند
و صعود کنند باندک جنبشی کوه پارهای چند زبر و زیر شود و از فراز بفرود درود که هر لختی دویست مرد را با خاک
عجین سازد مع القصه معتمد الدوله یکتن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بیهوده دور گرد و مباش
که در مملکت چنین پادشاهی قهار ملاذی و پناهی از بهر تو نخواهد بود ولیخان محمد باقرخان پسر خود را نزدیک
معتمد الدوله فرستاد و اظهار فرمان برداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند معتمد الدوله محمد
باقرخان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و تبشیر بعنایات گوناگون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا
ولیخان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تعجیل کن و با پدر نزدیک
من بشتاب محمد باقرخان برفت و قصه بگفت ولیخان با خود اندیشید که اگر یکجا بشهر در رود و فرزندان
و لشکریان او بدست نباشند معتمد الدوله هرگز او را ماخوذ ندارد پس اموال و اثقال خود را در قلعه
سفید جای داده نگاهبانان برگماشت و اهل و عشیرت خود را باتفاق محمد باقرخان پسرش در قلعه گل و
گلاب سکون فرمود و خود بشهر در آمده نزدیک معتمد الدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

ولیخان بختیاری

و در نزد معتمد الدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که دیو پا بان کرد بپای خویشتن به بند آمده رها کردن او از
حزم بعید است لاجرم معتمد الدوله فرمان کرد تا او را گرفته باز داشتند ولیخان چون خود را گرفتار دید از در
زاری و ضراعت بیرون شده و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال
مردم را بغارت و سرقت برده و چندانکه پسران فرمانفرما هنگام فرار ذخیره خود را نزد او بودیعت
نهاده اند بسپارد لاجرم معتمد الدوله محمد طاهرخان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده مامور بفتح قلعه سفید
ساخت و سلیم خان سرکرده سواره چگنی و حسنعلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او متفق داشت ولیخان را نیز
با ایشان سپرد و فرمود او را نگران باشند تا آنزمان که آنچه بر ذمت نهاده ادا سازد پس محمد طاهرخان ولیخان
برداشته تا بقلعه نورآباد که از مستحدثات ولیخان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ داد
در آنجا ولیخان با وعده وفا کرد و قلعه سفید را از مردم خود پرداخته بدست لشکریان سپرد و محمد طاهرخان فوجی از
سربازان زرندی را بحراست آنجا باز داشت و با ولیخان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند
او را گفت از این سفر نه غرض قلعه سفید بود و بس بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعهای دیگر نیز سپرده آید
ولیخان از اصغای کلمات او از سپردن قلعه سفید نیز پشیمان گشت و روزی چند کار بمماطله و مسامحه میگذاشت
تا یکشب که محمد طاهرخان را دل بطرف لهو و لعب رفت بساطی بگستردو سران سپاه را نیز حاضر کرد و بجای آن
کاسات عقار و اصغای موسیقار پرداخت ولیخان که حاضر انجمن بود چون دماغها را از تبخیر شراب پرتاب
دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانه و از خویش بیگانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد
برآورده در کنار لشکرگاه ایشان را با خود همداستان ساخت و ناگاه برستان تاخت و در حمله نخستین محمد طاهرخان
و رضا قلیخان و سلیم خان را ماخوذ داشته تا قلعه نورآباد براند و بند بر نهاد و لشکر او را هزیمت کرد چنانکه تا شیراز
عنان نکشیدند و چون صبح بر آمد کس بقلعه سفید فرستاده سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از
قلعه سفید بیرون شوید و سر خویش گیرید و اگر نه سرکردگان شما را سر برگیرم سربازان زرندی در پاسخ گفتند
ما فرمان بردار پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه نیکوتر شدند
اما از آنسوی چون هزیمت شدگان بشهر شیراز دررفتند معتمد الدوله از این قصه آگاه شد و سخت تافته
خاطر گشت و در زمان لشکری از سواره و پیاده بساز کرد و با توپخانه و قورخانه بملازمت شکرالله خان نوری
و شیء صاحب انگریزی بیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند ولیخان چون قوت مقابله و مقاتله
نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شعاب
جبال و شکاف اراضی از این دره بآن دره همی شد محمد طاهرخان و دیگر سرکردگان را با خود محبوس
همی برد از پس او لشکریان قلعه نورآباد را فرو گرفتند و در فحص حال ولیخان همی روز شمردند یکدو ماه کار بدینگونه
رفت و این خبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد پادشاه را عرق غضب در ضربان آمد و
معتمد الدوله را فرمان کرد که چون این منشور رنجوانی بی توانی خویشتن از شیراز بیرون شو و ولیخان را در هر بیغوله
که باشد دستگیر کرده و دست بسته بحضرت فرست چون این منشور بمعتمد الدوله رسید یکدل و یکجهت آهنگ

ولیخان کرد و از انسوی چون ولیخان در حبس و بند محمد طاهرخان و دیگران سودی نیافت بلکه سبب تهیج فتنه و جنبش لشگر دانست ایشان را رها ساخت تا بشیراز آمدند پس معتمد الدوله محمد طاهرخان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی بزرگ خیمه بیرون زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگرفت ولیخان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشتن را بقلعهٔ گل و گلاب رساند و در انجا متحصن گردد و خواجه حسین کلابی که از پیش با او همداستان بود مقدم او را مبارک داشت و قلعهٔ گل که در فهر و قلعهٔ گلاب واقع است بدو سپرد و او باقرخان پسرش را با زنان و فرزندان در انجا جای داد و خود با لرهای ممسنی اطراف بیابان گرفت و هر روز در پنجوله و دره روزهی گذاشت از ینسوی چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با آن لشگر نامور باراضی بهبهان رسیدند خواجه حسین از عده و عدت ایشان آگهی یافت دانست که از در ستیزه بیرون شدن پیشانی بر سندان زدن است لاجرم پیدرنگ بلشگرگاه فیروز میرزا در آمد و نخستین نزدیک معتمد الدوله آمده اظهار عقیدت و انقیاد کرد ولی کلفت خاطر قلعهٔ گلاب را مسلم داشت معتمد الدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعهٔ گلاب جای کردند و چون قلعهٔ گلاب بر قلعهٔ گل مشرف بود سربازان دهان تفنگها را بطرف باقرخان و فرزندان و زنان ولیخان گشادند زمانی دیر بر نیامد که قلعه مسخر گشت و لشگریان تاختن کرده باقرخان و عشیرت ولیخان را بتمامت دستگیر نمودند و دست بسته بلشگرگاه فرستادند در اینوقت نیز مکشوف افتاد که ولیخان در اراضی کازرون گریخته است و در انجا روزگار همی برد معتمد الدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با سیصد تن سوار از دنبال او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولیخان در قریهٔ خانه زنان که از قرای شیراز است پنهانی زیستن کند لاجرم بشتاب برق و باد تاختن برده نیمشبی اطراف او را فرو گرفت و بی آنکه تیغی از نیام برآید یا تیری از کمان گشاد چند او را گرفته و بسته بکازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمد الدوله داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ داد بعد از ورود بشیراز معتمد الدوله ولیخان را با کنده و زنجیر روانهٔ دار الخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از دزدان و صعالیک قبیلهٔ او و دیگر قبایل چندان سر بریده و از سرهای ایشان منارها برآورد که قاطعان طریق را یکباره دست طمع مقطوع گشت چنانکه مسموع افتاد که وقتی یکتن از ملازمان معتمد الدوله را معادل هزار تومان زر مسکوک بر فتراک بسته بود و در اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت همان زر بر فتراک بسته داشت و هیچکس را از قبایل ممسنی آندل نبود که تواند آن زر بگشاید و دست بدان آلاید لاجرم کاروانیان و مجتازان در امن و امان بزیستند و هم در اینسال شاهزاده اردشیر میرزا بر حسب فرمان شاهنشاه غازی مامور بنظم گرگان و استراباد شد و اسکندرخان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی با دو فوج و مصطفی قلیخان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و دویست تن غلامان رکابی و دو هزار سوار شاهسیون دگر و دوازده عراده توپ ملازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع بجواهر ثمین تشریف یافته از دار الخلافه بیرون شد و راه بسطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه میگذاشت

هراسناک شد و از جماعت عرب و عجم شاهرود و بسطام و ترکان دشت انجمنی کرد که اگر تواند اردشیر میرزا را گزندی رساند اما شاهزاده با لشگر جرار مانند آتش و آب پست و بلند زمین را بشتاب سحاب و شهاب در نوشت و راه بدو نزدیک کرد و لشگر او از چنین سیلی دمنده چون خس و خاشاک بهر سوی پراکنده شدند و اسمعیل میرزا بیچاره ماند پس شاهزاده اردشیر میرزا از گرد راه برسید و او را ماخوذ داشته بطهران فرستاد و لشگری که با خود داشت مامور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و خود نیز تا مزینان برفت و از آنجا با لشگری قلیل مراجعت نمود و بسطام را انتظام کرد و طریق استراباد سپرد و چندانی از آن اراضی سپاهی فراهم آورده بدشت گرگان تاخت و چون این خبر بعرض کارداران دولت رسید حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج نکی سلمان و بخشعلی خان یوزباشی را با دویست تن غلام رکابی و هزار تن سوار شاهسیون و افشار بملازمت رکاب او گسیل ساختند و ایشان در کنار گرگان بدو پیوستند لاجرم از مردم یموت و کوکلان منال و دیوان بگرفت و بر زیادت گروگان و پیشکش اخذ نموده روانهٔ طهران داشت شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کاردی مرصع بجواهر شاهوار تشریف فرمود و از پس آن شاهزاده دیگرباره سفر بسطام کرد و از انجا بدار الخلافه آمد

گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام بفرمان شاهنشاه غازی و خاتمهٔ کار او

اکنون بوقایع دار الخلافه باز گردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را سورت گرما بادید شد شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمها افراشته کردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب تا نگارستان مسافت است نشیمن کرد این هنگام شاهنشاه غازی در قید و بند قایم مقام یکجهت گشت چه از دیر باز از وی رنجیده خاطر بود و با آنکه تشریف وزارت خاص از بهر قایم مقام مینمود و عقدهای سخت را بسر انگشت تدبیر توانست گشود فاضلی موقر و ادیبی مجرب بود آن کبری که با منصب همساز است و آن غفلتی که با دولت انباز گذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و گرد از خاطرش پاک کند بسالهای دراز متراکم بود بزداید چه از آن وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمد شاه از روش او باکراه بود و اجری و مواجب ملازمان حضرتش را بکلفت و مشقت ادا مینمود و در حل و عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری میفرمود در مملکت خراسان بحیث چنان افتاد که شاهزاده محمود میرزا در سراپردهٔ محمد شاه بمیهمان حاضر شد شاهنشاه غازی قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده خورش و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند در پاسخ گفت قانون شما آنست که هر شب باید در سر خوان نایب السلطنه کار اکل و شرب کنید خوان جداگانه بدست نشود و هم اکنون مهمان را عذر در کنار نهید و بدانجا کوچ دهید محمد شاه از این سخن سخت آشفته شد و حشمت پدر مانع بود که قایم مقام را کیفر کند میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود و این قصه بشنید و کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد مع القصه ازین گونه کردارها فراوان افتاد که در هر یک پادشاه غیور قتل قایم مقام را بر خویش واجب میداشت و در خاطر نهفته میکرد بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود و درین هنگام نیز بر عادتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا باصلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی‌یافت بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان میکرد و اینهمه بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه تیز جوش میکرد و وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل بیست تومان زر بردی با غبان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد و آن زر استرداد کرد و بیستوائی بشاهنشاه پیام داد که ما هردو در خدمت دولت ایران خواجه‌تاشیم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بزیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکن و هشتاد هزار تومان این زر تورا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من میهماندار شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته اند ازین کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از انسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود بر طریق دفع او نرود و با خود می اندیشید که تا آن هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و تدبیرهای دیگر سجلی بخاتم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهد از پدر به پسر یابد و کار است و هیچکس آرزوی آن مقام نکند وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرها راست نیاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای فتحعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه میداشت که قایم مقام از کنون خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغاز و خللی در کار ملک اندازد لاجرم با میرزا نصرالله اردبیلی صدر الممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدمیر او همداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بخانه میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت پادشاه کس باحضار او برسید و او را طلب فرمود و از انسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سرش کرده مسامحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد آنگاه اله ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هر یک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از درآمدن قایم مقام بنگارستان او را حکم باقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و ساز مراجعت کند بضرب گلوله اش از پای درآرید مع القصه قایم مقام بباغ نگارستان درآمد او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود اله ویردی بیک و میرزا رحیم حربهای خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چند تن میعاد نهاده‌ام که بتسلیه دوستی رفته باشم صاحب خانه چشم براه است میرزا تقی و میرزا موسی نیز

در شاهراه

در شاهراه انتظار رند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود ننهد فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم شد گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار نکند مراجعت نفرماید لختی دیگر توقف کرد و دیگرباره آهنگ بیرون شدن فرمود اله ویردی بیک گفت فرمان این است که هم در اینجا باشید گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را بزیر سر نهاده ردای خود را زبر پوشش کرد و بخفت از انسوی شاهنشاه اسد بیک فراش خلوت را نزد حاجی قاسمخان سرتیپ فوج فرستاده و فرمان داد که من قایم مقام را ماخوذ داشتم هم اکنون فوجی از سربازان را بفرست تا اطراف باغ لاله زار را پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را نگذارند از جائی بجائی متردد شوند حاجی قاسم خان گفت هرگز من با پیام دل اینکار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند دیگرباره اسد بیک برفت و خط پادشاه بیاورد لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا علی و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فرو گرفتند و محمد رضاخان فراهانی پسر عم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود در پره سربازان آهختند و بعضی از اموال و اثقال و اسب و استر او را یحیی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا ماخوذ و مضبوط ساخت ازین روی که محمد رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس و مغلول سازد یحیی خان نیمشبی خویش را از باره شهر بزیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت مع القصه بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی بمن نگارد نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم پس بر حسب فرمان عوانان دژخیم ادات گذارش او را گرفته از بالاخانه دلگشا فرود کردند و در پیغوله که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفرش خبه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و اثقال و زر و گوهر و کتابخانه او را کارداران دولت ماخوذ داشتند و فرزندانش را مامور نمودند که در اراضی فراهان در قرای خویش نشیمن کنند و عشیرت او هر که در آذربایجان بود هم مامور باقامت فراهان گشت و هر یک را سیورغالی از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاشش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در اینوقت در آذربایجان وزارت فریدون میرزا داشت هم از آنجا بیرون شده در دارالامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادگان بقلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود و سورت گرما بقوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا در میان مردم درافتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه باراضی ییلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید مینمود که جمعی از شاهزادگان را که مهیج فتنه توانند شد در دارالخلافه بگذارد و از اینجا بیرون شود لاجرم بفرمود تا حاجی خان شکی و پرویز خان چاردولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و شیخعلی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمت الدوله

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود و این هنگام نیز بر عادتی که داشت بمراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا باصلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی‌یافت بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان میکرد و اینهمه بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه نیز جوشش میکرد وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل بیست تومان زر بردی باغبان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد و آن زر استرداد کرد و بیستوانی بشاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه‌تاشانیم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بزیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکن و هشتاد هزار تومان این زر تورا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من مهماندار شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته از این کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از آنسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود میدانست اما چنان می‌پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود بر طریق دفع او نرود و با خود می‌اندیشید که تا آن هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و تدبیرهای دیگر سجلی بنجاتم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهد از پدر به پسر باید و کار رست و هیچکس آرزوی آن مقام نکند وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیر ما راست نیاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای فتحعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه میداشت که قایم مقام از کنون خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغاز و خللی در کار ملک اندازد لاجرم با میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدبیر او همداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بخانهٔ میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت پادشاه کس باحضار او برسید و او را طلب فرمود و از آنسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده امروز در تقدیم اینخدمت اگر همه جان بر سرش کرده مسامحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد و آنگاه امیر وردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هر یک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از درآمدن قایم مقام بنگارستان او را حکم باقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و دست بمراجعت کند بضرب گلوله اش از پای درآرید مع القصه قایم مقام بباغ نگارستان درآمد او را گفتند در بالاخانهٔ عمارت دلگشا باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود امیر وردی بیک و میرزا رحیم حربهای خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی بر گذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چند تن میعاد نهاده‌ام که بتسلیه دوستی رفته باشم صاحب خانه چشم براه است میرزا تقی و میرزا موسی نیز

درشاهراه انتظار رند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود ننهد فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم شد گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار نکند مراجعت نفرماید لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ بیرون شدن فرمود امیر وردی بیک گفت فرمان این است که هم در اینجا بباشید گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را بزیر سر نهاده ردای خود را زبر پوشش کرد و بخفت از آنسوی شاهنشاه اسد بیک فراش خلوت را نزدیک حاجی قاسمخان سرتیپ فوج فرستاد و فرمان داد که من قایم مقام را ماخوذ داشتم هم اکنون فوجی از سربازان را بفرست تا اطراف باغ لاله زار را پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را نگذارند از جائی بجائی متردد شوند حاجی قاسم خان گفت هرگز من با پیام و دل اینکار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند دیگرباره اسد بیک برفت و خط پادشاه بیاورد لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا علی و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فرو گرفتند و محمد رضا خان فراهانی پسر عم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود در پرهٔ سربازان انداختند و بعضی از اموال و اثقال و اسب و استر او را یحیی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا ماخوذ و مضبوط ساخت از این روی که محمد رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس و مغلول سازد یحیی خان خویشتن خویش را از بارهٔ شهر بزیر افکند و فرار کرد و اموالش بهرهٔ محمد رضا خان گشت مع القصه بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانهٔ دلگشا شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی بمن نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم پس برحسب فرمان عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانهٔ دلگشا فرود کردند و در پیغوله که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفر زهش خپه کردند و جسدش را در جوار بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و اثقال و زر و گوهر و کتبخانهٔ او را کارداران دولت ماخوذ داشتند و فرزندانش را مامور نمودند که در اراضی فراهان در قرای خویش نشیمن کنند و عشیرت او هر که در آذربایجان بود هم مامور باقامت فراهان گشت و هر یک را سیورغالی از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزادهٔ قایم مقام میرزا اسحق که در اینوقت در آذربایجان وزارت فریدون میرزا داشت هم از آنجا بیرون شده در دارالامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادگان بقلعهٔ اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود سورت گرما بقوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا در میان مردم درافتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه باراضی ییلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید می‌نمود که جمعی از شاهزادگان را که مهیج فتنه توانند شد در دارالخلافه بگذارد و از آنجا بیرون شود لاجرم بفرمود تا حاجی خان شکی و پرویز خان چاردولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علینقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و امام وردی میرزای کشیکچی باشی و شیخعلی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمة الدوله

و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک را با یکتن خادم روانهٔ اردبیل داشتند و در قلعهٔ اردبیل نگاهبانان بر ایشان گماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار سپهر محمد قلی میرزای ملک آرا را نیز بدانجا فرستادند بالجمله بعد از بیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان بجانب امامه کوچ داده سراپرده راست کرده دو ماه در آن اراضی اقامت فرمود و در این هنگام شاهزاده الله ویردی میرزا و ابو الملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقابی گردند لاجرم از دیه دربند که محل اقامت ایشان بود و تا دار الخلافه دو فرسنگ مسافت داشت برنشسته بجانب بغداد فرار کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقا خان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل نمیکرد و در قوت بازوی خود نمی دید چه این صد هزار لشکر را بیشتر بنام و نشان و حسب و نسب میدانست و کمتر وقت بود که اگر از اجری و مواجب یکتن از لشکریان پرسش میرفت او را بجریدهٔ محاسبان و فرد نگارش لشکر نویسان حاجت افتد مبلغ و مقدار هر یک را باز مینمود بلکه ستده و ناستده را میدانست لاکن در وزارت کبری و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بودند چند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی باتفاق در بعضی امور مداخلت مینمودند و میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی که اینوقت در قریهٔ امامزاده قاسم سکون داشت هم بدین آرزو روز می برد لاکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در امامه او ملازم رکاب بود و حل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیست و مصدر کشف و کرامت می شمرد و از قضا بسیار وقت از روزگار مستقبل خبری میگفت که براستی می پیوست چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را با تاریخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک در پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت بالجمله یا در زمان سیر و سلوک صفای خاطری بدست کرده بود یا کوکبی که او را بدین مقام برکشاند تربیت میفرمود در زبان او و دست او آنچه او را بکار بود جاری میکرد بالجمله شاهنشاه غازی باطراف ممالک فرمان کرد که ما قایم مقام را حبس مؤبد کردیم و تدبیر امور جمهور را بدست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار خویش را بتعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان که مردی ادیب و اریب بود و از اواره نگاران و مترسلان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت بمشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی آن دارد که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمد خان امیر نظام از نخست روز طریق موافقت و مرافقت بوده جانب او را فرود من نخواهد گذاشت لاجرم من بدین امر رضا ندهم و شاغل این منصب مردی مجرب میباید که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد امروز آن توئی میرزا شفیع عرض کرد که من با میرزا حسن از عمزادگانیم و او از من روزگار بیشتر برده و سال فراوان دیده حشمت او را نتوانم فرو گذاشت چه در میان خویشاوندان کردار من نکوهیده گردد عاقبة الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله را

از کرمانشاهان طلب کنند و این منصب را بدو تفویض دارند لاجرم میرزا موسی نایب گیلانی را بر حسب حکم پادشاه بوزارت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مامور داشتند و بخواستاری میرزا موسی فرهاد میرزا نیز با او همراه شد و فرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد و از اینسوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت میدانست که کس او را وزیر خطاب کند یا صدر اعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت و همی بر زبان داشت که چون حضرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی بکمال باشد روزی چند زحمت این خدمت بر خویش منهم و دامن تقوی خویشتن به پلیدیهای دنیوی آلوده میسازم تا محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است خاتم مینهاد اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه میدارد او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیده داشت اما میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم که پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمد شاه محلی لایق داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی بود و از شناختگان درگاه شمار میشد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود و در ایام توقف امامه مهر خویش را در پشت منشور پادشاه بجای مستوفی الممالک نهاد چون منشور بدست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم او را محو کرد و آن منشور را بنزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است اگر فردا امین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست شاهنشاه غازی فرمود که میرزا حسن یکشب در خراسان ما را نان داده و مهمان ما را بنواخت در ازای آن ما این نان از وی قطع نخواهیم کرد شما نیز باید دین میرزا حسن را بر ذمت همت ما روا نداری و روی این سخن با ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه مرقوم افتاد و بعد از مراجعت از امامه میرزا مسعود تبریزی که مردی زبان دان بود بر حسب حکم وزارت دول خارجه یافت و ضیاء السلطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه بنام بود از بهر خویش نکاح بست میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود و از بیم قایم مقام هنوز در بقعهٔ شاهزاده عبد العظیم پناهنده بود از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده بشهر درآمد و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط گشت این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را روانهٔ اصفهان فرمود و امین الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است نخست آنکه بی هول و هرب طریق حضرت گیر و چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه تا دار الامان قم سفر کن و هر وقت آسوده خاطر شدی راه طهران پیش دار امین الدوله شش ماه تمام میرزا رحیم را بمماطله و تسویف بداشت آنگاه شرحی بوزیر مختار انگلیس نگاشت و او را بشفاعت برانگیخت مستر مکنیل از کارداران دولت خواستار شد تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق عرب در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر برد چنانکه در جای خود مرقوم میشود اما از آنسوی چون میرزا موسی روانهٔ کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت کار آن مملکت را بنظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید شاهزاده بهرام میرزا سفر خوزستان را تصمیم عزم

داد و ساز سپاه کرده با پنجهزار سواره و پیاده و شش عراده توپ تا جایدر براند و در آنجا با میرزا محمود جهانشاهی که از قبل کارداران دولت مامور بود عرض سپاه داده بجانب جیلیلان کوچ داد و میرزا موسی با ثقاق فرها و میرزا در جیلیلان بلشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی را بوزارت لرستان برکشید و خود با فرها و میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت در اول اراضی خوزستان شفیعخان بختیاری از قبل محمد تقی خان کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را از در فارس تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت میداشت نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که محمد تقی خان از حاضر شدن در اینحضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن بدرگاه معفو داری در تقدیم خدمت تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یکسال است شاهنشاه غازی صاحب تاج و لوی گشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نکرده اکنون باید بی بهانه نزدیک ما حاضر شود و اگر نه بقوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را باتفاق شفیع خان نیز و محمد تقی خان گسیل ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود بجانب دزفول کوچ داد جعفر قلیخان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شهر دزفول نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز رهسپار شوشتر گشت در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا امین از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروض داشتند که محمد تقی خان را نه چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند در آمد و شاهزاده یکجهته گشت که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او تبازد چنانکه در جای خود مذکور می شود و دیگر در این سال چون شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان برحسب فرمان معزول داشتند تا سنجه هستی لایق از آن برکارند روز گرفتاری قایم مقام وارد دار الخلافه گشت و در آن مدت که شاهنشاه غازی در امامه جای داشت عباسقلی خان جوانشیر نبیره ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی با نسب بلند و حسب ارجمند است بحکومت کاشان مامور فرمود و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی وداع جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسد الله خان پسرش مرض و با در گذشت و هم در اینسال میرزا هدایت پسر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر رخت بجهان جاوید برد و هم در این بلای وبا محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی زنگنه و حاجی اسفندیار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آغا فرج ایچ آقاسی و میرزا نصیر لشکر نویس و میرزا مجید لشکر نویس و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی بسرای جاوید تحویل دادند و در ممالک ایران نزدیک به پنجاه هزار کس عرضه هلاک گشت و درین مدت که مرض وبا بالا گرفته بود برحسب فرمان ظل سلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه بدار الخلافه ظل سلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد که شهر قم و کاشان را بسیورغال او تفویض دارند و خود در دار الامان قم نشیمن کند چون در آن مدت که در امامزاده قاسم جای داشت یکدو تن از سرکردگان مازندران چند کرت اسب و مرد حاضر کردند که ظل سلطان را از امامزاده قاسم بطرفی فرار دهند و این معنی را میرزا آقا خان وزیر لشکر فهم کرده حصول

این مدعا

گرفتاری ظل سلطان و محبوس شدن او در آذربایجان

این مدعی و مامول را در عقده محال انداخت و پادشاه را ازین راز آگاه ساخت لاجرم کارداران دولت توقف ظل سلطان را در قم روا ندیدند لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند روز بیست و چهارم رجب که با اول آذر ماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوس برتخت سلطنت در طهران هم اول آذر ماه بود و بالجمله چون ظل سلطان از شهر بدر شد و لختی طی مسافت کرد برحسب فرمان چند سوار برفت و او را ماخوذ داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسید بزرگان درگاه و قواد سپاه خاصه اهالی نظام باستقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام در آوردند و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه یکباره در گرد او انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب دیوان فرمود که من امیر نظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را بسوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کس بطمع و طلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست و اگر جز این کردم پیوسته مردمان بهوای او میزیستند و هیچ کاری بنظام نمی شد مع القصه پس از یکدو ماه برحسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر گرفتاری قایم مقام در مملکت خراسان گوشزد اللهیار خان آصف الدوله شد بی آنکه منشوری باحضار او صادر شود راه طهران برگرفت و چنان می پنداشت که این هنگام صدارت اعظم بی مانع و دافعی بهره او خواهد بود و بعد از ورود بطهران وی نیز کار بکام نتوانست کرد و پس از روزی چند فرمان شد تا بیتوانی طریق خراسان برگیرد و مملکت خراسان را فرمانگذار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا برحسب امر از خراسان احضار شد و مامور آذربایجان گشت و اینوقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در اینسال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف تحیت از دولت انگلیس بحضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را مشید مبانی گشت و مورد الطاف خسروانی شد و هم درینسال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برحسب فرمان حکمران دار السرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تویسرکان گشت و محمد باقر خان بیگلربیگی بجای او فرمانگذار دار الخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه خانلر میرزا مامور بحکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و همچنان آقا خان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو و سفر کردن شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بگرگان برای نظم قبایل یموت و گوکلان

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو شب سه شنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام چون چهار ساعت و ربع ساعت از شب برآمد آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و بدایت سنه تخاقوئیل ترکان گشت شاهنشاه غازی محمد شاه بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچگاه یاد نداشتند بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان اعداد کار کرده در دار الخلافه ملتزم رکاب شوند و هم در اینوقت فریدون میرزا از آذربایجان برحسب حکم حاضر حضرت شد و قهرمان میرزا

برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسید و منشور فرمانگذاری یافته روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی روز سه شنبه بیست و دوم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرهای کرد شدن گرفت از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی و پنج فوج سرباز و توپخانه و قورخانه درخور روز دهم ربیع الاول بر منقلای سپاه از راه خوار و سمنان مامور بطرف بسطام و کالپوش فرمود و خود در روز یکشنبه هیجدهم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پی سپاهی برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و بدست کردن علوفه و آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهرخان معتمد الدوله مراجعت از فارس کرده هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد عنایت بی‌نهایت گشت چون بسیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده الله‌یار خان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه که او نگار کرده بود برسانید بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است در شهر مشهد مقدس روزی دویست تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب قلل جبل گریخته‌اند و هیچکس را اندیشه هیچکس نیست صواب آنست که شهریار غازی تسخیر هرات را دیگر وقت اندازد پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و گوکلان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از فیروزکوه تدبیر ترکمانان کمر بست و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در چهل روزه اوتراق فیروزکوه از چهل و پنجهزار تن سواره و پیاده لشکر و بیست هزار تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یک سنبله از مزرع رعیتی بی سپر ستور نگشت بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و گوکلان را مناشیر کرده بمحمد صالح خان کرد محله سپرد و او را فرمود بمیان ترکمانان سفر کن و ایشان را بگو شما باج گذار سلاطین ایران بوده‌اید و قلاده فرمان برداری برگردن داشته‌اید چه افتاده که یکسال برافزون میرود که از طریق اطاعت و ضراعت یکسو شده‌اید و سر بطغیان و عصیان برآورده‌اید هم اکنون ادای ماضی باید کرد یا ساخته سزا و قضا باید بود روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال گورسفید بیارمیدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکوغان بکشید در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و گوکلان حاضر درگاه شده جبین مسکنت بر خاک نهادند اما بیشتر از آن جماعت از طریق اطاعت یکسوی شدند و چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغروق از قلل جبال و مضایق تنگنای سخت که ایشان راست محال است چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتاده لاجرم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن احکام پادشاه کار بمماطله و تسویف میکردند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت پنجهزار سوار دلیر از لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشد و در آنجا کوشش بر فرمان باشد این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده ارض تجر و محال ابریسج را در نوشته بخرقان بسطام فرود شد روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت

گشت اما فریدون میرزا یکروز قبل از ورود موکب پادشاهی محمد خان امیر تومان ایروانی و سهراب خان و حسن خان ساری اصلان را برداشته با پنجهزار سوار و شش عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت و این وقت چنان افتاد که جمعی از ترکمانان که باراضی سبزوار بنهب و غارت تاخته بودند هنگام مراجعت رعیت متور تاشش بر سر راه ایشان بیرون شده جنگ به پیوستند و گروهی را از آن جماعت عرضه شمشیر و برخی را دستگیر نمودند چند تن از ترکمانان که جان بسلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده ورود پادشاه را بکالپوش و سفر فریدون میرزا را بقاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساخته مقاتلت و مبارزت شدند و ده هزار تن سوار جنگی انجمن کردند از اینسوی چون فریدون میرزا بظاهر قاری قلعه رسید زمین رزمگاه تنگ شد و هر دو لشکر درهم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند این هنگام توپچیان دهان توپها را بگشادند و سربازان مانند باران گلوله تفنگ بباریدند لشکر ترکمان از میدان جنگ بیکسوی شد تا از آتش توپخانه گزند نه بینند و چند کرت از دور و نزدیک ترکتازی کرده حمله در افکندند و چون دانستند از این رزم ساختن جز جان باختن کاری بدست نشود ناچار پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و جانب خیوق و خوارزم را پیش داشت لشکریان مسافتی بعید از قفای ایشان بتاختند و از آن جماعت سیصد تن مقتول ساختند و دویست و پنجاه تن نیز اسیر شد و چندانکه اموال و اثقال و آذوقه و علوفه در قاری قلعه بر زبر هم نهاده بودند بدست لشکریان افتاد پس فریدون میرزا در قاری قلعه اوتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود نگاهبانان از چاکرم که درین حدود همیشه از بهر لشکر سیقاقی باشد شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله درین قلعه نشستن و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمانان درین دشت پهناور بهر جا که خواهند تحویل کنند قاری قلعه را با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و علوفه و جو باقی که در آن قلعه انباشته‌اند پانزده روزه اجری لشکر را برگیر و هرچه بماند با آب رود فرو ریز و خود بکنار آب گرگان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد لاجرم فرمانفرما بر حسب فرمان قلعه را ویران کرد و حبوبات را خورد ماهیان ساخت و خود آهنگ گرگان کرد و از اینسوی شاهنشاه غازی روز بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده در منزل دشت شاه نزول فرمود و از آنجا کوچ داده در ارض پای قراول نزدیک بدامان جبل جای کرد و چون حمل دلمون توپخانه و اثقال از آن جبل صعب المسلک بزحمت بود چند روز اقامت رفت بعد از گذشتن توپخانه از پای قراول بیرون شده از قراشیخ و کنار آب گرگان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل گوکلان نشیمن کرد و بزرگان قبایل دامان بر میان بر زده آذوقه و علوفه سپاهیان را بر پشت اسبهای سواری خود حمل داده بلشکرگاه می‌آوردند آنگاه حکم شد تا عباس خان قاجار بیگلربیگی استراباد با پانصد تن از بزرگان آن قبایل را برسم گروگان گرفته بهمراه امیر سعدالله خان فندرسکی روانه دار الخلافه داشت چون کار گوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی بطرف مراتع یموت در اهتزاز شد و بجانب بی بی شروان لشکر بجنبش آمد و قبایل یموت از اصغای این خبر اموال و اثقال خود را حمل داده بجانب بلخان داغ طریق فرار پیش داشتند از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه طریق حضرت

پادشاهی سپرد در عرض راه با ایشان دوچار شد و بیدرنگ بجنگ در آمد و بسیار کس از آنجماعت بکشت و برخی اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار برداشتند اسب و شتر و گاو و گوسفند آنجماعت با تمامت احمال و اثقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را تصمیم داد و بجانب دار الخلافه کوچ داد و در دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از فضلعلی خان حاکم مازندران . دهشتی در خاطر نشسته چندانکه از دو سوی ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب با دیوار باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده در گرد خود انجمن ساخته و ایشان از دو هزار تن افزون بودند و در برابر اینجماعت مردم ساری همکرده شده کار بمنازعت همی کنند شاهنشاه غازی بعد از اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که با حصافت عقل و اصابت رای بود مأمور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعرض رساند وقتی فرخ خان برسید که میان فضلعلی خان و مردم ساری هفت تن بزخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود و لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان از در اطاعت نتوان داشت در سرای یکتن از مردم رعیت فرود شد و شبانگاه مردم کرد و ترک را نزدیک خود طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کارداران دولت پسنده نباشد صواب آنست که شما از کرد او پراکنده شوید و بمراتع خویش روید تا فضلعلی خان یکتنه بماند و خون ریختن نتواند جماعت ترک و کرد این سخن را بصواب دانستند و بجاهای خویش شتاب گرفتند بامداد چون فضلعلی خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری ملازم خدمت او داشته روانه دار الخلافه داشت و صورت حال را در عریضه نگاشت کارداران دولت منشور کردند که برحسب فرمان پادشاهی دران مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را بنظام بدارد تا حکمران مازندران معلوم و مأمور گردد و هم دراینسال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت بهرام میرزا از شهر شوشتر بعزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقی خان قلعه تل را که نشیمن داشت از مرد و مال تهی ساخته در ییلاق مونگشت که معقلی استوار است جای کرد و ایل و الوس خود را از مراتع و مراتع خود کوچ داده در اطراف خویش نشیمن فرمود و چون بهرام میرزا سه منزل طی مسافت کرد و خبر ورود او با توپخانه و لشکر متواتر گشت قبایل بختیاری که در کنار محمد تقی خان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد محمد تقی خان دانست که اگر کار از اینگونه رود دور نباشد که مردم بر شورند و او را دست بسته بلشکرگاه فرستند لاجرم علینقی خان برادر خود را نزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه بیکسوی شود و محمد تقی خان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشاند و ملازم رکاب گرداند بهرام میرزا بصواب دید میرزا موسی نایب و بالنس صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی را از لشکرگاه نزدیک محمد تقی خان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از قفای او راه برگرفت و از آنسوی محمد تقی خان با تفاق

میرزا موسی با چهار تن سوار طی مسافت کرده نزدیک شاهزاده آمد و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرمود آنگاه برحسب آرزوی محمد تقی خان میرزا موسی را بحراست اردوی خود مراجعت فرمود و خویشتن فضان آقای سرتیپ توپخانه و رالنس صاحب را برداشته با سی تن سوار روانه ییلاق مونگشت شد و محمد تقی خان را با شمشیر و جامه تشریف کرد بعد از سه روزه مسافت بکوه مونگشت رسید و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از آنسوی که صعود توان کرد نیز پانزده ذرع راه را بی نردبان نتوان برشد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است بالجمله شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده بشرط میزبانی بپای برد و زنان و فرزندان خود را حاضر کرده تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند روز دیگر بهرام میرزا محمد تقی خان را برداشته بقلعه تل آمد و دو لوله توپ بی عراده در آنجا بیافت فرمود تا بکرمانشاهان حمل دادند و از آنجا محمد تقی خان را برداشته بلشکرگاه آورد و روز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده چیست و دو روز محمد تقی خان را در شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او و زن و فرزند علینقی خان و شفیع خان بشرط گروگان در کرمانشاهان نشیمن کنند و علینقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و هزار تن سرباز از قبیله خود بصوابدید رالنس صاحب بنظام کرده هم خویشتن بدرگاه پادشاه برده عرض دهد و منال دیوانی را همه ساله برساند بالجمله علینقی خان با گروگانها که مقرر کرده بود برسید و محمد تقی خان رخصت یافته بییلاق خویش مراجعت نمود آنگاه چون از عرب بنی لام بعد از وفات پادشاه مبرور فتحعلی شاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود بهرام میرزا بفرمود تا میرزا احمد خان غلام پیشخدمت و حیاتقلی خان سرهنگ بمیان آنجماعت رفته ایشان را کیفری بسزا کردند و حاکم آن گروه را که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نغمه را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد و دیگر بعد از نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته شیخ نغمه را خلعت فرستاد آنگاه شاهزاده اسمعیل خان قوانلوی قاجار را بحکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یکماه در دزفول توقف نموده کار آن بلده را بنظام فرمود و از آنجا بخرم آباد و فیلی سفر کرد و فرهاد میرزا و میرزا موسی از آنجا برحسب فرمان پادشاه روانه دار الخلافه طهران شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شد و در آنجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی تجهیز لشکر کرده فوج گوران را که سپرده محمد ولیخان پسر سلیمان خان بود مأمور بفرمانبرداری رالنس صاحب انگریزی نمود و فوج کرمانشاهانی را به نصرالله خان پسر حسن خان کلانتر سپرد و اینجمله را روانه داشته در گرگان بلشکرگاه شاهنشاه پیوستند و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندمان و اراضی چهارمحال و نجف آباد و همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را بنظام کرده روز بیست و پنجم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آنسوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دار الخلافه گشت چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان پدید شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجید خاطر و دهشت زده اند و نظم اینکار بدست او راست نیاید لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول شده و روز چهارم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دار الخلافه طهران گشت و معتمد الدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مأمور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت

خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت بعد از ورود بکرمانشاهان قبایل کلهر و گوران همچنان بر طریق عصیان میرفتند حیاتقلی و محمد ولیخان و مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمه عصیان همدست و همداستان آمدند معتمدالدوله در اندک روزگاری بر آنجماعت چیره شد و ایشان را از در اطاعت باز داشت و شاهنشاه غازی برای تعمیر و تذهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاص زری بدو فرستاد و معتمدالدوله حاجی میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا اینخدمت را تقدیم کرد و هم درینسال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران مامور بتوقف همدان گشت اگرچه اقامت او در طهران موروث وخامتی نبود لکن بدست آویز شیخوخت و سالخوردگی حشمت پادشاه را نیکو نگاه نمیداشت لاجرم برحسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را بر داشته روانه همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود و هم درینسال برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم هنری بکمال داشت مامور بحکومت مازندران گشت و میرزا اسدالله خان نوائی بوزارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مامور بحکمرانی کرمان آمد آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان باراضی بم سفر کرد و قلعه بم را بیتغاقی کرده بنشست و رایت خودسری فراخته کرد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم درینسال چون قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی بجانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و بحضرت پادشاه شتافته زبان شکایت باز داشتند و بعرض کارداران دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان بکردار و گفتار ستوده صغار و کبار راست لکن عمال او از شهر و ده از منال دیوانی بر زیادت طلب کنند و او شریعت بذل وجود را امید دارد که ایشانرا در معرض مواخذت حاضر سازد لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده ماخوذ عمال او را از مردم شهر و ده در رسم و جریده کنم و فذلک حساب او را بعرض رسانم بعد از آنکه من بنده بکاشان رفتم و فرمان پادشاه بگفتم عمال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلی خان و این بنده بشکایت و سعایت مکدر ساختند و این بود تا شاهنشاه غازی بدار الخلافه مراجعت فرمود و این هنگام شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله برحسب فرمان حاکم کاشان گشت بعد از ورود او جمع و خرج منال دیوان را من بنده جریده کرده بطهران آوردم و معروض درگاه داشتم و هم درینسال سیف الله میرزا حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمدخان ایروانی امیر تومان حاکم عراق گشت و هم درینسال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظل السلطان با بعضی از مردم در پنهان زبان بنکوهش کارداران دولت باز میداشت و بگمان خویش فتنه می انگیخت چون صورت حالش مکشوف گشت برحسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر او بگماشتند و هم درینسال میرزا جعفرخان مشیر الملک بنشان سفارت کبری مامور بتوقف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و در ارزن الروم امر بیع و شرای بازرگانان ایران را بنظام کرد و از آنجا بیرون شده در اسلامبول

رحل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را با یکتن از ملازمان او روانه عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی زائران مشاهد مقدسه را مکانت بزرگ نهند و بازرگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند بالجمله میرزا جعفرخان را در اسلامبول مکانتی بدست شد که ارامنه بندر ازمیر و دیگر مردم بسیار وقت نزدیک او پناهنده میرفتند و خود را در جار و جوار او میگرفتند و با دولت بلجیق و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهده تجارت بست چنانکه در جای خود مذکور میشود

وقایع حال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق ایت ئیل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذالحجه سپری شد آفتاب از حوت بحمل جای کرد شاهنشاه غازی محمدشاه جشن نوروزی بپای برد و چون پنج روز بعد از تحویل شمس ببرج حمل ماه محرم در رسد و سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار قمری در آید وهم پنج روز بسال شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود لاجرم وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میگردد بالجمله بعد از درنوشتن بساط عید شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا یکجهته گشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق گروه گروه کوچ داده در دار الخلافه انبوه شدند و از آن سوی کامران میرزا با لشکری ساخته آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگذار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را بکارداران دولت نگاشت و از پس او امیر دوستمحمد خان سردار کابل و کهندل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات هر یک جداگانه رسولی و عریضه انفاذ حضرت داشته نیازمند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار بتسویف نگذارد و شاهنشاه غازی فرستادگان ایشانرا بنواخت و پاسخ مکتوب هر یک را منشور کرد و هم از قفای ایشان قنبر علی خان مافی را نزدیک کهندل خان رسول کرد و شمشیری که قبضه آن با الماس مرصع بود بتشریف او انفاذ فرمود و هم در اینوقت کمال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش برسانید و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود بشرح میرود بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران بباغ نگارستان تحویل داد و حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده در پیرامون نگارستان سراپرده راست کردند و میرزا آقاخان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده بدست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای علوفه و آذوقه چندان حسن رویت بکار داشت که شاهنشاهش هزار تحسین و تحیت فرستاد و از آنسوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود تدبیری اندیشیده رسولی گسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمدخان نام داشت برسید و پنجاه طاقه بافته کشمیر و پانزده سر اسب برسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه پیش داشت بدین شرح که اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که از در کذب از این بنده بازنموده اند

معفو و منسی دارد و وجوه دنانیر و راوس را بنام و لقب پادشاه زینت بخشیم و هرگز از طریق طاعت نگردم از برای بنده مطیع و منقاد سفر پادشاه و زحمت سپاه درین اراضی واجب نباشد چون کارداران ایران کذب او را مجرّب داشتند کلمات او را وقعی نگذاشتند و فرستاده او را بی نیل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را از سپردن این راه گزیر نیست اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه پادشاه آید آنگاه برحسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد و از پس او شاهنشاه غازی فرهاد میرزا و محمد باقرخان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسمخان سرتیپ تبریزی با فوج خاصه مأمور بتوقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را باتفاق حسن خان ساری اصلان و سی هزار تن سوار و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور بلشکرگاه پیوسته شود و از پس او امیر توپخانه حبیب الله خان شاهسون را بفرمود تا با شصت عرّاده توپ طریق محال خارکیر دو بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کار آزموده روانه چمن کندمان داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کوهگیلویه را بنظم درآورد و امیر اصلان خان قراگوزلو را ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را بحکومت قزوین مأمور فرمود و طهماسب قلیخان قزوینی او را بوزارت او برکشید و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آذوقه و علوفه لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره در چمن بسطام قبه خیام برافراخت و مدّت بیست روز در آن اراضی اوتراق فرمود و در آنجا معروض افتاد که امپراطور ممالک روسیه نیکولای سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسا کند و مملکت گنجه و قراباغ و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی بحضرت شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا باین حدود سفر کرده ایم اگر شاهنشاه ایران نیز گامی چند فرا گذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم شاد خوار باشیم نیک سزاوار است و این هنگام چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار برآرزو نمیرفت

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران بجانب ایروان بحال پرسی امپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بمهر و حفاوت بود واجب افتاد تا یکتن که لایق حال پرسی امپراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد اتحاد فرماید لاجرم شاهنشاه غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیّر اعظم گردون خلافت ولیعهد دولت قوی آیت ناصر الدّین میرزا که این هنگام هفت ساله بود از تبریز خیمه بیرون زند و امپراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید محمد خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلماء و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب او باشند و محمد طاهرخان قزوینی را نیز پنجاه بافته شال رضائی و سه رشته تسبیح مروارید و چهل اسب ترکمانی از بهر مبارکباد ورود امپراطور سپرد و او از چمن بسطام بیرون شده در حدود ایروان برکاب

ولیعهد

ولیعهد پیوست بالجمله محمد خان امیر نظام بسیج راه کرده در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از آنکه امپراطور روسیه درآید ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد کارداران دولت روسیه بحضرت او آمدند و معروض داشتند که برحسب فرمان امپراطور در صره این بلد سرائی شاهوار ترتیب کرده ایم تا ولیعهد نشیمن فرماید چرا در ظل سراپرده روز باید گذاشت ولیعهد فرمود ما را خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار پسندیده تر باشد و از آنسوی امپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خاصه گان درگاه بودند کوچ همی داد و هر منزل سواری دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل دیگر ملازم رکاب میساخت بدینگونه طی مسافت کرده یک روز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود پانزده توپ برای حشمت او گشاد دادند و چون وارد شد نخستین بکلیسا رفته نماز بگذاشت و کشیشان و مسکینان را بذلی بسزا کرد و پس از آن بعیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هر یک را پرسش و نوازشی جداگانه فرمود آنگاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جباخانه را یک یک بازدید کرد و از آنجا بمنزل خویشتن رفت دلی توانی بارن روزن را که وزیر اول بود بحضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود و پیام کرد که عمّ تو میگوید من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده ام چرا در صحرا منزل ساختید ولیعهد همان جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نضارت در چمن نشیمن کردیم دیگر گفت عمّ تو میفرماید شنیده ام بسبب ضعف بُنیَت درین سفر زحمت فراوان دیده اید در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است که من هنوز در طریق محبّت یکقدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد بارن روزن ازین سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تحیت فرستاد آنگاه معروض داشت که فردا چون سه ساعت از روز برمی آید بدین حضرت حاضر میشوم و در رکاب ولیعهد خدمت عمّ او امپراطور خواهیم رفت و رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر بهنگام برسید و کالسکه خاص امپراطور را آورده ولیعهد را برنشاند و خود باتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را در سرای امپراطور فرود آورد و در اوتاقی که یکدر با ایوان امپراطور راه داشت نشیمن فرمود زمانی دیر برنیامد که امپراطور خود آندر را فراز کرده بدین اوتاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید و هم از آن در با ایوان خویش شد و عیسی خان خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت آنگاه دیگرباره در باز کردند و محمد خان امیر نظام و دیگر چاکران را طلب نمودند محمد خان نظام العلما را از پیش روی و خود از قفا روان شد و میرزا تقی خان از پس او و محمد طاهر خان قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر در رفتند امپراطور همچنان بر سر پای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هرچه میخواهی از این عمّ پیر بزرگ بخواه که بر هرچه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتر الماسی که تمثال امپراطور از طرف زیر نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیر نظام فرمود که وجع پای ترا شنیده ام از پای بنشین محمد خان از در ادب سر بفرمان درنیاورد و امپراطور خود دست بر کتف محمد خان نهاد و او را نشانده درین هنگام اجابت فرمان کرد و هم بی توانی بر پای خواست آنگاه از حاجی ملا محمود نظام العلما پرسش نمود

محمدخان معروض داشت که از بزرگان علامات دولت کال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام بتعلیم
ولیعهد شش مخصوص داشته امپراطور با نظام العلما فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکوهی
باش تا اهل ایران در سایه اینده رخت تنا در راحت کنند نظام العلما عرض کرد که انبیا از اخبار آسمانی اخبار کرده
که قلوب ملوک مهبط الهام است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را درخور این خدمت دانستند انشاالله کار
برحسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف دو پادشاه خواهم شد آنگاه پرسش حال محمدطاهرخان کرد و خدمت او را
باز دانست و میرزا تقی خان را بپرسید محمدخان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است
و انکس است که در پطرزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند را
که رفیق خود را دیگرباره دیدار کردم پس بلسان ارسی حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را
فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیرنظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت نشانی که از بهر
تو فرستادم مبارکت باشد آنگاه با امیرنظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت
که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرگردان دارند امیرنظام از این سخنان استشمام تحقیری کرد
و نیکو پاسخی داد عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تا کنون
بدست هیچ سلطان مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان خوی همین مردم
لگزی دارند که سالهای دراز هست که با سپاه مانند تو امپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند
با اینکه شهربندی و حصاری ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز بمیدان ایرانیان
در نیایند امپراطور از این سخن خاموش شد و دیگرباره فرمود جماعتی از ایران با راضی روسیه گریخته اند
برخی گرفتار شده اند و همچنان از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایرانیان گشته اینک دو فوج بیگی مسلمان
در حضرت شاهنشاه ایرانند اگر از جانبین اسیران و گریختگان را با زوطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی
و یکجهتی محکم تر گردد امیرنظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد و پس رخصت
انصراف داده بجمله مراجعت کردند و آن دررا استوار کرد و از دنبال ایشان انفیه دان مرصعی بالماس
از برای امیرنظام فرستاد و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود
بمنزل انفیه دان مرصعی نیز از برای میرزا تقی خان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمدطاهرخان انفاذ داشت
و یک حلقه انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست که محمد
آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی رافت بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیم باشی و
هریک از چاکران را جداگانه بمقدار محل و مبلغی زر بذل کرد و بعد از سه روز امپراطور راه گرجستان برگرفت
و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگرباره امپراطور تاجی مرصع بالماس
و نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است بیاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه ولیعهد صورت حال
عریضه نگار کرده بمصحوب محمدطاهرخان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شهریار سخن امپراطور را در ساختن
دو فوج بیگی مسلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسدالله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت

محمدطاهرخان را

محمدطاهرخان را بجای این خدمت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برکشید و روانه فرمود

حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم مدت بیست روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه سران
و سرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته میشدند و هم در اینجا معروض افتاد که الله قلی توره
والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان را که در گرگان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با گروهی از
سکنه قاری قلعه بجانب اتک کوچ داده از بهر آنکه در خوارزم جای دهد چون این خبر با آصف بردند نجفعلی خان شادلو را
با انبوهی از سواران مامور داشت تا تاختن برده در کنار قلعه مهیین بدان جماعت رسید لشکر خوارزم چون
این بدیدند نخستین بقلعه مهیین در رفته خویشتن را ساخته جنگ کردند و از آنجا همگروه بیرون شده رزمی
صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند نجفعلی خان سر و اسیر فراوان از آن جماعت گرفت و هزار و پانصد خانوار
کوکلان را کوچ داده وارد بجنورد کرد و در آنجا سکون فرمود و هم در این وقت الله یارخان آصف الدوله نیز از
خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این
وقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز
سودای سلطنت از دماغ بزیر نیامده اگر در این سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای بگریبان در رفته بلند
شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران ویران ماند آیه صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بسطام
تحویل مقام نفرماید سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کارآزموده برای فتح هرات و افغانستان برگمارد
و اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر وه کرت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی فرمود اکنون
که تا بدینجا تاخته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم ما فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی
خصم دو چندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کند این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده بتجهیز
لشکر خراسان کند و برکاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و روز بیستم جمادی الآخره از
چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد و در اینجا یکتن از مردم شاهسون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم
رفت که قورخانه آتش گیرد و قورخانه چیانش دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش برگیرند
بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بجست و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار
بدینگونه کرد و همچنان قورخانه چیانش بمحل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز بالحاح حاجی میرزا آقاسی از قتل امان
یافت از قضا روز ورود بسبزوار مرد شاهسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن
غلام اسب خویش را انگیخته بتر کتازی مسافت میکرد و چون نزدیک شد اسب عنان از کفش بستد و بر مرکب مرد
شاهسون باز خورد لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شده بچاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن
باز شویم شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار عنان باز نکشید امیر توپخانه در اینجا برکاب پیوست و
پس از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و بیست روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان
بسیج سفر کردند و هرچه در بایست بود حمل دادند شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه از

از پیشگاه حضور بگذشتند و یلخان تنکابنی سرتیب فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید پس از انجا خیمه بیرون زده
در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه رخصت زیارت تربه منوره حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام را حاصل کرده بدانجا رهسپار آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز اجازت یافت یکماه شهر صیام را
در مشهد مقدس مقام کند آنگاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار
گشت در انجا الله یار خان آصف الدوله برسید و هم از انجا او را با دوازده هزار سوار کارآزموده و پیاده نظام
و نه عراده توپ مامور بفتح بادغیس فرمود و فرمان شد که اسکندر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران
و شمخالچیان قرائی نیز با آصف الدوله کوچ دهد آنگاه از تربت شیخ جام باراضی سر جام نزول فرمود و پس از
هفت روز از انجا طریق غوریان گرفت و روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلیخان
ایروانی که قراول سپاه بود دوچار شدند و رزم در پیوستند و در اول حمله شکسته شدند و بقلعه درگریختند عباس
قلیخان چند تن از انجماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت
و مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد
شیر محمد خان افغان برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان حارس و حافظ غوریان بود در زمان ابواب قلعه را
فراز کرده دیوار باره را استوار نمود و از تفنگچیان و شمخالچیان زبردست بر سر باره لشکری انبوه کرد در
اینوقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق
نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده انگاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان
وزیر لشکر فرمود این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تاختن از شریعت
کشورستانی بعید است همانا از این پس اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را حمل آذوقه
و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه بسلامت خواهند زیست
شاهزاده محمد رضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا درین سخن با وزیر لشکر همداستان شدند حاجی
میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون اینکار بدراز کشد صولت
سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هرب که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر
در رتق و فتق این امر مداخلت نفرمائی بر ذمت من است که این حصار را از دو تا سه هفته گشاده دارم حاجی میرزا آقاسی
غضب آورده فرمود من از اینکار دست باز داشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرمود
و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگرچه هرات را
حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی
حاجی خان سرتیب و بعضی دیگر از سرکردگان بر ذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را بر همت کرده
کنیم و اگر همه بذل جان کرده‌ایم سخن تو را نگذاریم بهزل باشد پس آن لشکر جرار چون بحر مواج بجنبش آمد و قلعه غوریان را
از چارسوی حصار دادند افغانان از فراز برج و باره شمخالها بگشادند و از نیسوی توپچیان دهان توپها را گشاده
داوند و سربازان با سرنیزه‌های تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را نقب کردن و کندن گرفتند و بدین فرود گرفتند

یکدو روز

یکدو روز برزیادت نبود که کندها را بخندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده‌های چند از خاک برافراشتند
و توپها را بر فراز آن تنها صعود دادند بانگ توپ و تفنگ و گرد و دخان جنگ جهان را دیگرگون کرد و پای ثبات
قلعگیان برفت شیر محمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمد
حسین خان مرا واجب افتاده اگر تا پای این برج راه نزدیک کند روا باشد محمد حسین خان سرتیب فیروزکوهی و محمد
خان سرتیب فوج نیکی مسلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز او شنیدند پس محمد حسین خان تا پای باره برفت
و شیر محمد خان از فراز برج ندا در داد و امان طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش
داد آنگاه قلعگیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در بگشائیم از مردم این قلعه
نام و نشان نماند چندان مهلت بگذارید که این لشکر آشوفته بخیمهای خویش باز شود و این جنگ و جوش فرود
نشیند تا خویشتن بحضرت پوئیم و زینهار جوئیم بالجمله روز سه شنبه چهاردهم شعبان شیر محمد خان تیغ و کفن
از گردن آویخته باتفاق محمد حلیم خان و محمد طاهر خان بحضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و بشفاعت حاجی
میرزا آقاسی عصیان او معفو گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشد و مردمش از قتل و
سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آنجماعت که بحکم کارداران کامران میرزا از محال خاف و دیگر قری در
آنجا سکون جسته اند آسوده خاطر هر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسدالله خان قاینی را بفرمود تا با یک

فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

شاهنشاه بعد از دو روز از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان باراضی هرات درآمده در جانب
شمال قلعه قریب مصلا و مزار ابوالولید لشکرگاه کرد نخستین جماعتی از افغانان نزدیک شش هزار تن بفرمان کامران
میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیب و فتح الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند
بعد از عبور از پل نقره کبوترخان دوچار آمدند و جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب
داشت در قدم جلادت و تشش فتوری پا دید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجعان بود خود
علم برداشته حمله افکند سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و باقرخان
چلبیانلو نیز بجنگ درآمدند و چون شیران رزم آزمای از چپ و راست تاختن کردند و در آن رزمگاه باقرخان
هشت زخم برداشت و از پای ننشست در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان
از قفای هزیمتیان تا بدروازه هرات عنان نکشیدند و مردم مرکب بخاک افکندند و باز لشکرگاه شدند
و از جانب دیگر سیصد تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شده یکتن از فیلبانان را با یک فیل بقتل
آوردند چند اولان اردو چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آنجماعت را هزیمت ساختند هم در آن
شب دیگر باره فوجی از افغانان از بهر شبیخون همداستان شده از شهر بیرون تاختند و بجانب مصطفی قلیخان
سمنانی و سپاه او حمله بردند مصطفی قلیخان بیستوانی فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش را بدیشان
گشاده داوند لاجرم جمعی بخاک افتادند و برخی بشهر درگریخت روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده چمن

سنگ سفید او تراق گشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب لشکرگاه ترکتازی همی کردند حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد روز دیگر فرمان شد تا قلعه هرات را حصار دهند روز شنبه بیست و هشتم شعبان لشکرها از چهار سوی جنبش کرد محمد خان ماکوئی امیر تومان بجانب شرقی قلعه هرات شده در برابر دروازه قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس فرانسه که در علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد سنگر راست کرد و سربازان را حفر کردن مارپیچ و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر بیاموخت محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قشون دیگر بسوی دیگر شد و جنرال پروسکی مهندسی لشکر او کرد و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد و میرزا رضای مهندس باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت ولیخان تنکابنی خواست تا بر حسب فرمان مارپیچ خود را از سنگر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سربازان قزوین بسنگر حاجی خان راه نزدیک کردند سرباز شقاقی بمدافعه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سر از سنگر بدر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند مردم افغان از برج خاکستری یکبار دهان تفنگها بگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در این وقت بیم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی کار بمقاتله رود و مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شد حاجی خان امیر را عتاب باز داشت و کیفر گناه او را بوقت دیگر گذاشت بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازه عراق نشیمن جست حبیب الله خان امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات بنام بود در پیش داشت و توپهای باره کوب را بجانب آن برج گشاد داد ناگاه توپی که بر زبر آن برج بود با جمعی از حرسه قلعه یکبار بزیر آمد و هولی بزرگ در دل قلعگیان افکند مع القصه لشکریان از اطراف مارپیچها پیش بردند و سنگرها پیش دادند از میانه فوج محبعلی خان راه با قلعه نزدیک کرده قریب بدروازه قندهار یکصد و بیست تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند شبانگاه پانصد تن از افغانان همدست و همداستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت بدان مسجد خرابه یورش بردند و در هر کرت بآموزگاری موسی سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان گشادند و ایشان را باز پس بردند در کرت سیم بسیار کس از آن جماعت کشته شدند ناچار پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شبیخون بر سر محمد ولیخان و حاجی خان امیر بهادر جنگ و صمصام خان می بردند و جان بر سر این جلادت می باختند و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و زخمی میساختند بالجمله نخستین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای تا بقلعه هرات یورش برم و همی خواهم تا هیچ یک از افواج با من جنبش نکند بشرط آنکه چون با مردم خود این خدمت بپای برم و شهر هرات را فرو گیرم فتحنامه در بلاد و امصار بنام من رود و چندانکه شهریار فرمود کس بدینگونه در چنین قلعه یورش نیفکند او بر الحاح بیفزود و چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را موجب رضا شناخته بسنگر خویش شتافت و مارپیچ لشکر خویش را بخندق شهر پیوسته کرد و سربازان بهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند

وبها در جنگ که از پیش روی سربازهمی رفت ناگاه با گلوله تفنگ جراحتی یافت چنانکه از پشت تا مهره سر تا کمرگاه پوست شکافته شد و یکماهه مرهم کرد تا بهبودی یافت اگرچه این خدمت برخلاف فرمان بود لکن بدین جلادت یکقبضه شمشیر الماس پاداش یافت محمد ولیخان و جنرال پروسکی نیز مارپیچ و سنگر خود را تا بخندق بردند و همچنان صمصام خان و محبعلی خان تا خندق راه کردند و محبعلی خان را جراحتی بکتف رسید یکروز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هر کس بعلف چرد و دام خوذ دارند مهدیخان قراپاپاق و چند تن از غلام تفنگچیان بر ایشان تاخته بیست تن سر و اسیر گرفتند اینوقت چنان افتاد که عمال طون و طبس معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر بجانب لشکرگاه حمل میدادند دیده بانان این خبر بهرات بردند و جماعتی از افغانان ناگهان بر ایشان تاخته سی تن از مسلمانان را عرضه تیغ ساختند و آن زر و مال را برگرفته بهرات در رفتند از پس این وقایع میرزا جان مستوفی هرات از نزد کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سردار که از بزرگان افغان و برادر زن کامران میرزا بود از یار محمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده بحضرت شاهنشاه غازی شتافت و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان مستوفی برداشته با جمعی از لشکر بقری و مزارع هرات رفته آزوقه و علوفه بلشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت ماخوذ میدارند از بابت منال دیوانی سند بسپارند و از پیشوی در شب پانزدهم رمضان یار محمد خان افغان وقتی که لشکر در جوش و جنگ و گشادن توپ و تفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست از جنگ باز دارید بامدادان یکتن بشهر قدم در نهید و ما را از قبل پادشاه امان دهید تا سر بر خط فرمان گذاریم و طریق حضرت سپاریم این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه دو روز دست از جنگ بداشت و برحسب حکم عزیزخان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است بدرون هرات رفت و دو روز توقف نمود آنگاه با عریضه شاهزاده کامران و یار محمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف افتاد که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را بمواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات باز دارد شاهنشاه فرستادگان او را بانیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگرباره نیران حرب افروخته گشت و چون برحسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمه قلعه هرات را حصار دادند و نیم دیگر را گشاده داشتند بسیار وقت افغانان از آن دروازها که در محاصره نبود بیرون شده بتاختن هنگام بر سنگرها تاختن میکردند و با سربازان ساز مقاتلت و مبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود میداشتند بلکه اگر توانستند حمامه نامه را از درون شدن و بیرون شدن نمیگذاشتند اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف داشته اید تا قیامت اینکار بنجامت نرسد چه غلات و حبوبات بشهر در آورند و اگر لشکری

بدو ایشان رسد بی کلفت بشهر در برند و شبها نیز بر ما شبیخون آرند و چنان باشد که تا کنار لشکر در رسند و از
تاریکی شب هنوز سر باز مانده که ایشان دوستانند یا افغانانند شاهزاده محمد رضا میرزا و میرزا نظر علی حکیم باشی
و جمعی از سران سپاه بدین سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نمیداشت و میفرمود
سه دروازه را حصار دهید و سه دیگر را مفتوح بگذارید عاقبت الحاح کردند و سر این سخن را پرسش نمودند در
پاسخ گفت چون اطراف شهر را تنگ حصار دهیم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش
نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما بدراز کشد اما چون یکسوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است
چون لختی سختی بیند شهر را بگذارد و راه فرار بردارد و وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست آنکس که از تنگنای محاصره
خواهد فرار کرد و از راه شناخته بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قنطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود
شود و از راه ناشناخته فرار کند تواد سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر ما را بدینگونه در فتح این
حصار بر کاری اینکار بدست ما راست نشود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد که تمامت شهر را در محاصره
بگیرند لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی او را می ستود اندک
اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حملی گران افکند و هم داشت که یکسره روی دل پادشاه باو شود بالجمله لشکریان جنبش کردند
و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده پرگار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد مسدود داشتند حاجی خان امیر بهادر
جنگ قراباغی با دو فوج شقاقی از جانب تل بنگی که بسوی ارک هرات است سنگر برده میانه دروازه قوطی چای و
دروازه ملک جای کردند و لیخان تنکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تنکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و
دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از کجور و کلارستاقی بجانب برج خاکستر سنگر کرد و صمصام خان با
افواج بهادران میان دروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلبعلی خان افشار با جماعت افشار زنگنه در
و کلیسائی و خدابنده لو بسوی برج فیلخانه شد و اسکندر خان قاجار دولو پسر فتحعلی خان با افواج قراجه داغی و مراغه
و قرائی و گروس میان دروازه خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و نبی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج همدانی در زیر
برج خواجه عبدالمصر بحفر کردن نارنج و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر دروازه
قندهار نیران گیر و دار برافروخت بدینگونه تواد سپاه با لشکرهای خویش اطراف هرات را پره زدند اما از آن
سوی چون کامران میرزا ازین پیش فرزند خویش نادر میرزا را با بقاء آسر ملا شمس قاضی هرات و باقرخان
ایشک آقاسی و امیرآخور خود بطلب مدد و پشتوان بنزدیک الله قلی توره فرمانگذار خوارزم و مضراسنجان والی
میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات
فرموده و چنان نداند که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه
از بهر آزادی اسیران شیعی است و اینجماعت بیشتر در خیوق و میمنه و میان قبایل پراکنده اند هم اکنون پایان کار را
نگران باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارید لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان
جوشش و کوشش را میان استوار کردند نخستین طایفه تایمنی دو هزار تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات
برگرفتند و در عرض راه با نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات

بلشکرگا

فرستادن کامران میرزا پسر خود را بطلب آمدن لشکر خوارزم و میمنه و مقاتله آصف الدوله با ایشان

بلشکرگاه میکرد باز خوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم تایمنی عرضه شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت بقیة
السیف سر خویش را گرفته تا مراتع و مساکن خود عنان باز کشیدند اما چون پسر کامران میرزا پیام پدر را بسنجان خوارزم
برد الله قلی توره هزار و پانصد تن سوار جرار گزیده ساخت و خلیفه عبد الرحمن ترکمان که مردم آن اراضی خاک
مقدسش را بشفای مرضی میبردند برانجمله امیر ساخت و خلیفه عبد الرحمن نادر میرزای پسر کامران را با همراهان او
برداشته تا میمنه نزدیک مضراسنجان شد و از میمنه و اندخود و شبرغان شش هزار سوار کاری فراهم کرد و شیر محمد
خان هزاره اگر چه همه روزه کس بدرگاه پادشاه میفرستاد و تقبیل سده سلطنت را میعاد مینهاد لکن سخن از در کذب
میکرد در اینوقت که خبر لشکر کشی خلیفه عبد الرحمن را بشنید از قبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی چهار هزار مرد
رزم آزموده بدو فرستاد و او با ده هزار مرد ساخته نبرد گشت و ازین طرف چنانکه بدان اشارت شد آصف
الدوله با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از تربت شیخ جام مامور گشت و ازینگونه سران و سرکردگان ملازم
رکاب او شدند نخستین برادرزاده او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قرائی و سوار قرائی دو هزار و دویست تن
پسیج راه کردند که یک نیمه را شیر خان عمزاده او سرهنگ بود و نیمه دیگر را احمد آقا سرهنگی داشت دو هزار تن عرض
داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملک افشار با فوج اخلاص و سواره کلیائی هزار و ششصد تن بساز کرد و دیگر نبی خان
قراگوزلو هزار تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبدالله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد بیگ
با چهارصد تن سرباز گروس کوس رحیل بنواخت و نورالله خان شاهسون با یکصد و پنجاه سوار جرار و جعفرقلی
خان کرد شادلو با هزار تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرولایتی و
شمخالچی کوهپایه مشهد مقدس اینجماعت نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام منزل
کاریز وار انجا بجهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا بمنزل شکیبان که تا قلعه غوریان دو
فرسنگ مسافت است براند آنگاه منزل قوشه را درنوشته در اراضی دخیسات و یورت قبایل جمشیدی
فرود شد و در قراتپه خیمه بزد چون مردم آن اراضی را قوت مقاتلت نبود علف و آذوقه که انباشته بودند
بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه شش هزار مرد جنگ داشت توان درنگ نیاورد
قلیل کرّی نمود و در حمله نخستین دویست تن از لشکر او قتیل و دستگیر شد ناچار طریق فرار برداشت از پس او
آصف الدوله سه روز در قراتپه اتراق کرد آنگاه راه قلعه نو برگرفت و بهر زمین که عبور همی داد مردم
هزاره مربع و مرتع خود را وداع گفته بدیگر جای میرفتند و خانهای خود را آتش در میزدند و آصف الدوله
چنان از قفای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را دیدار میکرد و حکم میداد تا لشکریان
بنشانند و خرابی روا ندانند بالجمله تا قلعه نو براند و در آنجا ده روز اقامت کرد و از قبایل اوزبک و دیگر طوایف
که سکان سرایل میمنه و اندخود و شبرغان بود فحشی بسزا نمود آنگاه از آنجا کوچ داده بجانب بالامرغاب
شتاب گرفت از آن پیش که ارض تپه کج فرا رسد زمان خان جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و شاه
پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرده بجنگ درآمدند از دو رویه صف قتال راست شد و ابطال
رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و این کرت افغانان مردانه بکوشیدند و مدت چهار ساعت

رزم دادند در پایان امر دویست و پنجاه تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و یکباره
هزیمت شدند و آصف الدوله بمنزل پدهٔ کج در آمد و از آنجا اسکندرخان برادرزادهٔ خود را با دو فوج سرباز
مراغه و قرائی و سوارهٔ قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره و پست
و بلند فراوان بود اسکندرخان پیاده شد و از راه دیگر کوچ داد و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم
اسکندرخان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبچاق که از دور
و نزدیک نگران او بودند ناگاه بر او در آمدند و مجری آب را از آن دره مسدود ساختند و از دو جانب
بر فراز کوه بر آمده اسکندرخان و مردم او را که در نشیب دره بودند هدف گلولهٔ شمخال و تفنگ ساختند
و کار بر او صعب افتاد اما چون شیران جنگی بدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار
اسب نیز سنجاک افتاد و اسکندرخان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان بخون آغشته را سنگر کرد
و همچنان مردانه رزم داد و از آنسوی چون آصف الدوله نزدیک بغروب شدن آفتاب بمنزل رسید و اسکندرخان را
نیافت دانست که در راه پیاده شده است هم در اینوقت ناگاه بانگ شمخال و تفنگ برسید و مکشوف افتاد
که ترکان با اسکندرخان در آویخته اند لشکریان خواستند بمدد او بیرون شوند آصف الدوله رضا نداد
و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندرخان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش
کند در روز بیگاه شود و بعید نیست که راه بدو نکنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند بالجمله آن شب تا بامداد ببود و
چون سپیده بزد جعفرقلیخان قراجه داغی و فتی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفرقلیخان
شادلو با سوار کرد شادلو و سوارهٔ کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندرخان بیرون شدند هنوز دو نیزه بالا
آفتاب صعود نداده بود که برزمگاه برسیدند اسکندرخان همچنان از پس سنگر کشتگان رزم میداد بعد از رسیدن
لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت از دو رویه لشکر بکوشش و کشش در آمدند مردم اسکندرخان نیز نیروئی تازه
بدست کردند و در پایان امر ترکان را شکسته شد و هزیمت دادند از قضا در اینوقت سه هزار تن سوار بمدد
ترکان رسید هزیمتیان چون این بدیدند دیگر باره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفرقلیخان کرد شادلو
و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان بیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب برپای
ایستاد و کار بصعوبت افتاد شیرخان سرهنگ با فوج قراجه داغی از قفای جعفرقلیخان برسید و جنگ به پیوست
از دو سوی دلیرانه رزم دادند بیست تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آنسوی رحیمداد سلطان
هزاره که یکتن از سرکردگان نامبردار بود جراحتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتیل گشت
لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بلشکرگاه آصف الدوله مراجعت
نمودند و در این هنگام آصف الدوله سفر بالا مرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی بیک نام داشت
و از نزد شیرمحمدخان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهندهٔ لشکرگاه ایران شده بود دلیل راه کرد تا سپاه را
رهنمائی کرده ببالا مرغاب برد حاجی بیک که از برای چنین وقت انتهاز فرصت میداشت لشکر را بمیان دره
عبور داد که از دو سوی جبال بازخه افراخته داشت چون لشکر بمیان دره در آمد ناگاه ترکان از بیغوله ها بیرون تاخته

وایرانیان را

و ایرانیان را هدف شمخال و تفنگ ساختند فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور میدادند تا مبادا دشمنان مشرف
بر آن دره شوند و کار بر لشکر سخت کنند قوت درنگ نیاوردند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت بیچاره
ماندند چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی بازشدن در اینوقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه
بودند از اسبها بزیر آمده دامن برزدند و بدان جبل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوسته شدند و رزمی سخت بدادند
و ترکان را بشکستند لکن چندان سربازان در آن کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش
ایشان را دیگر قوت قدمی برگرفتن نبود جعفرقلیخان شادلو مقداری جوهر لیمو با خود داشت اینوقت بر
سربازان قسمت کرد تا قوتی بدست کرده بازلشکرگاه شدند و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را
سنگر کردند فرسی فراوان نابود گشت و بعد از انگیختن این فتنه حاجی بیک هزاره مفقود شد و چندانکه آصف الدوله
کس بطلب او شتافت نشان او نیافت بالجمله صبحگاه دیگر آصف الدوله اسکندرخان را با سوار قرائی
بر منقلای سپاه مأمور فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفرقلیخان را با سوار شادلو بچنداول گذاشت و لشکر را کوچ
داده تا منزل خواجه کند براند بعد از ورود بمنزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندرخان تاخته اند
و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند
و برنشستند نخستین دویست تن سوار بمدد قراولان رسید هم در این هنگام ناگاه سه هزار سوار هزاره از کمینگاه
بیرون تاخت و جنگ در انداخت سواران خراسانی چون این بدیدند و دانستند با عدد اندک نتوان هنر
ایشان آزمود در زمان پیاده شده اسبها را سنگر ساختند و بخویشتن داری پرداختند از این طرف
اسکندرخان قاجار و جعفرقلیخان قراجه داغی با سیصد سوار برسیدند و هم از قفای ایشان آصف الدوله
با انبوهی از لشکر راه نزدیک کرد و سوارهٔ هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و بتوانی پشت با جنگ داد و پس
روز دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده بکنار آب شهررود فرود شد که اکنونش مردم آن اراضی دریای
بالا مرغاب میخوانند در آنجا قراولان سپاه پنجهزار سر گوسفند از قبایل ارساری براندند و بیست تن شبانان را
اسیر گرفتند و چون در این مدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکان صعب میرفت و در مراتع خویش زیستن
نمی توانستند تغاریقی سی و هفت هزار خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را عبره کرده در اراضی بالا مرغاب
ییلاق گرفتند و از آنجا شیرمحمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروزکوهی سواران جنگی
خود را گزیده کرده بمیرابخان والی میمنه و خلیفه عبدالرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که بطلب
مدد بدان اراضی رفته بود پیوستند و مجلسی از پی مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن دارند
از مبارزت و مناجزت دست بازندارند و در این هنگام بیست هزار تن سوار رزم آزمای در کرد ایشان
انجمن بود بالجمله پست و بلند رزمگاه را هندسه کرده پست و چهار جای سنگر ببستند و ساختهٔ جنگ نشستند
اما آصف الدوله بکنار رود شهررود و هی طی مسافت کرد در اینوقت یکتن از اسیران شیعی که مجنون
نام داشت و بخدمت شیرمحمدخان هزاره بود شمشیر او را برگرفته بدرگاه آصف الدوله گریخت و
صورت حال را مکشوف داشت که اینک از جماعت اوزبک مردم وسرپلی و اندخودی و شبرغانی

وسواره ترکمان سالور و ساروق و قبایل چاراویماق بیست هزار سوار جرار در دو فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزار زنند و فراز و نشیب دشت را سنگرهای سخت برآورده اند و مجاری آب را از لشکر بیگانه مسدود ساخته اند آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و اثقال احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بحراست باز داشت و لشکر را با هشت عراده توپ جنبش داده سهل و صعب زمین را در نوردید چون راه بسنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد از دو روی صفها راست کردند و دلیران رده بربستند آتش توپها زبانه زدن گرفت و از گرد دو خان روی جهان قیرگون شد نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیپ و مصطفی قلیخان و جعفرقلیخان شادلو و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود یکبار از جای خود جنبش کرده حمله بردند و از آنسوی ترکمان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار کرت بهکروه حمله انداختند چنانکه با لشکر ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کرت توپچیان از دهان توپها تگرگ مرگ بر ایشان باریدند و ایشان را باز پس بردند در کرت چهارم سوار ترکمان یکباره پشت داد این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان تاختن کردند و سربازان بسنگرها یورش بردند نورالله خان شاهیون با مردم خود در آن حرگاه جلادتی بکمال ظاهر ساخت مع القصه هفتصد تن از ترکمان در آن گیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشت ناچار بنه و آغروق بگذاشتند و یکباره طریق فرار برداشتند لشکر ایران تا سه فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش را در سنگرهای ایشان راست کرده سه روزه اقامت کردند و اموال و اثقال آن جماعت را بتمامت ماخوذ داشتند این وقت باقرخان امیرآخور کامران میرزا که ملازم پسرش نادر میرزا بود مژده این فتح را دست آویز کرده بر اسبی رهوار برنشست و چون برق جهنده طی طریق کرده بلشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت و از مقبلان درگاه شد و نواخت و نوازش خسروانه دید اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت ازبک کرده بمنزل چچک توکه اول آن اراضی است درآمد و از آنجا بمنزل آلتین خواجه کوچ داد همانا گروهی از آن جماعت مراحدیث کردند که آلتین خواجه غاریست که شش تن از مردگان را در آنجا بودیعت نهاده اند که در جسد ایشان هیچ خللی راه نکرده و فسادی پدید نشده و جسد سگی و آهوئی در کنار ایشان افتاده که نیز بر صورت نخستین است و زخم دندان سگ بر ران آهو نمایان است چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موی بدن سگ و آهو را خللی نرسیده و همچنان مرغی مانند حقار در افتاده است که یک پر آن را آسیبی نباشد و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان اصحاب کهفند و نگارنده این اوراق قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرده و بصواب آن درست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آلتین خواجه بمنزل چهارشنبه و از آنجا بارض قیصار فرود شد که تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت درین هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد ناچار بزرگان میمنه و سرپلی و سران اندخودی و شبرغانی و سرکردگان چهار اویماق و دیگر قبایل از در ضراعت نزدیک آصف الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند و خواستار شدند که لشکر از قیصار جنبش

نکند

نکند و ابواب کوشش و کشش مسدود دارد الا آنکه آصف الدوله یکتن از مردم خویش را بمیمنه فرستد و هر چه خواهد فرمان پذیر شوند آصف الدوله مسئول ایشان را باجابت مقرون داشت و جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه میمنه نمود جعفرقلیخان راه برداشت در شش فرسنگی میمنه شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار او را پذیره شدند و در قلعه آلمال یکشب بضیافتش نیکو خدمتها کردند و روز دیگر از طریق دو توزکتل روانه میمنه شدند و دو توزکتل عبارت از نه کوه باشد که نادرشاه افشار از بهر عبور دادن توپ بمیمنه همه جا در سنگ خاره شارعی کرده بالجمله چون بمیمنه رسید خوانین تمامت قبایل با هزار سوار باستقبال او برسیدند و باتفاق تا میمنه برفتند مضراب خان والی میمنه مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی بداشت و او را شانزده روز مهمان پذیر بود و در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی پیمانی محکم نهاد و آنگاه فرزند خود حکومت خان را بشرط گروگان مامور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شیرغانی و شاه ویسخان اندخودی و ذوالفقار شیر سرپلی از قبیله ازبک و شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگر سران و سرکردگان قبایل هر یک یکتن از فرزندان خود را از بهر گروگان کسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و نیز زمان خان جمشیدی میراحمد خان عمزاده خود را با گروگانها همراه داشت و یکصد سر اسب ختلانی و ترکمانی که رکاب سلطانی را لایق بود از بهر پیشکش گزیده کردند و از در ایلی و اطاعت عریضها نگار دادند و با جمله جعفرقلیخان برگرفته بلشکرگاه آصف الدوله آمد و این وقت ترکمان قوی دل شدند و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خوردنی و پوشیدنی حمل داده بلشکرگاه آوردند و لشکر را وسعت عیش و خصب نعمت بدست شد و عبدالله خان قبچاقی برادر شاه پسند خان نزدیک آصف الدوله شتافت و قلاده طاعت برگردن نهاد و عفو عصیان خویش را بزبان ضراعت خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قبچاقی و مودودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند از قیصار کوچ داده هشت فرسنگ باز پس آورده در مساکن خویش جای داد و همچنان از سوی دیگر مضراب خان برادرزاده خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا مگر آصف الدوله را فرمان مراجعت دهد چنانکه

در جای خود مرقوم می افتد

انگیختن علمای هرات افغانان را بجنگ شیعیان بنام جهاد

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگانش بی نیل مقصود مراجعت کردند از پی چاره با یار محمد خان وزیر خود سخن بشوری افکند و بصوابدید یار محمد خان ملا عبدالحق که از اجله علمای مملکت هرات بود مردم قریه پشتگی را که از جمله سادات شمرده می شدند بشهر طلبید و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده پس از نماز جمعه ندا در داد که ای مردم اگر این سپاه بدین شهر راه کنند جان و مال شما هدر شود و حفظ جان و مال واجب است و از این بر زیادت مقاتلت با این جماعت جهاد فی سبیل الله است اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان بکشید هم بهشت شما را باشد مردم را بدین کلمات جنبش داده همی گروه گروه بگرمابه در رفتند و غسل کردند و ناخن بچیدند و کفن بپوشیدند مردم قریه پشتگی از پیش روی و شهریان از قفا آلات حرب و ضرب برگرفته از دروازه خشک بآهنگ مقاتلت بیرون شدند و نخستین بقراولان محمد خان امیر تومان باز خوردند و جنگ بپیوستند

در بده و گیر و دار گلوله تفنگی بر مقتل علی محمد خان کردبچه آمد و بر جای سرد شد یکتن از افغانان بشتافت که سر از تن او برگیرد علیسنقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت و پنج تن از افغانان را عرضهٔ شمشیر ساخت و خود نیز مجروح شده با همان جراحت علیمحمد خان را بر قرپوس زین حمل داده از آن معرکه بیرون برد و اینوقت نیز ترکمانان ایشان در لشکرگاه پراکنده شد محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی و مجعلی خان خوئی و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود از جای جنبش کرده بر انجماعت حمله بردند در اول حمله سی و هشت تن از افغانان و چهار تن از سادات پشنگی و یکتن از عمزادگان یارمحمد خان وزیر مقتول گشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت افغانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از پس این جنگ بر حسب فرمان جسد علی محمد خان را بمشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فرزند او بجای پدر منصوب گشت و هم دیگر باره یارمحمد خان افغان بلشکر حاجی خان ندا در داد و طلب امان کرد و بر حسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاوران فوج شقاقی بشهر هرات در رفته آغاز گفت و شنود کرد و در پایان کار سخن چنان برآمد که در کرت نخستین با عزیز خان کردند و هم در ینوقت بخشعلی خان قراباغی یوزباشی با صد تن غلام از اردو بیرون شد که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آذوقه و علوفه و قورخانه بجانب لشکرگاه حمل دهد و دیگر چنان افتاد که اللهقلی توره با پانصد تن سوار از ترکمانان جنگ آور بعد کامران میرزا کسیل هرات داشت و از پیسوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دار الخلافه می آوردند از لشکرگاه طی پذیره شده در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله برد و از جانبین بانگ گیر و دار برخاست زمانی دیر برنیامد که از ترکمانان سی و چهار تن را سر برگرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمود و یکصد و پنجاه سر اسب ماخوذ داشت بقیة السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فرار پیش داشتند هم از قفای هزیمتیان چهار فرسنگ تاختن کرد و در روز دیگر اسیران را از پیشگاه پادشاه بگذرانید حکم رفت تا ایشان را نیز عرضهٔ تیغ ساختند و امیر توپخانه و ملازمانش را بخلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل چهار هزار خروار غله از محال بادغیس بلشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را وسعت و سعتی در امر معیشت با دید آید و درین هنگام چون فصل خریف بود و زمستان از پی در میرسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ و گل از بهر خویش خانها کنند روزی چند بر نگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و جباخانه نیز کارخانها برآوردند و بسعی اسمعیل خان فراشباشی توپهای بزرگ بر ریختند چنانکه گوله کان مراهتی بدرون آن توانستند رفت و همچنان گلوله توپ بر ریختند و باروت بساختند و فشنگ بپرداختند در ینوقت برادرزاده والی میمنه حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش مضراب خان را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد شاهنشاه غازی رسول او را شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و او در عشر اول ذیحجة الحرام بلشکرگاه پیوست و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و تامینی را که بگروگان آورده بود عرض داد و مورد اشفاق خسروانه گشت و حکم شد تا از کنار هرات راه خراسان گیرد و در حمل و نقل آذوقه و علوفه بلشکرگاه مساعی جمیله معمول دارد و آن مردم که بگروگان آورده بود بخلاع فاخره نواخت و نوازش فرموده با وطان خویش

رخصت

رخصت مراجعت داد آصف الدوله خواستار آمد که بپای باره هرات شده یارمحمد خان را دیدار کند باشد که او را پند و موعظت از ین غفلت و عطلت بزیر آرد و بالجمله رخصت حاصل کرده بپای باره شد و یارمحمد خان را طلب نمود و چندانکه با او از در بیم و امید سخن کرد مفید نیفتاد لاجرم بر حسب فرمان طریق خراسان برگرفت و هم در ینوقت از جانب دوستمحمد خان سردار کابل و والی سیستان و رنجید سنگ پادشاه پنجاب و بخارا و الله قلی توره والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسید و هر یک مورد نواخت و نوازش شدند و از ممالک ایران منال دیوانی و تنسوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی بلشکرگاه حمل داد . و هم در ینسال خسرو خان والی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه که از کدخدایان محال لنجان بود رنجیده خاطر گشت و چنان دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان مخل باشد لاجرم او را ماخوذ داشته محبوس فرمود و چندانش بداشت که هم در زندان جان بداد کردار او در خاطر مردم دهشتی انداخت تا هنوز فرمان پذیر بودند چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود و هم بزندانخانه در افکند خویشاوندان او گفتند بی گمان با آقا شفیع همان معاملت در میان است که با محمد ابراهیم کرد نخستین انجمنی کرده از در ضراعت بیرون شدند و بزرگان شهر را بشفاعت برانگیختند آقا میر محمد مهدی امام جمعه مکتوبی بخسرو خان کرد و خواستار رهائی او گشت خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود لاجرم مردم بشوریدند و غوغا بر داشتند و او باش شهر بر خسرو خان بتاختند و او را در عمارت هفت دست بمحاصره انداختند روزی چند کار بمقاتلت رفت و از جانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود صورت اینحال روز حرکت شاهنشاه غازی بجانب هرات معروض درگاه افتاد شاهنشاه غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده صورت حال را باز داند و بعرض رساند فرخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباس قلی خان توپچی باشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمد علی نامی را نزدیک او فرستاد و هر یک همی خواستند او را بسرای خویش برند و با او متفق شوند و مردم شهر نیز انجمن شده از دروازه بیرون تاختند و با فرخ خان بشهر در رفته همی خواستند او را بسرای امام جمعه در برند فرخ خان گفتار هیچیک را پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار باصلاح نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کارداران دولت منشور کردند که خسرو خان روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر و اخذ خراج دیوانی بپردازد تا آنگاه که حاکمی نصب شود و از پس آن فضلعلی خان قراباغی را مثال حکومت بدادند بعد از ورود او چهار ماه دیگر فرخ خان در اصفهان بود و منال دیوانی را بپرداخت و بعضی ادوات و آلات مرصع بلالی که مامور بود بساخت و روانه هرات گشت و فضلعلی خان در کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود چون یکچند دیگر از مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی که وزیر منال دیوانی بود در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب بلهو و لعب و ساز و طرب بروز آورد و عاقبت الامر از وخامت عمل بترسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال دیوان پرسش کند بدان سر شد که با جماعتی همداستان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت

اصفهان باز دارد فضلعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناکاهش دستگیر ساخته جهان از وجودش بپرداخت و هم دریتسال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده از قفای لشکریان کوچ داد در اراضی هرات بدرکاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل سلطان و بعضی شاهزادکان از قلعه اردبیل بمملکت روسیه

و هم دریتسال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرو گرفت چون هوای شهر تبریز بسلامت بود ظل سلطان را از مراغه و دیگر شاهزادکان را از اردبیل بلده تبریز تحویل دادند چون بلای طاعون بنشست دیگر باره فرمان شد تا در اردبیل جای کنند ایشان ظل سلطان و علی نقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و امامویردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند چون یکچند از مدت زمان در قلعه اردبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از تنگنای زندان فرار کنند و خواست تا از میان قلعه به بیرون شهر نقبی حفر کنند و از انجا بدر شود پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد شاهزادکان را برانگیخت که باید درین قلعه گرمابه از بهر خویش کرد و از حاجت بمیان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمد حسین میرزا با محمد خان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که اگرچه ما باز داشته زندانیم اما پادشاه زادکانیم و خود هریک در شهری شهریاری بوده ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده ایم امروز درین قلعه کاه و بیکاه محتاج بگرمابه شویم و ناچار باید بمیان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حمامها عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز پست کند اگر تو از مال خویشتن معادل سیصد تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا درین قلعه بنیان حمامی کنیم بسیار نباشد و هریک از شاهزادکان در کنار آن مکتوب کلمه چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد سیصد تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت مهدیقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگرچه همه روزه بدان قلعه در می آمدند و شاهزادکان را باز پرسش میکردند بسبب بنیان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقا محمد ابراهیم برادر زن خود را روانه قزوین کرد تا بهانه حفر جای حمام دو تن مرد مقنی آورد و ایشان را بفرمود تا بکار در آمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی به بیرون باره برند چنانکه از میان خندق سر برکنند و این خندق که همه ساله پر آب بود از قضا بسبب قلت باران خوشیده بود و نیستان فراوان داشت بالجمله مقنیان همه روز جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب را به بستند و خاک آن را بخاک حمام برزبر هم کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کرد و راهی بمیان نیزار شد پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و از نیسوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب بیست ذرع بود و چون کار نقب بپای رفت شاهزاده

محمود

محمود و محمد حسین میرزای حشمة الدوله از دور و نزدیک تفرس کردند که شاهزادکان آهنگ فرار دارند و بیم کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادکان ایشان را برحمت شکنجه رنجه بدارند لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده او را گفتند روزی چند برنگذرد که شاهزادکان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده بی توانی بسرای رکن الدوله شتافت و رکن الدوله از وی سخت بترسید و از برای پنهان داشتن امر صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کنند بزیر پای خویش گمان نبرد بالجمله بساطی بگسترد و حاجی علی اصغر را بر نشاند از قضا گره بمیان نقب در رفته بود و چون نقب را تاریک و مسدود الراس یافت مضطرب شده هر زمان برجستن کرده خویشتن را بدان تخته پاره که بر سر نقب نصب بود میکوفت و بانگ برمی آورد و رنگ در چهره رکن الدوله دیگرگون می شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می شنید و پرسش مینمود اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا بر این رفته بود و این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی از اندیشه فرار ایشان باز ماند و چند سخن کرد و رکن الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و راه خویش گرفت دیگر باره رکن الدوله آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست تجارت ده سر اسب بخرید و بهای آن در قریه کلخوران که نزدیک بقلعه ارک بود بپروار ببست و همیگفت چون فربی شوند در قزوین برده بفروشم و سودی برم چون اینکار ها بپای رفت رکن الدوله خواست بداند که اگر شاهزادکان ازین راز آگاه شوند با او همراه خواهند شد یا بیمناک شده این راز از پرده بیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلاصی ازین بند با ایشان مشورت میکنم و ایشان را بکاری صعب و سهمناک می طلبم اگر اجابت کردند همانا ازین نقب دل گرفتن خواهند داشت و اگر نه این سر نیز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادکان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند درین محبس خواهیم زیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر آنچه من گویم پذیرفتار شوید خلاصی توانید جست گفتند آن چیست گفت ما خود چند تن از شاهزادکانیم رزمها کرده ایم و جنگها دیده ایم هریک شمشیری بدست کنیم و همگروه بدین قراولها حمله افکنیم و همه را با تیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم شاهزادکان گفتند سخن بر محال راندی ما معدودی باشیم چگونه توانیم بر اینجماعت غلبه کرد و پشیک جان بر سر اینکار ننهیم رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد چگونه ازین زندان تواند جست و دیگر سخن نکرد و شاهزادکان برخاستند و هرکس بسرای خویش شد از میانه لختی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر بدانچه حکم کنم کردن نهی ازین بند رها شوی در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت در روی کار ننگرم با تو پیمان نکنم و خود را بخطر نیفکنم او را نیز کسیل کرد تا شب یکشنبه بیست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت چون شش ساعت از شب سپری شد ظل سلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود امامویردی میرزا را نیز آگهی داد و هر سه تن بر سر نقب آمده سر آن را باز کردند و چند شمع در میان بیفروختند و از آنسوی چنانکه مواضعه کرده بود آقا محمد ابراهیم با چهار تن چاکر و یکتن دلیل راه اسبها را برداشته نزدیک بکنار خندق باز داشت و از نیسوی چون شاهزادکان خواستند بدرون نقب رفتن زن رکن الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا بگاه چون شما را نه بینند فرزند من نصرالله میرزا را سر بر دارند رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نصرالله میرزا با پدر پیوست و هر چهار تن بنقب در رفته از میان خندق سر بدر کردند در نیوقت ظل سلطان از هول و هیبت مدهوش شد رکن الدوله

بفرمود تا رسنی بر کمر او بستند از خندق بفراز بردند و بر اسبی سوار کرده یکتن از پس پشت او نشست و او را بداشت
پس شتاب زده راه برگرفتند و در عرض راه بمیان درختستانی رسیده پیاده شدند و لختی سرگردان در میان درختان
از چپ و راست بشدند و شارع را نداشتند تا سپیده بر دمید و روز روشن شد پس راه را بشناختند و بقدم عجل
بتاختند چون دو ساعت از روز سپری شد بقراول خانهٔ دولت روسیه رسیدند و از قلعهٔ اردبیل تا بدانجا ده میل
مسافت بر زیادت نبود بالجمله قراولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران نسپاریم و نیز اجازت ندهیم
بیشتر سفر کنید هم اینجا بباشید تا صورت حال را بکپیتان که کارفرمای ماست معروض داریم هرچه حکم کند چنان
خواهیم کرد لکن چون ملسوف صاحب در نیوقت بر حسب منشور امپراطور حکومت آران و طالش داشت
و این همان کس بود که نیابت گریبایدوف ایلچی داشت و چون گریبایدوف در طهران بشورش عام مقتول گشت
چنانکه مرقوم شد ملسوف بسعی ظل سلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت این هنگام در قراول خانهٔ روسیه
بپاداش آن نیکوئی نیکو خدمتی همی کرد و بالجمله این قصه را انکار کرده بکپیتان فرستادند اما از آنسوی چون روز
برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود بعادت همه روز بباز پرس حال شاهزادگان آمد و از آن
چندتن خبری نیافت در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتاب زده بیامد و صورت حال را بازدانست
از غضب پادشاه بر جان خویش بترسید نخستین زن رکن الدوله را بمقام عتاب و عقاب باز داشت و لختی
با چوب سر و مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه بدر شدند مرا چه گناه باشد اگر توانید ایشان را
دستگیر کنید و کیفر رسانید آنگاه شاهزادگانی که بجای بودند جمله را گرفته کنده و زنجیر بر نهاد و در یک زندانخانه
باز داشت این هنگام مهدیقلی میرزا نیز برسید و سخت آشفته حال بود و همی بگرد باره برمی آمد تا مبادا دیگران
نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوند چون عبور او بر کنار زندان خانهٔ شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام
السلطنه فریاد بر داشت که ای مهدیقلی میرزا ننگ از هر کدام روا است ندانسته که عم بجای پدر باشد
ما همه عم توایم و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم اگر سه تن برادران ما گناهی کردند عصیانی بر ما نباشد پای
ما را چرا بر کنده نهاده‌اید و زنجیر بگردن افکنده‌اید این سخنان بر مهدیقلی میرزا کارگر افتاد و بزندانخانه در رفته
کنده از پای اعمام خویش بر داشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند اما
حاجی علی اصغر و علیمردان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاختند
و در قراول خانهٔ روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست بگر زاری و ضراعت آنجماعت را
بمحبس خانه مراجعت دهد روی بر خاک نهاد و اشک ببارید و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر بپادشاه رساند
مرا با تیغ بگذراند بر من رحم کنید و باز شوید شاهزادگان گفتند تو مرد خصی باشی زن و فرزند نداری خویش
و پیوندت نباشد اگر ترسناکی بهمراه ما باش تا ترا با خویشتن کوچ دهیم گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع
مرعی که در ایران کرده‌ام و لختی مال فراهم آورده‌ام بجمله ماخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این پیر خسته ببخشید
و بزندان خانه مراجعت کنید مرا هیچ زیان نرسد و در آنجا از این مسئلت همی الحاح کرد شاهزادگان در خشم شدند
و گفتند ای مرد گول احمق برخیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاهزاده بوده‌ایم و بر سر تاج و تخت

خصی

خصی کرده‌ایم بعد از سه سال که از محبس گریخته‌ایم باز شویم و خود را عرضهٔ تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد پیر خصی
از ده فرع مربع و ده گری مزرع خود برخوردار باشی این قلیل بضاعت را از خون اینجماعت افزون میدانی
داد و را بانگ زدند که برخیز ای پیر احمق و از پیش براندند ناچار حاجی علی اصغر بازار دبیل شد و مهدیقلی میرزا
صورت حال را در عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و هم در اینسال هنگام حرکت اردوی پادشاهی
بطرف هرات بر حسب فرمان حسین خان مقدم که آجودان باشی سپاه آذربایجان بود سواره و پیاده لشکر
آذربایجانی را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در آنجا دو فوج سربازان خمسه را که از سفر
هرات بسبب تاخیر اجری تقاعد ورزیده بودند بستمال ساخته با خود برداشت و در سمنان بلشکرگاه پیوست
چهارده فوج سرباز و پنجهزار سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت نشان مرتبه
سرتیپی و حمایل سرخ و یک قبضه خنجر مرصع بیافت و از آنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود و چون مستر مکنیل
وزیر مختار انگلیس که مأمور بتوقف دار الخلافه بود از سفر کردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان
هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان
بر شورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران همداستان
شوند و در کار هندوستان خللی اندازند بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هر روز مکتوبی بدولت
انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را بکدورات و همیات آلوده کند و نیز مکشوف افتاد که جارج هشتم پادشاه
مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که وکتوریا نام
داشت متصدی امر سلطنت گشت در نیوقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیری را سفر انگلستان فرمایند
که تهنیت جلوس او گوید و هم باصلاح ذات بین پردازد و شبهات مکنیل را مرتفع سازد و همچنان با دولت
فرانسه و نمسه ابواب مخاوت و مهربانی باز دارد و ساز مصادقت و موالفت فراز آرد از میانه حسین خان را
اختیار فرمودند و بر حسب امر آجودان باشی تمامت عساکر و شیر مشورتخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مأمور

قصهٔ سفارت حسین خان آجودان باشی بممالک اروپا

بسفارت دول ثلثه آمد و از منزل میامی رخصت یافته روانهٔ تبریز گشت و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخره
از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریهٔ قراکند که سرحد
اراضی روم و ایران است از قبل بهلول پاشا حاکم بایزید مهماندار برسید و محال بایزید را درنوشته بارزن
الروم آمد عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او بحشمت تمام
گذشته غرهٔ شعبان بشهر و اسکلهٔ طرابزان درآمد عثمان پاشا حاکم طرابزان نیز مهمان پذیر گشت روز پنجشنبه
دوازدهم شعبان بکشتی بخار سوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را دو شبانروز درنوردید
یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق مستشار رونوری افندی و میرزا
جعفرخان مشیر الدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه
غازی محمد شاه را از آجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد و بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت
فرانسه و نمسه که در اسلامبول متوقف بودند بساز مراودت و مخالطت نهاد و اما لارد پانسان ایلچی انگریز حسین خان

پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد
چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجاح نشد و راه نیابی باالجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول
کوچ داده هفته دیگر بجزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از انجا قطع مسافت کرده از طریق جزیره کارزو بمملکت
منسه فرود شد بعد از ورود بدارالملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکاتیب
مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود و در انجا بطبع درآورده پراکنده ساخته بودند آشکار ساخت
لختی از آشفته کاری ایران و شکایت از سفر شاهنشاه غازی بهرات نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقض عهد
کارداران انگریز باز نمود چه در عهدنامه بشرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون
شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر
فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند پرنس مترنیخ
گفت نیکو آنست که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل و دولت انگریز را بنقض
عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان را ترجمانی کرده انفاذ لندن داشت و از آنسوی ایلچی انگلیس که در منسه
بود حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بر مخاصمت و معادات است و سفارت
تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پالمرستان
وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد دو کرور زر
مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشتن برسانیم حسین خان صورت حال را عریضه
کرده بدست فرستاده خود فرج الله بیک روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود درک
خدمت امپراطور منسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند ببود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه
از لندن برسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکاتیب مکنیل موارد صفا را مکدر
ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است باالجمله حسین خان بعد از پنجاه روز
توقف در منسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از امپراطور منسه گرفته روز یازدهم محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

قصه خرابی محمره بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

وهم در اینسال علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود بخس
و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت از بهر آنکه در شهر محمره عوانان حاکم و عشاران با تجاران
و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجار بیشتر حمل خود را بمحمره فرود می آوردند و از وجه
عشاری بصره کاسته می شد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی می افکند و انتهاز فرصت می برد تا این هنگام
که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده ناگاه بر سر
محمره تاختن آورد و حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد مدافعه بیرون
شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتند لشکر دولت عثمانی بیمانعی

دوافی

دوافی بشهر دررفته مردان را مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از خانها
و بازارها مأخوذ داشتند و بسوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد
نخستین بفرمود تا کتابی بکارداران دولت روم کردند و میرزا جعفر خان مشیر الدوله را که اینوقت سفیر کبیر و مقیم
اسلامبول بود منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین
جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را فتوری پدید نخواهد شد و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمره را
باز خواهیم داد چون این منشور باسلامبول رفت میرزا جعفر خان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته چند کرت با
وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب بیچاره ماندند کار بأغلوطه انداختند
و گفتند محمره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می شود چون مدتی از زمان سر
بطغیان و عصیان برآوردند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و ما بشریعت سلطنت آن جماعت را کیفر کردیم شما را چه افتاده
که بر سر رعیت ما طریق حمیت گرفته اید و با ما از در منازعت بیرون شده اید این سخن وقتی توانید کرد که محمره در
شمار اراضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش
شدند و میرزا جعفر خان سجلی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد ناچار دم فرو بست تا سلطان محمود پادشاه
آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شد و
کپیتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بکارداران محمد علی پاشا سپرد این
هنگام میرزا جعفر خان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مرا چهار ماه بدارالخلافه طلب داشته اند و برنشست
و شتاب زده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای محمره
شهر بغداد را مفتوح سازد و بمکافات عمل عمال روم پردازد و بدست آویز سفر اصفهان تجهیز لشکر پرداخت چنانکه در
جای خود مذکور خواهد شد اما از آنسوی چون میرزا جعفر خان سفیر ایران کردار امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این
سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد از این معنی سخت
بترسیدند و صارم افندی را بسفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند و سلطان مجید خان بدو خطی داد
که معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را بر ذمت نهد و این امر را بمسالمت و مصالحت بپای برد چون صارم
افندی وارد دارالخلافه گشت حاجی میرزا آقاسی او را وقعی ننهاد و از برای زیان محمره پنج کرور تومان زر مسکوک
همی طلب کرد صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمره
بتأخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقی خان وزیر نظام مأمور بسفارت ارزن الروم گشت چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم
در اینسال قیات نامی از قبیله جعفربای ترکمان جزیره چرگن را که معدن نفت و نمک است بتصرف خویش درآورد
و این جزیره را شش فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکویه افتاده مع القصه قیات از تجارت نفت
و نمک آن جزیره در ساحل بحر برگ و سامانی بدست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر توانستند از تجارت
نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند و این جزیره از
بهر ایشان معقلی منیع بود شاهزاده اردشیر میرزا که در دشت دار و گیر جنگ شیر داشت در بحر آهنگ نهنگ

دفع ایشان را تصمیم عزم داد و هزار تن تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش گزیده ساخت و با توپخانه و آذوقه از اشرف بیرون تاخت و بجانب بحر آمده کشتی در آب افکند و شش فرسنگ رانده نخست بجزیرهٔ عاشوراده که دور آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست در آمد و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده راه جزیرهٔ چرگن برداشت چون دو روز دیگر براند ریاح عاصفه بوزید و آب بحر را طغیان طوفان داد و کشتیبانان را در کشتیها را خطری هولناک پیش آمد بعد از سکون باد و آرامش بحر راه بر گرفت و بجزیرهٔ چرگن در رفت ترکمانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند هر که توانست بطرفی گریخت و جمعی کثیر عرضهٔ شمشیر گشت و خانهائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند بعضی حریق و برخی غریق آمد اردشیر میرزا چون از این کارها بپرداخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته انفاذ حضرت پادشاه داشت شاهنشاه غازی یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر آبدار و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبهٔ سرتیپی
و حمایل سرخ تشریف او فرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری و تشدید محاصرهٔ هرات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق سنهٔ تنکوز ئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عیدی بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر جرار را بذل درهم و دینار فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات هر کس را جداگانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنهٔ هرات صعب کردند و از آنسوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی بهرات روزکاری در دار الخلافهٔ طهران روز گذاشت و چندانکه توانست بکارداران دولت انگریز از شکایت و سعایت مکتوب کرد و ایشان را از خلل در امر هندوستان بیم داد و چون سفر شاهنشاه بدراز کشید باهنگ هرات ساز راه کرد و در روز سیزدهم شهر ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد و بر حسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیره شدند و بلشکرگاه در آوردند و مقدمش را محتشم داشتند از پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز برسید او را همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آوردند اما مستر مکنیل که در خاطر خبر حیلت و نیرنگ نداشت بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من بدرون هرات رفته کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته بحضرت آرم و شهری مانند هرات را خراب و بیاب نگذارم شاهنشاه غازی نظر برافقت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا بآن بلده در رفته کامران را دیدار کند و از تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشاند پس مکنیل بدرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاتلت و مبارزت بپای نرفته است با اینهمه فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده و گردن بزیر حکومت کارداران ایران نهاده اند اگر قلعهٔ هرات از میانه برخیزد و حدود مملکت

ایران

ایران باراضی هندوستان بر چه بند بی توانی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان انگلیس را از میان خود دفع دهند اما گمان مکنیل بر خطا بود زیرا که با اتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز چون حسن جوار اتفاق می افتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می شدند بالجمله مکنیل را در این امر سوء ظن افتاد و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد لاجرم کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز بمدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ ضمانت کرد و از این روی افغانان یکی برده شدند و در حفظ و حراست حصار مردانه بکوشیدند چون ایشان را در کار استوار کرد بجانب لشکرگاه مراجعت کرد و معروض داشت که چندانکه سخن از در بیم و امید راندم مفید نبود کامران میرزا هرگز از این حصار بیرون نشود و گردن باطاعت فرود نگذارد و از این سخن آتش خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند و نیز حکم داد تا هر که را در لشکرگاه از آلات نحاس همراه بود ماخوذ ساختند و بگداختند و اهل صنعت چند توپ قلعه کوب بریختند که هر یک را کودک مراهق آسان بدرونش توانست رفت و در خور این توپها گلولها بکار بستند و مهندسان کار آگاه در اطراف هرات نگران شده در سه موضع لایق سه باستیان برافراختند و توپها را بجر ثقیل بر فراز آن پشتها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند و گوله در مرد و زن افتاد و ابنیه و دور و قصور با خاک پست شد در عشر اول شهر صفر از نزول بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعگیان مشکل افتاد و مردمی که از قری و حومهٔ شهر در آورده بودند انجمن شدند و در نزد یار محمد خان افغان برداشتند که ما را قوتی بذل کن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای که از این شهر بدر شویم باشد که لشکر ایران ما را زحمت نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نان دهند یار محمد خان چون بیچاره بود رخصت فرمود و چهار روز از بامداد تا شامگاه دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر جوعان و عطشان بی پرده و بی پروا همه ویله کنان و افغان زنان با چهرهای معصفر و تنهای لاغر از شهر هرات بیرون شده بلشکرگاه در می آمدند پس شاهنشاه غازی بر ایشان بخشایش آورد و بفرمود چند روز از مطبخ خاص خویش همگان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقا خان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر فراوان بر ایشان بذل فرمودند و بر حسب فرمان نشیمن آنجماعت را معین کرده روانهٔ مملکت خراسان نمودند در این وقت حاجی خان امیر بهادر جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحتی داشت و نیز گساریدن کاسات راح او را بپرسش حال سپاه نمیگذاشت لاجرم دو فوج شقاقی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و نفاق گرفتند و بر زیادت با جماعتی از افغانان ابواب مخالطت فراز کردند و آنجماعت ایشان را باظهار تشیع فریب دادند و بسیار روز و شب بپای بردند و باهم بلهو و لعب پرداختند چون افغانان اینکار بساختند یکشب باهم مواضعه نهادند که نیمه در میان شقاقی بخوردن خمر جای ساختند و نیم دیگر بشبیخون تاختند آنگاه هر دو گروه متفق شده یکصد و پنجاه تن از سربازان شقاقی را اسیر گرفتند و مکتوب ایشان را با خود حمل داده بدرون شهر بردند و این لغزش دیگر بود که از ایشان در جنگ دیده شد و از پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارندهٔ رسایل سر

بود بجناه کشف اسرار و دیگر جنایتها مورد سخط شهریاری آمد و جلادانش بزجر طناب خبه کردند مع القصه درینوقت کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذاشت صواب آنست که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او جبین ضراعت بر خاک نهیم یار محمد خان عرض کرد که نخست یکتن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و انابت جوئیم پس از عفو گناه طریق درگاه سپریم پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و در عنوان عریضه نگاشت ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار و خواستار شد که یکتن از ملازمان درگاه بدرون شهر شده او را مطمئن خاطر کند و طریق حضرت سپرد و بدست یکی از بزرگان افغان انفاذ داشت بر حسب فرمان حاجی عبد المحمد محلاتی که در نزد حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت مامور شده بشهر در رفت و کامران میرزا تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی یکتن از مردم خود را بشهر فرستاد و پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و روزی چند استوار باش که من این کار بکام تو خواهم کرد و از اینسوی بحضرت شهریار غازی آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان بدست شما سبب آشفتگی هندوستانست نظر باتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید شاهنشاه غازی در خشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری ناآزموده بوده و صلاح دین و دولت ندانسته و از پیشش براند اما از آنسوی کامران میرزا بگفتار مکنیل و اغوای یار محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبد المحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی نادر بیک و صاحب نظر بیک و اسد الله بیک حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و ابراهیم خان را که مشعر بر اطاعت و فرمان برداری بود برسانیدند بر حسب فرمان قلعه نوباد غیس به تیول ایشان مقرر شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی سخت و سنگین در گورستان هرات بدست کرده گلوله توپ از آن برآورد و چون در خور اینکار افتاد فرمان شد تا یکصد تن حجار همه روزه از آن سنگها گلوله توپ و خمپاره بپردازند و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت نوروزی حکام ایران را بدیشان برند پس چند تن از پیشخدمتان خاصه مامور بحمل خلاع شدند خلعت سیف الله میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی بیک حامل گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام را میرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگذار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و احمد بیک فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت اینجمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ داده روانه مقصد شدند و روز هشتم صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفر قلیخان سرتیپ قراجه داغی و باقر خان کروهراتی بر حسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه کرخ را و مزارع و مراتع منهوب ساختند و شصت سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای چرای اسب شده بودند

دستگیر

دستگیر نمودند این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار کهندل خان را در فرمان برداری شاهنشاه ایران یکدل دانستند چند تن از علمای ایشان در رؤس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان بدعای خیر گشادند گروهی از عوام آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در راه دین باشد پس ششصد تن از آنجماعت بجانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را بمحاصره دیدند و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعه که قریب بدین ارض است متحصن شده اند امیر توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگرنه ناچار عرضه هلاک و دمار خواهید شد آنجماعت سر برتافتند و بخویشتن داری پرداختند لاجرم امیر توپخانه با سیصد سرباز و صد سوار و دو عراده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا بگلوله توپ قلعه ایشان را پست کردند و بقوت یورش بر آنجماعت تاختند و پانصد و نود و نه تن از آن مردم را سر بریدند و یکتن را زنده با سرهای آن گروه بدرگاه پادشاه آوردند شاهنشاه غازی بفرمود او را رها کردند تا باز قندهار شود و این خبر را بعلمای عامه رساند آنگاه حکم داد تا از آن سرها منارها کردند که دیگران بدان نگرند و اندازه خویش گیرند و هم درینوقت قنبر علیخان که باتفاق الله داد خان فرستاده کهندل خان سفر قندهار کرده بودند مراجعت نمود و چون بقلعه لاش رسید شاه پسند خان از جماعت اسحق زه و شاه پسند خان برادر علیخان از جماعت افغان خجانوری از نواحی سیستان نزدیک قنبر علیخان آمد و باتفاق او بلشکرگاه پیوسته تقبیل سده سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همچنان خداداد خان از قبل کهندل خان برسید روز دوازدهم شهر صفر عریضه خویش را بداد و دو سر فیل به پیشکش بگذرانید و خواستار شد که بر آرزوی کهندل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده بحضرت آرد شاهنشاه فرمود ما را بلشکر حاجتی نباشد نیکو آنست که کهندل خان سپاه خود را برداشته بطرف فراه و اسفزار و غور کوچ دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت بتحت فرمان آرد چون خداداد خان راه قندهار برگرفت این خبر بکامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کنند لاجرم سیصد سوار بدو پسر بیرون فرستاد و از این پیش چون از پسر مدد خواسته بود پانصد سوار بفرمان جلال الدین میرزا رهسپار هرات بودند در عرض راه همی این دو لشکر با هم دوچار شدند و هر دو گروه آن دیگر را لشکر قندهار می دانست پس بیدرنگ درهم افتادند و تیغ درهم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت چون سپیده بزد و تاریکی فرو نشست دانستند که ناشناخته یکدیگر را بکشتند و پشیمانی سود نداشت و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان پسر کهندل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمد و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت بر گردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ داده در دار الخلافه طهران توقف کرد و از کارگذاران دولت هر سال معادل بیست هزار تومان مواجب در وجه او مقرر گشت بالجمله محمد عمر خان مامور بدفع جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا شد و بجانب فراه و اسفزار کوچ داد و آن اراضی را بتحت فرمان کرد جلال الدین بیچاره شد و باتفاق اسمعیل خان کلانتر بدرگاه شاهنشاه غازی پناهنده گشت بر حسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا مهمان پذیر شد و او را بمحلی لایق فرود آورد و مکانتی بزرگ نهاد

در ینوقت کار بر قلعه کیان هرات روز تا روز سخت تر و صعب تر همی شد و چون لشکر ایران نیز از طول مدت حصار دادن هرات خاطر رنجیده داشتند در تخریب قلاع و رباع و حومه شهر و قطع اشجار و درختستانها و باغها خودداری میکردند چنانکه بیست فرسنگ در سی فرسنگ اطراف هرات پایان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان در شهر هرات از صدمت گلوله توپ و خمپاره کمتر خانه بسلامت بود بلکه در محلات بجای دور و قصور تلهای خاک بادید گشت با اینهمه شهریار غازی دل بران داشت که بی زحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود و مردم هرات باغوای مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس با اینهمه زحمت خودداری میکردند و با اینکه زبردستی سپاه و توپچیان لشکرگاه را مجرب داشتند بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری بر لب باره هرات می نشست و در زمان با گلوله توپ پست می شد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمودار میکردند و بمحض دیدار شدن با گلوله توپ بر باد میرفت

تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصره هرات

چون کار محاصره هرات بدراز کشید و کامران میرزا از گردن کشی سر فرو نداشت شاهنشاه غازی یکباره دل بران نهاد که بحکم یورش آن قلعه را مسخر دارد پس از سراپرده بیرون شده بر اسبی تیزتک برنشست و بر تل بنگی صعود فرمود با اینکه از برج و باره شهر مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ بر فراز آن تل میبارید بدان نگریست عرادهای توپ را بدانجا که روا دانست بفرمود نصب کردند و از آنگونه که بایست طریق یورش سرباز را بنمود و با سراپرده مراجعت فرمود آنگاه برحسب حکم حبیب الله خان امیر توپخانه در روز دهان توپها را گشاده داشت و برج و باره شهر را فراوان رخنه و ثلمه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمدرضا میرزا با سنگر اسکندرخان در رفت و سلطان محمد میرزای سیف الدوله با سنگر ولیخان تنکابنی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا با سنگر محمدخان سردار افواج عراق در آمد و برادر کهتر شهریار حمزه میرزا با سنگر کلبعلی خان افشار برفت تا اینجمله نگران باشند و هر فوج از لشکر بزیادت جلادت کند و بعرض رسانند تا از پادشاه پاداش برند و فرمان رفت که دو ساعت از آن پیش که سفیده صبح دیدار شود لشکر بکار در آید مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد و از در ضراعت معروض داشت که سه روزه این لشکر را از جنگ باز دارید تا من بدرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمد خان را بدین حضرت آرم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را باجابت مقرون کرد و خطی بشاهزاده محمدرضا میرزا نگاشت که مستر مکنیل را و مهدیخان قراپاباغ را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک بشهر هرات در رود چون مکنیل بدرون شهر رفت کار دیگرگونه کرد نخستین کامران میرزا و یار محمدخان را برانگیخت که این چند روز که طریق مبارزت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه بادید شده تعمیر کنید و از خویشتن معادل ده هزار تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را بمرمت برج و باره برگماشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار دریای عمان دیدار شود و آن هنگام رزم ایرانیان از شما بگردد و جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد چون از این کار بپرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدیخان قراپاباغ این قصه را بعرض رسانید شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و او نیز بدین حدیث و

حادثه

رنجیدن مستر مکنیل بجهة محاصره هرات و مراجعت بانگلیس

و حادثه دیگر اینکه حاجی خان یکی از فرستادگان ما را ماخوذ داشته و مکاتیب ما را از وی اخذ نموده چنانکه در جای خود مسطور است طریق لندن برداشت و چون بدار الخلافه سفر کرد از کارداران انگلیس منشوری بدو آوردند که خود بجانب انگلیس سفر کن لکن لشکرگاه شاهنشاه ایران را بی یکتن از صاحب منصبان انگلیس مگذار لاجرم استدرت نام دوتن خود را از اینجا روانه هرات داشت و خود بجانب لندن رهسپار گشت از پس او شاهنشاه بفرمود تا دو بابان از دو جانب برج خواجه عبدالمصر بسوی دروازه قندهار و دروازه خشک برآوردند چندانکه از دیوار شهر برافراز بود و چهار توپ که اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک هشتاد و دو پوند گلوله را که نود و شش مثقال است اندازه داشتی دو توپ را با آلات جر ثقیل بر سر دو باسلبان بردند و دو توپ دیگر بر فراز تل بنگی صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن بشهر باریدند کمتر خانه معمور ماند و بسیار کس مقتول گشت و هم در ینوقت محمدعلی خان سرتیپ ماکوئی با یک فوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شد که در سنگر نبی خان قراگوزلو جای کند و در این کیرودار شیر محمدخان سردار هزاره فرصت بدست کرده مراتع اسبهای توپخانه را فحص نمود و با هزار سوار تاختن برده شش صد سر اسب از چراگاه براند سلیمانخان افشار که با هزار تن سواره حارس و حافظ بود چون آگاه شد از دنبال بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کردستانی برفت لاکن بدیشان دست نیافتند و از پنجاه اسب بزیادت باز نیاوردند و هم در ینوقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای موید الدوله با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیاء تا تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمدعلیخان ماکوئی و فوج دوم تبریز ملازم رکاب اوست و از مردم شکیبان این خبر با فغانان برده اند و ششصد سوار از آن جماعت بجانب او رهسپار شده تا اگر توانند بدو کمینی بگشایند و از وی چیزی بربایند شاهنشاه غازی چون این بشنید حبیب الله خان امیر توپخانه و محمد تقی خان سرتیپ بیات و مهدیخان قراپاباغ و جهانگیرخان سرکرده نظام پسر قاسمخان قوللر آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توپ بیرون فرستاد در حدود شکیبان با افغانان دچار شدند و نایره گیرودار افروخته گشت با زحمتی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان دویست و پنجاه تن از آن جماعت را سر بریدند و یکصد و پنجاه کس اسیر گرفتند و در رکاب موید الدوله که آموخته رزم و خو کرده کارزار بود بحضرت شهریار کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب باز داشتند شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضه دمار و هلاک سازند شیر محمدخان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود معروض داشت که دو تن از این جماعت از بزرگان قبایل افغانند اگر پادشاه بر ایشان ببخشایش آورد و ایشان را بجان امان دهد هر یک معادل پنجهزار تومان زر مسکوک به پیشکش پیش گذرانند شاهنشاه در جواب او سخن نکرد و جلادان دانستند که دعای او باجابت نبود و همچنان بکار قتل آن جماعت مشغول بودند ناگاه از میان افغانان یکتن جدا شده چند گام چنانکه استغاثت کند پیش شد آنوقت با خنجر کشیده بجانب شهریار در تاخت و از آمد نخستین یکی از دربانان با خنجر شش جراحتی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بزدند شاهزاده علیقلی میرزا نیز بر او شمشیری راند آنگاه بند از بندش را با تیغ باز کرده با آتش سوختند از پس این قصه فرمانگذاری جماعت شاهیسون را نیز با امیر توپخانه مفوض داشت و محمدعلیخان ماکوئی را فرمان رفت تا در سنگر نبی خان قراگوزلو ساکن شود

انگاه شاهنشاه یکروز قواد سپاه را حاضر داشته که مرا در خاطر چنان میرود که باید بقوت یورش این قلعه را پست کرد و افغانان را کیفر کفران بچشانید اما نخست اینکار را با تجربت باید بسر کرد و آنگاه تصمیم داد چه نخستین از خندقی عمیق بباید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر پنجاه ذرع عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه فصیل است که این زمان شیرحاجی گویند و سه کنده دیگر اندر است و از پس هر فصیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمخال و تفنگ جای کرده اند چون این جمله را قهر کنند و بگذرند آنگاه بپای قلعه در رسند و باید بر برج و باره که ده ذرع افراخته است صعود نمایند مردی عاقل امری چنین خطیر بپردن تجربت تقدیم نفرماید اکنون بگوئید شما کدام یک جان عزیز را خار میدارید و بامتحان بدین قلعه یورش می برید تا بدانیم که سرباز ازین کنده ها و فصیلها تواند گذشت یا در عرض راه نقش گسسته شود و عرضه هلاک گردد از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت بر خاک نهاد و اینخدمت بر ذمت گرفت شاهنشاه غازی ورا تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلیخان سرتیب فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند بالجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرد و دهان توپها گشاده داشت آنگاه میان استوار کرده باتفاق اسکندر خان مانند شیران جنگی رزم زنان از خندق بدانسوی شد و از سه شیرحاجی عبور کرد و چهل شمخال و پنجاه تفنگ از کف افغانان بربود و سی تن از جماعت افغان را سر بر گرفت و در میان شیرحاجی سیم نشست و صورت حال عریضه کرد و مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم ازینجا بباره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر اینکار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فرو گیرم شهریار او را فراوان تحسین کرد و فرمود ما خواستیم تا اینکار را ممتحن بداریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بلشکر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه یکدست حمله افکنی سرخوش خان مراجعت کرد و مورد اشفاق شاهانه گشت و اسکندر خان هنگام بازشدن در میان خندق جراحت گلوله یافت و از آن تنگنا بقدم جلادت بیرون شتافت و بعد از دو روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توکل خان فرزند او بجای او نصب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خویش بترسید و از پس لشکر سر بر نکرد فرمان رفت که جلادان سرش بر گیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی بجان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید

یورش بردن لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

درینوقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلم پرداختند و لشکر از افراز شیرحاجی سیم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان القا کردند که نردبان شش پله پسنده باشد و سخن از در کذب و حیلت کردند چه نردبان دوازده پله می بایست بالجمله نردبانهای شش پله راست کردند و ساخته کار شد پس شهریار قواد سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد و جمگی هم آهنگ آواز بر داشتند که ما را ناف بر جنگ بریده اند و از پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش همداستان شدند بزرگی صاحب پسر پادشاه مملکت که سالها چاکر حضرت بود بخواستاری خویش در سنگر صمصام خان جای کرد و سران و سرکردگان هرکس بسنگر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و باز آوردن خبر هر یک مامور باقامت

سنگری

سنگری شدند شاهزاده محمد رضا میرزا لو یکبار بلشکر اسکندر خان در رفت و شاهزاده علیقلی میرزا مقیم سنگر محمد خان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولیخان تنکابنی قرار گرفت اما باسلبانی که در برابر برج خواجه عبدالمصر بود که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال بدروازه خشک منتهی شود چهارده عراده توپ استوار داشت و باسلبانی دیگر راده خمپاره بود و سه دیگر نیز ده توپ داشت و این هر سه باسلبان را قریب بخندق برده بودند و جوشش یورش نیز ازینجا میرفت فرخ خان غفاری کاشانی که پیشخدمت خاصه بود و بصدق لهجه معروف بود مامور آمد که درین رزمگاه نگران باشد و لشکر را بیورش تحریض کند و جبن و جلادت هرکس را معروض دارد و پس ازین جایگاه اسکندر خان قاجار دولو سرتیب فوج مراغه و پسرش جعفر قلیخان سرهنگ اعداد جنگ کرد و جعفر قلیخان قراچورلو سرتیب دو فوج قراجه داغی باتفاق شیر خان قراچورلو و احمد بیک قراجه داغی که هر دو تن منصب سرهنگی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین نبی خان قراگوزلو سرهنگ فوج ششم قراگوزلو و عبدالله خان یاور بکارزار آمدند و محمعلی خان سرتیب فوج خوی و رشید خان قراگوزلو سرهنگ فوج مخبران و فوج کردس و فوج سیم مراغه اینجمله از بهر یورش همدست و همداستان شدند مع القصه در تمام سنگرها لشکرها اعداد کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ بکوفتند و شیپورها بنواختند و نخستین دهان توپها بگشادند و چهل هزار گلوله توپ در مدت پنج ساعت بر دیوار باره بباریدند و نیمی از دیوار بزیر آوردند و هنوز بی دستیاری نردبان کس نتوانست بباره بر آمد بالجمله پس از یکساعت از زوال آفتاب توپچیان فشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند پس یکبار لشکر جنبش کرد و بجانب قلعه در تکتاز آمد هوا از گرد ابری متراکم گشت و زمین از مرد بحری متلاطم آمد بانگ طبل و نوای شیپور پرده گوشها همی درید و دود تفنگ و دخان توپ سلب سوگواری همی برید افغانان نیز از فراز برج و باره و میان فصیل و کنده چون شیران خشم آلود که کمین بگشایند پدیدار شدند و بکار درآمدند از دو رویه جنگ پیوسته شد صمصام خان ارس و دو فوج نیکی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بخواستاری امپراطور باراضی روسیه مامور خواهند شد در کار مقاتلت مماطلت داشتند و مصطفی قلیخان سمنانی با آن پیمان که بعد از تقاعد از یورش نخستین نهاده بود جبن جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد و ولیخان تنکابنی که ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قاید لشکر را پشتوان خویش می پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه بزخم گلوله شمخال و تفنگ مردمش بخاک همی افتادند باک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از انجماعت همی بکشت تا پشت و اوند از خندق و خاکریز و فصیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیرحاجی سیم نصب کرد و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان را در قفای خود ندید دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز باجو راه مسافت بعیدی را با این گروه دو و پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد لابد صد تن سرباز بگرد رایت خویش باز داشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی باعانت برد هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد گلوله از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغانان

کشاده شده یا از سنگر ولیخان بود بالجمله هم درین وقت برسکی صاحب بزخم گلوله از پای برفت سرخوش خان سرهنگ
که در جلادت جگر پلنگ داشت چون جد ولیخان را در حوزه میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که یکسوی
آرید و ایشان از بیم گلوله شمخال و تفنگ تقدیم این محال تنفر مودند سرخوش خان در خشم شد و برخاست تا بضرب
تازیانه تادیبی کند از قضا گلوله بر پهلوی راستش آمد چنانکه از کار رشد سربازان جسد او را که حشاشه جانی داشت
بکنار آوردند لاجرم فوج تکابنی و مردم قزوین و جماعت افشار زرابی سرتیپ و سالار قوت مقاتلت نماند و از
آهنگ برج خاکستر باز پس نشستند و از طرف فیل خانه کلبعلی خان افشار هم بکردار ولیخان حمله افکند و با اینکه پیاپی
از شناختگان سپاهش بزخم گلوله بخاک راه افتاد از کشش و کوشش خویشتن داری نکرد و تا شیر حاجی سیم
براند و این فصیلها و خاکریزها چندان افراخته بود که چون یکتن سرباز زخمی بر میداشت یا بخاک می افتاد سکون او
در هیچ مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا فرود خندق در میرفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بود
هشت هزار تن افغان در میان این کندها و شیر حاجی ها رزم میداد سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که
بعد از طی مسافتی دراز و کردوخان رزمگاه عجلان و عطشان در گرمگاه روز از این خاکریزهای افراخته صعود
میکردند آنگاه خسته و نفس گسسته با افغانان پیوسته میشدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین زحمت هشت
هزار افغان را هزیمت کردند و از آن سوی افغانان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یکروز فرخ خان غفاری
کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که ده تن از مردم افغان که افزون از یک پیراهن سلب
در بر نداشتند با شمشیر کشیده از یکسوی باده پدیدار شدند و آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بودند نمودند
سربازان دهان تفنگها بگشادند یکتن از ایشان زخمی برداشته روی برگاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد
و تیغ خود را بر یکتن از سربازان فرود آورد و سر برتافت که مراجعت کند سربازان با گلوله اش بخستند و
او جراحت یافته در میان شیر حاجی بنشست مع القصه کلبعلی خان حسام الملک چون بشیر حاجی سیم برسید
و دانست که سربازان از یورش برون برج خاکستر روی برتافته اند طاقت درنگ نیاورد و طریق مراجعت
گرفت و دیگر امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود و فرمان یورش داد
لختی راه بپیمود و از آن پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندر خان قاجار با دو فوج
قراجه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاکریز و هر سه شیر حاجی بگذشت لشکر او چنان
عطشان شدند که بیم هلاکت میرفت شیر خان سرهنگ را گفتند اگر یک مشک آب بدست کنی تا ما هر یک
جرعه بنوشیم چنان بر فراز این بروج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد شیر خان بی درنگ
آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد بزخم گلوله افغانان در خون خویش بغلطید و یکتن از افغانان تاخته
سر او را برگرفت و برفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت
عطش پای اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند و هنگام بازشدن جعفر قلیخان سرتیپ را نیز زخمی
برسید و همچنان با آن جراحت از مهلکه بیرون بشتافت و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندر خان را که
از دیگر سوی حمله میبردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند اما نبی خان قراگوزلو و محبعلی خان و محمد علیخان

ماکوئی

ماکوئی که هر سه تن سرتیپ لشکر بودند از جانب برج خواجه عبدالمصر طبل جنگ بکوفتند و برفتند در میان خندق
دلیران افغان سر راه بر ایشان گرفته دست و گریبان شدند اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محبعلی خان
زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود و فوج او نیز متابعت او مراجعت کردند اما نبی خان قراگوزلو
که در نخچیر دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان نگرنیست خندق و خاکریز و سه شیر حاجی را در نوشت چون
از شیر حاجی سیم آهنگ برج و باره کرد معلوم داشت که نردبان شش پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که
هنگام ساختن سلم بکار بردند بی توانی حکم داد تا هر دو نردبان را سر بر هم نهاده استوار ببستند و با دویست
تن سرباز از شیر حاجی سیم بیرون شده برج خواجه عبدالمصر را فرو گرفتند و تپیره فتح بکوفتند و این
مژده بحضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک به فرو شدن شمس در این برج رایت فتح افراشته
و خود نشیمن داشتند چون دیگر سپاهیان از کارزار برتافته بودند افغانان هم گروه بدانسوی شتافتند و رزمی
صعب برفت در میان گیرودار نبی خان بضرب گلوله تفنگ در افتاد و سربازان جسد او را که هنوز نفسی بر
می آورد برگرفتند و بر طریق هزیمت برفتند و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق بدروازه قندهار
تاختن برد و او نیز تا شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دو تن از شناختگان عراق مقتول گشت و او را آنجا
درنگ محال افتاد بالجمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیر خان قراچورلوی سرهنگ جعفر قلیخان قراچورلوی
سرتیپ را گلوله بر شکم آمد و از آنسوی بدر شد اما بهبودی یافته بسلامت زیست و عبدالله خان قراگوزلو که
در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی دو کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت
از آنجا بمقام سرهنگی ارتقا نمود و هم اکنون رتبت سرتیپی یافته و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان یکتن از سربازان
که شیر علی نام داشت از همان فوج قراگوزلو بزحمت فراوان سه نوبت بر فراز برج عروج کرد و نصب رایت
نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بزیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی
ارجمند یافت و از فوج مراغه دو تن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج مخبران رشید خان
قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پایش را جراحتی رسید و بهبودی یافت و صمصام خان ارس را
نیز بپای زخمی رسید هم جان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان ارس که داماد او بود گلوله بر سینه اش آمد
و از پشت بجست او نیز از مردن برست و دیگر خانلر خان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندر خان سرهنگ
فوج خمسه و ولیخان سرهنگ فوج سربندی مقتول گشتند و عبدالحسین بیک یاور فوج گروس گلوله بر شکمش
آمد که از پشت بدر شد و گلوله دیگر سرش را جراحت کرد و با اینهمه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد
و علیمراد خان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحت برداشت و زنده بماند مهدیقلی خان شقاقی سرهنگ
فوج شانزدهم بیرق بر فراز باره هرات بزد و با یک پسر مقتول گشت باقر خان چلبیانلو سرکرده سوار
هم عرضه دمار گشت و در چنین گرمگاه جنگ در میان دو باسلیان لختی از قورخانه آتش گرفت و این
نیز زیانی بزرگ در کار افکند فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت باشد که لشکریان را
مددی برساند بر حسب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حربگاه شدند و این هنگام جنگ بنهایت رسیده بود

لشکرها

لشکرها بسنکرها مراجعت کردند نبی خان قراکوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحت از میدان جنک بخا آوردند وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر که از بدایت جنک تا بنهایت در نظم سپاه و تحریض لشکر از یمین و شمال شتابنده بود و نام خرد و بزرک را جریده داشت نیکو فحص فرمود هفصد تن درین یورش مقتول شدند و صد تن زخمدار بودند و از طرف افغانان هزار و چهارصد و پنجاه تن بخاک هلاک در افتاد مع القصه شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برکرفته بمشهد مقدس حمل دادند و دران زمین که ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر ساخت و هر کس را باندازه زحمت نعمت داد سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند که هرکز ازین شرمندکی شکر زندکی نتواهیم کرد جز اینکه دیکرباره اجازت یورش رود و این قلعه بدست ما پست شود شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست ازین همه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در جلادت ایشان با دید نشده پس بآواز بلند فرمود که من درین کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد چه شما برادر دینی من هستید و من خود را یکتن از شما دانم دیکرباره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان بشکر و ثنا برکشادند آنکاه برحسب وصیت نبی خان قراکوزلو یکفوج لشکر او بمحمود خان قراکوزلو و فوج دیکر بمهدیقلی خان قراکوزلو سپرده آمد و منصب ولیخان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض کشت و علی خان برادر شیر خان قراچه داغی جای برادر کرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار بسرتیب افواج قزوین کشت و فضلعلی خان پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنک شدند و محمعلی خان ماکوئی امیر خمس لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد اما حاجی خان امیر بهادر جنک که بسیار وقت در کار لشکرکشی لغزشی همی کرد خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بهلاکت کذاشت و یکتوب را بنهب افغانان دست بداد و همی خواست تا معادل ده هزار تومان زر مسکوک با میر توپخانه برسو فرستد تا اولیای دولت را از نهب آن توپ آکهی ندهد و اینکار ساخته نشد و این هنکام تفرس کرد که بکیفر عمل اسیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده کشت چون کار کذاران حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان و سیورغال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل باذل فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجبست اما زن و فرزندان او عصیانی نکرده اند که قطع مرسوم و مواجب کنیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از نهیب قتل برست بکیفر آن جبن که در کار جنک کرد برحسب فرمان موی زنخش را با ماست آلوده ساختند و اژونه بر حمار نشاندند و در بازار لشکرکاه عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضا قلیخان سرتیب قاجار پسر پیر قلیخان سپرده آمد درینوقت معروض افتاد که مردم کرخ که از نخست روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و مصافات سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایروانی با پنجهزار تن سوار و پنج عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد آنجماعت از در ضراعت بیرون شده با تیغ و کفن او را پذیره کردند و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیکر پیش داشتند محمد خان چون ایشان را از در اطاعت

یافت

یافت بلشکرکاه مراجعت کرد و بعد از سه روز مریض شده وداع زندکانی کفت و برحسب امر سلطانی منصب او بفرزندش محمد حسن خان مخلف کشت

رسیدن کشتیهای جنکی انکلیس بجزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

درینوقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنکی دولت انکلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده سی خانوار مردمی که در خارک نشیمن داشتند ببذل و احسان فریفته دران جزیره جای کرد و از برای اندوختن علف و آذوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها میدهند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر بفراهم کردن آذوقه مشغولند شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انکلیس و کردار ناهنجار ایشان بخشمکین سخت غضبناک شد و فرمود مردم انکریز چنان میدانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است من چنان دانسته بودم که عهدنامه انکلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران سالهای فراوان برای انکلیس در حفظ هندوستان دیوار آهن بود اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز میدارم و حدود مملکت را استوار داشته لشکری برمی کمارم که همیشه جنک انکلیس را پسنده باشند آنکاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انکلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تاکنون بر خویشتن باز دانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند از انسوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بدید دانست که درین کرت اکر یورش برند هرات را یکباره با خاک پست کنند این هنکام آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت درمیان نهاد که اکرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاده ایم که چون پادشاه ایران آهنک افغانستان کند سخن نکنیم لاکن بر شما حق دوستی داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان نکشته مردم هند طریق بی فرمانی کرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی کار بمسامحت و مماطلت کنند بی کمان اکر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر بنافرمانی بر آرند و کارداران انکلیس را دفع دهند اکنون دولت انکلیس ناچار است که اکر شما مراجعت نکنید بمنازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نکذارد و اینک کشتیهای جنکی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنک میدهم اکر از اینجا دست باز نمیدارید از جانب فارس ساخته جنک باشید کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست از پیرامون این بلده تا سی فرسنک آبادی نمانده و از درون جز تل خاک شده اهل صنعت و حرفت آن به بلاد بعیده جلای وطن کرد قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از بیم جان بجان میکوشند بیکمان لشکریان فردا بکاه این قلعه را فتح خواهند کرد لکن سودی درین امر نباشد نخست آنکه کروهی سربازان مقتول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر بتعمیر آن حمل داد و دیکر آنکه این لشکر بخیال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند هم اکنون باید از اینجا برخیزند و با دولت انکلیس که پنجاه سال است کار بمرافقت و موافقت رفته مقاتلت کنند اکرچه کارداران انکلیس نقض عهد کردند اما دوستی پنجاه ساله اکر خطائی کنند میتوان متحمل ثقل آن کشت و از انسوی از شهر هرات علما

داعیان بیرون شدند و جبین مسکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمان برداری این حضرت هرگز خویشتن داری نکند و بهرچه فرمان رسد اطاعت فرماید لکن با اینهمه مقاتلت که در اینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه شود او را از طلب نمودن بحضرت یکچند از مدت زمان معاف دارید و از قتل این قلیل مردم که در هرات بجای مانده بگذرید و در عرض این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغانان فوج قراگوزلو را ببرج خواجه عبدالمصر و رآوردند و مطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازی حکم داد که سربازان از برج بزیر آیند و فرمود تا نخستین دفع فتنهٔ انگلیس را از حدود فارس نکنم تسخیر هرات نخواهم جست این بگفت و فرمان کرد تا لشکر کوچ دهند و روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخره از ظاهر هرات راه برگرفته در منزل سحرخیزان فرود شد و از انجا شیرمحمد خان برادر یار محمد خان را رها فرمود تا باز هرات شد و جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برکاشتم و راه بدین حضرت گذاشتم اکنون بسیار صعب باشد که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند بمانم و بسیج سفر کرده با زن و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم مسئولش باجابت مقرون رفت محمد عمر خان پسر کهن دل خان و شمس الدین خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از انجا حرکت کرده در منزل زنگ صبا که تا غوریان دو فرسنگ مسافت است فرود شد در انجا فرمان رفت که امیر اسد الله خان قاینی بارض قاین و بلدهٔ طون و طبس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر آصف الدوله و جعفرقلیخان شادلو با شش هزار تن لشکر مامور بتوقف غوریان گشت انگاه شاهنشاه غازی فرمان کرد که نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دار الطباعه بزینت طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده سازند و همچنان با خط خویش منشوری نگاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیرزن سلب نظام در بر کنند و
این منشور را نیز بطبع برده در همه بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیربند درین لباس باشند و منفعتهائی که منظور میشود یکی اینکه همه مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی و با نظام می آیند در پوشیدن سبک است و درآوردن آسان است خرجش کمتر است البته از قیمهٔ یکدست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته میشود اگر آن لباس قدیم پنجاه دوام میکرد و در بدن تازه بود این یکسال دوام میکند البته دو کرور بقیمت شال کشمیر بهند میرفت و در صندوقی نه تنها در هر سال سه هزار طاقه شال خریده میشود و همچنین مردم برای جبه و کمر بستن و ارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف میکردند و پول از ایران بیرون میرفت و حال بجهة لباس نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست مردم متکبر متفرعن بشال و خز و لباسهای بلند فخر میکردند و بر امثال و اقران تفوق می جستند و مردم نجیب از زخارف و سوی بی نصیب هم لازم می شد که باشان را آن طور کنند بایستی دویست تومان خرج نمایند تا جبه ترمه یا پوست سمور را تمام کنند و راه روند و این لباس نظام همگی از قدک و دارائی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلیجه و کلاه استعمال

میشود

میشود که پول بی جهة بکشمیر و هند نرود و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه آنها نبودند حالا که رخت سربازی متداول شده همه در لباس با آن مردمان غیور و یاران دولت و ترویج دهندگان شریعت شبیه شدند و حسن دیگر آنکه مردم نوکر با ایشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج گذار و تجار دارد و رخت قدیم ایران همین لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صورتهای سنگی سلاطین ایران و امرا و چاکران ایشان را با آن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در انجا ملاحظه کرده اند مع القصه چون این منشور را شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمهٔ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ را بعضی از مفسرین به ثِيَابَكَ فَقَصِّرْ تعبیر کرده اند و همچنان لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و دیگر وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ اینهمه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه موجب کبر شود و نه بپلیدیها آلوده گردد بالجمله لشکر از زنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی راه برگرفت و طی طریق کرده در محمودآباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه بدست او بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه که گنج داشت فراهم کرده عرض سواره و پیاده بداد از پس آن شاهنشاه
ایران بخط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را برابطال فرو خوانند بدین شرح

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در مراجعت از هرات بخط خویش بتمام بزرگان درگاه رقم فرمود

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانید از وقتیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیرفروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش من مامور شدم به تنبیه هرات قضیهٔ نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هرات دزدی و هرزگی نشود دو ماه نکشید نقض عهد کردند متصل چاپول نمودند و اسیرها بردند و من خود را در پیش خدا مقصر میدانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل میکردیم زحمت را بخود گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم و گرنه نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچکدام من بحث نمیکردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم بنظر نمیرسید چرا که از رود سند تا جیحون اگر جمیع بجنگ من میشدند بعد از فضل خدا هیچ چه آنها را مانع این همت نمیدانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلا عریضها و آدمها فرستاده بودند آن مانع هم بنظر نمی رسید خلاصه آمدیم و قشون بهمت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و باد غیسات و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از متمردین از سند تا جیحون دیگر نماند بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروزکوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند از قشون نهایت رضامندی دارم در سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثاریها کردند بشهر و اهلش صدمهها زدند و دیگر و چهل هزار گلوله از توپها و خمپارها بشهر انداختند از این صدمات

امر شهر چنان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضها در جزو آمد که درینوقت با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با امر افغان هیچ جهه رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیره خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان قشون میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهدنامه دولتی مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را محکم تر از صد قلعه و توپها که در بندر ابازیم پنداشتیم درینوقت قشون ما دو سالست که در سفر است جنگ با افغانان و اوزبک که کومک افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگیست صلاح حرب ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم هرگز بخدا قسم اسیرها خاطر جمع باشند که تا جان دارم ازین نیت برگشت نخواهم کرد و بفضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم باز سردار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است که اگر بمخلصین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شانرا بهرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیرشکار و توپخانه رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکساعت بدهند توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار بدانند که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و بقوت اسد الله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را بکارتر می باشید و هر چه دارم برای شما میخواهم نه در بند خانه و اوتاقهای با زینت و لذت و خوش گذرانی هستم همین قدر از خدا طالبم اذیتهائیکه از همسایگان اوزبک و سایر ترکان بخراسان رسید پس بگیرم و ذلت بهیچکس نکشم این منتهای لذت من است همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریراً فی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر علی حکیم باشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع درآورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول دروازه خیابان با وجعی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بسود و بدین شعر زبان بگشود شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل زر و سیم غنی ساخت آنگاه طریق دارالخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان مراد میرزا مأمور بچمن گندمان شد که از قبایل بختیاری کردگان گرفته بمنوچهر خان معتمدالدوله سپارد و حدود اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه بر قانون برآید بنظام کند منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج جلو و فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقا خان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی

رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزا و حسام السلطنه از سفر خوزستان و فارس بلشکرگاه پادشاه

و زین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او به گندمان فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج گلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته بشیراز برد و حکم باقامت داد اما سلطان میرزا در گندمان اوتراق کرد و از مردم بختیاری کردگان بگرفت و امور آن اراضی را بنظم کرد و پس راه جانکی سردسیر برگرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طلیعه لشکر بدید هراسناک شد و آن اراضی را گذاشته بقلل باز خفت فرار کرد سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را نیز مطمئن خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و بچمن مال میر درآمد در کنار رود کرن محمد تقی خان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن نمیگذاشت پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقی خان بیچاره گشت و دانست که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خواهد گشت از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز بقلعه تل که در آنکوه معقل بود پناه برده متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد تا بدانچه فرمان رود پذیرفتار شود و از قفای او پسرش را با علف و آذوقه بلشکرگاه شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقی خان خود بدین درگاه حاضر نشود خاطر ما با او صافی نگردد و اگر درین کار مسامحتی روا دارد ما را بجانب او رکضتی خواهد رفت محمد تقی خان چون این بدانست از منوچهر خان معتمدالدوله کشایشی طلبید و او سید عبدالحسین خان شوشتری را نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این هنگام بصواب نزدیکتر است که محمد تقی خان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا درین ماه محرم که در میرسد مصیبت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام را باتفاق بپای بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان که از بزرگان بختیاری می ستده بود در آنجا بمعتمدالدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی را از هرات بشنید مردم خود را در چمن گندمان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت در ارض سمنان حاضر درگاه شد و در ازای نظم بختیاری و نیکو خدمتیها پاداش بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سفید به تشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دارالخلافه طهران گشت افواج نیکی مسلمان را بخواستاری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر باوطان خود دادند و مصطفی قلیخان سمنانی که جنایتش عفو گشت بحکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاءالدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهش معفو شده حاکم محلات گشت و هم درینوقت غراف ساویچ ایلچی روس که متوقف دارالخلافه بود بحسب امر کارداران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و دخامل صاحب با تحف و هدایا برسید و بجای او سکون یافت و هم درینسال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علی قلی میرزا مولف

اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هریک با صبیهٔ لایق عقد مزاوجت ببستند و هم درینسال شاهنشاه غازی
برای زیارت بقعهٔ متبرکهٔ معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه بدار الامان
قم سفر کرد و فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انکلیس از جزیره خارک
حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند سکنهٔ بوشهر و جماعتی از لشکر که مقیم آن بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند
و جماعت انکریزان دیگر باره بجزیره خارک مراجعت کردند بالجمله بعد از هفته پادشاه غازی مراجعت بدار الخلافه
فرمود و از پس آن ولیعهد فلک مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصر الدین شاه از آذربایجان
حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز بملازمت رکاب او برسیدند
و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان بتقبیل سدهٔ سلطنت حاضر شدند و هم در
اینوقت قنبرعلیخان مافی برحسب فرمان برسالت بغداد مامور گشت تا علیرضا پاشا را بیاگاهاند که تخریب محمره و
زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را بحکومت خوزستان
و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور فرمود آنگاه شاهنشاه از دار الخلافه سفر ییلاق کرد و هنگام خریف مراجعت
نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را معرض عرض در آورد
و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم در ینوقت معروض افتاد
که در میان مردم شیراز و توپچیان کار بخصومت رفته و از مناقشت بمقاتلت پیوسته فریدون میرزای فرمانفرمای
فارس چندانکه خواست اصلاح ذات بین کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک بخانهای شهر
گشاده داشته و بعضی از دور و قصور پست شد شاهنشاه غازی میرزا نبی خان امیر دیوانخانه را با یکفوج سوار شاهسون
مامور بحکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشود و هم
درینسال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و گلپایگان رخت بجهان جاودان کشید و هم درینسال
میرزا مسعود وزیر دول خارجه مامور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قلعهٔ غوریان را بازپرس کند و
از مردم انکلیس که بافغانستان شده اند مکنون خاطر ایشان را بداند و بعرض رساند و میرزا رضای میرزا آقاسی
مهندس باشی برسالت خوارزم مامور گشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده
فرخ سیر میرزای نیر الدوله فرمانگذار گلپایگان و خوانسار آمد و هم درینسال عبدالله پاشا سر از فرمان کار
داران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند از دار الخلافه طهران حکم رفت
که رضا قلیخان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است با خود
کوچ داده در شهرزور بجای عبدالله پاشا نصب کند لاجرم رضا قلیخان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب
شهرزور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد بحکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهو لعب بگسترد و کار
ساز و طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی مجرب و شیخی سالخورده بود چون این بدانست لشکری کار آزموده
عرض داد و با هشت عراده توپ باستقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که هیچکس از وی
نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد در میان دره کمین نهاد و هنگامیکه رضا قلیخان بگساریدن جام و برگرفتن

هزیمت شدن رضا قلیخان والی کردستان از عبدالله پاشای بابان

کام

کام مشغول بود و لشکرش نیز هر کس با قنینهای باده بهپوله در افتاده ناگاه کمین بگشاد و از میان دره بیرون تاخت
هنوز رضا قلیخان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلولهای توپ عبدالله پاشا مرد و مرکب در میربود
مع القصه رضا قلیخان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند عبدالله پاشا و سپاه او در آمدند و تمامت
آن اموال و اثقال را بغنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند و هم درینسال آقا خان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در
جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعه دانند چون برحسب فرمان شاهنشاه
غازی یکچند از مدت زمان را بحکومت کرمان داشت و سر بطغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه
این بود که حاجی عبدالمحمد محلاتی همه ایام در محلات که دار الحکومه نخستین آقا خان بود روز میگذاشت و مطیع فرمان
آقا خان بود و بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض بحاجی میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد بدست آویز طریقت درویشان
و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و
بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد و چون بدین
مقام عالی رسید بر آقا خان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردارا و در خاطر آقا خان
ثقلی عظیم افکند چندانکه عاقبت سر از طاعت پادشاه برتافت و گناه کرده حضرت گشت و این هنگام در قلعه بم متحصن
آمد لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان سرتیب با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه بدفع او مامور شده او را
در قلعه بم حصار دادند و از قفای ایشان فیروز میرزا که اینوقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر قلعه
بم تاختن برد و کار بر قلعگیان صعب انداخت چون آقا خان از همه جهة خویش را در شش دره بلا دید قرآن مجید را با تیغی
از گردن آویخته برکاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان امان داد و صورت حال را معروض داشت و هم در
اینسال چنانکه بدان اشارت شد روز یازدهم شهر محرم حسین خان اجودان باشی از تبریز روانه فرانسه گشت و از
دیته که تا سرحد فرانسه سیصد و سی و چهار فرسنگ است بیرون شد از اراضی دولت و تنبرگ و اراضی باویار
و اراضی باد گذشته بشهر استراز برغ که اول خاک فرانسه است رسید از آنجا تا شهر پاریس صد و بیست فرسنگ مسافت
حاکم استراز برغ ورود حسین خان را در سیصده دقیقه بشهر پاریس رسانید بقانون نصب منارها که در راه کرده اند
بدستیاری چرخ الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد بالجمله دوشنبه غرهٔ شهر
صفر وارد پاریس گشت میسو ژوانین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان
فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود
و شبانگاه او بباز دید آمد و روز سیم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه جای سر فرود داشت
و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را گرفت
و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد آنگاه حسین خان رخصت
انصراف یافته نزد ملکه امپراطریس زن پادشاه رفت و هم درینوقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا سفیر
برادر خود را باز دیگر دیده باشم بالجمله از آن پس هدیه پادشاه را که یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر شاهوار و شانزده
طاقه شال رضائی و یک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیش گذرانید و این هنگام

سبب طغیان آقاخان محلاتی در حضرت پادشاه

سفارت حسین خان اجودان باشی بجانب فرانسه

چنان افتاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ فرنسه مرقوم خواهد شد بعد از آنکه پادشاه بر مفسدین غلبه کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت آنکس را که سبب این فتنه بود خواست مقتول سازد مادر آن مجرم نزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید در این وقت پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدینگونه نوشت که اگرچه آن مقصر قصد هلاک کسی را کرده بود که آسایش خلق بواسطه وجود او است لکن بدستی که این حکم را می نویسد قطرهٔ از آب چشم مادر او افتاد و از آن رحم بدل صاحب این دست آمد چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ما است از تقصیر او درگذشتیم و بهمان قطره اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته میسو جبه نیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه که هشتاد و یک فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی درآمد و از آنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دور که اول خاک انگریز است دررفت و روز دیگر وارد لندن شده سرکوراوزلی که سفارت ایران کرده بود او را منزل نمود و چهل روز اقامت جست و روز بیست و سیم ربیع الثانی شرحی به لارد پالمرستان وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ولیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مامورم و نیز سوء سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای او معین شود و اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و بفهماند روا باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد بالجمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان وزیر دول خارجه را دیدار کرد و بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با روس دولت انگریز مایوس شد و همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت اگر نتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلچی شما بنماید که کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه از مکنیل است با اینکه کارداران ایران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر لندن کند اخبار جنگ کرد و با حاجی سید محمد باقر که فحل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چون راه مسئلت مسدود یافت صورت حال را به کونت نسلرود وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس آگهی یافتند و یکشب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته ایم مستر مکنیل در ایران بعنف و جدال روزگذاشته و چون تو خود او را از بهر این کار اختیار کرده سوء سلوک او را مستور میداری در جواب گفت چنین است لکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر ولک شکایت آورد و او معزول شد تاکنون سفرای ما در ایران مکانتی بسزا ندارند هم اکنون اگر من مکنیل را عزل کنم از این پس سفیران ما چاکران دولت ایران خواهند بود اما بسیار کس از بزرگان لندن و مستر ایلس و سرجان کمال و سرکوراوزلی گفتند مکنیل مردی نجیب نیست و در خور سفارت ایران نبود و در راه دولت ایران ما زر و سیم فراوان داده ایم همه یاوه شد و اکنون دو چندان باید در راه

افغانستان بگذاریم دوک ولنستان شرحی نگاشت و بزینت طبع درآورده در لندن پراکنده داشت که خلاصه آن این است

نکوهش دوک ولنستان مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان

از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنان معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگ آورند و هزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است ما سی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ در آنجا داشتیم و سه چهار ملیان پونت خرج کردیم ایران برای ما قلعه بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت تا قصد هندوستان نتوانستند کرد و اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده میان دولت ایران و انگلیس سه طغرا عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس را در میانه سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن از ایرانی اسیر بردند شاهنشاه ایران لابد بتدمیر دزدان لشکر کشید و هرات را محاصره کرد با اینکه وزیر بزرگ کامران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما می آورد و بشما زحمت نمیدهیم منع نکنید اعانت هم نکنید دولت انگریز خود هرزه درائی کرد و مهندس بهرات فرستاد و جنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی بجزیره خارک فرستاده قدری مملکت دولت خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ با افغانستان فرستاد بخیال آنکه فرمانگذاران افغانستان با دولت ایران دوستی ما باشند نیکو نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بیچه سبب دولت انگلیس مقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود میدانند و خود چرا مداخلت می اندازند همانا دوستی دو دولت بشرایط عهدنامه است این سخن که اکنون میگویند مگر وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه می بست فراموشش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد میداند و چنان می پندارد که شکستن عهدنامه و عهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بدعهدیها مثل کارهای پیونیک است که پادشاهی بود بدعهدی معروف و اینکه کارداران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان است و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس می افتد این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه است سپاه ما طی مسافت میکند و هنوز از سرحد ما بجائی نرسیده است که یک گلوله بدشمن بنشیند و نمیدانیم کی خواهد رسید و معلوم میشود که دیگر باره سپاه باید فرستاد و این کلید بسیار از در دور است سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجاه به سرحد هند میرسد آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد مملکتی را که درهم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحر نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد در صورتیکه یکتن سرکرده مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ میکرد و یکتن وکیل سفارت در کابل بود و یکتن در قندهار و باصرار عهدی می بست که با دولت ایران خصومت اندازند بزرگان انگلیس چه اندیشه می کنند هیچ میگویند این گونه کردار کار ما را مشکل خواهد کرد و بزحمت خواهیم افتاد شاه شجاع که رانده افغانستان است و سی سال است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمد خان که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صد تومان دو تومان نیم میگیرد و مملکت کابل را نظم دارد و نیز افغانان را دوست بسیار است و جنگ آورند و وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکر او سه کرت بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند بشهر درآیند و لشکری که ما

فرستاده‌ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی‌شمارند و بسخره میگیرند بالجمله امیدواری که ما بدست خود میخواهیم خراب کرد سنگ سختی در میان ما و اهل مشرق بود و اکنون برسر دو استان رویم اگرچه سخنان دوک ولنستان همه از در حکمت بود لاکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد اما حسین خان آجودان باشی دیگر باره از لندن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود و کارداران فرانسه کونت سریرا سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنج تن معلم سرباز را حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست از مقاتلت باز ندارند جنرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد از و عزلت اختیار کرده بود خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه اسلامبول و طرابزان طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت

سفر کردن شاهنشاه غازی باصفهان و دفع دادن مردم شریر را از آن بلده

و هم در این سال اشرار و اوباش اصفهان سر بطغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمیگذاشتند چه بسیار شبها که بردم فاجر بخانه مرد تاجر در میرفتند زن و فرزندش را فضیحت میکردند اموال و اثقالش را بغنیمت می‌بردند اگر او را بجان امان داده و بامداد از در دادخواهی داد حدیث شبانه میکرد ویکان شب دیگر سر از تنش برمیداشتند و بسیار وقت بود که اشرار جزء که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در انجیرهای مساجد غسل میدادند و شستن میفرمودند و بدان فخر میکردند لاجرم شاهنشاه غازی منوچهر خان ایچ آقاسی معتمدالدوله را بقلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مأمور ساخت و مصطفی قلیخان سنبانی را از حکومت کاشان معزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را بجای او منصوب داشت و مدتی دراز بر نیامد که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده فرهاد میرزا را در طهران باز داشت و محمد باقر خان بیگلربیگی و فرزند او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان سرتیپ را با فوج خاصه بحراست دارالخلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد و تا کاشان براند و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز بشرارت شناخته بودند ماخوذ داشته روانه استرآباد فرمود و حکم رفت که در استرآباد مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضه خانلر میرزا که مأمور بحکومت کرمان و حدود سیستان بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاده و معتمدالدوله از اصفهان تا کاشان پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصرالله خان کشیکچی باشی را مأمور ساخت تا اشرار را در هر جا باشند ماخوذ دارد و یکصد و پنجاه تن از مردم شریر بدین در مدت اقامت شهریار در آن دیار دستگیر شد و بیشتر عرضه دمار گشت و برخی را مأمور بتوقف اردبیل فرمودند و چنان آن عرصه امن گشت که بسیار شب بحکم معتمدالدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی‌بستند و بخانهای خویش می‌شدند و آسوده می‌خفتند و هیچ وقت فلوسی از مال کس نابود نگشت

خواستاری سلطان روم از امپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران

و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم از کیفر محمره بر حذر بود خاصه چون اصغا فرمود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داد و مکتوبی با مپراطور دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات بین جنبشی کند و او کتابی الفت انگیز مبنی بر این معنی گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشت و قورت صاحب نایب و خامل صاحب ایلچی روس نامه امپراطور را بنظر شاهنشاه

رسانیدند

رسانیدند و مقرر شد که سفرا انجمن شوند و در تخریب محمره و رفع زیان آن سخن کنند چنانکه در جای خود مسطور میشود و هم درینوقت امام مسقط رسولی با عریضه و پیشکش بحضرت پادشاه فرستاد

شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری مطابق سنه سیچقان ئیل ترکی چون نه ساعت و پنجاه دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروزی بگماشت و بعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار را مأمور بحکمرانی شیراز فرمود و میرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی بمیرزا محمد خان برادر نصرالله خان مفوض آمد و هم درینوقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و هدایای پادشاه فرانسه و معلمین سواره و پیاده برسید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد کارداران دولت ایران گفتند که ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می‌شماریم و مکانت عظیم میگذاریم اما هر دو دولت که با هم طریق موافقت می‌سپارند عهدنامه در میانه نگار میدهند و بدان کار میکنند آنگاه که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیری سفر فرانسه کرد و میان دولتین عهدنامه نگارش شد هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه کار کنیم و ایلچی او را در دارالخلافه اقامت فرمائیم و صورت عهدنامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم کردم در اینجا نگارش میباید که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند

صورت عهدنامه که کارگذاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده‌اند

چون درین اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلک جاه سلطنت دستگاه امپراطور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران و عجم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته بجهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله تعیین رخصت گذار فرموده از طرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا وزیر اعظم و کاتب سر امپراطوری صاحب حمایل همیون و نشانهای دولت موسیو رهوک مأمور گردیده و بنای عهد و شرط با بنده آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر درگاه سپهر اشتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابه قرین میرزا محمد رضا وزیر قزوین گذاشته بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یکدیگر مکالمه و محاوره و مجاهده نمودند از قرار شرح مسطوره ذیل مواد مرقومه بنا گذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی رضا نامه آنها را قلمی و بمهر همیون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند ماده اول اینکه فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران و جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا صلح مؤبد بوده من بعد با یکدیگر شرایط الفت و وداد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره بین الدولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد ماده دوم جناب امپراطور اعظم بمقتضی مراسم دوستی و موالفت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردید که من بعد احدی رخنه در خاک

ایران نماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک مزبوره را نماید و بهیچوجه خودداری نکنند ماده سیم آنکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی پادشاه ایران میباشد و حقیت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است ماده چهارم جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا تمام همت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده تا بالکلیه ترک حدود کشور ایران نمایند و چنانچه بار دیگر بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده بطریق امور دولت خود درین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر ذمت همت خود واجب و لازم ساخته ماده پنجم آنکه از طرف قرین الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا یکنفر سفیر معتبر رخصت گذار متعین آید و در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران اقامت نموده بجد مشکذاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند ماده ششم آنکه هرگاه رای بیضا ضیای جهان آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده بضابطه فرنک تعلیم و مهیا نماید و بعضی قلعها بضابطه قلعه فرنک بنا گذارند جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد بصوب ایران ارسال و قیمت آن از قرار قیمت فرنکستان بسرکار جناب امپراطور اعظم داده شود ماده هفتم آنکه در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعهای فرنک ساخته باشند و توپخانها بقاعده فرنک و ترتیب عساکر پیاده بضابطه فرنک تعلیم نمایند هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده و از قپیتان معتبر ضرور شود جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر این مطلب متعهد گردید که ارسال صوب ایران نمایند که بجا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند ماده هشتم بنا بر موافقت این دو دولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران از جهة قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس گردیده از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته بجهة دفع آنها عساکر روانه نمایند و برای این مطلب ایلچی شوکت مدار پادشاهی که بجانب هند و انگلیس رفته بارجاع احضار او امر فرمایند و اتباع انگلیس و کمپنی آنچه بالیوز و وکلای قرال انگلیس که در سواحل بنادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده تجارت ایشان را بر آ و بحراً از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان پادشاهی درین خصوص از مصدر عز و شان صادر گردد و در اثنای این مخاصمه از طرف ایران و انگلیس بجهة سفارت یا بهانه دیگر هر کو بسفیر که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود نموده راه ندهند ماده نهم آنکه هرگاه در مستقبل روسیه و انگلیس باهم اتفاق نموده بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت نیز باتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد بمخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه بجانب یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان بطریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در مرافقت و موافقت و اعانت یکدیگر بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مساهله و اهمال جایز و روا ندارند ماده دهم آنکه

اعلیحضرت

اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آنحدود تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده وقتی که مشخص شود و معین گردد بجهة تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر و جنود منصوره پادشاهی را مامور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند ماده یازدهم هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزئیات و برخی اشیاء ضروریات برای آنها در کار شود و لازم گردد اهالی بنادر با ایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را بعمل آورده اعانت نمایند ماده دوازدهم آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش مینماید که من بعد هرگاه بجانب هندوستان بجهة دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی بجانب هندوستان ارسال نماید اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت بایشان عنایت فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده روانه هند شوند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده بالاتفاق عزیمت تسخیر هند نمایند و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً اولیای دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند عهدنامه درین خصوص اظهار نموده فیمابین دولتین علیه ایران و فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشد و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده باشد همگی را قرارداد نموده باذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص این مطلب باید اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و شرط علیحده شود و کمترین بنده درگاه جبارت بتعهد این مطلب ننموده مجدداً موقوف بعرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است ماده سیزدهم آنکه هرگاه بجهة کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته تنخواه را از فرانسه بازیافت نمایند و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی چیره و بعضی اشیاء ضرور شود بنحویکه در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه بعساکر آنها ضرور شود اهالی ایران بایشان فروخته از قرار قیمت ایران تنخواه بازیافت نمایند ماده چهاردهم آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده با دولت روسیه و انگلیس بهیچوجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد نشود و از هیچ سمت بایشان راه عبور و مرور ندهند ماده پانزدهم آنکه بجهة آمد و رفت تجار بنا بانتفاع دولتین و امور متعلقه تجارت در دار السلطنه طهران بخاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده قرارداد بجهة امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامه مجددی درین خصوص مرقوم نمایند ماده شانزدهم آنکه انشاءالله تعالی این عهدنامه در دار السلطنه طهران بعد از چهار ماه ازین تاریخ تبدیل شده رضانامه بمهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهر جناب امپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیه ایران شود تحریراً در اردوی جناب امپراطور اعظم که محل فلکتین بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری مع القصه کارداران ایران عهدنامه ناپلیون را بر ایلچی فرانسه فرو خواندند و گفتند تاکنون پادشاهی بعظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواسته و او چون خواست با شاهنشاه ایران طریق مرافقت سپرد برای این

مراجعت ایلچی فرانسه بپاریس

شرایط کردن بنا نهادند اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر باتفاق ناپلیون در ننهادند و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند و همچنان کارپردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می شناختند ضراعت و مهربانی فراوان مینمودند و سیم و زر و آلات حرب چندانکه بکار بود بهدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد امروز خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و ببهانه جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهد نامه ایشان شرط است که سخن نکنند اظهار رنجش نمودند و اخبار جنگ کردند درین صورت اگر دولت فرانسه با شرایط عهدنامه ناپلیون با ما طریق موافقت سپرند روا باشد و اگر نه دوستی بزبان جز زحمت سفر اثری نخواهد داشت ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران مینمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود لاجرم بعد از سه ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را گرفته بجانب پاریس معاودت کرد جنرال و معلمین فرانسه در حضرت شاهنشاه کمر چاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد و عراق مراجعت بدار الخلافه طهران فرمود و هم درینسال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصر الله خان سر کشیکچی باشی در شیراز بدرود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعه شاهزاده عبد العظیم مدفون ساختند و شاهنشاه غازی فرمانفرمائی مملکت فارس را از بهر درخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابد آیت ناصر الدین شاه نامزد فرموده برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او برگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد شیراز گشت و آن مملکت را انتظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن منال دیوانی کار بمماطلت میکردند منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شریر را دستگیر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوما که کار فرمای بهبهان بود فرار کرده بنزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان شتافت و هم درینسال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خانلر میرزا که اینوقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ منال دیوان مداخلت نمیگذارند شاهنشاه در خشم شده بدان شد که جماعتی را تبدمیر اشرار آن بلده مامور ساخته طایفه شماعی و کلانتری و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند کیفری بسزا کنند کارداران حضرت از در ضراعت زبان بشفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمنازعت رفته است چون خانلر میرزا نصرت الدوله بقوت حکومت روزگاری دراز مردم را بنکال و عقاب خواهد داشت اگر حکومت کرمان بدیگر کس مفوض شود بسلامت نزدیکتر باشد لاجرم فضلعلی خان بیگلربیکی قراباغی را بحکومت اختیار فرمود و او را با یکفوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار شاهسون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته دست از طغیان کوتاه کردند خانلر میرزا بر حسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به قلاع خبیص و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جای آمدند

گرفتاری آقاخان محلاتی و درآمدن او بطهران و دیگرباره فرار کردن و طغیان ورزیدن او

نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس

دهم

وهم درینسال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعه بم دستگیر آمد او را روانه درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعه شاهزاده عبد العظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا آقاسی حاجی عبد المحمد محلاتی را که در معنی آقاخان از تحمیلات او بار فرمان برداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبد العظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگرچه این امر بخی عظیم بود لاکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز بقانونی که آئین سادات قریش است بر سر بست و باتفاق حاجی عبد المحمد بخانه حاجی میرزا آقاسی نزول کرد و بشفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانه محلات شد و در خانه و قلعه خویش نشیمن کرد و مزرع و مرتع خود را مالک آمد آنگاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکه معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند این مسئولش نیز باجابت مقرون گشت پس زنان و فرزندان و اموال و اثقال خود را از راه بغداد روانه کربلا و نجف نمود آنگاه در مدت سه ماه در هر جا از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش بنهانی فرستاد و چندان که بها بود داد و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سر اسب تازی جهنده بمضمار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز ببذل زر بفریفت و در عشر اول رجب یکشب از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاء اللهی تمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و سر بخودسری برآرد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده بشبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در ثبت فرامین رقم کرد بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض آقاخان نمودیم امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند و خود نیز باعیان کرمان بدانگونه که رسم حکام است مکتوبها کرد و بحاجی سید جواد مجتهد کرمان بدین شرح نامه کرد

نامه آقاخان محلاتی بحاجی سید جواد

سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم ☙ زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز بنده درگاه عزم زیارت مکه معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید مامور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از دیگر سوی چون خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حیلت سازی او را رقم کرده بدست مسرعان سبک سیر روانه مملکت یزد و کرمان داشت مع القصه آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرده نخستین بکنار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبایل عطاء اللهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت خواست تا ایشانرا نیز با خود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب الله دبیر خود را روز سیزدهم رجب داخل شهر یزد نمود و عریضه از از دکان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله نمود بدین شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه فرموده تا از بندر عباس طریق مقصد سپردم و فرمانی از پادشاه و نگاشته از حاجی میرزا آقاسی نیز بنمود که آقاخان که از راه بندر عباس روانه مکه معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا پذیره او کردند و مهمان پذیر باشند بهاء الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانه از بهر ورود او معین کردند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز باستقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده بود او را بشهر درآورد روز

دیگر یکتن از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهر یزد بدان سوی عبور کرده و در قلعهٔ نو که یک فرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چند تن از مردم آقاخانی درآمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هشتاد نفر از شتران ما را ماخوذ داشته با خود براندند شاهزاده بهاء الدوله یکتن را از خاصان خود را بدو فرستاد که برای شما خانه در شهر معین کردیم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را از بهر چه رانده اید آقاخان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است تا ز دیگر بشهر در می آیم و از حضرت شاهزاده برخوردار میشوم و این شتران را بکری گرفته ام و زر کری را بمیرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند میرزا حبیب الله نیز بر ذمت نهاد و خود نیز نزد آقاخان شد که روز دیگر او را بشهر درآورد و زر کری را بشترداران برساند و گذشتن از کنار یزد را بهانه چنین آورد که چون گروهی از ایل عطاء اللهی درین محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان واخذ زکوتی که در میان آنجماعت بر قرار است بدانجا شده بالجمله صبح پانزدهم مکشوف افتاد که آقاخان دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعهٔ نو برنشسته و بطرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب مسرعی از دار الخلافه برسید و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را بشاهزاده بهاء الدوله سپرد بدین شرح که آقاخان از محلات فرار کرده و مثالی چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد چون او را بیابی ماخوذ دار و مغلولا

مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقاخان محلاتی

بطهران فرست شاهزاده بهاء الدوله خشمگین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقاخان چند اند مکشوف داشت که برادرانش محمد باقرخان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و دویست سوار کارآزموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب او است و در یزد نیز جماعت عطاء اللهی با او پیوستند شاهزاده بهاء الدوله را در یزد لشکری بدست نبود یکصد تن از نگاهبانان قلعهٔ ارک یزد را برداشته با بیست تن سوار که حاضر بود آهنگ آقاخان کرد بعضی از مردم مجرب گفتند این چه عزم است که تصمیم داده با این قلیل مردم پیاده چگونه میتوان با سواران از جان گذشته درآویخت بیم آنست که مردم شما هزیمت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را پست کنید بهاء الدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را امکانت آن نیست که من از و اندیشناک شوم اگر همه یکتنه باشم از قفای او تاختن کنم و او را درهم شکنم این بگفت و اسب خویش را طلب داشته بر نشست و آن قلیل مردم را برداشته مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده بمحمد آباد رسید مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت بطهران مینماید و در سریزد فرود میشود یکتن بطلب مدد نزد ایشان فرستاد و خود از قفای آقاخان طریق مهریز که تا شهر یزد پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک بسپیده دم وارد مهریز گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آنسوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس بمدد بیرون نشد درینوقت بهاء الدوله خویشتن راه سریزد برداشت و در آنجا ابوالفتح خان سرهنگ شقاقی را بکلمات عتاب آمیز خطاب کرده سیصد تن از سرباز شقاقی اختیار کرد و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان گشت اما آقاخان در همه جا در بیابان دور از شارع قطع منازل میکرد و آهنگ شهر بابک و سیرجان میتاخت و دو فرسنگ از آنسوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود آقاخان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد شاهزاده بهاء الدوله با سیصد تن سرباز شقاقی و صد تن پیاده جندقی

برسید

برسید و در آن گرمگاه روز دو قوت گرما چشمهٔ آب را در دست دشمن یافت ناچار از گرد راه آهنگ جنگ کرد و دو روبه صف راست کردند سواران آقاخان و شمخالچیان و جماعت عطاء اللهی همدست و همداستان تمرد آغازیدند شاهزاده بهاء الدوله که بحکم حسب و نسب آموختهٔ حرب و خوکردهٔ میدان بود چون این بدید اسب برجهاند و از چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی برد ناگاه در گرمگاه میدان گلوله بر اسب او آمد و اسب از پای در رفت بهاء الدوله را ازین حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سرباز از یمین و شمال شد و لشکر را تحریض بجنگ داد بالجمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر آقاخان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد هشت تن از سربازان مقتول گشت و شانزده تن از مردم آقاخان بخاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان برگرفت و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود بهاء الدوله روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش بدانسوی سفر کند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قفای سواران تاختن لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت اما در کرمان یکروز از پس آنکه مناشیر مجعول آقاخان را مردم شهر مطالعه کردند مسرعان سبک سیر با فرمان پادشاه وارد کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند و گیر و دار او را در یزد نیز انها داشتند فضلعلی خان حاکم کرمان باعداد کار پرداخت و هم درینوقت چنان افتاد که کهن دل خان والی قندهار و مهردل خان برادر او و خوانین افغان چنانکه بشرح رفت بعد از فرار از قندهار روپناه آوردن بدربار شهریار برحسب فرمان بلوک شهر بابک بسیورغال ایشان مقرر شد و نشیمن از آنجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند بعضی از مردم شهر بابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند عاقبت کار بمقابله و مقاتله کشید سه چهار هزار تن از مردم شهر بابک و ایل عطاء اللهی و خراسانی همگروه شده آهنگ افغانان کردند و حاجی محمد علی شهر بابکی کارفرمای آنجماعت گشت افغانان چون قوت آن تجمع نداشتند در قلعهٔ شهر بابک متحصن گشتند و از جانبین بازار محاربت رواج گرفت در میان این گیر و دار آقاخان برسید و این حدیث را از اقبال بخت دانست چه لشکری ساختهٔ جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعهٔ افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را ماخوذ دارد و آنگاه راه شهر کرمان سپارد و پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از آنسوی محمد باقرخان برادر خود را روانهٔ سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقاخان بیاگاهاند و ایشان را باطاعت و انقیاد او بخواند محمد باقرخان باراضی سیرجان شتافت و قلعهٔ زید آباد را معقل خویش ساخته باغوای مردم پرداخت و از آنجانب فضلعلی خان بعد از آگهی از کار آقاخان مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل پاریز درود محمد باقرخان را در قلعهٔ زید آباد اصغا نمود نخستین آهنگ او کرد و محمد باقرخان چون قوت مقاتلت با او نداشت در قلعهٔ زید آباد متحصن گشت و برادر را ازین کار آگهی فرستاد آقاخان بی توانی از شهر بابک و عطاء اللهی و خراسانی سپاهی گزیده ساخته راه زید آباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بر زد بزید آباد در رسید و هم از گرد راه جنگ بپیوست و تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته بود و بسیار کس از جانبین بدرود جان کردند در پایان امر لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده باراضی احمدی و لار گریخت فضلعلی خان بعد ازین فتح از سیرجان

بشهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر کرد آنگاه معلوم داشت که آقا خان دیگر باره در احمدی و لار تجهیز لشکر کرده و بطرف اسفندقه و جیرفت رفته و سعید خان رودباری و مردم گرمسیر باو پیوسته اند و قلعهٔ اسفندقه را که معقلی محکم است سیقناق خویش کرده و از حبوبات و غلات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم خویش را برداشته بدفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش پیوسته کرد و درینوقت خبر رسید که آقا خان از اسفندقه بطرف گرمسیر سفر کرد فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن را مناسب وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار زینک ترشمرد لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم درینوقت قنبرعلیخان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلیددار روضهٔ کاظمین علیهما السلام بدرگاه آمد و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمّره را بر ذمّت نهاد و خامل صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان حاضر حضرت گشت و هم درینوقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از ورود فضلعلی خان بکرمان طریق خدمت سپرد چون بشهر یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله درآویخت که ازین پیش حکومت این شهر با من بود و من درین امر از تو سزاوارترم شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت بیرون شود او را دفع دهد پسند خردمندان نخواهد بود و شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت کارداران دولت مسرعی گسیل ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیانش منسی گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر باره بحکومت یزد باز شتافت و هم درینوقت میرزا رهنمای میزان آقاسی از سفارت خوارزم بازآمد و از جانب الله قلی توره نیز رسولی برسید و چهل راس اسب ترکمانی پیشکش گذرانید آنگاه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده بنهاوند و از آنجا بهمدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب فرمود و حکومت قزوین را بطهماسب قلیخان قزوینی تفویض داشت و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و گلپایگان که از حکومت نیّرالدوله فرخ سیر میرزا بزحمت بودند زبان بسعایت باز داشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند و بعرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقی خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده اند لاجرم برحسب فرمان نجفعلی خان قراباغی یوزباشی برفت و او را در قزوین بحضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت کذبی بر دو بسته اند لاجرم ملازم خدمت گشت مع القصه شاهنشاه غازی از همدان بقزوین راند در عرض راه عریضهٔ فرخ خان پیشخدمت خاصه که از منزل کرون مامور بفحص حال مردم گیلان شده رسید و مکشوف افتاد که امان الله خان افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزهّد نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و برزن اگر حبّات گندم و ارزن نگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد ایستاده شود و حبّه حبّه بدست خویشتن برگیرد و جامه پشمین بپوشد و بر حصیر نشیند ازین روی فیصل امور بدست اهمال مانده و منال دیوانی ماخوذ نیفتاده لاجرم فرمان شد که فرخ خان غفاری یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر

اخذ

وزارت محمد امین خان نسقچی باشی در گیلان

و اخذ منال دیوانی پردازد لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده در قزوین برکاب پیوستند و محمد امین خان نسقچی باشی بجای امان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در گیلان توقف کرده منال دیوانی را بجمله ماخوذ دارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کند که اینگونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان این خدمت پرداخته کرد و بعد از هشت ماه طریق درگاه برداشت بالجمله شاهنشاه بعد ازین وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات بتقبیل سدهٔ سلطنت رسیده جبین ضراعت برخاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند و هم درینسال سلیمان خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شد و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگذاری یافت و ملا عبدالعزیز کاشانی باتفاق عبدالرزاق افندی مامور بسفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زوّار و تجار ایران شحنگی کند و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیانی نرسد

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنهٔ اودئیل ترکی چون سه ساعت و چهل دقیقه از شب یکشنبه بیست و هفتم شهر محرّم سپری شد آفتاب بحمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد و چاکران درگاه را ببذل درهم و دینار شادخوار ساخت در اول بهار اینسال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه برسید که اگرچه آقا خان ازین جنگ شکسته برفت لاکن از اندیشهٔ خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روزگار برد اگر سپاهی درخور جنگ بدینجانب آهنگ کند روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه با مردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان برداشت و از آنسوی چنانکه بدان اشارت شد آقا خان در گرمسیر هیناب تجهیز لشکر کرد و در ان چند ماه زمستان اعداد خویش را بسزا دید و با سواره و پیاده انبوه و دو عراده توپ و قورخانهٔ فراوان برداشته باهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت فضلعلی خان حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ او بیرون فرستاد و از قفای او عبدالله خان سرتیپ با دو فوج ملایری و تویسرکانی و دو عراده توپ راه برگرفت و لی محمد خان سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد نخستین در دشت آب اسفندیار خان با آقا خان دچار گشت از دو روی صف برکشیدند و جنگ درپیوستند بانگ گیرودار بالا گرفت اسفندیار خان مردانه بکوشید و از آنسوی آقا خان و برادرانش پای سخت کردند و پی درپی حمله افکندند در میانه اسفندیار خان چند زخم گران برداشت و هم گلوله بر مقتلش آمده از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند آقا خان چون از کار اسفندیار خان بپرداخت هم در ان گرمی بر سر عبدالله خان تاختن آورد عبدالله خان با اول حمله ضعیف گشت و چون قوّت جنگ او را در خویش ندید در قلعهٔ زرنجان متحصن گشت آقا خان در حصار دادن او سودی نیافت او را بگذاشت و متوالی آهنگ ولی محمد خان سرتیپ کرد و از گرد راه چون صرصر خزان بروی زد در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولیخان را دستگیر نمود آنگاه در هفت فرسنگی کرمان در اراضی بردسیر بقلعهٔ مشیز جای کرد و با عیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاد و ایشان را اغوا همی کرد که فضلعلی خان از دست

بسته بمن فرستید درینوقت امیر توپخانه از کرد راه برسید و نخست آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و هراس در برابر امیر توپخانه ایستاده صف راست کرد و جنگ بپیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساخت در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق راه پیش داشت و بازگری کرد در مشیز جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان درآمد اما فضلعلی خان از در برادر در غلبه آقاخان پوست بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته با آقاخانش سپارند ناچار بتجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی درخور جنگ برآورد و بخونخواهی برادر کمر بسته باتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت آقاخان چون دید که از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و اینک مرو برادر گشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف او را پسنده نداشت و از قلعه مشیز بیرون شده بجانب بم و نرماشیر کوچ داد فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرده از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند و هم درینوقت روز بیگاه شد و تاریکی جهان را فرو گرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرد و در بندر بمبئی سکون اختیار کرد فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت بکرمان کرده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت و هم درینسال در مملکت فارس میان قبیله قشقائی و ایل ممسنی خصمی واقع شد و کار بمقاتلت و مبارزت انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیرالملک را در آن بلده گذاشته میان قبایل شتافت قلعه طوس و قلعه نوذر و دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن زیاری که شعب ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلی خان ممسنی را با چند تن از اشرار ماخوذ داشته بر دهان توپ بست و آتش در زد و خانعلی خان فرار کرده بجانب ماهور میلاتی گریخت آنگاه حاجی شکرالله خان برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را بحکومت بهبهان باز داشت و از قبایل باوی و آجری و نوئی و بایراحمدی و دیگر قبایل گروگان گرفته بحاجی شکرالله خان سپرد تا آن جماعت را بشیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ و سرباز در ممسنی بحکومت گذاشت و خود از راه خشت بوشهر رفت و هم درینسال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران گناهی بزرگ بوده اینک از در طاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش کرده ایم و خطبه بنام او میخوانیم

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کرند

و هم درینسال نور محمد خان سردار قاجار بر حسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی بفرمانگذاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور گشت اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و نسب بسلیم خان شکی میبرد که بسیار وقت نامش درین کتاب مسطور افتاده و او از اهل سنت و جماعت بود و در

درکیش

درکیش خود متعصب و متنمر بود و از آن سوی بیشتر از اهالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین غالی باشند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون لاجرم حاجی خان آن مردم را بر امور که خلاف شریعت خویش میدانست شدیدا مورمیفرمود خاصه در قطع شارب و ایشان از کلمات او هارب بودند عاقبت کار بخصومت رفت و در میان قبیله کرند آثار بی فرمانی بدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک بمیان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند نخست مردم کرند از در اطاعت و فرمانبرداری بیرون شدند و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت و انقیاد بیرون نکنیم حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد و از قضا یکتن از مردم او را برای اخذ آذوغه با مردی از شناختگان کرند کار از مناقشه بمبارزت انجامید و مقتول گشت حاجی چون اصغای این قصه بنمود سخت خشمگین شد و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کرند را در کنده و زنجیر کشند و بجانب کرمانشاهان کوچ دهند آن جماعت چون این بدیدند یکباره از در منازعت بیرون شده همدست و همداستان روی بسرای حاجی خان نهادند و او بهر مدافعت میان استوار کرد و چون شیرعرین از رواق خویش کمین بگشاد و چهل تن از مردم کرند را هدف گلوله آتشین ساخت در پایان امر از اطراف آنخانه صعود کردند و آن رواق را بر سر او فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاتلت نداشت خویشتن داری همی کرد تا سپیده صبح سر برزد این هنگام بمیان کاهدانی در گریخت و مقداری کاه برزبر خود بریخت غوغا طلبان درآمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند چون ساعتی برگذشت آتش بکاهدان درافتاد و ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده بجانب او حمله بردند و تفنگ ها بگشادند یکبار چهار زخم گلوله بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدان جماعت بتاخت و دو تن را با زخم خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و ببرد مردم کرند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد نشیمن کردند چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد عبدالحسین خان جوانشیر را که نسب با براهیم خلیل خان میبرد بحکومت آن اراضی نصب فرمود و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بسته بدرگاه فرستد و هم درینسال یکتن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله بود بدرود جهان کرد و هم درینسال از قبل کارداران انگلیس ریاج صاحب طبیب بدست آویز سیاحت بدارالخلافه طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از نیتوی نیز ندید شاد خاطر بازشد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم درینسال هشتصد سوار از جماعت ترکمانان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده هیچ دقیقه از اسیر و سبی و قتل و غارت فرو نگذاشتند و هم در عرض راه از قضا با محمد ولیخان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی بشکارگاه رفته بود بازخوردند و او را نیز ماخوذ داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته باراضی ترکمانان تاختن برد و ایشان را زحمت فراوان کرد و با اینهمه محمد ولیخان را نیافت چه او را بجانب مرو تاخته بودند لاجرم باز مشهد مقدس شده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی محمد علیخان غفور را بنزدیک اللهقلی توره فرمانگذار خوارزم رسول

فرستاد که اگر ایلغار ترکمانان بهر زمان تو بوده ساخته جنگ باش و اگر نه آن جماعت را که طرح از این منازعت کرده اند
کیفر کن و محمد ولیخان و دیگر اسیران را بحضرت بازفرست

فتح بنبهل و بلوچستان بدست امیر توپخانه و حکومت عباسقلی خان والی در کرمان

و هم در اینسال بعد از فرار آقا خان امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و پانزده منزل از آنسوی کرمان تاختن برده قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ و خمپاره تخریب داد مردم بمپور فریاد بر داشتند و امان طلبیدند امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت از قضا یکروز که امیر توپخانه بشکارگاه رفته بود یکتن از سربازان دست جمیله را بگرفت و با او در آویخت و خواست با او در آمیخت شوهر آن زن این بدید و غوغا بر داشت و مردم بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ گذرانیده از پس آن رزم دهند تا بتمامت مقتول گردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب بکار افتاد در اینوقت امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست این آتش افروخته را بنشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد و بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد پس از بمپور اسیران را با کنده و زنجیر با خود ببرد و تا مسافت پنج منزل بقندهار برفت و بسیار کس از متمردین را نابود ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه غازی طپانچه تمام الماس تشریف او بفرستاد و دیگر سران و سرکردگان را خلعتهای گوناگون کرد و ایشان را علم مراجعت فرمود و در این سال کنیل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دار الخلافه گشت و شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علیخان سالار خوان بجای او نصب گشت و از قبل امپراطور روسیه غراف مدن بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیش داشت و خال صاحب مراجعت به پطرزبورغ کرد و هم در اینسال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او نور محمد خان سردار بوزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مامور گشت و خانلر میرزا فرمانگذار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دار الخلافه راه برگرفت بعد از ورود بیزد در خاطر گرفت که اسیران بنبهل را که امیر توپخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند بزور و یا بزر از مردم بازستاند و بمساکن خویش رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعدالت بلند سازد پس ده روز در یزد اقامت کرد و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود خریده روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود بکرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنبهل یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانگذاری از سرای مردمان طلب داشت و بجمله را آذوقه و علوفه عطا کرده بتفاریق روانه بنبهل داشت و از برادر زاده محمد علیخان بنبهلی جمل رسید بستد و صورت حال را در عریضه نگار داده روانه دربار داشت شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمانداد که چندانکه در عراق از اسرای بنبهل بدست شود روانه کرمان دارند بالجمله سه هزار و ششصد تن

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

ششصد تن اسیران بنبهل بدست عباسقلی خان والی باز وطن شدند و بیشتر از آن جماعت را نیز بذر زراعت عطا کرد و محراب خان و دیگر بزرگان بنبهل را بخلعت و عطیت شاد کام ساخت و همچنان حاکم سیستان را ببذل تقلید و طریف و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد و چندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیک تر پذیرای فرمان بود و طریق تجارت بطرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت مع القصه عباسقلی خان والی کار کرمان و بلوچستان را انتظام کرد و در اخذ منال دیوانی با مردم برفق و مدارا بود و بر ذمت نهاد که چون در مملکت او مالی بسرقت برند اگر از سارقین ماخوذ نتواند از خویشتن برساند چنانکه با این پیمان دو هزار تومان زیان یافت و مالی که چند سال در حدود یزد و اصفهان بسرقت رفته بود و با بلاغ امید و بیم استرداد کرده بخداوند مال تسلیم نمود و دیگر فتحعلی خان مهنی که در آذربایجان محبوس بود و بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه فرار کرده بمیان قبایل مهنی و مجاز که در اسفندقه و سارزوئیه و جیرفت نشیمن داشتند در رفت و حکام کرمان تا اینوقت بدو دست نیافتند عباسقلی خان چندانکه خواست خاطر او را از دهشت و وحشت پرداخته کند و بنزدیک خویش حاضر سازد نتوانست لاجرم میرزا اسدالله خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان مغافصة بسر او تاخت و فتحعلی خان بمیان ریگستان گریخت و لشکر از قفایش بتاخت و او را در فراز تلی بمحاصره انداخت و بقوت یورش او را گرفته مغلولا بکرمان آوردند و از آنجا روانه طهران داشتند و دیگر قلعه بم را که از مرور لشکر خراب و بیاب افتاده بود تعمیر کرد و علف و آذوقه چندین ساله بذخیره نهاد و چاه آب آنرا که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار اصله توت غرس کردند تا از بهر کرم قز و تحصیل ابریشم بکار باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان برحسب فرمان شهربابک و از فارس بلوک هرات و مروست به تیول و سیورغال سرداران افغان مقرر شد و کهن دل خان سردار افغان باتفاق رحیم دل خان و مهر دل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او و سایر پسرها و سردارهای قندهار و پانصد تن ملازمان او در شهربابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان والی چون افغانان بمبارزت مردم انگلیس بیرون شدند چند کرت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار گیرد و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق مهر و حفاوت گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد و چون لشکر انگلیس یکباره از افغانستان بیرون شد دیگر جای عذر نماند و نیز کهن دل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند و او را دفع دهند لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد و از آن سوی چون کهن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد برادر خود رحیم دل خان را ناگاه بکرمان فرستاد و صورت حال را باز نمود عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاد و منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سرحد و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جمازه سواران و نایب الحکومه بم و نرماشیر را حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان حمل دهد و چند تن مرد متقی با خود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه حفر چاه کنند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کند تا در قندهار متمکن شوند بالجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی پسر خود لطفعلی خان را با سه هزار

سوار ملازم رکاب کهن دل خان ساخت تا او را بقندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهن دل خان گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد بدین شرح که بر حسب امر کارداران دولت ایران لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و داد را خارس و حافظ قلعه ارک قندهار داشته ام عباسقلی خان در پاداش اینخدمت و ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت و هم در اینسال یکتن از مردم حیلت اندیش که در صورت بکیش درویشان بود و در معنی خبر از خوی ایشان نداشت در اراضی گرگان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سر برکشید و مخدومقلی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکم داد و مکانتی بسزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت او نهادند و چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را به نگاهداشت حشمت بر زبان نیارند او را نیز حضرت ایشان لقب کردند و به پشتوانی او طریق عصیان گرفتند محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت استراباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه بازنمود شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد حسنخان سردار ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری جرار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلیخان ایلخانی بجنوردی طریق گرگان گرفت و شش هزار سوار خراسانی با خود کوچ داد و چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش نماند مخدومقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز گیرد مربع و مرتع بگذاشت و بجانب دشت طریق فرار برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار مسپار که از ترکتازین لشکر مخلصی نتوانی جست اگر کوچه سلامت جوئی حضرت ایشان را بحضرت ما فرست و زن و فرزند بزرگان ترکمان را بدینجانب گسیل کن مخدومقلی چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جا مسدود دیافت ناچار محمد خان پسر خود را باتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا صره خوارزم بروند و رزم دهند اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر یکباره در گرگان اتراق کند تا محمد علیخان غفور از سفارت خوارزم بازشود و مکنون خاطر اله قلی توره مکشوف افتد و در ازای اینخدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبه اول سرتیپی بتشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود و هم در اینسال معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس را بر حسب فرمان پادشاه فرهاد میرزا برای علف و آزوقه سپاه امیر توپخانه به میور فرستاد

سفر کردن منوچهر خان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری

و هم در اینسال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقی خان کوزسی بختیاری مخل صعالیک و قدوه طاغیان بود و از اموال مجتازان و کاروانیان خزاین برهم نهاده و ده هزار سوار آماده فراهم داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او یکجهته شد و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج

فتنه مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان

لرستان

لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمان خان ارمنی بود با شش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل همی داد و هر جا بکوهستان و ییلاقها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات دیگر یخ بشکستند و توپها را تحویل دادند و از آبها و سنگلاخها همه بدست توپچیان و سربازان عرادهای توپ را بکشیدند و راه ببریدند علی نقی خان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود برادر را از این درنگ و شتاب آگهی فرستاد پیام داد که چاره خویش کن بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمیدانم لاجرم محمد تقی خان برادر دیگر خود محمد کریم خان را با اشیائی چند باستقبال فرستاد پس محمد کریم خان برسید و پیشکش و عریضه برادر را برسانید و محمد تقی خان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل مال میر پذیره گشت و بملازمان معتمدالدوله پیوست ملاطفت فراوان و تشریف گرانمایه یافت آنگاه از معتمدالدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل میهمان او حاضر شود و مسئولش باجابت مقرون افتاد معتمدالدوله یکروز در آن قلعه میهمان او رفت هم در آن قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمائی من درین قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون نوروز بگذرد در اول بهار در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتمدالدوله با لشکر طریق شوشتر سپرد و بیستم محرم وارد شوشتر گشت اما چون نوروز سلطانی سپری شد و زمان میعاد فراز آمد محمد تقی خان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سر برتافت چندانکه او را بوعده و وعید بیم و امید دادند مفید نیفتاد و علی نقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان بر خویشتن ترسناک است و او را نیز از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند اگر اجازت رود علینقلی خان بقلعه تل سفر کند و در آنجا در حراست عشیرت او بنشیند تواند بود که راه حضرت کبیر و معتمدالدوله محمد حسین خان قراگوزلو و علی نقی خان را روانه قلعه تل نمود و ایشان برفتند و او را مطمئن خاطر کرده تا صحرای لهبری که پنج فرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقی خان خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نوپیمانی نهد و اطمینانی دهد بفرموده معتمدالدوله میرزا محمد خان نیز برفت و باز کار بانجام نشد این کرت خواستار شد که معتمدالدوله خود تا بدانجا سفر کند و سهم او را بشکند هر چند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت چون معتمدالدوله این سخن بشنید گفت اگرچه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لاکن چون از وراستیمان تا بدینجا سفر کرده او را اندیده می انگاریم بگذارید تا بقلعه معاودت کند و آنچه سرنشت اوست دیدار نماید پس محمد تقی خان بقلعه تل شد و سرکردگان بمحل خویش عود کردند پس از آن معتمدالدوله بتجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفرقلیخان پسر اسد خان بختیاری با مردم خود برسیدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند آنگاه معتمدالدوله از شوشتر کوچ داده در تخت قیصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خود را بطلایه سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت محمد تقی خان چون این بدید دانست که با سیل بنیان کن ره نتوان

بست مجال اقامت محال یافت لاجرم اموال واثقال وعشیرت وتبار خود را برداشته با ابطال رجال نزدیک شیخ ثامر خان فرمانگذار قبایل چعب شتافت و باخود اندیشید که معتمد الدوله را با شیخ چعب قوت مبارزت نباشد و نیز چعب از حدود روم است و او را بدین اراضی فرمان عبور نیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس خواهد بود و در هر حال بیرون حکومت معتمد الدوله است و شیخ چعب نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود و همواره پانزده هزار سوار جرار آماده داشت بالجمله محمد تقی خان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمد الدوله قلعه تل را بعلی رضا خان پدر کشته سپرد و خود عنان بجانب چعب بگردانید و نخستین شیخ ثامر خان را پیام کرد که بصواب نزدیکتر آنست که محمد تقی خان را که گناه کرده دولت و در تحت حکومت من است بمن فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی شیخ ثامر خان پاسخ فرستاد که من و محمد تقی خان هر دو تن از چاکران شاهنشاه غازی میباشیم لکن چون او امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او نکنم در میان عرب هدف سرزنش و شنعت باشم یکتن از شناختگان درگاه را بدینجا فرست تا محمد تقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمد الدوله سلیمان خان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمد تقی خان را ایمنی داده باتفاق وارد لشکرگاه ساخت معتمد الدوله دیگر باره او را مورد نوازش و نواخت داشته میرزا محمد خان کلبادی را بمهمانداری او امر فرمود و چند تن را نیز بگماشت که نگران او باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامر خان بعد از مراجعت علی نقی خان و عشیرت محمد تقی خان را روانه لشکرگاه دارد بعد از مراجعت شیخ چعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا کرد و ایشان نیز هر روز بمماطله و مسامحه روزگار گذاشته شد و علی نقی خان در نهان اعداد لشکر همی کرد لاجرم معتمد الدوله سفر فلاحیه را تصمیم عزم داد از میانه محمد شفیع خان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا بفلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را باتفاق علی نقی خان بدینسوی آرم و اجازت یافته بفلاحیه شد چون نتوانست علی نقی خان را بدستیاری پند و اندرز بدینسوی آرد خود با او همداستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند یکشب که از تیرگی شب دیدار نمیگشت باتفاق شیخ ثامر خان پانزده هزار سوار جرار که درین مدت اعداد کرده بودند برداشته باردوی معتمد الدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کردار پره زدند و یکبار گلولهای آتشین بباریدند معتمد الدوله را که دل قوی و رای رزین بود از جای نرفت و سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که هیچکس از لشکریان از جای خود جنبش نکند همگان برجای خود در رده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند بالجمله لشکر عرب و بختیاری یورش آوردند و توپچیان دهان توپها بسوی ایشان بگشادند و آتش در دادند بسیار کس از آن جماعت نابود گشت و لختی بازپس شدند دیگر باره دلیری کرده یورش افکندند و علی نقی خان نزدیک بخیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده بانگ در داد که هان ای برادر چه نشسته که وقت فرار است محمد تقی خان از جای جنبش کرد که خود را به علینقی خان رساند میرزا محمد خان کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گرزی که در دست داشت بروی فرود آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشان کشان بسراپرده معتمد الدوله رسانیدند و معروض داشت که شبیخون این لشکر برای رهائی محمد تقی خان است بهتر آنست که درین سراپرده محبوس باشد معتمد الدوله فرمود

تا او را بزنجیر

تا او را زنجیر گران بر نهادند و نیک بداشتند بالجمله پنج ساعت از شب گذشته تا یکساعت قبل از سپیده دم لشکر عرب و بختیاری از هر جانب اردو همی یورش افکندند و با گلوله توپ خسته شده باز پس نشستند چون صبح روشن شد دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند چون در معابر رود و لاخ فراوان بود بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت مع القصه هشتصد تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان مجروح شدند و از لشکر معتمد الدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت مشایخ اعراب که سالها از شیخ ثامر خان زحمت دیده بودند و جز گردن نهادن و رنج بردن چاره نداشتند چون این خبر بشنیدند از در دیگر بنزد معتمد الدوله شتافتند از در دادخواهی غوغا برداشتند شیخ عبد الرضا که از صنادید قبایل چعب و با شیخ ثامر خان نیز قرابتی داشت از سهم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد میزیست و بآرزوی حکومت فلاحیه میبود درین هنگام مکتوبی بدرگاه معتمد الدوله فرستاد و بر حسب حکم او بلشکرگاه پیوست و همچنان قبیله باوی نزدیک او شتافتند و بنوازش او کامیاب شدند و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجل و جماعتی از مشایخ حاضر شده بخلاع گوناگون مفتخر آمدند و از آنسوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که آنوقت حکومت فارس داشت با افواج خود برای اخذ منال دیوان مامور سفر چعب بود و شیخ ثامر خان او را امکانتی نمیگذاشت ناچار در منزل چم صابی نزدیک معتمد آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خزاین است عبور نموده بدان سوی آب لشکرگاه کرد و معتمد الدوله بفرمود تا بر نهر خزاین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قنطره ببندند تا لشکر را از آب عبره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان کار یکسره کنند چون لشکریان بقطع نخیل و ساختن پول مشغول شدند شیخ ثامر خان بیچاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهای مجید بشفاعت بیرون فرستاد معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد نخستین آن هنگام که فرمانگذار فارس بودم منال دیوانی چعب را نداده است آن مال را بمن فرستد و علی نقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدینسوی گسیل سازد سه دیگر آنکه با متردّدین و بازرگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهر و حفاوت ورزد علما بازشدند و شیخ ثامر خان پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود معتمد الدوله فرمود ازین نیز با تو دریغ ندارم بشرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بگروگان روانه لشکرگاه داری پس دو تن از اکابر چعب را که یکی فدعم و آن دیگر مزید نام داشت بگروگان گذاشت و معتمد الدوله باز مراجعت نمود و محمد تقی خان را با کُنده و زنجیر با خود کوچ همی داد در منزل غربیه یکقطعه نشان تمثال پادشاه مرصع بجواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر گشت و قصه شبیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت دیگر باره یک قبضه شمشیر و یکرشته حمایل سرخ و سبز امیر تومانی با کل مرصع از حضرت پادشاه در حق او مبذول افتاد و آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه سلام بدو آورد معتمد الدوله بدان شکرگذاری جشنی بزرگ کرد و چهارصد و پنجاه دست خلعت از خویش با عیان لشکری و رعیت فرستاد و هم درینوقت محمد علی خان ماکوئی با شش عراده توپ و فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساوه و فوج زرندیات و سواره بروجرد

دیگر مانشاهان برحسب امر شاهنشاه غازی نزدیک معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ ثامر خان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمد تقی خان خبری سمر نگشت جز اینکه آقا عباس برادر کهتر محمد تقی خان بپای خویش نزدیک معتمدالدوله آمد و امان یافت معتمدالدوله بدان سر شد که دیگرباره لشکر بفلاحیه برد اما شیخ ثامر خان علینقی خان را گفت که از این زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمد تقی خان کوچ داده بدست آویز قرابتی که با خلیل خان بهمه داشت شد بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان اینکار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از آنجا طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند از قضا درین آمد و شد با لشکر منصور خان دوچار شدند و بجمله دستگیر آمدند چون خبر بمعتمدالدوله بردند صفر علیخان با جلان را بلشکرگاه منصور خان فرستاد تا ایشان را بشوشتر آورد و دیگر محمد کریم خان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهمه فرود شد و خلیل خان چتوانی کس نزدیک علیرضا خان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل حای داشت فرستاد و او را آگهی داد علیرضا خان جماعتی را بدستگیر نمودن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت از آنسوی محمد کریم خان تفرس اینحال کرده از خانه خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضا خان دوچار شد از دو جانب جنگ به پیوست و مردانه بکوشیدند در میانه محمد کریم خان بزخم گلوله تفنگ از اسب درافتاد و جان بداد و از جانب دیگر گروهی از سواران معتمدالدوله که برای گرفتن محمد کریم خان بیرون شده ناگاه بمحمد شفیع خان ساسانی باز خوردند در اراضی دیناران او را گرفته در زنجیر کشیدند علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد از ملا محمد دیناراتی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از اینسوی علیرضا خان این خبر بشنید که علینقی خان با ملا محمد دیناراتی محمد شفیع خان را رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدان جماعت در رسید و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشان را درهم شکست علینقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان گرفتاران را محبوس کرده سر ملا محمد را از تن دور کرده نزدیک معتمدالدوله فرستاد و درینوقت معتمدالدوله فرمود که شیخ ثامر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علی نقی خان نقض عهد کرده و کردگان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا قدعم و مرید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را بقتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هر دو تن را به بریدن موی و پوشیدن سلب سوگواری امر کرد بالجمله چون مردم شوشتر از حکم معتمدالدوله آگاه شدند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده بحضرت شتافته بشفاعت زبان باز کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای دادند و چتوانی آهنگ چپب فرمود و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشوری برسید که ما فلاحیه و نواحی آنرا از تحت حکومت فرها و میرزا و عمال فارس انتزاع کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محسن خان شوشتری را بحکومت شوشتر باز گذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت شیخ ثامر خان چون این بدانست سخت در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر بگماشت و باز اندیشید که قلعه

فلاحیه را

فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل خیابان کن پای دارد پس اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی متین و حصنی بنهایت حصین است چون فرار او مکشوف افتاد معتمدالدوله شیخ مسلم را که حاضر بود فرمود که نزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد ملازم رکاب ساز که حکومت فلاحیه خاص اوست و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را بگوی که اگر هم اکنون نزدیک ما شتابی و منال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت و بی نیل مرام باز آمد لاجرم معتمدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد مردم آن بلده قرآنها حمایل کرده استقبال نمودند شیخ عبدالرضا نیز از راه برسید و برحسب وعده حکومت فلاحیه یافت و مجبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی را که ملازم خدمت او بود از فلاحیه بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده توپ و هزار تن سوار با او همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز لباس کند و خراج چهار لنگ بختیاری را بپردازد و از بزرگان ایشان صد خانوار بشرط گروگان بسوی دارالخلافه کوچ دهد بخواستاری محبعلی خان کلبعلی خان و جعفرقلیخان از قبایل چهار لنگ و محمد مهدیخان و علیرضا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمدالدوله بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که پنهای آن اراضی اند شوری کند و محبعلی خان راه بختیاری برگرفت اما شیخ ثامر خان گمان داشت که بسبب حدت گرما و سورت تابستان معتمدالدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد چون مدتی از روزگار گذشت و استواری قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا بکویت که از اراضی حجاز است گریخت و مختفی زیست درینوقت شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان قدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند چون حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری خوزستان بمولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که بفتنه بصریان خراب بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمد علی ممصی را بسفارت بصره نزد متسلم فرستاد و پیام داد که یا محمره بدست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون محمره خراب میشود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که بار اراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمدالدوله از چپب بشوشتر و از آنجا بدزفول سفر کرد و محمد تقی خان را مغلولا با پنجاه و نه عراده توپ و دو خمپاره و یک قنقذ و بسیار اسبان تازی بمصحوب فوج میرزا محمد خان کلبادی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت دزفول را بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی باز گذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت پشت کوه فیلی داد و محمد حسین خان خرقانی را بتشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ مأمور شد که یکچند از زمان در چپب متوقف باشد که مبادا شیخ ثامر خان ساز مراجعت فلاحیه کند درین وقت محبعلی خان از امور بختیاری نزدیک معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از

وازوی سجلی برای سند خویش گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم لشکری که از قبایل بختیاری بساز کرده بود بعرض رسانید و چون از طرف دیگر بکارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبدالحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده از دار الخلافه منشوری بمعتمد الدوله آمد که در امور کرمانشاهان فحصی کند و کار آن مملکت را منظم دارد لاجرم معتمد الدوله محبعلی خان را با لشکری ساخته روانه کرمانشاهان داشت عبدالحسین خان چون این بشنید بیم کرد که مبادا محبعلی خان طمع در حکومت کرمانشاهان در بندد و در امرا و خللی اندازد لاجرم در موافقت و مواضعت با خوانین کرمانشاهان یکجهة شد و نخستین بقلعه زنجیر رفته محمد ولیخان کوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده در دفع محبعلی خان پیمان کردند و از انجا باز کرمانشاهان شد در ینوقت مکتوب محبعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام عبدالحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر بفرمان تو نخواهند شد و اگر پند نگیری و از اینجا مراجعت نکنی دور نباشد که گناه کرده دولت شوند از قضا در ینوقت از دار الخلافه منشوری بمحبعلی خان می آوردند بدین شرح که معتمد الدوله مامور داشتن تورا بکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت همانا بی درنگ قاتلان حاجی خان را دستگیر کن و از تدمیر ایشان دست باز مدار و اگر کسی از مردم آن مملکت بدیشان برخیزد خون او بریز و این منشور بدست عبدالحسین خان افتاد و او برداشته دیگر باره بقلعه زنجیر رفت و مردم را انجمن کرده ازین حکم هراسناک ساخت و از انجا خطی بمحبعلی خان نوشت که بی درنگ آهنگ مراجعت کن و اگر نه عرضه هلاک و دمار خواهی شد محبعلی خان چون این بدانست لشکر خود را ساخته جنگ نمود و آهنگ عبدالحسین خان کرد مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توبخانه آگهی یافتند قوت درنگ نیاورده هر گروه طریق طرفی گرفت و عبدالحسین خان لابد بشهر کرمانشاهان کوچ داد و دیگر باره به بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری ساخته میکنم و شما از بیرون نیز انجمنی کنید تا باتفاق شبیخونی برین لشکر بریم و پراکنده سازیم این خط بدست محبعلی خان افتاد و با مسرعی سپرده روانه دار الخلافه داشت کارداران دولت چون این بدیدند مثالی بمحبعلی خان فرستادند که عبدالحسین خان معزول است او را بسوی دار الخلافه گسیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باش ناچار عبدالحسین خان سفر دار الخلافه کرد شاهنشاه غازی او را عتاب کرد که حسب و نسب تورا دانسته ام و همی دانم که خویشتن را مقهور محبعلی خان شناختی و بد و اغوای مردم کرمانشاهان ازین روی کردی اما ندانستی که این چنین غوغا نام دولت را همی پست کند پس عوانان را بفرمود تا او را الختی با چوب ادب کردند از پس آن محبعلی خان بحکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولیخان کوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود مقتول گشت و دیگر قاتلین حاجی خان را نیز محبعلی خان ماخوذ و روانه طهران داشت و بعد ازین وقایع چون معروض افتاد که عبدالله پاشا از شهرزور آهنگ کردستان نموده محبعلی خان مامور بدفع او گشت و با پانزده هزار لشکر از سرباز و قبایل کرمانشاهان روانه کردستان شد عبدالله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محبعلی خان نیز بازشده در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه از ذرفول بخرم آباد و فیلی و چمن الشتر سفر کرده آن مملکت را بنظم ساخت و از طریق بروجرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه اصفهان گشت بیست و دوم

شهر رجب

شهر رجب باصفهان درآمد و هم درینسال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصوابدید کارپردازان تفصیل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم برنهادند

صورت عهدنامه تجارت که فیمابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون بیمن الطاف خداوند یگانه جلت نعمائه و عظمت آلائه از روزیکه عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت واحدا بعد واحد همگی اصول و فصول آنرا مرعی و ملحوظ داشته متعلقان مملکتین را از فواید آن ممتع و محظوظ فرموده اند مگر عهدنامه تجارت که در دیباچه عهدنامه سال هزار و دویست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین وعده انعقاد آن کرده اند و تا اکنون به بعضی از جهات در عهده تراخی باقی مانده لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه درین سال فرخنده فال اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم خدم غوث الاسلام و المسلمین عوذ الملة و الدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابد الله شوکته و دولته جناب جلالت مآب نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب عمدة السفراء المسیحیة زبدة الکبراء العیسویة سرجان مکنیل وزیر مختار را بوکالت کلیه مفتخر فرمودند و وکیلان مشار الیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و بذیل عهدنامه اصلیه ملحق فرمودند که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد فصل اول تجار دولتین علیتین بالسویه ماذون و مرخص اند که هرگونه امتعه و اقمشه خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند مبایعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که میآورند و میبرند در حین ورود یک مرتبه بطریقی که از تجار دولتهای کاملة الوداد فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته میشود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج یکمرتبه و دیگر بهیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتهای جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین بنهجی که به تبعه دولتهای کاملة الاتحاد فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها بهر باب خواهند کرد فصل دوم چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره باماکن مشخصه تعیین شود لهذا قرار داد شد که هر نفری وکیل التجاره از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند فقط مشروط بر اینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالانفراد بخصایص جنرال قونسولی سرافراز باشد لاغیر و چون سالها است که بالیوزی از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهند که بالیوز مزبور کماکان در انجا اقامت نماید و کذالک دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه مبئی سکنی نمایند همان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صانها الله تعن الحدثان خواهد بود این عهد

تجارت ما که وکلای مختار دولتین هستیم در دار الخلافه طهران بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و هشتم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم و هم در میان ایلچی مخصوص میرزا جعفرخان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت با جازت کارداران دولت علیه ایران با دولت بلجیق که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق مودت بازداشت و عهدنامه در میان دولتین ایران و بلجیق نگارش یافت بدین شرح

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران

و دولت بهیه بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته

حمداً لمن ظهرت فی الکون حکمته بتاسیس العهود و بدت فی العالم مشیته بتمهید العقود بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نیست که جناب رب العباد انتظام امور معاش و معاد را بقبضه ارادت و اختیار سلاطین با عدل و داد و دادگاه برایا در تحصیل مآل و انجاح مطالب و اسعاف مآرب طریق مهربانی و وداد سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب نگردند تبیین این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سریر بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث تاج و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام والمسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتبت پادشاه تمامی ممالک بلجیق لیئوپولد ادام الله ایام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی السویه چون مناسب دیدند که بجهة تاسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم معاونت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برایا مابین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان صورت همیون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همیون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی درین خصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضانامه جداگانه جناب بارون فرانسواجان وزیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیق و صاحب نشان آبرو و عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه را درین باب ماذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین قرار معاهده را در ضمن هفت ماده بنج آتیه دادند ماده اول فیمابعد مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه ایشان اساس دوستی موبد و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین فخیمتین آمنا و سالما به مملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و هر کدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ماذون باشند از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود و از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد

اصلا بدوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصیکه از تبعه دولتین بهیتین بعنوان تجارت یا سیاحت بممالک یکدیگر میروند یا توقف مینمایند در حق آنها لازمه احترام مرعی شود و از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج تجار دولت بلجیق از امتعه تبعه دولتین بهیتین در یکجا از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعه تجار دولت علیه ایران مثل تبعه دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار کردند ماده چهارم از تبعه دولت بلجیق اگر بطریق سیاحت یا تجارت بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیه ایران احکام و مناشیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند ماده پنجم دولت علیه ایران ماذون نمایند که دو نفر رئیس تجار از دولت بلجیق در تبریز و در دار الخلافه طهران مقیم شوند که بامور تبعه خود وارسی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای بروحل و آنورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود ماده ششم اگر مابین تبعه جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی شود با استحضار رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و درصورتیکه یکی از تبعه دولتین مفلس و شکسته شود بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیمابین ارباب غرما بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او برئیس تجار آن دولت تسلیم شود ماده هفتم انشاء الله این عهدنامه دوستی تجارت ابد الدهر با کمال صداقت و وقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد بهیچوجه خلل و نقصانی باجزای این راه نخواهد یافت این عهدنامه دوستی تجارت در دو نسخه تحریر و املا شده و از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری بالجمله بعد از انجام امر میرزا جعفرخان مشیر الدوله صورت عهدنامه را انفاذ دار الخلافه طهران داشت و حاجی میرزا آقاسی بپذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نیز مهر خویش برزد و از پس آن کارداران دولت بلجیقا در اخذ گمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرطنامه را جداگانه نگاشتند که عمال دولتین کار از ینگونه کنند

شرطنامه دولت بلجیق که تتمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده

نظر باظهار جناب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف بسبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه که متعلق بگمرک تبعه دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیقا است نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان می شد لهذا مامورین طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین علیتین قرار فقره مزبور را باین نحو دادند که تبعه دولتین گمرک را وقت ورود و خروج بملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس که این اوقات مابین دولت علیه ایران و دولت مشار الیها منعقد شده است کارسازی نمایند این شرطنامه جداگانه انشاء الله بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین ذیشوکتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا در عهدنامه مبارکه که در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظا بلفظ مندرج شده بتاریخ پانزدهم شهر ذیحجة الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلامبول قلمی و مبادله گردید و هم در میان برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده

بدرود جهان فانی کرد و جسد او را بدارالامان قم حمل داده در بقعهٔ مطهرهٔ حضرت معصومه با خاک سپردند و هم در
اینسال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان در نیمهٔ رمضان المبارک سرای جاودانی تحویل داد

در بیان زیانی که مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس از روی جهل و نادانی بدولت ایران و انگلیس رسانید

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته‌اند که دولت ایران از تمامت دول روی زمین فضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته‌اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بدینگونه میرود چه مردان هیچ مملکت را با گردان ایران برابری نتواند بود و هم این معنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ انشاءالله بشرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصهٔ افغانستان و تاختن سپاه انگریز را در آن اراضی نگار میدهم هم از بهر آن است که خداوندان خرد بدانند که فتنهٔ بیخردان مانند آتش است و دانایان ازین پیش گفته‌اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره شهری افروخته شود و از برقی خرمنی سوخته گردد چنانکه مستر مکنیل را خطائی افتاد و دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد اما زیانی که بدولت ایران رسید آن بود که بعد از آنکه بفرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله با ده هزار تن مرد سپاهی و ده عراده توپ یک نیمه ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست هیچ پادشاهی مفتوح نشد هنگام محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا بیست فرسنگ و سی فرسنگ خراب و یباب ساختند از میانه مستر مکنیل طریق بیخردی برداشت و کارداران انگریز را برگماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران دوستی چهل ساله دولت انگریز را بر فتح هرات رجحان نهاد و نقض عهد ایشان را با حلم گران سنگ خود حمل داد و از هرات بدارالملک خویش تحویل کرد و اگرچه صغیر و کبیر مردم ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود بلکه در نگاهداری رعایت مودت و موالات دولت انگریز رفت لکن با این همه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناگشوده مراجعت فرمود و مستر مکنیل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان بر انگریز نیک تر است بایستی از بهر آنکه دولت ایران و انگریز از در وداد و اتحاد بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز از در خصومت باشند و همچنان مستر مکنیل با دولت انگریز دو زیان بزرگ کرد نخستین آنکه دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن پیمان در میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهدنامه پیمان نهاده بودند که در لشکر تاختن پادشاه ایران بافغانستان مداخلت نکنند و این هنگام کشتی جنگی خود را از دریای عمان بجزیرهٔ خارک راندند و اعلام جنگ دادند زیان دیگر آن بود که بر کارداران انگریز واجب افتاد تا خزانهٔ بزرگ بذل کردند و لشکری بزرگ بافغانستان آوردند آن خزانه بهبا رفت و آن لشکر تباه شد و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتهاست پست شد اگرچه نگارندهٔ این حروف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس منازعتی نیفکند و شناعتی نکند بلکه خبر اشیا را

براستی

براستی و درستی رقم زند در اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار بمهر و حفاوت رفته اگر سطری چند کنون خاطر خویش را بر نگارد و در نزد اولیای دولتین معذور باشد همانا من بنده چنان دانسته‌ام که سران و سرداران انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و توپخانه و خزانه که با ایشان بود در دست افغانان چنین سهل ذلیل و زبون شدند از بهر آنست که هر لشکر که از دولت جمهوریه مامور بجنگ شود نیکو رزم ندهد چه در دولتی که جمعی کثیر از بلدان و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند هرگز در کاری متفق نشوند چه ما کمتر دیده‌ایم که دو کس دور از نفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هزار تن در یک سخن متفق شوند ناچار هر امر که پیش آید یک نیمه مردم فعل آن را واجب خواهند داشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند دانست لاجرم چون بکاری درآیند آن نیمه که برخلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا سخن خویش را راست کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند ازین در است که هیچکس بر عقل کس حسد نبرد چه خود را عاقل‌تر داند دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و بیشتر از ایشان در میان سپاه منصبی و نشانی گرفته‌اند بلکه خود نیز صاحب لوا و منصب باشند و مردمان بطبع خویش را دوست دارند و فرزندان و خویشان خود را دوست میدارند چندانکه ممکن است چرا خود را و ایشان را بکشتن میفرستند اینگونه مردم در کار حرفت و صنعت و سود تجارت که ادات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقاتلت و مبارزت که باختیار خویش خود را بهلاکت افکندن است باز خواهند ماند و ما سنجیده‌ایم که هر لشکر بحکم پادشاه قاهر رزم دهد هر یک مرد برابر پنجاه مرد است که از دولت جمهوریه برخیزد زیرا که پادشاه قادر است که هر کس را بخواهد بدرجه امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس روی دلها همه با یک تن باشد اما در دولت جمهوریه چه وقت هزار تن متفق خواهند شد که کسی را برفرازند یا از محل خود ساقط سازند کس از هزار تن نتواند با چشم امید بود چنانکه از پیش رقم شد که فتح خان افغان با چهل هزار تن سوار دلیر چند کرت بر سر ذوالفقار خان سمنانی یورش افکند ذوالفقار خان با چهار هزار تن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت و بنه و آغروق او را بتمامت برگرفت و در افغانستان سی هزار تن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانهٔ بزرگ درآمدند و بدست ده هزار تن افغان یکباره مقتول شدند و از آن جماعت یک تن بسلامت بیرون شد پس اگر گوئیم یک تن مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوریه برابر است بر خطا نباشد و این از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده اند و در هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هزیمت شدن بیم از پادشاه ندارند و اگر خود را بمهالک اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و من بنده قصهٔ لشکر تاختن انگریز را بافغانستان بر می نگارم تا صدق گفتار من درست شود و از برای اولیای آن دولت نصیحتی باشد تا دیگر سخن مردم نامجرب را استوار ندارند و با دولت ایران که حفظ هندوستان از بهر ایشان آهنین دیوار است نیکوتر باشند

آمدن شجاع الملک و سپاه انگریز بافغانستان

مع القصه ازین پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از عم خویش کامران میرزا والی هرات رنجیده خاطر شد پناهنده دولت انگریز گشت و در مملکت هندوستان بزیست و از کارداران دولت انگریز جامه و جاگی گرفت و چون شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود روی دل کامران میرزا نیز با انگریزان شد و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمانگذاران خود آزردگی داشتند و ازین روی افغانستان آشفتگی داشت چون این خبر

در پای تخت لندن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان همداستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا مدار لاجرم فرمانفرمای هند جماعتی از سران و سرکردگان سپاه انگریز و بیست هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را با اراضی افغانستان تاخت شجاع الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضهٔ هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه با افغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد بالجمله نخستین مردم انگلیس قصد قندهار کردند کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار بود چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق ندانست با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب دار الخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیول مقرر کرد چنانکه در جای خود رقم میشود بالجمله تا و صاحب انگریز بجای او والی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل راندند و آن اراضی را بتحت فرمان آوردند امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاتلت و منازعت نبود سر اطاعت پیش داشت بتوانی او را ماخوذ داشته بند برنهادند و بهندوستان فرستادند و میجر پاتنجر که یکتن از اعیان انگریز بود برحسب حکم شجاع الملک حکومت کابل یافت و از پس آن پاتن جر که با بیست سوار از اعیان انگریز مامور بهرات شد و در آن بلده درآمده با کامران میرزا مواضعه چند نهاد و معادل هفصد هزار تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و بارهٔ هرات و خرابی خانها بکار برد چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و بیاب بود اما یار محمد خان با او حیلتی اندیشید آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناصب انگریزی را از شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت اکنون بر سر سخن رویم و مکشوف سازیم که این افغانان که مقهور دلیران ایران بودند چنانکه یکسال و اند ماه شاهنشاه غازی در کنار هرات اوتراق کرد و تمامت افغانستان بجنگ و جوش برخاستند و همواره قلیل لشکری از ایران آنجماعت را شکسته میساخت و در پایان امر از میمنه تا قندهار مطیع فرمان شدند و از انسوی کارداران انگلیس نخستین شجاع الملک را که از پادشاه زادگان افغان بود بسلطنت برکشیدند و این در فتح افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در تحت لوای شجاع الملک کوچ دادند در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان زر و سیم بکار بردند با اینهمه یکباره بدست افغانان نیست و نابود شدند و این خسران از سوء تدبیر و اغوای سترمکنیل بود که بزرگترین دول جهانیان را خوار کرد و بالجمله من بنده این قصه را از این پس از لفتننت ایری صاحب منصب توپخانه و قورخانه چی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده و بخط خود و لغت خود نگار داده ترجمانی میکنم خلاصه سخنش اینست که میگوید این ننگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر انداز و جماعتی از توپچیان یوروپ و یکفوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چهار کرور تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضهٔ تیغ آمد بدین شرح که کارداران دولت انگریز سر ویلیم مکنکتن را که سفیر کابلستان بود بحکومت بندر بمبئی مامور ساختند

ترجمهٔ تاریخ مردم انگلستان در سفر افغانستان

ساخته شد و الکسندر برنس را بجای او نصب کرده با سپاه افغانستان بتوقف جلال آباد حکم دادند و فوج جنرال سیل را نیز با ایشان همراه داشتند و اینوقت کارداران انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش میدانستند و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل آسوده حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الآخره برسید یکتن از مردم افغان بارکزئی که ملا مومن نام داشت باتفاق مردی دیگر برحسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی بمحال جنوبی کابل شتافت مردم آن محال سر از فرمان برتافتند و تفنگی بدیشان گشاده او را از پیش براندند چون این خبر مکشوف افتاد گروهی از سپاه بدفع ایشان بیرون تاختند آنجماعت چون قوت منازعت نداشتند بقلل جبال گریختند و این فتنه نخستین بود و چون ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده بغارت و قتل و نهب کاروانیان و سد طرق و شوارع پرداختند و در سه فرسنگی کابل سیتفاقی کردند لاجرم طریق آمد شدن از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در اینوقت محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر درکوه و کمر می گریخت با جماعتی از مردم خود بقصبهٔ بامیان درآمد و راهزنان غلجائی بدو پیوستند و جمعی دیگر از غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان از مبلغی که در وجه ایشان مقرر داشت کاسته بود با محمد اکبر خان متفق شدند و برشوریدند مکنکتن باتفاق منتیس جماعتی از لشکر برداشته بدفع ایشان بیرون شتافتند و چون سه فرسنگ از کابل بعید افتادند گروهی از افغانان غلجائی بر ایشان تاخته سی و پنج تن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار متوقف گشت و بخویشتن داری پرداخت جنرال سیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته به منتیس پیوست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبر خان راه برگرفت اما از تاخت و تاز افغانان ایمن نبود و بر خویش ترسان بود و شب بیستم رجب دیگر باره سپاهی از کابل به منتیس پیوست و همگروه دو روز دیگر با افغانان رزم زدند به تبرق که کمین محمد اکبر خان بود راه نزدیک کردند و قوت مبارزت نیافتند چه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان غلجائی بدگمان شده او را ماخوذ داشت و از این روی خوانین افغان بیم کردند که مبادا ایشان را یک یک گرفته محبوس یا بلندن فرستند بر شورش و غوغا بیفزودند و سه هزار تن از افغانان غلجائی یکباره سد طرق نمودند و از جانب دیگر میجر گریفس با لشکر خود بیست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند مع القصه روز غرهٔ شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر دکاکین و حجرات خویش را استوار در ببستند و همگروه برالکسندر برنس تاختن برده او را بکشتند و خزانه دولتی را که سپرده جان بن بود بغارت بردند شجاع الملک که در بالاحصار شهر جای داشت یکتن از پسران خود را و گروهی از افغانان را با دو عراده توپ بآرامش ایشان حکم داد و سودی ندیدند اما لشکر انگریز سنگری که هزار ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت اوتراق داشتند و باستیانی محکم افراخته بودند و قلعهٔ جداگانه داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند و هم در این دار و گیرها بال و همچنان ترویز و دیگر آنرز نایب میجر مقتول شدند روز چهارم شعبان افغانان باغ شاه را فرو گرفتند و نیز قلعهٔ محمد شریف را که در برابر بازار بود مسخر داشتند و جمعی تفنگچی بنگاهبان گذاشتند تا راه لشکر انگریز با قلعه که آذوقه انباشته بود مسدود داشتند و آنگاه قلعهٔ آذوقه را محاصره دادند و از کارداران انگریز خطائی بزرگ

بود که علف و آذوقه را دو روز لشکرگاه انباشته بودند بالجمله اِن سِن واَرن فوج پنجم هندی با یکصد تن حافظ و حارس قلعه بود امّا دفع افغانان را نمیتوانست کرد و این خطای دیگر از خردمندان انگریز بود چه قلعهٔ آذوقه را آنگاه که دور از لشکرگاه کردند واجب افتاد که چندان حافظ و حارس باز دارند که دشمن را بر آن غلبه نباشد مع القصه انگریزان بدان رضا دادند که دست از قلعهٔ آذوقه باز دارند و مردم خود را بسلامت بلشکرگاه آرند پس کپتین سوئین فوج چهل و چهارم با دویست تن راه برگرفت باشد که اِن سِن واَرن را از آن مهلکه نجات دهد از قلعهٔ محمد شریف و باغ شاه او را هدف گلوله ساختند و تگرگ مرگ بر او باریدند کپتین و مردم او مقتول و مطروح افتادند و معدودی از آن سپاه و سه تن از نایبان او مجروح باز لشکر شدند از پس آن هنگام نماز دیگر اِن سِن کارون با صد تن و یکدسته از فوج پنجم سواره نظام باعانت اِن سِن وارن و مردم قلعه بیرون شدند هم از ایشان هشت تن مقتول و پانزده کس مجروح شده باز گریختند در این وقت کپتین بوئید سیورسات چی نزدیک سردار سپاه آمد و غوغا برداشت که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود معادل صد هزار تومان منهوب شود و این سهل باشد از این صعبتر آنست که ما را افزون از دو روزه آذوقه در سنگر نیست و آن قوت نداریم که از جای دیگر حمل آذوقه توانیم کرد و سردار سپاه از اصغای این کلمات هراسناک شد و پیتوانی نزدیک اِن سِن واَرن حکم فرستاد که چندانکه توانی بحراست قلعه استوار باش و ما نیز ترا مدد خواهیم فرستاد اِن سِن وارن در پاسخ گفت که افغانان هم اکنون در زیر یکی از بروج قلعه نقب در می برند و مردم ما چندان هراسناکند که بسیار کس خود را از فراز باره بزیر افکنده بسنگر میگریزند هم امشب اگر مارا مدد نرسد کار از دست بیرون شود لاجرم چون شش ساعت از شب سپری شد سردار سپاه با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده سخن بر این نهادند که هم امشب باید مدد بقلعهٔ آذوقه فرستاد و افغانان خوی آن ندارند که در شب بیدار و نگاهبان باشند و از درپیش مینی کپتین جان را جاسوس فرستادند تا از افغانان خبری آرد کپتین برفت و باز آمد و گفت جماعتی از افغانان مجلسی کرده از بهر یورش قلعه سخن بمشورت همی کنند از این حدیث انگریزان در فرستادن معین تقاعدی کردند تا سفیدهٔ صبح سر بر زد و افغانان دلیرانه یورش دادند و در قلعه را آتش در زده بسوختند و درون شدند اِن سِن واَرن چون این بدید از راه دیگر که از بهر گریز بدیوار قلعه کرده بود با مردم خود بیرون شد و بسنگر گریخت اجودان باشی او را مخاطب ساخت که از چه روی قلعهٔ آذوقه را بگذاشتی و بگریختی در پاسخ گفت اینک من حاضرم از سران سپاه انجمنی کنید تا سخن کنیم بزرگان لشکرگاه چون نخست لشکری لایق نگاهبان قلعه نساختند و هم در این وقت لشکری بمدد ایشان نتاختند محاجه و مداقّه او را از طور خرد دور دانستند امّا انگریزان ضعیف شدند و افغانان دل قوی کرده از آن قلعه حمل آذوقه پرداختند در این وقت بزرگان انگریز هم از بیم جوع هم از غیرت نام و ننگ عظیم دلتنگ شدند لیفتینیت ایری که قصهٔ افغانستان را او باز آورد در تسخیر قلعهٔ محمد شریف تصمیم عزم داد و بر ذمّت نهاد که طریق یورش قلعه را با توپ آمین کند تا لشکر در رود پس سردار سپاه میجر سوئین فوج ششم پیاده هندی را مامور بیورش ساخت اما میجر که می بایست همه جا بر پیش روی سپاه برود چون راه برگرفت خود را در پناه دیواری کشیده داشت سردار سپاه چون این بدید دانست که این چنین مرد بنبرد نتواند کرد پس لشکر را مراجعت فرمود و روز دیگر اعداد کار کرد و اِن سِن بیندرا

گرفتن افغانان قلعهٔ آذوقهٔ انگریزان را

باصدتن

باصد تن از فوج پیاده چهل و چهارم پادشاهی برانگیخت و همچنین ویِسّ را با صد تن از فوج پنجم پیاده هندی و دیگر استیرا با صد تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی فرمان کرد و بر این سرکردگان کرنیل شلتن را سردار فرمود و این جماعت ساخته جنگ شده نخستین لختی دیوار قلعهٔ محمد شریف را با توپ پست کردند آنگاه یورش برده قلعه را مسخر داشتند و همچنان یک نیمه باغ شاه به تسخیر انگریزان آمد و از طرف دیگر سواران افغان و انگریزان با یکدیگر رزم داده در میانه عبدالله خان بدست کپتین اندرِس مقتول گشت و افغانان نیز جلادت کرده کپتین مکتری را با جزایرچیانش از باغ شاه اخراج کردند و جمعی کثیر را بکشتند مردم قزلباش کابل که تاکنون برکناری بودند با هیچ طایفه مبارزت بیرون نمی شدند در این هنگام افغانان را بقوت یافتند نیز و ایشان شتافتند پس افغانان روز هشتم شعبان زیر برج قلعهٔ محمد شریف را نقب زدن گرفتند و لشکر انگریز را هراسناک کردند و از طرف دیگر انگریزان را در سنگر نیز خورش و خوردنی اندک بود چنانکه وزیر مختار بزحمت فراوان و بهای گران قوت لشکر را افزون از یکروزه نتوانست بدست کرد و در چنین وقت چون سردار سپاه مریض بود و تبدیل او واجب مینمود لاجرم وزیر مختار کس بطلب بریگدیر شلتان فرستاد و او با یک عراده توپ و صد تن پیاده فوج چهل و چهارم پادشاهی و تمام فوج ششم شاه شجاع از بالا حصار بسنگر آورد و مقداری آرد گندم نیز با خود بیاورد امّا بعد از ورود بسنگر بجای آنکه لشکر را قوی دل کند گفت سپاه انگریز را با افغانان قوّت مقاتلت نیست و بر زیادت از این پس زمستان در پیش است و این جماعت یکتن از ما را زنده مجال مراجعت ندهند بهتر آن است که اگر توانیم از اینجا سفر کرده خود را بجلال آباد رسانیم لشکر انگریز چون از شلتان اینگونه سخن اصغا کردند دهشت و وحشتی بزرگ در ایشان افتاد امّا سردار سپاه در پاسخ گفت ما همه جا باید حفظ و حراست خویش کنیم و از سنگری که امروز مکمن و مأمن ماست بیرون شدن و در بیابان با افغانان رزم دادن خود را بدهان شیر افکندن است این اختلاف کلمه در میان لشکر همه دیگر انداخت و لشکر را افزون از دو روزه آذوقه بدست نبود و هم در این وقت افغانان از جانب شرق و غرب سنگر بر بلندیها عروج کردند و آهنگ یورش نمودند و از یک برج قلعه که ریکاباشی نامیده میشد و با سنگر یک تیر پرتاب بر زیادت مسافت نداشت چون باران بهار گلوله شمخال و تفنگ بر سنگر میباریدند وزیر مختار چنان صواب شمرد که شلتان ببرج ریکاباشی یورش برد و زحمت آن سوی را از سنگر بگرداند بالجمله تمامت لشکر آسوده شدند و خواستند از طرف شرقی سنگر بیرون شوند کپتین بلو که سردار دو دسته پیاده افواج شاهی بود خواست از دروازهٔ سنگر بیرون شود و از اقتحام لشکر راه را یاوه کرد و از جای دیگر سوراخی از سنگر بدست کرده بیرون شتافت و در این هنگام از رزم افغانان چنان بهراسید که گویا مرگ را بچشم خویش همی دید و در زمان جمعی از شجعان ایشان مقتول گشت کلنل مکرل سردار فوج چهل و چهارم باتفاق لیفتیننت برد از فوج ششم شاه با گروهی از سپاه یوروپ و قلیلی از سپاه هند بزحمت تمام بدو ایشان بیرون شدند افغانان چون این بدیدند تاختن کرده میان هر دو لشکر حایل و حاجز شدند و از آن سوی کپتین بلو را با مردمش محصور کرده تیغ در ایشان نهادند شلتان از نگریستن این حال آتش حمیتش زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا لشکر از جای بجنبید و هم دست حمله بردند باشد که آن جماعت را نجات دهند افغانان بتاختند و ایشان را لختی باز پس بردند و انگریزان دو کرت

دیگر حمله دادند بالجمله در حمله سیم وقتی بمردم خود رسیدند که از آنجماعت جنرلیفتننت برد و یکتن از سپاهیان دیگر
کس بجای بنود و این دو تن زخمی مردانه دادند چه سی تن از افغانان را درین جنگ باگلوله تفنگ پست کردند
از انگریزان دویست تن مقتول گشت اما دراین کیر و دار قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار و دو قلعه کوچک
دیگر که مقداری گندم انباشته داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در زمان بحمل گندم پرداختند و یک
نیمه آن گندم را بسنگر آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بزیر قلعه ریکاباشی
و قلعه ذوالفقار نقب در بردند و آتش در زدند و دیگرباره آن قلاع را بدست کردند و روز سیزدهم شعبان جماعتی
از افغانان از طرف غربی سنگر سه عراده توپ بر پشته عروج داده بسنگر گشادند وزیر مختار در دفع ایشان استوار
گشت شلتان بفرمود تا میجر پین جماعتی را برداشته دلیرانه بجانب ایشان تاختن برد و چنان برفت که مابین الفریقین
افزون از دوازده ذرع مسافت نماند با اینهمه پیاده افغانان چون کوه پاینده قدم استوار داشتند و بگشادن توپ
و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سواره افغان از جنگ روی برتافت و روی
پیادگان را جبرا برگاشت سپاه انگریز دریتوقت فرصتی بدست کرده پیش شد و با نیزه پیش جمعی از پیادگان افغان را
که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هزیمت کردند و یکعراده را شکسته توپ آن را بخاک افکندند و دو عراده
دیگر را برگرفته بسنگر خویش آوردند و بعد ازین فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و لیفتننت ذاکر
باگروهی از سواران بی نظام در شبها از بالاحصار توانست حمل آذوقه بسنگر کند اما از بیم زمستان و آمدن برف
و سد طرق هراسنده بودند وزیر مختار بر آن بود که سنگر را پرداخته ببالاحصار کوچ دهد و شلتان این رای را
استوار نمیداشت و هم دریتوقت از جلال آباد جنرال سیل خبر فرستاد که در این زمستان هرگز ما را آن قدرت
نباشد که بمدد شما لشکر فرستیم و اینخبر مردم سنگر را دل شکسته کرد بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر سنگر
محمد خان که میان سنگر انگریزان و بالاحصار است یورش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه بالاحصار مانعی
و دافعی نباشد استورت مهندس گفت لشکر انگریز را قوت مقاتلت نیست و این رای را بکردانید و چون از قریه
بیجارو همه روزه انگریزان آذوقه بسنگر می آوردند و از افغانان زحمت فراوان میدیدند بدان شدند که آن
قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند میجر سوین از فوج پنجم هندی با جماعتی بفتح آن قریه مامور شد وقتی برسید
که افغانان بدانجا تاخته آن قریه را بحیطهٔ فرمان داشتند میجر سوین بی نیل مرام مراجعت داد و در میانه لیفتننت
ایری نیز جراحتی برداشت و روز بیست و دوم شعبان محمد اکبر خان از بامیان بکابل درآمد و افغانان در کردار
انجمن شدند و ازین طرف انگریزان بطلب آذوقه روز دیگر در تسخیر قلعه بیجارو یکدل گشتند و وزیر مختار نیز شلتان را
تحریض داد و چه بعد از تسخیر قلعه افزون بر تحصیل آذوقه پشتهای چند که افراشته بر سنگر بود بدست میشد و از شر دشمن
ایمنی حاصل میگشت بالجمله چون دو ساعت از نیم روز برفت پنج دسته از فوج چهل و چهارم و شش دسته از
فوج پنجم هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج مهندس و دو دسته بر زیادت نیم دسته
از سواره نظام با یکعراده توپ بر جبلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از چهل تن کس نبود
پس دهان توپ و تفنگ گشاده شد میجر سوین باتفاق میجر کرشا که مامور بفتح قلعه بودند دروازه قلعه را نشانه ساخته

دازراهی

گرفتن افغانان قلعهٔ ریکاباشی را

داز راهی که با چوب و تخته کرده بودند یورش بردند لاجرم میجر سوین مجروح و جمعی از سپاهش مطروح گشت و هزیمت
شده باز تاختت آنگاه سه دسته از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میجر کرشا و صد تن سالدات مهندس بپرداختن
سنگر مامور ساخت تا مبادا هنگام افغانان آسیبی بسپاه رسانند اما ایشان بساختن سنگر دست نیافتند و کار
که چندین واجب بود مواظب نشدند و ده هزار تن از افغانان کابل در جبل دیگر بیک تیر پرتاب مسافت جای
داشتند پس آهنگ ایشان نمودند دریتوقت بصوابدید کونل اولیور انگریزان بصورت قلعه بر صف شدند و سواران
نظام در قفای ایشان رده راست کردند اما سواران افغان از میمنه ایشان حمله افکنده لیفتننت واکر را حصار
دادند شهرب الشیل از میانه جلادتی کرده عبدالله خان افغان را که پیش آهنگ بود بضرب گلوله جراحتی کرد
لکن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که لشکر انگریز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن و غلیان عطش و تبای
و توان گشته هزیمت کنان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تاختن آوردند سواران نظام را حکم بدفعه
رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی برگاشتند توپ انگریزان و قورخانه بدست افغان افتاد و اینوقت چون بسبب
جراحت عبدالله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرده دیگرباره توپ خود را
استرداد نمود و از نو قورخانه از سنگر بجرگاه رسانیدند و دهان توپها را بروی افغانان بگشودند جماعت افغان
چون این بدیدند دیگرباره انجمن شدند و سر برتافته چون شیران صید دیده بر سر توپخانه حمله افکندند و تمامت
توپچیان را با تیغ بگذرانیدند و با شمشیرهای کشیده بنظام پیادگان در تاختند و ایشان را پراکنده ساختند که دو کس
با هم نمی توانست بود لاجرم هزیمتیان بهزار زحمت بسنگر خویش درگریختند و سواران افغان تا کنار سنگر تیز کتاب
درآمدند میجر کرشا با معدودی خود را بسنگر برد و فوج پنجم شاهی و جزایرچیان از پیش روی افغانان درآمده بر زیادت
از آن چیرگی بر ایشان نگذاشتند از آنجا افغانان باز پس شدند عثمان خان با مردم خود نیز در دفع افغانان جلادتی
بسزا کرد لاکن درین جنگ توپخانه و قورخانه بدست افغانان افتاد و همچنان هستر وین و دیگر واکر جراحت یافتند
کونل اولیور و جمعی از زخمداران چون توت آن نداشتند که با هزیمت شدگان خود را بسنگر در برند افغانان
هنگام مراجعت از کنار سنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و همچنان واماندگان و گریختگان را که پراکنده بودند
از پیغولها برآورده سر برگرفتند از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند و سخن از در مصالحت و
مسالمت همی کردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صایب و رویت سالم در افغانستان چندان آشفته خاطر
بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان میرفت چنانکه درین جنگ چندین خطا کردند اول آنکه در
چنین جنگی خطیر چگونه از یکعراده توپ بر زیادت بمیدان نیاوردند دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه چرا شب هنگام
بیرون نشدند و در روز یورش دادند سیم آنکه با یکصد تن مهندس که برای بستن سنگر بردند چرا وقت ضرورت
سنگر نکردند چهارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان کوه نمی توانست حمله برد پیادگان را بصورت قلعه بر صف کردند
و آنگاه بصورت دو قلعه برآمدند پنجم سواره خود را در جائی بنظام کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند و نه با خصم
درآویزند ششم آنکه وقت هزیمت و مراجعت بسنگر چرا چندان بتوانی حرکت کردند که یکباره تباه گشتند چه اگر
بسرعت بسنگر در میرفتند تا کمتر مقتول شوند مع القصه از هول و هراس در مردم انگلیس یکتن مرد با هوش و خرد

خطای تدبیر انگریزان در مقاتله با افغانان

باقی نبود در این وقت کپتن کنلی از بالاحصار نگاشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن برین گذاشتند که بی
توانی بالاحصار کوچ دهید و سنگر را بگذارید نیز شلتن این رای را بصواب نمی‌شمرد در پایان امر انگریزان طلب
مصالحه بیرون شدند عثمان خان با یک زنی که از خویشاوندان شجاع الملک بود پیام فرستاد که محمد زمان خان
که نیکخواه دولت انگریز است و افغانان را از در آمدن بسنگر منع داد و همچنان نواب کپتن را روزگاری دراز حراست
نمود سخن بر این دارد که افغانان میگویند لشکر انگریز میباید یکباره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش پناه
بریم و هر کرا خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت مع القصه روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان
دیدار کرد و سخنی چند از در مداهنه و مهادنه بگفت افغانان بر طریق تکبر و تنمر رفتند و بیرون طاقت آزوقه چند
بخشند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست کرد از جای بجنبیدند و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد
وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را دیدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود پس
از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز بر این بگذشت در غره رمضان هنگام سپیده صبح گروهی از افغانان بالاحصار
یورش بردند میجر اوارت که حکمران نظام بود لشکر را بمدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده هزیمت
داد و روز چهارم رمضان افغانان بر جبل بیجاروی صعود کردند و چند توپ بسنگر بگشادند و چون شب در آمد بر سنگر
محمد شریف یورش دادند اما فتح ناکرده باز شدند و روز دیگر هنگام سپیده دم قنطره که بر رود کابل بسته
بود خراب کردند و روز ششم رمضان سنگر محمد شریف را بقوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را
از آنجا هزیمت دادند

تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و تمکین جماعت افغانان با ایشان

روز هشتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند و در صوابدید این امر سجلی نگاشتند
شلتن باتفاق انکتیل و دیگر چمبرز بر آن سجل خط نهادند و خاتم برزدند روز یازدهم رمضان وزیر مختار کپتن
لارنس را باتفاق ترور و دیگر مکنزی را بر داشته با معدودی از مردم خود از سنگر بیرون شد و در برابر جبل
سیاه سنگ که نیمی از سنگر دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند
و بنشستند نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و صفاوت
رفتند و در هر محل او را مکانتی عظیم نهادند آنگاه معاهده جدیدی را که نگار داده بود بر ایشان خواندن گرفت بدین شرح
که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکتن از بزرگان
افغان نزد ایشان بگروگان باشد تا خوردنی و بارگیر از انگریزان بازنگیرند و بتوانند بسلامت از آن اراضی بیرون
شوند بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه
در لودیانه بماند سالی یک لک روپیه افغانان از بهر معاشش تسلیم کنند و اگر شجاع الملک بلودیانه رود افغانان
بارگیر و علوفه او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام مقاتله و مقابله گناهی کرده معفو باشد و از این پس سپاه انگریز
بافغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند چه در میانه بنای دوستی است و این دوستی
بر زیادت خواهد بود و بالجمله صورت این معاهده بنزدیک محمد اکبرخان بردند و لختی جرح و تعدیل کرد آنگاه

مقرر داشت

مقرر داشت که همه روزه آزوقه انگریزان را برسانند و ایشان سه روزه سنگر را پرداخته بسپارند در این وقت انگریزان بکار
ثقل و تحویل پرداختند و چنان هراسناک بودند که سر از پای نمی‌شناختند سپاهی که در بالاحصار بود بزحمت و
ذلت بسیار بسنگر آوردند تا باتفاق کوچ دهند اما محمد اکبرخان ایشان را علف و آزوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع
و سنگرها که انگریزان تحت فرمان دارند پرداخته نکنند و تسلیم ننمایند دل ما گواهی نمی‌دهد که ایشان را خورش و خورد
فرستیم یا بارگیر از بهر حمل ایشان حاضر کنیم روز هیجدهم رمضان برفی عظیم بیارید و کار مردم انگریز یکباره پریشان
شد ناچار روز دیگر حکم فرستادند تا غزنین را نیز تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند روز بیستم رمضان
باز وزیر مختار مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد و او را گفتند یک نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید بگذارید
وزیر مختار از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شد استورت مهندس بر پای خواست و گفت تا چند این ذلت بر خود
خواهیم گذاشت باید همگروه روانه جلال آباد شد تا هرچه مقدر شده بظهور رسد کس سخن او را وقعی نگذاشت و
دیگر بار وزیر مختار محمد اکبرخان و عثمان خان را دیدار کرد و کپتن کایلی و دیگر کپتن ایری را نزدیک ایشان
گروگان فرستاد و دو کالسکه کپتن گرانت را با اسبان کالسکه و اسب عربی او و بعضی اشیاء دیگر برحسب خواهش
محمد اکبرخان تفویض او کرد روز بیست و دوم رمضان مستر اسکنر که در مدت مقاتله اسیر شده در خانه
محمد اکبرخان میبود بسنگر آمد و با وزیر مختار گفت محمد اکبرخان شما را پیامی صعب فرستاده وزیر مختار چنان
آشفته شد که زبانش از کار رفت بالجمله اسکنر با وزیر مختار گفت که اکنون خاطر محمد اکبرخان آنست که فردا
وزیر مختار با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جماعتی از غلجائی نیز حاضر خواهند شد
تا عهد و پیمان استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را اعداد کنید تا اگر جماعت غلجائی بخواهند تسخیر قلعه
محمد خان کرد ایشان نیز در تسخیر قلعه اتفاق کنند و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمد خان باکی
نیست که انگریزان هشت ماه دیگر در افغانستان بمانند تا پرده ایشان دریده نشود آنگاه چنان بیرون شوند
که گوئی برغبت خویشتن میروند و شجاع الملک درین مدت بنام پادشاه باشد و محمد اکبرخان وزارت او
کند بشرط آنکه در ازای این خدمت دولت انگریز سی لک روپیه بمحمد اکبرخان بذل کند و از آن پس نیز هر سالی
چهار لک روپیه برقرار دارد و وزیر مختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصغا میکرد و هر شرط با افغانان مینهاد
هم از بیم و هم از خجلت با انگریزان پوشیده میداشت بالجمله این مجلس بدینگونه بپای رفت و با اینکه ترور
لارنس و جمعی دیگر تفرس کردند که باز افغانان ترکتازی خواهند کرد و سر از سخنان محمد اکبرخان نتوانستند برتافت
پس سخن بر این نهادند که جنرال آلفینستون فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان میجر اوارت میباشد ساخته جنگ
شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کنند و ستر ولیم مکنکتن با سپاه قراول که پانصد نفر
دور از لشکرگاه جای داشت بر صف شده منتظر ورود محمد اکبرخان باشند مع القصه بر یکسوی سپاه در فراز
پشته انگریزان بساطی بگستردند و وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبرخان و خوانین افغان جلوس کردند
در این وقت محمد اکبرخان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود و او در جواب
تمهید عهد و تشیید معاهده سخن همی کرد و هر یک از خوانین افغان یکتن از سرکردگان انگریز را با خویش

قتل وزیر مختار انگلیس بدست افغانان

مشغول کرده سواران افغان یک یک دو دو درآمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند و خوانین افغان بفرمان
محمد اکبر خان هر یک بازوی یکتن از سرکردگان انگریز را گرفته از فراز پشته بزیر در بردند و سر بر گرفتند و وزیر
مختار را نیز کشان کشان همی تاختند و او فریاد و واغوثاه بلند میساخت پس با ضرب شمشیر نخستین دستش را از پیکر
باز کردند آنگاه سرش را بر گرفتند لیفتننت ایری که قصهٔ افغانستان از نگارش او بپای رسید درین هنگام بدست
محی الدین افغان اسیر شد وی نگذاشت خون او بریزند و او را ردیف خود کرده از آن مهلکه بدر برد و از آن پس نزدیک
محمد اکبر خان آورد و محمد اکبر خان با چشمی پر خشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت ما بستید هم اکنون
از کیفر کار خویش برخوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بملازمان افغانش بسپرد با الجمله سر وزیر
مختار را در بازارها عبور دادند و جسد تن او را از طاق بازار بیاویختند و اسکینر را محبوس کردند و بسیار کس را مقتول
ساختند روز بیست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند میجر پاتنجر که بجای
وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد و او را گفتند نخستین باید توپخانهٔ خویش را با ما تسلیم کنید و افزون از شش عراده
توپ با خود حمل ندهید دوم آنکه چندانکه زر و سیم و اثقال و اموال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید سیم
آنکه جماعتی از بزرگان خود را بگروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند بگروگان باشند
چهارم آنکه چهارده لک روپیه بر حسب ادعای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بود و چون او مقتول گشت
شما باید دین او را بگذارید اگر چه این سخنها بر میجر پاتنجر صعب بود اما مجال سر بر تافتن نداشت این هنگام جنرال
الفنستون از بهر مشورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر بعد از این همه تکلیف شاق
در تشیید میثاق بپای شدند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا
باید چندین حمل گران بر گردن دولت گذاشت یا باید درهمین بالاحصار و کابل اقامت داشت و در زم داد
و اگر نه راه جلال آباد بر گرفت و هر چه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد و اگر چه این سخنان از حصافت
عقل و سورت خاطر بود عجبی نیست که اگر کار بدینگونه میکردند بر افغانان چیره می شدند اما جبن و بددلی
عقل را تباه کند و روز روشن را سیاه سازد و لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب نمی شناختند و صواب
از خطا نمیدانستند در پاسخ گفتند ما را درین زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست بلکه هیچوقت ما مرد ایشان
نتوانیم بود و آوردن ایشان نتوانیم ساخت پس تخت عزت خویش را بگذاشتند و ذلت بر داشتند و هم در ذلت
روی سلامت ندیدند و جان بذلت سپردند مع القصه روز بیست و نهم رمضان اول کپتین دُرَم مَند دوم کپتین
وانس سیم کپتین واذرتن چهارم کپتین وِب را با زنان و فرزندان بگروگان نهادند و ایشان را در خانهٔ
زمان خان برده در پهلوی کپتین کونلی و کپتین ایری جای دادند و لیفتننت هاکتان مریضان را و زخمداران را
بشهر کابل در برد که در پناه یکتن از بزرگان افغان مداوا کنند و پنج عراده توپ شاهی را تسلیم افغانان کردند
و اطبای افواج را نزد مرضی گذاشتند و بسیج راه کردند و روز پنجم شوال برفی بزرگ ببارید و افغانان نیز در
کوچ دادن ایشان دست در معاذیر زدند با الجمله روز دیگر سپاه انگریز راه برگرفت و از کثرت برودت
هوا کار بر ایشان سخت و صعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خرد و بزرگ

میداد با قلت علف و آذوقه رهسپار شدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراده توپ حمل داده تا کنار
رودخانه طی مسافت کردند و در آنجا چون پل استوار بر آب نبود تا شامگاه بحمل شتر و بارگیر مشغول بودند و
افغانان ایشان را دشنام همی گفتند و سخره همی کردند حرکت چنداول سپاه تا شامگاه کشید و پنجاه تن از مردم
هزوی من بر سر برف بمردند و سایر لشکریان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی بمردند
و با این همه زحمت یکفرسنگ و نیم طی مسافت کرده بمنزل بگرام رسیدند هم در آن شب جماعتی از سورت
سرما جان بدادند و روز هفتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت
نتوانستند با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون گرگان گرسنه که میان گوسفندان در روند از قفای انگریزان
میراندند تا میان صف در میرفتند و احمال و اثقال ایشان را در میربودند و همچنان یک عراده توپ
نیز گرفته نزد محمد اکبر خان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را بگروگان گرفتند و مردم انگریز
از نو پیمان دادند که تفنگ کس گشاده نشود بشرط آنکه حطب و علوفه ایشان را باز نگیرند با این ذلت و محنت تا
منزل تب خاک آمدند روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن گلوله شمخال و تفنگ کردند میجر ثَین فوج چهل
و چهارم با پیادگان آهنگ مدافعه کرد لکن مفید نبود و همچنان محمد اکبر خان چند تن دیگر بگروگان بگرفت و کار
بدینگونه رفت تا براهی که خورد کابل نام دارد برسیدند و در آنجا دره ایست که پنج میل طول آنست و در نشیب
آن دره رودی میگذرد و بر کمرگاه آن جبل رفیع جاده ایست که تا کنار رود شصت ذرع سراشیب است
و از انسوی تا فراز جبل مسافتی بعید باشد در چنین تنگنا افغانان بگشادن تفنگ و سد طریق درآمدند و جماعتی
از پسران و دختران سرکردگان را اسیر گرفتند و یکعراده توپ را باز ماخوذ داشتند و توپچیانش را بکشتند
با الجمله تا لشکر انگریز بخورد کابل در میرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بود و بنه و آغروق ایشان یکباره
منهوب گشت در آن منزل نیز برفی بشدت ببارید و در همه لشکرگاه چهار خیمه بیش نبود یکی جنرال داشت
و دو از بهر زنان و اطفال بود و سه دیگر زخمداران داشتند و بسیار از جراحت یافتگان و رنجها بمردند روز نهم
شوال که زندگان آن زن و مرد گان می بردند چون خواستند کوچ دهند جنرال سیل گفت بباشید که محمد اکبر خان
از نو سخنی آورده همیگوید که کوچ دادن زنان او را باشد و زخمداران بمانند و با زنان کوچ دهند و این زنان از کابل
تا بدینجا خوردنی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیرخوار بود و بسیار کس بیکس بودند چه شوهر
و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه گریخته بودند و جز آن جامه که در بر داشتند اموال ایشان نهب و غارت
شده بود با اینهمه بسخنان محمد اکبر خان و ملازمت او دلخوش بودند باشد که زنده بمانند روز دهم شوال لشکر
انگریز همه در طپش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام
سپاه یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار بمانده بود
و افغانان بر فراز جبال برآمده و طرق و شوارع را همه جا مسدود داشته بگشادن تفنگ مشغول بودند و مردم
هند تفنگها را انداخته هزیمت میساختند درینوقت افغانان بر سپاه انگریز تاختن کردند و با تیغ کشیده بسیار
کس بکشتند با الجمله درینجا سپاه هند تمام کشته شدند خزانه و بنه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

افتاد و چون لشکر انگریز بقبر جبار رسید از جمع سپاه پنجاه سوار توپخانه یکعراده توپ دوازده پوند و هشتاد پیاده از
فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سواره از تمامت سپاه انگریز و معدودی از تابعین منزل رسیدند
و دیگر هر که بود مقتول گشت و هرچه بود منهوب شد تمام معبر هفت کتل از کشته پشته افتاد و از دامان
جبل قریاد زخمداران و بیماران همی بر میرفت همانا از روزیکه از لشکر بیرون شدند تا این منزل پنجاه
تن از سرکردگان بزرگ یوروپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد لشکری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد
و با اینحال شکایت نزد محمد اکبر خان بردند در پاسخ گفت منع جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست هم
در اینجا افغانان از کشادن تفنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند
در پایان کار آن مکتوب که بدست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و داکتر کردنورا باتفاق داکتر دف با خود
داشته با خود ببردند روز یازدهم شوال از منزل کتر سنک کوچ داده روانه جکدلی شدند و شلتان با برخی
از ابطال رجال چنداول سپاه گشت و همه راه بکار مدافعت بود و افغانان بقتل و اسر مشغول بودند هنگام
نماز دیگر انگریزان به جکدلی رسیدند و بر پشته رفیعی برآمده در اینجا صف راست کردند باشد که خود را بجرئت
و جلادت بنمایند و افغانان کمتر بقتل ایشان مبادرت کنند و ایشان را سه گوساله بود بکشتند و گوشت آنرا
خام همی بلعیدند اما افغانان بر پشتهای افراخته تاخته ایشان را هدف گلوله همی ساختند در اینوقت محمد اکبر
خان انیکینز را طلب داشت و آن بیچاره بامید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود و با جنرال
گفت محمد اکبر خان سخن براین دارد که میباید شلتان و جان یسن را نیز بگروگان بگذارید و بجلال آباد درشوید
اینوقت بانگ تفنگی برآمد و معلوم شد که انیکینز را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته بیفرمان
روانه جلال آباد شدند اما از آنسوی چون راه سختی و صعبی در پیش بود افغانان خاربنها در اینجا تعبیه کرده بودند
تا چون انگریزان عبور دهند بدان خاربنها گرفتار شوند و تا معبر خویش را پرداخته میکردند افغانان برسیدند
و بقتل عامه پرداختند و در اینجا افزون از تنک خورده کابل از انجماعت بکشتند و دوازده تن از سرکردگان
نامور انگریز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را هرگز از
ایشان بیمی بخاطر در نمیرفت پس یکبار بدیشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل
عروج میکردند و افغانان یک یک و دو دو را بدست آورده ماخوذ میداشتند و مقتول میساختند چون
عدتی در ایشان نماند و بیشتر زخمدار و مانده شدند افغانان یکباره تیغ بیدریغ بدیشان آزمودند سوتر و سه
چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت از میانه یکتن بجلال
آباد در رفت و آن داکتر برایدون بود و بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت بکابل فرمود
دگرگونها را در حبس خانه باز داشت و زنان انگریز را در بازارها برقص کردن حکم داد و این بود تا این زمان
بدولت انگریز استغاثت بردند کارداران انگلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده باز
کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

در سال

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه بارس ئیل ترکی چون نه ساعت و چهل و چهار دقیقه
از شب دوشنبه هشتم شهر صفر سپری گشت خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در
دار الخلافه طهران بساط عید بپای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایا پرسشی بسزا فرمود
و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال مجتازان و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت و چون هنگام زندگانی
نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر با جانب کرمان کوچ میداد آنگاه که
از نایین به نه گنبد سفر کرد آب باندازه مردم و دواب بدست نشد شصت سر اسب و پنج تن سرباز از تشنگی
جان بدادند چه از نایین تا اغدا که بیست فرسنگ مسافت است جز در منزل نه گنبد که رباطی است و
آبگیری که جز چشم سحاب چشمه ندارد هیچ آبادانی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را با حسین خان
اجودان باشی مفوض داشت و فرمان کرد که در نه گنبد چشمه آبی احداث کند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع بگمارد
تا مجتازان از شرب آب و زحمت صعالیک بلوچ آسوده خاطر گذرند حسین خان بعد از ورود بیزد چندانکه
در ان اراضی حفر آبار کرد آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در ان اراضی بسیار حفر آبار کرده اند و فحص
آب نموده اند و بی نیل آرزو ترک گفته اند درین هنگام یکتن از پرهیزکاران را در خواب القا کردند که حسین خان را
بگوی که از تلی که در کنار نه گنبد است آب توان جاری ساخت و آن تل را شبند نام است حسین خان
بعد از اصغای این قصه تا از کدام برآید کس فرستاد و در انجا چاه کانه کرد و بعد از بیست ذرع حفر چاه شش ذرع
آب بر جوشید و انبار گشت لاجرم حفر دو قنات کرده یکی را خضر آباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت
و سی چهل خانوار رعیت بدانجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا در انجا سکون کرده
حافظ مترددین باشند و از نه گنبد تا اغدا را نیز در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در شهر یزد
یکربع از قنات اهرستان را که خالصه دیوان است پیشکشی لایق داده از اولیای دولت بملکیت گرفت و بر
مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت و هم
درینسال فرهاد میرزا چون از بوشهر مراجعت بشیراز همی کرد حسن خان کله داری و شیخ جباره خان کنگانی و شیخ
خلفخان علویه را که از اشرار اراضی گرمسیر بودند مغلولا با خود کوچ داد و قلعه شهریار را در عشر آخر صفر مفتوح
ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده اند و چاهی از میان قلعه تا بآب رودخانه که سه جانب آن کوه را
محیط است بر سنگ خاره حفر نموده فرهاد میرزا بفرمود تا با سنگهای گران آن چاه را انباشته کردند و دیوار
قلعه را پست نمود که مأمن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز
و صنادید مملکت فارس بعرض کارداران دولت رسانیدند که فرهاد میرزای نایب الایاله فارس را
در قدم صداقت لغزشی افتاده و بخیالات بعیده و مقالات ناپسندیده هر روز دل بدیگر دولتی داده
و اکنون چنان دانسته که اگر با دولت انگلیس پیوسته شود کارها بکام خواهد کرد اگرچه با اتحاد دولت ایران
و انگلیس اینگونه آلایش زلال صدق و صفا را مکدر نمی ساخت لاکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را بصواب
نزدیکتر دانست تا مبادا در میان دولتین بینونتی اندازد لاجرم برحسب فرمان فرخ خان غفاری کاشانی

بپیشخدمت خاصه روانهٔ فارس شد تا یکصد هزار تومان از منال دیوانی را ماخوذ دارد و صورت حال را باز دانسته بعرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار بدرگاه شد و از آنسوی خانعلی خان ممسنی که در ماهور میلاتی گریخته بود و پوشیده از مردم بشیراز آمده پناهنده بتوپخانه گشت فرهاد میرزا او را مطمئن ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر بمیان قبیله خویش رفت و علینقی خان بختیاری برادر محمد تقی خان که از منوچهر خان معتمدالدوله گریخته بود نیز دیگر فرهاد میرزا آمد او را نیز روانهٔ دارالخلافه نمود و در این وقت فرخ خان از دار الخلافه برسید و بعضی سخنان که مردم فارس بسعایت و شکایت میکردند بعرض رسانید کارداران دولت چنان صواب شمردند که فرهاد میرزا حاضر درگاه شود او را طلب نمودند و حکم رفت که فرخ خان در شیراز اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که فرمانگذاری بدان اراضی مامور گردد و این بود تا میرزا نبی خان امیر دیوان مامور بحکومت فارس گشت و فرخ خان با منال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت

و هم در این سال میان دولت علیهٔ ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد مشید گشت و میرزا جعفر خان مشیرالدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کارداران دولتین عهدنامه بشرح نگاشته شد و خاتم برزدند بدینگونه

صورت عهدنامهٔ دولت علیهٔ ایران با دولت بهیهٔ اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ اسپانیول بجهة ملاحظه صرفه و صلاح تجار و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح معظمهٔ دولت چنین یافتند که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین امر مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که من بعد مابین دولتین بهیتین و تبعهٔ آنها اساس دوستی و آمد شد موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حقانیت و عدالت آراسته است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبهٔ سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار ایدالله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیهٔ ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان مهر تمثال صورت همیون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل سبز و سرخ و نشان درجهٔ اول افتخار دولت عثمانیه را در ضمن اختیارنامه جداگانه درین خصوص وکیل مطلق و مختار نموده و همچنین بدر منیر ابهت و آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بوستان جلالت السلطان دونا ایزدپیل ثانی که بنام نامی ایشان در ایام صغر سن امر سلطنت بلقب ولیعهدی بحضرت بال دومرو ارجیبرتر و صاحب اختیار مملکت ویکتوار و مریلا محول است از طرف خود موسیو آن تونی لوپس دکاردونا صاحب نشان مشهور ممتاز چارلس سیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزدپیل کاتالک و صاحب نشان عیسوی پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل کرمقدس بیت المقدس و صاحب

نشان

نشان اول افتخار دولت علیهٔ عثمانیه اجزای مشورتخانه سلطان ایزدپیل کاتالک نویسنده خاص پادشاهی وزیر مختار دولت مشارالیها در آستانهٔ علیهٔ روم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده مامورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیارنامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن هفت ماده آتیه باین نهج دادند مادهٔ اول بعد الیوم مابین دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ اسپانیول و تبعهٔ طرفین الی ماشاءالله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد مادهٔ دوم تبعهٔ دولتین علیتین ماذون باشند که بآزادی تمام و امنیت بمملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند و خانه و دکان و حجره و انبار بقدر ضرورت خود کرایه نمایند و از طرف مباشرین دیوان بهیچوجه ممانعت نشود بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که بسیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و بقدر مقدور باستراحت و آرام آنها بیفزایند و در وقت ضرورت احکام و مناشیر عبور بآنها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت از آنها کنند مادهٔ سیم در حق تبعهٔ دولتین بهیتین که بعنوان معامله و تجارت و سیاحت بملکت یکدیگر تردد مینمایند از وقت ورود الی وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها بهیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نکردد و کمرک امتعهٔ آنها مثل دول متحابه کمرک گرفته شود مادهٔ چهارم دولتین علیتین بجهة آسایش و اطمینان تبعهٔ خودشان که بخاک یکدیگر آمد و شد خواهد کرد ماذون خواهند نمود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کند دولت علیهٔ ایران ماذون خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیهٔ اسپانیول در دارالخلافه طهران و یکنفر دیگر در دارالسلطنه تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیهٔ اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت علیهٔ ایران در مدرد پای تخت دولت مزبور و یکنفر دیگر در بندر برصلون و یا بعوض محل ثانی در یک بندر دیگر که دولت ایران مناسب داند وکیل تجارت نصب نمایند مادهٔ پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد مابین دولتین معاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت باستحضار وکیل تجار آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعهٔ دولتین مفلس و باشکست شود میباید بعد از ملاحظه دفتر ارسال و مرسول و طلب و تنخواه آن اموال و اسباب را فیمابین ارباب طلب بطور غرما تقسیم کرده و اگر یکی از تبعهٔ طرفین وفات کند مخلفات او باید بوکیل تجار آن دولت تسلیم شود مادهٔ ششم اگر یکی از دولتین معاهدتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید از این رهگذر بدوستی ابدی دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ اسپانیول بهیچوجه خلل و قصور نرسد مادهٔ هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت که فیمابین دولتین بنهج مذکور گذشته در ضمن هفت ماده قرار داده شده است بیاری خداوند یگانه امنای دولتین معاهدتین جمیع مواد آنرا دایم مرعی دانسته بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهند رسانید و انشاءالله در مدت پنجاه و یا کمتر عهدنامه مزبور با مضا و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این هفت ماده که بتصدیق وکلای طرفین در دو نسخه بسیاق واحد انجام پذیرفته بعد از مهر و امضای طرفین در دارالخلافه اسلامبول بتاریخ نهم مرچ مطابق بیستم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی عوض و مبادله گردید و هم در این سال حبیب الله خان امیر توپخانه بعد از مراجعت از سفر

بلوچستان و فتح بنغپل و نهب و غارتی که از سفر بلوچستان و افغانستان بدست کرده بود برگ و سازی ملکانه طراز داشت درین هنگام در دارالخلافه طهران بساط عیش و عرس بگسترد و دختر آقاخان را که از بزرگان قبیله شاهیسون بود و در طراوت رخسار و صلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست و جماعتی انبوه از مصاحبان مناصب توپخانه را بفرستاد تا او را از خانهٔ پدر با هودج زرکوچ دادند تا قریهٔ کن که سه فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت دارد بیاوردند و بزرگان اهل نظام پذیرهٔ او شدند و از این طرف امیر توپخانه بساط شاهانه گسترده کرد و از خوردنی و آشامیدنی چندانکه در حوصلهٔ حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه دانست و توانست از جانوران مواشی و نخچیران وحشی و ماهیان بحری و مرغان برّی ذبح کرد که کس از آن پیش نشان نمیداد و روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و نهار لهو و لعب بود هنگام نماز دیگر که امیر توپخانه آن غیرت ماه را چشم براه بود ناگاه زمانش برسید و آهی سرد برآورد و همچنان برجای خویش سرد گشت حلاوت مغنیان بتلاوت مقریان تحویل کرد و سخنان تهنیت بکلمات تعزیت تبدیل یافت پذیرندگان هودج زرین عروس را سلب سیاه محفوف داشتند و از بیرون طهران آن اختر تابناک را بجانب آذربایجان رجع ساختند میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او درین کتاب تکرار رفت مرا حدیث کرد که مردی قریشی نسب از سادات بنغپل بسفر دارالخلافه کرده بسرای من آمد و بهزار گونه ضراعت مرا بشفاعت برانگیخت که از جماعت اسیران که امیر توپخانه از بنغپل با خود کوچ داده یکتن دختری است که بشرط زنی در سرای پسر من بود و من برای رهانیدن او پنجاه منزل تاخته‌ام و اینک حل این عقده بسرانگشت تدبیر تو شناخته‌ام وقایع نگار بر زحمت او رحمت آورد و این معنی با امیر توپخانه یاد کرد در پاسخ گفت پست تن تو بیچی بپای کرده‌ام اگر این مرد را بدست کنند سر از پیکرش برگیرند وقایع نگار بازشد و این راز با او بازگفت و مرد خواهنده در پیغوله پناهنده گشت و روز دیگر امیر توپخانه درگذشت

قصهٔ عروسی غم‌انگیز حبیب الله خان امیر توپخانه

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنهٔ توشقان ئیل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه‌شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب بحمل شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هریک را جداگانه فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس بادید میشد که خویشتن را بدروغ مفلس میخواند و دین وام خواهان را میگذاشت خاصه رعایای تبعهٔ دولت روسیه بیشتر این خدیعت میساختند و ادای دیون مردم را بتسویف و مماطله می‌انداختند کارداران دولت ایران و روس برای رفع اینگونه حیلت سازی از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم برنهادند بدین شرح

صورت قرارنامهٔ تجارتی فیمابین دولتین بهیتین ایران و روس

تدبیر اینکه برای رفع افلاس جعلی و رفع حیله‌جات ورشکسته‌ها عهدنامه لازم است که از قرار تفصیل ذیل است فقرهٔ اول جمیع مستندات خرید و فروخت و تمسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانهٔ معتبر و در دفتر مخصوص

که حاکم

که حاکم هر ولایت مختوم بمهر دولت میدهد ثبت میکند و در دفتر مذکور کل مطالبات از روی تاریخ و غیره باید ثبت کرده و تاریخ و نمرهٔ دفتر باید بر روی مستندات نوشته شود و اوراق دفتر نمره داشته باشد محکوک و قلمزده نباشد فقرهٔ دوم مستنداتی که در دفتر بزرگ معتبر شده باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی معاهدین نوشته شود و نمره در دفتر بزرگ نوشته شود فقرهٔ سیم چنانچه یکجا مطالبهٔ تنخواه و تمسک که در دیوانخانه معتبر شده است برخیزد آنکه ثبت دیوانخانه‌اش قدیمتر است اول وصول خواهد شد این قرارداد مبطل قواعد غرما که هنگام افلاس جاری است نخواهد بود فقرهٔ چهارم ثبت مستندات چیزی نیست واجب ولی بخصوصه مستنداتی که موافق قاعده در دیوانخانه صورت اعتبار بهم رسانیده است ترجیح دارد بر مستندات خارجی که مجری نخواهد بود مگر بعد از اجرای مستنداتی که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را میتواند در مدت یکسال بدیوانخانه آورده معتبر نماید فقرهٔ پنجم هرگاه مال غیر منقولی را بخواهد بفروشد یا بیع و شرط گذارد باید قباله و بنچاق را بدست مشتری دهد و چنانچه سر وعده تنخواه را ندهد بیع لزوم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند خرید و فروخت باید مشخص نماید که قباله و بنچاق آن بدست مشتری داده شده است و پیش از آن مال غیر منقول بغیر فروخته نشده باشد و نزد کسی بیع شرط و گرو نباشد فقرهٔ ششم ادای تمسکی ثابت نخواهد بود مگر اینکه طلبکار و بده‌کار بمهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشند که تنخواه کلاً رسید و الا عندالضروره باقامهٔ شهود و بیاد قسم ادای قرض ثابت شود فقرهٔ هفتم بعد از وفات بده‌کاری طلبکاران حق مطالبهٔ خود را از ورثه مرحوم قبل از انقضای وعده خواهند داشت مگر ورثه اموال مرحوم را رد نمایند فقرهٔ هشتم هریک از کسبه و تجار دعوی افلاس نمایند باید قسم یاد نمایند که از اموالش چیزی پنهان نکرده است و افلاس خود را هم ثابت نمایند همچنین شرکا و کارکنان او هم قسم یاد نمایند که از اموال خود چیزی پنهان نکرده فقرهٔ نهم از این نوع ورشکسته‌ها دست برمیدارند تا ضامن تن حاضر کنند دیوانیان اموال آن شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد و در صورتیکه ثابت شود که بعد از ظهور ورشکستگی او صاحب آن اموال گشته‌اند آنچه از اقوام اشان که بهیچوجه دخلی بامور شکسته نداشته باشد بار بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز دختران شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود فقرهٔ دهم چنانچه باعث افلاس از سرقت اتفاقی و از غرق ثانیه و از غارت دشمنان باشد درین صورت ضرر بدان ضامن تن نیست فقرهٔ یازدهم سزای مفلس جعلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و اختیار تخفیف سزای آن در بارهٔ موارد استثنائی منحصر باعلیحضرت قدر قدرت شهریاری خواهد بود و مفلس جعلی باید مدت طول مرافعه‌اش در حبس باشد و با احدی هم نباید مرافعه نماید جمیع اموالش ضبط خواهد شد و دوباره تجارت نمیتواند نمود و مباشر شغلی نمیتواند شد همین سزا برای رفقای او و برای اشخاصیکه اموال نهان داشته‌اند باقی خواهد بود فقرهٔ دوازدهم شرط‌نامجات شخص مفلس که بعد از افلاس نامهاش واقع شده است باطل است و همچنین شرط‌نامجات و بخشش‌ها که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقرهٔ سیزدهم تقسیم اموال ورشکسته فیمابین طلبکاران بعد از چهارده ماه خواهد بود اگر اجناس ورشکسته از قبیل چیزهائیست که زود ضایع و تلف میشود مثل چهارپا و آذوقه و سایر بلادرنگ نقد نمایند و مال التجاره که بعد از اشتهار افلاس بدست مفلس میفروشند باید در گمرک ضبط شود

و بدیوانخانه فرستاد و همچنین هر نوع مراسلات باسم مفلس که مشعر بر عدم صدق افلاسش باشد باید بدیوانخانه رسانند فقره چهاردهم مادامیکه مفلس کل قروض خود را ادا ننموده است باز بدهکار حساب خواهد شد طلبکاران به رضای خودشان برای طلبهای مابقی مهلت خواهند داد و در ان اثنا هرچه حاصل او شود و بارث باو برسد عوض قروض داده شود فقره پانزدهم چنانچه در مقابله دفتر ثبت یا مستندات نقیضش ظاهر شود دیوانخانه ثبت را بآن قلب نموده باشند دیوانخانه باید از عهده قروض ورشکسته برآید فقره شانزدهم آنهائیکه مفلس حیلی حساب میشوند از نیقرار می باشند اول اینکه شکسته افلاس خود را ثابت نماید و بطریق واضح حساب ندهد و جنس خود را که از مردم گرفته است بدهد دوم انکه به نهان و آشکار جنس تجارتخانه ببرد سیم آنهائیکه افلاس خود را دانسته بعد از ظهور افلاسش بقصد خوردن مال طلبکاران نبخشند کیها کرده چهارم آنکه مال غیر منقولی را که سابقا بغیر فروخته است بایع و شرط گذاشته مجددا بفروشد بایع شرط گذار و پنجم اینکه مال وقف را بفروشد بایع شرط گذارد فقره هفدهم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سوای در بعضی مساجد و اماکن شریفه که از قدیم الایام مثل خانهای علمای نامدار و عمارات پادشاهی بست بوده اند بستهای دیگر یعنی بست خانهای مردم را موقوف فرموده غدغن میفرمایند که هیچیک از رعایای این دولت جاوید مدت مقصرین را مثل دزد و مفلس و سایر انجا نهای خود راه ندهند و هر که خلاف حکم نماید مورد مواخذه پادشاهی خواهد شد فقره هیجدهم چون بجهة پیشرفت امر تجارت همه جا ملک التجاری ضرورست لهذا اولیای دولت قاهره در همه جای ایران که تجارت کلی میشود ملک التجار تعیین خواهند فرمود دیگر اینکه هر وقت کار تجار تبعه دولت روسیه بدیوانخانه رجوع میشود باید قطع و فصل آن در حضور یکنفر صاحب منصب سفارت یا قونسل بشود و همچنین ضبط اموال مفلس و مخلفات مقروض متوفی در جائی که پای رعایای خارجی بمیان آید باید نوشته در حضور یکنفر صاحب منصب روس باشد کارگذاران روس طلبهای ورشکسته را از بده کارانش که اهل ولایت خواهند بود همچنان مطالبه خواهند کرد مثل انکه مقروض خود در رعایای دولت بهیه روس بوده باشد دیگر در باب فقره پنجم که مال غیر منقولی ذکر شده است مجددا ایراد میشود که در ایران سه کس بر قریه حق دارند اول دیوان اعلی دوم مالک سیم رعیت چنانچه مالک بخواهد قریه خود را بایع و شرط بگذارد بجهة رفع گفتگو باید قبل از وقت از دیوان اعلی و رعیت اذن حاصل کند تحریرا بیست و دوم شهر شوال سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری و هم درینسال سید حسن خان سرتیپ که با فوج خود مامور بتوقف شیراز بود جماعتی از اعیان فارس در حضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده کارداران دولت هم کردند که مبادا در میانه فتنه انگیزد و با دولتی که سالها طریق موالفت سپرده اند موروث مخالفت شود لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح الله خان مافی را با سواری چند از مردم مافی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت آورد و میرزا نبی خان امیر دیوان را بجای او بحکومت فارس فرستادند

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت مطابق سنه لوی ئیل چون نه ساعت و هشت دقیقه از روز چهارشنبه

سلخ شهر

سلخ شهر صفر بر گذشت آفتاب از حوت تحویل بحمل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط نوروزی درنوشت و این هنگام فتنه میرزا علی محمد باب آشکار گشت همانا او مردی از تاجرزادگان شیراز بود و پدرش میرزا رضای بزاز نام داشت و اعمامش کار تجارت میکردند و او در بدایت حال بتحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات عربیه نیز بهره گرفت آنگاه وساوس شیطانی و هواجس نفسانی او را تحریک داد تا بخلاف شریعت غرا تن بریاضات شاقه انداخت و از آن ارتقای بمعارج عالیه جست چنانکه مسموع افتاد وقتی در شهر بوشهر که نفس نفیسش چون دم تنور تافته هنگام سورت گرما بر بامها میرفت و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و زبان باوراد خویش میگشاد و چندان این زحمت بر تن نهاد که دماغش علیل و مشاعرش پریشیده گشت آنگاه سفر عتبات عالیات کرد و در زمین مقدس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم که بهترین تلمیذ شیخ احمد احسائی بود حاضر میشد و از کلمات او استفادت میجست و بر طریقت شیخ احمد میرفت یکچند سال بدینگونه روز برد و چون حاجی سید کاظم از جهان بسرای جاوید انتقال نمود چندتن از شاگردان او را برداشته برای ریاضت و عبادت بمسجد کوفه در رفت و چهل روز اقامت کرد و یکباره مزاجش از استقامت بگشت آنگاه در نهانی مردمان را بزهادت و افادت خویش میفریفت و بارادت خود دعوت مینمود و از هر کس مطمئن خاطر میشد با او میگفت من باب اللهم فأتوا البیوت من ابوابها هیچ خانه را جز از در بدرون نتوان شد هر که خواهد بخدای رسد و دین خدای را باز داند تا مرا دیدار نکند و اجازت نستاند نتواند ازین روی میرزا علی محمد باب مشهور شد و چون روزی چند بگذشت مسمی بباب گشت و نام او کمتر بزبانها رفت مع القصه چون در کربلا گرد خود انجمنی کرد و مریدان او فراوان شد هر کس را صدیق تر داشت با او از تحدی خویش فزونی جست و با خاصگان خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم و چون در خبر است که حضرت قائم صلوات الله علیه از مکه معظمه خروج خواهد کرد با مریدان خویش همیگفت که سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم ساخت و با شمشیر بیرون خواهم تاخت و بعضی اخبار و احادیث را که با ظهور آنحضرت مطابقتی داشت با خویشتن راست میکرد و مردم را می آموخت که چون سال دیگر خروج من با سیف خواهد بود و خونها خواهم ریخت بر شما فرض است که مکاتیب خود را با شنجرف و دیگر سرخیها نگار کنید و نیز میگفت در اذان و اقامه نام مرا داخل کرده اشهد ان علی محمدا بقیة الله بگوئید و کلماتی چند باهم تلفیق میکرد و میگفت این از خدای بمن فرود شده و قرآن من است و چون آن کلمات از قواعد عربیت بیرون بود و غلطات نحوی فراوان داشت بعضی از مردم بمحاجه بیرون میشدند و آن غلطها را باز مینمودند در جواب میگفت نحو را در حضرت حق گناهی بود و تاکنون بدان گناه ماخوذ و محبوس بود و اینک بشفاعت من رستگار شد پس اگر مرفوعی را مجرور یا مفتوحی را مکسور بخوانی زیانی نباشد هم بدینجا نایستاد و گفت اکنون دین کمال یافت و ظهور حق تمام شد که من ظاهر شدم چه من صورت علی و محمدم همانا علی و محمد دو کس بودند اینک آن هر دو منم ازین روی نام من علی محمد است هم بدین آرامش نگرفت و گفت هنگام آفرینش نخستین محمد و علی با من بیعت کردند و با من ایمان آوردند و چون او راهی گفتند که پیغمبران سلف بر صدق سخن خویش خرق عادت کردند و معجزها نمودند صالح از سنگ خاره ناقه کرد و خلیل از آتش گلستان آورد

وموسی از چوب عصا اژدهای دمنده ساخت عیسی مرده هفصد ساله را از گور بیرون تاخت محمد صلی الله علیه وآله که خاتم انبیاست ازین جمله فزونی جست و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد چنانکه قصه معراج وحدیث شق قمر تا کنون مشهور است در پاسخ گفت برهان کمالات من مقالات من است ازین افزون کدام معجزه تواند بود که من روزی هزار بیت بمناجات سخن کنم و با خامه خویش نگار دهم مع القصه بعضی از مردم که بلا دانش شدند بارادت او سر نهادند و گروهی را که کیاستی بود بامید ریاست بدو پیوستند و این جماعت قواعد اصول و فروع دین را دیگر گونه نهادند و چون زمان جاهلیت بجای سلام یکدیگر را ترحیب کردند و مرحبا بک گفتند و ایام روزه داشتن شهر رمضان را نوزده روز فرض شمردند و ازینگونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت غرا چندان افکندند که از حوصله نگارش افزون است و نیز بدین قدر پیروان او رضا ندادند از بهر آنکه مردم شریر و نادان را با خود متفق کنند گفتند ما دام که سلطنت باب در تمامت روی زمین ظاهر نگشته و تمامت ادیان را واحد و متحد نساخته ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگرچه در شریعت باب یکزن را نه تن توانند بود لکن اکنون اگر برافزون بخواهد منعی نباشد و این جماعت هر یک نامی از انبیای کبار و ائمه اطهار را بر خویش مینهادند و زنان و دختران خویش را بنام و نشان زنان خاندان طهارت میخواندند آنگاه در هر خانه که انجمن میشدند بشرب خمر و منهیات شرعیه ارتکاب مینمودند و زنان خویش را فرمان میدادند تا بی پرده بمجلس بیگانگان در می آمدند و بجام زدن کاسات عقار مشغول میشدند و سقایت مردان مجلس میکردند مع القصه چون آب تاسیس چنین بنیانی نهاد بر حسب میعاد راه که معظمه برداشت و در سفر که از مریدان خویش انبوهی شوکت فراهم داشت تا بوعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه بگردانید و سفر فارس را تصمیم عزم داده از بندر بوشهر سر بدر کرد و چند تن از مریدان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند و منشآت خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان بجای قرآن مجید و صحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسین خان اجودان باشی عساکر ایران که ملقب بنظام الدوله بود و حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر رحل اقامت انداخته و فرستادگان او درین شهر باغوای مردم پرداخته اند نظام الدوله چند تن از عوانان را برگماشت تا فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا بیستوانی عصبی که بدان مشی توانند کرد از پای ایشان قطع نمودند روز دوم شعبان این امر را بانجام بردند و روز شانزدهم شعبان چند تن سوار بفرستاد تا در بوشهر باب را ماخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان بلده شیراز در آوردند و در خانه که از پدر بمیراث داشت جای دادند اینوقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و باب را نزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو از در صدق است و طریقت تو پسندیده باشد همانا دوش در خواب دیدم که تو بر من درآمدی و با سرانگشت پای مرا از جای برانگیختی و گفتی هان ای حسین خان دیده بین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و ازینجاست که در ازای فرستادگان خود ترا اهلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت

وگفت

وگفت تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که ببالین تو آمدم و چنان کردم حسین خان از در خضوع پیش شد و دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که در شیراز اکنون تحت فرمان من است بحکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو نبرد آزمایم باب در جواب گفت چون با من بگرویدی واز در مطاوعت و متابعت بیرون نشدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت حسین خان عرض کرد که من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی جاودانی بدست کنم بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از وحشت و انقلاب آسایش داد مجلسی بیاراست و علمای بلد را انجمن کرد و باب را گفت حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق تو گیرند کار عامه سهل باشد پس میرزا علی محمد باب با دل قوی بمجلس علما درآمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب بکشاف که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیم باب سر برداشت و گفت چگونه شما از اطاعت من یکسوی همی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما جز قرآن ودیعتی نداد و اینک قرآن من فصیح تر از قرآن شما و نیکوتر از آن هست و دین من ناسخ دین پیغمبر شما است بی آنکه تیغها انگیخته کردد و خون شما ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق سپارید چون سخن بدینجا آورد علمای مجلس بهمان مواضعه که با حسین خان نهاده بودند در پاسخ او سخن نکردند اما حسین خان سر برداشت و گفت نیکو گفتی و نیکوتر ازین آنست که شرایع خود را در صفحه نگار کنی تا هر کس خواهد بدان بنگرد و بگرود پس قلم بگرفت و سطری چند نگار کرد و علمای مجلس چون بدان نگریستند از قانون عربیت بیرون یافتند و غلطات آن را یک یک بازنمودند این هنگام حسین خان روی بدو کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند را شوانی تلفیق کرد این چه یاوه درائی است که خویشتن را بر خاتم الانبیا فضیلت نهی و ترهات خود را بر کلمات خدای باری تفضیل دهی و بفرمود تا عوانان درآمدند و هر دو پای او را استوار ببستند و با چوبش زحمت فراوان کردند همی فریاد برآورد و توبت و انابت جست و در استغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا باشیاء اسود چهره او را سیاه گونه کردند و بمسجدی که شیخ ابوتراب بجماعت نماز میگذاشت در بردند تا دست و پای او را بوسه زد و برکردار خویش لعنت فرستاد و مدت ششماه محبوس بود چون خبر او در اصفهان سمر گشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت و روی این کار را دیده باشند روی دل بجانب او کردند منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت گمان کرد که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هر کس نشنیده بود که او میگوید من صاحب الامرم یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفة الله باشد زیانی در دین نخواهد بود و زبان از لعن او کوتاه میداشت معتمد الدوله از نیکو نه مردم بود و خواست او را دیدار کند پس چند تن سوار بفرستاد که اگر توانند او را از شیراز برهانند و پوشیده از مردم باصفهان برسانند وقتی سوارهای معتمد الدوله بفارس رسیدند از قضا بلای وبا بالا گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشته باصفهان آوردند و معتمد الدوله او را بمکاشی تمام فرود آورد و بعد از حسین خان سید یحیی را پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

سکون تو ناهموار است بی آنکه آزرده شوی و آسیبی بینی بیرون شو سید یحیی ناچار شد و از شیراز کوچ داده بشهر یزد سفر کرد و همچنان پیروان باب از بیم حسین خان بهر سوی پراکنده شدند اما از آنسوی معتمد الدوله چون باب را در آورد خواست تا دانش او را امتحان دارد یکشب محفلی آراسته کرد و شناختگان فضلای اصفهان را میهمانی دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری نیز از جمله مجلسیان بودند باب در ینوقت در آمد و مکانی رفیع جلوس نمود نخستین آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت این مردم که طریق شریعت سپرند بیرون دو فرقه نباشند یا مسائل شرعیه خویشتن از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه مقلد مجتهدی باشند پاسخ گفت که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس بظن خویش عمل کند حرام دانم آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم سده و هست و حجت خدای غایب باشد بی آنکه امام وقت را دیدار کنی و مسائل حقه را از زبان او اصغا فرمائی چگونه بایقین پیوسته شوی و کار بایقین کنی با من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی باب در جواب گفت تو متعلم ثقل و کودک ابی جادی و مرا مقام ذکر و فؤاد هست ترا نرسد که با من از آنچه ندانی سخن کنی چون مناقشه ایشان بدینجا رسید آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکم خاصه در مؤلفات ملاصدرا قدرتی بکمال داشت سر بر کرد و باب را گفت بدین سخن که گفتی ایستاده باش ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا ارتقا جوید با تمامت اشیا همراه باشد و هیچ شیئ از وی غایب نماند و هیچ چیز نباشد که نداند آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته و احاطت وجود شما بر اشیا چنین است میرزا علی محمد باب بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت چنین است هر چه میخواهی بپرس میرزا حسن گفت همانا از معجزات انبیاء و ائمه هدی یکی طی ارض است بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوشته شود مثلا حضرت جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت مسافتی که از مدینه تا طوس بود بکجا شد آیا زمین میان این دو شهر فرو شد و مدینه بطوس بر چسبید و چون امام علیه السلام بطوس شد دیگر باره زمین بر آمد و این شوانند بود چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز نتواند بود چه بسیار شهرها باید محو شود و بدان سوی مدینه یا طوس رود و حال آنکه هیچ قطعه از زمین دیگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر گوئی امام طیران نمود و از مدینه تا طوس با جسم بشری بر جستن کرد این نیز با براهین محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در یکشب و یک حین در چهل خانه میهمان شد اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیریم زیرا که خدای و رسول دروغ نگوید و علی شعبده نکند و اگر براستی او بود چگونه بود و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر بسرعت سایر باشد و در رونق کار ائمه هدی بطئ السیر دارد نخست آنکه از برای آسمان دو گونه سیر چگونه تواند بود دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه ما علیهم السلام معاصر بودند پس باید آسمان را بطئ سیر و سرعت سیر در یکزمان باشد این سر را نیز مکشوف دار باب در جواب گفت اگر خواهی کشف این معضلات را مشافهه کنم و اگر نه با کلک و بنان بر صفحه رقم زنم میرزا حسن

گفت

گفت امر تو راست هر چه خواهی میکن پس باب قلمی و صفحه بدست کرد و بنگارش پرداخت تا آن هنگام که خورش و خوردنی بمجلس مهیا ماند سطری چند بنگاشت میرزا حسن برداشت و نظاره کرد و گفت همانا خطبه عنوان کرده و حمدی و درودی آورده و کلماتی چند بمناجات رقم زده و از آنچه ما خواسته ایم خویش را آشنا نکرده سخن در اینجا بماند و چون از کار اکل و شرب بپرداختند هر کس ره خویش گرفت و با خانه خویش شد و چون معتمد الدوله از اول با جانب باب بود و تخریب امرا و منفر بود و بعد از بیرون شدن علما سرائی از بهر او معین کرد و او را پوشیده از مردم بداشت و سخن در انداخت که باب را از این شهر بیرون فرستادم و این بود تا آنگاه که معتمد الدوله وداع زندگانی گفت و فتنه باب بالا گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

لشکر کشیدن نجیب پاشا وزیر بغداد بر سر کربلای معلا و قتل مردم آن بلده

و هم در ینسال در کربلای معلی قتلی شنیع روی نمود و از بهر آنکه از مردم عرب و عجم بسیار کس که در بلدان و امصار خود سبب فتنه شده یا شری انگیخته بودند چندانکه در وطن خویشتن زیستن نمیتوانستند ناچار بشهر کربلا در میگریختند و در آن بلده پناهنده شده سکون اختیار میکردند چون از این اشرار در آن بلده شریفه انجمنی شد این هنگام برمجاورین آن ارض مقدس نیز کار صعب داشتند ابواب زحمت و ظلم فراز کردند و همچنان حاکم کربلا را که از قبل وزیر بغداد حکومت داشت از محل خویش ساقط کردند و دست او را از اخذ منال دیوانی کوتاه داشتند علیرضا پاشا که دوازده سال حکمران بغداد بود بر اینجماعت نتوانست چیره شد تا اینوقت که کارداران دولت عثمانی نجیب پاشا را بوزارت بغداد فرستادند و او مردی کینه جوی و با جماعت شیعی بشدت بطریق معادات میرفت بعد از ورود به بغداد شرارت اشرار کربلا را دست آویز کرده بسیتوانی بتجهیز لشکر پرداخت و لشکری بزرگ بساخت و باهنگ تسخیر کربلا خیمه بیرون زد و بعد از قطع مسافت آن بلده طیبه را حصار داد و مردم کربلا که اهل حرفت و صنعت بودند با مردان جنگ قوت مقاتلت و مبارزت نداشتند لاجرم تاب درنگ نیاوردند از پس دیوارها گریختند و نجیب پاشا حکم داد تا بگشادن توپ و قوت یورش شهر کربلا را مفتوح ساختند زایر و مجاور و وارد و صادر را جمیعا با تیغ بگذرانند جز آنکس که در خانه ظل السلطان و خانه حاجی سید کاظم جای کند زحمت نرسانند و حشمت این دو خانه را از بقعه مطهره سید الشهدا و روضه متبرکه عباس بن علی علیهم السلام برزیادت بداشت بالجمله چون سه روز از مدت محاصره سپری شد روز یازدهم شهر ذیحجة الحرام شهر را مفتوح ساخت و حکم داد تا سه ساعت تمام لشکریان بقتل عام قیام کردند و نه هزار تن را عرضه هلاک و دمار ساختند و در بقعه سید الشهدا و حضرت عباس نهرها از خون ناس براندند و در این دو بقعه مبارک اسب و شتر ببستند و هر مال و خزانه که در آن بلد یافتند بغارت برگرفتند و الواحی که در روضه منوره نصب بود خرد و درهم شکستند بالجمله نجیب پاشا بعد از سه روز حاکمی در کربلا بگذاشت و روز چهاردهم ذیحجه بجانب بغداد مراجعت کرد و عبد الباقی حنفی مذهب بلکه ناصبی نسب که ملازم رکاب نجیب پاشا بود و از شعرای اهل سنت شمار میشد این شعر بگفت

اَلحُسَینُ وَ نَسلُ طِینَتِ مَرقَدِکَ الاُولی	رَفَضُوا الهُدی وَ عَلَی الضَّلالِ تَمَرَّدُوا
حَتّی جَری قَلَمُ القَضاءِ بِطُهرِها	یَوماً فَطَهَّرَها النَّجِیبُ مُحَمَّدُ

داد و اگرفته در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و کردی که از نردبانها بام برآمده بودند در قهوه‌خانهٔ میرزا تقی خان را
بکشتند و یکتن را بعد از جراحت گلوله و خنجر به بام سرای بردند و پاره پاره کردند و اعضای او را به درون خانه همی افکندند
چراغعلی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند بزخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند میرزا تقی خان
نیز بزخم سنگ جراحتی چند یافت این هنگام میرزا تقی خان دید که کار از مدارا بیرون شد بفرمود تا بزخم گلوله
مردم را آسیب کردند و مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای بفرود و کوی در رفتند این هنگام اسعد پاشا با ترجمان
سفیر روسیه بدر سرای میرزا تقی خان آمد و پیام کرد که در بگشایند تا با نزدیک میرزا تقی خان بنشینیم و او را از آسیب
مردم عامه حراست کنیم میرزا تقی خان چراغعلی خان را بپاسخ فرستاد که اگر حکم شما بر مردم عامه روان است
نخست ایشان را پراکنده سازید آنگاه در آیید و اگر نه چون در بگشائیم نخست این مردم غوغا طلب در آیند و ما را
تباه کنند و شما این گناه بر مردم عامه ببندید اسعد پاشا ازین کلمات برنجید و باز شد و کوشش مردم بر زیادت
گشت از آنسوی در یکفرسخی شهر این خبر به نجیب پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را گویند که
ده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند بالجمله چون فریق
خبر این غایله بشنید نخست آلات حرب دو فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بگرفت تا مبادا
با مردم شهر پیوسته شوند و بشتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند
با توپچیان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز راه نزدیک کرد و بانگ
شیپور بلند آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت بمدد ایشان همی آید دل قوی کردند و بر کوشش
و یورش بیفزودند میرزا تقی خان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هرچه درین سرای داریم از
سرباها گوی و بوزن بریزید باشد که مردم شهر باخذ غارت پردازند و لختی ما را بسلامت گذارند تا آنگاه که
فریق در آید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اگر سخن او تیز رنگی نپذیرد یا از در نیرنگ برآید ناچار
جنگ باید کرد و بخون خویش از جماعت بسیار باید کشت مع القصه در ینوقت فریق برسید و نخست
چند کس از مردم خود را در گرد سرای میرزا تقی خان باز داشت آنگاه بانگ در داد که ای مردم صواب
آنست که ازین جنگ و جوش دست باز دارید و زمام اینکار بمن گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد یکتن را
از ایشان زنده نگذارم و اگر نه چرا بموجبی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل عثمان را در میان دول خارجه
بنقض عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا در آن غوغا اجازت داشتند فریق را محلی
و مکانتی نمیگذاشتند و ازین سخنان درکار رکیده و کین بر زیادت شدند و بر جلادت بیفزودند چون مردم فریق
اندک بود کار بر فریق همی گرد و درمیانه چند جراحت برداشت در گرماگرم این گیرودار ناگاه عبدالله بیک
توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقی خان برصف شد این هنگام
فریق را قوتی بدست شد و آن مردم که بتخریب جدران خانه مشغول بودند دور کرد و نردبانها را از گرد سرای
برگرفت و خود نیز نزدیک میرزا تقی خان آمد و او را قوی دل ساخت و گفت من ده فوج لشکر که در تحت
فرمان حاضر دارم تا مقتول نگردد تو را زیان نرسد و از آنسوی اسعد پاشا را پیام کرد که حکومت این شهر

خاص از

خاص از بهر تو بوده است چون است که این مردم را دفع نمیدهی و نام دولت عثمانی را در میان دول زشت میکنی
یا این جماعت را پراکنده کن و اگر نتوانی سجلی بمن فرست که در قوت بازوی من نیست آن هنگام یا بایست
لشکر را بهلاکت می اندازم یا بنیان این شهر را با گلوله توپ پست میکنم اسعد پاشا در پاسخ او تقاعد ورزید
فریق چون این بدید بمیان لشکر خود آمد و فریاد در داد که ای لشکر شما رضا میدهید که پنجاه هزار تن مردم شریر
ارزن الروم بر شورند و ایلچی دولت ایران را با سی تن از همراهان او مقتول سازند و نام دولت عثمانی را
پست کنند لشکریان همدل و همزبان گفتند ما بحکم دولت تو را فرمان برداریم بهرچه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرمود تا ساخته جنگ شوند و تفنگها را با گلوله و باروت انباشته کنند اسعد پاشا چون این بشنید قاضی
شهر را نیز داد و رسول فرستاد و باشد که بزبان ملامت فسخ عزیمت او کند فریق با قاضی گفت سخن بدراز مکش
فرمان کن تا هم اکنون این مردم باز خانهای خویش شوند و اگر نه بفرمایم تا این توپها و تفنگها بسوی ایشان بگشایند
قاضی چون چنان دید ناچار بمیان مردم آمده آن جماعت را بیک اشارت ابرو پراکنده ساخت چنانکه یکتن
بجای نماند و این هنگامه نه ساعت مدت داشت بالجمله چون این غوغا بنهایت شد اسعد پاشا و قاضی و
سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مرد معالج برای جراحت یافتگان برداشته
بسرای میرزا تقی خان در آمدند اما میرزا تقی خان جراحات خود را پوشیده همی داشت و چون از کثرت
خرابی آن سرای دیگر در خور نشستن نبود فریق پاشا گفت من سفیر ایران را بلشکرگاه خود میبرم تا از بهر او
خانه لایق معین شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که این جماعت جامه رومی در پوشند و از
میان این شهر عبور کنند تا مبادا دیگرباره مردم بر شورند و ایشان را آسیبی رسانند میرزا تقی خان گفت
باز چه اندیشیده من مردم خویش را از مقاتلت منع کردم و اگر نه کس نتوانست چنین سهل و آسان در تخریب
این خانه دست بیازد من هرگز نام ایران را بننگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی به بهشت جاودانی نمیروم
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و بدین شهر عبور میدهم اجازت
کنید تا همه مردم مبارزت را بیرون شوند و مردم ایران و حمله شیران را بدانند بالجمله در پایان امر فریق پاشا
چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داد و میرزا تقی خان را برنشاند و دو فوج لشکر
از پیش روی او و دو فوج از پس پشت او باز داشت و با اینهمه کودکان از در و بام خار و خاشاک بر ایشان
نثار همی کردند تا از شهر بیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرود شدند اسعد پاشا پیام کرد که من امشب
بحال پرسی ایلچی ایران خواهم شتافت فریق پاشا با میرزا تقی خان مواضعه نهادند که او را بار ندهند لاجرم
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقی خان چراغهای سراپرده خویش را
بنشاند و چون پاشا برسید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خواب است و او را بیدار نتوانیم ساخت پاشا پا
بسراپرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد و بعد ازین وقایع میرزا تقی خان بصوابدید نزدیکان
خود بسفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن ازین پس در ارزن الروم محال افتاد و چند تن از رجال
ما همه مقتول و مجروح گشت و اموال ما همه مطروح و منهوب شد ایشان بعد از اصغای این سخن نتوانی بمنزل

میرزا تقی خان شتافتند و گفتند هرگز ما رضا ندهیم که تو مراجعت بایران کنی و بکارداران دولت خویش انها دهیم
میداریم تا دولت آل عثمان را در جبر این کسر که با شما کرده اند مجبور دارند بعد از گفت و شنید فراوان سفیران
دولتین روس و انگلیس سجلّی سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت بیست و دو روز اگر اموال منهوبه و دیت
مقتولین را کارداران دولت عثمانی نرسانند از خویشتن ادا فرمایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم
میرزا تقی خان دیگرباره بشهر ارزن الروم درآمده در سرائی نیکو جای کرد و از آنسوی کارداران دولت
عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت
سلطان مینامیدند بشتاب تمام تا ارزن الروم بتاختند تا بنزدیک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان عذر
این گناه بجست و معادل پانزده هزار تومان بهای اموال منهوبه را بصحبت یوسف بیک یاور حرب انفاذ
داشته در ارزن الروم بمیان سی طبق حمل داده از بازارها برای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و از
پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا مفوض داشتند
و هم فشوری از دولت روم برای ماخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فوج سرباز در رسید یکفوج لشکر در
کردسرای میرزا تقی خان بحراست گذاشته ندا در دادند که اگر مردم شهر بدغوغا طلبان جنبشی کنند چشم از
ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکباره ویران خواهیم گذاشت و سیصد تن مردم فتنه جوی را دستگیر
نموده در حبس خانه افکندند برخی در محبس بردند و جماعتی را باسلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج لشکر
از اسلامبول برای توقف ارزن الروم در رسید فریق پاشا از بهر بازدید آن لشکر از شهر بیرون شده در عرض
راه تفنگی گشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمده درگذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند
از رجال دولت کسی اغوای یکتن از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار ناهموار نمود و از پس این وقایع از کار
داران دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت
معاهده را نگار دهند چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

ابتدای حالات و رفعت منزلت اللّهقلی میرزای ایلخانی

و هم درینسال اللّهقلی میرزای ایلخانی رغم حاجی میرزا آقاسی مکانتی بزرگ بدست کرد و هیچ امری در
دولت بی مداخلت او بکران میرفت چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض بحاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه
غازی از امانت و دیانت برزیادت او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلخانی رغم و پسر خوانده
او و مادرش دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود لاجرم کارها بر مراد او میرفت
و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون ایلخانی قبیله قاجار بود
همه روز شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن میگشتند و هر گفتار ناهنجار که بر زبان میراندند
گروهی از بیم و جماعتی از بهر حاجت مهملات او را بکلمات آسمانی و حکمتهای لقمانی تعبیر میکردند و اینهمه
بر کبر و خیلای او افزوده میگشت محمد قلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان حاجی
میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و میدانستند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از و بردن با د
بچنبر بستن و کوه بناخن خستن است با یکدیگر مواضعه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است

و بیشتر

و بیشتر وقت مست و بی خویشتن است او را باید در حضرت شهریار آلوده عصیان و طغیان ساخت و چون
او پشت با دولت کند و رانده حضرت گردد حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را بر کنار داشت و ما توانیم گفت
که این گناه جز بفرمان او نیست همانا این تاج و گاه را از بهر ایلخانی خواهد تا در مملکت ایران یکباره سلطانی کند
و اینوقت شاهنشاه غازی در قتل ایلخانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را اگر در معرض هلاک و دمار
نینداز و از محل خویش ساقط سازد پس همگی سخن بر این نهادند و هر شب که ایلخانی بساط لهو و لعب گسترده
میساخت زنان شباره و پسران بدکاره به پیمودن کاسات عقار و نواختن موسیقار در می آمدند سرود
هزار دستان و هویاهوی مستان از مجلس ایلخانی یک نیم شهر را در میربود اینوقت یکتن از مجلسیان او را خطاب
میکرد که با این دل دانا و بازوی توانا و روی رخشنده و کف بخشنده که تراست این تاج و دیهیم در دیگران را
ظلمی عظیم است و دیگر کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فردا بگاه پادشاه را گرند بیجان بسازم
و ترا بر گاه نشانم و تمامت مردم ایران بدین آرزو بینند و از دل و جان ترا بجویند ایلخانی که عبد
طالع و مست طافح بود بدین سخنان مایل و بال فراخ میساخت و بکشف مهملات خاطر گستاخ میشد از آنسوی
صبحگاه بحضرت پادشاه می آمدند و سخنان شبانه را معروض درگاه میداشتند شاهنشاه غازی چون حفظ
حد حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و مانند ایلخانی و کلمات او را از صد یک بچیزی نمی شمرد و مکافات
او را بتاخیر می افکند و چون خواست اینگونه سخن در دار الملک کمتر بر زبانها رود و پانزده هزار تومان زر مسکوک
از وی پیشکش بستد و او را مامور بحکومت بروجرد ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا
مردی عاقل و فاضل بود و از کمالات بهره کامل داشت و هم از ارتکاب معاصی پرهیزکار بود حاجی میرزا
آقاسی او را بوزارت ایلخانی منصوب داشت باشد که ایلخانی بمصاحبت او از مواظبت مخدرات بپرهیزد او
در نیمه فصل خریف از دار الخلافه بیرون شده بعد از ورود بروجرد آن ولایت را بنظم و نسق کرد و چند ماه در آنجا
اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بوسی حضرت آهنگ
دار الخلافه کرد و میرزا محمد خان عم خود را بنشان نیابت در بروجرد گذاشت و راه طهران برداشت
چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور میشود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری

سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه تیلان ئیل ترکی دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه
از شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برگذشت آفتاب در بیت الشرف شد و شاهنشاه غازی
محمد شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت همانا بعد از خرابی محمره بدستیاری اشرار بصره و قتلی که در کربلای
معلی بدست نجیب پاشا واقع شد و کارپردازان دولت عثمانی در کیفر این امر مماطله کردند و شرایط عهدی
که در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس پشت انداختند این نقض عهد در خاطر بزرگان ایران حملی
افکند و مکافات این امور را بجهة شده تجهیز لشکر پرداختند و زرای مختار دولت انگلیس و روس اصلاح ذات
البین را کمر بستند و مردم روم نیز ایشان را از پی مسالمت برانگیختند و بر ذمت نهادند که چون این مخاصمت

بمخالصت انجامد جبر کسر ماضی کنند و کارداران ایران بوزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگار
کردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بر ذمت نهد کار مصالحت و مسالمت بپای رود و اگر نه فیصل این

امور در میانه با شمشیر خواهد رفت

خلاصه فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی اولیای دولت ایران

بوزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار داده اند

فقرهٔ اول هرچند این املاک متنازع فیه دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا
که اکثر دولتهای بزرگ دارند و میدانند مختص دولت علیه ایران است لکن بنا بتوسط اولیای دولتین فخیمتین
قرار چنین بدهند که محمره و جزیرة الخضر و لنگرگاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیهای این دولت علیه بازاد
از دهنه گرفته الی موضع الحاق حد و ایران و روم تردد کنند فقرهٔ دویم قرار بدهند زهاب تقسیم شود یعنی
کل کوهستانات آن تعلق بدولت ایران دارد و جلگه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود که من بعد مشخص خواهند
نمود فقرهٔ سیم تا دولت عثمانی رد خسارات مظلومین کربلای معلا را ننمایند همان جلگه زهاب را دولت علیه
ایران تصاحب خواهند نمود فقرهٔ چهارم رسوم عادیه ییلاقیه را از سالی که نرسانیده اند ما بعد ها اولیای دولت
عثمانی از قرار تصدیق و عذر رسی وکلائی که مامور خواهند شد کارسازی کنند فقرهٔ پنجم از سمت خوی و وان و بایزید
و غیره الی دهنه شط العرب مهندسین دو دولت واسطه دو دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تشخیص
بدهند فقرهٔ ششم دولتین علیتین بهمدیگر تعهد خواهند کرد که بجهة رفع سرقت ایلات سرحدنشین در سرحدات
قرار کشیکخانه ها خواهند گذاشت فقرهٔ هفتم دولتین علیتین از عهده هر تاخت و تازیکه از ایلات با همدیگر نکنند
یکدیگر روی دهد خواهند برآمد و بایلات و حشامات که در قطور داباقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت
نمایند فقرهٔ هشتم فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموما رد نموده تصاحب
نکنند الا اولاد خاقان مغفور را که بسمت بروسه برند و مانع از مراوده و مکاتبه و معادله آنها باشند فقرهٔ نهم
بغیر از دو فقره یعنی رد خسارات مظلومین کربلای معلا و رسوم عادیه ییلاقیه همه خسارات نقدیه دیگر از
طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامهٔ ارزن الروم که تغییر داده نشد لفظا بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران

السلطان ناصرالدین شاه بفرمان شاهنشاه غازی

و هم در ینسال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت ولیعهد کردن
مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد
برواق آرند و زینت و ثاق سازند بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا نبی خان امیر دیوان را که از حکومت
فارس معزول و ذمتش بامنال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو بپای برد از ازاء
حمول مبارح قبول از تقاضا بوید و خراج دیوانی را مساحت پادشاه در وجه او اباحت فرماید لاجرم میرزا نبی خان
دامن برزد و آستین برچید بریکسوی باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری بمساحت بود بدست

بخاران

بخاران صنعت کرد و محل درختان تناور ایوانهای شاهانه و رواقهای بلند آسمانه بنیان کرد و تمامت این
ابنیه را بدیباهای زربفت و زرتار و بافتهای کشمیر و قندها رمحفوف و ملحوف داشت و سراپردهای خسروانی
چند لشکرگاهی افراخته کرد و از ادوات عیش و طرب و آلات لهو و لعب و قبایل سرود گویان و طوایف
پای کوبان انجمنی بزرگ ساخت آنگاه عریضه نگار داده بحضرت شهریار فرستاد که کار این عیش و عرس
برگ و ساز آمد اکنون وقت آنست که شاه و شاهزاده فراز شوند و بساط سور و سرور باز کنند و این هنگام
شاهنشاه غازی در قرای ییلاق طهران جای داشت و از سورت گرما و حدت هوا در حوزهٔ دارالخلافه همه
آتش و انگشت بیضهٔ ماکیان نیم برشت می شد لاجرم بر شاهنشاه غازی در نفس باحور او تاف تابستان
سفر طهران صعب مینمود و چون از نخست روز حاجی میرزا آقاسی را کیش از مردان مستجاب الدعوه شناخته
بود خطی بدو نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و برد شود و سفر با طهران
سهل و آسان کرد و پیشخدمتی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و بحاجی میرزا آقاسی سپرد و او برگشود و نظاره
بکرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دار که انشاالله چنین خواهد بود و چون پیشخدمت از مجلس بدر
شد روی با مجلسیان کرد و گفت همانا پادشاه شما مرا سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تحت فرمان
من فهمیده است که میفرماید هوا سرد و برد کنم من مردی فقیر بیش نیستم از اینگونه کار کی توانم کرد این بگفت
ولیکن روز دیگر که شاهنشاه غازی و پردگیان سرای سلطنت بشهر در آمدند مدت هفته که در شهر اقامت داشت
چنان بادی خنک بوزید که مردم را برودت هوا زحمت میکرد و آن روز که مجلس سور بپای رفت و شاهنشاه
بپردن شتافت باز تنور گرما تفته گشت مع القصه بساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند بفرمان شاهنشاه
غازی در عمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی الآخره دختر شاهزاده احمد علی میرزا را
از برای ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند و شب بیست و هفتم جمادی الآخره شاهنشاه
بدارالخلافه آمد و مبدای نشاط و زینت بساط گشت و یکهفته همه بزم میهمانی و بذل خلاع خسروانی و نثار
درهم و دینار و افضال جواهر شاهوار بود و شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان
باتفاق برادر کهتر ولیعهد دولت عباس میرزا ببرای عروس رفته با هودج زرین و محمل گوهر آگینش
بحضرت ولیعهد کردون مهد آوردند و در سرای سلطانی وارکه خاقانی جای دادند و هم در ینسال چون
شهر رمضان برسید و ایام صوم فراز شد مزاج پادشاه از صحت بگشت و نیروئی که خدای در طبیعت بودیعت
نهاده ضعیف شد و مرض روز تا روز قوت گرفت چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر
گشت و مردمان را بیم رفت و بحق بود که شاهنشاه [illegible] گوید لاجرم مغزها آشفته گشت
و خبر ناتندرستی شهریار در بلاد و امصار پراکنده شد مردم صعالیک و قاطعان طریق از بیغولها بیرون
تاختند شوارع و مسالک دارالخلافه و ممالک ساختند مردم دارالخلافه بلکه چاکران درگاه در حیات پادشاه
بدگمان شدند این بود تا روز عید صیام برسید کارداران دولت شوری کردند و گفتند اگر هم امروز
پادشاه بر فراز گاه نشود در عام ندهد این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد ناچار پرده از پیش

انتهی
کرامت حاجی
میرزا آقاسی

روی ایوان شهریار فرود هشتند و شاهزادگان و بزرگان درگاه و قواد سپاه و جماعتی از لشکریان را حاضر پیشگاه ساختند و این جماعت صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برداشته همچنان بر زبر دست با ایوان شاهانه در آورده بر زبر تخت جای دادند و شادروان ایوان را برکشیدند مردمان شهریار را دیدار کردند حمد آله و حشمت پادشاه را یکبار جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند من بنده را چون هر عید فرامیرسید بر حسب فرمان قصیده بایدم انشا کردم هم در این عید صیام همین یدالاعلی

قصیده انشا کردم لمؤلفه

مبارکست رخ شاه در مبارک ماه … که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جهانگشای محمد شه آنکه از شاهان … جهانگشای نیامد چو او یک از پنجاه
مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست … همی برایت منصور او کنند نگاه
اگر که خاک درش را بباد و آب دهند … صور کنند همه رسم خدود و نقش جباه
اگرچه دست خیال از فلک گذشته تر است … بود هنوز ز دامان قدر او کوتاه
دگر بمحنت روزی بشام می نبرد … کسی که روی تو یکروز دیده است بگاه
دران زمان که در آید به لجه هامون … بسان موج مخالف سپاه پیش سپاه
ز گرد تیره یک ابر سیاه برخیزد … سنان و خنجر بارد همی ز ابر سیاه
زمین چو لجه سیماب رفته جای بجای … اجل چو ضیغم کین توز خفته گاه بگاه
چنان ز دهشت آشفته مغز گردد مرد … که سر بتیغ سپرده است و نیست تن آگاه
زرز نگاه تو الماس ریزه برچینند … اگر کنند به نگاه کاو و ماهی راه
کسی که بر زبر کشتهای تو گذرد … ز سر بیفتد از آسیب آسمانش کلاه
بخواب در همه شب روی اژدها بیند … هر آنکه حمله تو دید روز باد افراه
اگر نهنگ شناور نبود و اسب ملک … هزار بار چنان شد ز بحر خون شناه
تو دوست داری تن دشمنی بجامه جنگ … شهان اگرچه بپوشند اطلس و دیبا
دگر ز دید جز تیر و تیغ خون آلود … ازان زمین که ترا بوده است لشکرگاه
تو یکتنه بد و عالم سپاه چیره شوی … بدین سخن دل و شمشیر تو بس است گواه
جهان بگیری و زین دست بی تعب بخشی … نه آن باستمداد و نه این باشکراه
بوقت لطف جهانی کنی بجود و طراز … بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه
سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد … نهال زر ز زمین بر دمد بجای گیاه
تو انتقام برد گناه می نکنی … که آسمان نزد و با تو بر طریق گناه
ز کبر بارد گر سایه نفکند بر شیر … اگر بسایه اسب تو بگذرد روباه
ز خیمه تو بن میخهای زرین است … که خلق از نظر فرش آفتاب خواند و ماه

همیشه

همیشه تا ز سپهر بلند هست بدهر … یکی به مرتبه چاه و یکی بذروه جاه
بدرگه تو بسان سپهر مدحت خوان … همیشه پشت سپهر بلند باد دوتاه

حاضران حضرت هنوز گمان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت متکی است و بیشتر مردم می پنداشتند که کارگذاران دولت تدبیری اندیشیده اند و تعبیه ساخته اند و این دیگر کس است که بجای شاه برگاه نشانده اند تا مبادا فتنهای خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد همه تن چشم و گوش بودند که از شهریار سخنی اصغا فرمایند ناگاه شاهنشاه غازی که خدایش در جنان جاوید هر لحظه نعمت قربت برمزید کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد و این بنده ضعیف را مورد الطاف شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و لختی از دو ناسخ التواریخ تحسین و تجلیل کرد و همچنان سلوک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی ترجیب و ترحیب فرمود و این کلمات را همی بر زیادت تکرار کرد و اعادت کرد و تا مردمان را رخصت انصراف فرمود همانا من بنده که تاکنون با پنصد هزار بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام شکر نعمت او را نیز وچه پادشاهی با این عظمت و چندین نقاهت در هنگامیکه چندین هزار کس بشنیدن کلمه از خرسند باشند کتابی در تکریم این بنده بیان فرمود همانا چندانکه ازین پس زنده باشم و او را ستایش گویم بلکه فرزندان من تا پنجاه پشت چندانکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نکرده باشند بالجمله شاهنشاه غازی نیرومند شد و آن مردم که درین واهیه بر طریق عصیان رفتند پایمال عتاب و عقاب ساخت و هم در ذیل اللهقلی میرزای ایلخانی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود باغوای شیاطین انس و معاشران ناجنس و کشف اباطیل خود را در خور سریر و اکلیل می پنداشت و این راز را گاه گاه با همگنان در میان مینهاد این هنگام از میان ارک دارالخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که در ظاهر قلعه طهران خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی فرستاده مقداری سرب و باروت بباغ بهارستان حمل داد و قورخانه چیان را قوت آن نبود که سر از فرمان او بر تابند چه بیم آن داشتند که ایشان را ده نزد حاجی میرزا آقاسی آلوده مسیانی کند و مورد عتابی و عقابی سازد بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش نزدیک با پانصد تن تفنگچی در گرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را بدست آویز ضیافت حاضر مجلس خویش میساخت و کمال مهر و حفاوت مرعی میداشت از بهر آنکه سرکشان در خدمت او نرم گردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و همه روزه با معدودی از مردم خود بشهر در می آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی بدربار پادشاه میرفت و از پشت در روی کار آگاه میشد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی کلفت خاطر بر ضبط ملک قادر خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و محمد طاهر خان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در خصومت بودند همه روز و همه شب مواضعه مینهادند که اگر روزگار پادشاه کوتاه شود و دیگری بر تخت ملک شاه گردد منوچهر خان ایچ آقاسی معتمدالدوله را شتاب زده بطهران آرند و صدارت اعظم و امارت کبری را بدو سپارند و از یکسوی

دیگر محمد قلیخان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله و جماعتی از اعوان او کار شوری دیگرسان کردند و گفتند چون پادشاه زندگانی تباه شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و گاه گردد فرزندان امیر محمد قاسمخان قوانلو که خالان اویند سر باوج ماه فرازند و دست ما را از دامان دولت کوتاه سازند نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان بپاشیم که الله قلیخان ایلخانی نخستین تباز و عصیانی سازد آنگاه بروی درآئیم و او را بکیفر گناه او تباه سازیم و حاجی میرزا آقاسی را نیز زنده نگذاریم چون اینکار را بپای بریم مسرعی بنزدیک بهمن میرزا فرستاده او را بسرعت تمام بدار الخلافه کشانیم و بر تخت ملک نشانیم و بدین اندیشه دویست تن مردم تفنگچی از دور و نزدیک انجمن کرده در سرای خویش پنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر در اعداد امر و عدت اتباع و بسط خاطر از همه افزون بود هر یک از انجماعت در اسعاف مرام خویش دست توسل بدامان او میزدند و او را پشتوان و ظهیر خویش میخواستند از نیسوی میرزا آقاخان که از بدو دولت آقا محمد شاه شهید تا اینوقت پدر بر پدر از نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود و کنون خاطر انجمله را تفرس کرده روز تا روز بر سر بالین پادشاه حاضر شده او را از کماهی امور آگهی همی داد و شاهنشاه غازی بصبر و سکونی که جز از پادشاهان نیاید گناه ایشان را نادیده می انگاشت و کیفر کفران هیچیک را فرمان نمیکرد تا آنگاه که خدایش بهبودی داد و مزاجش باستقامت و سلامت پیوست و هم درینوقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف داشت که الله قلیخان ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و بهوای تخت سلطانی روز بر روز چندانکه در باغ بهارستان و هنگام مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرو نگذاشت و هیچ ازینگونه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرد و آن ولایت که تحت فرمان اوست بنظم کند چه درینوقت حکومت بروجرد و گلپایگان و محلات و محال خوار او را مفوض بود لاجرم ایلخانی بسیج سفر کرده شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا و پسران علینقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا و محمد کریم میرزا و امان الله میرزا و دیگر ابوالفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر عم او میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان و دیگر مهدیقلی خان امیر الامراء و جعفر قلیخان برادر او باتفاق او راه بر گرفتند محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که شرح حالش مرقوم شد چون بحکم حاجی میرزا آقاسی وزیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کردار ناهنجار ایلخانی مکشوف بود ملک الشعرا هراسناک شد از بیم حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوی دیگر استشمام گناهی با دولت پادشاه میرفت عاقبت با این بنده شوری کرد و باتفاق بنزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته بدو سپردیم که اینک شصت سال است هواخواه این دولت و پرورده نعمتیم امروز مردمان ایلخانی را گناهکار دولت و رانده حضرت خوانند اگر این سخن استوار است سفر محمود خان سزاوار نباشد بر فراز آن مکتوب بخط خویش نگاشت که مردمان این سخنان از ره بهتان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست همراه او باشد و اگر از این سفر خطری باید آید بر من است نه بر شما بالجمله الله قلیخان ایلخانی روز هشتم ذیقعده ز دار الخلافه بیرون شده طریق بروجرد بر گرفت اما چون حاجی میرزا آقاسی ایلخانی را از طهران بیرون

تقدیم خدمت میرزا آقاخان وزیر لشکر بدولت ایران

تاخت

تاخت دل از آلایش او بپرداخت و در قلع و قمع اعدای خویش تصمیم عزم داد و از شهر طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای کرد و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران بر ذمت نهاده ام و با این ضعف شیخوخت تن بهزار گونه صعوبت داده ام اکنون جمعی خاین دولت در کارها مداخلت افکنده اند و در حل و عقد مملکت داخل شده اند اینجماعت را باید بمحل خویش مراجعت داد و اگر نه مرا رخصت فرمای تا در عتبات عالیات گوشه عزلت گیرم و زحمت کارداران دولت نکنم چندانکه شاهنشاه غازی خواست از در دیگر او را راضی بدارد سر در نیاورد عاقبت الامر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا سفر آذربایجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را هزار تومان مصادره ماخوذ داشته با او همراه کنند و این هر دو روز بیستم ذی قعده از دار الخلافه بیرون شدند ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی در دار الامان قم اقامت کرد اما میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را از غث و سمین امور آگاه ساخت و ولیعهد دولت را از مکیدت دشمنان حارس و حافظ بود مورد اشفاق ملکانه و الطاف خسروانه گشت و روی دل پادشاه بجانب او همی بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصر الدین شاه چون نیکو خدمتیهای او را بدانست و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را بحسن تدبیر عظیم وقایه بود و سهام تیز رنگ ایشان را بدستیاری فرهنگ خفتانی گشته او را بحضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بنواخت و بدست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از کلمات آن این معنی مستفاد بود و معنی آن هنگام که تخت و تاج مرا باشد و اخذ خراج بهره من گردد وزیر لشکر را بمقامی رفیع تر از این بر کشانم و او را پاداشی پادشاهانه کنم و رفیع تر از آن مقام که وزیر لشکر داشت صدارت کبری بود و در معنی او را وعده صدارت عظمی داد و امروز بشرط آن پیمان در مسند صدارت و چار بالش امارت جای داده و چه گفته اند که مرد کریم بوعده وفا کند اما از انسوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت وزیر لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد سخت هراسناک گشت و با خویش اندیشید که درچنین هنگامه صواب آنست که کار یکسره کنم و از بیم عزلت و ذلت یکباره برآسایم در حضرت پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند دو پادشاه بر سر یک گاه نروند و دو حسام بیک نیام نشود امروز میرزا آقاخان وزیر لشکر در مملکت وزیری دیگر است توانم گفت که مردمان مکانت او را افزون از من دانند و مقام او را رفیع تر از من شمارند یا او را از مداخلت دولت باز دار یا مرا بزاویه عزلت گذار چندانکه پادشاه خواست این قصه کوتاه کند و در میان ایشان میانجی شود مفید نیفتاد و چون بیشتر وقت حضرتش مریض و علیل بود و حاجی میرزا آقاسی حل و عقد امور را از کثیر و قلیل وکیل و کفیل همی گشت خلع او را از مسند وزارت در کار مملکت خللی بزرگ می پنداشت پس بصواب نزدیکتر چنان دانست که فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر کناری گیرد و چون مقتضی وقت فراز آید باز آید لاجرم وزیر لشکر رتق و فتق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله گذاشت و خود طریق کاشان برداشت برادر دیگر او میرزا فضل الله امیر دیوانخانه نیز با وزیر لشکر همراه شد و در کاشان نزدیک برادر اقامت کرد و مردم کاشان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف چون عبید مملوک در طریق طاعت او سیر و سلوک همی کردند خاصه من بنده که از تمامت ایشان در طاعت

بیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران

وانقیاد فرزندی جستم چند انکه وشاة سخن چین نزد حاجی میرزا آقاسی زبان بسعایت کشودند واین کردار را بر من جنایتی کردند چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم درینسال چون از جانب امپراطور روسیه جنرال ورانصوف بفرمانگذاری مملکت قفقاز و کرجستان نام بردار شده جانشین کشت شاهنشاه غازی یک قطعه نشان تمثال پادشاه و یک رشته تسبیح مروارید بتشریف او مبذول داشت و میرزا جعفر خان مشیر الدوله مامور کشت تا تشریف شاهنشاه ایران را بفرمانگذار کرجستان برد و او تقدیم خدمت کرد و مراجعت نموده یکروز قبل از نوروز سلطانی بحضرت سلطان پیوست

شرح دولت احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سنه یونت ئیل ترکی چون هشت ساعت و چهل و پنجدقیقه از شب سه شنبه بیست و سیم ربیع الاول برگذشت خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و درینسال چنان افتاد که کارداران دولت باالله یارخان آصف الدوله فرمانگذار مملکت خراسان دل دیگرگون کردند ازین روی که محمد قلیخان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار حاجب بار و ایشیک آقاسی بود و مکانتی بسزا داشت و از انجانب الله قلی میرزا پسرزاده حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه که از طرف مادر هم نسب با فتحعلی شاه داشت ربیب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود چه مادر او بعد از مرگ شوهر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون بسن رشد و بلوغ رسید ایل قاجار را ایلخانی گشت و چنانکه مذکور شد بمراتب علیه ارتقا نمود و باقتضای جوانی و نادانی بسبب فتنهای بزرگ گشت و هرکس خدمت او را گردن مینهاد و باندیشهای ناصواب او متفق نمیگشت دامن او را بخصومت حاجی میرزا آقاسی آلوده میساخت و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او بخشمی برمی انگیخت و هیچکس را آن نیرو نبود که با حاجی میرزا آقاسی برزند از نیرو بر بسیار مردم کار صعب افتاد محمد قلیخان نیز از ان مردم بود که دل آزرده داشت و همواره با آصف الدوله از کارداران دولت کتابی بسعایت و شکایت مینگاشت و باز مینمود که سلطنت پادشاه را بسوء تدبیر حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری نمانده رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز میگذارد سالی و ماهی نمیرود که سربازان آهنگ طغیان نسازند و اولیای دولت را باخذ مواجب بمحاصره ننشینند از انسوی چون این سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله اصغا نمود و چنان می پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دار الخلافه فرماید مردمان چنان از پادشاه رنجیده اند که بی زحمت جنگ تاج و اورنگ را از بهر او خواهند نهاد و او را بالسلطنت سلام خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با نزدیکان خویش می سرود بیت مرا عار آید ازین زندگی که سالار باشم کنم بندگی لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان کار بمماطلت و مسامحت نهاد و با جعفر قلیخان پسر نجفعلی خان بجنوردی نیز پیوند کرد و دختر خویش را بشرط زنی بسرای او فرستاد و خواهر او را از بهر خود بنکاح ببست از انسوی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طغیان جعفر قلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن بدرگاه اکراه داشت از قبل شاهنشاه غازی منشوری با آصف الدوله فرستاد که بی توانی جعفر قلیخان را بحضرت فرستد و آصف الدوله روا نمیداشت که نقض

عهد کنند

عهد کند و جعفر قلیخان را سفر دار الخلافه فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن مینهاد ازین روی کار بمماطله کردند و پاسخ منشور را بمعاذیر ناپسند نگار داده بدرگاه فرستادند بالجمله چند کرت باحضار جعفر قلیخان منشور رفت و این حکم بنفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در بی فرمانی آصف الدوله و فرزندش یکجهته شده صورت حال را بسعایت الله قلی میرزا به بلیغ تر سخنی در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن گذاشت که میباید یکتن مرد دانا دل کار آگاه که جز طریق صداقت نسپرده باشد بحکومت بسطام فرستاد تا حقیقت حال را باز داند و بعرض رساند از میانه سلیمانخان دنبلی که زینت حسب با حلیه نسب انباز داشت محل را افتاد لاجرم در شهر جمادی الآخره منشور حکومت شاهرود و بسطام بنام او رقم شد و تشریف شاهانه مبذول افتاد و او بی توانی فرزند خویش مهدیقلی خان را از پیش بشرط نیابت روانه شاهرود و بسطام داشت و خاطر بر بسیج سفر گماشت بعد از اعداد کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرموده اندرز کرد که مکنون خاطر ما از بیرون فرستادن مانند تو مجرب کس را نه نظام بسطام بوده و بس بلکه از طرف خراسان چنان مسموع رفت که آصف الدوله با پادشاه دل بد کرده و پسر او حسن خان سالار باندیشه خودسری و عصیان سر برآورده و از خوی پادشاه عادل بعیدست که بقدم عجل طریق مکافات گیرد و شتاب را که شیمت شیطان است و کیفر مردمان پیشه سازد تا مبادا بسعایت شیاطین انس در مهلکه غوایت افتد و بهواجس نفسانی شکنجه پشیمانی چیند پس صواب چنان نمود که چون سفر شاهرود و بسطام کنی همه روزه عیون و جواسیس خویش را با راضی خراسان گسیل سازی و مکنون خاطر پدر و پسر را تفرس فرمائی و روز تا روز اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر واجب افتد ایشان را دفع دهیم و از محل و مکانتی که دارند فرود آریم پس سلیمانخان فرمان او را بقدم قبول تلقی کرده رخصت انصراف یافت و از انجا حاضر حضرت پادشاه گشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه ازینگونه کرد و او را رخصت سفر فرمود پس سلیمانخان اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروزکوه او را مسموع افتاد که با اغوای جعفر قلیخان کردشادلو حسن خان سالار ترکمانان گوکلان سر بعصیان برآورده اند و سلیمانخان ملقب بخان خانان حاکم استرآباد را که از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت فریب داده قریب براتع خویش برده اند و او نیز برای اخذ منال و دیوانی بمیان آن جماعت شتافته و ایشان برشوریده اند و مغافصة بر لشکرگاه او تاختن برده اموال و اثقالش را عرضه نهب و غارت ساخته اند در میانه نوشیروان خان پسرش نیز اسیر گشته لاجرم صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه پادشاه داشت و از فیروزکوه بمنزل چاردده و کلاته کوچ داد و هم در انجا معلوم داشت که جعفر قلیخان بر سر نردین غارت برده و اراضی نردین و جاجرم را بتحت فرمان آورده و زن و فرزند محمد حسن خان نردینی را که از خدام دولت بود اسیر گرفته از میانه محمد حسنخان یکتنه بر اسبی برنشسته و تا بسطام عنان نکشیده بعد از ورود به بسطام مهدیقلی خان پسر سلیمانخان او را ساز و برگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمانخان چون وارد بسطام گشت و آن بلده را انتظام کرد چند تن مرد جاسوس اختیار نموده یکتن با استرآباد و کیل داشت و دو کس بخراسان و بجنورد فرستاد تا فحص حال

کرده کنون خاطر سالار و جعفرقلیخان را مکشوف داشتند و باز نمودند که ایشان در اغوای ترکمانان و دیگر قبایل شبانروز حیلتها می انگیزند تا جمیع قبایل را خاین دولت و گناه کرده حضرت سازند تا از پادشاه هراسناک کردند و در عصیان دولت همداستان شوند و دیگر در خاطر دارند که از بزرگان خراسان گروگان گرفته در قلعه کلات بازدارند و چون این کار ها بپای برند عصیان خویش آشکار کنند و هنوز آصف الدوله درین امر تقاعدی دارد و هنگام نیداند چه آصف الدوله را در خاطر بود که اگر بعد از شاهنشاه غازی زنده ماند چشم از ولیعهد دولت که خدایش خاص سلطنت آفریده بود بپوشد و بهمن میرزای برادر اعیانی محمدشاه را بپادشاهی بردارد بالجمله سلیمانخان این اخبار را کتابی کرده بنزدیک میرزاشفیع صاحب دیوان که معضلات دولت را مستشار و محرم اسرار بود فرستاد تا این جمله را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان فرنگ فارسیان و چناشنک که بهار آغاز موافقت و ساز مرافقت نهاد و با ایشان مواضعه کرد و میثاق اتفاق استوار داشت تا اگر بتحریک سالار و جعفرقلیخان ترکمانان گوکلان و یموت آهنگ شاهرود و بسطام کنند او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذاشت و هرگاه ترکمانان آهنگ اراضی او کردند آگاه شده مردمان را بحفظ و حراست خویش مامور داشت و از زحمت دشمن آسوده زیست و هم درین سال حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متولی روضه مقدسه رضویه علی ساکنها آلاف التحیة بود وداع زندگانی گفت و چندانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده موقوفات بقعه مبارکه را در تمامت ایران تنظیم داشت و دارالشفای رنجوران را آبادان فرموده هرگز در کار معالج و مداوا مسامحت نرفت و پیوسته اطعمه و اشربه فقرا و مساکین از کارخانه خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت میرفت و مکتب خانه اطفال را چنان برونق کرد که کودکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از بزرگ زادگان کار بسهل تر کردند و زایران آن سده سنیه را هر که بی زاد و راحله بود و اسعاف حاجت افزمود و هر شب انجماعت از خدام را که در آستانه مبارکه دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله معمول داشت بالجمله چون از جهان رخت بدر برد برحسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا عبدالله خوئی که از جمله منشیان خاصه درگاه بود متولی بقعه متبرکه گشت و هم درینسال شاهنشاه غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی و بلوک اردکان است و از انجا بر رودخانه پیوسته میشود و بدریای عمان میرود و نهری حفر کنند و بهری شهر شیراز رسانند و از منبع آن آب تا بشیراز هیجده فرسنگ مسافت است و بسیار وقت سلاطین متقدم این عزم را تصمیم دادند و تقدیم نکردند بالجمله شاهنشاه غازی حکم براند که اگر معادل یکصد هزار تومان زر مسکوک از خراج فارس بخرج مقصود رود مقبول است لاجرم حسین خان دامان همت بر میان استوار کرد و دوازده هزار مرد مزدور انجمن کرد و ازین مسافت دراز نهری که ده ذراع عرض و پنج ذراع عمق داشت حفر کرد و هر زمین که افراخته بود چاه کرد و با سنگ و ساروج مجری آب را استوار داشت و آب را بشهر شیراز آورد و خرد و بزرگ شادمانه پیرون شتافتند و شکر خداوند آورده احسان پادشاه بگذاشتند و هم درینسال

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او بحاجی میرزا عبدالله

چنانکه

فتنهٔ الله‌قلی میرزای ایلخانی در بروجرد

چنانکه از پیش مرقوم شد الله‌قلی میرزای ایلخانی برحسب فرمان سلطانی سفر بروجرد کرد و بعد از ورود بدان بلده جماعتی که نسب با خاندان سلطنت داشتند و در حضرت او مواظبت و ملازمت مینمودند برای اخذ مال و رفاه حال او را باظهار کلمه عصیان تحریض میدادند و هر شب که بساط لهو و لعب گسترده میشد و مجلس خمر و قمار آراسته میگشت خاصه آن هنگام که بکسار بدن ایاغها دماغها آشفته میگشت و از غایت بیخویشتنی ناگفتنیها گفته میشد همگنان همدست و همدل زبان بستایش و نیایش او میگشودند و او را بارتقای ارائه سلطنت و ضبط حوزه مملکت ترغیب میدادند ایلخانی نیز بهواجس نفسانی این تخیلات شیطانی را پسندیده میداشت و بامداد که بر مسند حکومت متکی میشد ابجماعت در برابر او ایستاده برصف میشدند و او را ترحیب و تحیت ملکان میفرستادند و همچنان عم او میرزا محمدخان که در غیبت ایلخانی بنشان نیابت حکومت بروجرد داشت و اینوقت از حساب اخذ خراج و باز پرس منال دیوان خویش داشت که ایلخانی طریق طغیان سپرد و خویش را خاین دولت و رانده حضرت سازد و بزشت و زیبای امر او پیرواز دلاجرم از یکسوی او را انگیخته عصیان میساخت و از جانب دیگر سیئات اعمال او را بعده چندان نگار داده بدار الخلافه میفرستاد و توسط محمدقلیخان ایشیک آقاسی ملحوظ پادشاه می افتاد شاهنشاه غازی چون هیچ امر از حاجی میرزا آقاسی مستور نمیداشت هرگاه بدین سخن میرسید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت که این سخنان همه از در کذب و بهتان است که دشمنان من و ایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از کیفر این گناه بر میتافت بالجمله یکدو ماه کار بدینگونه رفت و آتش کبر و خیلا در دماغ ایلخانی بقوت شد و از آنسوی منوچهر خان معتمد الدوله جماعتی از بزرگان ایران که با حاجی میرزا آقاسی دل بد داشتند داد و را و نزد پادشاه زیانی نتوانستند در اغوای ایلخانی الحاح فراوان مینمودند تا او پشت با دولت کند و بجرم او حاجی میرزا آقاسی آلوده جنایت گردد در پایان امر با این همه نیرنج و طلسم زید و عمرو ایلخانی در حسم حبل موالفت و رفع رایت مخالفت یکجهت نشد چون او را مالی بذخیره و گنجی اندوخته نبود چندانکه از بهر خورش و خوردنی یکروزه و یکشبه خوانسالارش در تکاپوی برزن و بازار بود ناچار بدان سر شد که یک نیمه از خراج سال آینده را از مردم بروجرد ماخوذ دارد و بدان مایه خروج کند درینوقت محمود خان پسر محمدحسین خان ملک الشعرا که برحسب امر پادشاه بوزارت او منصوب بود نیک نگریست که اندک اندک سخنان بیهوده مستانه و کلمات بیمعنی شبانه دیرنباشد که در میان مردم لغشانه شود و دولتی را که پدر بر پدر پرورده نعمت بوده بکفران احسان سمر شود پس از پی چاره گری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمود مجتهد را که نسب با سید بحرالعلوم میبرد و میرزا صادق امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد و گفت اگر من مخالفت ایلخانی کنم زیان جانی بینم و اگر سخن نکنم تا او سفاهتی آغاز و فتنه انگیزد روزی چند برنگذرد که من و بر زیادت شما و هر که درین شهر است بهره هلاک و دمار گردد و معجلا چاره این است که در نهان عمال این بلد را بیاموزید که چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی برآیند رعیت را بر شورانند تا از خراج سال آینده چیزی بر ذمت نگیرند چون ایلخانی را از زر و سیم بنباشد جنبش نتواند کرد و ایشان این گفتار را پذیرفتار شدند و بکار بستند اما محمود خان چون ازینکار بپرداخت بتوانی صورت حال را نگارداده بدست

مسرعی پوینده تر از برق و باد نزدیک محمدحسین خان ملک الشعرا فرستاد چون او بر مکتوب وی وقوف یافت عظیم دهشت زده
گشت و با محمد قاسم خان برادر خود و این بنده سخن بشوری افکند در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود
حدیث این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده ندارد و او بی شک ما را
بکذب نسبت کند و از در خصومت بیرون شود و بر زیادت محمودخان بدست ایلخانی مقتول گردد و اگر این
راز را پوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت تباه گردیم نیکو
آنست که صورت این حال بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون ما در نزد او این راز را از پرده بیرون نکنیم [... شاهزاده الله‌قلی میرزا ... و داشتن او را بسفر عتبات عالیات]
نتواند مستور داشت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس من بنده قلم و قرطاس برداشتم و این
قصه را تا بدینجا نامه بنگاشتم و باتفاق ملک الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی برفتیم و مکتوب بدادیم و قصه بگفتیم
او را دیگر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان یکتن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشته این مکتوب را
بحضرت فرستاد و از آنسوی چون ایلخانی از اخذ منال دیوانی بی بهره ماند و از بهر معاش خویش بیچاره گشت
ناچار در شهر ربیع الاول طریق دارالخلافه برداشت در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش
که ضجیع حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود هم بدو رسید که چه نشسته و از در نادانی و جهل جوانی
خویشتن را بدهان شیر عرین باز داده همانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمودخان نگار داده بطهران
فرستاد و مکشوف حضرت شهریار افتاد ایلخانی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دارالخلافه را
بر عجل و شتاب بیفزود باشد که ذمت خویش را از اشتغال این عصیان بیرون کند و هم خطی بمحمودخان کمیانی
سرلک نگاشت که محمودخان مرا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و بی شک از بروجرد
بیرون خواهد تاخت اگر توانی چند تن سوار بر گمار تا او را در عرض راه مقتول سازد اما محمودخان چون راه بگردانید
و از طرف کنگاور بدارالامان قم سفر کرد و بسلامت زیست بالجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان
ایلخانی روزی چند برنگذشت که آهنگ سفر او بدارالخلافه مسموع پادشاه افتاد و پس در زمان فرمان کرد
تا حاجی فرامرز بیک فراش خلوت بجانب او تاختن برده هر جا او را دیدار کند از در آمدن بدارالخلافه دفع
دهد حاجی فرامرز بیک سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول راه بر گرفت و در منزل حوض سلطان با او دچار
شد و این وقت با پانصد سوار بجانب طهران رهسپار بود مع القصه حکم شاهنشاه غازی را با او القا کرد و او را
مراجعت داده بدارالامان قم آورد و از پس آن بصوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم
کرد و خط شاه را با ایلخانی سپرد بدین شرح که هیچگونه خاطر ما را از قبل تو کدورتی و رنجشی نیست الا آنکه جناب حاجی
میرزا آقاسی چنین خواسته که یکچند روزگار خویش را در عتبات عالیات بپای بری و از آلایش معاصی و
پلیدیهای پیغمبر پاک شوی چون ایلخانی این منشور بخواند باتفاق شاهزاده کیومرث میرزا شب پنجشنبه
دوازدهم ربیع الثانی از قم بیرون شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ارض
مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدارالخلافه فرمود و از این طرف بعد از مأمور داشتن شاهنشاه
غازی ایلخانی را بعتبات عالیات برادر کهتر خود مهدیقلی میرزا را مأمور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده

بعد از

بعد از ورود ببروجرد آشفتگیهای ایلخانی را نظم کرد و محمد کریم میرزای پسر رکن الدوله که برادرزن ایلخانی و
حافظ زنان و بازماندگان او بود مأخوذ داشته بضرب چوبش کیفری بسزا کرد

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه قوی ئیل ترکی چون دو ساعت و سی و چهار دقیقه
از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب در حمل تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط
عید بانجام برد و این هنگام نزدیکان حضرت پادشاه را عصیان سالار آشکار بود و شاهنشاه غازی دفع او را
واجب میشمرد و از آن طرف سالار در اظهار کلمه عصیان اصرار میداشت و آصف الدوله رضا نمیداده
سخن بر این داشت که مردم ایران بسلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده ایم و اگر
مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت بزرگان بسیارند
که بر ما فزونی دارند یکباره دیگری را اختیار کنند و ما را از این محل که امروز داریم نیز فرود آرند هم اکنون بفرمان
برداری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشوید که نیروی ما بقوت دولت و کشور پادشاه است
ما را چندان دل دهند که از پادشاه روی بگردانیم چون کار یکسره کنیم ما را چون بره بدهان گرگ بگذارند و بگذرند
پس صواب آنست که یکتن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و بدستیاری او محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را از بن
براندازیم و امروز آنکس جز بهمن میرزا برادر اعیانی محمد شاه نیست که فرمانگذار آذربایجان است بکثرت
ذخایر و وفور خزاین نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انگیخت چون او را با خود همداستان کنیم
مردم خراسان دیگر عصیان ما نکنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت برنتابند اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته اند
پرده بر مدرانید تا من بدستیاری رسل و رسایل بهمن میرزا را با خود همدست کنم آنگاه دست بدین کار بیازم
و روزی چند برنگذرد که او را بر تخت جای دهم و زمام ملک و مملکت بدست گیرم سالار که کبر و خیالهای سروری
در سر داشت در جواب پدر گفت اینک از خویشاوندان ما که در دارالخلافه جای دارند پشت و روی این کار
دیده و دانسته اند همه روزه مکتوب رسد که پدر تنگ آهنگ دارالخلافه کنید و دانسته باشید که تاج و
اورنگ بی زحمت جوش و جنگ بهره شما خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان بزخم زبان
زیان کرده که التیام آن جراحات بهیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمد قلیخان نیز گواه مقالات ایشان است
اکنون که ما خود قوت و مکانت اینکار داریم چرا باید بسلطنت بهمن میرزا سر فرود آریم این بگفت و در
تهییج فتنه و بسیج امر یک جهته گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند گنج اندوخته پدر را برگیرد و بر لشکر قسمت کند
آصف الدوله این معنی را تفرس کرده با پسر سر رفق و مدارا پیش داشت و گفت اکنون که کار بدینگونه
میرود این قدر مرا زمان دهید که معادل صد هزار تومان زر مسکوک برداشته بطهران شوم اگر امر سلطنت را
پریشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و خلع پادشاه یکجهته شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و دوستان
قدیم را دیدار نمایم و ببذل زر و مال متفق الکلمه سازم و همچنان بهمن میرزا از آذربایجان برشورانم آنگاه
شما را آگهی فرستم تا جنبش کنید و کار برآرزو دارید و اگر این سخنان را وقعی و ثباتی نیست و مردم با پادشاه

از در مخالفت نمیشد با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این زر که با خود حمل میدهم به پیشکش پادشاه و هدیه او پیش گذرانم و حکومت مملکت قومس و استراباد را با خراسان توأم سازم و منال و دیوانی یکساله آن ممالک را نقد تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و بمستوفی ازین ممالک نیز لشکر فراوان انجمن سازم و چون زمستان بپای رود در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش کنیم و آرزوهای دیرینه بپایان آریم بالجمله سخنان خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را آرامش داد آنگاه از سیم و زر و حلی و زیور و تلید و طریف و دنی و شریف هرچه در خراسان اندوخته داشت حمل داد و طریق طهران برگرفت و طی طریق را نیز بقدم عجل و شتاب میکرد که مبادا حسن خان سالار باز سفاهتی آغاز دو از دنبال بتازد مع القصه از منزل میامی کس فرستاد و سلیمانخان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمانخان او را پذیره شد و آصف الدوله در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود و قریب به بسطام فرود شد این هنگام چون سلیمانخان بفحص حال او ماً مور بود یکتن از نزدیکان آصف الدوله را بفریفت و مخالفت او و فرزندان او حسن خان سالار را پرسش نمود و عصیان ایشان را بدانست و مکشوف داشت که آصف الدوله هشتاد و دو بار کیر صندوق حمل داده که بیشتر آکنده بزر مسکوک است و از جواهر و آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت چهار صد هزار تومان زر مسکوک خزانه میبرد و این قصه را نیز معروض درگاه پادشاه داشت اما آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ داد و از برای فریفتن و دل شیفتن سرهنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصراف فرموده خود روانه طهران گشت بعد از ورود بطهران و تقبیل سده سلطنت چون بدانچه گمان داشت نصرت نیافت سر اطاعت و ضراعت پیش داشته نخستین منشوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقعه متبرکه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام باشد و از پس آن مثالی دیگر بنام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی کرفت که به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمانخان حاکم بسطام صادر کرد که پانصد تن تفنگچی و صد تن سواره و دو عراده توپ از بسطام تا بمنزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و ازین حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای او آسان باشد و از آنسوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بخصمی خواهد رفت ازین روی نیابت او را در خراسان پذیرفتار گشت و او را بی کلفت بیرون فرستاد و بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بسطام سلیمانخان که از مکنون خاطر او آگاه بود و فتنه جوئی او را میدانست ده روز بمماطله و تسویف او را بداشت و صورت حال را عریضه نگار داده بدرگاه پادشاه فرستاد و بنمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم نموده ام که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان بمستوفی با سالار همدست و همداستان شود و با جماعت خراسانی و ترکمان طریق مراجعت گیرد حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که معاذیر دلپذیر اگر توانی توپخانه را از وی باز دار وقتی این حکم برسید که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود ببرده بود اما چون بمزینان رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده ام

آمدن آصف الدوله از خراسان بدار الخلافه طهران

اگر فرمائی

اگر فرمائی نخستین ایشان را بملازمت خدمت دعوت کنم چنانکه پذیرفتند نیکو کاری باشد و اگرنه جمله را اسیر گیریم و با ترکمانان بفروشیم و بیا آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند ماخوذ داریم و برهنه تن رها سازیم حسن خان سالار پاسخ فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمه عصیان نیست بگذار تا بازجای شود لاجرم آن توپخانه و لشکر بسلامت باز بسطام شد اما از اینسوی عیون و جواسیس سلیمانخان همه روزه برسیدند و باز نمودند که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیگلربیگی بخراسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریض سالار و تحریک فتنه رنج برد تا از آنچه می نهفتند پرده برگرفتند

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست او

حسن خان سالار و جعفر قلیخان کردشادلو چون ساز مخالفت را بلند آوازه خواستند نخستین بدان سر شدند که کلات را از لشکر بیگانه پرداخته کنند و از بهر خویش معقلی محکم بدست کرده ذخایر اندوخته بدانجا نهند و اگر کار صعب افتد بدانجا پناهنده شوند و اینوقت محمد ولیخان قاجار و مصطفی قلیخان همدانی با سه باز قراگوزلو و آقاجان بیک سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند پس حسنخان سالار خطی بمردم کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار یکسره کنند و ایشان را دست بگردن بسته وا دیدو از جانبی محمد خان آقای چلائی را مامور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازه کلات را که مشهور بدروازه ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیر اصلانخان پسر شمس با جعفر قلیخان زنجردی دروازه نفته را فرو گیرند و سلیمانخان دره جزی از دروازه و چه در رو و جعفر قلیخان زنجردی نیز با امیر اصلانخان همراه شده این مردم یکبار جنبش کرده دروازه های کلات را فرو گرفتند سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این گمان نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعه گنگ گنبد که محکمه کلاتست در گریخته متحصن شدند سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگنای این حصار رحل اقامت انداختن و بر سر اینکار جان باختن در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست ازین حصار برائید و راه خویش گیرید سربازان چون طرق و شوارع را مسدود یافتند سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران خراسانی بمستوفی بر ایشان تاختند نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را ماخوذ ساختند آنگاه محمد خان آقا و آقا رضا خان ۷ کوارشکی را مامور کردند که اینجماعت را تا خبوشان کوچ دهند و از آنجا مردم خبوشان تا بجنورد برسانند و از آنجا بمردم ترکمان بشرط بیع بسپارند و آقاجان بیک سرهنگ را به آقاسی خان خوری سپردند که او را بمشهد ببرد و آقاسی خان او را بسرای خود پنهان کرد و نگذاشت تا عبد ترکمان گردد و مردم خبوشان نیز سربازان را بخانهای خود برده حراست نمودند و بدست مردم بجنورد نسپردند چون اینخبر بسالار رسید با مردم خبوشان دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر بزرگ بساز کرده بجانب عراق در تکتاز آمد و یزدان قلیخان برادر جعفر قلیخان را با سیصد خانوار کردشادلو بکلات فرستاد تا در آنجا حافظ و حارس باشد و از نیطرف چون اینخبر پراکنده شد سلیمانخان و زمان صورت حال را در عریضه نگار کرده روانه دار الخلافه داشت و طغیان سالار در نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد و از ینسوی آصف الدوله

چون دانست که دیگر کار سالار را تقویه نتواند کرد از خویشتن نیز بیمناک شد پس خواهر خود را که مادر شاهنشاه غازی بود برای زیارت کعبهٔ معظمه برانگیخت و خود نیز خواستار آمد ملازمت او را اختیار کرده یک نیمه از آن زر که از خراسان با خود حمل داده بود در تبریز و بعضی از مردم که شناختهٔ امانت بودند بودیعت نهاد و در خدمت خواهر بسیج سفر کرد و از راه آذربایجان و شام طریق کعبهٔ معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه بذل سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار برد و همه روز و همه شب تمامت زایران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکانت و حشمت همی بود که پاشای شام در مجلس او بی اجازت از پای نمی نشست و بزرگان دولت عثمانی در امضای هیچ امر چنانکه او جنبش میکردند و بخلاع گرانبها و بذلهای گران او مفتخر و شاد خاطر بودند بدین فرهی و شکوه سفر کعبهٔ معظمه بپای برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانهٔ دار الخلافه گشت اما محمد قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده بیرون افتاد در حضرت شاهنشاه غازی معروض داشت که اگرچه هرگز چشم از حقوق آنحضرت نپوشم و بی باک در هلاک پدر و برادر بکوشم لکن بزرگان دربار این سخن از من استوار ندارند و عاقبت درین درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم بصواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا سفر آذربایجان کنم و در مراغه نزد فضلعلی خان بیگلربیگی عم خویش بکروکان باشم تا آنگاه که کار سالار یکسره شود چه فضلعلی خان با آصف الدوله از در معادات بود بالجمله شهریار این سخن را پسنده داشت و او را با سواری چند بمراغه فرستاد و درین وقت که مادر شاهنشاه از مکهٔ معظمه مراجعت کرده به تبریز رسید محمد قلیخان بدست آویز استقبال عمه و دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا هنگام مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر خود و اقامت جست اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم خلیل خان سرتیب سلماسی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز افشار و سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی و سوار افشار و صاین قلعه و کری مامور فرمود تا از طهران بیرون شده غرهٔ شهر رمضان وارد بسطام گشت و از آنسوی سالار تا سبزوار تاخته کلمهٔ عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفر قلیخان کرد شادلو را با دوازده هزار سوار بر مقدمهٔ سپاه بیرون فرستاد و جعفر قلیخان از راه کلاته نقیب بقریهٔ قهیج آمد و آنجا اوتراق کرد و میان هر دو لشکر از یکفرسنگ و نیم بر زیادت نبود و روزی چند از دو نگران یکدیگر بودند و چون این خبر معروض کارداران دولت افتاد حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا بسبب قلت سپاه در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست گردد پس فرمان کرد و بسلیمانخان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این جنگ نباشد هرگز اقدام بمبارزت نکنند و مراجعت بسمنان نمایند تا لشکری ساخته با شما پیوسته شود و سلیمانخان چون نیک نظر کرد سودی در مراجعت ندانست و با خود اندیشید که اگر این سپاه که بیشتر پیاده کانند طریق مراجعت سپرند خصم دل قوی کند و در عرض راه ایشان را بمحاصره افکنده جمله را از میان برگیرد آنگاه مردم این اراضی که بیشتر در نهان

باسالار مواضعه دارند بی ترس و بیم با او پیوسته شوند و کار صعوبت شود لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن بشوری درانداخت او نیز بدین سخن همداستان شد آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارک بسطام نشیمن کنی و قلعه را نیکو داری تا من با این سپاه پذیرهٔ خصم شوم و رزم دهم و اگر نه حراست قلعه را با من گذار و طریق مبارزت سپلید اگر خدایت نصرت داد شاد و شاکر باش و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه بقلعهٔ قاسم آباد در گریز و از آنجا تا قلعهٔ ارک بسطام تکمیل مسافت بر زیادت نبود همانا در آنجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد تا از دار الخلافه مدد برسد و نیروی ستیز و آویز بدست شود و هم درینوقت یکتن از جواسیس سلیمانخان برسید و باز نمود که چهار تن از جماعت کوداری که در قریهٔ ابر بسطام سکون دارند با جعفر قلیخان مواضعه نهاده اند که اگر توانند قورخانه را آتش در زنند چون مردم کوداری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدیقلی خان بود سلیمانخان با پسر اتمیعنی را نهی کرد و او هر چهار تن را ماخوذ داشته زنجیر و کنده بر نهاد و مع القصه روز دیگر ابراهیم خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا بدین رزمگاه تاخته هرگز پناهنده حصار نخواهم شد این بگفت و فرمان داد تا سربازان خیمهای خویش فرود کردند و ادوات و آلاتی که حمل آن صعب بود بقلعهٔ ارک در برده ساخته جنگ شدند چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بعید افتادند ابراهیم خلیل خان سرهنگان و سربازان را پیش خواند و با ایشان گفت همانا دانسته اید که پادشاه ما را از پی جنگ بدین راه تاخته نیز دانسته باشید که این جماعت که با ما سر منازعت دارند ترکمانان سواره و مردان جنگ بارهاند و ما همه پیادگانیم اگر از ایشان هزیمت شویم ممکن بسلامت بیرون نتوانیم رفت بجمله عرضهٔ شمشیر و اگر نه اسیر گردیم اکنون با من از در صدق سخن کنید اگر اندیشهٔ نام و ننگ کرده اید دل بر جنگ نهاده اید نیکوکاری باشد از پس آنکه خدای نصرت دهد هر کس باندازهٔ جرأت و جلادت از کارداران دولت عطوفت و رأفت خواهد یافت و نامبردار خواهد شد و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مراد میدان جنگ خواهید گذاشت هم اکنون مکنون خاطر را مکشوف دارید تا پیش از آنکه شما شکست بینید و نام دولت پست گردد من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده در قلعهٔ ارک جای دهم و بباشیم تا لشکری انبوه از طهران برسد و با ما پیوسته شود لشکریان یکدل و یکزبان گفتند که هرگز مباد که ما روی بباز پس نهیم و تا جان در بدن داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشار بصورت قلعهٔ بر صف شدند و توپها را در چهار زاویه قلعه جای داد و جماعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه برصف کرد و سواران را در میان قلعه بداشت این هنگام هفتصد تن از سربازان افشار پیمان نهادند که ما جنگ دشمن را پسنده باشیم و چنان بکوشیم که نام آویزه گوش دلیران آفاق گردد و همچنان از میان دو هزار تن سپاه عرب و عجم چهارصد کس بقدم جلادت پیش شد و خاتمهٔ این منازعت را مواضعه نهاد ابراهیم خلیل خان این جمله را نواخت و نوازش نمود و دل استوار کرده طبل رحیل بکوفت و لشکر را بدان صورت که قلعه کرده بود همی جنبش داد اما از آنسوی چون جعفر قلیخان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمهای خویش را فرود کردند چنان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند بفرمود تا لشکریان برنشستند و بسوی دشمن سبکی

[illegible] ابراهیم خلیل خان با جعفر قلیخان [illegible]

عنان گشت بالجمله چون طرفین لختی طی مسافت کردند ناگاه سیصد سوار که بر مقدمهٔ جیش جعفرقلیخان میرفتند پدیدار گشت چون چشم سربازان بیک ناگاه بر سواران افتاد بعضی از ایشان را دل بجنبید و در مؤخر قلعهٔ سربازان از بیم لختی بهم برآمدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید در خشم شد و بانگ بر ایشان زد و گفت من نخست با شما پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از سیصد سوار بیمناک شدید و در هم افتادید اکنون که این بیابان کوشش تا کوشش بسواران جرار آگنده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این بگفت و حکم داد تا چند توپ را سر بر تافتند و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنه‌های افروخته را فرا داشتند تا بحکم ثانی آتش در زنند سربازان چون این بدیدند از در ثابت بیرون شدند و سر اطاعت پیش داشتند و دیگر باره بر دست نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند هنوز این سخن در میان بود که سواران جعفرقلیخان پدیدار گشت جهان از گرد قیرگون شد و زمین جنگ تنگ آمد جعفرقلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهری سه هزار تن بود و بر چهار صف بداشت و ابراهیم خلیل خان چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و ببود تا سواران نیک نزدیک شدند آنگاه فرمان کرد تا توپچیان دهان توپها بگشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته از دو سوی قلعهٔ سربازان چنان برمی‌آمدند که از آسیب گلولهٔ توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدینگونه رفت چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمهٔ قلعه همچنان بر جای بزیست و نیم دیگر بر صف شد و بجانب سواران رهسپار آمد و چون لختی راه نزدیک کرد بفرمود تا توپچیان توپها بگشادند و سربازان تفنگها گشاده داشتند مانند تگرگ گلولهٔ توپ و تفنگ باریدن گرفت و ترکمانان را جای پشت پای خاریدن نماند لاجرم روی برتافتند و هزیمت کنان بلشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سرباز از کنار قاسم‌آباد که مصافگاه بود تا حسین‌آباد از قفای هزیمتیان در تکتاز آمد و سواران عراقی از پس پشت سرباز بیرون شده باتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند توپچیان چون دانستند که با سواران نتوان هم تک بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را با هشت اسب همی جنبش دادند بالجمله جعفر قلیخان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در آنجا نتوانست اقامت جست از آنجا نیز آنسوی تر برفت اما ابراهیم خلیل خان چون بکنار خیمه و خرگاه او رسید آفتاب بگشت و روز تاریک شد لاجرم در بیرون حصار حسین‌آباد از اسب بزیر آمد و آنشب را در آنجا بامداد کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را بسازکرده آهنگ لشکرگاه جعفرقلیخان کرد و بر گرد خیمه و خرگاه او توپها را بگشاد و مکشوف افتاد که در لشکرگاه او هیچکس نمانده است با سربازان گفت تواند بود که جعفرقلیخان نشیمن خود را بپرداخته و در کناری کمینگاه ساخته باشد تا چون بطمع مال دست از هم باز دارید و بدین لشکرگاه فرازشوید از کمینگاه بیرون تازد و جهان را از وجود شما بپردازد لاجرم لشکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز در کنار آن لشکرگاه زمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچکس مبارزت را مبادرت نکرد ناچار بلشکرگاه خویش مراجعت نمود و در این دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکان و خراسان

از بهم

از بهم گلولهٔ توپ و تفنگ زمین جنگ نزدیک نمیکردند با این همه جوشش و جنبش هیچکس از طرفین مقتول نگشت جز اینکه مهدیقلی خان پسر سلیمانخان دو تن از مردم ترکمان را اسیر گرفت و اسب مجیدخان مکری با زخم گلوله با خاک افتاد بالجمله دو روز دیگر نیز هر دو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران یکدیگر بودند روز سیم جعفر قلیخان بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعهٔ آصف‌آباد که معقلی محکم است جای کند و بباشد تا حسنخان سالار با لشکرهای گران در رسد پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خرگاه خویش فرود کردند و بر اسبهای خود برنشستند از آنسوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بجنگ در می‌آید چون اینوقت مریض بود بفرمود تا غفار بیگ سرهنگ افشار با دویست تن سرباز و دو عراده توپ استقبال جنگ کند هنگام عبور جعفرقلیخان جنگ پیوسته شد و شمخالچیان او از فراز پشته که در کنار راه بود یکتن سرباز را بزخم گلوله مقتول ساختند و از اینسوی نیز چند تن شمخالچی به نیران توپ نابود گشت بالجمله جعفرقلیخان خویشتن را بقلعهٔ آصف‌آباد در برده بانتظار سالار نشیمن نمود و هم در این هنگام خبر برسید که سالار با پانصد و پنجهزار سواره و پیادهٔ خراسانی تا منزل مزینان رانده است و از آنجا محمدخان بغایری و جهانگیرخان را با هزار سوار بمدد جعفرقلیخان فرستاد و خبر جنبش او را باو در اینوقت جعفرقلیخان آهنگ خدمت سالار کرد و محمدخان و جهانگیرخان و سلیمانخان دره جزی و محمدرحیم خان برادر سلیمانخان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون بنزدیک سالار آمد قصهٔ خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که جلادت ترا ازین بر زیادت می‌پنداشتم ابراهیم خلیل خان کیست و محل او چیست که خار راه لشکر ما باشد و تا چندین با شما رزم دهد جعفرقلیخان عرض کرد که این سخن از در صدق و صواب است همانا عمدا کار او بتسویف انداختم و در مناطحت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار خود برسد و نظارهٔ این گیرودار کند و نیز این فتح بنام او باشد اما از اینسوی بعد از رفتن جعفرقلیخان از میان محمدعلیخان ماکوئی که بفرمان شاهنشاه غازی مأمور بسفر خراسان بود طی مسافت کرده این هنگام با ده عراده توپ و چهار فوج سرباز از دامغان بیرون شده وارد قریهٔ ده ملا گشت و ابراهیم خلیل خان چون این بدانست با افواج افشار و مهدیقلی خان پسر سلیمانخان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره ببسطام در خاطر نهاد که با محمدعلیخان پیوسته شود و نیز او را مسموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد علیخان آگهی یافتند و آهنگ شبیخون او کرده‌اند لاجرم از بسطام بیرون شده در رفتن شتاب گرفت که زودتر خود را بمحمدعلیخان برساند و او را از کید شبیخون برهاند اما سواران خراسانی پیش دستی کرده در تاریکی شب تا قریب بقریهٔ ده ملا براندند و در آنجا از پس تلی کمین ساختند هنگام بامداد که محمدعلیخان آهنگ کوچ داد و بقانون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعداد کار کرده از چهار سوی لشکرگاه دهان توپها را بیکجانب یگانه رهست کردند و آتش زنه‌ها را فرا داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جانبی در آیند دفع دهند و سربازان به بربستن احمال و حمل دادن اثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی که انتهاز فرصت می‌بردند سربازان را مشغول یافته از کمینگاه بیرون شتافتند و مانند سیل بنیان کن حمله افکندند محمدعلیخان در زمان حکم داد تا توپها را آتش در زدند تا لختی سواره باز پس شد آنگاه طبل

جنگ بکوفت و سرباز ده راست کرد و بجانب سواران راه برگرفت و توپچیان نیز عراده‌ها را جنبش دادند همه راه تگرگ مرگ بباریدند از آن پیش که یک تیر پرتاب قطع مسافت شود دوازده هزار سوار خراسانی را هزیمت ساختند و ترکمانان هنگام هزیمت مزروع کلاته خان را بیغما برگرفتند و برفتند اما از آنسوی ابراهیم خلیل خان همچنانکه شتاب زده طی طریق مینمود چون دو فرسنگ راه بپیمود بانگ توپ بشنید و دانست که لشکر خراسان با محمد علیخان جنگ در پیوسته اند پس بر سرعت سیر بیفزود و در رفتن شتاب گرفت چون لختی دیگر برفت از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که بهزیمت طی مسافت همی کنند و چون هزیمتیان ابراهیم خلیل خان را نیز بدیدند که ساخته جنگ همی تاختن برد بر ترس و بیم بیفزودند و یکباره دل بر فرار نهاده خیمهای خویش را بزیر آوردند و بتوانی بر بارگیرها حمل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل خان با مردم خود در قریه ده ملا بمحمد علیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در آنجا بگذاشت

رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و مقاتله او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

روز دیگر برادر شاهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز برحسب فرمان مأمور بفتح خراسان بود با چهارده عراده توپ و پنجهزار سرباز از راه برسید و این هنگام هر سه لشکر با هم یک انجمن شدند و فحص حال سالار را نموده معلوم داشتند که با بیست و پنجهزار سواره و پیاده در میامی اوتراق کرده و محمد خان بغایری و جهانگیر خان نیز دوازده هزار تن هزیمت شده را بدو بردند اینک ساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم او را یکجهة گشت و از طریق ارمیان که از دیگر طرق آب و علف برزیادت داشت آهنگ او کرد و از آنسوی سالار چون این بدانست ابطال رجال خود را گزیده کرده بمنقلای سپاه بیرون فرستاد و ازین روی که نصرت خویش را ضعیف می شمرد پوشیده از لشکریان چهارده سر اسب جنیبت خویش را بچهارده تن از خاصگان خود سپرد تا بر نشستند و چندانکه توانستند از زر مسکوک حملی گران بر فتراک بار بستند تا اگر کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد و بالجمله چون ازینکار بپرداخت توپخانه و قورخانه را بیزدان بخش خان فرزند خود سپرد و امیر اصلانخان پسر دیگر را سردار سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبش کرد و در اراضی ارمیان تلاقی فریقین افتاد و از دو روی صفها راست گشت نخستین توپچیان بجنگ در آمدند چون چند گلوله توپ در میانه سفر کردند ناگاه لشکر خراسان بهم بر آمدند و لختی باز پس شدند جماعتی از ایشان هنوز بیکسوی کارزار بر صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد ناگاه یکتن از آن صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده برافراخت و این از بهر زینهار جستن علامتی بود پس بی آسیب نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریمداد خان هزاره و ابراهیم خان رادکانی و حسین خان ییش اقاجی با سوار خراسانی و هزاره تقبیل حضرت را رخصت همی طلبند لاجرم حمزه میرزا علی اکبر خان سرهنگ قاجار را بدیشان فرستاد تا آن جماعت را مطمئن خاطر کرده گروه گروه برکاب پیوستند و روز دیگر قاضی نیشابور و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه که تاکنون

مجوس سالار بود بدرگاه شاهزاده آمدند مع القصه بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بحضرت شاهزاده حمزه میرزا آمده جبین ضراعت بر خاک نهادند و سر اطاعت پیش داشتند پسرهای سالار و بعضی از مردم او از میانه فرار کرده این خبر بسالار بردند و او بی توانی پسرهای خود را برداشته باتفاق جعفرقلیخان و سواره کرد شادلو و سلیمانخان دره جزی و شاهرخ خان قاجار طریق فرار برداشت همانا شاهرخ خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب مبارک بسیار وقت مرقوم افتاد و این شاهرخ خان بعد از حکومت قزوین و استرآباد چنانکه از و یاد شد در دارالخلافه طهران اقامت داشت و چون دخل او با خرج راست نبود با سیر وام خواهان گشت و یکروز از جماعت وام خواهان پیره زالی که زبانش از سنان پیرزال گزنده تر بود و دهانش از منخره دیو سفید گنده تر بود در آمد و او را در طلب زر و سیمی که بوام داده بود برشمرد و سخنان ناهموار بیازرد و شاهرخ خان از بیم شحنه عدل پادشاه او را بکیفر گزندی نتوانست کرد و نیز زر نداشت که بدهد و از شکنج او برهد از غایت حزن و اندوه از دارالخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار برنشست و دو منزل بیک منزل پیموده بسالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم چنانکه سالار با مردم خود طریق فرار گرفته بجانب جوین رهسپار آمد و در آن اراضی در قلعه خاتای فرود شده رحل اقامت انداخت چون شب تاریک جهان فرو گرفت سلیمانخان دره جزی برنشسته براه لشکرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشتن را بقلعه کلات در افکنند و متحصن کنند اگر فرمان رود من طریق دره جز سپارم و ایشان را از وصول بمقصود باز دارم شاهزاده او را اجازت کرد و بدین دست آویز سلیمانخان بازخانه خویش شد اما سالار نیز بر این بود که اگر تواند خود را بحصن کلات رساند پس از جوین امیر اصلانخان را از سیم و زر حملی گران داد و فرمود از جماعت شادلو گروهی را بتوقف کلات باز گذاشته ایم و دروازهای کلات را بحاتم علی یوزباشی سپرده ایم تا باتفاق شمخالچیان و انجمنی از پیاده و سواره نگاهبان باشد هم اکنون این سیم و زر برگیر و در کلات شده متوقف میباش اینک من و جعفرقلیخان در حدود خراسان گرد بر می آئیم و با ترکمان و افغان و هزاره همداستان شده جنگ را ساخته میشویم و بهر جانب تاختن میبریم اگر کار بر مراد کردیم زهی باشد و اگر نه در قلعه کلات جای کنیم که حصنی حصین و معقلی متین است پس امیر اصلانخان بفرمان پدر راه کلات برگرفت و از آنسوی مردم کلات چون از سوء سلوک جماعت شادلو در رنج و شکنج بودند آنگاه که خبر شکستن سالار را اصغا نمودند یکباره برشوریدند و مردم شادلو را ماخوذ داشته آلات حرب و ضرب ایشان را بستده از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست تصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از دروازها کوتاه داشتند وقتی امیر اصلانخان باتفاق یزدانقلی خان برادر جعفرقلی خان برسید و این قصه بشنید و دانست که در کلات راه نتواند کرد ناچار در کنار دروازه دهچه کلات حمل سفر فرو گذاشت و چشم براه پدر همی داشت اما سالار بعد از آنکه پسر بسوی کلات گسیل کرد باتفاق جعفرقلیخان از جوین تا نوزنجرد بتاخت و چنان صواب شمرد که در ایام زمستان در نوزنجرد متحصن شود و اگر حمزه میرزا بجانب او روی نهد باتفاق مردم نوزنجرد رزم دهد پس جعفرقلیخان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن کرده ایشان را

تحریض رزم همی داد و گفت سالهاست پدران ما در میان شما فرمانگذار بوده اند زشت و زیبای شما را از خویش دانسته اند و اینک حسنخان سالار است که سالها در خراسان حکمروا بوده و امروز بنزدیک ما میهمان رسیده اگر همه جان بر سر اینکار نهاده ایم سهل باید داشت و جانب او را فرو نگذاشت مردم بوزنجرد گفتند اینهمه راست گفتی و سخن جز از در صدق نیفکندی لاکن این سر نیز از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازیست و اینک با سپاهی گه کره میدان را توتیای دیده دانند و شراب شریان را صهبای لاله گون شمارند از راه در میرسد و بدان توپها که ترکمانان را پراکنده ساخت بر ما تگرگ مرگ میبارد و ناچار درین تنگنای حصار عرضه دمار شما گرفتار میشوید نیکو آنست که پیش از رسیدن دشمن شما طریق سلامت سپرید و ما ره اطاعت و ضراعت گیریم جعفرقلیخان دانست که مردم بوزنجرد با او همداستان نشوند و هنگام سختی جانبش را فرو گذارند ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بوزنجرد بیرون شتافت و چون در قریه راز رسیدند که سرحد بوزنجرد و مبدای اراضی ترکمان بود عشیرت جعفرقلیخان را جای دادند آنگاه سالار چهل هزار تومان زر مسکوک با خود حمل داده باتفاق جعفرقلیخان و جماعتی از سواران خود طریق آقخال برداشت و بنجانه قرااوغلان آن یکی که در میان قبایل توقمتش ترکمان نافذ فرمان بود پناهنده گشت قرااوقلان قدم او را مبارک شمرد و شناختگان قبیله توقمتش نیز از ورود او شاد خاطر شدند چه دانسته بودند او حامل خرمنها است و از خدمتش اخذ سیم و زر توان کرد اما از آنسوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال سالار رهسپار گشت و مانند ضیغم غضبان تا بوزنجرد بتاخت و چون از سالار و جعفرقلیخان نشانی ندانست چند روز در بوزنجرد اقامت کرد در نیوقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیم سالار در تحت قبه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده بودند بعد از فرار او و نصب محمدولیخان نایب بیرون شده بمکافات عمل اشرار شهر کمر استوار کردند و کار بمقاتلت انجامیده بیست تن توپچی و سرباز مقتول گشت ناچار لشکریان بعلت قلت عدد بارک مشهد گریخته باتفاق محمدولیخان نایب محصور شدند لاجرم شاهزاده ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار افشار باراضی تربت و ترشیز مامور داشت بعد از ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمدعلیخان پسر آصف الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بطرف هرات گریخت بالجمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان بپرداخت محمدعلیخان ماکوئی را مامور بتوقف بوزنجرد کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و یکفوج سرباز بیات را با چهار عراده توپ در تردد او موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس برگرفت و روز هفدهم ذیقعدة الحرام وارد مشهد مقدس شده بنظم آن بلده پرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا از بوزنجرد محمدعلیخان امر آن بلده را بانتظام کرد و فوج بیات را بقلعه کرمخان که از محال بوزنجرد است فرستاد تا در آنجا نشیمن ساخته حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند آنگاه دست تعدی از آستین برآورد و در اخذ اموال رعیت بوزنجرد هیچ دقیقه فرو نگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت مردم هیچ باز نداشت و از آنجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی نسبت میکردند از هیچگونه ظلم و ستم

سرنشیمن سالار با آقخال

پرهیز

پرهیز نمینمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیز روی آن نبود که کردار ناهموار ایشانرا معروض درگاه دارند دبر زیادت ازین در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان بر نمیگرفتند و معایب ایشانرا بمحاسن باز مینمودند بالجمله سرباز ماکوئی اقتفا بمحمدعلیخان کرده هر یک جداگانه در اموال و اثقال و دختران و پسران مردم طمع بستند و چندانکه توانستند بهوای نفس کار کردند و کام راندند مردم بوزنجرد بجان آمده در نهانی یکدیگر را دیدار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته بجانب جعفرقلیخان فرستادند که زندگی بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خار شد چه آسوده در آقخال نشسته و ما را با جبال بلا بسته برخیز و بدینجانب قدمی بزن تا ما نیز بر شوریم و این جماعت بی شرم را از خویش دفع دهیم سالار و جعفرقلیخان چون ازین قصه آگاه شدند سخت شاد خاطر گشتند و سران ترکمان را نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته با ایشان انجمن شدند بالجمله لشکری ساخته جنگ برآوردند و با دو هزار سوار جرار از آقخال بیرون تاختند قرااوغلان آن یکی خود نیز با ایشان کوچ همیداد و در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد جعفرقلیخان و قرااوغلان در تکتاز آمدند فوج بیات که حدود مانه و سملقان را نگران بودند چون از رسیدن لشکر بیگانه آگهی یافتند از قلعه بیرون شتافته در دشت کرمخان با دشمن رو در روی شدند و از دو سوی صفهای جنگ راست شد سواران ترکمان از نهیب گلوله سرباز یک تیر پرتاب برکنار شده در اطراف سربازان پره زدند و از چهار جانب حمله در افکندند و از ینسوی سرباز بگشادن تفنگ ایشان را دفع همی داد چندانکه دویست تن از طرفین عرضه هلاک و دمار گشت این هنگام چون سربازان را در مقاتلت ضعفی پدید گشت همچنان رزم کنان خویشتن را بر فراز تلی که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گرد آن تل پره زدند و دلیرانه حمله افکندند چندانکه سرباز بیچاره گشت و در پایان کار گرفتار آمد و پانصد تن سرباز و صاحب منصب اسیر و دستگیر شد برادر محمدمرادخان بیات نیز از جمله اسیران بود و برخی از آن جماعت خویشتن را بقلعه کرمخان در برده متحصن شدند و بدستیاری توپها که در قلعه داشتند بسلامت زیستند

ایلغار کردن جعفرقلیخان و قرااوغلان بشهر بوزنجرد و قتل محمدعلی خان ماکوئی

جعفرقلیخان و قرااوغلان بعد از ین فتح دیگر بکار قلعه و آن قلیل مردم نپرداختند و با دل قوی و سر کینه جوی بطرف بوزنجرد تاختن بردند و شبانه نزدیک بحصار شدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند اهل آن بلد چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بجوش آمدند و آلات حرب و ضرب بر خویشتن راست کرده از جای در آمدند و نخستین بجانب دروازها تاختن بردند و هر کس از لشکریان که حافظ دروازه و حارس باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند و جعفرقلیخان با سواران ترکمان و قرااوغلان بشهر در آوردند و هم در آن هنگامه آهنگ تسخیر قلعه ارک ساخته بدانسوی تاختند محمدعلیخان چون این بدانست توپها را بر سر باره و دروازه ارک استوار بداشت و فرمان کرد تا توپچیان بجانب شهر دهان توپها بگشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله بباریدند از مردم بوزنجرد و جماعت ترکمان

کرده کرده بخاک راه درمی افتادند وجان میدادند با اینهمه دست بازنمیداشتند وسر برنمی کاشتند دراینوقت
محمدعلیخان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همی داد از تابش آتش ماشه در تاریکی شب دیدار شد
یکتن از تفنگچیان بی توانی بجانب او تفنگی گشاد داد واو را زخمی منکر بزد صاحبان منصب جسدش را از باره بزیر
آوردند وزخمش را مرهم کردند سودی نبخشید روز آن شب در نماز دیگر جان بداد اما لشکریان قتل او را پوشیده
داشتند وهیچ از مناجزت ومبارزت فرونگذاشتند واز شام تا بام وصبح تا رواح مردانه رزم دادند
مدت پانزده روز این جنگ وجوش بدراز کشید تا این خبر در شهر مشهد سمر گشت شاهزاده حمزه میرزا از این قصه
سخت خشمگین گشت ونخستین منشوری بیزدانوردی خان زعفرانلو پسر رضاقلیخان ایلخانی نوشت که اگرچه در
ایالت خبوشان ترا مداخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانلو ومردم خبوشان از فرمان تو بیرون نشوند هم
اکنون از سواره وپیاده چندانکه توانی آماده دار وطریق بوزنجرد برگیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه
منصور گردند وایشان را عرضه هلاک ودمار سازند واینک من جماعتی منقلای لشکر بیرون میفرستم تا باشما
همدست شوند ونیز خود از دنبال بالشکری بزرگ خواهم شتافت ومحمد ولیخان قاجار را با دو فوج سرباز
ودو عراده توپ وگروهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد وچون یزدانوردی خان منشور شاهزاده را
برخواند ورزمان بزرگان قبایل زعفرانلو واعیان خبوشان را طلب نموده انجمنی کرد وگفت امروز که کار آشفته است
وگروهی طریق طغیان گرفته است خدمت دولت باید کرد تا کارداران درگاه پادشاه را از امتحان
صافی برائیم واز این پس آسوده زیستن کنیم مردم شهر وبزرگان قبیله سخن او را استوار داشتند وبا او همدست
وهمداستان شدند پس بالشکری ساخته جنگ بایلغار راه بوزنجرد برگرفت وبسربازان محصور از یک مکتوبی
کرده بدست یکتن از مردم خود گسیل داشت بدین شرح که من اینک باتفاق محمد ولیخان بالشکری لایق بمدد
شما در میرسیم مبادا بیمناک شوید واز حراست قلعه باز مانید این مکتوب بفرستاد وخود باتفاق محمد ولیخان
طی مسافت همیکرد وچون تا بوزنجرد راه نزدیک کردند جعفرقلیخان را دیگر مجال درنگ نماند آهنگ فرار کرد
وسواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شادلو اسیر گرفتند ومواشی واموال ایشان را نیز منهوب ساختند
طریق مراجعت پیش داشتند وهم در اینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره وپیاده وقورخانه وتوپخانه برسید
ومعلوم داشت که جعفرقلیخان بطرف اتخال گریخت وهرچه توانست از قبیله شادلو کوچ داده باخود ببرد لاجرم
بعد از ورود به بوزنجرد مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاتب ومعاقب بداشت وهرکس را باندازه
گناه کیفر کرد وبسیار کس از بیم عذاب وعقاب از شهر فرار کرده بکوه وبیابان گریخت از قضا در این هنگام که ابتدای
فصل زمستان بود برفی چنان بشدت بارید که کس از آن پیش نشان نمیداد وبادی چنان سرد بوزید که هیچ
تن یاد نداشت واز آن مردم که از شهر بیرون شده بودند کمتر کس جان بسلامت برد وحمزه میرزا ناچار در آن
اراضی اقامت بایست کرد پس جسد محمدعلیخان را بارض مقدس مشهد فرستاد تا باخاک سپردند وخود بارض
مانه وسملقان کوچ داد وشش ماه در آن اراضی قشلاق کرد وچون خبر توقف او در اتخال گوشزد سالار وجعفرقلیخان
شد در خاطر نهادند که اگر توانند بلشکرگاه او شبیخونی اندازند پس دیگرباره از مردم ترکمان حشری کرده

رسیدن حمزه میرزا در بوزنجرد وگریختن جعفرقلیخان

جعفرقلیخان

جعفرقلیخان با دو هزار سوار از اتخال بیرون شتافت وطی مسافت کرده قریب بلشکرگاه حمزه میرزا کمین نهاد
وروزی چند پوشیده همی بود تا یکروز چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرده با چند تن از نزدیکان خود
برنشست ودر اطراف لشکرگاه بکار نخجیر درآمد جعفرقلیخان چون این بدانست مغافصة از کمینگاه بیرون تاخته
بجانب حمزه میرزا حمله برد شاهزاده چون بدیشان نگریست دانست که با این جماعت طریق مدافعت نتواند
سپرد روی برتافت وبجانب لشکرگاه چون برق وباد همی بشتافت سواران ترکمان از قفای او عنان
زنان همی برفتند وچنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا پیش مسافت نماند در اینوقت شاهزاده بکنار
لشکرگاه رسید ولشکریان قصه بدانستند وتوپچیان دهان توپها را بسوی ایشان گشادند ولشکر از
جای جنبش کرد وجعفرقلی خان بی نیل مقصود باز پس شد وطریق فرار برداشت اینوقت سواران خراسانی برنشسته
از دنبال او تاختن بردند وراه بدو نزدیک کرده اسب جنیبت ویکدو تن از نزدیکان او را دستگیر نمودند ومراجعت
بلشکرگاه کردند اما جعفرقلیخان همچنان مردم خود را فراهم آورده دیگرباره در پستیهای زمین کمین نهاد واز
پس وشاهزاده لطفعلی خان بغایری را با جماعتی مامور ساخت تا بقلعه خان که از محال مانه است رفته نشیمن کنند و
نگران آن طریق باشد از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه نتوانند عبور کرد وپیش از آن بود که جعفرقلیخان جمعی از
سواران خود را در آن قلعه باز داشته وخود نیز کمینی نهاده بالجمله لطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید بپیمود
ناگاه قراولان سپاه جعفرقلیخان او را دیدار کرده از جای جنبش کردند وسوارانی که در قلعه جای داشتند
نیز بیرون تاختند ودر اطراف او پره زده حمله در انداختند وبزحمتی اندک او را ومردم او را اسیر گرفتند و
بعد از این فتح راه اتک برداشته روانه اتخال گشتند بعد از این سفر سالار وجعفرقلیخان یکدل در آن اراضی ساکن
شدند وبا قبیله ترکمان ابواب بذل وجود مفتوح داشتند تا مبادا پایمال نهب وغارت ایشان گردند
از آنسوی قبیله اوتمش چون این بدیدند بنزدیک قراوغلان پیام کردند که یکچند از مدت زمان سالار
وجعفرقلیخان را میزبان شدید وسود فراوان برگرفتید صواب آنست که ایشان را روزی چند بمیهمان
فرستید تا ما نیز بهره بدست کنیم چون مسئول ایشان باجابت راست نیامد رنجیده خاطر شدند واندک
اندک طریق مخاصمت واندیشه مبارزت پیش داشتند سالار بیمناک شد که مبادا این دو قبیله باهم از در
مقابله ومقاتله بیرون شوند ودر اصلاح ذات بین جان ومال او بهدر شود لاجرم سفر کلات را تصمیم
عزم داده از اتخال کوچ داد وچون در حدود خبوشان قراولان یزدانوردی خان زعفرانلو جای داشتند
راه بگردانیدند وقراوقلان را با هزار تن سواره از جماعت توقتمش برداشته از راه دره جز آهنگ کلات
کردند چون لختی راه بپیمودند گروهی از طایفه اوتمش بر ایشان درآمدند وحمله افکندند وساعتی باهم بکوشیدند
واز هم بگشتند چون قبیله اوتمش دانستند که بر ایشان ظفر نتوانند جست دست از مبارزت کشیده داشتند
ومراجعت کردند از پس اینواقعه سالار کس فرستاده از کار کلات وحال امیر اصلانخان پرسشی کرده
معلوم داشت که کلات را از تحت تصرف او بیرون کرده اند ناچار بطرف سرخس شتاب گرفت
وبعد از ورود بسرخس در خانه اراض خان که آق سقال وفرمانگذار مردم سرخس بود فرود شده پناهنده

کشت و امیر اصلانخان چون خبر پدر بدانست با عشیرت خود از دروازه دهچه کلات برنشسته تقدم عجل خویش را بسرخس در برد چند مدت از روزگار چون سپری شد و سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد امیر اصلانخان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان بغایری را بجانب بخارا رسول فرستاد و شرحی نگاشت که اگر مددی بمن فرستی تا فتح خراسان کنم چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پاداش این نیکو خدمتی دو چندان خواهم گذاشت امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مرا در حضرت پادشاه ایران ارادتی بکمال است و خویشتن را از جمله فرمان برداران آنحضرت میدانم دیگر آنکه شما پدر بر پدر پرورده نعمت پادشاه ایرانید و امروز بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش برشوریده اید آنکس که با خداوند نعمت از خیانت نپرهیزد کی اعانت مارا در خاطر خواهد داشت تا غایت اینگونه مردم را رعایت نخواهیم کرد و در اینوقت شاهرخ خان که از سالار نیز خاطر آزرده داشت و با اینهمه عنا و عذاب که در رکاب او دید هرگز نوالی و نوائی نیافت از امیر بخارا خواستار شد که او را فرمان بردار باشد و در حضرت او اقامت جوید مسئول او باجابت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت امیر اصلانخان و لطفعلی خان بغایری بی نیل مقصود با سرخس مراجعت کردند و هم در اینسال میرزا تقی خان وزیر نظام که سه سال و چند ماه در ارزن الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او از این پیش مرقوم شد در پایان امر بمصلحت و مشورت سفرای روس و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران و روم استوار کرد و عهدنامه در میانه بدین شرح نگار دادند

صورت عهدنامه که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولت ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت سنیه دولت دوران عدت علیه ابدالدوام با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث وقوع یافته بود بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعه اسلامیه که دولتین علیتین بدان متصف میباشند بالسویه اینگونه مواد نزاعیه را بر وجه موافق و مناسب فخامت میان دولتین علیتین تجدید تاکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده بجای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همیون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت مدار ملک گیر آرایش تاج و سریر رجال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته فی فلک الاجلال و زین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سبز است بوکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکة و الشهامة السلطان بن السلطان

بن السلطان

بن السلطان عبدالمجید خان جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است مرخص و تعیین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزن الروم مبادله میشود فقره اول دولتین اسلام قرار میدهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا بحال از یکدیگر ادعا میکردند کلها ترک کنند و لکن باین قرار بمقاولات تسویه مخصوصه مندرجه خللی در فقره چهارم نیاید فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب شرقی زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویا تعهد میکند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتا من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیرة الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند که باین معاهده حاضره سایر ادعاهای شان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تاخیر مهندسین و مامورین تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده اند که خسارات بعد از وصول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و شصت و یک هجری تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تاخیر افتاده برای آنکه مسائل آنها از روی عدالت و احقاق حق شود از دو جانب بلا تاخیر مامورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیه آنها با ایران رخصت ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه ارزن الروم عموما رد شوند فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقدا یا جنسا بوجهی که در عهدنامه منعقده ارزن الروم در سنه ۱۲۳۸ در ماده ششم که دایر بتجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامه مذکوره تعیین نشده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامهای سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محلهای مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت نمایند و همچنین تعهد میکند که بمراد استحکام و تاکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین مسائل را استعمال نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نائل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهائی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک

عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره و دولت عثمانیه قبول مینماید و عهد میکند که کافه امتیازاتیکه شایسته منصب و ماموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری میشود در حق آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معامله متقابله را کاملا اجری دارد فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برایند قرار داده اند عشایریکه متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد ازین دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده و اختیار خودشان حواله شود و عشایریکه تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهده حاضره الغا و تغییر نشده مثل آنکه کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیمابین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامهای آن را مبادله خواهند کرد و کان ذالک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۶۳ و هم درینسال آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دارالخلافه طهران که در تمامت ایران بپاکی طینت و صفای طویت موصوف بود از جهان فانی بجنان جاویدانی تحویل کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانگذار اصفهان و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفت میرزا گرگین خان که یکتن از خویشاوندان او بود معادل صد هزار تومان زر مسکوک پیشکش بر ذمت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم درینسال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور معروف بود رخت بسرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بفتوای او در دارالخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در عتبات عالیات بشرفات جنان سفر کرد و دیگر عبدالله خان امین الدوله در کربلای معلی بجنان جاوید خرامید و دیگر شاهزاده شیخعلی میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبدالله میرزای دارا در طهران وداع اینجهان گفت اگرچه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح رفته لکن تفصیل حال هریک در ذیل نام ایشان انشاالله تعالی در جای خود مسطور خواهد شد

سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم درینسال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مامور بسفارت مملکت فرانسه گشت و روز هیجدهم ربیع الثانی از دارالخلافه بیرون شد موسیو بوال که از قبل کارداران فرانسه مامور بتوقف طهران بود با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و خوی بمحال دولت آل عثمان نزدیک شد و در ارض اوجاق خلیفه قلیخان او را استقبال کرده در عرض راه قراکلیسیا و ملا سلیمان با میرزا تقی خان وزیر نظام بازخورد و او بعد از انجام عهدنامه روم با ایران چنانکه ازین پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت میکرد

بالجمله یکدیگر را دیدار کرده از مردم بلده ارزن الروم پرسش نمود بالجمله از بایزید و طرابزان با مکانتی در خور عبور کرد و از اینجا بکشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد محمد خان مصلحت گذار با جماعت بازرگانان ایران او را پذیره شدند بعد از ورود باسلامبول رشید پاشا که این هنگام در دولت آل عثمان صدر اعظم بود رضا پاشا کابتی را بنزدیک او فرستاده پرسشی بسزا نمود و خانه خاص او معین کرده مهمان پذیر گشت و بعد از دو روز عالی پاشای وزیر دول خارجه مستشار خود را بحال پرسی او کسیل ساخت و روز پنجم صدر اعظم مکتوبی بدو فرستاده بسرای خویشش دعوت کرد و از اتحاد دولت ایران و روم سخنان فریبنده گفت از پس آن موسیو تی توف وزیر مختار روسیه و ژنرال لازوکونی وزیر مختار انگلیس و همچنان وزیر مختار فرانسه را دیدار کرده هریک او را جداگانه ضیافت کردند وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه بر ایشان ناگوار بود و رضا نمیدادند که دولت ایران با فرانسه از در اتفاق و مهربانی باشند و طریق تجارت فراز کنند و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از نیک و بد در میان دولتها سخن کند و توقف میرزا محمد علیخان را در اسلامبول از پی آن میجستند که تدبیری اندیشند باشد که از اولیای دولت ایران حکمی بمنع سفارت او صادر کنند میرزا محمد علیخان سخن ایشان را پذیرفتار نگشت و هم در یتوقت کشتی دولت فرانسه برسید و آهنگ راه کرد وزیر مختار روس و انگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تاکنون ما از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار نشدید اینک از قبل دولت خواهش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمد علیخان در جواب گفت که شما رضا نمیدهید که من حکم دولت خویش را فرو گذارم و مورد عتاب و عقاب آیم روز دیگر کار بران نهادند که در سرای تیتوف انجمن شوند و در این امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمد علیخان احکامی که از کارداران دولت داشت ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که بجز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتواند شد چون این احکام بدیدند دیگر سخن نکردند پس میرزا محمد علیخان بعد از بیست و هفت روز از اسلامبول کشتی در آب رانده و طی مسافت کرده به بندر طولون که از محال فرانسه است درآمد حاکم شهر او را بمکانتی تمام درآورد و بفرمود تا طبل سلام بکوفتند و توپهای کشتیهای جنگی را آتش در زدند و در عرض راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را برصف کرد و در منزلی نیکو فرود آورد و بعد از ورود او صاحبان منصب با جامهای نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را بتماشاخانه دعوت کرد و در آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها اهل صنعت بپرداختن توپ و دیگر آلات حرب مشغول بودند بالجمله از آنجا میرزا محمد علیخان بر کالسکه سوار شده بشهر لیان کوچ داد و از لیان روانه پاریس گشت و در یتوقت لوئی فلیپ که پادشاه مملکت فرانسه بود پنجاه فرسنگ از آنسوی پاریس جای در ییلاق داشت لاجرم کارداران دولت فرانسه سفیر ایران را در منزلی نیکو فرود آوردند و دو کالسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او ساختند پس از روزی چند موسیو کیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه در ییلاق بدراز خواهد کشید برحسب فرمان شما باید سفر ییلاق کنید لاجرم میرزا محمد علیخان هدایای خویش را برداشته بر کالسکه بخار سوار شد و در مدت پنج ساعت پنجاه فرسنگ مسافت را قطع نموده در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد و او را منزلی در سرای سلطنت بدادند و خورش و خوردنی روزانه و شبانه از مطبخ پادشاه نهادند اگرچه از منزل او تا ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود برای حفظ حشمت او روز دیگر

ده کالسکه که هریک را هشت اسب حمل میداد حاضر ساختند یکی را میرزا محمدعلیخان نامه و نشان و تمثال شاهنشاه غازی را
جای داده و خود نیز بنشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از دو روز در سرای خاص سلطانی با وثاقی که بزرگان
دولت فرانسه نشیمن داشتند در آمد موسیو گیزو که شخص اول فرانسه بود باتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برخواسته
او را پذیره شدند و لایق مکانت او مکانی نشیمن دادند و موسیو گیزو کلمه چند از میل خاطر پادشاه بدیدار او بگفت میرزا
محمدعلیخان در پاسخ گفت که هرگاه ما در پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه درمی پوشیم که آن خاص حضور است
و چون میان دولتین اتحاد حاصل است درین حضرت نیز با آن جامه حاضر خواهم شد دیگر آنکه کنت میرتج ایلچی فرانسه
که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد مرا نیز اجازت نشستن بباید موسیو گیزو
یکساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده بازآمد و پاسخ چنین آورد که لوی فلیپ میفرماید که سفیر
ایران در مجلس نخستین چنان باید که بر پادشاه ایران درمی آید و ازین پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر اوست
میرزا محمدعلیخان عرض کرد امروز با دیگر روزها بیستونی ندارد اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم
نشست دیگرباره موسیو گیزو بدرگاه رفته اذن جلوس او بیاورد و پس میرزا محمدعلیخان با اتباع خود نزدیک
لوی فلیپ رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمدعلیخان نایب اول وزارت امور خارجه مأمور بسفارت
فرانسه وارد پیشگاه اریکه سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیدست
که باعث استحکام مودت شود آنگاه خود سبب مأمور شدن خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را خویشتن
بدست لوی فلیپ نهاد و سخنی چند که مشعر بر تشیید قواعد محبت و تمهید مبانی الفت بود به بلیغ ترجمانی معروض درگاه
داشت و زلال مودت را بین دولتین از شوایب توهمات و خس و خار شک و ریب صافی نمود و پادشاه نامه را
گرفته بر سر نهاد آنگاه بموسیو گیزو سپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را بدو سپرد لوی فلیپ از تخت خویشتن برخاست
و تمثال را گرفته نظاره کرد و تحسین فرستاد و هم بدست موسیو گیزو داد آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد
و میرزا محمدعلیخان از آنجا بیرون شده بایوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه کنت پاریز در آنجا دیدار
کرد و تسبیح های مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که بهدیه برده بهم در آنجا تقسیم کرده بهره هرکس را
انفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر برحسب فرمان پادشاه را مهمان گشت و در آن مجلس با
پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از دو روز دیگر سفیر ایران را بتماشای سپاه نظام طلب داشت و سی هزار تن
مرد لشکری در آن ییلاق حاضر بود بعد از صف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را بنمود فوج فوج رخصت یافته
همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریاد همی برآوردند که پادشاه بسلامت باشد و از پس آن دیگرباره فریاد کردند که
سفیر دولت ایران بسلامت باشد و چند شد بعد از عبور ایشان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شده جبه
نشانهای بسیار پیش داشت و پادشاه بر پشت اسب بروی گذشت و عارضی بآواز بلند نام میبرد که ای فلان
پسر فلان و آنکس حاضر همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام خضوعی کرد و پادشاه دست
در جبه برده نشانی لایق او برمی آورد و بدست خویش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه زده نشان را اخذ
مینمود و شمشیر خود را برمیگرفت و براه خویش میرفت آنگاه دیگر کس پیش میشد بدینگونه اینکار بپای برد آنگاه میرزا محمدعلیخان را

رخصت

رخصت داد تا بازمنزل خویش شد و شب دیگرش بتماشاخانه طلب کرد و بامدادش روانه پاریس داشت و پس
از روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرد و بعد از سه ماه میرزا محمدعلیخان را با جواب نامه پادشاه ایران و مواثیق
دوستانه میان دولتین رخصت مراجعت داد و او تا شهر مرسلیه که بندر دولت فرانسه است طی مسافت کرده
از آنجا بکشتی سوار شد و تا اسلامبول براند در آنجا میرزا جواد غلام پیشخدمت شاهنشاه ایران بدو پیوست و عهدنامه
که میرزا تقی خان وزیر نظام در ارزن الروم با دولت آل عثمان کرده بود بدو سپرد که با کارداران دولت روم
مبادله نماید و نگارنده حروف بصورت عهدنامه و سفارت میرزا تقی خان را در جای خود نگار کردم اما چون میرزا
تقی خان از عهد دولت ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگزاران دولت
روم حیلتی اندیشیدند و محمره را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت
عثمانیه محمره و لنگرگاه و حفار و جزیرة الخضر را ملکیة بدولت ایران واگذار مینماید میرزا تقی خان که ازین معنی غافل بود و باور
میداشت که این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت محمره اغلوطه نخواهد رفت
و وکیل دولت روم خوشدل بود که پادشاه ایران ازین پس در تخریب محمره و اموالی که از آنجا بغارت رفته شوند
سخن کرد چون وکلای اربعه چنانکه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دارالخلافه
طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه
آن خطائی که نخست او را در کار محمره افتاد پوشیده دارد در مجلس عامه سخن در افکند و آغاز فخر و مباهات
نمود که اینک معادل ده کرور تومان ملک از دولت عثمانیه مأخوذ داشته ام و از پادشاه منشور گرفته و
بنجد و فرستاده و فرمان کرده که در محمره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظمه را از طرف نجد و جبل خواهم
کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر بحراست باز خواهم داشت و
همه سال امیرحاج از ایران برخواهم گماشت تا ایرانیان را بمکه کوچ دهد و مولی فتح الله را فرمانگذار خوزستان کرد
و ازینگونه سخنان با او القا نمود کارداران دولت عثمانیه ازین کلمات بیمناک شدند و این هنگام که میرزا محمد
علیخان برحسب فرمان خواست عهدنامه که در ارزن الروم نگار شده بود مبادله کند کارداران روم گفتند
که بعضی از فصول عهدنامه در لباس ابهام است باستحضار وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح
آن ابهامات بچهار فقره نگار یافته هرگاه می پذیرید و سجلی می سپارید مبادله خواهیم کرد و اگر نه رنج بیهوده مبر
میرزا محمدعلیخان گفت من اجازت ندارم که سجلی بسپارم و بی اجازت دولت سجل مرا چه محل خواهد بود کار
داران روم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند و ایشان میرزا محمدعلیخان را اطمینان خاطر دادند
که ما حاجی میرزا آقاسی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه که در معنی رشوه
بود او را دادند و سجلی از او گرفتند آنگاه عهدنامه را مبادله کردند و معنی مبادله اینست که صورت عهدنامه را
از برای سند طرفین دو نسخه کرده باشند یکی را کارداران ایران سجل کنند و خاتم برنهند و بدولت
روم سپارند و آن دیگر را کارپردازان روم سجل کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای دولتین هنگام
حاجت سندی باشد اما توضیحاتی که اینوقت کردند در ضمن چهار سؤال و جواب بود بدینگونه سؤال اول

رجال دولت عثمانی دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور میکند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه
وهمچنین جزیرة الخضر با یران این ترتیب نمیتواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه
سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در اینجا با جواب سفیران دولت روس و انگریز مامورین دولتین
واسطه میگویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار لهذا
المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد مامورین واسطه علاوه بران قبول میکنند رای رجال دولت عثمانی را
که واگذار کردن با یران محلی را که در ان سئوال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرة الخضر است و باب عالی
ترک نکرده است درین محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در اینجا واقع شده باشد سؤال دوم دولت عثمانی
سؤال میکند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف
آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی درین حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود
و بآنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود جواب سفیران مامورین دولت
ایران بهیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است
و متعلق بدولت عثمانی است اگرچه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق
بعثمانی دارد سکنی کرده باشند سؤال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سئوال میکند اگر دولت
ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک کرده است
و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این ادعا نباید داخل بکند به تنها مگر حق عادیه ییلاقیه و بعضی خسارات که فیمابین
تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این جواب سفیران معنی محقق
اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بکند و هر طریقه که باشد ترک میشود و البته باید
ترک شود بناء علیه هیچکس نمیتواند درین باب حرفی بزند طلب اشخاصی طرفین میتواند آن اشخاص را راضی بدارد
تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد و همچنانکه قبول شده است مامورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزیکه
ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی میتواند آن مامور طی نماید سئوال چهارم دولت عثمانی سئوال میکند
اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود بفقره دوم و همچنین
فقره که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روس و انگلیس مامورین اعتقاد دارند
میتوانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره هشتم در باب مقابله
داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها و در باب سؤال قلعه مامورین خیلی مایل
هستند که با مامورین دولتین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید
دارند که بهره یاب شوند مع القصه کارداران دولت روم بدینگونه اغلوطه در کار افکندند و میرزا محمد علیخان طریق
مراجعت با یران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت اینگونه امور نداشت و در نزد
اولیای دولت معاهده او و تغییرات او در عهدنامه پذیرفته نشد و کس بسند و سجل او ننگریست

آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانگذار مملکت آذربایجان

دهم درین سال در نزد کارداران دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان
داشت زلال صدق و صفا را بآلایش نفاق مکدر ساخته چه از آن روز که آصف الدوله و سالار خواستند طریق طغیان گرفت
واجب دانسته شد که یکتن از شاهزادگان را به پشتوانی خود انگیخته کنند از میانه آصف الدوله بهمن میرزا را گزیده کرد چه خواهر
زاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت او را غره کرد که حاجی میرزا آقاسی تبدیرهای ناتندرست دشمنان
کننده هم آنست که قایمه سلطنت را بلغزانند از برای حفظ دولت و تمهید قواعد سلطنت چنان دانسته ام که امروز درخت
ملک صاحب تاج و تخت تو میتوانی بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگذاری و نیز گنجی اندوخته داری و اینک
مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند برتافت و اگر روزی چند با برادر چهره نشوی و باد
کار بکیره نکنی ازین کم مباش که بعد از برادر تو باشی و اگر نه ولیعهد دولت ناصر الدین شاه چون صاحب افسر
و کاه شود نخستین خالان و خویشان او ما را پراکنده و پریشان کنند مع القصه آصف الدوله با بهمن میرزا فراوان
ازینگونه سخن کرد تا روی دل او را از برادر بگردانید و مردم روزگار که هنگام سعایت شبنمی را سحابی و شتابی را افتابی
خوانند کنون خاطر او را در حضرت پادشاه یک برده زدند و باز نمودند که رضاقلی خان والی کردستان که از سوی در باخاقان
مغفور فتحعلی شاه نسب میرساند هم در نهانی با آذربایجان شده و با بهمن میرزا مواضعه نهاده و شاهنشاه غازی را مخالفت
برادر در خاطر حملی گران افکند و خطی نگاشته بخسرو خان گرجی سپرد و فرمود چنانکه کس نداند و این خط را جز تو نخواند
دو اسبه و ده تازیانه بآذربایجان تاختن کن و بهمن میرزا را مجوبا حاضر درگاه ساز و منشوری دیگر نگاشت که از
بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هر کس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سر از فرمان خسرو خان بیرون
کند بکیفر سر بر سر اینکار خواهد کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرده بدو سپرد لاجرم خسرو خان راه
برگرفت و از بیرون دروازه طهران بفراهم کردن سپاه پرداخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده وارد خمسه گشت
و هم در اینجا امیر اصلانخان خمسه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقار خان خمسه میبرد و دیگر اعیان خمسه و لشکریان
گرد او انجمن شدند و این هنگام هشت هزار سواره و پیاده نزدیک او آماده گشت و از انطرف اگرچه این راز
مستور بود و کس آگهی نداشت که خسرو خان بکجا شد و از بهر چرا شد اما بعضی از چاکران بهمن میرزا که اقامت طهران
داشتند اینمعنی را تفرس کرده و سرعی چون برق و باد نزدیک او گسیل نمودند که چه آسوده نشسته که ناگاه بدست
خسرو خان محبوس و مغلول خواهی گشت بهمن میرزا چون این بدانست از در چاره بیرون شده با معدودی
از ملازمان خود بآهنگ دار الخلافه شتاب گرفت و از راه و بیراه چنانکه خسرو خان را دیدار نکند بجانب طهران
طی طریق همی کرد کارداران دولت چون دانسته شد که بهمن میرزا از آذربایجان بیرون شد سفر خسرو خان را در
آن اراضی روا ندیدند و چون والی کردستان نیز آلوده عصیان بود کیفر او را واجب شمردند پس منشوری بدو
فرستادند که همچنان از خمسه راه کردستان برگیر و در ان اراضی حاکم و فرمانگذار باش پس خسرو خان با آن لشکر
که گرد بود بطرف کردستان کوچ داد و از آنسوی رضاقلی خان والی اصغا نمود که لشکری انبوه بمملکت او در آید
چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه منشور حکومت یافته
و بجانب مقصد شتافته رضاقلیخان سخت هراسناک شد و هفتصد سوار از مردم خود را برداشته از شهر

سننج بیرون شتافت و دامان جبلی را کرفته لختی صعود کرد و آنجا از بهر خویش سنقباقی بساخت و چشم براه و گوش بخبر فراز کرد اما خسرو خان حیلتی اندیشید و میرزا علینقی و پسر خود را نزد او برسول فرستاد و پیام داد که من برحسب فرمان پادشاه مامورم که در همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را منتظم ندانم بعرض رسانم تا که خود معزول کنم لکن مهر و حفاوت ترا با خود دانسته و نیز میدانی کنج و ذخیره مرا کس انباز ندارد و همانا معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از کنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و ترا بر مسند حکومت استوار بنشانم چون میرزا علینقی بتبلیغ رسالت کرد رضا قلیخان این کلمات را باور داشت و شبانگاه برنشسته با سیصد سوار طریق لشکرگاه خسرو خان کرفت و صبحگاه در آمد خسرو خان نخست از بهر او سراپرده راست کرد و او را مکانتی نهاد و روز دیگر چون رضا قلیخان نزدیک او آمد و بر بساط او نشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من نزد من آمده و اگر نه این شمشیر و خنجر از بهر چه زیب کمر داری این بگفت و برخاسته بسراپرده دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون نزد او شوید و آلات حرب او را باز کنید مردم کردستان گفتند ما هرگز با خاندان والیان این نکنیم اگر همه بمعرض هلاک و دمار در آئیم پس امیر اصلانخان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد و آنگاه حکم داد تا عباسقلی خان پسر علیقلیخان کرد والی را بر اسبی کودن و پالانی برنشاند و دستش را از قفا ببست و با پانصد سوار راه طهران برگرفت و آن سیصد سوار که با والی بودند بدست لشکر برهنه و عریان تن شدند از قضا هم درین وقت آن چهارصد سوار دیگر را که والی در سقز باقی گذاشته بود چون خبر برسیدند و همچنان بدست لشکر ماخوذ گشتند و از بهر ایشان پیرهن و ازار بیجای نماند همه عریان طریق دشت و بیابان گرفت و خسرو خان با خاطر آسوده وارد شهر شده بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت خانه خود داد جز اینکه علیخان سرتیپ قراگوزلو را با فوج و بداشت و ازین سوی رضا قلیخان والی بعد از ورود بطهران در خانه میرزا نبی خان امیر دیوان فرود شد و از آنجا برحسب فرمان او را بدست چند تن از توپچیان سپردند تا در توپخانه بازداشته نگران او باشند اکنون بحدیث بهمن میرزا باز شویم از آذربایجان تا طهران را بسرعت صبا و سحاب در نوشت در عشر آخر شوال وقتی بظاهر طهران رسید نخستین خواست تا نزدیک حاجی میرزا آقاسی شود و او را بشفاعت برانگیزد چه آشفتگی امر خویش را از وی میدانست و این هنگام حاجی میرزا آقاسی بیرون دروازه طهران در قلعه عباس آباد که خود برکرده جای داشت و شاهنشاه بعزم شکارگاه قریه کن سفر کرده بود بالجمله بهمن میرزا نخست راه عباس آباد برگرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلعه مسافت داشت که یکتن از عوانان حاجی میرزا آقاسی برسید و گفت اجازت نیست که ازینجا گامی فراتر نهی چه حاجی میرزا آقاسی میفرماید که تو بدخواه پادشاهی و آنکس که دل با پادشاه بد دارد با ما راه نکند ناچار بهمن میرزا راه بگردانید و با اینکه بر جان و تن خویش ترسان بود بطرف کن رهسپار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد و یکتن از پردگیان سرای سلطنت را بشفاعت برانگیخت تا شاهنشاه غازی شبانگاه او را طلب داشت اگرچه از عصیان او هیچ سخن نکرد ولاکن در خاطرش ثقلی عظیم می انداخت و مجلس ملکانه نهفته میساخت بالجمله بعد از مراجعت شاهنشاه بدار الخلافه بهمن میرزا برحسب فرمان بیرون دروازه شهر در باغ لاله زار سکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند بمیان شهر آمده در سرای میرزا آقاخان وزیر لشکر فرود شد و چون درین وقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود همی خواست تا سرای او را از بهر خویشتن خرید شاهنشاه غازی چون بدانست فرمود ما هنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او همی

دیگری

دیگری کرده و حکم داد تا بهمن میرزا از آن سرای بیرون شود چون این خبر با بهمن میرزا بردند بر دهشت خاطرش بیفزود و هم بعضی از شیاطین ناس خاطر او را از خوف و هراس آکنده تر ساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال شکیب نداشت پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران او نیز ندانست چون در عرض راه بدر سرای وزیر مختار روسیه میگذشت ناگاه از اسب خویش بزیر آمد و بدرون سرای رفت و گفت از بیم عقاب و عتاب شاهنشاه ایران پناهنده امپراطور روسیه شده ام فالغورکی وزیر مختار روسیه بتوانی حاضر حضرت پادشاه شده از در ضراعت زبان بشفاعت او گشوده و نیز معروض داشت که بهمن میرزا هرگز در حضرت پادشاه گناهی نرفته بلکه حاجی میرزا آقاسی چون او را خواهرزاده آصف الدوله میداند با او طریق معادات و مبارزت می سپارد و اینهمه ساخته و پرداخته اندیشه‌های ناصواب اوست شاهنشاه وزیر مختار را رخصت مراجعت داد و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را حاضر کرده فرمود بخانه وزیر مختار شو و گناه بهمن میرزا را در محضر او یک یک شماره کن نخستین آنکه با سالار و آصف الدوله در طریق طغیان همداستان گشت و از رسول و رسایل جانبین این معنی مکشوف گشت دیگر آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و امصار چندانکه توانست در تهییج فتنه و فساد مواضعه نهاد دیگر آنکه با اتحاد دولتین ایران و روس چنان با کارداران روسیه مرافقت و موافقت انداخته و چنان باز نموده که اتفاق این دو دولت از در نفاق است اگر کار ازینگونه میساخت عنقریب مؤالفت این دو دولت را بمخالفت می انداخت و قنسلی که از قبل دولت روس در گیلان اقامت دارد چنان بفریبش بکارهای ناهنجار تحریض میداد که هم نزدیکی مردم گیلان را بقتل او انگیخته میکرد بالجمله ازینگونه ده گناه بزرگ برشمرد و میرزا فضل الله بخانه وزیر مختار شده اینجمله را مکشوف داشت و با اینهمه چون میان دولت ایران و روس رشته مهر و حفاوت محکم بود کارداران ایران بکیفر این گناه طریق عجل نسپردند و عصیان او را بشفاعت اولیای دولت روسیه بسیلاب نسیان محو کردند و گفتند اکنون اقامت او در ایران دور نیست که مورث وخامتی باشد بهتر آنست که آنچه از خراج آذربایجان بخود داشته حساب آن را پرداخته کند و از ایران بیرون شده در ممالک روسیه نشیمن فرماید پس بهمن میرزا روزی چند در محضر وزیران حضرت و مستوفیان دولت حاضر شده حساب منال دیوانی را بپرداخت و از کارداران دولت رخصت یافته از طریق گیلان بتفلیس شتافت و زن و فرزند و اموال و اثقال خویش را نیز با خود حمل نموده بعد از سه سال که از تفلیس و توقف آن اراضی دل آزرده گشت بمملکت قراباغ تحویل کرد و تاکنون که سال بر یکهزار و دویست و هشتاد و دو هجری میرود در آن اراضی روزگار میبرد

ذکر سفر کردن ولیعهد کردون مهد دولت ایران سلطان ناصر الدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار بهمن میرزا بنهایت شد و در مملکت آذربایجان فرمانگذاری شایسته می بایست برحسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید کارداران دولت این قرعه بنام رخشنده آفتاب فلک سلطنت و تابنده کوهر بحر خلافت ولیعهد کیوان مهد دولت ایران السلطان ناصر الدین شاه برآمد و آنگاه برحسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی بوزارت او مفتخر گشت و عباسقلی خان جوانشیر امیر دیوانخانه آذربایجان گشت و میرزا جعفر خان مشیر الدوله برای نظم امور دول خارجه معین آمد و میرزا جعفر وقایع نگار رتبت منادمت یافت و میرزا موسی

تفرشی مستوفی برای جمع و خرج منال دیوانی مامور گشت و عبدالمجید خان قورخانه‌چی عامل قورخانه شد و حمزه خان
انزانی استرابادی از بهر پاسبانی و حفظ قلعهٔ تبریز منشور گرفت این جمله از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مامور
بملازمت رکاب حضرت ولیعهد آمدند اما عباسقلی خان جوانشیر دیگرباره بصوابدید اولیای دولت مامور
باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی نیز کوچ نداد این هنگام ولیعهد بسیج راه فرمود و چاکران خویش را نیز
فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از دارالخلافه طهران خیمه بیرون زده نخستین در قریهٔ کن منزل
فرمود و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و برودت هوا از طهران تا تبریز را چهل و چهار روز طی مسافت
فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کند صغیر و کبیر طریق استقبال بر داشتند و شادخوار و کامیاب
آمدند و میرزا جعفر خان مشیرالدوله خادمان سرای و پردگیان حضرتش را از دنبال کوچ داده به تبریز برد و حضرت
ولیعهد بعد از ورود به تبریز از آن خوی سلطنت که خدای در نهاد دش نهاده بود و آن جود که در طبیعت بودیعت
داشت معادل دویست هزار تومان از منال دیوان را باخرج صندوقدار و خوانسالار و میرآخور سر بسر کرده
از خراج آنچه ازین خرج برزیادت آمد از بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران باز گذاشت و هم تازه یک فوج
لشکر بنظام کرد و فوج ناصریه نام نهاد تا ببرکت این نسبت همیشه منصور باشند اما میرزا فضل الله وزیر برحسب
فرمان از ملازمت رکاب ولیعهد بجای ماند تا جمع و خرج خراج آذربایجان را باهم راست کند چون اینکار را بپرداخت
ملقب بنصیرالملک گشت و روز بیست و هفتم جمادی الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در
ظاهر تبریز فرود شد و دور و دراز پیش چنان افتاده بود که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون
دارند مناقشتی برفت از بهر آنکه بیگی معلم از قنسل دولت روسیه که متوقف تبریز بود ناپدید شد و این قصه را محمد خان
بیگلربیگی انهی کرد و محمد خان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان میبرد گرفته بند برنهاد مردم شهر
ازین حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر یک تن مرد کافر
چندکس مسلمان را در حبس خانه بیندازند و پایمال عقاب و نکال سازند بالجمله مردم حرفت و اهل سوق که بی‌سببی
غوغا طلب اند و بی حاجتی در طلب لجاجت در بازارها ابواب حجرات خویش را فراز کردند و یکتا زدر آمدند
و همدست و همداستان بخانهٔ ارامنه در رفتند و هرچه یافتند بغارت برگرفتند چون این خبر در حضرت ولیعهد
معروض افتاد در خشم شد و بیم آن بود که بقتل انجماعت فرمان دهد بزرگان درگاه زبان بشفاعت باز کردند
و نیز حلم پادشاهانه و تائید ملکانه جنبش کرد و آتش غضب را بزلال عفو خامد نمود پس بفرمود تا نصیرالملک بشهر
درآید و در اصلاح ذات البین خونریزی نماید لاجرم نصیرالملک نیران آن فتنه را بزلال تدبیر بنشاند و مردم را بسر
حرفت و صنعت خویش بازداشت و از آنسوی این خبر بدارالخلافه بردند و کارداران دولت احمد خان نوائی
نایب ایشیک آقاسی را برای فحص اینحال روانهٔ آذربایجان فرمودند بعد از ورود به تبریز بفرمان ولیعهد دولت
السلطان ناصرالدین شاه اموال ارامنه را از مسلمانان مسترد ساختند ازین پیش مرقوم افتاد که بعد از وفات
منوچهر خان معتمدالدوله میرزا علی محمد باب را برحسب فرمان از اصفهان به آذربایجان بردند و در قلعهٔ
چهریق محبوس بداشتند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز

عریضه

عریضه بحضرت ولیعهد نگاشت که بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت ازین امر
مردراکه مال نباشد و بکار حرفت و صنعت نیز همت نه بندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه
دغوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه بنوائی رسد و از نیکو نه مردم از دور و نزدیک
فریفتهٔ میرزا علی محمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت باز داشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق بدرگاه
آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و مکنون خاطر او را باز دانند چون منشور شهریار ملحوظ ولیعهد
دولت و شمس ملک و ملت افتاد بفرمود تا باب را از چهریق به تبریز تحویل دادند و در سرای کاظم خان فراشباشی باز
داشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت
تا باب نیز درآمده در مجلس علما بنشست چون آغاز مجادله طراز شد نخستین نظام العلما سخن کرد و در دی با باب
کرد و گفت این کتابها که بقانون قرآن مجید و صحایف سماویه بنام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا
از مقالات شماست یا شما را افترا کرده اند باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلما گفت سخن
ملغز و معما کردن درین مجلس و انجمن بکاری نخواهد بود چه سخنان تو جمعی در خراسان براه عصیان همی روند و گروهی
در مازندران طریق طغیان دارند سخن بی پرده گوی و خود از پرده بیرون شو باب ازین کلمات برآشفت و گفت
آری اینهمه مقالات من است نظام العلما گفت همانا تو خود را شجرهٔ طور نامیده‌ای و این سخن کشف آن کند که هرچه
بر زبان تو میرود خدای فرماید گفت خدای تو را رحمت کند سخن جز این نیست نظام العلما گفت آیا شما رضا داده‌اید
که مردمان تو را باب نام کرده اند گفت این نام مردمان بر من نبسته اند بلکه خدای مرا بدین نام خوانده همانا من باب
علم اینوقت ولیعهد فرمود من پیمان نهادم که اگر تو باب علم باشی من ازین مسند فرود آیم و تو را برنشانم نظام العلما
گفت نیکو سخنی گفتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی میفرمود و از طبقات ارض
و صفحات سموات اگر کسی پرسشی میکرد برحسب آرزو جواب میگرفت اکنون که تو باب علمی مشکلات خویش را در
علوم با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب سؤالی کنم گفت من طب نخوانده‌ام فرمود از علم دین پرسشی کنم و
علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیر ذلک
نشود و نخست سخنی از علم صرف بمیان انداخت در پاسخ گفت علم صرف در کودکی تلمذ کرده‌ام و اینک در نزد من
حاضر نیست نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بنمای که میفرماید هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً و هم
بگوی که با علم نحو چه ترکیب دارد و هم بگوی شأن نزول سورهٔ کوثر چیست و تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین
سوره چه باشد لختی متفکر گشت و در بیان آن مهلت خواست باز نظام العلما بسخن آمد و گفت معنی این حدیث
بگوی که در میان مامون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا علیه السلام افتاد و قال مامون ما الدلیل علی خلافة
جدک علی بن ابیطالب قال آیة انفسنا قال لولا نسائنا قال لولا ابنائنا فسکت مامون گفت این حدیث نیست
علمای مجلس گفتند همانا حدیث باشد نظام العلما گفت گرفتم حدیث نیست آخر مقالتی از عرب است معنی
آن را بفارسی بگوی همچنان مهلت طلبید دیگرباره نظام العلما گفت شرح این حدیث کن که میفرماید لعن الله
العیون فانها ظلمت العین الواحده باز لختی دراز سر فرود کرد و گفت اکنون چیزی ندانم دیگرباره پرسش

کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که میفرماید اذا دخل الرّجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرّجل والانثی وهمچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را و بگوی در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است نه تو آخر کرامت خویش بر فصاحت باز بسته و بگوی شکل اول چرا بدیهی الانتاج است جواب هیچیک را نتوانست باز داد آنگاه نظام العلما گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا بر تو عرضه می کنم همانا این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها همه چشم بپوشیم هر که بدینگونه دعوی دارد شود معجزه و کرامتی باید بکند از برای کس جای سخن نماند و هر که بدو نگرود کافر گردد و این هنگام باب سر برداشت و دلیرانه پرسش کرد که چه کرامت خواهی گفت شاهنشاه غازی وجعی صعب در پای دارد همی خواهم که دفع آن وجع کنی گفت این نتوان کرد ولیعهد فرمود نظام العلما زمان کهل و شیخوخت دریافته و ضعف پیری او را از ملازمت رکاب ما باز دارد اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با ما کوچ دهد گفت این را نیز نتوانم نظام العلما گفت این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست باب چون این سخن بشنید برآشفت و گفت من آنکسم که هزار سال است انتظار او را می برید نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت همانم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی میباشی گفت صاحب الامر شخصی میباشم نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چه است و مسقط الراس شما کجا است و سالیان شما چند است گفت نام من علی محمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای بزاز است و مسقط الراسم شیراز اینک از زندگانیم سی و پنج سال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن و مادرش نرجس نامیده میشود و مسقط الراس آنحضرت سر من رآه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون من کرامتی از خویش گویم که بدین سخن مرا باور دارید گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است گفت من روزی هزار بیت کتابت میکنم گفتند گرفتیم که این سخن بصدق باشد نگارندگان بسیارند که از این افزون نویسند و این معجزی نباشد اینوقت ملا محمد ممقانی گفت تو در قرآن خویش آورده که اوّل من آمن بی نور محمد و علی از نیکونه خویشتن را از ایشان برتر و بهتر دانی زمانی متفکر گشت و متوحش شد دیگری از علما گفت که خدای در آیه خمس فرموده فانّ لله خمسه شما ثلاثه فرموده اید از کجا این آیه منسوخ شد از کمال وحشت گفت ثلث نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید و حال آنکه خدای خمس فرموده لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت مگر ندانسته اید که من مرتجلا خطبه فصیح همیگویم و نویسم و برخواند که الحمد لله الذی رفع السموات والارض و این کلام را بالفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد این هنگام ولیعهد با اینکه هنوز از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود بتائید خدای والهام دولت فرمود بیت و ما بتاو الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معا در روی باب کرد و فرمود این سخنان بیهوده تا چند و مردم عامه را تا چند اغوا کنی و بضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی ائمه ما علیهم السلام آن هنگام که بحکمتهای یزدانی باید مظلوم باشند همچنان صابر و شاکر بودند و یک یک بدست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند اگر صاحب الامر همی خواست مظلوم و مغلوب بود غیبت اختیار نمیفرمود این غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود معجزه تمامت انبیا با او باشد و بنماید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه و بنهاد آئینها را یکی کند

کند و هیچکس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد و هزار سال از بهر آن غیبت نفرموده که چون آشکار شود گاهی چنانکه حسین خان نظام الدوله اش با چوب ادب کند و گاهی در مجلس چهریق در تعب باشد همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش کردی و در تابستان بوشهر و گرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز بشب بردی چندانکه دماغ خویش آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده حکم بقتل تو نمیرانم لکن با چوب رنجه و شکنجه میفرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان با آنحضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد این بگفت و با عوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار ببستند و با چوب مضروب داشتند باب فریاد برداشت و باستغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلما یکتن از مردم خود را بر سر او بداشت و او را همی تلقین کرد که بگوی پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدینگونه همی باز گفت بعد از این وقایع دیگر بار بچهریق بردند و محبوس نمودند و هم درینسال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مرقوم خواهد شد وداع زندگانی گفت و بجهان جاویدانی شتافت فرزند او میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر در دیوان حساب ممالک نیابت او داشت برحسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد و خط و خاتم بجای پدر نهاد و هم درینسال علی اشرف خان ماکوئی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده از در اجحاف و تعدی میرفت و بر زیادت از حفظ اموال و فروج مسلمین را که در فرمان روائی علت غائی است خوار می شمرد و وقتی چنان افتاد که زنی از مردم آن بلد را بدست کرده یکشب تا بامداد بداشت و بی شرط مزاوجت با او طریق مضاجعت گذاشت صبحگاه آن زن بمیان بازار آمد و قصه شب دوشین بتکرار کرد و آنگاه معجر از سر برگرفت و بمیان مردم افکند و گفت با این غیرت و حمیت معجر زنان بر سر کنید و با زنان بسر برید مردم از کلمات او بجوشیدند و بخروشیدند و انجمنی بزرگ کرده غوغا برداشتند و همدست و همداستان بسرای علی اشرف خان تاختند و او را بمحاصره انداختند و هم زنانی دیگر بر نیامد که از در و بام بخانه او در رفتند او را بگرفتند و بدرون حمامی برده سر و مغز سرش را بکوفتند سرش را بچند جای جراحت کردند و سختش بیازردند چون بیم قتل او میرفت چند کس بام حمام را بشکافتند و او را صعود داده از شهر بیرون شتافتند و او بمیان قریه در گریخت و صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مامور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد و فحص کند که سبب طغیان که بوده است و هر که آلوده عصیانی است ماخوذ داشته بحضرت فرستد احمد خان برفت و علی اشرف خان را هم از کرده راه روانه داشت و از آن قصه بازپرسی بسزا کرد و معروض داشت که اگر مردم گناه را کیفر باید کرد تمامت این شهر را تباه باید ساخت چه این غایله ناگاه روی داده و تمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده اند بدین تدبیر مردمان را از تعذیب و تدمیر بسلامت داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون هشت ساعت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سپری شد مطابق سنه پیچی ئیل ترکی آفتاب به برج الشرف تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بآئین جم و ملوک عجم جشن عیدی بپای برد و درین سال شاهزاده حمزه میرزا از ارض سلقان چنانکه بیان

وفات میرزا حسن مستوفی الممالک

شورش مردم زنجان بر علی اشرف خان ماکوئی

اشارت شد چمن رادکان آمد در آنجا کشف افتاد که ملا حسین شبرویه بشهر مشهد درآمده مردم را بکیش میرزا علی محمد باب دعوت میکند و جمعی با او پیوسته اند و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده اند و کار بمقاتلت افتاده لاجرم شاهزاده چند تن بطلب او فرستاده و او را بلشکرگاه آورده و باز داشت چنانکه شرح حال او از این پس مرقوم خواهد شد و هم در اینسال آن وجع که از مرض نقرس ده سال برافزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت گشت چه این پادشاه را که جود ابر و جگر هژبر بود و در کار غزو و جهاد جدی تمام داشت این مرض مزمن او را نمیگذاشت بیشتر وقت ملازم بستر بود و آنگاه که بهبودی حاصل میکرد نه آن بود که از وجع پای و الم دست آسوده شود چنانکه خود میفرمود هنگامی که مردمان مرا صحیح دانند چندان درد نالم که اگر آن درد را بر چند تن قسمت کنند همه فریاد و اغوثاه بر دارند عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوت سلطنت هرگز با زیردستان سخن بخشونت نکرد و با اینهمه مرض سبب ضیق صدر و شراست خلق او نگشت و همواره با رخی چون گل بربار و خلقی چون بهشت و بهار مبارک دیدار و خوب گفتار بود و هرگز پناهنده را محروم و خواهنده را مایوس نداشت چندانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران درگاه و زعمای سپاه و علمای بلدان و امصار و مساکین هر شهر و دیار به تیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل کرد و هنوز هر کس از در مسئلتی کرد و حاجتی جست از کمال جود و سخا و غلبه شرم و حیا نیروی رد سؤال نداشت لاجرم بدانچه سائل خواسته بود فرمان اجابت میکرد و کار بدینگونه رفت تا معادل دو کرور تومان زر مسکوک خرج جود او از دخل ایران بر زیادت گشت بعضی از مردم بخیل چنان دانستند که شاهنشاه جواد این بذل و احسان را حسابی بر نگرفته است و اینکار بدست او بی جواز کفایت و درایت رفته است اندک اندک این سخنان گوشزد پادشاه شد و بر خاطر مبارکش ثقلی عظیم افکند و فرمود درهم و دینار را از خاک کوی و بازار افزون ندانم و لعل پاره را از سنگ خاره بیرون نخوانم و چون مرد بخیل از آنچه احسان کرده ام پشیمان نیستم جز اینکه روزگار بر من تلخی زند که چیز باندازه آرزوی خواهندگان بر ایشان زر و مال توانا نباشم و همچنان وقتی بفرمود تا صفحه را رقم کردند و مطبوع ساخته در بلاد ایران پراکندند بدین شرح که مردمان چنان ندانند که ما در ضبط اموال و اخذ منال بینا و توانا نیستیم بلکه بعد از وفات شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار اندوخته شاهزادگان و ذخیره ایشان را نیکو میدانستیم و اگر این جماعت را از مسند حکومت دفع دادیم از بهر آن بود که در کار سلطنت و امر مملکت خللی پدید نشود اما معادل شانزده کرور تومان زر مسکوک اندوخته ایشان را از زور دانش و علم بر زنان و فرزندان ایشان باز گذاشتیم و نام نبردیم و اگر ده چندان بود هم ندیده می انگاشتیم زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج مع القصه این چنین پادشاه را دوام امراض و اقتحام اسقام از کشورگشائی و ملک ستانی چنانکه میخواست باز داشت و همه ساله از این پیش نبود که هنگام ماه جوزا و سورت گرما از طهران یکدو فرسنگ بیرون شود و در ییلاق اوتراق فرماید و هنگام خریف بدار الملک مراجعت نماید در این هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید لاجرم بنایان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنا بر سنگ خاره بود خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه بپرداختند با اینکه

نیمه کار

نیمه کار قلعه هنوز راست نبود معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت و چون هنگام تابستان برسید شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد و همچنان بنایان و دیوارگران در عمارت قلعه بکار بودند و نیز بیک تیر پرتاب دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و معقلی متین برآورد قلعه نخستین را بنام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند و آن حاجی میرزا آقاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان برسید وجع نقرس در دست و پای پادشاه فزونی گرفت و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام بر خم زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم ماکوئی که خود را منسوب بحاجی میرزا آقاسی میداشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام بلدان و امصار بودند هیچ دقیقه از مراتب جور و اجحاف فرو نمیگذاشتند و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند و از جمله سواران سپاه بشمار میشدند هم با مردم دار الخلافه بشراست خلق و خشونت طبع میرفتند و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را منسوب بخویش میدانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کیفر کردار ایشان را بتاخیر می افکند و صغیر و کبیر مملکت را رنجیده خاطر میساخت و هیچکس از بیم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت پادشاه معروض دارد و پادشاه را نیز بسبب اقتحام امراض قوت فحص این امور نبود در پایان کار این پریشانی بهمه مملکت سرایت کرد و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را از وی بیمی و امیدی دیگر میرفت چنانکه مذکور شد مامور بتوقف کاشان بود و امر لشکر نیز پریشان شد اگرچه مردم ایران از لشکری و رعیت جز سلطنت پادشاهان قاجار گردن نمینهادند اما این هنگام کارها از نظام بیرون بود چنانکه از بهر اخذ اجری و مواجب بسیار وقت سربازان سپاه زعمای درگاه را احصار میدادند و حکام بلاد در انفاذ منال دیوان کار با مهال و اهمال میکردند و بسیار کس از بزرگان مازندران در حاضر شدن بدرگاه تقاعد میورزیدند و جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده ممهد فتنه دیگر بودند و کار خراسان نیز آشفته بود چنانکه تفصیل اینجمله در جای خود بشرح خواهد رفت مع القصه در قصر محمدیه علل شاهنشاه غازی هر روز بقوت شد و قوی طبیعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه از بار عام ناچار بود تا مردمان از حیات او بدگمان نشوند و سر بطغیان بر نیاورند عیسی خان پسر امیر محمد قاسمخان قوانلو را که این وقت ایشیک آقاسی بود فرمان رفت که بامداد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا شاه را دیدار کنند و زود و القای رخصت انصراف ایشان نماید تا مبادا از طول اقامت آنجماعت پادشاه تعب و زحمت افتد بالجمله صبحگاه عید مردمان در پیش روی پادشاه بر صف شدند و بزرگان درگاه در حاشیه ایوان رده بستند من بنده نزدیک بود و سخنی چند به تهنیت راندم ضعف مزاج مبارکش مجال نگذاشت که مجلس بخاتمت پیوندد و فرمان کرد تا ستار در وان ایوان را فرو هشتند و حضرتش را از فراز تخت بر زبر بستر حمل دادند

وصایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی با ستر کبری و مهد علیا

درینوقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را از قصر نیاوران که سکون داشت طلب کرد و فرمود افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را درین قلیل مدت مامور آذربایجان ساختم و این هنگام که روز من بکران میرود و وداع جهان میکویم بر بالین من حاضر نیست چشم من از دیدار او و کوشش من از کفتار او بی بهره ماند و هم بیم آن میرود که این مردم که حاضر دارالملک اند بعد از من در هم آویزند و فتنه انگیزند و پای تخت که بمنزلت قلب مملکت دارد چون آشفته شود بعید نباشد که این پریشانی در تمامی بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد بزحمت و صعوبت افتد اکنون رای آنست که اگر توانی پس از من تو خود این بلد را نظم کنی و زمام دولت را از دست نگذاری و خزانه دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی نه تو آخر دختر پادشاه و بانوی سرای پادشاه و مادر پادشاهی کم از آن مباش که روزی چند تخت و تاج را بداری تا صاحب تخت و تاج در آید و هم از من با فرزند من بکوی که اینجهان را بقا نباشد و با هیچکس ابقا نکند با عدل و داد تمیه جهان باقی کن و با مردمان نکوئی فرمای رسول خدای میفرماید خیر الناس انفعهم للناس یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که در ازای خدمتی نعمتی دهد کار بازرگانی کند مرد جواد و جوانمرد آنکس باشد که بجای جرم و خطا بذل و عطا کند و فرمود لیس الشدید بالصرعة انما الشدید یملک نفسه عند الغضب رسول عجم و عرب میفرماید توانا آنکس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد بلکه توانای قادر آنکس است که بر غضب غلبه کند و عنان نفس را بگرداند و دیگر فرمود رسول خدای فرماید المستشار مؤتمن از بهر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن جبیان بداندیش را با خویش آشنا مساز و مردم نامجرب را در حضرت خود مقرب مفرمای زیرا که پادشاهان محبوس حشمت خویشند و جز با آن چند کس که بار داده اند با کس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان بهواجس نفسانی و وساوس شیطانی بسیار باشد که با هم متفق شوند و کسی را بکذب و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر قاهر آن بیگناه را تباه کند پس پادشاه باید صابر باشد و چون کوه پا برجا بهر بادی جنبش نکند و در عقاب مردم بشتاب نزود و در کار اعمال استعجال نفرماید بلکه عفو سیئات را از مکافات دوستر دارد چه اگر از عفو کناهی پشیمانی بیند بهتر از آنست که در تعجیل عقوبت قرین ملامت گردد و چون اندرز پادشاه بپای رفت با ولیعهد بهای های بگریست و این سخنان بر ذمت نهاده رخصت انصراف یافت و بقصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس بر زیادت در مزاج مبارکش هیضه رویه بشدت شد و هم درین ایام یکتن از مزدوران و دیوارگران که در قصر محمدیه بکار بود در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده بر منبری بر آمد و بانکی که سکان جمیع بلاد و امصار اصغا نمودند مرثیه انشاد فرمود بامدادان همچنانکه در رسته مزدوران میگذشت و شاه نگران بود ناگاه زمین بوسید و قصه خواب دوشین را بگذاشت شاهنشاه غازی تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرگ اوست که بلاد و امصار را فرو گیرد و بهمه جا فرا رسد لکن با تقای دین حنیفی و حلم احنفی هیچگونه دیگرگون نشد و آن مزدور را نواخت و نوازش فرمود و حکم داد تا او را مشتی زر بذل کردند بالجمله یکشنبه چهارم شوال چون حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه بر عادت همه روز عیادت پادشاه را تصمیم عزم داد و چون بدروازه قصر

محمدیه

محمدیه رسید سهراب خان گرجی از سر بالین شاهنشاه بکناری گرفته نزدیک او شتافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب بشامگاه رسد حاجی میرزا آقاسی بهراسید و بیم کرد که اگر بدرون قلعه آید چون حال پادشاه را تباه دانند دشمنان او را ماخوذ دارند لاجرم از بیرون دروازه بقلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود و شب سه شنبه ششم شوال شاه را جز خشاشه از جان در بدن نبود و هم در آنحال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوحدانیت بستود چه مردی موحد بود و چون دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و بجنان جاوید خرامید اللهم البسه حلل الایمان وارفع مقامه فی فرادیس الجنان هم در آن شب گروهی از مردم استشمام این داهیه دهیا کردند و بامدادان این خبر موحش سمر گشت جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل و غسل دادند و بخوشبوها محفوف ساخته در محفه نهادند مهد علیا و ستر کبری والده ولیعهد در قصر نیاوران این قصه بشنید و مویه کنان بشتافت و مادر شاهنشاه گذشته که چند ساعت قبل از مرگ پسر را عیادت کرد و بقصری که در امامزاده قاسم داشت مراجعت کرد از این قضا موی بکند چاکران درگاه از دور و نزدیک ویله کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را که این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند تا بر جنازه او نماز گذاشت و بدینوقت از شناختگان چاکران که اقتدا به آقا محمود نمودند حسینعلی خان معیر الممالک و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیک ناظر بود و این بنده کمنام نیز حاضر بودم روز نهم شوال تمامت شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران سپاه انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدان آئین که در زندگی کوچ دهد حمل دادند شاهزاده عباس میرزا نیز از قفای جنازه و در پیش روی صف جای کرد و پردگیان سرای سلطنت بر قانون خویش راه بر گرفتند و از آنسوی مردم دارالخلافه عالم و عامی و عاقل و جاهل باستقبال بیرون شدند بدان آئین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آورده در باغ لاله زار بعاریت نهادند و مجلس تعزیت بپای کردند و با عطای سائلان و طعام زائران پرداختند این بود تا شاهنشاه منصور از آذربایجان برسید و دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه که در میان بزرگان درگاه بادید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوان بخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصرالدین شاه بشرح خواهد رفت انشاالله تعالی بحوله و قوته

ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی

این پادشاه پاک طینت صافی طویت هرگز دست بمنکری نیازید و لب بمسکری نیالود و تابع شریعت اشرف انبیا و سالک طریقت سرحلقه اولیا بود و تمامت چاکران حضرت را رخصت کرد که ایام جمعه حاضر درگاه نشوند و در مساجد راکع و ساجد باشند علف و آذوقه لشکریان را که در حمل رعایا بود و معادل پانصد هزار تومان بر می آمد بفرمود تا هنگام اخذ سند برعیت بسپارند و دیران حضرت در ازای منال دیوانی محسوب دارند و هر مزرع و مربعی که در عهد دولت نادر پادشاه افشار و پیش از آن کارداران دیوان مضبوط و متصرف داشته بودند فرمان کرد تا مردمان و ورثه مالکان سجل خویش بیاورند و هر کدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مسترد ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع و بدایع بدست استادان چرب دست

بانجام شد که حکمای دول خارجه در ملاحظه هریک تحسینی جدا و تحیتی جداگانه فرستادند باندازه نیم شهری
جباخانه و قورخانه بنیان شد و بفرمان شهریار یکهزار توپ قلعه کوب از نو بریخته شد و بسفتند و بر عرادها سوار
کردند و لایق این اعداد خمپاره و گلوله شل و گلوله توپ و تفنگ سربازان و فشنگ جنگیان در قورخانه
آماده کردند و حاتم خان جبادار باشی که در ساختن فشنگ جدی وافی بکار برد ملقب بشهاب الملک گشت
وقتی حاجی میرزا آقاسی بر زبان داشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرور تومان زر مسکوک
بکار توپخانه و قورخانه رفته است و پیران حضرت برحسب فرمان محض انجال کردند معادل ده کرور تومان
برآمد و هم در این سال از آن پیش که روز شاهنشاه کوتاه شود هر دیه و قریه و مرتع و مربعی که در ایران حاجی میرزا
آقاسی بدست کرده بود بر طریقت شریعت غرا سجلی کرده بشاهنشاه غازی هبه نمود و این جمله در صفحه اداره نگاران
و مستوفیان دیوان یکهزار و چهار صد و سی و هشت قریه و دیه و مزرعه بشمار آمد و اینکار از بهر آن کرد که

تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک خود را بمصالحه شرعیه با شاهنشاه غازی

بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند و گاه گاه در حضرت پادشاه راه میکردند و بخیانات و
استعارات مکشوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است
و هر سال یک کرور تومان منافع آن را ماخوذ میدارد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او
قوت خلل و ثلمه نبود حاجی میرزا آقاسی خواست تا ازین در نیز زبان مردم را بریده دارد و تا مبادا روزی
شاهنشاه بسبب مال او را بدست اعدا پایمال کند و شناخته بود که او زر و سیم بذخیره ننهد و جز آب و خاک
اندوخته نکند پس این املاک را و آنچه در دست داشت بپادشاه ببخشید بالجمله دیگر آثاری که از شهریار
بیادگار ماند فراوان بود از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور
فتحعلیشاه فرمان کرده بپای برد شاهنشاه غازی بپای رسانید و بجای خود نصب کرد و دیگر بر
سر قبر شیخ محمود صاحب گلشن راز در شبستر تبریز بقعه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را
در نیشابور قبه بساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان بسطام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن را
در بلده نائین بقعه رفیع بپرداخت و زیارتگاهی ساخت و قبر حاجی ملا رضای همدانی را در کرمان
گنبدی بلند برآورد و در طریق خراسان در منزل میاندشت و دیگر جایگاه حفر قنوات نمود و بنیاد
رباطات فرمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرمت کرد و خود نیز خانه بنیان
نهاد و در طهران عمارات نیکو بپرداخت و قورخانه و جباخانه و سربازخانه باندازه شهری عمارت
کرد و دیگر وزرای درگاه و امرای پیشگاه و قواد سپاه بسیار کس را بدرجات عالیه ارتقا داد
که نام بعضی از ایشان درین کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون نام اینجمله در کتاب ناسخ التواریخ
مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هریک بشرح میرود و علما و حکما و دیگر بزرگان
که درینوقت بوده اند هریک جداگانه مسطور میشود و ذکر حال ایشان را درینجا نگار دادن کاری بتکرار
کردن است لاجرم ازین اطناب دست باز داشتم و نام مبارک فرزندان این پادشاه را نگاشتم

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هنگام وفات او نه تن بودند پنج تن از ایشان پسران اند اول
چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السلطان ناصرالدین شاه خلدالله
ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است همانا چون از پس این اوراق کتاب
تاریخ این پادشاه ناصر و منصور مسطور میشود درین ضیق مجال بشرح حال او که محال مینمود نپرداخت دوم
شاهزاده عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه
رجب متولد گشت و مادر او خواهر یحیی خان چپرتقی است و ایشان نسب با خلفای بنی عباس میرسانند
سیم شاهزاده عبدالصمد میرزا مادر او از ترکمانان است و این نام بخواستاری حاجی میرزا آقاسی بر وی
افتاد چون در طریقت موحدین ملا عبدالصمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود نام مراد خود را بر شاهزاده
نهاد چهارم شاهزاده محمد تقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر
وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاهنشاه غازی هنگام وفات او چهار تن بودند نخستین ملکزاده
عزةالدوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسم خان قوانلو است و با شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین
شاه خلدالله ملکه اصله خلافت را دو شاخ مبارک و مصحف شرافت را سوره طه و یسین و تبارک ند دوم
آسیه خانم مادر او دختر شاهزاده امام وردی میرزا است سیم عذرا خانم و او با شاهزاده محمد تقی میرزا
از یک مادر است چهارم زهرا خانم مادر او یکتن از خاصان سرای سلطنت است و اردات
احوال این شاهزادگان هریک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصه ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه پادشاه
برنگار میشود و هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت
عین الکمال دور باد خواهم نگاشت و از آنحضرت که مطاف حاجت و منیت است چنین تمنا
میرود که این بنده ضعیف را در میان وضیع و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ
هر روز طبع من گشاده تر باشد چه از مفاخرت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات را
حلاوتی دیگر پدید شود همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد حمل کاه نتوانند
کرد و اگر از پادشاه نیروئی بدست کنند کوه را بر کنند بیت ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از
باد باشد دمبدم حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد
خدایا از تو خواهنده ایم که این پادشاه را که ملجای پناهنده است بر آرزوها مظفر
و منصور بداری و دشمنان او را مخذول و مقهور فرمائی و دین اسلام را
بشمشیر او بقوام کنی و خزاین آفاق را بدست جود او
ختام بشکنی بحق محمد و آله

الامجاد کتبه العبد الفقیر
میرزا آقا
تمرئی

السلطان ناصر الدین شاه قاجار

تاریخ
دولت شاهنشاه
ایران و خداوند تاج و تخت
کیان ملک الملوک عجم و وارث
ملک فریدون و جم السلطان بن السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
از اکاذیب منشیانه و اغراقات مترسلانه
بری و عری است چه من بنده نگارنده را
بسیار وقت حاضر فرموده و فرمان
کرده اند که از وقایع احوال آنچه دیده
و دانسته حرفی بزیادت و
نقصان نکند فتح را فتح
بنگارد و
شکست را
شکست بنویسد
همچنان

خلد الله
ملکه الی انقراض
الادوار
که
از مصدر
جلال حکم قضا مثال شرف
صدور یافت امتثال امر این عبد
عبودیت دثار میان استوار کرد و بیش از حد
که در موارد ملک و مداخل مملکت تقریر یافت
بی فضول تحریف و تصرف تحریر داد اگر در مطالعه
این قصص و روایات حدوث قصه یا نزول حادثه را
برخلاف عقیدت قائلی بپسند خداوندان
خرد را نرسد که بر من بنده خرده گیرند
چه این اختلاف و آیات از خلاف روات
با دید آمده و سخت صعب
است
که
از لشکرگاهی
جماعتی باز آیند و قصه
آن جنگ را بی اختلاف
کلمه باز گویند

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ذِی الْمَنِّ وَالطَّوْلِ وَلَا اِلٰهَ الْقُوَّةُ وَالْحَوْلُ اَلْاَوَّلُ الَّذِی لَا یُعْرَفُ نِهَایَتُهُ وَالْآخِرُ لَا یُوصَفُ بِدَایَتُهُ اَلظَّاهِرُ
مِنْ سُتُرَاتِ عَظَمُوتِیَّتِهِ وَالْبَاطِنُ فِی ظُهُورَاتِ عَظَمَتِهِ تَفَرَّدَ بِقُدْرَتِهِ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ وَتَوَحَّدَ بِحِکْمَتِهِ مِنْ مُبْدَعَاتِهِ
وَالصَّلٰوةُ عَلٰی مِصْبَاحِ الظُّلَمِ وَمِفْتَاحِ الْحِکَمِ سَیِّدِ الْخَافِقَیْنِ سَیِّدِ الثَّقَلَیْنِ مُحَمَّدٍ خِیَرَةِ الْمُصْطَفَیْنَ وَعَلٰی وَصِیِّهِ
وَاَمِینِهِ وَقَاضِی دَیْنِهِ وَحَامِی دِینِهِ شَمْسِ الْغَیَاهِبِ بَحْرِ الْمَوَاهِبِ اَسَدِ اللّٰهِ الْغَالِبِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ
وَعَلَی الْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِینَ هُمْ حُجَجُ اللّٰهِ وَکَلِمَاتُهُ التَّامَّاتُ وَغَایَةُ خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَخُلَاصَةُ الْاُسْطُقُسَّاتِ
عَلَیْهِمْ آلَافُ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِیَّاتِ وبعد چنین میگارد بنده حضرت یزدانی و چاکر درگاه سلطانی محمد تقی
سپهر مستوفی لسان الملک که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول و ثانی بنهایت شد کتاب سیم را زینت
سیر و مفاخر خبر فخر السلاطین و فخار الخواقین ضرغام کنام سلطنت صمصام نیام میمنت طلیعه باج و تخت
و دیعه تاج و تخت نمودار دیدار ماه و خورشید یادگار فریدون و جمشید غوث الکرم و لیث الامم ملک
الملوک عجم السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعة و آیات نصرته مطبوعة نگار
میدهد و تواریخ سلف را بدین شرف ترویج میدهد همانا ملک ناصر و شاهنشاه منصور ناصر الدین شاه ملک
عجم را قوام مملکت و رکن اشد و محمد شاه را ولیعهد دولت و فرزند ارشد است و نام پدران این شاهنشاه
منصور که هفت تن سلاطین بوده‌اند از پیش برنگارگرد و اجتناب از اطناب را در اینجا تکرار نپرداخت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصر الدین شاه قاجار

مع القصه این شاهنشاه منصور که چشم بد از دولتش دور باد در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری موافق
اتی دار السلطنه تبریز چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد در شب یکشنبه ششم شهر
صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا و ستر کبری دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان
قوانلوی قاجار است که بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور افتاد و پس شاهنشاه منصور از سوی
پدر و جانب مادر نسب با فتحعلی شاه رساند و کمتر از پادشاهان را نسبی بدین فخامت و شرافت افتاده و این سخت
قصه ایست که از این پیش نیز بدان اشارت شد همانا روزی شاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه فرمود که سالها
در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو کار بمعادات و مخاصمت میرفت من بنیان این خصومت را از میانه برانداختم
و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر آنکه این مخالطت و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلی خان
دولو را با تو نکاح بستم هم اکنون عباس میرزا را که از دختر وی داری بولایت عهد خویش اختیار کن و دل
بستگی دولو را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو گردد و عباس میرزا بحد رشد
و بلوغ رسد دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک بیگلربیگی دار الملک طهران و گیرنده خراج ایران است
از بهر او نکاح کن و پسری که از این هر دو با دید آید محمد شاه بخوان تا بنام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت
است و چون محمد شاه بسن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوامی
عظیم خواهد داشت این هنگام دختری از خویشتن با پسر سلیمانخان تزویج ده و دختری که از وی آید
از بهر او عقد کن تا چون فرزند او بتخت سلطنت جای کند از دو سوی نسب بقوانلو رساند چون سخن بدینجا
رسید آقا محمد شاه را سرور و طربی عجب روی نمود و از جای خویش بپای خاست و از شدت وجد
و سماع بهر طرف متمایل همی گشت و چند کرت فرمود همه اش قوانلوست همه اش قوانلوست و بسیار
افتاده است که پادشاهان بالهام دولت اینگونه سخن کرده‌اند اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه منصور
متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و پدر نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن
زنده بودند و صیت آقا محمد شاه را نیز بیاد داشتند و بدین مولود بنظر عظمت می‌نگریستند و فتح اقالیم عظیمه
و ممالک بزرگ از جبین او مطالعه میکردند و در تربیت او روز بیگذاشتند تا سه سال و چهار ماه و چهارده
روز از روزگار او برآمد و روزگار فتحعلی شاه بپایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه بدار الخلافه طهران
شتافت و تاج و تخت سلطانی بیافت چنانکه از این پیش شرح رفت بالجمله محمد شاه چون صاحب تاج و گاه
شد و تعیین ولیعهد دولت واجب افتاد برادران شاهنشاه غازی خاصه برادران اعیانی در خاطر داشتند
که بدین محل رفیع و مقام منیع ارتقا جویند و با یکدیگر همی گفتند که طفل سه ساله که هنوز در خور مهد است
لایق نیست که در دول خارجه بولایت عهد نامبردار شود و مادر محمد شاه که دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجار است نیز فرزندان خود را از پسره که هنوز کودکی بود دوستر میداشت و این مقام را از بهر قهرمان میرزا
و بهمن میرزا خواستار بود و خالوهای محمد شاه مانند محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه و الله یارخان آصف
الدوله و نوره محمد خان سردار و دیگر برادران و فرزندان ایشان تمامت ولایت عهد شاهنشاه منصور را

رضا نمیدادند و این منصب را از بهر خواهرزادکان خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا میجست که عرق سلطنت از خاندان دولو مقطوع نشود و یکباره کار بر قوانلو فرود نیاید میرزا ابوالقاسم قایم مقام چون این بدانست و نیز شش آصف الدوله را نیز در هر کار رواجب میشمرد در تقدیم این امر تصمیم عزم داد و شاهنشاه غازی را تحریض همی کرد تا منشور ولایت عهد بنام السلطان ناصرالدین شاه رقم شد و وزرای دول خارجه از قصه آگاه گشتند پس آن منشور را انفاذ آذربایجان نمودند تا بحضرت ولیعهد بسپارند در کهتر شاهنشاه غازی فریدون میرزا که این هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت گفت این منصب برای من انسب بود و اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمد هم مرا اکراهی نیست بالجمله بفرمود تا بساطی شاهانه گسترده کردند سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را اصغا نمودند و حضرت ولیعهد را درود و تحیت فرستادند مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام مهد ولایت عهد یافت و هم دران خوردسالی حشمت پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهدان دولت را آن مکانت و منزلت نبود زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه نایب السلطنه عباس میرزا بود و در روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور بود و سالهای فراوان از آذربایجان و خراسان طلیعه هیبت او بمشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمدعلی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم و محمدولی میرزا حکمران خراسان و محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حاکم طهران و دیگر بلدان و امصار چون نزدیک او میرفتند برادرانه سلام میدادند و نایب السلطنه حشمت ایشان را برپای میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و همچنان محمدشاه غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل از اعمام خود فروتر می نشست و ایشان را توقیر پدرانه مینهاد اما ناصرالدین شاه که خدایش خیر ناصر و معین باد از گاهی که ولایت عهد یافت بلکه از آنگاه که زینت مهد گشت هیچیک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت او رخصت جلوس نبود و او را تحیت پادشاهان کردند و بحشمت پادشاهی در او نگریستند و حضرتش روز تا روز بالیده همی شد تا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری که امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمدشاه غازی آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و امپراطور روسیه را دیدار کرد و چون یکهزار و دویست و شصت و یکسال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد بفرمان محمدشاه غازی ولیعهد خورشید مهد دولت ایران را که این هنگام چهارده ساله بود مجلس عیش و عرس بگستردند و دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را از بهر او نکاح کردند در این وقت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت در ایوان خورشیدی زرافشان و در میدان جمشیدی سرافشان بود در پشت اسب تازی شیر نیستان و پور دستان را ببازی گرفتی و در بذل بدره و صره قصه قاآن و حدیث حاتم را بسخره شمردی و هم بفرمان محمدشاه غازی در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را بانتظام کرد و شرح این وقایع بتمامت در ذیل تاریخ محمدشاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان نافذ

فرمان

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

فرمان بود تا در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهنشاه غازی محمدشاه در شب ششم شوال ازین سرای پر ملال بجنان جاویدان شتافت و دولت بیزوال یافت و سلطنت اینجهان را بفرزند خویش ودیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهد علیا دستر کبری دام اقبالها

چون شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدار القرار برد ملازمان حضرت هم دران شب عریضه نگار کرده نزدیک مهد علیا دستر کبری والده شاهنشاه منصور السلطان ناصرالدین شاه انفاذ داشتند خدمتش نخستین قصه این غایله را با فرزند خویش مکتوب کرده بدست مسرعی سبک سیر روانه آذربایجان داشت و خود چون سپیده صبح سر بر زد در هودجی زرین جای کرده از قصر نیاوران بقصر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و حومه شهر سواران مافی و شاهسون بنهب و غارت مجتازان و مترددین کمر استوار داشتند جماعتی را بدفع ایشان برگماشت آنگاه چون اختلاف کلمه و تشتت آرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را نیک میدانست و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان آگهی داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود و پس تدبیری که هیچ وزیر کارآگاه تصویر آن نتواند کرد و حکمتی که هیچ عاقل دانا بوصول آن توانا نتواند بود بحفظ حوزه مملکت و تقویم قوایم سلطنت پرداخت اگرچه برادرانش مانند سلیمانخان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی حاضر حضرت بودند و در تقدیم خدمت شاهنشاه ایران در بذل سر و جان افسوس نداشتند لکن مهد علیا بیمناک بود که مبادا با بعضی از امرای دربار طریق مرافقت و موافقت سپارند و جانب برخی را فرو گذارند همچنانست تا چاکران دربار که سالها در حضرت شهریار کمر خدمت بسته و بمقامی رفیع و مکانتی منیع پیوسته اند سلامت مانند و یکدیگر را آسیب نتوانند لاجرم اختیار کسی واجب افتاد که با حصافت عقل و اصابت رای خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد تا اگر بدست او از میان سرای و پس پرده فرمانی رود هوای دل خویش نخواهد و بران حکم نیفزاید و نکاهد از میان ملکزادگان شاهزاده علیقلی میرزا که زینت فضل و ادب را با شرافت حسب و نسب توام داشت بوزارت خویش اختیار کرد و بصلاح و صوابدید او تمامت بزرگان درگاه را که همگان خواجه تاشان و دو تن از ایشان یکخوی و یکراه نبودند چنان باهم بداشت که هیچ خاطری را خطری نیفتاد و هیچ جاشی را خراشی نرسید و این چنان خطبی خطیر بود که پادشاهی با سپاهی تدبیر آن نتوانست کرد و چنانکه بشرح میرود همانا چون شاهنشاه غازی بسرای جاوید تحویل داد حاجی میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هراسناک گشت نه در سکرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمد و نه بعد از فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشونت طبع او در تعب بودند چون از دوری این هول و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد موالفت بستند و هم دران شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسنعلی خان اجودان باشی دالغورکی وزیر مختار دولت روس و فرنت صاحب شارژ دفر دولت انگلیس را دیدار کردند و گفتند تمامت

مواضعهٔ امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی

تا دسپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و ضجرت اند و در عزل و عزلت او همدست و همداستان شده اند اگر ازین پس در کار دولت مداخلت کند بعید نیست که کار بمقاتلت انجامد صواب آنست که شما او را بیاکاهانید تا خود کناری گیرد و ازین کار کناره جوید وزرای مختار در پاسخ گفتند شما نتوانید او را از امارت خویش دفع دهید و از مسند وزارت خلع کنید زیرا که شما او را این حکومت نداده اید و بدین منصب طلب نفرموده اید او را پادشاهی این مکانت داده و پادشاهی تواند اهانت کرد ایشان را این سخنان ناگوار افتاد و مراجعت کرده دوستان خود را دیدار کردند و مواضعه از نو استوار نمودند و اینوقت میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدرالممالک و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان سردار ایروانی و حسینعلی خان معیرالممالک و آقا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیک ناظر و میرزا موسی مستوفی و حسنعلی خان اجودانباشی و بخشعلی خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت باهم حلیف گشتند و پیمان نهادند که چندانکه در تن جان دارند بوزارت حاجی میرزا آقاسی گردن نگذارند و هر کار پیش آید باهم یار باشند سلیمان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفق و مدارا داشتند بالجمله این جماعت عریضه نگار داده بشاهزاده علیقلی میرزا سپردند تا بحضرت مهد علیا برد بدین شرح که ما را با زخم زبان و درشتی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقاومت نمانده است اگر ازین پس خدمت وزارت او را مفوض خواهد بود نام ما را از جریده چاکران محو فرمائید ما و رشاهنشاه منصور پشت و روی اینکار را نیک بیندیشید و دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع ندهد این جماعت بعد از اظهار منازعت با او هرگز قدرت اقامت نخواهند داشت ناچار پنجاه تن از بزرگان چاکران و صنادید بزرگان که در تربیت هر یکتن یک کرور تومان بکار رفته بمعاقل صعبه پناهنده خواهند شد و باراضی بعیده پراکنده خواهند گشت پس با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمانگذاران بعضی از اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت متداوله ایشان را دولت نام کنند همانا این نام و این حشمت از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در دشت ترکمانان سواران و دلیران بسیارند و در قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس بسلطنت نامور نگردد و ملک ایشان بدولت نامیده نشود پس قوام دولت و سلطنت بآن مردم است که مغزها را در تدبیر غوایل تاب میدهند و چشمها را در تحریر رسایل برآب می نهند وقتی شنیدم یکی از وزرای نادان روی با مردی دانا کرد و گفت ترا هر سال از دولت پادشاه دو هزار و سه هزار تومان زر مسکوک چرا باید داد با اینکه یکتن سرباز ده کس مانند ترا بس باشد من این زر از تو باز گیرم و بجای تو دویست و سیصد تن سرباز فراز آرم اما ندانسته بود که چون روز کریه پیش آید یکتن ازین مردم نقبه دو هزار و سه هزار تن این سربازان را چون گوسفندان براهند اگر بخواهند چنان کنند که بر تیغ تیزشان بتوان گماشت و اگر بخواهند چنان کنند که با تیغ تیزشان نتوان داشت ما چنان میگیریم که این جماعت

بکاری

مخالفت جماعت با حاجی میرزا آقاسی

بکاری نیستند با اینهمه حشمت دولت و شکوه سلطنت بدین مردم لاغرتن ضعیف بنیت است که هر سال از خزانه دولت زرهای شایگان برایگان ستانند و هر روز بر اسب خویش لگام زر و زین زرین بندند و با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند و هر جا جلوس کنند سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رای ستوده بتوانند زد و همانا هر جا مردمان از شاهزادگان و بزرگان و امیران گروه گروه ببینند ریش این جماعت را پادشاه خوانند و ملک او را دولت نامند و نیز نه بینی که پادشاه یکتن باشد و بکفایت دو رایتی که خدای او را داده در میان چندین کرور مردم هر کرا بخواهد بکشد و اگر بخواهد ببخشد این سخن را فردوسی نیکو فرماید چه بگرز و جنگی چه یکدشت مرد مساوی بود در روز ننگ نبرد و ما برضای یکتن پنجاه کس مرد داننده را از حضرت پادشاه پراکنده نخواهیم داشت مع القصه چون مادر شاهنشاه سخن بدینجا آورد با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که امرای درگاه را از من بگوی که موارد خاطر را در خدمت پادشاه بآلایش تخییلات نفسانی مکدر مدارید که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند وزارت فرود کنم و شر او را از شما بگردانم لاجرم امرا بعد از اصغای این کلمات دل قوی کردند و صبحگاهان در قصر محمدیه سراپرده افراخته بسوگواری و تعزیت پرداختند از آنسوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای داشت و از چاکران دولت جز سهراب خان گرجی و حاتم خان شهاب الملک کس را با او آمد شدن نبود و این جماعت ماکوئی که باستظهار او بیشتر از ممالک ایران را ویران کردند خاصه آنگروه که در دارالخلافه جای داشتند و شبها با چراغ بخانها در میرفتند و اموال مردم را بسرقت برمیگرفتند چون مرکوز خاطرها بود که حاجی میرزا آقاسی پشتوان ایشانست اگرچه تا بدینجا رضا میداد اما هیچکس را آن نیرو نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بر زبان راند و هر ظلم و زحمتی که با مردم روا میداشتند اگر وقتی اندکی از بسیار گوشزد شهریار میشد شحنه شهر و عسس بازار و کلانتر بلده کردارنا بهنجار ایشان را بهزار پرده مستور مینمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی بجلوه میدادند که دیگر باره آن مرد مظلوم بدست کارداران دولت پایمال غضب و سخط میگشت عجبتر آنکه با حاجی میرزا آقاسی نیز بتمویه سخن میکردند و کردار کریه ایشان را پوشیده میداشتند لاجرم این گروه چندان از در جسارت بجسارت خلق دلیر شدند که بسیار وقت یکتن از ایشان در میان برزن و بازار با خنجر کشیده صدکس را حمله میبرد و خود را مرد صد مرد میدانست زیرا که هیچکس را با او جرات ستیز نبود و دو روز قبل از وفات شاهنشاه غازی چندکس از این مردم در چاشتگاه روز بسرای محمد تقی خان معمار باشی تاختند و بکمال تعنیف سرای او را از قلیه و طریفه پرداختند از حضرت پادشاه فرمان رفت که یکفوج سرباز از محمدیه بشهر درآمده ایشان را ماخوذ دارد تا مکافات کردار خویش را معاینه کنند شدت مرض پادشاه این حکم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد پناه جست سپاه ماکوئی نخستین بکفران نعمت او کردند و از او کناره جستند و با اینکه نزدیک بهزار تن در شهر طهران جای داشتند و هر یک خود را در جلادت و شجاعت مرد هزار تن می پنداشتند اینوقت چند تن از مردم بازاری بقصد ایشان بیرون تاختند و هر بیست تن و سی تن از این جماعت را بگیر و گمنام

از دنبال تبکتاز می آمد و شمشیر و خنجر از کمرگاه ایشان باز میکرد و بعد از اخذ ثروت و سلب بانواع زحمت
و تعب با سنگ و چوب سر و مغز ایشان را میکوفت و عریان و عطشان از دروازهٔ شهر بیرون شدن
میفرمود و یکدو ساعت بیش بر نیامد که در تمامت شهر یکتن از ایشان بجای نبود و بالجمله چون آن جماعت بدین ذلت
و ضجرت از شهر اخراج شدند در باغ محمد حسن خان سردار که بدانسوی خندق شهر خود بنا کرده بود پناه
جستند و در پناه او نرسیدند اما حاجی میرزا آقاسی چون در قلعهٔ عباس آباد خویشتن را بی یار دید بیم کرد که مبادا
ناگاه دشمنان با او درآویزند و خونش بریزند از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس نزدیک در
شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را نزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند
و چندانکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد بنیابت برادر بنظم دارالخلافه کوشد
و خزانه و دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ کردد مادر عباس میرزا در پاسخ گفت فرزند من هنوز
کودکی است و او را از زشت و زیبای هیچ امر آگهی نیست بیم دارم که او را میان جماعت فرستم مبادا
قرین شین و شناعت کردم چون حاجی میرزا آقاسی بدین تدبیر نیز وقایه نفس نتوانست کرد
مکتوبی برجال دولت فرستاد بدین شرح که چون شاه جمجاه برحمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او
بر ذمت این بندگان ثابت است پس واجب میشود که طریق اتفاق سپریم و از نفاق برحذر باشیم و خزانه
و اثاثهٔ سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان بدارالخلافه طهران کوچ دهد و سهراب خان
گرجی نیز از قبل او بمجلس تعزیت حاضر شد و در تحویل جسد مبارک پادشاه سخنی چند بکرد و فرهاد میرزا که هم
در آن روز از شهر طهران بمجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امرا را سودی شناخته و داشت گفت هنوز حاجی میرزا
آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمیدارد و او را بگوی تو کناره گیر که کارداران دولت آنچه
صلاح دانند چنان خواهند کرد و تیمور پاشا و محمود پاشا و یکدو تن دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت با حاجی
میرزا آقاسی نکرده بودند چون این کلمات را اصغا نمودند و مواضعهٔ امرا را در قلع و قمع او تفرس کردند نتوانی
مراجعت بعباس آباد نموده او را آگاه ساختند و خود نیز از آنجا برنشسته بباغ محمد حسن خان سردار تاختند
اما از آنسوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد
چه شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجانب او داشتند در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و
شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه بمکاوحت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی باشی چند کرت از بهر
کاوش و کوشش جنبش همیکرد و از سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیس نزدیک امرا پیام کردند که شما
سلب وزارت بحاجی میرزا آقاسی نپوشیدید که امروز سلب توانید کرد و بباشید تا شاهنشاه ایران برسد
بهرچه حکم کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود ابلاغ این سخن همیکنیم و هرکه بدین سخن کردن ننهد بدولت
ما ساخته جنگ باید بود چون کار بدینجا انجامید مهد علیا بیمناک شد که مبادا فتنه انگیخته کردد که خون
جمعی ریخته شود پس قلمی گرفت و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آنهمه رافت و رحمت که از شاهنشاه
غازی بهره تو گشت و در سکره غمرات و غمزه سکرات او را عیادت نکردی امروز دیگر اظهار جلادت

چکنی

مواضعهٔ امرا در عزل و نصب حاجی میرزا آقاسی

چکنی ما خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج توانیم کرد و بوجود تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امرا
رقم مهد علیا را بستدند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندانکه شاهنشاه
ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا نافذ فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرمودیم
بلکه این فرمان مهد علیاست در اینوقت وزرای مختار بحضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان
سخن کردند و چنان از در حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره بماندند و همی گفتند چهار دو
سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سختگی نشنیده ایم و از این کار کناره گرفتند و حاجی
میرزا آقاسی یکباره بیچاره گشت پس از عباس آباد برنشسته راه شهر پیش داشت و میان ارک طهران
در رقبهٔ توپخانهٔ خویش فرود شد و بر زبان داشت که من در اینجا از بهر حراست خانه و خزانهٔ پادشاه ام اما
فضلعلی آقای سرتیب توپخانه بدو پیام کرد که من توانا نیستم و از حکم مهد علیا و صوابدید امرا بیرون شوم اما
اگر در تقدیم خدمتی با تو موافقت کنم جان بسلامت نبرم حاجی میرزا آقاسی را اینوقت مجال اقامت محال
افتاد و با صد و دو تن از ملازمان خود برنشست و از دروازهٔ ارک بیرون شده نخستین قصد کرد که بجانب
آذربایجان راه برگیرد و شاهنشاه را پذیره شود پس بطرف قریهٔ یافت آباد که خود بنیان کرده بود شتافتن
گرفت و از قضا وزیر مختار از قریهٔ زرگنده نزدیک او سرعت میکرد تا در سرای او با عانت او اقامت
کند و قتی بکنار شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک تیر پرتاب طریق فرار سپرده بود و بالجمله مانند سحاب تیره
طی مسافت کرده در تاریکی شب بدروازهٔ قلعهٔ یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه رعایت او
بودند در نگشودند و تفنگی بجانب او بگشادند حاجی میرزا آقاسی دانست که روز او تاریک شد و حساب
بخت بازیک گشت از آهنگ آذربایجان عنان برتافت و بجانب بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم شتافت
چون صبح روشن شد نوراله خان شاهسون که با چند تن از مردم خود بطلب او تاختن میداشت او را دیدار
کرد و بجانب او در تکتاز آمد هر دو گروه عنان بگذاشتند و اسبها را به مهمیز برجهاندند نزدیک بدروازهٔ
شاهزاده عبدالعظیم نوراله خان شاهسون راه بدو نزدیک کرد و نوراله خان طالش که اینک در میان
چاکران مهد علیا یوزباشی است ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود و عنان برتافت و تفنگ خویش را
بجانب نوراله خان شاهسون گشاد و داد و یکسر اسب از مردم او را بزخم گلوله پست کرد و نوراله خان
شاهسون و مردم او لختی باز پس شدند و حاجی میرزا آقاسی تحت قبهٔ حضرت عبدالعظیم در رفته استوار
بنشست و از جانب دیگر شاهزاده مهدیقلی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون گریخت
با ملازمان خود بعباس آباد تاختن کرد و اشیائیکه بعد از غارت دیگران بجای بود او برگرفت و برفت
اما حاجی میرزا آقاسی همچنان در تحت آن قبهٔ شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس
و انگلیس را در حق خود مکشوف میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی بمن بنده فرستاد و در عنوان
آن نگاشت فدای تو گردم خدای رحمت کند بر پدر و مادریکه ترا پرورد که من در تمامت ایران بصدق
و صفای تو کس نیافته ام و ازین روی این نامه از بهر تو کرده ام همی خواهم که مکنون خاطر وزیر مختار

فرار نمودن حاجی میرزا آقاسی به بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم

روس و انگلیس را مکشوف داری و بمن فرستی اگر اینکار بپای بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی روا
نیست که کس بر من خورده گیرد که در اینجا خویشتن را بصدق و صفا ستوده‌ام چه من سخن او میگویم و
هنوز آن مکتوب در نزد من بنده حاضر است بالجمله در همان روز فحص اینحال کرده اندیشه ایشان را
در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند اما در منصب وزارت طلبی نخواهند
داشت پس عریضه نگاشته نزدیک او فرستادم و او را آگهی دادم چون از این راز آگاه شد یکباره از
آرزوی وزارت کناره جست تا آنگاه که برحسب فرمان راه عتبات عالیات برداشت چنانکه مذکور
میشود اما از آنسوی امرای درگاه روز سیم جسد شاهنشاه غازی را حمل داده بباغ لاله‌زار آوردند چنانکه
از این پیش رقم شد و خود بشهر درآمدند و آن جماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن بر آن نهادند که میان سرای
سلطانی در بالاخانه کشیکخانه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب بجایهای خود در نروند
تا آنگاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد پس در آن بالاخانه انجمن شدند و بیم کردند که مبادا در
ممالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود چنان صواب شمردند که مهد علیا بهر شهر و بلد فرمان کند
که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز نگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا آنگاه
که صاحب تاج و گاه بدار الملک آید پس این احکام بصلاح و صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا نگارش یافت
و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم برزدند و هر تیول و سیورغال که مردم را بود و بدین
ارقام تجدید احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و هر کار که
خود صواب دانستند بکار بردند و حاجی علیخان را که این هنگام فراشباشی و ملقب بحاجب الدوله است
برای وصول منال دیوان روانه گیلان داشتند و عباسقلی خان جوانشیر بضبط قرای خالصه پرداخت
تا مبادا گندم و جو و دیگر حبوبات که در مزارع و قری انباشته کرده‌اند مردم بیگانه پراکنده کنند و بعد از
ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه نایاب شود و چون شاهزاده عباسقلی میرزا برادر
اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران نکرد و میرزا نبی خان که حکومت اصفهان داشت منال دیوانی را
خزانه کرده انفاذ دار الخلافه نمود و خواستار شد که شاهزاده نیز نگران باشد تا مبادا راهزنان زیانی
رسانند از قضا چون این خبر بدار الخلافه رسید مهد علیا جعفرقلیخان قراجه داغی را با یکصد و پنجاه سوار بیرون
فرستاد تا هر جا خزانه را دیدار کند بی آسیب بطهران رساند و جعفرقلیخان تا بکاشان برفت و با خزانه
بازطهران شد و این هنگام چون در میان امرا و حلفا چند تن بآرزوی وزارت اعظم روز میگذاشتند
در زاویه خاطر با یکدیگر مناقشه داشتند در پایان امر بوزارت میرزا نصرالله صدر الممالک گردن نهادند
و او بتصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را
از بهر او پرداخته کنند تا بدانجا تحویل کند پس بصوابدید امرا عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آقا بهرام
امیر دیوانخانه و میرزا موسی مستوفی و یکدو تن دیگر از تبعه ایشان بسرای حاجی میرزا آقاسی در رفتند
و ابواب مقفل را مفتوح ساخته اموال او را جریده کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند لکن صدر الممالک را

صدور احکام مهد علیا برای نظم بلدان و امصار

آن فرصت

آن فرصت بدست نشد که در آن سرای جای کند این ببود تا شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقی خان
در آتشخانه فرود شد چنانکه مرقوم می‌افتد مع القصه آن جماعت که حلیف یکدیگر بودند کار را زینگونه داشتند و در
ارک دار الخلافه روز میگذاشتند اما در میان بلده غلامحسین خان سپهدار چون قبل از وفات شهریار
از کارداران دولت در آشفتن امر محمد حسن خان سردار اجازتی داشت کار او را در حکومت عراق پریشان
کرد و مردم را بدستیاری رسل و رسایل بر عبدالله خان پسر سردار که نایب الحکومه بود برشورانید چندانکه
براو تاختند و او را از مسند حکمرانی هابط ساختند آنگاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت بعراق فرستاده
بجای عبدالله خان فرمانگذار کرد و جمعی از سربازان عراق را بدار الخلافه طلب داشت تا باستقبال شاهنشاه
ایران روانه آذربایجان دارد و ایشان بملازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا بازطهران شوند
عیسی خان دولوی قاجار که بیگلربیگی دار الخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع آشتیانی
صاحب دیوان و جماعتی دیگر با سپهدار متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا در ارک
استیلا داشتند ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان سپهدار و سردار کار بر مخاصمت میرفت و آن
حلیف امرای ارک میبود و این حریف زعمای شهر اندک اندک معادات و مبارات میان این هر دو گروه
افتاد و هر دو قبیله گاه و بیگاه بحضرت شهریار عریضها نگار میکردند و از یکدیگر بسعایت و شکایت
زبان میگشودند امرای ارک همی گفتند ایشان بتهییج فتنه همی خواهند کرد و اگر نه عراق را از چه روی آشفته
نمودند و سرباز عراق را از چه در بی امر پادشاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که
پنجهزار سال است فتوری نیافته اینک امرا خللی خواهند کرد و بر آن سرند که بنیان دولت را بر جمهور مقرر
کنند و خود از ارکان مشورتخانه باشند و اگر نه بی امر پادشاه خزانه دولت را چرا برگرفتند و بسخانه حاجی
میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشتن تفویض منصب کنند و صدر اعظم برنشانند تا کار بدانجا رفت
که یکدیگر را تهدید مبارزت همی دادند ساکنین ارک سخن بر این نهادند که توپهای باره کوب را از برج
و باره ارک بجانبهای شما گشاده خواهیم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که زنان و فرزندان شما که در شهر
سکون دارند آسیب خواهیم زد و در ارک کار بر شما صعب خواهیم ساخت و چون در زمان حیات
شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسین پاشای پسر احمد خان گرفته بعباسقلی خان پسر محمد زکیخان
نوری سپرده در این ایام فترت حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیخت و چون پدر بر پدر بر مردم مراغه
حکومت داشت آن فوج را از تحت فرمان عباسقلی خان بیرون کرد و خود بر ایشان فرمانفرما گشت
و خود فرمان پذیر امرا بود در این وقت خبر رسید که یکفوج سرباز عراقی بحکم سپهدار بسیج سفر کرده اینک
بیکمنزلی طهران رسیده اند امرا برضاجوئی محمد حسن خان سردار حسین پاشا را مامور نمودند تا نیمشبی بر سربازان
عراقی تاختن کرده اموال آن جماعت را ماخوذ داشت و تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستند و در
خلال این احوال میرزا آقا خان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل‌الله امیر دیوان که متوقف کاشان بودند
اصغا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاده در میان امرا و اعیان

مواضعه جمعی از امرا در میان شهر به مخالفت جماعتی که در ارک بودند

آمدن میرزا آقاخان وزیر لشکر از کاشان بدار الخلافه طهران

درگاه اختلاف کلمه روی داده وسعدان وسرکردگان مازندران از حاضر شدن بدار الخلافه کراهتی دارند دتقاعدی میورزند وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند ودر اصلاح این امور رنج برد وقبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس باتفاق میرزا فضل الله معدودی از ملازمان خود برنشسته آهنگ طهران کرد ودر روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت واز روز خروج او از دار الخلافه که چهاردهم محرم سال یکهزار ودویست وشصت ودو هجری بود چنانکه مذکور شد تاکنون دو سال وهشت ماه و بیست وچهار روز مدت سفر او برآمد بالجمله روز ورود او بدار الخلافه مردم شهر که روز وشب قرین رنج وتعب بودند رسیدن او را نعمتی بزرگ شمردند ویک نیمه مردم باستقبال او بیرون شدند اما ورود او برامرا وبزرگان درگاه حملی گران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت وآرزوی صدارت بودند وبرخی در امر لشکر وکشور مداخلت میجستند ودانسته بودند که با بودن او کس را مکانتی نماند ومرجع حاجتی نگردد ووزیر لشکر که کنون خاطر ایشان را مکشوف داشت درخاطر گرفت که اگرچه بکثرت قبایل وعشایر ومدد دوستان وفرمان برداران بر دیگران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد ومن همانا از کاشان از بهر آن بدینجا شدم که حوزه دار الملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم پس خانان صواب شمرد که نخستین شارژدفر دولت انگلیس را دیدار کند واز آنجا بدربار شود تا امرا بدانند که اگر با وی طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بحمایت ایشان جنبش خواهد کرد پس باپذیره شدگان از دروازه دار الخلافه درآمده شارژدفر را ملاقات کرد واز آنسوی مهدعلیا دستر کبری که آموزگار دانایان روزگار تواند بود به صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا خطی بوزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت شاه شهید آقامحمد شاه تاکنون پدران واعمام وعشیرت تو که همیشه دویست تن مرد شناخته درمیان ایشان بوده حاضر حضرت بوده اند وتقویم دولت کرده اند پادشاه حق شناس هرگز شما را آلوده عصیان نسازد وخدمت شما را بسیلاب نسیان محو نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیر وبهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی برزیادت آماده خدمت باش لاجرم وزیر لشکر با ارک سلطانی درآمده بفرمان مهدعلیا در عمارت خورشید فرود شد و کارگذاران مهدعلیا او را مهمان پذیر شدند ومجلس او را خورش وخوردنی از مطبخ خاص نهادند بزرگان دولت واعیان حضرت همه روزه وهمه شب نزدیک او انجمن شدند دراینوقت از محفل خلفای ارک ومجلس اکابر شهر خدمت او را قوت برزیادت بود وازدحام مردم در نزد او هر ساعت برافزون می شد

اما صدر الممالک مشورت امر وزارت اعظم را خاص خویش می پنداشت

در ذکر طغیان وعصیان سیف الملوک میرزا وگرفتاری وحبس او بفرمان مهدعلیا بدست سلیمانخان افشار

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دار الخلافه نشیمن داشتند تبرکتازی برخاستند مسالک را برمترددین مهالک کردند واز معابر مقابر ساختند مهدعلیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمانخان افشار با جماعتی از لشکر جرار از دار الخلافه بیرون سفر کند طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید سلیمانخان با چهارصد تن سواره افشار راه برگرفته تا حدود قزوین براند وشتر قبایل راهزنان را از قوافل بگردانید

دراه

دراه کاروانیان را گشاده داشت دراینوقت فتنه سیف الملوک میرزا ظاهر گشت همانا سیف الملوک پسر ارشد واکبر ظل السلطان است وسیزده سال از ظل السلطان روزگار کمتر برده واین شگفت نباشد چه بسیار افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که باعث عیش روزگار برند در دوازده واگر نه در سیزده سالگی خواب بینند وبلوغ حلم کامیاب شوند بالجمله ظل السلطان فرزند خود سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانه آذربایجان داشت وبملازمت خدمت عم خود نایب السلطنه عباس میرزا بگماشت ونایب السلطنه او را مانند یکتن از فرزندان خود تربیت همیکرد ودختر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمدشاه بود با او عقد بست واز وی فرزندان آورد وبعد از وفات فتحعلیشاه چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک در مخالفت محمدشاه غازی با پدر خود ظل السلطان موافقت کرد اگرچه محمدشاه بر قتل او قادر بود قطع رحم وحسم قربت روا نداشت وفرمان کرد تا او را در قزوین برده جای دادند وچندتن نگران شدند که از دروازه شهر بیرون نشود وزن وفرزند او که خواهر وخواهرزادگان پادشاه بودند در دار الخلافه نشیمن داشتند وروزگار خود را با الطاف پادشاه به نیکوئی میگذاشتند چنانکه اسدالله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود وبکمال فطانت ودیانت آراستگی داشت برحسب فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان ودامغان یافت وهم در آنجا بود تا شاهنشاه وداع تاج وگاه گفت اکنون باسر داستان آئیم دراینوقت که سلیمانخان افشار در محال ساوجبلاغ بنظم طرق وشوارع مشغول بود سیف الملوک فرصتی بدست کرده از دروازه قزوین بیرون گریخت ودرمیان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرود شد ودر مدتیکه در محبس قزوین بود از آن زر وسیمی که محمدشاه باجری او مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان اندوخته داشت این مبلغ را نیز باخود حمل داد ودرمیان قبایل آورد وبدین خزانه هفتصد وهشتصد تن سواره وپیاده برسر خود انجمن کرد وخیالات سوداوی که در زاویه تنهائی ملازم هرکس شود درمحبس چهارده ساله چنانش در دماغ اقتحام کرده بود که بهیچگونه عقل دوراندیش از در صلاح وصواب راه نتوانست کرد پس بتوانی سر بداعیه سلطنت برداشت وقلم وقرطاسی بدست کرده بسران وسرکردگان سپاه مناشیر شاهانه نگاشت وبرسر هر منشور چون پادشاهان طغرا نهاد وفرمان پادشاهانه داد بدین شرح که میباید در رکاب ما حاضر شوید واز کین ساختن وسر باختن خویشتن داری نکنید تا عنایت ملوکانه بینید واگر نه سخط پادشاهانه خواهید یافت ویک چنین حکم نیز بسلیمانخان افشار فرستاد واز قضا دراینوقت یکتن از مردم وزیرمختار روس که چهار هزار دینار زر بر فتراک بسته داشت وطریق دار الخلافه میگذاشت عبور او بر سیف الملوک میرزا افتاد وبفرمود او را حاضر کردند وآن زر را از وی بگرفت وبر مردم خود قسمت کرد وخطی بدو داد که چون بر تخت سلطنت جای کند این زر از خزانه دولت برساند وبا او گفت وزیرمختار را بگوی که من این زر از تو بقرض بردم چه امروز مرا فرض افتاده مع القصه سلیمانخان کتاب او را جواب بازنداد ومکتوبی چند بسرکردگان افشار فرستاد تا بسوی او شتاب کردند وهشتصد سوار فراهم شدند این هنگام سلیمانخان دل قوی کرده مکتوبی چند بسران قبایل قزوین

ومردمی که با سیف الملوک سیر و سلوک میدادند نگاشت وایشان را از زور و دست سپاه و سخط پادشاه تهدید و تخویف کرد و خود با یغمار بجانب او تاختن نمود و در بقعهٔ امامزاده که بکازرسنگ نامیده میشود سیف الملوک را دریافت مردمی که در کنار او بودند و زر و سیم او را امیر بودند چون لشکر بیگانه را دیدار کردند بی آنکه آغاز جنگی کنند یا تفنگی بگشایند سیف الملوک را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملوک چون این بدید دهشتی عظیم یافت و از بهر فرار برنشسته طریق جبلی که در آن حوالی بود پیش گرفت تا کمر خود را بمعقلی رساند و از بلا برهاند سواران افشار بکردار ستارهٔ شهاب از دنبال او شتاب گرفتند و او را با چند تن از خاصان او دریافته ماخوذ داشتند و باز شتافتند و هم درین وقت چون بفرمان مهد علیا امامعلی خان یوزباشی و نوراللّه خان شقاقی روانهٔ درگاه شاهنشاه ایران بودند سلیمانخان صورت حال را عریضه کرده بمصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن شب را در بقعهٔ امامزاده بپای برده بامدادان سیف الملوک میرزا را با قید و بند بقریهٔ حیند آورد و این قصه را نیز در حضرت مهد علیا و امرای دربار معروض داشت لاجرم مهد علیا که درین وقت سلیمانخان خانان را بدفع سیف الملوک برانگیخته بود آسوده خاطر شده فرمان کرد تا او را مغلولا بدار الخلافه کوچ دهند پس سلیمانخان افشار بعد از سه روز او را برداشته از دروازهٔ دولت بارک سلطانی در آورد و بحبس جاودانی در انداخت و از بهر نظم طرق و شوارع هم بدان اراضی باز تاخت و در آن محال بزیست تا موکب شاهنشاه ایران برسید پس پذیره راه شده نیز در همان کازرسنگ بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت و مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت اما مهد علیا بعد از حبس سیف الملوک میرزا حکومت فرزند او اسداللّه میرزا را در سمنان در شریعت سلطنت نکرده دانست و رقم عزل او را بدو فرستاده حاضر طهرانش ساخت مع القصه اگرچه در تمامت ایران هیچکس لایق تخت و تاج نتوانست بود و اخذ خراج نتوانست کرد اما در بدو سلطنت ناصرالدین شاه تمامت بلدان و امصار ایران آشفتگی داشت و شاهنشاه با آب شمشیر این آلودگیها را بشست شهر کاشان که از آسایش و آرامش مردم کوباکوی خاموشان است هم درینوقت در میان اعیان ایشان کار بمقاتلت

شورش مردم بروجرد بر جمشید خان ماکوئی

و مبارزت میرفت چنانکه در ایام توقف جعفرقلیخان قراباغی که از پی حمل خزانه بدان بلده سفر کرده بود همچنان این مقابله و مقاتله برقرار بود تا ورود شاهنشاه ایران بطهران هیچکس نیاسود و شهر بروجرد که در تحت حکومت جمشید خان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت و چون مردم ایران از جماعت ماکوئی خاطر رنجیده داشتند مردم بروجرد بنیان کین و کید جمشید خان بر نهاده شدند و این هنگام جمشید خان بیرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد سکون داشت و با سراپرده و سرباز و ثروتی که امرای بزرگ را گرانی کند روز میگذاشت پیش از آن که کس او را بپای کاهاند مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگاه شدند و ناگاه بروی تاختن کردند مرد و مال او را بگرد در آوردند در پایان امر جمشید خان از آن مهلکه با تن عریان نجات یافت و بسلامت جان شاد خاطر بود و پس بهزار تعب و طلب سلبی درویشانه در پوشید و کودنی بکری گرفته برنشست و بدینگونه یکتنه تا طهران کوچ داد و او نیز

بباغ

شورش مردم کرمانشاهان بر محمّعلی خان ماکوئی

بباغ محمد حسن خان سردار ایروانی فرود شد و دیگر محمّعلی خان ماکوئی که این هنگام امیر پنجه است حکومت کرمانشاهان داشت مردم آن بلده نیز از وی دلتنگ بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را اصغا کردند بروی بشوریدند و بسیار کس از مردم او را ماخوذ داشته سلب و ثروت بگرفتند محمّعلی خان با معدودی از آنجا هزیمت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموکب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در جای خود مذکور میشود و همچنان از این پیش بشرح رفت که خسرو خان گرجی برحسب فرمان شاهنشاه غازی سفر کردستان کرد و رضا قلیخان والی را محبوسا بدار الخلافه فرستاد و بصوابدید کارداران دولت او را در توپخانه بازداشتند و چند تن از توپچیان بحراست او بگماشتند بعد از وفات محمد شاه که هرکس گرفتار خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از میان توپخانه بیرون گریخت و بفوج سربازان گروس که در ظاهر قلعهٔ محمدیه اتراق داشتند پیوسته شد و ایشان را بدمدمه و وسوسه با خود متفق ساخته راه کردستان

آشفتگی سنندج و کردستان

پیش داشت و در عرض راه از تعدی سرباز و تعرض ایشان با مترددین نیز پرهیز نکرد مع القصه سربازان را گسیل گروس کرد و خود بکردستان در رفته مردم را بگرد خویش انجمن کرد و بقصد خسرو خان لشکری کرده بر سر او تاختن برد علی خان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان و در تحت فرمان خسرو خان بودند اجتهادی کردند اما ایشان را قوت مقاتلت با رضاقلیخان نبود لاجرم در قلعهٔ سنندج محصور شدند و بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که خبر ایشان در آذربایجان سمر گشت و از آنجا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه فرمان کرد تا خسرو خان و علیخان با مردم خود راه برگرفته در زنجان بلشکرگاه پادشاه پیوسته شدند و از آن پس فرمان رفت تا رضاقلیخان را نیز ماخوذ داشته بطهران آوردند چنانکه درجای خود مذکور میشود

در ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله و خاتمهٔ امور ایشان

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای ملال رخت بیرون برد این خبر موحش را روز جمعه یازدهم شوال بشیراز بردند حسین خان آجودان باشی ملقب بنظام الدوله که این هنگام حکومت مملکت فارس داشت سودی در اخفای این خبر ندانست روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت شاهنشاهی مریض رخت ببست و شاهنشاهی جوان بتخت نشست آن روز را بتعزیت بگذاشت و شب هنگام نام السلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زر نقش بزد و روز دیگر مجلسی بتهنیت کرده از آن زر و سیم نو بنام شاهنشاه نو بذل کرد و پیشکشی لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت و آن اشیا در اراضی خمسه حاضر درگاه شد و چون میرزا تقی خان امیر نظام اینوقت امور جمهور را زمام داشت و با حسین خان بمخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستادهٔ او را بی پاسخ و جواب بجانب شیراز شتاب داد و مردم شیراز که مخاصمت حسین خان را در خاطر نهفته داشتند چون بدانستند که او را در نزد کارداران دولت منزلتی نیست یکباره در دفع او همدست و همداستان شدند و اینوقت صد تن توپچی و شانزده عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و عزیز خان

تری سرهنگ سرباز که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است هم در شیراز
اقامت داشت و قبل ازین غایله سیصد تن سرباز و دو عراده توپ و بعضی قورخانه بحکم حسین خان
باراضی ممسنی سفر کردند تا آن اراضی را منتظم کنند و صد تن سرباز نیز در حدود داراب بود مع القصه نخستین
محمدقلیخان ایل بیگی شقاقی سیصد تن سربازان را گرفته محبوس نمود و آلات حرب ایشان را با آن دو توپ
و قورخانه ماخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود نیز بی برگ و ساز باز آمد حاجی قوام کلانتر
شهر شیراز که سالها با ایل بیگی طریق مخاصمت می سپردند اینوقت در مخالفت حسین خان سر موافقت پیش
کردند پس ایل بیگی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب پانزده هزار کس انجمن کرده در یکفرسنگی شهر
اوتراق کرد و آن سیصد تن سرباز را محبوسا با خود کوچ میداد و قوام الملک نیز از شهر ده یک چنین
مردم فراهم کرد و خود بیرون شده ایل بیگی را دیدار نمود و در دفع دادن حسین خان محاورت و
مشاورت بپای برد آنگاه مراجعت کرده حسین خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در
بیرون این بلده انجمنی کرده اند تا در حرکت و سکون شما سخنی کنند و رای صواب را از خطا باز دانند واجب است
که شما نیز درین مجلس شوری از خویشتن کس بگمارید تا فرجام کار را بدانید و کار را بانجام رسانید عزیزخان
سرهنگ و میرزا عبدالله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن بر این نهادند
که آن پادشاه که حسین خان را بحکومت ما فرستاد وداع تاج و گاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران
بعد از ورود بطهران باز حسین خان را بر ما فرمان روا خواهد کرد صواب آنست که حسین خان طریق دار
الخلافه برگیرد و ما را بحال خود باز گذارد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان هرچه حکم رود اطاعت
خواهیم کرد ایل بیگی گفت اگر حسین خان جز این کند او و مردم او مقتول خواهند گشت قوام الملک در آن
مجلس سخن نکرد و چون بشهر مراجعت نمود با حسین خان پیام فرستاد که من بخیانت دولت آلوده نشوم
و اگر خواهی بارک درمی آیم و بحراست قلعه ارک کمر استوار میکنم اگر توانی ایلخانی را دفع دهی حسین خان را
آن لشکر نبود که با سی هزار کس مقاتلت کند و بیم داشت که بی رخصت کارداران دولت طریق حضرت
سپرد پس سخن بتوریه و تعبیه در افکند و پیام کرد که من بسیج راه میکنم بدین شرط نخستین آن سیصد تن
سرباز را که منهوب ساخته و بحبس انداخته اید آلات و ادوات ایشان را مسترد سازید و بمن فرستید
دیگر آنکه چون توپخانه را از من باز میگیرید مردمان در عرض راه ما را علف و آذوقه ندهند سه ماهه
اجری سرباز را تسلیم کنید تا جان بسلامت توانند برد و دویست نفر شتر مرا که مانده اید هم باز دهید
تا بنه و آذوقه خویش را حمل دهم آنگاه هشت روز مرا مهلت بگذارید تا بسیج راه کرده کوچ دهم عزیزخان
شب هنگام نزدیک ایل بیگی شتافت و انجام این معاهدات را برو حمل کرد و گفت من با تو بر
طریق مهر و مودت بوده ام و هرگز بزیان تو رضا نداده ام اکنون واجب است ترا تنبیهی کنم و از
وخامت اینکار بیاگاهانم هیچ نکوئی این جنگ و جوشش از هرچه کنی و این خصمی با که افکنی گرفتم
آنکه درین مقاتلت غلبه ترا افتاد و این جمع را قلع و قمع کردی هیچ ندانسته که بنخواهی این مردم شاهنشاه

ایران

ایران بر خیزد و خاندان تو بکیفر این گناه ویران کرد ایل بیگی را این سخنان از مستی غفلت بهوش کرد سربازان را
از حبس رها ساخته آلات حرب و ضرب باز داد و دست از توپخانه و قورخانه باز داشت و عزیزخان آن شب را
بپایان آورد و صبحگاهان توپخانه و قورخانه را برداشته با خط اجری سه ماهه سرباز مراجعت بشیراز کرد و بتعاقب
حسین خان بحفظ و حراست قلعه پرداخت و سربازان را در مدافعت و منازعت دلیر ساخت روز هشتم که
میعاد برسید و کوچ دادن حسین خان را وقت فراز آمد و خلف وعده او مکشوف اهالی شیراز گشت نیران

حصار دادن مردم شیراز حسین خان نظام الدوله را

فتنه افروخته آمد روز دیگر ایل بیگی بمنزل سعدیه تحویل کرد و مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر بر زند بطبطاب
افتادند نخستین سه هزار تن تفنگچی بمسجد وکیل در رفت و دو تن سلطان فیروزکوهی و یکتن مرد سقا را که در
آن مسجد راکع و ساجد بودند با تیغ پاره پاره کردند و ارک را بمحاصره گرفتند و بازار وکیل را بمعرض غارت
در آورده سرمایه معیشت ساختند حسین خان درینوقت گرفتار تب لرزه و مرض نوبه بود عزیزخان در کمال
شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا توپچیان در مسجد را با گلوله توپ شکسته و سربازان
یورش برده مسجد را از مردم شیراز بپرداختند و سنگر خویش بر بام مسجد راست کردند درین مبارزت
سه تن از سرباز و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و ازین واقعه چون چهار روز بگذشت دیگر باره پنجهزار تن
از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارک است فرو گرفتند و همی خواستند تا در بام بازار
سنگر کنند عزیزخان با فوج شقاقی مخبران و فوج چهارم تبریزی ببام بازار رفته کارزار داد و مردم شهر را
بقوت جلادت قهر کرد و بر بام بازار نیز سنگری کرده دو عراده توپ بدانجا نقل کرد و درین جنگ سه تن
از سرباز و سی تن از مردم شهر عرضه دمار گشت درینوقت زین العابدین خان پسر قاسمخان قوللر آقاسی که یوزباشی
غلامان بود بمواعید مردم فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سرای خویش را که مشرف بر عمارت حسین خان
و عزیزخان بود بمردم شهر بسپارد تا از آنجا رزم دهند عزیزخان بدین معنی وقوف یافته شامگاهی با
پنجاه تن سرباز بدانجا شتافت و آنخانه را فرو گرفته نگاهبانان برگماشت زین العابدین خان بمیان شهر
در رفته پناهنده شهریان گشت مع القصه در اطراف ارک و باغ مردم شیراز بیست و پنج سنگر فراز کردند
و چهل روز بین الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سنگرها با سنگر سرباز افزون از سه ذرع و چهار ذرع
مسافت نداشت یکروز چنان افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیزخان در حافظیه حاضر شده سخن
از در مداهنت کنند و این جنگ و جوشش را خاموش بدارند تا آنگاه که از شاهنشاه ایران منشوری برسد
پس هرچه فرمان کند فرمان پذیر باشند و پیمان نهادند که از جانبین افزون از دویست تن کس حاضر نشود پس
عزیزخان با دویست تن سرباز بیرون شد و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را ماخوذ دارند
و با این شرط بمقصود خویش فایز نبودند لاجرم بعد از بیرون شدن عزیزخان جنگ در انداختند و
بسنگرها حمله دادند حسین خان فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند چنانکه چهل تن مطروح افتاد و صد تن
مجروح گشت و از آنسوی چون بانگ توپ و تفنگ گوشزد عزیزخان گشت بی توانی بجانب ارک شتاب
گرفت مع القصه چون خبر این فتنه در نزد کارداران دولت سمر گشت بداعیان فارس گردید

که دیگر گرد فتنه نگردند و برحسب فرمان امیر اصلانخان پیشخدمت آنگاه که شاهنشاه منصور از خمسه بجانب دار الخلافه کوچ میداد آن منشور را گرفته بسوی شیراز در تاختن آمد و بعد از ورود موکب پادشاهی بدار الخلافه احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی مامور شد که بشیراز سفر کرده پشت دروی اینکار را نیک بپیچد و مهیج این فتنه را بداند بعد از ورود احمدخان چون اعیان فارس از احکام شاهنشاه آگاه شدند از جنگ و جوش باز نشستند پس احمدخان دران بلده اقامت جست و مردم را به بیم و امید آسایش و آرامش بداد تا آن هنگام که حکام فارس مامور شدند و حسین خان را برحسب امر محبوس داشتند چنانکه مرقوم میشود

در ذکر آشفتگی مملکت کرمان و مقاتله فضلعلی خان بیکلربیکی با عبدالله خان صارم الدوله

فضلعلی خان بیکلربیکی کرمان در عشر آخر رمضان همی خواست تا بجانب بلوچستان تاختنی کند و از قبایل بلوچ و دزدان و راهزنان را که زحمت بازرگانان میکنند فوجی اسیر و قتیل گیرد و ازین تاختن و رزم ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کارداران دولت معروض دارد که حکومت یزد نیز مرا میباید زیرا که من باید حدود یزد را منتظم کنم و راه کاروانیان را از کرمان بعراق گشاده دارم چگونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و نعمت حاکم یزد برد و بالجمله فضلعلی خان پسر خود محمد علیخان را که سرتیب دو فوج قراجه داغی بود بنیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را بوزارت او باز داشت و خود بحدود یزد راه برگرفت بیست روز بر زیادت در بیت و بلند بیابان کمان جلادت بزه کرد و کمین مبارزت گشاده داد و هیچکس از مردم بلوچ را دیدار نکرد ناچار عنان بجانب کرمان برتافت در اینوقت خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سمر گشت و تحقیق پیک عامل آن بلوک سرعی بنزدیک فضلعلی خان گسیل داشت تا او را ازین غایله آگهی دهد قبل از وقوف فضلعلی خان این راز در کرمان مکشوف شد چند تن از پسرهای ابراهیم خان که باتفاق عبدالله خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را انتظار میبردند در ینوقت همداستان شدند که اگر مراجعت کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند و از جانب دیگر نوائی خان که سرهنگ فوج قراجه داغی بود و محمد علیخان سرتیب او را ازین منصب بی نصیب داشت در خاطر گرفت که سربازان را با خود انباز کند و محمد علیخان را از مداخلت در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی نیز بعضی از محمد علیخان خاطر رنجیده داشتند دفع او را می طلبیدند و برخی ازین شورش و غوغا بامید نهب و غارت بودند با نوائی خان همداستان شدند با خود گفتند نخستین باید دو فوج ملایری و قراگوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله است مقهور داشت آنگاه بمراد خویش منصور گشت و بر بادگیرهای باغ نظر و دیگر بامها برآمدند و سنگر کردند و مردم صارم الدوله را هدف گلوله ساختند و بسیار کس را بخاک هلاک درانداختند فوج ملایری و سرباز قراگوزلو چون بیخبر از کین و کید ایشان بودند قریب افتاد که پریشان شوند صارم الدوله چون این بدید شیپور بزد و لشکر خود را انجمن کرده بدفع دشمن برگماشت و مردم او چون نزدیک با قورخانه بودند

نخستین

نخستین قورخانه را بدست کردند و دانسته شد که با تفنگ جنگ قراجه داغی را بپای نتوانند برد و توپهای بارهکوب را بر بادگیرهای افراخته و سنگرهای پرداخته ایشان روی بازوی کردند و آتش در زدند سرباز قراجه داغی را قوت اقامت برفت ناچار از فراز بادگیر و بام فرود شدند با شدکه از بهر مبارزت از در دیگر بیرون شوند چون دانسته شد که قورخانه بدست بیگانه افتاده دیگر مجال درنگ نیاوردند و پشت با جنگ دادند و هزیمت شدند پس عبدالله خان صارم الدوله دست یافت و محمد علیخان پسر فضلعلی خان و نوائی خان سرهنگ و صاحبان مناصب افواج ایشان را گرفته باز داشت و فوجی قراول بر ایشان گماشت و چون از ینکار بپرداخت سربازان بجانب خانه فضلعلی خان تاختند و از سیاه و سفید و طریف و تلید هرچه در انجا نه بود برگرفتند و برفتند از انسوی فضلعلی خان که مراجعت کرمان میداد چون به فرسنگی آن بلده برسید از فضیحت لشکر و حبس پسر و غلبه بیگانه و غارت خانه آگاه شد دانست که در چنین وقت اگر از در چاره بکوشد هم ازین شربت بنوشد پس از همانجا عنان برتافت و تا کبوترخان که هیجده فرسنگ مسافت بود بایلغار بشتافت و در رباطی که بفرمان شاهنشاه غازی خود بنیان کرده بود فرود شد و در انجا بسیج راه کرده طریق دار الخلافه برگرفت و از ینسوی ارک سلطانی بر صارم الدوله مسلم گشت و در بلده کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر نافذفرمان شدند و این هر دو با صارم الدوله طریق موافقت می سپردند و او نیز با ایشان براه مرافقت میرفت تا مبادا علف و آذوقه از و باز گیرند و در حصار ارک کار او دشوار افتد این ببود تا آنگاه که صارم الدوله کاه و جو و دیگر چیزها که بایسته داشت بخط و حواله میرزا اسمعیل بقلعه ارک در برده انباشته کرد در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشرار با او یار بودند یکشب در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایاغ در دماغش اثر کرد بزبان آورد که اگر حکومت این شهر برادر لا دابراهیم خان تواند بود من از برادرم موسی خان لایق ترم همگنان آشوب طلب بطلب مال زید و عمرو حشمت مجلس خمر او را آفرین فرستادند و بدین سخن همدست و همداستان شدند در روز یازدهم ذیقعده با آلات حرب و ادوات ضرب برشوریدند و بخانه میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرضه تیغ و تیر سازند میرزا اسمعیل که اینوقت در خانه موسی خان جای داشت چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز بیمناک شده هر دو تن باتفاق بمیان ارک در رفتند و در جوار عبدالله خان صارم الدوله پناه گرفتند غلامحسین خان خانه میرزا اسمعیل را عرضه غارت ساخت و از انجا با جماعت اشرار بمیدان گنجعلی خان تاخته رحل اقامت انداخت و دار حکومت را در انجا مقرر کرد و روزی چند کار بدینگونه برفت اما از انسوی فضلعلی خان که بجانب دار الخلافه می شتافت چون بدوکان یزد رسید مسرعی از برادرش بخشعلی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقی خان امیر نظام بدو داد بدین شرح که برحسب امر شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه در حکومت کرمان نافذ فرمان باش و اینک موکب همیون از خمسه رهسپار دار الخلافه است بعد از ورود بطهران انتظار منشور شاهانه میدار

گرفتاری محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی

فضلعلی خان را این حکم قوی دل ساخت و مراجعت بکرمان را تصمیم عزم داد از قضا در اینوقت محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی قاجار که مأمور توقف کرمان بود وارد اردکان گشت همانا در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی سعایت دو گونه مردم معتبر بود یکی آنکه بنهانی در گوش او میگفت که فلان و بهمان دوش انجمنی کردند و بمخاصمت تو مواضعه نهادند دیگر آنکس که شبیه خط و خاتم مردم را مکتوبی میکرد و بداندیش هر کس بود گناهی بدو می بست و آن مکتوب را نزد حاجی میرزا آقاسی می آورد و او بسیار وقت بود که بی فحص و پرسش بمکافات استوار میکرد و بی آنکه از کس بپرسد این سخنان گفتار تست یا این نامه نگارش تست تا آن بیچاره ذمت خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه بحضیض چاه می افکند و گناه خویش را نمیدانست و این بزرگ محنتی بود از کرم یزدانی و رحمت ربانی اینقدر بود که چون زهادتی داشت و متابعت شریعت میخواست از خونریزی پرهیز میکرد و بقطع مرسوم مردم رضا نمیداد و اگر نه با آن استیلا که در دولت و مملکت او داشت و آن مردم کم قیمت را در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب نبود اگر اعیان ایران را تمامت خون ریخته باشند و اگر نه گریخته باشند اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان دولت شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی دل با میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی بد کرد بصوابدید او شاهنشاه فرمان عزل او براند و بجای او محمد ناصرخان نصب گشت و قلیل مدتی بر این برگذشت بخشعلی خان قراباغی با چند تن از دوستان او نامه شبیه بخط محمد ناصرخان نگار کردند و مانند خاتم او نقشی بر زدند و او را بخیانت دولت و مودت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی آنرا برگرفت و برخواند آورنده آنرا نشناخت اما این خیانت را بر محمد ناصرخان راست پنداشت و بی توانی بخشعلی خان را بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند چند تن برگماشت تا او را بکرمان برده در آن اراضی اقامت فرمودند در اینوقت که کارداران دولت سلطان ناصرالدین شاه را در فصل حق از باطل بینا و توانا میدانست تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد و از کرمان تا اردکان براند اما فضلعلی خان چون این بدانست بروی تاخته دیگر باره او را ماخوذ ساخت و از ملازمانش اسب و استر و سلب و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جهنده تر رفت و از انطرف در کرمان فتنه دیگر حدیث شد اسمعیل خان برادر کهتر موسی خان در رفسنجان جای داشت چون منهوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را بدانست گروهی از مردم رفسنجان را با خود متفق کرده آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله و موسی خان مکتوبی فرستاد که اینک من بدفع غلامحسین خان در میرسم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ باید صارم الدوله نیز اعداد کار کرد و از دو جانب بر سر غلامحسین خان که اینوقت در بیرون آن بلده مزار میرزا حسین خان را معقل خویش کرده بود بتاختند مردم غلامحسین خان چون نگران این جوش و خروش شدند بی آنکه رزم دهند هراسنده گشتند و پراکنده آمدند غلامحسین خان بمیان شهر در گریخته بخانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در آنجا بوی سلامت نیافت و بخانه برادر خویش حاجی محمد کریمخان بشتافت اگرچه این هنگام حاجی محمد کریمخان

در بلده

در بلده یزد روز میگذاشت اما خانه او ایمنی داشت چون روزی چند غلامحسین خان در آنجا بپای برد خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان مکشوف شد دیگرباره مخالف و موالف متفق شدند و دفع او را از هر کار واجب تر شمردند صارم الدوله توپخانه و سرباز را با موسی خان سپرد و او را با چندتن برادران و جماعتی از مردم شهر بمبارزت فضلعلی خان بیرون فرستاد و چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد و دانست که با چنین سپاه کار حکومت این شهر برقرار نماند پس عنان برتافت و طریق مراجعت گرفت و در اینوقت مسرعی برسید و مکشوف داشت که خسروخان پسر ابراهیم خان و امامعلی خان یوزباشی که اکنون سرهنگ فوج کرمانی است برحسب فرمان بنظم کرمان در میرسند و مکتوب چند از ایشان با عیان شهر آورد و از جمله امامعلی خان نگارشی بمیرزا اسمعیل فرستاد که فلان غلام با من کیدی اندیشیده او را خود محبوس بدار تا من برسم و گناه او را کیفر کنم میرزا اسمعیل انجام این امر را با شحنه شهر بشرح کرد و آن غلام تفرس کرده بخانه ملا علی اعمی که یکتن از علمای آن بلد است پناهنده گشت و شحنه شهر از طلب او باز نمی نشست پسر ملا علی نزد پدر رفت و غوغا برداشت که از این پس اقامت شما درین شهر موجب ندامت است زیرا که شحنه شهر بحکم میرزا اسمعیل مرد پناهنده را از خانه مجتهد بلد خواهنده است این بگفت و مردم کوی و بازار را بسرای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ برساخت و این پدر و پسر در خاطر داشتند که با فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند چه گمان آن میرفت که برحسب فرمان کارداران دولت دیگرباره در کرمان حکومت کند بالجمله ملا حسین پسر ملا علی مردم شهر را به تسخیر ارک برشورانید و حاجی سید جواد را نیز با پدر متفق ساخت چون این خبر بصارم الدوله رسید و اینوقت توپخانه و سرباز او بجنگ فضلعلی خان بیرون شده بود بیم کرد که مبادا مردم شهر بر ارک یورش افکنند و چیره شوند پس از در معذرت و استمالت مکتوبی چند بشهر فرستاد و هیچ مفید نبود و آن شب را متوقفین ارک در کمال هول و هراس بصبح کردند و بامدادان چنان رای زدند که میرزا اسمعیل بخانه ملا علی اعمی رفته از در ضراعت معذرت خواه شود و توبت و انابت جوید پس او بامدادان بسرای ملا علی در رفت و اینوقت یک نیمه شهر در آنجا انجمن بودند پسر ملا علی آغاز پرخاش نمود و سخنهای دلخراشش همیگفت میرزا اسمعیل چندانکه پوزش و نیایش نمود کس عذر او نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد و سخن از مناقشه بمفاحشه انجامید میرزا اسمعیل گفت نه آخر این غوغای عام از برای یکتن غلام است که بدین خانه پناهنده شده من از آن غلام کمتر نیستم و بدینخانه پناه آورده ام چرا دست من نمیگیرید و عذر من نمی پذیرید این سخن در گوش ملا علی و پسرش باد در چنبر بود بالجمله اشرار بجوشیدند و خنجرها بکشیدند و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحت فراوان کردند تا چنان دانستند که جان بداد اما او جان بسلامت برد و از پس آن میرزا اسمعیل را با کارد و خنجر پاره پاره کردند و ملا علی و پسرش نظاره کردند آنگاه حکم دادند تا جسد او را در نمدی پیچیده کشان کشان بمیدان گنجعلی خان بردند و در انداختند و اشرار سلب او را از تن مسلوب داشته عریان بگذاشتند تا مطمح نظاره صغیر و کبیر

قتل میرزا اسمعیل شیرازی وزیر کرمان

گشت در پایان امر چند تن از طایفهٔ شیخیه بیامدند و او را تکفین و تجهیز کرده با خاک سپردند از پس آن بر حسب امر کارداران دولت حاتم خان شهاب الملک مأمور باصلاح کار فضلعلی خان شد و بکرمان آمد و نیز بعد از ورود این حکومت را از بهر خویشتن همیخواست و در امر فضلعلی خان خلل همی انداخت چون این قصه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله منشور حکومت کرمان یافت چنانکه مذکور میشود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبهٔ محمد عبد الله بر آن جماعت

در زمان دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیر الممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب بر ذمّت نهاده بود دوستعلی خان پیشخدمت خاصهٔ شاهنشاه بنیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار حکومت میگذاشت کارداران دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علیرضای صدر و میرزا علی و محمد ابراهیم خان پسر عبد الرضا خان یزدی و چند تن دیگر را بدار الخلافه طلب داشتند بعد از ورود این جماعت بطهران روزی چند بر نگذشت که شاهنشاه وداع جهان گفت و این خبر در یزد سمر گشت و آن مردم که قوّت ردّ و منع اشرار داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین روز میبردند انجمنی کردند و نخستین بدروازهای شهر تاختند سربازی که از بهر حراست بود از فراز برج و باره بزیر آوردند و تفنگ و دیگر ادوات ایشان را بستدند و از آنجا بدر سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند و از جانبین بی آنکه کس را هدف گلوله کنند تفنگی چند گشاد دادند و در این غوغا چند سر اسب از دوستعلی خان بغارت بردند و خنجری از کمر ابو القاسم خان سرهنگ دزدیدند باز کردند صبحگاه دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی و اولاد عبد الرضا خان به پشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده گفتند ما از نزدیک و دور نشویم تا شاهنشاه منصور ناصر الدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور او بدین بلد برسد دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مسئلت نکرد و راه دار الخلافه برگرفت و ابو القاسم خان سرهنگ نیز از قفای او آهنگ کرد در این وقت اشرار شهر یکباره جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورش گرفتند و در هر محلّت یکتن از آن مردم شریر بر دیگران امیر گشت در محلّه کازرگاه محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها به بیع و شرای شمع کار معاش راست میکرد و پدرش عبد الله دهلیزبان کاروانسرای تجارت بود و بالجمله نخستین محمد از یکتن تاجر مجوس سیصد تومان زر مسکوک بقهر و غلبه مأخوذ داشت و بر جماعت اشرار قسمت کرد آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت باز دارند و در حفظ و حراست اموال مردم خویشتن داری نکنند از این روی مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلّات شهر را تحت فرمان کرد و در اینوقت تاجران و مالداران برضای خود هر کس به وسیم و زر بهدیه میفرستاد و او با شرار بذل میکرد و در امر خویش استوار میزیست این بود تا شاهنشاه ایران وارد دار الخلافه طهران شد و حاجی پیرزاده خان

حکومت

حکومت یزد یافت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد افتاد

در ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه در تبریز و سفر کردن بطهران و وقایع بعد از ورود بدار الخلافه

چون شب سه شنبه ششم شوّال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بدار القرار سفر کرد ارکان دولت و شناختگان مملکت که در دار الملک طهران اقامت داشتند همدل و همزبان ولیعهد کردن مهد سلطان ناصر الدین شاه را چشم براه نشستند مهد علیا و ستر کبری والدهٔ شاهنشاه نخستین بجانب فرزند مکتوبی فرستاد و آگهی بداد وزیران مختار دولت روس و انگلیس نیز هر یک بقونسل خویش نامه کردند تا شاهنشاه زود از قصه آگاه کنند بالجمله نخست نامهٔ والغورکی وزیر مختار روس بانیچکوف که در تبریز قونسل بود در رسید بدین شرح که محمد شاه سخت مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان دانشمند از مداوا و معالجت او دست باز داشتند انیچکوف که اینوقت در نعمت آباد از بهر ییلاق اوتراق داشت چون این مکتوب برخواند بر اسبی رهوار برنشسته شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعتی شب یازدهم شوّال بدر سرای سلطان ناصر الدین شاه حاضر شده و بدستیاری دربان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که در نیمشب خویشتن را بدین رنج و تعب انداخته و تا بدینجا تاختهام لاجرم شاهنشاه اجازت کرد تا حاضر پیشگاه شد پس مجلس را از بیگانه بپرداخت و انیچکوف مضمون نامه را مکشوف ساخت شاهنشاه ایران که آیت یزدان بود و چون کوه پا برجای هیچ آشفته رای نگشت و انیچکوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس بطلب میرزا فضل الله نصیر الملک که این هنگام منصب وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده قصهٔ این غایله را با او حدیث کرد نصیر الملک از اصغای این خبر پای از سر ندانست همیخواست دیوانه شود و اگر نه از هوش بیگانه گردد شاهنشاه بانگ بر او زد که با خویش باش و رای خویش تیره مکن این هنری نباشد که روز آسایش خرد مردم را آزمایش کنند مرد عاقل آنست که در مهالک پر آفت و مسالک مخافت عقل خویش را پریشیده نسازد و از طریق حزم و رویت بچاره پردازد اگر چه در مصیبت پدری مانند محمد شاه هر گاه در تمامت عمر مرا تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد اما نتوان طریق سوگواری بر داشت و زمام ملک و مملکت را از کف فرو گذاشت تا بندگان خدای را قدر و ارج برود و پایمال هرج و مرج شود و اگر چه مرا آن قدرت است که یکتنه بر اسب خویش بر نشینم و تا دار الخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم چه مردم ایران را خاطر بخیال من گلشن است و چشم بکوکب من روشن اما اینگونه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد باید با قورخانه و توپخانه و لشکری لایق بدار الخلافه کوچ داد اگر چه خراج آذربایجان را من تمامت بذل کردم اما هنوز معادل سی هزار تومان زر مسکوک در نزد گنجور من حاضر است آن را نیز برگیر و اعداد لشکر و بسیج سفر کن نصیر الملک زمین خدمت ببوسید و بازخانهٔ خویش شد و میرزا تقی خان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او با رزن الرّوم در کتاب تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم شد هم در اینوقت بر حسب فرمان بخانهٔ نصیر الملک آمد و الله ویردی خان پسر قاسمعلی خان را که یاور توپخانه بود با خود بیاورد و بی آنکه دیگر مردم را از این

واهیه و هیا آگهی دهند باعداد لشکر و بسیج سفر پرداختند نخستین هفصد تن توپچی بهارلو که در دهخوارقان سکون داشتند طلب نمودند و کارشان زده عراده توپ و قورخانه راست کردند و فرمان کردند تا از سربازان فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ و ساز خود را کرده فراز درگاه آیند و این کارها را در روز یازدهم شوال ساز کردند و هیچکس را آگاه ازین راز نساختند شب دوازدهم مسرعی که وزیر مختار انگلیس بقونسل خویش فرستاده بود برسید و او نیز نوشته بود شاهنشاه غازی را مرضی صعب طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم عجل و شتاب راه برگیرد و همچنان حاجی میرزا آقاسی مکتوبی بعلی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد و او نیز در شدت مرض شاهنشاه و سرعت سیر سلطان ناصرالدین پادشاه شرحی بلیغ رانده بود و داصیل داصیلی نایب سفارتخانه روسیه و اتیت صاحب نایب سفارت انگلیس نیز برسیدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند عصر روز دوازدهم شوال مسرعی نامی در رسید و از ستر کبری و مهد علیا و سلیمانخان خان خانان مکتوبی آورد و دران کتاب بوفات شاهنشاه غازی تصریح شده بود و این خبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد درینوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند و چنین رای زدند که شاهنشاه ایران اگر همه با صد تن غلام رکابی باشد باید دو اسبه سفر طهران فرماید شاهنشاه گفتار ایشان را پذیرفتار شد و فرمان کرد تا فوج چهارم و فوج مخبران شقاقی حاضر شوند و چهار هزار سوار از جماعت طالش و شاهسون نیز انجمن کرد و بفرمود تا هزار و پانصد باب خیمه در مدت هفت روز از بهر سپاه بساختند چون ازین کارها بپرداخت بصوابدید ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند و در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دارالسلطنه تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و تاج پادشاهی بسر برنهاد و قاطبه علما و فضلای آن بلد و تمامت امرا و بزرگان آن اراضی در پیشگاه سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تهنیت درود فرستادند و از شاهزادگان بزرگ حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و محمدتقی میرزای حسام السلطنه بتقبیل آستانه شاهانه شاکر و شادمانه گشتند روز دیگر میرزا تقی خان وزیر نظام و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مبلغی از زر و سیم از بازرگانان بوام گرفتند و تجهیز لشکر کردند و فرمان رفت که میرزا جعفرخان متوقف در تبریز بوده امور دول خارجه را نگران نیک و بد باشد درینوقت کارداران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت وزارت حاجی میرزا آقاسی امارت بلدان و امصار داشتند و از طریق اجحاف و اعتساف مال فراوان فراهم کرده بجانب ماکو حمل دادند و گنجینه‌ها نهادند صواب آنست که علیخان ماکوئی را ماخوذ داشته فرمان رود تا اندوخته ایشان را بمصادره اخذ کنند چه اینجماعت افزون از تعدی با رعیت بحکم اوارجه نگاران حملی گران از مال دیوان ماخوذ ساخته و کس بجمع و خرج ایشان نپرداخته شاهنشاه دریادل فرمود ما را چشم بر گشودن بلاد و فتح ممالک است نه بر جریده حساب و فرد تذکرت و علیخان را رخصت کرد تا مراجعت بماکو کرده در سرای خویش اقامت کند و این علیخان را دو ماه ازین پیش شاهنشاه غازی

بصوابدید

بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بسرداری کل عساکر منصوره فرمان فرستاد و او را شمشیری که قبضه آن مرصع بالماس بود و نشانیکه مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرد و میرزا تقی خان وزیر نظام مبارکباد این محل و منصب در تبریز بساطی در خور بگسترد و طوی لایق بکرد مع القصه روز نوزدهم شوال ده هزار تن از ابطال رجال سواره و پیاده التزام رکاب را آماده شدند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در باسمنج فرود آمد و فرمان کرد که در همه راه چهارده عراده توپهای بارهکوب را با قورخانه از پیش روی لشکر عبور دهند و دو عراده توپ که بوزن ثقیل نباشد با اسبهای جنیبت جنبش دهند بالجمله در باسمنج از امرای ایران و صنادید مملکت عرایض و ذرایع متوالی گشت که ما همه بندگانیم حضرت پرست چشمها براه گشاده است و جانها بهر نثار آماده هرچه زود آئی هنوز دیر است و هرچه شتاب گیری بجواب باشد و قصه کراهت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و فرار او را بشاهزاده عبدالعظیم نیز معروض داشتند و خروج سیف الملوک را با دعوت ملکانه و سلوک اذراتا بزند انجمانه هم نگاشتند پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باسمنج کوچ داده بسعدآباد براند و از انجا بادجان آمده یکروزه اوتراق فرمود تا سواره طالش الحاق یافت و از انجا تا چمن توپچی طی مسافت فرمود و هم در انجا یکروز لشکرگاه کرد و احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مامور کرد تا از پیشش روی سفر کند و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را آماده بدارد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد از ورود موکب پادشاهی بزنجان ملتزم رکاب شوند در اینوقت چون محمدخان زنگنه امیر نظام جای بجهان جاوید داشت و علیخان ماکوئی نیز روی بوطن گذاشت هیچکس بر تمامت سپاه ایران نافذ فرمان نبود میرزا تقی خان وزیر نظام که هم درین سفر در تجهیز لشکر تقدیم خدمتی کرده بود وقت را غنیمت شمرد و از کارداران دربار خواستار شد تا منصب و لقب محمد خان زنگنه با او تفویض شود و در ان منزل منصب جلیل امیر نظامی یافت و بدین نام بزرگ نامی گشت و درینجا شاهنشاه را کاری بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقاسی در وزارت شاهنشاه غازی محمدشاه خراج ایران را چنان بذل کرد و بتیول و سیورغال و اکرام و افضال مردم مقرر داشت که هر سال دو کرور تومان خرج ایران از دخل ایران بر زیادت بود نه شاهنشاه مبرور را درین امر از کثرت جود پرسشی میرفت نه وزیر مغرور را در نیکاری نکوهشی بود درین هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت که اگر کار چون دولت ماضی کنم مردم ایران از زیادتی حق خویش ناراضی باشند و اگر بر خراج ایران بیفزایم و حمل رعیت را گران کنم در یوم یقوم حساب چه جواب خواهم گفت پس صواب آنست که از میان مردم ایران یکتن را که بخرد نه خُلق و خشونت خَلق و سورت خوی و غلظت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کنم که نه از لطف جوانان شکوه بیند و نه بر ضعف پیران اندوه خورد حشمت امیران و نقمت فقیران را بیک میزان سنجیده کند و حیله لئیمان را بناله یتیمان بیک امتحان سنجیده آرد تا چون قطع مراسم شاهزاده معیل کند طبعش علیل نشود و چون بر تیول مردمی دبیر خط ترقین کشد از تدبیر او خاطرش ملول نگردد بلکه تا آنگاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند رحم بر مادر و برادر نکند درمیان

همه مردم ایران این هنر را و رناصیه استعداد میرزا تقی خان امیرنظام مطالعه فرمود عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران صدکس را از بهر وزارت نامزد میکردند هنوز نوبت باوی نمی افتاد و این نبود جز از کیاست طبع و فراست خاطر شاهنشاه چه گفته اند دل پادشاه را با ملکوت خدای راه باشد و ارباب دول در پیش وکم ملهم باشند بالجمله شاهنشاه ایران دل برآن نهاد که صدارت اعظم را بمیرزا تقی خان مفوض دارد و این از فتح اقلیمی وکشودن کشوری نامبردارتر بود چه مهد علیا و ستر کبری و تمامت شاهزادگان و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و صنادید درگاه جز این میخواستند و خواستار جز این بودند با اینکه شاهنشاه ایران هنوز هفده و اگر نه هیجده ساله بود هر آنکه خواست کرد و همان راه راست بود اما هیچکس را از مکنون خاطر اگهی نداد اکنون با سر سخن رویم بخشعلی خان یوزباشی قراباغی بفرمان مهد علیا و صوابدید امرا با دو عراده توپ و دو هزار و پانصد تن سوار از دار الخلافه تا چمن توپچی راه برید و پیوسته لشکرگاه گشت و میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد از آن منزلت و تقرب در حضرت مامور باقامت در قم گشت و تاکنون در بلده قم روزگار میگذاشت این هنگام حرکت موکب پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قم بقزوین براند و در آنجا ششصد تن سوار افشار قزوین را تحریض داده با خود برداشت و او نیز در چمن توپچی بلشکرگاه آمد شاهنشاه فرمود میرزا نظر علی را که گفته بود بیفرمانی کند و از قم بدین حضرت راه برگیرد پس حسن خان پسر حاجی بیژن خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که نصیر الملک را بگو تا منشوری صادر کند و بدان حکم چند تن غلام تفنگچی میرزا نظر علی را برداشته تا بارض قم کوچ دهند و در آنجا سکون فرمایند لاجرم چند تن از غلام تفنگچیان بسیج سفر و ثروت میرزا نظر علی حکیم باشی را ماخوذ داشته او را بدار الامان قم تحویل دادند چون در این وقت خبر ورود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدار الخلافه معروض افتاد و امرای درگاه باتفاق از ورود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند شاهنشاه دانا هیچ نخواست که تا ورود موکب پادشاهی امرا از خشیت و تباهی آسوده خاطر باشند هم خطی بدار الخلافه فرستاد که میرزا آقاخان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از ورود بطهران اش بخواند چون این حکم را بدار الخلافه آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه مازندران کنم و نگذارم بدست امرای ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که مورث ندامت باشد منت خدای را که بر این هر دو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد از این دو غایله قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم و مراجعت کاشان گیرم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان ارک سلطانی درآمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالات اند و سود و یکدیگر را از دست نمیگذارند ما از قبل دولت خود ابلاغ اینخبر میکنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در دور باشد و از امنای کاردان

مهد علیا

مهد علیا نیز مراجعت او را راضی نبودند وزیر لشکر چون در میان بوک دیگر افتاد و بیم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امرا زبان ملامت باز دارند و بگویند چرا بی اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید در هنگامیکه صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و تمامت امرائی که در ارک جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند روی بانجماعت کرد که این جنگ و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از آن درست که من بی فرمان بدین در آمده ام و این رای برخطا باشد همانا من بفرمان آمده ام و دست در گریبان برده و دستخط مبارک شاهنشاه را که در ایام ولایت عهد بدو داده و بمحل منیع امارت میعاد نهاد چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه رقم شد بیرون کرد و گفت من بحکم این منشور تا بدینجا تاخته ام و هم اکنون بسرای خویش در خواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فراز آید گر بکشد حاکم است و ر بنوازد رواست دوست و دشمن چون آن خط بدیدند زبانها بکام در کشیدند پس وزیر لشکر از ارک سلطانی بسرای خویش در رفت و برادرش میرزا فضل الله امیر دیوان هم در خانه خویش جای گرفت اکنون بداستان خویش باز گردیم از چمن توپچی موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا بسلطانیه طی مسافت کرد و در میان زنجان و سلطانیه خسرو خان گرجی باتفاق علی خان سرتیپ قراگوزلو و دو فوج سرباز بتقبیل سده سلطنت جبین مسکنت برخاک نهادند چه از آذربایجان فرمان شد که خسرو خان کردستان را برضا قلیخان بگذارد و طریق حضرت بردارد و بالجمله روز ورود شاهنشاه بزنجان دو فوج قدیم و جدید خمسه با هزار و پانصد تن سوار پیوسته رکاب شدند و هزار و پانصد سوار شاهسون نیز از راه برسید و شاهنشاه ایران در سلطانیه یکروز لشکرگاه کرد و عرض سپاه دید توپخانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از پیشگاه حضور عبور داد و هم در اراضی خمسه محبعلی خان ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان بدرگاه پیوست بی فرمانی کردن و بی حکم طلب بحضرت آمدن او موجب سخط و غضب گشت فرمان رفت تا او را ماخوذ داشته بند برنهادند و ادوات حشمت و ثروت او را باز گرفتند آنگاه فوج خمسه را مامور بتوقف زنجان فرمود و افواج قراگوزلو را اجازت مراجعت بخانه داد تا خویشتن را برگ و ساز کرده ساخته سفر خراسان باشند و عم خویش عبدالله میرزا را بحکومت خمسه باز گذاشت و میرزا شفیع تویسرکانی را بوزارت او بداشت آنگاه از اراضی خمسه رهسپار قزوین گشت فوج افشار قزوینی و سوار ایل والوسی که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب واجب نبود مامور بتوقف در قزوین آمدند و هم از آنجا طریق دار الخلافه برداشت مردم طهران تمامت شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند بجز محمد حسن خان سردار ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمد که ما را مسموع افتاد که بیرون قانون چاکری جنبشی همی کنی اگر از این پس سر از سرای خود بدر کرده بفرمائیم تا سرت برگیرند لاجرم محمد حسن خان ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میگرفتند

و درعرض راه برکاب می پیوستند من بنده باتفاق میرزا شفیع صاحب دیوان بدانسوی سلیمانیه تاختیم و خاک پی اسب سلیمان زمان را توتیای دیده ساختیم و بعواطف شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه آمدیم مع القصه موکب پادشاهی بدین شکوه و فرهی از سلیمانیه بقریه یافت آباد نزول فرمود و سراپرده سلطنت افراخته گشت امرائی که در ارک جای داشتند بدین حجت که ارک سلطانی را نتوانستیم تهی گذاشت تا بدینوقت پذیره سلطان نکرده بودند در یافت آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا نصرالله صدر الممالک هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت در یافت آباد که روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان تفرس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاص او خواهد بود و صدرالممالک و جماعتی دیگر از بزرگان در تخریب این امر از قدرت خویش بر زیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشیید حکم پادشاه مناطحت کوه و کاه بود و درین منزل چون صدق نیت و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است کشوف افتاد و مکانت او در فضل و ادب و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چند گونه خط و استقصای چندگونه لغت باز دانستند شاهنشاه ایران بصلاح و صوابدید میرزا تقی خان تحریر رسایل خاصه و ترقیم اسرار مکتومه را با او مفوض داشت بالجمله روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعدة الحرام بود شاهنشاه ایران از یافت آباد بشهر طهران درآمد و میرزا تقی خان را هر ساعت برافتی دیگر خلعت کرد و نام بزرگان و اشراف را جریده کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی حاضر شوند و بحکم ارصاد ستاره شناسان و رصد دانان چون هفت ساعت و بیست دقیقه از شب سپری شد شاهنشاه جوان بخت رخت سلطنت را که از هفت پدر بمیراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهار من بمیزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاد و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بر بست و رشته های لالی منضود را که هر دانه با بیضه کبوتر در برابری توانه دار حمایل کرد و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان بگشاید بر میان بست و بر تختی مرصع و مکلل بر نشست حاضران حضرت رده بستند و رکعا سجدا للتحیت و تهنیت گفتند من بنده نیز چون کرمک شبتاب بر دیدار آفتاب نگران بودم و بران جلوس مبارک یا میمن و تبارک می سرودم و هم دران شب میرزا تقی خان امیر نظام را بجامه که حواشی آن تمام از مروارید آبدار تنضید داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابکی و صدارت اعظم با امیر نظام توام گشت و رتق و فتق تمامت امور بخط و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعدة الحرام شاهنشاه ایران بار عام در داد و در سرای فسیح سلطانی و ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرمر با تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امرا بشربت جلاب و شیلان کامیاب و شیرین روان شدند و از پس آن میرزا تقی خان بر وساده وزارت

جای ساخت

جای ساخت و بنظم مملکت و تقویم امور سلطنت پرداخت محمد حسن خان سردار را خواستار شد تا شاهنشاه گناهش را معفو داشته از ملازمان درگاهش ساخت آنگاه بزرگان ایران یک یک و دو دو در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن درانداخت و گفت نخست بگویید آیا مرا بوزارت اعظم پذیرفته اید و بر آنچه حکم کنم گردن نهاده اید یا پرده مخالف خواهید نواخت ایشان چون دیدند اکنون اتکا بر او استوار گشته و بر مسند حکمرانی کامکار نشسته ناچار بدین قضا رضا دادند و با طاعت و متابعت او مواضعه نهادند میرزا تقی خان از اطاعت خاطر آسوده کرد و حفظ امور جمهور و نظم حدود و ثغور را وجهه همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود و بر امر عراق و مملکت ایران احاطتی لایق نداشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچکس چون میرزا آقاخان وزیر لشکر دانا و بینا نباشد چه از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود و در تحت فرمان وزیر لشکر کار می پرداخت و هنر او را در هر کار نیکو می شناخت و این هنگام دانسته بود که عقده های درهم بافته و برهم تافته امور ایران را جز بسرانگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند گشود ناچار با او طریق موافقت و مرافقت گرفت و شرط وداد و پیمان اتحاد محکم کرد و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و بدست او مشکلات مملکت و معضلات دولت را سهل دانست و زبان او را انفتاح ابواب بسته دول خارجه شمرد و در اینوقت بنیان امر خویش را بترصیص این قواعد و تشیید این مبانی استوار یافت و با دل قوی و پیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و دو کرور تومان خرج را بر جمع افزون یافت پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خورد نام هر کس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و درین امر وضیع و شریف و قوی و ضعیف را بیکدست بهره فرستاد تا هیچکس را بکس سخره نباشد و من بنده با آنکه در حضرت شاهنشاه بمنصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشاد قصاید لالی فراید نثار حضرت می بردم و تاریخ اقالیم سبعه جهان و اقسام خمسه زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگارش میدادم و روایت عرایض قریب و بعید را در بار عام بین یدی الاعلی بدان ذلاقت و طلاقت میکردم که مورد تحسین پادشاه می افتادم و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه رسید من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا بآخر رفتم بالجمله با تقدیم چندین خدمت میرزا تقی خان معادل دو هزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست الا آنکه میعاد نهاد که چون اتکا بر میزان نهم با تو و چندان دهم وزیر لشکر نیز آنچه وی بر ذمت نهاد ضمانت کرد مع القصه کار بدینگونه کرد و چندانکه جمع و خرج خراج ایران را با هم برابر بداشت از پس آن بنظم بلدان و امصار پرداخته بصوابدید شاهنشاه ایران فرمان کرد تا اسکندر میرزا بحکومت قزوین بیرون شد و میرزا مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت و ایشان در عشر آخر ذیحجه بجانب مقصد شتافتند و شاهرخ میرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای

تدبیر کردن میرزا تقی خان امیر نظام با میرزا آقاخان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران

فارس مامور بحکومت کاشان گشت و محمد کاظمخان پسر محمد حسین خان کاشی بوزارت او نامبردار آمد و در خدمت او طریق کاشان گرفت

در ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و جمعی از سرداران

ازین پیش در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه قصه خراسان و تاختن شاهزاده حمزه میرزا بدان اراضی و هزیمت شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو بسرخس گریختند و شاهرخ خان قاجار در سبزوار جای کرد مرقوم شد هم اکنون این سخن از آنجا که باز شد فراز می‌آید آنگاه که شاهزاده حمزه میرزا بخون محمد علیخان ماکوئی از مشهد مقدس بجانب بزنجرد کوچ میداد و صمصام خان را با یک فوج سرباز در ارک مشهد باز گذاشت و نیابت حکومت خویش را بدو تفویض کرد و او با مردم آن بلده کار بعدل و نصفت همی کرد و سرکردگان لشکر که چون دیگر چاکران جز کین و کید یکدیگر را نجویند و در حضرت جز بر بد هم سخن نگویند بر صمصام خان حسد بردند چون حمزه میرزا از بزنجرد مراجعت کرده بجهة غزارت میاه و خضارت گیاه چهل روزه در چمن کادباغ اوتراق کرد وقت یافته زبان بشکایت و سعایت صمصام خان گشودند چندانکه حمزه میرزا او را احاضر خدمت ساخته مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی با دو فوج سرباز همدانی و افشار بجای او نصب کرد بعد از ورود او بمشهد سرباز افشار و همدانی سر بنافرمانی برآوردند و دست تعدی باموال و اثقال رعیت شهر و حومه فرا بردند تا بدانجا که مردم خرمنهای اندوخته و حبات انباشته را در بیرون شهر بگذاشتند و حراست زنان و فرزندان خود را مقدم داشته بخانهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون بر سران سپاه حکمی که لایق بود روان نداشت بعد از اصغای اینخبر کار بمسامحت گذاشت و از آنسوی مردم لشکرگاه از بهر علف و آذوقه بهر دیه و قریه در میرفتند مانند اهل غارت و یغما هرچه می یافتند بر میگرفتند لاجرم مردم خراسان یکباره رنجیده خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله که بعد از ورود حمزه میرزا بخراسان با عشیرت آصف الدوله و سالار در بقعه شریفه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشته و تاکنون در آنجا میزیست درینوقت فرصتی بدست کرده مردم شهر را یک یک در تحت قبه مبارکه دیدار همی کرد و در فتنه و شورش مواضعه همی نهاد و از قضا هم درین هنگام در چمن کادباغ خبر بحمزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفرقلیخان شادلو لشکری انبوه از ترکمانان برداشته از سرخس تا آق دربند تاخته‌اند و راضی خان سرخسی نیز با ایشان کوچ میدهد باشد که در نواحی مشهد غارتی برند و غنیمتی گیرند حمزه میرزا بعد از اصغای اینخبر نخستین جمعی از سواران عراقی را فرمان کرد تا باراضی کال یاقوتی رفته حدود خراسان را از شر دشمن نگران باشند و از قفای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از توپخانه و سرباز و سوار خراسانی بتاخت و این هر دو لشکر در کال یاقوتی با هم پیوسته شدند و ایشان را آگهی آمد که جعفرقلیخان و سالار تا بارض نظریه رانده‌اند و راه نزدیک کرده‌اند لاجرم سواران عراقی و خراسانی باستقبال جنگ ایشان

استعجال

مقاتله ترکمانان سرخس با لشکر خراسان

استعجال کردند جعفرقلیخان چون اینمعنی را بدانست لشکر خویش را در کمینگاهی باز داشت و خود را با معدودی در پیش روی لشکر نمودار کرد چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و اسب برجهاندند و از دنبال ایشان براندند جعفرقلیخان گاهی ستیزنده و گاهی گریزنده سواران را از میان توپخانه و سرباز بمسافتی بعید دور افکند آنگاه مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را در میان پرده خویش افکندند و از چهار سوی رزم دادند و عبدالله خان صاین قلعه را با دو برادرزاده بضرب گلوله تفنگ از اسب در انداختند جماعتی از سواران صاین قلعه و شاهیسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی اسیر گشته بقیة السیف هزیمت شده تا بمیان سرباز و توپخانه عنان نکشیدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد که شما را با سالار مواضعه در میان است و این تباهی که در سپاه ما افتاد چندانکه جمعی سر بدادند و گروهی پشت با جنگ کردند همه از حیلت و نیرنگ شما بود و هم اکنون از میان لشکر آذربایجان و عراق بیک سوی شوید و جداگانه اوتراق کنید و محمد حسین خان هزاره با پانصد تن سوار و دیگر سواران خراسان را بلشکرگاه خویش راه نگذاشت مردم خراسان یکباره دل آزرده شده سخن بر آن نهادند که هنگام فرصت طریق مخالفت سپارند و اینخبر بشهر مشهد فرستادند مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قوی دل شدند و از آنسوی چون قصه قتل عبدالله خان صاین قلعه و هزیمت لشکر را حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن کاغ کوچ داده تا کال یاقوتی بتعجیل طی مسافت کرد درینوقت حاجی بیگلربیکی از تحت قبه مبارکه اعلان کلمه عصیان را تصمیم عزم داد و چند تن از اشرار شهر را با خود متفق کرد و رجب مروی را نیز طلب نمود و این رجب از جمله غلامان رکابی بود که برحسب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفرقلی میرزا پسر محمد ولی میرزا میزیست هنگام توقف حمزه میرزا در چمن کادباغ آلوده عصیانی گشت و جعفرقلی میرزا بزخم چوبش زحمت فراوان کرد لاجرم رجب بشهر مشهد گریخته بصحن قبه مبارکه پناه برد و این هنگام با حاجی میرزا محمد خان بیگلربیکی پیوست بالجمله رجب مروی با پنجاه تن از اشرار بلد شمشیرها از غلاف برآهیخته‌اند و برقعها از چهره در آویختند و باغوای بیگلربیکی در شب بیست و پنجم شهر رمضان از صحن مقدس رضوی علیه السلام بیرون تاختند و نخست راه بازار را پیش داشته بطلب شحنه شهر همی شتافتند و او را در جای نشست خود نیافتند چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی شهر داشت باتفاق حاجی میرزا هاشم مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما در سرای یک تن از اعیان مشهد بمهمانی بود لاجرم جماعت اشرار فحص حال او را کرده ناگاه بدان ضیافتگاه درآمده با نقابهای آویخته و حربهای آهیخته بمجلس در رفتند و ابراهیم سلطان را از کنار علما بمیان مجلس کشیده با تیغ پاره پاره کردند و هر شش او را بیکدروازه بیاویختند و میرزا کاظم سمنانی را نیز مقتول ساختند و از آنجا بجانب خانه حاجی میرزا عبدالله متولی باشی شتافتند و بسرای او در رفته او را از میان جامه خواب ماخوذ داشته و کشان کشان تا بمسجد گوهرشاد آوردند

میرزا محمد خان بیگلربیگی که در اینجا نیز آتش فتنه را دامن میزد چون چشمش بر حاجی میرزا عبدالله افتاد از در خشم با آن جماعت گفت که هنوز او را زنده بنزدیک من میدارید لاجرم او را بیکسوی کشیده در دهلیز مسجد سرش از تن بر گرفتند و هم در آن شب در هر خانه و پغوله که گمان منزل سربازی داشتند برفتند و هر کس از جماعت سربازان بدست آوردند بکشتند و نیز دیده بانان برج و باره و حرسه دروازه‌ها تمامت دستگیر نمودند و مقتول ساختند گروهی از سربازان ازین مهلکه بیرون جسته در صحن قبه مبارکه پناه جستند و در آنجا بر بام صحن مقدس سنگر کرده بمدافعت نشستند هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد بیگلربیگی حکم داد تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان بگذاشتند تا ناچار بقتل و اسیر رضا دادند و از آنجا بیرون شدند پس بفرمود تا جماعتی را سر بریدند و برخی را با ترکمانان بفروختند و گروهی را در حمام خیابان سفلی جوعان و عطشان محبوس نمودند و چون ازین کارها بپرداخت مسرعی از برق و باد جهنده‌تر بنزدیک سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته برخیز و طریق شهر برگیر که کار بر مراد رفت و علمای شهر نیز بدو نوشتند که ما ازین پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شریعت اثنا عشریه بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان بحمام زنان در رفتند و با زنان مردم زنا کردند بالجمله درین فتنه ابراهیم خلیل خان بجهة اعداد کار لشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را بمیان ارک مشهد در برد و باتفاق مصطفی خان همدانی محصور و متحصن گشت و صورت حال را بجمله مکتوب کرده بنزدیک شاهزاده فرستاد اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کال یاقوتی خبر برشوریدن مردم شهر و قتل و نهب سربازان را اصغا فرمود بی‌توانی بطرف شهر راه برگرفت و مردم شهر چون این بدانستند سپاهی از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ بیرون تاختند و در کال شبی تاختنی بلشکر شاهزاده بردند و چند نفر شتر قورخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده دلیر گشتند و از آنسوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طی طریق کرده بقلعه ارک مشهد در رفت و خود با جماعتی در ارک جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون دروازه ارک لشکرگاه کردند و سنگری از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بفتوی بعضی از علمای خود این جنگ را جهاد می‌پنداشتند از دروازه نوغان بیرون تاختند و جنگ درانداختند حاجی میرزا هاشم نیز در پای باره شهر نگران این جنگ و جوش بود ناگاه بزخم گلوله توپ خشتی از فراز باره باز شده بر سر حاجی میرزا هاشم فرود شد و جراحتی بوی رسانید شهریان شکسته شدند و او را برداشته بشهر در بردند از پس آن بفرمود حمزه میرزا مصطفی قلیخان سرتیپ با جماعتی از سربازان برای حمل علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد مردم شهر این بدانستند و از دنبال او شتافتند او را دریافتند و جنگی صعب بپیوستند مصطفی قلیخان چون مردان رزم دیده بکار درآمد و با اینکه

زخم

زخم گلوله بر ران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشوند جراحت خود را پوشیده داشت و چندان بکوشید که دشمنان را هزیمت کرده مراجعت بلشکرگاه نمود و درینوقت حمزه میرزا چند کرت رسول بشهر فرستاد و مردم شهر را به بیم و امید پیام داد باشد که بی زحمت مقاتلت مردم طریق اطاعت و انقیاد گیرند هیچکس او را اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند ناچار روز دیگر فرمان یورش بلشکر داد و سربازان از محلتی که مشهور بسرشور است تاختن برده بشهر در رفتند و آن محلت را تا بازار و حمام شاه فرو گرفتند و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند بمعرض نهب و غارت درآوردند و استرحام هیچ مرد و زن را اجابت ننمودند رعایای شهر چون این بدیدند از بهر حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش با جماعت اشرار و اهل بغی و فساد متفق شدند و از فراز بامها و پس دیوارها بمدافعت و مبارزت قدم استوار کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته ایشان را هزیمت دادند تا درون قلعه ارک براندند و از بهر آنکه از آن پس سربازان را قوت یورش نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ارک حفر کردند و سنگری محکم برآوردند شاهزاده حمزه میرزا در خشم شد و حکم داد تا توپها را بجانب شهر فراز کردند و چند روز و چند شب چون باران بهار تگرگ مرگ بر آن شهر بیارید اما از آنطرف حسن خان سالار چون مقاتلت با حمزه میرزا را در قوت بازوی مردم سرخس ندانست جعفر قلیخان کردشادلو را روانه هرات نمود تا از یار محمد خان والی هرات استمداد کند و لشکری درخور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد و بعد از فرستادن جعفر قلیخان رسول بیگلربیگی برسید و خبر آشفتن مشهد را برسانید لاجرم شادخاطر گشت و ترکمانان را نیز قوی دل و دلیر کرد و بیدرنگ قرا اوغلان که در میان قبایل آخال آن بیکی است و اراض خان و دیگر قوشید خان را که در طوایف سرخس حکمروا بودند برداشته با دو هزار سوار ترکمان آهنگ عقاب و شتاب شهاب بشهر مشهد براند بعد از ورود او مردم مشهد را جلادت بزیادت گشت و همه شهر را نیز تحت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا و لشکر او را یکباره حصار دادند درینوقت از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان بصعوبت میرفت گاه گاه با توپخانه و سرباز بقلاع و قرای قریب بشهر در رفته و قوت چند روزه بدست کرده مراجعت بارک مینمودند و همه روزه با مردم شهر رزم میدادند و از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از ترکتاز باز نمی‌نشست و اگر از سپاهیان کسی بطلب آذوقه و یا چرانیدن دابه خود بیرون شدی اسیر گشتی و هم درین دار و گیر حسن خان زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه یورش برد و بزخم گلوله توپ با خاک پست شد و مردمش هزیمت گشتند درینوقت مسرعی که مکاتیب کارداران دولت را از طهران بخراسان میبرد تا حمزه میرزا را از وفات شاهنشاه غازی آگهی دهد گرفتار مردم سالار گشت حسن خان سالار شادخاطر شده مکتوبی بلشکرگاه حمزه میرزا فرستاد و پیام داد که این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست پادشاه شما جهان را

درآمدن سالار بمشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا

وداع گفت روا آنست که شما نیز جنگ را وداع گوئید و روز دیگر سید هاشم ندیم خود را نزد حمزه میرزا رسول کرد و گفت با شاهزاده بگوی که این سپاه را پادشاه چرا باید رنج مبارزت داد و بشکنج مناجزت انداخت صواب آنست که این منازعت بگذاری و طریق مراجعت بر دارای اگر ازین پس تخت و تاج ایران بهره من گشت واخذ خراج نصیب من افتاد تو را و این لشکر که در رکاب تو چندین مصابرت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی پادشاهانه خواهم کرد شاهزاده حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بگوی اندازه خویش گیر و بیرون اندازه خود سخن مکن که ما را در هیچ وقت با رعایت تو حاجت نخواهد رفت مع القصه در میان چنین داهیه بزرگ خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در شهر مشهد پراکنده گشت و سالار این خبر را طلیعه اقبال دانست و مردم خراسان در تقدیم خدمت او یکی بر ده چندان شدند و هم درین وقت مکشوف افتاد که جعفرقلی خان کرد شادلو یار محمد خان والی هرات را با لشکر جرار جنبش داده بمدد سالار کوچ میدهد این خبر نیز خاطر لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکباره در تنگنای حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه چنان نایاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و اشتر قوت کردند و مواشی را چون علوفه نبود فراوان در قلعه ارک بمردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یار محمد خان بی آگهی جعفرقلیخان ملازم خود میرزا بزرگ خان قرائی را بنزدیک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در حضرت تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته بدرگاه تو خواهم تاخت و بهرچه فرمان کنی فرمان پذیر خواهم بود مع القصه یار محمد خان باتفاق جعفرقلیخان تا باراضی جام طی مسافت کرد و از آنجا دیگرباره چنانکه جعفرقلیخان ندانست مکتوبی بنزدیک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد که چنان مدانی من بمدد سالار آمده ام بلکه بحضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد و از آنجا مکتوبی با سالار کرد که من فردا بشهر مشهد در می آیم بفرمای تا از بهر من سرائی در میان شهر معین بدارند تا فرود شوم حسن خان سالار چهار باغ مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرمود تا ویردی بخش میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامدادان از دروازه شهر بیرون شوند و یار محمد خان را پذیره کنند و چون تفرس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقربی کرده است روز دیگر علما و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاد و لشکریان را بفرمود که چون یار محمد خان را دیدار کردید نگران باشید اگر بشهر در می آید در تکریم مقدم او خویشتن داری نکنید اگر با جانب قلعه ارک راه برگیرد با او در آویزید و اگر توانید خونش بریزید مع القصه روز دیگر مردم شهر بیرون شدند و راه برگرفتند اما یار محمد خان با جعفرقلیخان گفت من نخست باید بقلعه ارک در شوم و ارک را فرود گیرم آنگاه آسوده بشهر خواهیم شد جعفرقلیخان اگرچه این سخن را از در صدق نمیدانست اما قدرت مخالفت نداشت و در معنی ماخوذ بود بالجمله یار محمد خان همی قطع مسافت کرد تا آنجا که راه ارک از طریق شهر نمودار شد عنان بجانب ارک برتافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم خلیل خان

رسیدن یار محمد خان از هرات بخراسان

و عبدالعلی خان با سرباز و توپخانه استقبال او را بیرون شدند مردم شهر چون این بدیدند بجانب او حمله برده جنگ در انداختند یار محمد خان رزم زنان از زه همی کوه سنگی بسوی ارک همی رفت تا توپخانه و سرباز با او پیوسته شد اینوقت مردم شهر را دست از مقاتلت با او کوتاه گشت و یار محمد خان بارک در آمد و در حضرت حمزه میرزا اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفرقلیخان را نیز محبوس با خود همی داشت و بر یکسوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرگاهی کرد و چون یکدو روز برین برگذشت و از بهر آذوقه کار بصعوبت میرفت یار محمد خان سواره افغان را برداشته بقلعه گلستان برفت و مقداری علوفه و آذوقه حمل داده بمحصورین قلعه آورد و این هنگام مردم شهر دانستند که دیگر یار محمد خان با ایشان یار نخواهد گشت و برکین و کید او یک جهة شدند و چند روز دیگر چون یار محمد خان از ارک بیرون شد باشد که از غلات و حبوبات چیزی بارک رساند سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده بآهنگ جنگ او بتاخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده بگیرودار در آمدند و در میان ایشان رزمی صعب رفت بعد از کشش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر افتاد و یار محمد خان و افغانان چنان هزیمت شدند که توپخانه خود را گذاشته راه ارک برداشتند حمزه میرزا چون این خبر باز دانست بفرمود تا از میان ارک توپچی و سرباز شتاب زده بیرون شتافتند و یار محمد خان را دریافته او را با افغانان بارک در آوردند اینوقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد و یار محمد خان در حضرت شاهزاده معروض داشت که صواب آنست که از اینجا بجانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در آن اراضی بپای بریم علوفه و آذوقه لشکر ایران را من از خویش کفایت کنم تا آنگاه که شاهنشاه ایران در تخت ملک جای کند و زمستان بپای رود و پس با سپاهی ساخته از بهر جنگ باز شویم و کام برمراد کنیم شاهزاده درین سخن با او همداستان گشت و بفرمود اسبهای توپخانه را شماره کردند و چندانکه بارگیر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب بمرده بود برحسب فرمان توپچیان خرد در هم شکستند و عراده آنرا بسوختند تا از پس ایشان دشمن نتواند بکار بست جعفرقلیخان کرد شادلو درینوقت تدبیری اندیشید و پیمان نهاد که اگر او را گسیل سازند تا بشهر در رود و پانصد نفر شتر با حمل آذوقه و یکصد سر اسب و یکصد استر بدیشان فرستد تا بسیج سفر هرات کنند و شاهزاده او را رها ساخت و بخواستاری یار محمد خان و ابراهیم خلیل خان او را خلعتی نیکو داد تا بشهر مشهد در رفت لکن وفا بعهد نتوانست کرد چه سالار و مردم مشهد پیمان او را پذیرفتار نشدند پس از یکدو روز دیگر چون عجز جعفرقلیخان از وفای عهد مکشوف افتاد حمزه میرزا و یار محمد خان چندانکه توانستند عمارت ارک را ویران کردند و بسوختند و از آنجا کوچ داده طریق هرات برگرفتند حسن خان سالار و جعفرقلیخان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان رهسپار بودند تا اگر توانند بلشکرگاه ایشان تاختنی کنند چون حمزه میرزا از اراضی جام بدانسوی شد سالار بجانب نیشابور عنان بگردانید و در رباط نیشابور با لشکرهای خود او تراق کرد و این هنگام

پیشتر محال خراسان تحت فرمان سالار بود و نبیره امیر اصلانخان پسر خود را با جمعی از سواران خراسان بچناران فرستاد تا آن اراضی را فرو گرفت و از آنجا با لشکری لایق بخبوشان رفت و آن محال را نیز تحت فرمان کرد

فرار کردن سامخان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

سامخان ایلخانی پسر رضا قلیخان زعفرانلو و ابوالفیض خان برادر او برحسب فرمان مامور بتوقف طهران بودند یکروز بعد از وفات شاهنشاه غازی سامخان با خویش اندیشید که اگر همچنان متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کارداران دولت چنان خواهند دانست که من مجبوساً درین شهر بوده‌ام لاجرم تا زنده باشم رهائی نخواهم یافت پس صواب آنست که بشهر خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده بپای خویش باز آیم تا عقیدت کارداران حضرت در صدق نیت من صافی گردد لاجرم ابوالفیض خان را برداشته از بیرون قصر محمدیه راه برگرفت و شش روزه تا کنار سبزوار براند و در آنجا فتنه خراسان و استیلای سالار را در آن مملکت اصغا نمود و بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود و سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من بنزدیک سالار این خبر برده خواهم برد جماعتی از دیده‌بانان سالار که حاضر بودند و اخذ و حبس سامخان را در خاطر داشتند باتفاق سامخان راه برگرفتند تا زودتر این مژده بسالار رسانند و در عرض راه سامخان فرار کرده بطرف محمد حسن خان بزدینی راه برگرفت تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرماید و ندانسته بود که محمد حسنخان را که از قبل کارداران دولت حکومت جاجرم داشت خویشاوندان جعفر قلیخان کرد شادلو بجانب بزدین فرار داده‌اند و اموالش را ببردند چون سامخان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمد حسن خان کرد یکتن از مردم آن محال او را غلوطه داده بدرون قلعه دلالت کرد و سامخان و ابوالفیض خان و یکتن ملازم او چون بدرون قلعه شدند حرسه قلعه در ببستند و سنگی از پس در استوار کردند و پدر زنک آنکس که ملازم سامخان بود از اسب بزیر آوردند و باخذ سلب و ثروت او مشغول شدند و جماعتی قصد ایلخانی کردند سامخان عنان بگردانید و تفنگ خویش را بمیان آن مردم گشاد و او تا از طریق دروازه بیکسوی گریختند و اسب برجهاند و همچنان از پشت اسب دست فرا برده علاقه دروازه را بکشید چنانکه سنگ را جنبش داد و در فراز شد پس باتفاق برادر خود ابوالفیض خان اسب برجهاندند و تا نزدیکی شتاب زده براندند و بعد از ورود ببزدین دوازده روز در خانه محمد حسن خان اقامت کرد تا از خراسان بینشی حاصل کند و در آنجا مکشوف افتاد که قبایل زعفرانلو با یزدان ویردی خان برادر سامخان طریق اطاعت و انقیاد سپرده‌اند و دست تصرف امیر اصلانخان پسر سالار را از خبوشان باز داشته‌اند و امیر اصلانخان از چناران بجانب خبوشان نتوانند شد و نیز معلوم شد که سلیمان آذوی جوینی بفرموده سالار محال جاجرم را فرو گرفت و همچنان حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان

شادلو

شادلو حکومت اسفراین یافته و با سپاهی از مشهد تا اسفراین شتافته و بدان سر است که هم از آن محال احتشادی کند و بوزنجرد را فرو گیرد و درین هنگام کاظمخان خلیج با دو عراده توپ و فوج خلیج بفرمان کارداران دولت در بوزنجرد متوقف بود بالجمله سامخان ایلخانی از پشت وردی این امور آگهی یافت از بزدین برنشسته از محال جاجرم راه بگردانید تا مبادا گرفتار شود و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده بکنار اراضی اسفراین آمد و از آنجا بمیان قبیله میلانلو که از جمله جماعت زعفرانلو است در رفت و این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد را از میان مردم خود اختیار کرده بنهانی روانه بوزنجرد کرد و مکتوبی بکاظمخان خلیج فرستاد که ازین گروه چریک که با حیدر قلیخان انجمن شده بیم مکن و او را مردانه بمدافعت باش که چندانکه از مرد و مرکب و علف و آذوقه بکار باشد بسوی تو حمل میدهم کاظمخان پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل من شوریده مدار که هرگز لشکر من از جنگ سیر نشوند و آذوقه شش ماهه نیز حاضر دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر حمزه میرزا میکن که در ارک شهر محصور و متحصن است پس سامخان از آنجا بشیروان آمد که از محال خبوشان است و لشکری فراهم کرده بخبوشان در آمد و چون سلیمانخان دره جزی با سالار پیوستگی نداشت کس فرستاده او را بخبوشان دعوت کرد و سلیمانخان اجابت نموده با مردم خویش بجانب خبوشان تاخت و هر دو باتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا را تصمیم عزم داده بعلی آباد که سه فرسنگی خبوشانست کوچ دادند و از آنجا نیز یک منزل بسوی مشهد پیش رانده رسولی بنزدیک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که اینک کوشش بر فرمانیم و بهرچه گوئی چنانیم و از آنسوی چنان افتاد که حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان شادلو روزی چند کاظمخان خلیج را در بوزنجرد حصار داد و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افضال سالار ساخت چندانکه در پایان کار با فوج خلیج و دو عراده توپ از قلعه بیرون شد و باتفاق حیدر قلی خان و جماعتی از قبایل شادلو باهنگ خدمت سالار رهسپار آمدند و چون باراضی پایین ولایت خبوشان رسیدند سامخان ایلخانی از این بدانست با لشکر خود راه بدیشان نزدیک کرد و کاظمخان را پیام فرستاد که جماعت شادلو پشت با دولت ایران کرده‌اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از اراضی خبوشان عبور نگذارم تو نیز اگر با این جماعت یار شدی از ما برکنار باش و اگر نه حیدر قلیخان را بگذار و بنزدیک ما شتاب گیر تا بدانچه روا باشد چنان کنیم کاظمخان وقعی بسخنان سامخان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار میداشت لاجرم سامخان اعداد لشکر کرده در اطراف لشکرگاه حیدر قلیخان و کاظمخان پره زد و ایشان را بمحاصره انداخت و ایشان چون راه آبگاه بستند سخت بیچاره گشتند کاظمخان خلیج رضا داد که از حیدر قلیخان کناره جوید اگر بدین شرایط پیمان استوار شود نخست آنکه کس زحمت حیدر قلیخان را نکند و بگذارند تا او بسلامت بجانب بوزنجرد مراجعت کند و اگر سامخان و سلیمانخان بجانب مشهد راه برگیرند و کاظمخان با ایشان طی مسافت کند چون بچناران در آید باختیار خویش خواهد بود پس اگر بخواهد بنزد حمزه میرزا میرود و اگر نه نزدیک سالار خواهد

شد سامخان چون جدا شدن ورا از حیدرقلیخان نقد سودی میدانست بدین شرایط پیمان نهاد و سوگند یاد کرد لاجرم کاظمخان با توپ و سرباز خود تا چناران ترکتاز کرد و حیدرقلیخان نیز اراضی بام بغایری و سر ولایت نیشابور را سپرده در چناران با کاظمخان پیوست و از اینجا کس نزدیک سالار فرستادند که گروهی نزدیک ما فرست تا باتفاق طریق خدمت سپریم مبادا در عرض راه از حمزه میرزا و یارمحمّد خان افغان ما را زیانی رسد لاجرم سالار میرزا محمد خان بیگلربیگی و محمد خان بغایری را با پانصد سوار روانه چناران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهد و از آنسوی حمزه میرزا محمد باقرخان برادر کاظمخان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظمخان بیرون فرستاد و بعد از ورود بیگلربیگی محمد باقرخان نیز برسید کاظمخان بدست آویز آنکه برادر خود را دیدار خواهم کرد و آسوده خاطر خواهم شد محمد باقرخان را نزدیک خویش آورد و او را با خود متفق ساخت و دهان توپها را بجانب افغانان بگشاد و سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ایشان نزدیک سالار شدند و از آنسوی حاجی بیگلربیگی و محمد خان بغایری تا علی آباد براندند باشد که در آنجا سامخان ایلخانی و سلیمانخان را نزدیک سالار کوچ دهند و بیگلربیگی درینوقت دیگرگونه حیلتی نهاد و با سامخان گفت که من ناچار اطاعت سالار را گردن نهادم زیرا که قوّت دفع او را نداشتم اگر شما با من همداستان شوید و بشهر مشهد درآئید بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهیم و تقدیم خدمت دولت را بر ذمّت مینهیم سامخان پاسخ داد که ما را بدین اغلوطه نزدیک سالار نتوان برد اگر خواهی نخست او را بیرون شدن فرما تا ما از پس او درآئیم و هم درینوقت خبر کوچ دادن شاهزاده باتفاق یارمحمّد خان بسوی هرات پراکنده شد و سامخان ناچار برای حفظ خبوشان بخانه خویش مراجعت کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا بیگلربیگی و امیراصلانخان و محمّد خان بغایری برای تسخیر سبزوار از راه سر ولایت نیشابور بشتاب گرفتند و خواستند از هشت فرسنگی خبوشان عبور دهند سامخان ایلخانی چون براین معنی وقوف یافت برادر خود یزدانوردی خان را با لشکر ساخته بدفع ایشان بیرون تاخت بیگلربیگی مبارزت او را درچنین وقت روا ندانست عنان بگردانید و از دیگر جای راه برگرفت لشکر پیاده سر ولایت که ملازم رکاب او بودند بازماندند و دویست تن از آنجماعت باتفاق چند تن از اعیان ایشان بدست یزدانوردی خان دستگیر شده با خود بخبوشان آورد و سر ولایت نیشابور از تحت حکومت سالار بیرون شد و ازین هنگام که پانزدهم ذیحجة الحرام بود تا ورود سلطان مراد میرزا بسبزوار سامخان در خبوشان روز گذاشت

[illegible]

سفر کردن حاجی نورمحمد خان سردار و سلیمانخان افشار بخراسان برای استمالت سالار و جعفرقلیخان

روز غرّه ذیحجة الحرام خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلیخان گوشزد و معروض کارداران دولت افتاد و میرزا تقی خان امیرنظام حاجی نورمحمد خان عمّ سالار و سلیمانخان افشار را از برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفرقلیخان اختیار کرد

وبصلاح

و بصلاح و صوابدید او شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان برگرفتند و همه جا طی مسافت کرده تا بسبزوار براندند و از آنجا مکتوبی مشحون بعواطف خسروانه و عفو مکانه شاهنشاه ایران نگار داده بسالار و جعفرقلیخان فرستادند و رسول ایشان در مشهد فرمود وقتی که سالار و جعفرقلیخان از قفای حمزه میرزا و یارمحمد خان بجانب هرات میشدند بدیشان رسید حسن خان سالار خاصه در وقتی که حمزه میرزا در اراضی خراسان زیستن نتوانست داشت و تمامت خراسان را خاص خویش می پنداشت اینگونه رسل و رسایل را وقعی نمیگذاشت اما جعفرقلیخان را جنبشی در خاطر افتاد که اگر از وحشت و دهشت بیرون شود طریق دارالخلافه برگیرد بالجمله سالار برای نظم حدود تربت حیدریه بدان اراضی سفر کرد و جعفرقلیخان بجانب نیشابور رهسپار آمد وقتی برسید که نورمحمد خان سردار و سلیمانخان افشار از سبزوار کوچ داده در بیرون نیشابور در رباط عباسی جای داشتند چون خبر ورود جعفرقلیخان را اصغا نمودند سلیمانخان او را پذیره کرد و سخنان دلپذیر از لطف و قهر شاهنشاه القا نمود چندانکه پند و اندرز او در خاطرش راسخ افتاد و پیمان داد که طریق حضرت گیرد و عریضه بکارداران دولت نگار کرده بسلیمانخان سپرد تا او با مکتوب خود انفاذ درگاه پادشاه داشت اما این راز را از سالار مستور مینمود و بعد از سه روز دیگر سالار نیز از راه برسید و با افزون از دو هزار تن سواره و پیاده و شمخالچی کوچ میداد و خلیفه سلطان آذربایجانی با چهار عراده توپ که پشت با دولت ایران کرده بودند نیز ملازمت رکاب او میکرد مع القصّه بعد از ورود سالار نورمحمد خان و سلیمانخان او را دیدار کردند و چندانکه توانستند خاصه نورمحمد خان برادرزاده را پند پدرانه گفت در پایان امر سخن براین نهاد که یک تن از فرزندان خود را با عریضه از در معذرت بدربار شهریار گسیل میدارم و در ضمیر داشت که کارداران دولت اراضی خراسان را بدو گذارند و از وی بدینقدر راضی باشند و هرگزش حاضر حضرت نخواهند مدّت دوازده روز از این گفت و شنود بدراز کشید تا خبر رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السّلطنه بخراسان مکشوف افتاد و سالار بدانست که کارداران دولت این مملکت را بروی مسلّم نخواهند داشت دل دیگرگون کرد و چون دانست که مردم سبزوار در بروی حسام السلطنه ببستند چنانکه مرقوم میشود بر جلادت بیفزود و چون خبر رسید که فتح ناکرده سبزوار را بگذاشت و بگذشت با سپاهی که داشت آهنگ سبزوار نمود جعفرقلیخان را قدرت مخالفت او نبود ناچار بموافقت او راه برگرفت نورمحمد خان و سلیمانخان در نیشابور بجای ماندند اما مردم سبزوار چون عصیان کارداران دولت کرده بودند مقدم سالار را مغتنم شمردند او را استقبال کرده بشهر درآوردند درینوقت نورمحمد خان و سلیمانخان از نیشابور بجانب سر ولایت سفر کرده چهارشنبه سلخ صفرالمظفر بلشکرگاه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه پیوستند و درینوقت حسام السلطنه چنانکه مذکور میشود تسخیر اسفراین و تسخیر بجنورد را تصمیم عزم داد و چون این خبر بجعفرقلیخان بردند آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از نزدیک سالار بدست آویز حفظ خانه خود

بیرون شد و تا میانهٔ اسفراین و بوزنجرد تاختن کرده در منزل رویین فرود شد سلیمانخان افشار چون این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه بنزدیک او شتافت و از آنجا باتفاق او تا بوزنجرد برفت جعفرقلیخان در سفر دارالخلافه یکجهة شد و بسیچ راه کرده باتفاق سلیمانخان و پنجاه تن سوار از جماعت شادلو روز جمعه غرهٔ ربیع الاول روانهٔ طهران گشت بعد از ورود بدارالخلافه مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت و جنایت او بزلال عنایت شسته آمد و مربع و مرتع او از تقریب مراکب و مواکب محفوظ ماند

در ذکر مامور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن اراضی

روز پنجم ذیحجة الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه از دارالخلافه بیرون شد تا بنظم مملکت خراسان پردازد و حسنخان سالار را عرضهٔ هلاک و دمار سازد و اسکندرخان قاجار عمزادهٔ سالار بصوابدید میرزا تقی خان امیرنظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره و پیاده گشت و بدین شرح سپاه با او همراه گشت فوج پنجم نصرت مراغه سپردهٔ جعفرقلیخان پسر اسکندرخان سردار هشتصد تن کوچ دادند و فوج مخبران شقاقی سپردهٔ قاسمخان بترتیب یکهزار و سیصد و سیزده تن برآمدند و فوج مراغه سپردهٔ حسین پاشا هفتصد تن بشمار آمد و فوج قراجه داغ سپردهٔ محمدعلیخان بترتیب نیز هفتصد تن بود و فوج ماکوئی سپردهٔ تیمور پاشای سرهنگ هشتصد تن ساز راه کرد و سوارهٔ اینانلو سپردهٔ صفرعلیخان شاهسون هفتصد تن و سوارهٔ قورت بیکلو سیصد تن و سوارهٔ شاهسون سپردهٔ محمدباقرخان افشار هشتصد تن و سوارهٔ پرویزخان چاردولی سیصد تن و سوارهٔ شاهسون بغدادی سپردهٔ علیخان هفتصد تن و سوارهٔ شاطرانلو سپردهٔ جعفرقلیخان پنجاه تن و سوارهٔ مشکین و اردبیل سپردهٔ جعفرقلیخان شاهسون یکصد تن و سوارهٔ قراچورلوی عراقی هشتاد تن بجمله چهار هزار و سیصد و سیزده تن پیاده و سه هزار و بیست تن سواره بشمار آمد پس حسام السلطنه این لشکر را با هیجده عراده توپ و یکهزار بار قورخانه برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی مسافت کرده تا شاهرود براند بعد از ورود بشاهرود از نورمحمدخان سردار که این وقت در نیشابور جای داشت مکتوبی برسید که حمزه میرزای حشمة الدوله در ارک مشهد تاب درنگ نیاورده طریق هرات برگرفت و کارداران دولت از پیش مرا گفته اند که اگر حمزه میرزا را هزیمت شده یافتم شما را آگهی فرستم تا بیرون خاک خراسان او تراق کنید و کوشش بر فرمان جدید بدارید حسام السلطنه جلادتی کرد و این سخن را وقعی نگذاشته شتاب زده راه برداشت و بتقدیم عجل تا مزینان براند مردم مزینان را فرصت خویشتن داری بدست نشد ناچار پذیره شدند و دو روزه علف و آزوقهٔ سپاه را حاضر کردند پس از دو روز از آنجا کوچ داده غرهٔ شهر محرم الحرام در کنار غربی سبزوار سراپرده راست کرد و مردم شهر او را پذیره نفرمودند و ابواب شهر را استوار بربسته تفنگچی و شمخالچی برفراز برج و باره نشاندند حسام السلطنه مکتوبی چند بعلمای شهر و اعیان بلد رقم کرد و مشحون تحریض در

در تقدیم

در تقدیم خدمت پادشاه و اجتناب از عصیان و گناه بصحبت ملاحسن قاضی بشهر فرستاد امیر اصلانخان پسر سالار از قصه آگاه شد و ملاحسن را ماخوذ داشته با یکدست از شاخ چنار بیاویخت و با زخم چوبش زحمت فراوان کرد اما حسام السلطنه چون از ملاحسن خبر باز نیامد روز پنجم محرم از جانب غربی سبزوار کوچ داده از طرف شرقی در زمین مصلی لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود دیگرباره مکتوبی نگاشت و رسولی بشهر گسیل نمود باشد که مردم طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت بگردند این نوبت خطی مجهول بدو فرستادند که مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان هراسانند که بدین مکاتیب رفع دهشت توانند کرد و الا آنکه از کنار سبزوار کوچ دهید عجب نباشد که از قفای شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته گردد حسام السلطنه ازین پیام در خشم شد و بفرمود تا لشکریان سبزوار را حصار دادند و سنگرها برکشیدند و مارپیچها حفر کردند و دهان توپها گشاده داشتند در این وقت عریضهٔ سامخان ایلخانی برسید که اینک تقبیل خدمت را تصمیم عزم داده ام بهرچه فرمان کنی چنان کنم شاهزاده شادخاطر شد و رسول او را شاد کرده باز فرستاد و پیام داد که هرچه زودتر حاضر حضرت باش لاجرم سامخان روز ششم محرم از خبوشان بیرون شده سه روزه راه بریده روز نهم بلشکرگاه پیوست ششصد سوار زعفرانلو ملازم خدمت داشت لطفعلی خان بغایری و الله یارخان و میرحیدرخان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقای برادرزادهٔ سلیمانخان درجزی را نیز با پنجاه سوار بهمراه آورد حسام السلطنه ایشان را مورد نواخت و نوازش فراوان فرمود و بالطاف و اشفاق شاهنشاه ایران مستمال ساخت و چون این هنگام علف و آزوقه کمیاب بود جماعتی را بمحال کوه میش که تا سبزوار شش فرسنگ مسافت است بتاخت تا علوفه و آزوقهٔ چند روزه بیاورند اما هنوز از قلت آزوقه و کثرت برف و شدت برودت هوا کار بسختی میرفت روز دوازدهم محرم سامخان در خدمت حسام السلطنه معروض داشت که حسنخان سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو گروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که تا شهر نیشابور نیم فرسنگ مسافت داشت او تراق کرده اگر اجازت رود جماعتی ازین لشکر گزیده کنم و با دو عراده توپ ایلغارکنان بروی تاختن برم و نیمشبی روز او را کوتاه سازم حسام السلطنه شاد شد و گروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سامخان راه برگرفت لشکر آذربایجان و عراق که تاکنون فرمان پذیر سامخان نبودند در کار ایلغار تهاونی میکردند لاجرم هنوز دو فرسنگ تا لشکرگاه سالار مسافت بود که آفتاب از کوه سر برزد ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قبیلهٔ عوج که در محال نیشابور نشیمن دارند باز خوردند و ایشان را بمعرض نهب و غارت درآوردند مواشی و گوسفند و شتر و خوردنی هرچه یافتند برگرفتند و باز لشکرگاه شده بر لشکریان قسمت کردند بعد از ورود سامخان سه شب دیگر از پی هم چنان برف ببارید که مرد لشکری ازین خیمه بدان خیمه بزحمت توانست رفت این هنگام سران سپاه سخن بران نهادند که در چنین وقت حصار دادن سبزوار

کاری از شریعت عقل بیرون است صواب آنست که از اینجا کوچ داده بشاهرود مراجعت کنیم و باشیم تا زمستان بکران رود و در اول بهار تسخیر خراسان بر ما آسان شود و هم درین وقت میرزا محمد خان بیکلربیکی و محمد خان بغایری با چهارصد تن تفنکچی بمدد مردم سبزوار برسیده و بمیان شهر در رفته به حراست حصار استوار بنشست این نیز لشکر را از فتح قلعه یاسی دیگر بود بالجمله چون سران سپاه در کوچ دادن از کنار سبزوار یکجهته شدند سامخان ایلخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای ناصوابست اگر این لشکر از اراضی خراسان بازپس شود خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتواند شد و دیگر آنکه اگر شما مراجعت کنید درین مسافت بعیده هیچکس طریق اطاعت نخواهد سپرد و علف و آزوقه بلشکر نخواهد آورد و سپاه سالار دلیرانه از قفای شما خواهند تاخت و ازین سواره و پیاده اسیر و قتیل خواهند ساخت سرکردگان سپاه گفتند گرفتیم که این سخنان از در صدق کنی مگر نمیدانی که فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلت خوردنی و نقصان ادات معیشت در قوت بازوی ما نیست و این سپاه را درین زمستان از تحصیل قوتی و اقامت در بیغوله گزیر نباشد سامخان گفت اگر باید از اینجا کوچ داد شما را بخبوشان در میبرم و یک نیمه خبوشان را از بهر لشکر پرداخته میسازم تا آن هنگام که آفتاب در بیت الشرف جای کند تمامت این سپاه را خورش و خوردنی میرسانم و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بزرگان لشکر سجلی بمن سپارند که با این معاهده سخن سامخان را پذیرفتار نشدیم و از کنار سبزوار بشاهرود مراجعت کردیم در پایان امر حسام السلطنه رای سامخان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سر ولایت نیشابور و خبوشان را پیش داشت محمد خان بغایری چون این بدانست با چهارصد تفنکچی تا قلعه عنبرستان بتاخت چه آن قلعه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت با محمد خان بغایری داشت بالجمله چون عبور لشکر بدانجا افتاد مردم قلعه دربه بستند و از فراز باره یکتن از لشکریان را بزخم گلوله از پای درآوردند حسام السلطنه چون این بدید دل در تسخیر قلعه و تدمیر قلعگیان گذاشت و فرمان کرد تا سه ساعت از آن پیش که آفتاب فروشود تا آنگاه که شش ساعت از شب سپری شد توپچیان با گلوله توپ تگرگ مرگ بران قلعه بباریدند سامخان و سواران زعفرانلو و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو نگذاشتند محمد خان بغایری چون کار بدینگونه دید دیگر مجال درنگ نیافت با چندتن تفنکچیان بغایری از قلعه بیرون شده بمحال بام و جهان ارغیان گریخت و مردم قلعه فریاد استغاثت و استیمان برداشتند حسام السلطنه بر جان ایشان به بخشود و آنجماعت را فرمان کرد تا از قلعه بیکسوی شدند و علوفه و آزوقه چندانکه در آنجا انباشته داشتند بر لشکر قسمت فرمود و بعد از فتح آن قلعه که معقلی محکم بود مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند کس را جرات بیفرمانی نماند پس اعیان آن محال دستشناختگان سر ولایت نیشابور تقدیم خدمت شاهزاده را تصمیم عزم دادند و هم کرده بحضرت وی آمده مورد نواخت و نوازش شدند و از آنجا حسام السلطنه بجانب صفی آباد کوچ داد و آن

اراضی را

فتح قلعه عنبرستان بدست حسام السلطنه

اراضی را نهبت فرمان کرد لطفعلی خان بغایری که از پیش حکومت صفی آباد داشت و این هنگام در رکاب حسام السلطنه کوچ میداد مردم صفی آباد را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد و محمد خان بغایری ازین خبر آشفته خاطر گشت و بیم آن داشت که این لشکر با نتقام او تا بام نیز سفر کنند لاجرم بسامخان ایلخانی ضراعت برد و او را بشفاعت برانگیخت پس بفرمود حسام السلطنه سامخان ایلخانی و جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی و طالب بیک تفنکدار تا بام برفتند و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آوردند و او مورد عنایت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السلطنه باراضی اسفراین کوچ داد حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو در قلعه میان آباد جای داشت چون از رسیدن سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را گذاشته طریق قلعه رویین دز برداشت و با برادر خود جعفرقلیخان پیوست و این هنگام جعفرقلیخان با دو هزار سوار در رویین دز روزگار میگذاشت حسام السلطنه یکماه تمام در اسفراین اتراق کرد و از رویین دز تا لشکرگاه افزون از سه فرسنگ مسافت نبود لکن چون روی دل جعفرقلیخان با کارداران دولت بود درین مدت بر ضرر لشکر جنبشی نکرد الا آنکه برادر خود حیدرقلی خان را با جماعتی از سواران ترکان وشادلو بقریه زیارت که از محال شیروان و خبوشان است فرستاد تا آن دیه را منهوب داشتند و دویست تن مرد و زن اسیر گرفتند بالجمله حسام السلطنه از اسفراین عباسقلی خان میرپنج کرد و جهان بیکلو را باستمالت جعفرقلیخان برویین دز فرستاد و خطی که طالب بیک تفنکدار باطمینان او از کارداران دولت آورده بود هم بدو بردند و سلیمانخان میرپنج افشار نیز از لشکرگاه بسوی او راه برگرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را بدار الخلافه بردند مع القصه در ایام توقف حسام السلطنه در میان آباد یزدانویردی خان برادر سامخان ایلخانی علوفه و از هر گونه خوردنی همه روزه از خبوشان بلشکرگاه حمل میداد و لشکر را بضیق معاش نمیگذاشت در رفتن حسام السلطنه آهنگ محال جوین و تسخیر قلعه جغتای کرد و سلیمان آقای قلیچی نبیره الله یار خان که حکومت جوین داشت باستظهار سالار طریق بیفرمانی گرفت و سیصدتن از فوج ترشیزی را نیز از سالار بمدد گرفته قلعه جغتای را استوار بداشت از ینسوی حسام السلطنه در نیم فرسنگی جغتای سراپرده راست کرد و سالار از انسوی در سه فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از سالار آگهی نبود و روز دیگر بفرمود تا جماعتی از سوار و سرباز دو عراده توپ برداشته در مزارع و مراتع جوین بطلب علوفه بیرون شدند و در قرای جوین سواران بهرسوی پراکنده شدند تا بدانند اخذ آزوقه از کجا توان کرد دیده بانان سالار معاینه کردند که سواران عراقی بهرسوی پراکنده اند و اینک سیصدتن از سربازمخبران با دو عراده توپ بجای آسوده اند این خبر بسالار بردند و او هزار سوار بیرون فرستاد و سواران نخستین بر سر سرباز ترکتاز آوردند و از ینسوی توپها را بگشادند و جنگ پیوسته گشت سواران عراقی چون بانگ توپ بشنیدند از هر جانب بلشکر خویش پیوستند و از انطرف چون بانگ توپ گوشزد سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پس یکدیگر بمدد مردم او تاختن بردند و خود نیز برنشست و بتاخت و این قلیل سرباز از بامداد تا شش ساعت با این سپاه گران

جنگ حسام السلطنه با سالار

رزم زدند تا قریب شد که تورخانه پرداخته شود پس یکتن از سواران بلشکرگاه تاخت و لشکریان را از قصه آگاه ساخت حسام السلطنه بفرمود تا از سوار و سرباز و توپخانه لشکری لایق این جنگ راه بر گرفتند و خود نیز بر نشسته اسب برانگیخت و از پیش روی لشکر تا حربگاه بتاخت و مردم خود را قوی دل ساخت چندانکه پای اصطبار استوار کردند و مردانه بکوشیدند تا لشکر برسید نخستین یورش بردند و فراز تلها و پشتها را از شمخالچی و تفنگچی بیگانه پرداخته کردند و جنگی صعب بپیوستند درین حربگاه دویست تن از مردم سالار گرفتار و عرضهٔ هلاک و دمار گشت و او را دیگر نیروی درنگ نماند ناچار پشت با جنگ داده روی بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آنسوی ترگریخت و حسام السلطنه مراجعت کرده قلعه جغتای را بگذاشت و بجانب آق قلعه راه برداشت و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو عراده توپ را با هم نیک توان عبور داد و از فوج ترشیزی پانصد کس نیز در آنجا حافظ و حارس بود بالجمله شاهزاده آن قلعه را حصار داد لکن گلولهٔ توپ را با دیوار آن زیانی نبود اما چون مردم قلعه را خورش و خوردنی بدست نبود و شرب و بارو نیز اندک داشتند پس از یکهفته بتوبت و انابت گرائیدند و امان طلبیدند حسام السلطنه بر قلعگیان ببخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعه جغتای جای داشتند چون این بشنیدند کس بطلب امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شده قلعه جغتای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا فرار کرده بسالار پیوست بالجمله چون جوین از لشکر بیگانه پرداخته شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان قاجار سه پانلو را بحکومت آنجا باز داشت و خود تسخیر سبزوار را در ضمیر گرفت اما سالار پیش دستی همی کرد و راه سبزوار پیش داشت بعد از ورود بسبزوار برادر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی و پسر خود امیر اصلانخان را در سبزوار بگذاشت و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلد را بگروگان با خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد و حسام السلطنه بجانب سبزوار رهسپار گشت و قلعه خسروگرد را که نیم فرسنگ تا بشهر مسافت است لشکرگاه فرمود و ده روز در آنجا بزیست همه روزه میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلانخان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی و جمعی دیگر از اعیان سبزوار با سواران جرار بیرون شده با قراولان سپاه رزم میدادند و شامگاه باز بشهر میشدند درینوقت یحیی خان تبریزی با سوار کلیائی و سه عراده توپ چهار ده پوند و سه هزار تومان زر مسکوک از دار الخلافه طهران برسید و از کارداران دولت ساخخان ایلخانی را نشان سرتیپی مرصع آورد و هریک از بزرگان خراسان را که تقدیم خدمتی کرده بودند بتشریفی جداگانه قرین مرحمتی ساخت و هم درینوقت از جعفر قلیخان حاکم ترشیز و اقوام سرباز ترشیزی که در لشکرگاه بودند مکاتیب چند متواتر گشت که فرمان بردار دولت ایرانیم هرچه حکم شود اطاعت رود و هم درینوقت رسولی از تربت آمد که یعقوبعلی خان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که اسکندرخان سردار قاجار را که ازین پیش حکومت داشت بسوی ما فرستد تا شهر را بدو بسپاریم حسام السلطنه

این مسلت را

فتح آق قلعه بدست حسام السلطنه

این مسلت را نیز اجابت کرد و سردار را با شش عراده توپ و جماعتی از سرباز و سوار گسیل تربت داشت و او راه بر گرفته نخستین بطرف ترشیز کوچ داد و مردم ترشیز که در طلب امان بودند او را پذیره کردند اسکندرخان جماعتی از سربازان مراغه را بنگاهبانی باز گذاشت و آنگاه که حسام السلطنه بترشیز آمد سرباز مراغه را بر گرفته یکصد و پنجاه تن پیاده عرب و عجم را در آنجا سکون فرمود بالجمله اسکندرخان از ترشیز بطرف تربت رهسپار گشت و جعفر قلیخان ترشیزی را با خود کوچ داد و بعد از رسیدن اسکندرخان بتربت یعقوبعلی خان که از بیم سردار از ترشیز بتربت فرار کرده بود هم از آنجا بمحولات گریخت و اسکندرخان سردار بعد از نظم تربت با جعفر قلیخان ترشیزی بمحولات شتافت و یعقوبعلی خان را مطمئن خاطر ساخته با خود باز آورد و از پس او حسام السلطنه از خسروگرد کوچ داده بکنار سبزوار آمد و در روز آدینه شهر را بر لشکر قسمت کرد و فرمان داد تا لشکر برآورند و ما ریچها حفر کردند و در ارگ سبزوار مصطفی قلیخان تربتی با دویست تن سرباز بفرموده سالار حافظ و حارس بود و این هنگام که یعقوبعلی خان برادر او در تربت طریق خدمت سپرد و اسکندرخان سردار را بتربت در برد مکتوبی بمصطفی قلیخان فرستاد که من طریق خدمت گرفتم تو نیز ترهات سالار را از خاطر محو کن و قلعه ارگ را بمردم حسام السلطنه بسپار مصطفی قلیخان چون مکتوب برادر را برخواند خود نیز عریضه نگار داده با مکتوب یعقوب علی خان نزد حسام السلطنه فرستاد و عرض کرد که لشکری بمن فرست تا ارگ را بدو سپارم حسام السلطنه بی توانی فرج الله خان سرکرده فوج عرب را با مردم او مامور فرمود تا شتاب زده برفتند و روز چهاردهم ربیع الثانی ارگ را فرو گرفتند این هنگام مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچکس از خویشتن خبر باز نمیداد و امیر اصلانخان پسر سالار با چند سوار از مردم خود از بهر آنکه مردمان را غلوطه دهد تا گرفتار نشود در میان کوی و بازار اسب میتاخت و فریاد بر می کشید که هان ای مردم دلیرانه بکوشید و دشمن را دفع دهید از ینگونه هیی فریاد کرد تا پس دروازه شهر آمد دروازه عراق را بسته و سپاه خصم را از پس در نشسته یافت از آنجا عنان بگردانید و بدروازه دیگر شتافت همچنان این در را بسته یافت در کمال جلادت از اسب بزیر آمد و بزخم تبرزین قفل دروازه را بشکست و در بگشود و بر نشست و بجانب نیشابور راسب برجهاند ساخخان ایلخانی با جمعی از سواران بفرمان حسام السلطنه از دنبال او ده فرسنگ بشتافتند و گرد او نیافتند اما میرزا محمد خان بیگلربیگی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان آقای قلیچی و جماعتی دیگر از اعیان سبزوار بمیان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست بسته بحضرت حسام السلطنه آوردند شاهزاده آن جماعت را به یحیی خان تبریزی سپرد تا باکنده و زنجیر بدار الخلافه آورده بعوانان شاهنشاه ایران سپرد و اما حسام السلطنه بعد از فتح سبزوار بیستم ربیع الثانی بجانب نیشابور رهسپار آمد اما موردی خان بیات را که هنگام آشفتگی خراسان حشمة الدوله بحکومت نیشابور باز داشته بود و هنوز حکومت نیشابور داشت و مردم سالار را در آن بلده مداخلت نمیگذاشت با اینکه سالار دو عراده توپ از چهار عراده توپی که خلیفه سلطان نزدیک

فتح سبزوار و گرفتاری ... برادر سالار

ماموریت مشیرالدوله به بغداد

اورده بود به نیشابور فرستاد و اما موردی خان را بسیار بیم دامید داد و مقید تنقیاد بالجمله چون حسام السلطنه بدو منزلی نیشابور رسید امامویردی خان باستقبال آمد و خواستار شد تا سپاهی به نیشابور برده شهر را بسپارد حسام السلطنه او را فراوان بنواخت و از جماعت قراچه داغی گروهی را بحراست نیشابور فرستاد و حکم داد تا توپهای خلیفه سلطان را بلشکرگاه آورند شب عید نوروز سلطانی شهر نیشابور نیز مستخلص شد و دیگر قصبهای خراسان در جای خود مسطور میشود و هم درینسال حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفر بغداد کند و باتفاق وکلای ثلاثه دولت روس و روم و انگلیس بحمره شود و موافق عهدنامه ارزن الروم حدود اراضی دولتین را معین دارد روز چهاردهم شهر ذیحجه از تبریز بیرون شد و چهار سال مدت سفر او بدراز کشید درویش پاشای وکیل دولت آل عثمان بخیرخواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف جست و باغوای مردم چپ پرداخت و ایشان را بمواعید عرقوبی تحریض داد که خویشتن را از تبعه دولت آل عثمان بخوانید تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنیم با اینهمه مشیرالدوله ده هزار تومان بر خراج ایشان بیفزود و اجماعت بدین شناعت رضا ندادند و خود را بکذب بدولت بیگانه نبستند و همچنان ششهزار تومان بر شهر حویزه خراج نهاد و هزار و دویست دیه و قریه که درویش پاشا بدروغ منسوب باراضی دولت آل عثمان میداشت کذب او را مدلل کرد و مسجل داشت وکیل دولت روس چیکوف و انگریز ولیمس نیز سجل کردند و خط و خاتم بر نهادند و هم درینسال حاجی پیرزن خان که پیشخدمتان سده سلطانی را ریاست داشت برحسب فرمان حکومت یزد یافت بعد از ورود بدان بلده چنان دانست که بقوت محمد عبدالله که شرح حالش ازین پیش گذشت حکومت یزد بایست کرد لاجرم او را طلب داشته رئیس عوانان خویش کرد و هیچ امری را بی اشارت و استشارت او بپای نتوانست برد و شناعت کار بدینگونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگهی یافتند و او را معزول ساختند و هم درینسال کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا را که حکومت مازندران داشت طلب نموده

فتنه قرة العین

بفرمانگذاری بروجرد فرستادند و حکمرانی مازندران بشاهزاده مهدیقلی میرزا مفوض گشت و هم درینسال فتنه قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکتن از اجله فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزاده و بیست که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی باحظی وافر بود از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یکزن را بنکاح نه مرد فرض استحباب گرد اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شبق هر چیاره را ماه

پاره

پاره میدانستند بارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و دقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته میکرد و تن را چون طاوس بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان در می‌آمد و بتخت برفراز تختی جلوس کرده چون داغطان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هرکه مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد مستمعین برپای میشدند و بپای سریر او میرفتند و لبهای او را که بریاقوت رمانی افسوس میکرد بوس میزدند و پستانهای او را که برنار بستان دریغ میخورد و چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار نابهنجار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین که همه مجتهدین و علمای دین را واجب القتل میدانست بر قتل عم خویش نیز فتوی راند و اصحاب او هنگام سپیده دم براو تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر حسم رشته موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین بیرون سفر کرده با اصحاب خویش راه برید و از داعیان باب بود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال میرزا احمد شاملو که چند گونه خط را نیکو نوشت در مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام درگذشت و کلمه قدمات بعده الخط تاریخ وفات او گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

دو ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع اینجهان گوید کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را که اینوقت حکومت همدان داشت طلب نموده مامور بفرمانگذاری مازندران نمودند و در مدتی قلیل آن مملکت را بنظام کرد و چون روز نهم شوال خبر پرملال تحویل شاهنشاه غازی ازینجهان فانی بدو بردند بزرگان مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما ازجهان رخت بربست و پادشاهی جوان بجای او نشست اینک از آذربایجان بجانب دارالخلافه شتاب گرفته و مرا بالتزام رکاب فرمان داده و من ازین سفر بدان سرم که ساحت شما را از آلایش عصیان صافی بدارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت شاهزاده اردشیر میرزا بیرون قانون چاکری از حاضر شدن بحضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده تقاعدی ورزیدند بزرگان مازندران بدین سخن شادمانه شدند و هریک جداگانه عذر گناه را عریضه بدرگاه شاهنشاه نگاشتند احتشام الدوله اینجمله را گرفته ایلغار کنان تا بدار الخلافه طهران براند و از آنجا پذیره موکب شاهنشاه را راه برگرفت در منزل سیاه دهن قزوین بتقبیل سده سلطنت قرین بهروزی و میمنت گشت و بملازمت رکاب تا بمنزل کرج کوچ داد و از آنجا برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت و بی اینکه بشهر طهران درآید بجانب بروجرد شتافت و بصوابدید کارداران دولت یکصد تن سوار چلبیانلو و سی سوار قبه ملازم خدمت او شد بعد از ورود بروجرد چیزی در آن بلده

در باغ شاه فرود آمد روز سیم از قبیله حسنوند فیلی جماعتی تا قریه فیال که یکدو تیر پرتاب تا باغ شاه بر زیادت مسافت ندارد بتاختند و مواشی مردم آن قریه را منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام الدوله تاریک شد و بتوانائی با معدودی از مردم خود که حاضر بودند بر نشست و چون برق و باد شتافته جماعت حسنوند را دریافت و هم در آن گرمی که از راه برسید پنج تن از ایشان را بزخم گلوله تفنگ با خاک پست کرد مردم حسنوند چون این گزند بدیدند مواشی منهوبه را بگذاشتند و طریق فرار بر داشتند و مردم فیلی از آن پس دست تعرض از اراضی بروجرد کوتاه نمودند و از جانب دیگر نصرالله خان والوندو قاسمخان قاید رحمتان که همه عمر بغارت بازرگانان روزگار می بردند این وقت که خبر ورود احتشام الدوله بدانستند در قلعه ده کرد سیلاخور که معقلی متین بود جای کردند و نام از شاهزاده ببردند چندانکه احتشام الدوله از در رفق و مدارا کار کرد بر استکبار و استنکاف ایشان افزوده گشت ناچار در تسخیر قلعه و تدمیر ایشان یکجهت شد و از بروجرد راه برگرفته ولی خان سرتیپ را نیز با جمعی از سربازان ملازم رکاب

فتح قلعه ده کرد

ساخت و طی مسافت کرده قلعه ده کرد را حصار داد نصرالله خان نیز از بیرون قلعه سنگری چند کرده بمدافعت بیرون شد و شاهزاده بیتوانی فرمان یورش داد و سربازان حمله افکندند و همچنان ترکتاز بسنگرها در رفتند و او را دستگیر ساختند و در این جنگ جمعی از سرباز مقتول و گروهی مجروح گشت و بعد از گرفتاری قاسمخان و نصرالله خان قلعه گیان را پای اصطبار بلغزید و آن دروازه که در از لشکرگاه بود بگشودند و بجانب جبل گریختند پس شاهزاده بقلعه در رفت و روز دیگر قاسمخان و نصرالله خان را با کنده و زنجیر بشهر آورد و از پس آن جمعی از مردم بیرانوند فیلی که فرمان پذیر حسینعلی خان بیرانوند بودند در محال بروجرد بنهب مجتازان و غارت بازرگانان روز سپردند احتشام الدوله جماعتی را بدفع ایشان بفرستاد تا بیست تن از آن قاطعان طرق و شوارع را دستگیر ساخته بشهر بروجرد آوردند پس بفرمود دو تن از ایشان را عرضه هلاک ساختند و دیگران را مثله کردند و همچنان چون افراسیاب خان باجلان بعد از وفات شاهنشاه غازی در محال بروجرد آغاز ترکتازی نموده مصدر بسیار شرارت و شطارت بود و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت احتشام الدوله در صدد آن در دو بند کرد و او را از دور اندیشی دور دانست لاجرم او را بحکومت باجلان فرمان کرد و تشریف داد و باقرخان و اسدخان و علی محمد خان را نیز بحکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از بیرون شدن از شهر بر جسارت و شرارت بیفزودند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از ضعف حال شاهزاده شمردند از این روی یکباره کار حومه شهر آشفته گشت و این آشفتگی خاطر شهریان را نیز از بهر فتنه بر شورانید حاجی رحمن که یکتن از خویشاوندان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود و جمعی از اشرار شهر را بگرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت شاهزاده تحریض همی کرد و شحنه شهر را ماخوذ داشته محبوس نمود و بعضی از منال دیوان را از عمال احتشام الدوله بگرفت و بر مردم غوغا طلب قسمت کرد شاهزاده که مردی مجرب بود و آتش سخط و غضب را بزلال صبر

وسکون

و سکون بنشاند و دفع غوغای عامه را با آلات حرب و ضرب دست ببرد لاجرم چون آفتاب بمغرب در رفت مردم عامه پراکنده شدند و بخانهای خویش در رفتند و آن جماعت که آتش این فتنه را دامن همی زدند معاینه کردند که شاهزاده بدین نیرنگ و حیلت آلوده مبارزت و مقاتلت نگشت ناچار صبحگاه عذرخواه گناه خویش آمدند و چندان پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

تحویل جسد مبارک شاهنشاه مبرور از دارالخلافه طهران بدارالامان قم

از این پیش مرقوم افتاد که جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه حمل داده در باغ لاله زار بقانون شریعت نهادند چون شاهنشاه منصور بدارالخلافه در آمد و برخی از امور را انتظام کرد روز دوازدهم شهر ذیحجة الحرام خویشتن بباغ لاله زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران حاضر حضرت گشتند آنگاه شاهنشاه بفرمود تا جسد مبارک محمد شاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر و دوش حمل همی دادند و اشک همی باریدند من بنده توانم گفت که بر زیادت از دیگر مردمان خسته خاطر بودم چه شکر نعمت او را با تصنیف چندین کتاب و تالیف چندین ابواب نتوانم گذاشت بالجمله شاهنشاه منصور تشییع جنازه پدر همی کرد تا از باغ لاله زار بدر شد آنگاه چنانکه پادشاهی با سپاهی کوچ دهد آن جسد مبارک را بدارالامان قم تحویل کردند در روز چهارشنبه هیجدهم ذیحجه در جوار بقعه موسی بن جعفر علیهما السلام بآئین سلطنت و قوانین شریعت بخاک سپردند و زر و مال فراوان بفقرا و مساکین بذل کردند اللهم البسه حلل النور روا شد و سلطانه فی حظایر الحور و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمانخان خان خانان حکومت اصفهان یافت و میرزا عبدالوهاب گلستانه مستوفی بوزارت او منصوب شد بعد از ورود ایشان باصفهان میرزا عبدالحسین سررشته

ذکر حکومت خانخانان در اصفهان

دار اصفهانی که در آرزوی وزارت آن بلده روزگار میگذاشت با میرزا عبدالوهاب از در معادات و مبارات بیرون شد و روی دل خان خانان نیز با میرزا عبدالحسین بود و از این روی که او را از کارداران دولت مثالی بدست نبود در فرمان برداری خانخانان خضوعی بر زیادت داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب که وزارت اصفهان را از شاهنشاه منصور منشور داشت بدین ذلت سر در نمی آورد در پایان امر میان ایشان کار بمقابله و مقاتله رفت و از دو جانب مردم خویش را انجمن کرده اعداد جنگ نمودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه افتاد بصوابدید میرزا تقیخان امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را مامور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا عبدالوهاب را در خدمت وزارت به نیرو کند و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی خان وارد اصفهان گشت بیشتر از مردم شهر بکار جنگ و گشادن تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان حجرات خویش را استوار بسته نیمی در گرد میرزا عبدالحسین و نیم دیگر نزدیک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند چراغعلی خان با خود اندیشید که اگر حکم احضار میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبارزت نموده

بیمناک شود و یکباره این شهر را بر شوراند و واجب شود که سپاهی بدینجانب مامور شده جماعتی را تباه سازد لاجرم بنزدیک خاقان زمان و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکشوف داشت که کارداران دولت فرمان کرده اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبدالوهاب راه دار الخلافه برگیرد و روز دیگر مردم را در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را بر ایشان القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش داد و بعد از هفته بسرای امام جمعه رفته میرزا عبدالوهاب را بجانب دار الخلافه کوچ داد و هم درینسال چون خبر آشفتگی کرمان و بیرون شدن فضلعلی خان چنانکه بدان اشارت شد معروض کارداران دولت افتاد حاتم خان شهاب الملک را باتفاق علیخان و ابراهیم خان پسرهای عبدالرضاخان یزدی مامور بنظم کرمان فرمودند شهاب الملک بعد از ورود بکرمان بتخریب امر فضلعلی خان پرداخت از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست چون این خبر بعرض اولیای دولت رسید بران شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان بفرستند پس منشور احضار او برفت و او تا سه منزلی کاشان براند و در انجا منشور پادشاه بدو رسید که باتفاق علیخان و ابراهیم خان سفر یزد کند و محمد عبدالله و دیگر اشرار را قلع و قمع نماید لاجرم حاتم خان طریق یزد برداشت و ابراهیم خان که دران شهر پدر بر پدر قوتی بکمال داشت از پیش روی تاختن کرد و بسیار کس از اشرار را گرفته محبوس بداشت محمد عبدالله چون قوت درنگ نداشت بخانه حاجی محمد کریم خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای شیخیه است گریخته پناهنده گشت و از پس آن شهاب الملک نیز برسید و هم در یزد نظام مملکت را جز با حکومت خویش راست نمیدید و از نظام آن بلده چشم پوشیده باصلاح امارت خویش روزگار میبرد و این معنی نیز معروض کارداران دولت افتاد و او را بدار الخلافه طهران طلب کردند و بدین گناه و دیگر عصیانها مبلغی زر و سیم بمصادره تسلیم داد و هم درینسال برحسب فرمان شاهزاده اردشیر میرزا که جودتی با جلالت انباز و فضلی با بذل انباز داشت مامور بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی جیب و رامهرمز گشت و سلیمان خان گرجی برادرزاده منوچهرخان معتمد الدوله که ملقب بسهام الدوله بود بوزارت او و سرداری سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و گلپایگان و دو فوج لشکر لرستان و یکفوج سرباز فریدن و چهار محال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چکنی قزوین و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاول از دار الخلافه خیمه بیرون زد و نخستین باراضی کمره و گلپایگان و خوانسار و چهار محال و فریدن عبور کرده هر فتنه که از اشرار بختیاری دران محال روی داده بود قلع و قمع فرمود و مردم شریر را دستگیر ساخته برخی را خود عرضه هلاک و دمار داشت و جماعتی را با کنده و زنجیر بدرگاه شاهنشاه فرستاد و هر قلعه و کوشکی که راهزنان از بهر خود معقلی میدانستند با خاک پست کرد و قلعه ازوجن را که در حواشی خاک بختیاری حصنی حصین بود نیز ویران نمود بالجمله شاهزاده چمن

مامور شدن حاتم خان بنظم یزد و کرمان

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و بختیاری

سنگباران

سنگباران و قهیز را لشکرگاه کرده از نظم آن اراضی بپرداخت و از انجا آهنگ لرستان ساخت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالی بحری و در میدان ضرغامی دلیر بود مامور بحکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیر الملک وزارت فارس یافت و میرزا مهدی مستوفی نوری پسر محمد زکیخان سردار نیز برحسب حکم بسیج سفر شیراز کرد و چون محمد علیخان ایلخانی قشقائی سالی چند میرفت که مامور بتوقف طهران بود و رخصت مراجعت باخانه خویش نداشت این هنگام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را خواستار آمد و بشفاعت او ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده با یکصد تن سواره طالش روز بیست و چهارم ذیحجة الحرام از دار الخلافه طهران راه برگرفت و بعد از ورود باصفهان خطی چند باعیان و عمال فارس نگاشته هر کس را جداگانه بکاری باز داشت و روز چهاردهم محرم از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد مرغاب براند و در انجا ایل بیکی قشقائی برادر ایلخانی و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و ازین منزل تا بشیراز از کثرت گل و لای و شدت برف و سورت برودت هوا بزحمت فراوان طی مسافت کردند و روز نهم شهر صفر المظفر شاهزاده بهرام میرزا وارد شیراز گشت و رایت نظم آن مملکت برافراخت و از هر کس مالی و ثروتی بنهب و غارت رفته بود باسترداد پرداخت و میرزا نعیم پسر محمد زکیخان سردار نوری را که منصب لشکرنویسی فارس نامزد او بود فرمان کرد تا لشکری که در شیراز اقامت داشت عرض داد و بتوقیت عزیز خان مکری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است با فوج چهارم تبریز در شیراز بود و برحسب فرمان روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی مخبران و محمد صالح خان سرهنگ توپخانه با یکصد و پنجاه تن توپچی و عزیز بیک یاور سمنانی با جماعتی از سرباز سمنان و دوازده عراده توپ و قورخانه حاضر بود و شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت این جماعت را تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند مسئول او باجابت مقرون افتاد و هم فرمان برسید که حسین خان نظام الدوله را در سرای خود باز دارند و قراول بگمارند که از شهر شیراز بلکه از سرای خود بیرون نشود و هم درینسال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که در نظم بلدان و رزم میدان شناخته ایران بود و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلای عهد فزونی داشت مامور بفرمانگذاری کرمان آمد و بعد از ورود بآن بلده فرمان کرد که ملا حسین پسر ملا علی اعمی که مصدر آن همه شر بود چنانکه مرقوم افتاد دران شهر نماند و بسیار کس از اشرار را نیز دستگیر ساخته بعضی را مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم شهر شوارع و طرق را از زحمت دزدان و راهزنان بپرداخت و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان باز داشت و چندانکه دران مملکت فرمانگذار بود منال دیوانی و حقوق سلطانی را به نیکوتر وجهی ادا نمود و رعیت را شاد و خاطر آسوده بداشت و اهل حرفت و صنعت را نیک تربیت کرد خاصه شال کرمانی را

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

حکومت طهماسب میرزای مؤید الدوله در کرمان

که از بافته کشمیر بر زیادت قیمت بافت و هم در ینسال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری شد و کار صدارت اعظم بر میرزا تقی خان امیر نظام راست بایستاد ملک الملوک ایران همی خواست تا قواد سپاه و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر امر و نهی میرزا تقی خان را حاضر باشند لاجرم او را بشرف مصاهرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را در روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی او را بسرای میرزا تقی خان فرستاد و بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تمامت شاهزادگان و بزرگان او را نرم گردن و فروتن شدند

شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او بخانه اعتماد الدوله

و هم در ینسال چون میرزا احمد خان امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان را خاص خویش میدانست باستظهار برادر زیادت تجبّر و تنمّری دیگر در سرداشت لشکریان از خشونت طبع و شور خوی او در رنجه و شکنجه بودند و هم داشتند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا نفرین غرامت و نکایت کردند و این معنی را در دل می نهفتند و نمیگفتند در ینوقت که فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی و فوج قراچه داغی در دار الخلافه میان سربازخانه ارگ جای داشتند چندتن از شناختگان درگاه که با امیر نظام از در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان بر تافتند و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود بیکسوی کردند آنگاه بر شوریدند و گفتند یا شاهنشاه ایران میرزا تقی خان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریده چاکران محو نماید و هم آواز در میان سربازخانه غوغا برداشتند و فریاد استغاثت برافراشتند میرزا تقی خان چون این بدانست با آن کبر و خیلا که در دماغ او بود و حمل این جسارت نتوانست کرد چند کس از قفای یکدیگر بدیشان فرستاد و آن جماعت را بقتل و نهب و اسر تهدید کرد سربازان از کلمات او یکباره بیچاره شدند و چنان دانستند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یکتن زنده نخواهند بود و از بیم جان رایت اتفاق افراخته کردند روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند و یکدل و یکزبان غوغا برداشتند و گفتند تا میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود نکنیم از پای نخواهیم نشست و از قورخانه چند حمل گران بسربازخانه تحویل دادند و آذوقه و علوفه فراوان نیز فراهم نمودند و روز دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند که میرزا تقی خان را از مقام خویش دفع دهند بلکه اگر توانند عرضه هلاک و دمار سازند پس تفنگهای خود را با سرب و بارود بینباشتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس را که در راه دولت از بذل جان مضایقت نکنند با یکتن برابر نخواهد داشت و دیگر اینکه بی گمان میرزا تقی خان اگر زنده ماند ما را زنده نخواهد گذاشت اکنون که ما را وداع جان گفتن واجب افتاده بهتر آن است که میرزا تقی خان را مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم این بگفتند و از سربازخانه بجانب خانه میرزا تقی خان

راه برگرفتند

راه برگرفتند از سوی میرزا تقی خان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هراسناک گشت و بفرمود تا مردم او در سرای و بام خانه را بحراست بایستادند و چون سربازان راه نزدیک کردند و دو تن را بزخم گلوله از پای درآوردند اما سربازان اگرچه قوت آن داشتند که بسرای میرزا تقی خان در روند اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بود نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد و هایاهای افراخته کردند از بهر آنکه شاهنشاه بر ایشان ببخشاید و میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم نامجرب که حسن و قبیح امور را ندانسته با میرزا تقی خان دشمن بودند بر این آتش فتنه دامن زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزا تقی خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت صواب آنست که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بنشانید ملک الملوک عجم در خشم شد و فرمود همانا مردمی ناآزموده بوده اید و ندانسته اید اگر امروز من بخواستاری سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت هابط کرده باشم پس هر روز عزل و نصب چاکران من باختیار لشکریان خواهد بود و همانا جهان را از وجود صد چنین لشکر خواهم پرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت در ینوقت میرزا آقاخان اعتماد الدوله که خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقی خان را درین سیل مخافت آفتی رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را با تیغ بگذراند و اگر از مسند خلافت منشوری بر عزل میرزا تقی خان صادر شود از حشمت سلطنت چیزی بکاهد لاجرم هم در آن شب که شب سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی بود جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرده بحفظ و حراست میرزا تقی خان برگماشت و او را برداشته بسرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود تا وضیع و شریف و عالم و عامی انجمن شدند و خویشان و عشیرت او حاضر آمدند و آنشب را بحفظ و حراست او بپای بردند بامدادان که تمامت بزرگان و امراء در آنجا انجمن بودند سخن بر این نهادند که این سربازان چون گوسفندانند روا نباشد که ایشان بعصیانی که کرده اند کیفر بینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند در شریعت کرم و احسان صواب آنست که خاطر هراسان ایشان را از وحشت و دهشت بازآریم و ملازم حضرت بداریم و اینکار را کسی تواند ساخته کرد که طریق خردمندان بداند و سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسنده افتد این قرعه بنام عباسقلی خان والی که نسب با براهیم خلیل خان قراباغی جوانشیر میرساند برآمد پس عباسقلی خان حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا مصطفی مستوفی و نجفقلی خان و نبلی را برداشته بسربازخانه در رفت سربازان درگرد او انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی خان با ایشان گفت که هرگز راست نیاید که یکتن با پنجهزار کس بمحاجه سخن کند صواب آنست که از هر فوج چندتن گزیده کنید و نزدیک من بنشانید تا سخنان مرا اصغا نمایند و سنجیده پاسخ گویند لاجرم جماعتی از میان ایشان بنزد او صف برزدند عباسقلیخان گفت هیچ دانسته اید که مردم آذربایجان در راه دولت سلاطین قاجاریه چه رنجها برده اند همانا پنجاه هزار کس برافزون در جنگ

رفتن امیر نظام بخانه اعتماد الدوله

روسیان و بنر و خراسان و افغانستان بذل جان کرده اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان بلند ساخته اند اکنون که شما از در بیفرمانی بیرون شده اید بر پادشاه واجب میشود که شما را عرضهٔ تیغ سازد و جهان را از وجود شما بپردازد و از انسوی بفرمان میرزا آقاخان اعتماد الدوله از مردم دار الخلافه و عراق پنجاه هزار کس انجمن شده اند و در دفع شما همدست و همداستانند زمانی دیر نگذرد که شما تمامت شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما بعنا و عذاب در افتند و نام بلند آذربایجانی بدین ناسپاسی شما پست شود و مردم عراق بحق شناسی بلند آوازه کردند سربازان گفتند ما پدر بر پدر در راه دولت جان داده ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش برکف نهاده ایم اما نتوانیم بر سخط و غضب میرزا تقی خان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده ایم ظاهر سازیم زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت و بسوی ما نگران نخواهد شد عباسقلی خان گفت این رای بصواب نیست همانا خدیوی را که خدای باری بر مردم چندین مملکت خداوندی داده هرگز وزیری اختیار نکند که برادر و فرزند خود را بر بیگانگان بی حجتی فضیلتی نهد شما ازین در هراسناک مباشید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید باز نمائید بر ذمت من است که حمل او را از پشت شما فرو نهد و او شما را بدهد بالجمله سربازان را مطمئن خاطر ساخت تا یکبار جنبش کردند و شیپور بنواختند و هگروه نزدیک میرزا تقی خان راه بر داشتند و بدر سرای میرزا آقاخان اعتماد الدوله آمده بر صف شدند نخستین اعتماد الدوله بمیان ایشان آمده از در بیم و امید سخنی چند بکرد و آنگاه میرزا تقی خان بدر سرای آمده ایشان را دیدار کرد و سربازان از در عذر و پوزش بیرون شده آغاز زاری و ضراعت نمودند میرزا تقی خان عذر آنجماعت بپذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت از پس آن میرزا تقی خان روانه ارک سلطانی شد و در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بود و قوت و حشمت اعتماد الدوله و حراست میرزا تقی خان و خمود نیران چنین فتنه بزرگ در نزد وضیع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمام بلدان و امصار ایران شایع افتاد و این هنر بزرگ نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده بکرامت طبع و حصافت عقل او برهانی استوار گشت بالجمله بعد از ورود میرزا تقی خان بسرای خویش پیتوانی خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و اسمعیل خان فراشباشی را که در تهییج این فتنه بی مداخلت نبود ماخوذ داشتند و معادل پنجاه هزار تومان از و بعد از رفع حساب اخذ نمودند و از پس آن برحسب فرمان آقا بهرام امیر دیوانخانه را بدست چند تن از عوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند و حکم بتوقف آن بلده فرمودند و میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک را که این هنگام در قم زیستن داشت و آرزوی صدارت اعظم روزگار میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکرمانشاهان تحویل دادند و امر باقامت کردند

شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان

ملاحسین

ملاحسین یکتن از مردم بشرویه است در آغاز زندگانی بکسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگاری گذاشت و آن نیرو نداشت که در تحصیل علوم با علمای عهد انباز شود و سامان خود را بساز کند لاجرم از پی چاره هر روز رائی میزد و حیلتی می انگیخت درینوقت او را مسموع افتاد که میرزا علی محمد باب از بوشهر بشیراز سفر کرده و بقانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته پس پیتوانی از خراسان طریق شیراز بر گرفت و بعد از ورود بدان بلده بنهانی میرزا علی محمد باب را دیدار کرد و آئین او را پذیرفتار شد اگرچه این هنگام میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله مامور بود که در سرای خود نشیمن کند و در بر روی آشنا و بیگانه فرو بندد اما با اینهمه آسوده نمیزیست و از قبل خود بهر شهر و دیار مریدان خود را گسیل میساخت و مردمان را بکیش خویش دعوت مینمود و طلب بیعت میکرد ملاحسین را چون بگفتار و دیدار بیازمود و در کار خویش استوار شناخت او را بطرف عراق و خراسان سفر کردن فرمود تا بهر شهر و دیه در آید و مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیر المومنین علیه السلام خود تلفیق کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده بود هم بدو داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در آن کلمات بر کمالات او حجتی سازد ملاحسین با این برگ و ساز از شیراز در تکتاز آمد و طی مسافت نموده وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکتن از فقها بود بفریفت و او را یکی از پیروان باب ساخت چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن میکرد و او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه الصلوة و السلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت بکلمات ملاحسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب را وی نایب باشد بالجمله ملاحسین از اصفهان بکاشان آمد و در انجا حاجی میرزا جانی که یکتن از بازرگانان کاشان بود او را در عقیدت و ارادت بدو پیوست آنگاه نزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم و عمل از تمامت فضلای ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که با خود داشت در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب داعی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را برخواند و غلطات آن را باز نمود ملاحسین گفت باب میفرماید که نحو گناهی که کرده بود و او را تاکنون مقید و محبوس داشتند من بشفاعت او پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور خوانند معذور باشند حاجی ملا محمد بانگ بر او زد که چندین بیهوده سخن مکن نخست آنکه بر مردم عجم تلفیق کلمات عربیه را حجت آوردن کاری با غلوطه کردن است و دیگر آنکه هر که بیرون این قانون که ماراست سخن کند او را حجتی روشن باید بدین مزخرفات لاطایل و ترهات بیحاصل بغایت مرام واصل نتوان شد و ملاحسین را از پیش براند و چون هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت نبود افزون ازین بر رد و منع او فتوی نکرد بالجمله ملاحسین از کاشان بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند در طهران متوقف گشت و در وی دل چند تن از عامه را که منزلتی هیچ و رعاع داشتند با خود کرد

وکتابی از جانب شاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که اگر حمل بیعت مرا
بر گردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول خارجه را در
تحت فرمان شما خواهم داشت ملاحسین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت او را اظهار کرد کارداران دولت او را تهدید فرستادند که ازینگونه ترهات لب ببند و اگر سلامت جان خواهی اقامت
این شهر را بدرود کن ملاحسین چون کار بر مراد نیافت خطی بحاجی محمد علی بارفروشی فرستاد و مکتوبی
بقزوین از بهر قرة العین کرد و هر دو تن را بخراسان طلب داشت تا از آنجا دعوت خویش آشکار کنند

آغاز فتنهٔ ملا حسین بشرویه در خراسان

وخود پتوانی از طهران راه برگرفت و از آنجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود بشهر مشهد مقدس در
بالاخیابان منزل ساخت و باغوای مردم پرداخت ملا عبد الخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسائی بود
و در توحیدخانه صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغوای او از اتباع باب گشت و در فراز
منبر سخنی چند که با شرع انور بینونتی داشت بگفت و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت
شیخ احمد بود بمکاتیب و ملاطفات ملاحسین از راه برفت و در مسجد نیشابور بگفتار نا سزا او پرداخت این خبر
نیز در مشهد مقدس سمر گشت علمای مشهد بجنبش آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بشاهزاده
حمزه میرزا نگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود و چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را
از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هرکس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه از وی تبری نجوید
و باب را لعن نفرستد قرین عناد و عذاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند و او
پتوانی بمسجد درآمد و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت
و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبد الخالق سر
برکرد و گفت من هرگز ازین راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره
آغازند عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند
تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملاحسین را برداشته بلشکرگاه
حمزه میرزا بردند شاهزاده بفرمود تا او را در خیمه باز داشتند و چند تن قراول بگماشتند تا با کس
طریق مخالطه و مراوده نسپارد و این بود تا آنگاه که مردم مشهد برشوریدند چنانکه مذکور افتاد و پس
از لشکرگاه رها شده راه مشهد برگرفت و در باغ قدرت که بیکسوی شهر مشهد است فرود شد
مردم آن بلده او را از ورود بشهر دفع دادند ناچار بجانب نیشابور سفر کرد و از آنجا جمعی از مردم
عامه را با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دبیر و اواره
نگار بود بدو پیوست و دخل و خرج اصحاب او را بحساب گرفت و چند تن دیگر را نیز از سبزوار فریفت
و بطرف میامی رهسپار گشت نخستین بقصبهٔ بارجمند رسید آقا سید محمد که در بارجمند از جماعت
میگذاشت او را و اصحاب او را بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد و چون درآمدند و در مجلس
او جلوس کردند نخستین خادمان ضیافت خانه غلیان و قهوه فراز آوردند ملاحسین دامن درچید

وحکم

وحکم بحرمت غلیان و قهوه براند ازینجا سخن بلاو نغم در افتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت
ملاحسین در طریقت او مکشوف گشت آقا سید محمد خشمگین شد و گفت من شما را نجس و دنس میدانم
و پرهیز از مجالست شما را واجب میشمارم و ایشان را از سرای خود بیرون شدن فرمود ناچار ملاحسین
راه برگرفته در دو فرسنگی بارجمند بقریه خان خودی درآمد در آنجا ملاحسن و ملا علی با او ملحق شدند
و طریقت او را بحق دانستند پس از آنجا بمیامی سفر کرد و روزی چند در آن بلده توقف نمود و
سی و شش تن از مردم میامی را با خود متفق ساخت و باعلان کلمه دعوت پرداخت مردم میامی
چون این بدیدند غوغا برداشتند و با او در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند در نوقت ملاحسین را
نیز چون عدتی و عددی بود بمدافعت برخاست و چند تن از اصحاب او مقتول گشت پس ناچار راه شاهرود
پیش داشت و بعد از ورود در آن بلده بسرای ملا محمد کاظم مجتهد شاهرود درآمد و او را بکیش خویش
خواندن گرفت ملا محمد کاظم از اصغای کلمات او که با شریعت غرا بینونتی تمام داشت برآشفت و زبان
بدشنام او باز کرد و عصائی که در دست داشت فراز برده بر سر او فرود آورد و بفرمود تا در
زمان او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر وفات شاهنشاه غازی در آن اراضی پراکنده
گشت و ازین خبر ملاحسین قوتی دیگر بدست کرد و از شاهرود سفر بسطام نمود علمای بسطام چون از رسیدن
او آگاه شدند کس فرستاده او را از درآمدن بشهر بیم دادند ملاحسین چون راه ورود شهر بسطام را
مسدود یافت در دو فرسنگی آن بلده بقریه حسین آباد درآمد و ملا علی حسین آبادی را نیز فریفته خویش
کرد و او را با خود یار کرده بجانب مازندران رهسپار گشت

رسیدن ملاحسین بشرویه بمازندران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان

حاجی محمد علی بارفروشی هنگام کودکی خادم سرای حاجی محمد علی مجتهد مازندرانی بود چون بحد رشد
و بلوغ رسید یکچند روزگار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول بپای برد و نیز
زر و مال چندان بیندوخت که زیارت مکه متبرکه بروی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت از قضا
در عرض راه با میرزا علی باب دوچار گشت و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان
امر دل بدو داد و از پیروان او گشت و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه مازندران شده در بارفروش
سکون اختیار کرد از آنسوی چون ملاحسین در خراسان از قبل باب داعی شد مکتوبی بحاجی محمد علی فرستاد
که با قدم عجل طریق خراسان برگیر تا در اظهار دعوت همدست شویم و کار بر مراد کنیم حاجی محمد علی
پتوانی سفر خراسان را تصمیم عزم داد و بعد از ورود بمشهد باتفاق ملاحسین کار رهی کرد آن هنگام که کار
ملاحسین آشفته شد چنانکه مرقوم افتاد آهنگ عراق کرد و حاجی محمد علی از پیش روی روانه گشت و از
آنسوی قرة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم و قتل عم و منی لعنت پدر و بی
فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق و دلباخته بآهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت
که یکفرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را دیدار کردند

وچند کرّت مجلس را از بیکانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین میرزا علی محمد باب رای زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده برمنبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر درخشنده بود با مردمان نمود و گفت هان ای اصحاب این روزگار را از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید و زنان خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که درین امور شما را عقابی و نکالی نخواهد بود و چون این سخن بپای برد مردمی که در کرد منبر انجمن بودند سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب روی برکاشتند و یک یک بیرون شده سر خویش گرفتند و طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بی دین و بدکیش بودند و مالی و ثروتی و عیالی و عدتی نیز نداشتند ازین سخنان شاد خاطر شده یکباره سر به بیدینی برآوردند و حل شرایع را از کردن فرو نهادند آنگاه حاجی محمد علی باتفاق قرة العین راه مازندران برگرفت چون باراضی هزار جریب رسید اندک اندک دل در قرة العین بست او را نیز هزیمتی بود عاقبت کار بدانجا پیوست که این هر دو تن در یک محمل می نشستند و آن ساربانی که مهار شتر را داشت شعری چند انشا میکرد بدین شرح که اجتماع شمسین واقتران قمرین است و این اشعار را بآهنگ حدی تغنّی میکرد و طی مسافت مینمود در یکی از قرای هزار جریب باتفاق قرة العین بحمام رفت و با او هم بستر شد و طریق مراجعت سپرد مردم هزار جریب چون این بدانستند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند جماعتی ساخته کار شده بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را نهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان حاجی محمد علی و قرة العین جدائی افتاد و حاجی محمد علی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دیه بدیه همی عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد اما حاجی محمد علی بعد از ورود ببارفروش خبر رسیدن ملاحسین را از خراسان اصغا نمود و دوستان خود را آگهی داده انجمن کرد و پس از روزی چند ملاحسین از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شد و بدعوت مردم پرداخت هنوز هفته برنگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمردند ازین حدیث عموم خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطر راه کرد و خبر آنجماعت در افواه سایر گشت سعید العلما و دیگر علمای مازندران که مکیدت ایشان را از بهر خود برزیادت میدانستند جمعی از تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را بکارداران دولت و سرکردگان مازندران نگاشتند شاهزاده خانلر میرزا که هنوز

حکومت

حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کارگذاران او درین امر مسامحتی کردند و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده در سواد کوه جای کردند و بعد از کوچ دادن خانلر میرزا از مازندران بدار الخلافه دیگرباره مراجعت ببارفروش نمودند سعید العلما در بیم شد و بعباسقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سعید العلما بدو رسید محمد بیک یاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی بدفع ایشان بیرون فرستاد محمد بیک بقدم عجل و شتاب طی مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده بمنازعت آنجماعت رده برکشید بالجمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار قتال و جدال روائی گرفت از دو روبه بجنگ درآمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند در میانه دوازده تن از اصحاب باب شربت هلاک چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت چون ملاحسین و حاجی محمد علی مقاتلت در میان شهر را از بهر خویش بزیان کار نزدیک دانستند از میان جنگ رزم زنان و هزیمت کنان بکاروانسرای سبزه میدان در رفتند و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها راست کرده متحصن گشتند درینوقت عباسقلی خان سردار لاریجانی برسید و صورت حال را معاینه کرد و رزم آنجماعت را تصمیم عزم داد اما ملاحسین چون ورود عباسقلی خان را بدانست و مکشوف داشت که با اعداد کم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و در تنگنای بارفروش حمل این جنگ و جوش نتواند داد حیلتی اندیشید و بنزدیک او پیام فرستاد که ما بهر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی جز از در شریعت نگفته ایم و اینکه مردم را بسوی باب میخوانیم همی خواهیم که ایشان را از عنا و عذاب برهانیم اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح نمیجویند و جان و مال ما را مباح میدانند ایشان را در تیه خذلان و جهل میگذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشته بجانبی دیگر میگذریم عباسقلی خان در پاسخ گفت که این سخن بصواب است نیکو آن است که نخستین بیرون مازندران دعوت خویش را آغاز کنید و امر خود را باز آرید آنگاه بدان اراضی باز شوید و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی را برگماشت که آنجماعت را تا علی آباد کوچ داده از آنجا مراجعت کنند لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان نیز تا ارض علی آباد برفتند بعد از مراجعت جماعت تفنگچی خسرو بیک قادی کلائی علی آبادی کرد و هیرا با خود یار کرده بطمع و طلب زر و مال از دنبال ملاحسین و اصحاب او شتاب گرفت و ناگاه بر سر راه ایشان آمده جنگ بپیوست ملاحسین خواست تا او را بی منازعت و مقاتلت مراجعت دهد خسرو بیک رضا نداد و طمع در اسب ملاحسین بست یعنی بر خاطر ملاحسین ثقلی بزرگ انداخت و ساخته کارزار گشت و او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بیار و قت تیغ او چون بفرق آمد در جگرگاه غرق شد بالجمله ملاحسین اسب بزد و بمیدان تاخت و مردم او جنگ بر ساختند در اول حمله خسرو را با تیغ بگذرانید و مردم او را بخاک هلاک درانداخت بعد ازین فتح دل قوی کرد و از بیرون شدن مازندران پشیمان گشت و در حال عنان برتافت و تا مقبع شیخ طبرسی بشتافت و همی خواست در آن اراضی سنگری ساز دهد و معقلی طراز کند

مقاتله جماعت بابیه در بار فروش

از قضا چنان افتاد که این هنگام بزرگان مازندران برحسب فرمان سفر طهران کردند تا جلوس شاهنشاه ایران را بر تخت کیان درود و تحیت گویند و در روز غرهٔ محرم تهنیت سدهٔ سلطنت قرین فرخی و میمنت گشتند

قلعه ساختن ملا حسین بشرویه باتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی

ملا حسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را بدرگاه شاهنشاه ایران بفال مبارک گرفت و آسوده خاطر در شیخ طبرسی بساختن قلعه پرداخت حصنی مثمن بنیان کرد و بروج آنرا ده ذراع ارتفاع دادند و بر زبر آن بروج بنیانی دیگر از تنهٔ درختهای بزرگ برآوردند و شقبها بنمودند و خندقی عمیق حفر کردند و از بهر فصیل قلعه خاکریزی چنان افراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند و از قلعه برای عبور بخندق راهی چند بگشادند و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم بابیه که در قلعه حاضر بودند در همان خاکریز نشیمن داشتند و ساختهٔ جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام چاه کرده بودند و در بن هر چاه نیزها و ضلعها از چوب و آهن نصب کردند و سر آنرا با خار و خاشاک بپوشیدند تا اگر وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد و بدرون شود بچاه درافتند و تباه شوند آنگاه از هر دیه و قریه که قریب بود علوفه و آزوقه فراوان فراهم کردند و بدان قلعه حمل داده بر زبر هم بنهادند چون ملا حسین از این کارها بپرداخت بانگ دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را همی نوید داد که سال دیگر میرزا علی محمد باب کار اینجهان را یکسره خواهد کرد و هفت اقلیم را تحت قدم خواهد سپرد و دین حق آشکار خواهد گشت و شریعتها یکی خواهد شد بدین ترهات حیلت آمیز و کلمات طمع انگیز مردم بی حسب و نسب که مال و دولت و جاه طلب بودند از دور و نزدیک بنزد او شتاب گرفتند چندانکه دو هزار تن اصحاب یافت آنگاه حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از بهر او شادروانی بیاویخت و او را از پس پرده نشیمن داد تا مردم او را کمتر دیدار کنند و حشمت او روز تا روز در خاطرها بزرگتر آید مرا مسموع افتاد که حاجی محمد علی یکروز از بهر گرمابه شدن و سر و تن شستن از پس شادروان بیرون شد و بر اسب خویش برنشست تا بقریه که قریب بقلعه بود در رود جماعت بابیه صف برزدند و با اینکه زمین همه گل و لای بود چون او را دیدار کردند یکبار بر زمین درافتادند و در میان آن گل و لای چهرها بر زمین بسودند و تا ایشان را رخصت ندادند سر بر نداشتند بالجمله ملا حسین اصحاب خویش را هر یک بنامی و لقبی خواند یکی را گفت تو مظهر امام ثامن علیه السلام باشی و امام رضا نام داری و دیگری را سید سجاد لقب نهادند بدینگونه نام انبیا و ائمهٔ هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم پست پایهٔ فرومایه ببست و ایشان را نوید همی داد که هر که از ما در جنگ کشته شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و بر زیادت از این فردای قیامت بهشت خدای خاص او خواهد بود و هم در اینجهان شما هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهید شد و بعضی از ایشان را بسلطنت چین و ختا و حکومت روم و مملکت اروپا استمالت میساخت و میعاد مینهاد

که زود

که زود باشد مازندران را فرو گیریم و بجانب ری سفر کنیم و در دامان جبلی که در کنار شاهزاده عبد العظیم است دوازده هزار تن از مردم دار الخلافه را بخاک افکنیم و این کلمات را که میرزا علی محمد باب بر ایشان فرستاده بود بمردم حدیث میکرد یَخرُجونَ مِن جَزیرَةِ الخَضراءِ اِلی سَفحِ جَبَلِ الزَّوراءِ وَیَقتُلونَ نَحوَ اثنا عَشَرَ اَلفاً مِنَ الاَتراکِ و از جزیرهٔ خضرا تعبیر بمازندران میکرد و از جبل زوراء کوهی که در کنار قریهٔ شاهزاده عبد العظیم است حدیث مینمود و بالجمله بدین سخنان مردم خود را در کار مقاتلت و مبارزت چنان قوی دل ساخت که بی ترس و بیم بر دم شمشیر و دهان شیر می تاختند و غمرات مرگ و ممات را ساز و برگ حیات می شناختند

مامور داشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را بدفع ملا حسین و جماعت بابیه

چون خبر اعداد جماعت بابیه در شیخ طبرسی و درازدستی ایشان در نهب و غارت محال مازندران گوشزد کارداران شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده بر ایشان بتازند و جهانرا از وجود آن جماعت بپردازند بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند بر ذمت نهادند که هرچه زودتر این خدمت بپای برند و هر یک بخویشان خود مکتوب کردند حاجی مصطفی خان ببرادر خود آقا عبد الله و عباسقلی خان لاریجانی به محمد سلطان یاور و علیخان سوادکوهی بسواد کوه و هزار جریب کس فرستادند و در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه تحریض همی کردند و کارداران دولت نیز بمیرزا آقای مستوفی مازندران و سعید العلما و دیگر اکابر آن اراضی منشور کردند بعد از رسیدن این احکام نخستین آقا عبد الله برادر حاجی مصطفی خان هزار جریبی خواست تا از همگنان قصب السبق برد لاجرم دویست تن از مردم هزار جریب را گزیده ساخت پس با تفنگچی سورتی و بنی اعمام خود بساری درآمد و در آنجا میرزا آقا نیز از افاغنهٔ ساکن ساری و سوار کرد و ترک انجمنی کرده باتفاق تا علی آباد براندند و از مردم علی آباد و جماعت قادی نیز لشکری بکردند و آقا عبد الله آن لشکر را برداشته از آب رود تالار عبور نمود و بقریهٔ لار در رفته در خانهٔ نظر خان کرایلی فرود شد و روز دیگر با لشکر بکنار قلعهٔ شیخ طبرسی آمد و بساختن سنگر و حفر ماریچ بپرداخت و از چوب و علف سنگری چند بکرد و چند تن تفنگچی از مردم کودار در آنجا بازداشت و خود طریق قریهٔ افرا پیش داشت و همی خواست تا همه روزه از افرا بدانجا شود و کار سنگر و ماریچ بپای برد آنگاه لشکرگاه کند اما از

هزیمت شدن لشکر مازندران و قتل آقا عبد الله بدست ملا حسین بشرویه

آنسوی چون شب بپای رفت و سفیده بدمید ملا حسین با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر گرسنه بر سر کودارها براند و ایشان را عرضهٔ شمشیر ساخت در میان گیرودار بابیه با جماعت کودار بانگ تفنگ گوشزد آقا عبد الله شد مردم خود را برداشته شتاب کنان راه برگرفت و همچنان از گرد راه تفنگهای خویش را بجانب جماعت بابیه گشاده دادند ملا حسین که اینوقت از قتل کودارها پرداخته بود بی ترس و باک بجانب ایشان بتاخت از میان مردم آقا عبد الله جوانی افغان که مردی سخت دلیر بود سر راه بر ملا حسین بگرفت هر دو بجنگ درآمدند و مدتی دیرباز با تیغ و سپر با هم بگردیدند ناگاه پای اسب افغان بمغاکی در رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد و ملا حسین در همان تندی که داشت

شمشیری بروی براند و او را بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه بر آقا عبدالله تاختند و زخمی صعب بدادند و در میانه سی تن مردم آقا عبدالله از تفنگچی و صاحبان مناصب مقتول گشت و دیگران هزیمت شدند چون آقا عبدالله از پای لنگ بوده بسرعت طی مسافت نمیتوانست خود را به درختستانی در برد تا بلکه گرد آن درختستان راه گذری کرده بوده ملاحسین هم نگذرد و چون برق خاطف خویشتن را به آقا عبدالله برزد و او را با تیغ دو نیمه کرد و مردم او راه قریه فراپیش داشتند و اصحاب ملاحسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه بقریه فرا در رفتند و نخستین تفنگچیان را عرضه تیغ ساختند پس بکار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیرمردان فرتوت رحم نکردند اناثا و ذکورا صغارا و کبارا تمامت جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش بقریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اثقال نسا و رجال را بنهب و غارت برگرفتند و برفتند چون خبر این جلادت از جماعت بابیه در اراضی مازندران پراکنده شد و چنین ظلمی شدید و قتلی شنیع از ایشان سمر گشت دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در هر جا که اقامت داشت دیگر بیزودی جنبش نیاورد و محمد سلطان یاور لاریجانی در بارفروش بار فرو نهاد و در کمال هول و هراس بحراست آن بلده پرداخت و میرزا آقا در ساری خویشتن داری همی کرد

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا بمازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع جماعت بابیه

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرا در حضرت ملک الملوک عجم مکشوف افتاد نیران غضب شاهنشاه ایران زبانه زدن گرفت و شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که بیتوانی طریق مازندران بسپارد و یکتن از جماعت بابیه را زنده نگذارد و آنگاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و فرزندان و بازماندگان ایشان را هر یک بعطایای عظیم بنواخت و محال پشت کوه هزار جریب را بحاجی مصطفی خان تفویض داد بالجمله مهدیقلی میرزا باتفاق جماعتی از بزرگان مازندران در سلخ شهر محرم خیمه بیرون زد و از طریق سواد کوه راه برداشت و عباسقلی خان سردار لاریجانی مامور شد که از راه دماوند و لاریجان بطرف آمل کوچ دهد و در آنجا تجهیز لشکر کرده برکاب شاهزاده حاضر گردد بالجمله بعد از رسیدن شاهزاده بزیراب سواد کوه گروهی از تفنگچیان هزارجریبی و جماعتی کرد و ترک بدو پیوسته شدند و از آنجا کوچ داده در قریه واسکس علی آباد در سرای میرزا سعید فرود شده و روزی چند باعداد کار و نظم کشور و لشکر بپای برد و جماعت بابیه را هیچ محلی و مکانتی ننهاد و ایشان را لایق جنگ خویش نمیدانست و از بهر لشکرگاه حارسی و طلایه نمی گماشت و هم در این وقت ابری بزرگ متراکم گشت و برفی عظیم بارید و هوا را بردی سخت آغاز گشت لشکریان شاهزاده از بیم برودت هوا در قاید نفس هر کس به پیغوله خزید و بی اندیشه دشمن بیارمید ملاحسین و حاجی محمد علی که انتظار چنین وقت میبردند ازین حدیث آگهی یافتند پس ملاحسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت و چون یکپاس از شب

پانزدهم

شبیخون ساختن ملاحسین بشرویه و هزیمت شدن مهدیقلی میرزا

پانزدهم شهر صفر سپری شد باتفاق سیصد تن مردم از جان گذشته طریق مقاتلت در نوشت و ناگاه چون برق خاطف و صرصر عاصف بدستیاری جنگهای فراوان آب رودخانه را در چنین سرمای سخت عبره کرد و تا قریب قریه واسکس براند آنگاه چند کس را از پیش روی خود روان داشت تا هر کس از لشکر شاهزاده باز خوردند همی گفتند ما مردم عباسقلی خان سردار لاریجانی میباشیم و اینک عباسقلی خان است که از قفای ما در میرسد این همی گفتند و همی رفتند و ملاحسین با اصحاب خود از قفای ایشان رهسپار بود چندانکه بقریه واسکس و نزدیک سرای شاهزاده برسیدند حارسان سرای ندا در دادند که کیستید و از کجا آیید گفتند ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار است که از قفای ما در میرسد هنوز این سخن در میان بود که ملاحسین در رسید و نخستین چند تن از مردم خود را بر سر کوچها بگماشت تا اگر کسی از لشکریان بمدد شاهزاده آید دفع دهند آنگاه اصحاب خود را گفت چون بسرای شاهزاده در رفتیم فریاد و نوحه و ناله بلند کنید که دردا و دریغا شاهزاده را کشتند تا هر کس از مردم او این ندا بشنود ناچار هراسناک شود و راه فرار پیش گیرد این بگفت و بدر سرای شاهزاده آمد و بفرمود تا با تبر در سرای را بشکستند و بدرون خانه در رفتند و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آویختند و خون بسیار کس بریختند و آتش بسرای در زدند و بارو بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را که از بهر مصیبت سید الشهدا علیه السلام کرده بودند هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجا جای داشتند برخی را بسوختند و بعضی را بکشتند و از پس آن جسد ایشان را با آتش افکندند بالجمله جماعتی از تفنگچیان سواد کوهی که در سرای بیرونی شاهزاده جای داشتند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش داشتند سلطانحسین میرزا پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه و داود میرزا پسر ظل السلطان هم در آنجا مقتول شدند و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبدالباقی مستوفی نیز بقتل رسید اما ملاحسین و مردم او از پس این قتل و حرق آهنگ سرای درونی و قتل مهدیقلی میرزا کردند و شاهزاده بخویشتن داری پرداخت و یکتن از مردم بابیه که از دیوار صعود کرده بود با گلوله تفنگ بزیر انداخت و یکتن دیگر را که از در سرای بدرون رفت هم هدف گلوله ساخت لکن معلوم داشت که با اینجماعت رزم نتواند داد از جانب دیگر سرای راه فرار پیش گرفت و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد یکتنه بجانب بیابان همی گریخت جماعت بابیه هر چه در سرای او بیافتند برگرفتند و بجانب محلات آن قریه تاختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را بزیر پای داشت لشکر شاهزاده از هول و هرب بعضی بجز پیراهن هیچ جامه در بر نداشتند و مجال پوشیدن جامه نکردند سر و پای برهنه بجانب قلل جبال و مغاکهای صحاری پراکنده شدند در میان این همه لشکر چند تن از مردم اشرفی دیواری را سنگر کرده بخویشتن داری مشغول بودند حاجی محمد علی با چند تن از بابیه آهنگ ایشان کرد و بیتوانی حمله افکند مردم اشرفی تفنگها بگشادند و از قضا گلوله بر دهان حاجی محمد علی آمد و جراحتی بر داشت ناچار روی از جنگ برگاشت مردم اشرفی دیگرباره از قفای ایشان تفنگها گشاد دادند و چند تن از جماعت بابیه را بخاک افکندند مع القصه تا آنگاه

که سپیده بر زد و روز روشن شد هیچکس از سرکردگان و لشکریان نیروی آن نکردند که از قلل جبال فرود شوند و دشمن را دفع دهند بلکه از دور بر سبیل نظاره بودند و جماعت بابیه با آن قلیل مردم مال و مواشی اهل قریه و اموال و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی راندند طریق قلعه شیخ طبرسی گرفتند از قضا ششصد تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بود چون دانستند که آن جماعت را هنگام مراجعت است بی آنکه منازعتی آغازند و تفنگی بگشایند سریعتر از برق و باد بگریختند و ملاحسین و اصحاب او چاشتگاه روز از مسافت طریق بپرداخت و در قلعه خویش جای ساخت اما مهدیقلی میرزا بعد از فرار نیم فرسنگ در آن گل و لای و برف و بر پیاده طی مسافت کرد درینوقت یکتن از مردم مازندران که بر اسبی پالانی و کودن سوار بود بدو باز خورد و او را بشناخت پس اسب خود را بدو داد تا بر نشست و او را در کاروانسرائی رسانیده نشیمن داد و خود هم بر آن اسب برآمد و از چپ و راست برفت و بهر کس از لشکر برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده مژده بداد و مردم را فوج فوج بحضرت او آورد اما چون شاهزاده را دیگر قوت جنگ نبود از کاروانسرای سوار شده آن شب را در قادی کلا بپای آورد و روز دیگر بجانب ساری شتافت و این غایله چنان هول و هربی در مردم مازندران انداخت که در آن زمستان زن و فرزندان خود را برداشته از شهرستانها بکوهستانها فرار کردند لکن مهدیقلی میرزا دیگرباره بفراهم کردن سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و بوعد و وعید بسی بیم و امید داد و ایشان بتجهیز لشکر و اعداد کار برآمدند از آنسوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاخت و جماعت بابیه را بمحاصره انداخت و صورت حال را معروض حضرت شاهزاده داشت که اینک من این مردم را حصار داده‌ام و حاجتی بمدد و معین ندارم اگر شما را تماشای این جنگ و نظاره این حربگاه پسند خاطر است بدینجانب کوچ دهید شاهزاده چون این بشنید بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بابیه آسیبی رسد بفرمود تا محسن خان سورتی با مردم خود و جمعی از افاغنه و محمد کریم خان اشرفی با تفنگچی اشرفی بجانب او کوچ دهند و نیز رقم کرد که خلیل خان سوادکوهی و مردم قادی کلا با او پیوسته کردند و ایشان چون جلادت بابیه را معاینه کرده بودند بعد از طی مسافت عباسقلی خان را گفتند رزم این جماعت را خوار مایه مگیر و دانسته باش که بی آنکه سنگری استوار کنیم نبرد نتوانیم کرد عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم کرد سنگر مردم لاریجان تنهای ایشان است بالجمله درینوقت مردم بابیه از بهر آنکه سردار و جماعت او را خواب خرگوش دهند چنان میزیستند که پنداری در قلعه شیخ طبرسی هیچکس زنده نیست و گاه گاه از در ضراعت و فروتنی پیامی میفرستادند و طلب امان میکردند چون روزی چند بدینگونه گذشت شب دهم شهر ربیع الاول سه ساعت از آن پیش که سفیده صبح سر برزند ملاحسین چهارصد تن پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه و گرگ گرسنه از دروازه غربی قلعه تا کنار لشکرگاه براند و خود با چند سوار بیکسوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق

شبیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن عباسقلی خان لاریجانی

فرار کرد

فرا گیرد عرضه هلاک و دمار گردد درینوقت مردم لشکرگاه آسوده از مکیدت دشمن در جامه خواب با جامهای گشوده غنوده بودند که ناگاه جماعت بابیه درآمدند نخستین با تیغهای آخته بر لشکر سوادکوهی و هزارجریبی تاختند و در اول حمله ایشان را هزیمت کردند و هزیمتیان را برداشته بمیان سپاه قادی در بردند و هر دو فوج را از پیش رانده بلشکر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمامت این افواج را چون گوسفندان که از گرگان رمیده باشند همگروه بلشکر لاریجانی برزدند و کریچها و خانها که مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش در زدند تا ظلمت شب را روز روشن کردند و دوست از دشمن باز دید آمد و از بانگ صیحه و نعره گیر و دار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس نمی شناختند و یکدیگر را هدف گلوله می ساختند عباسقلی خان سردار را نیز نزدیک افتاد که وداع جان و جهان گوید بهزار زحمت طریق سلامت بدست کرده بیکسوی لشکرگاه گریخت و از آنجا گاه گاه تفنگی همی گشاد و محمد سلطان یاور نیز در لشکرگاه فریادی همی برمیداشت و مردم را بجنگ جماعت بابیه تحریض میداد درینوقت جمعی از اصحاب ملاحسین بدو رسیدند و او گمان داشت که لشکر شاهزاده اند بانگ بر ایشان زد که از بهر جنگ قدم استوار کنید و این مردم بیدین را عرضه دمار سازید هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و او را با تیغ پاره پاره کردند در این گیرودار هشتاد تن از جماعت بابیه نیز مقتول گشت از پس این وقایع ملاحسین که بر سر راه هزیمتیان کمین نهاده بود بمیان لشکرگاه راند میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود کرده مواضعه نهادند که چندانکه زنده باشند هزیمت نشوند و از آتشی که جماعت بابیه کرده بودند فضای حربگاه روشن بود و هم درینوقت ملاحسین و اصحاب او دیدار شدند میرزا کریمخان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سبز بر سر دارد نگران باش این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و این خود ملاحسین بود که بعد از گشادن تفنگ دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را رها داد و این گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب نیفتاد و بشتاب طریق فرار نگرفت الا آنکه اصحاب خود را امر بمراجعت داد با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی باریدند و جماعتی از اصحاب او را بخاک همی افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید تا بقلعه شیخ طبرسی رسید با جمله لشکر شاهزاده تاب درنگ نیاوردند هر کس بطرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه تن و عبدالله خان افغان با سه تن و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بودند چون صبح طالع شد میرزا کریمخان اشرفی بر سر دیواری برآمده بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی در آن حوالی باشد فراهم شود عباسقلی خان و چند تن دیگر که منتهز فرصت بودند بعد از اصغای بانگ اذان بلشکرگاه درآمدند و از سرزنش اقران و اندوه گشتگان و بازپرس کارداران دولت آشفته خاطر بودند بالجمله مقتولین برآمد و فزون یافتند و هشتاد تن کشتگان بابیه را سر برگرفتند و سرهای ایشان را ببارفروش و دیگر بلاد مازندران فرستادند که هول و هیبت مردم از آن جماعت اندک شود آنگاه

قتل ملاحسین بشرویه در میان کارزار

عباسقلی خان صورت حال را بصحبت عبدالله خان افغان بشاهزاده فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگر باره اعدا را لشکر کرده بحضرت شاهزاده رود اما از آنسوی ملاحسین تا دروازه قلعه شیخ طبرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده در میان دروازه از اسب در افتاد او را بر گرفتند و بنزدیک حاجی محمد علی حمل دادند پس ملاحسین بوصیت زبان باز کرد و گفت ای مردم چنان ندانید که من مرده ام چهارده روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر بر خواهم کرد ازین آیین که شما را آموخته ام بازنگردید و دست از جنگ باز مدارید و دامن حضرت اعلی را که کنایت از حاجی محمد علی باشد رها مکنید آنگاه مردم را از خود دور کرد و با چند تن از خاصان خود گفت نعش مرا در جائی دفن کنید که هیچکس از قلعه گیان نداند این بگفت و لب فرو بست پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه و شمشیر با خاک سپردند و سی تن دیگر از جراحت یافتگان بابیه هم در قلعه بمردند ایشان را نیز مدفون ساختند و آنگاه از قلعه بیرون شده بحرگاه آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را سر برداشته اند پس چوانی بحفر زمین پرداخته هر کس از لشکریان مدفون بود از خاک بر آوردند و سر بریدند و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را در بیابان افکندند و کشتگان خود را مدفون ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند.

لشکر تاختن شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهرساری بقلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهرساری بیرون تاخت و بآهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلا می جای کرد و روز دیگر از اینجا کوچ داد و چون لختی راه بپیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند و از کردار او پراکنده کردند هیچ از جلاوت بابیه و هزیمت خود یاد نکرده لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب و نظاره آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قلع بابیه بنام عباسقلی خان بر آید و تا پل قراسو و علی آباد چون برق و باد هیچ براند در اینجا عبدالله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن با تفاق شاهزاده را بکناری آورده پرده از راز بر گرفتند مهدیقلی میرزا بر جای سرد شده و کار را دیگرگون یافت و نخست کس فرستاده بنه و آغروق خویش را که از پیش روی میرفت سر بر تافت پس سران سپاه را یک یک و دو دو حاضر کرده ایشان را از قصه تنبیه کرد و بجانب کیاکلا آمده آنشب را ببود بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی تعجیل در حرکت میفرمودند عاقبت سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده اند اگر این کرت حمله افکنند و لشکر ما را در هم شکنند بی کلفت خاطر مازندران را بتحت فرمان آرند لاجرم با لشکری در خور این جنگ آهنگ ایشان باید کرد پس شاهزاده چهار روز در کیاکلا اوتراق کرد و کار لشکر بساخت در روز پنجم از انجا کوچ داده با سپاه

سواره

سواره و پیاده بکنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدنهای کشتگان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوران معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوبها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود هولی عظیم در دل او جای کرد و روا ندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه اوتراق کند لاجرم از اینجا عبور کرده یکفرسنگ از آن زیر تر بقریه کاشت در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده بفراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست آنگاه کس بفرستاد تا سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی بر آوردند و روز چهارم با لشکرهای کینه توز بکنار قلعه آمد و بر جای جماعتی سپرد ها دی خان نوری و میرزا عبدالله نوائی را از بهر طلایه لشکر بداشت و صبحگاه سنگرها را استوار کرد عباسقلی خان لاریجانی و نصرالله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سوادکوهی و لشکر دودانگه و بالارستاقی و جماعت کرد و ترک مأمور محاصره ساخت و هر یکرا بجانبی از قلعه برگماشت و فرمان کرد تا بحفر خندق و ماز پیچ دامن بر زنند و بروج محکم بر آورند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه خود دفع دهند پس لشکریان بکار رو آمدند و بر جهای محکم افراخته کردند چنانکه از فراز آن بروج ساحت قلعه بابیه را هدف گلوله همی ساختند و ایشان را عبور در میان قلعه دشوار افتاد چون کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه بدرنگ و شتاب بودند در اینوقت شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و تو خانه لایق بدو فرستادند و یکتن از مردم هرات آلتی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده بجانب قلعه روان میداشت و هفصد ذراع مسافت را قطع کرده بمیان قلعه فرود می آمد و خانهائی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در میزد بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه تگرگ مرگ میبارید حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در نقبهائی که کرده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در اینوقت جعفرقلیخان بالارستاقی هزارجریبی بلشکرگاه آمد و بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک بقلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم بر آورد چنانکه لشکریان در سه ماه مانند آن نکرده بودند روز چهارم هنگام بامداد که مردم او از کار سنگر بلشکرگاه مراجعت کردند تا لختی بیاسایند شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شوید و کار سنگر را بپای برید هر چند قواد سپاه و جنگ دیدگان مجرب گفتند که این سربازان از اول شب تا سپیده صبح لحظه نغنوده اند و لب بهیچ مأکول و مشروبی نیالوده اند چندان مهلت فرمای که دقایقی نفس را زمانی از در آسایش و آرامش باشند و کار خوردنی و خورشی بسازند آنگاه مراجعت کنند شاهزاده از آن عجله که در طمع داشت پذیرفتار نشد و فرمان داد که هم اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان از آنکه نیروی بازپس شدن نبود هر کس بگوشه میگریخت و پهلو

حصار دادن لشکریان جماعت بابیه را در قلعه شیخ طبرسی

شبیخون ساختن جماعت بابیه و کشتن جعفر قلیخان و طهماسب قلیخان را

بخار و خاره مینهاد و بخواب میرفت جعفر قلیخان و میرزا عبدالله بزحمت فراوان باسی و پنج تن سرباز از لشکرگاه روانه سنگر شدند و هریک در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود ببرج هرکس به پشت افتاده بغنود جماعت بابیه که از دور و نزدیک نگران بودند چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند و بیست تن مرد کارآزموده از راه خندق بیرون شدند ناگاه صیحه زنان یورش افکندند میرزا عبدالله که هنوز دست فرسود خواب نبود حالی تفنگ خویش بگشود و دو تن از بابیه را بخاک افکند ایشان راه بگردانیدند و همگروه بجانب برج جعفر قلیخان حمله بردند و از گردراه بدرون برج درآمدند جعفر قلیخان از جای برآمد و دو تن را با گلوله بخاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه جماعت بابیه هجوم کردند و با شمشیرهای کشیده بر او درآمده چند زخم شمشیر بر وی فرود آوردند جعفر قلیخان را دیگر مجال مجادله نماند و خود را بمیان خندق برج درانداخت جماعت بابیه از پس آو آهنگ برادرزاده او طهماسب قلیخان کردند و یک نیمه سر او را با تیغ ببردند و درین گیر و دار اصحاب حاجی محمد علی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بباریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی بمدد ایشان آید بالجمله بعد از قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفر قلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفر قلیخان را درمیان خندق بیافتند و او را از زخم تبرزین بر پهلو زده بگذشتند هنگام گذشتن ایشان میرزا عبدالله و مردم او از برج خود دو تن دیگر را از آن جماعت بزخم گلوله مقتول ساختند همراهان نعش شاهزاده برگرفتند و برفتند بعد از عبور بابیه میرزا عبدالله جعفر قلیخان را از خندق برآورده بلشکرگاه برد خویشاوندان او جراحت او را مرهم کردند و بعد از دو روز او را بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا بیگ مداوا کنند مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد تا او را بلشکرگاه مراجعت دادند از این شدن و آمدن زحمتی و تعبی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مناجزت معروض کارداران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته بودیم که سپاه ما بی اکراه بمیان آتش و آب شتاب گیرند و از جنگ نهنگ و ببر و شیر در تاب نشوند اینک روزگاری درازست که با جماعتی نابالغ از طریق مقاتلت می سپارند و در این مقاتلت روز بمماطلت میگذارند همانا بزرگان مازندران بقای این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت ما دانند و از بهر قوام خویشتن آتش این احدوثه را دامن زنند از این پس چنان می انگارم که خدای مملکت مازندران را نیاورده است و بکیفر مسامحتی که درین ستیز و آویز رفته است تمامت مردم مازندران را با جماعت بابیه عرضه تیغ تیز خواهم داشت مقربان درگاه از بهر شفاعت جبین ضراعت بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلع بابیه را ضمانت کردند این هنگام

شاهنشاه

یورش بردن لشکریان بر سر قلعه شیخ طبرسی

شاهنشاه ایران سلیمانخان افشار را فرمان کرد تا بجانب مازندران رهسپار شود و فحص حال کند و بداند که لشکریان در کار جنگ بمسامحت روزگار همی برند یا جماعت بابیه در کارزار استوار همی باشند مع القصه بعد از ورود سلیمانخان بمازندران لشکریان ترک سر و جان گفتند و اطراف قلعه را دایره کردار پره بزدند و از دو سوی بحفر کردن زمین و نقب در برون قلعه درآمدند و با یکدیگر مواضعه کردند که چون نقبها را از خندق و خاکریز بگذرانند آتش درزنند و آن هنگام تمامت لشکر یکبار یورش برند بالجمله از طرف غربی یک نقب را بزیر برج و خاکریز دربرده آتش زدند چنانکه پنجاه ذرع مسافت را برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون با برج و خاکریز نارسائی داشت بعد از افروخته شدن زیانی شناخته نیاورد اما لشکریان شیپور جنگ بنواختند و از چهار سوی یورش دردادند جماعت بابیه از آنجانب که برج و باره بزیر آمد انجمن شدند و هرکس از لشکر نزدیک شد بزخم گلوله و ضرب تیغ دفع همی دادند میرزا کریمخان اشرفی با جمعی از مردم اشرف بجانب قلعه حمله برد علمدار او را بزخم گلوله بخاک افکندند میرزا کریمخان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت و هیچ از باران گلوله بیم نکرد یکتن از بابیه سر تفنگ را از مثقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد میرزا کریمخان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او براورد و بران برج صعود کرده علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفر قلیخان با چند تن بالارستاقی خود را بپای برج برسانید اما مهدیقلی میرزا چون درین یورش بسیار کس از لشکر را بمعرض هلاک می نگریست بفرمود تا طبل مراجعت بنواختند میرزا کریمخان و محمد صالح خان نیز باز پس شدند اما چون اینکار بانجام نرفت سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر اینکار بکام کنند و دیگرباره یورش بقلعه برند درین وقت مکشوف افتاد که علوفه و آزوقه قلعگیان نکیاب شده است و کار بر ایشان سخت افتاده و روزی چند برگذرد که آنجماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگرنه بپناه آیند پس ترک یورش گفتند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از آنسوی نیز چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود بکذب و دروغ برآمد عقیدت اصحاب او را فتوری بادید شد و از آن تعب و طلب که داشتند سستی گرفتند اما با اینهمه هیچکس را نیروی سخن نبود چه اگر از کسی مخالفتی اصغا میرفت بحکم حاجی محمد علی سر او را بزیان زبان بر میگرفتند لاجرم جماعت بابیه بجان آمدند و در نهان از پی چاره دامن برزدند نخستین آقا رسول که یکتن از سران آن جماعت بود با از خویشتن سی تن مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید و مهدیقلی میرزا او را زینهار داد پس از قلعه بیرون شده بلشکرگاه دررفت و مطمئن خاطر گشته باز قلعه شد و بستوانی مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون راه نزدیک کردند یکتن از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و بخاک درانداخت و دیگر تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها بگشادند و جمعی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند جماعت بابیه گفتند شما مرتد شدید

وبجانب دشمن بشتافتید اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را با تیغ بگذرانیدند از پس اینواقعه رضاخان
پسر محمدخان امیرآخور شاهنشاه مبرور که بجماعت بابیه پیوسته بود هم زینهار جوی گشت و از شاهزاده امان
یافته با دو سه تن از مردم خود بلشکرگاه درآمد شاهزاده او را بهادی خان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد
و جمعی دیگر از بابیه بالشکری که در سنگرها بودند طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از
قلعه بیرون شده طریق فرار برداشتند و بمرابع و مساکن خویش گریختند و هم درین ایام چنان افتاد
که شاهزاده و عباسقلی خان در یکی از بروج که با قلعه قریب بود در رفتند و جماعت بابیه تفرس کردند
پس بجانب آن برج چون باران بهار گلوله بباریدند از قضا گلوله از شکاف تنه درختی بگذشت و بر شانه
عباسقلی خان لاریجانی آمده جراحتی کرد اما هیچ از جلادت او کاسته نشد و همچنان در تحریض لشکر و
تمهید سنگر استوار بود از پس اینواقعه علف و آذوقه جماعت بابیه یکباره بنهایت شد و راه بیرون شدن
از قلعه مسدود بود نخست علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و
برگ آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان
در قلعه بود بسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند و اسب ملاحسین را که بزخم گلوله مرده بود و از برای
حشمت ملاحسین آنرا با خاک سپرده بودند برآوردند و گوشت گندهٔ آن را با استخوان بقسمت بردند و باین
همه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه کرده بودند
که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دو تنه درخت برای عبور بر خندق آن قنطره بسته
بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از سه بازبندی و جماعت اشرفی و بالارستاقی در آن قلعه جای داشت
یکشب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قنطره بر خندق بود ناگاه دو تن
از بابیه بقلعه درآمد و صیحه زنان حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر بدرون شد میرزا عبدالله این بدید
و دهشت زده برخاست و نخستین آن دو تنه درخت را بکر داینده و بمیان خندق درافکند جماعت بابیه
چون معبر نیافتند باز شدند اما این سه تن که بمیان قلعه بودند با شمشیرهای کشیده بجنگ درآمدند و چند
کس از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان رزم زنان بر برج قلعه عروج کرد و بانک همی برداشت
که برج را گرفتم بشتابید و بقلعه درآئید جماعت بابیه از بیرون قلعه همی گلوله می افکندند و تفنگ می
گشادند و یکتن از تفنگچیان اشرفی را نیز هدف گلوله ساختند و از آنجماعت نیز چند تن بزخم گلوله
جان بداد اما آن یکتن که بر فراز برج شد کس را بدو دست نبود و هر که عزم صعود میکرد با شمشیرش دو نیمه
میساخت در پایان امر یکتن از مردم طالش مشتی زر بگرفت و آهنگ او کرد و بدو دست یافته از
پایش درآورد و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آوردند از پس اینواقعه دیگر در قلعه شیخ
طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت ناچار
جماعت بابیه از در استیمان بیرون شده زینهار طلبیدند مهدیقلی میرزا عهدنامه بدیشان رقم کرد که چون
توبت و انابت کنید و از مذهب جماعت اثناعشریه بیکسوی نشوید از مال و جان در امان خواهید بود

وخاتم

تنگی علف و آذوقه در میان مردم بابی

شبیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن ایشان

و خاتم بران رقم نهاد و سران سپاه نیز خاتم برزدند و انفاذ قلعه داشت و اسبی نیز برای حاجی محمدعلی بفرستاد
و بفرمود تا بریکسوی لشکرگاه از بهر منزل ایشان خیمه چند برافراشتند حاجی محمدعلی با اینکه قرشی نسب نبود دستار
سبز بر سر بسته داخل نسب شمرده می‌شد بالجمله از قلعه بیرون شد و بر اسب شاهزاده برنشست و دویست
و چهارده تن از جماعت بابیه که باقی مانده بودند با شمشیرهای کشیده در رکاب او طی مسافت نموده در خیمهائی که
برای ایشان کرده بودند فرود شدند و آن شب را بصبح آوردند روز دیگر شاهزاده حاجی محمدعلی و چند
تن از بزرگان ایشان را بلشکرگاه طلب داشت بعد از درآمدن ایشان بمجلس و نشستن ناهار سخن از مذهب
بمیان آمد تا آنکه بعضی از عقاید خود را می‌نهفتند آنچه بر زبان ایشان میرفت مرتد شرعی و واجب القتل بودند
اگرچه شاهزاده حکم بر قتل ایشان نراند اما لشکریان و سران سپاه از بس رنج برده بودند و مردم ایشان
عرضهٔ تیغ گشته بود و همچنان بیم آن بود که هریک بشهری رفته مردم را اغوا کنند دل بر قتل ایشان نهادند
و ناگاه انجمن شده آهنگ خیمهای ایشان کردند درینوقت مهدیقلی میرزا نیز چون پشت و روی اینکار را
نگریست بحکم شریعت و پشتوانی دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بفرمود تا آنجماعت را بهم
کرده بر صف بداشتند و فرمان کرد تا یک یک را شکم بدریدند و بسیار کس بود که از شکم او علف سبز فرو
میریخت بالجمله تمامت آنجماعت مقتول شد الا عددی قلیل که بمیان درختستانها درگریختند رضاخان
پسر محمدخان میرآخور و چند تن دیگر در منزلهای مهدیخان نوری بودند هم بدست تفنگچیان سوادکوهی و لاریجانی
تباه گشتند و بیست تن دیگر از جماعت بابیه که از پیش امان یافته در لشکرگاه جای داشتند هم جان
بسلامت نبردند پسر ملاعبدالخالق نیز عرضهٔ هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمدعلی و چند تن از سران را
با او محبوس داشت و خود بر قلعهٔ شیخ طبرسی آمد و از هندسه که در استحکام قلعه بکار برده بودند شگفتی گرفت
و آن برجها و خاکریزها و چاهها و راهها را معاینه کرد و اسلحه و تفنگ و اموال فراوان که در آن قلعه انباشته
بودند برگرفت و هرچه را مالکی بود دستر دساخت و آنچه از خانهٔ میرزا سعید برده بودند بازداد و اموال
خود را که در واسکس بغارت رفته بود بدست کرد و هرچه مجهول المالک بود نیز مضبوط ساخت و از آنجا
ببارفروش آمد سعیدالعلما و دیگر اهالی شرع بر قتل حاجی محمدعلی و صنادید بابیه فتوی راندند و گفتند
توبت ایشان در شریعت مقبول نباشد پس علما و طلاب علوم دینیه انجمن شده ایشان را در سر میدان
بارفروش مقتول ساختند و جهان را از آلایش وجود ایشان بپرداختند و درین فتنه مازندران از
بدایت امر تا بخاتمه از جماعت بابیه هزار و پانصد تن بمعرض هلاک و دمار درآمد و از مردم لشکری نیز پانصد تن
مقتول گشت و هم درین سال حاجی میرزا آقاسی از کار در اران دولت خواستار شد که بجانب عتبات
عالیات سفر کند و در آستان ملایک پاسبان سیدالشهداء علیه السلام مجاورت اختیار کند شاهنشاه
ایران بر زحمت چندسالهٔ او رحمت آورد و با پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت و او در روز سه شنبه
سیم ذیحجة الحرام از قریهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بیرون شده روانهٔ اراضی مقدسه و اماکن
مشرفه گشت و هم درینسال میرزا احمد مجتهد تبریزی بکفر شاگردان شیخ احمد احسائی و تبعهٔ او فتوی

قتل جماعت بابیه و خاتمهٔ کار ایشان

[illegible]

راند و فرمان کرد که ایشان بدرون حمام سلیمن بزنند و مردم ملاقات ایشان را بامس رطوبت بپرهیزند لاجرم چنان افتاد که یکتن از جماعت شیخیه خواست بگرمابه در رود مرد حمامی از در طرد و منع برآمد و کار بمناجزت و مناطحت افتاد و چون تبعه شیخیه را نیز عدتی و کثرتی بود از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اهل حرفت و صنعت کارخانها و دکانها را در ببستند و اعداد حرب و ضرب کردند شاهزاده ملک قاسم میرزا که این هنگام فرمانگذار آن مملکت بود بزلال پند و تدبیر آن آتش فتنه را بنشاندند و در میان ایشان کار بمصالحت و مسالمت انداخت. و هم درینسال میرزا ابراهیم خان مصلحت گذار سفارت دولت ایران برحسب فرمان سفر دار السلام بغداد کرده مامور باقامت آن بلده گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر مجتازان ایران که بدان اراضی سفر کنند نگران باشد و میان دولتین اسلام کار بر تشیید مودت کنند

ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار مطابق سنه یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق تخاقوئیل ترکی چون دو ساعت و دوازده دقیقه از شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان داشتند بالجمله از این پیش مرقوم افتاد که حمزه میرزای حشمة الدوله از ارک مشهد مقدس آهنگ سفر هرات کرد بعد از بیرون شدن از قلعه ارک باتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند چون هنگام آمدن یار محمد خان بخراسان چند تن از لشکر او را مردم بهادرخان در اراضی جام اسیر گرفته بودند اینوقت لشکر حشمة الدوله و افغانان بهادرخان را با یکصد تن تفنگچی در قلعه فریمون حصار دادند و عشر دوم ذیحجه را در انجا روز بردند بهادرخان زینهار جست و آذوقه لشکریان را حمل داد و امان یافت درین منزل قربانعلی بیک ملازم وزیر مختار انگلیس که بصوابدید کارداران دولت منشور شاهنشاه ایران را بحمزه میرزا می آورد بدست مردم سالار گرفتار شد او را محبوس داشتند و هر نامه که با او بود بگرفتند جز منشور پادشاه را که در میان جامه خود نهفته داشت بالجمله قربانعلی ناگاه از محبس بگریخت و خط شاهنشاه را بحمزه میرزا آورد و لشکریان آن خط معاینه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شادخاطر آمدند آنگاه حشمة الدوله آهنگ هرات کرد و در میان لشکر ایران کار بیوک و مکر افتاد فوج گرازی و فراهانی سر به بی فرمانی برآوردند و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عراده توپ برداشته از راه نیشابور بجانب عراق رهسپار شدند حشمة الدوله در چنین وقت مقاتلت با لشکر خود را از طریق صواب بعید دانست لاجرم ایشان را بحال خویش گذاشت و با فوج خاصه و فوج بهادران و دو فوج همدان و دو فوج افشار ارومی بجانب هرات تصمیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزاده صاحب دیوان که وزارت او را داشت نیز در رکاب او کوچ داد و شاهزاده تا قلعه قلندرآباد براند و از آنجا بشهر نو آمد قبیله هزاره بی آنکه جنگ و جوشی برآید طریق فرار سپردند و مواشی ایشان غنیمت لشکریان گشت

وچند انکه

وچند انکه اسب توپخانه بدست شد از بهر حمل توپ سپرده توپچیان آمد از پس اینواقعه مهدیخان سرهنگ از قبل شاهزاده و میرزا بزرگخان قرائی از جانب یار محمد خان مامور سفر دار الخلافه شده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشتند و شاهزاده باتفاق یار محمد خان طریق هرات پیش گذاشت بالجمله طی طریق نموده در دو فرسنگی غوریان در اراضی شبش فرود شدند و چون شبش با درختستان و بیشه پیوسته است از بهر لشکرگاه اختیار کردند تا لشکریان در ان زمستان از قلت حطب در تعب نباشند و حشمة الدوله از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش اطراق کرد و یار محمد خان معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و هزار خروار غله بقانون قرض بلشکرگاه حشمة الدوله فرستاد تا لشکریان بدان معاش کردند اینوقت خبر مامور شدن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر مملکت خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا مراجعت بخراسان را تصمیم عزم داد و یار محمد خان جبار خان را با هزار سوار ملازم رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ داده بتربت حیدریه آمد و از آنجا ورود حسام السلطنه را به نیشابور بازدانست در راه نیشابور بر دشت روز یازدهم جمادی الاولی وارد نیشابور شد و ده روز با برادر خود حسام السلطنه بود درین وقت حاجی میرزا علی خان خوئی از دار الخلافه طهران برسید و منشور طلب داشتن حمزه میرزا و لشکر او را بدار الخلافه برسانید و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بیاورد لاجرم حشمة الدوله از نیشابور بسبزوار آمد و از آنجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در غره رجب وارد دار الخلافه طهران گشت و بعد از روزی چند برحسب امر کارداران دولت مامور بحکومت آذربایجان گشت و میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی قوام الدوله که اکنون ملقب بپدر نامور است بوزارت آذربایجان مختار افتاد و ملتزم رکاب او گشت و شاهزاده این هنگام ملقب بحشمة الدوله گشت و نشان مکلل و حمایل امیر تومانی یافت و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را انتظام کرد و فرضی خان ایل بیگی شاهسون را که در تقدیم خدمت تقاعدی داشت او را معزول فرمود و چون بعد از عزل نهب و غارت بازرگانان پرداخت شاهزاده با دویست تن سرباز بهادران بدانجانب تاخت و فرضی خان و شاه پلنگ خان و درویش خان و سلیم خان را ماخوذ داشته محبوسا به تبریز فرستاد و قلاع ایشان را با خاک پست کردند

مامور شدن چراغعلی خان بمملکت خراسان برای استمالت
حسن خان سالار و مراجعت او بی نیل مرام بدربار شهریار

کارداران دولت چنان صواب شمردند که یکتن مرد زبان دان بمشهد مقدس رسول فرستند تا با سالار و اعیان آن بلده سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگردانند تا در میانه جان و مال جماعتی بیگناه تباه نشود و میرزا تقی خان امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را که از پیش متصدی مهمات او بود اختیار کرد و برحسب امر شاهنشاه چراغعلی خان با یکتن ملازم خود و یکتن مردم جعفرقلیخان کرد شادلو آهنگ راه کرد و فرمان رفت که هر جا با حشمة الدوله دوچار شود او را بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا باتفاق یکدیگر مملکت خراسان را مسخر دارند و همچنان سالار را مطمئن خاطر کرده بدربار آرد و نیز حکمی بمرتضی قلیخان حاکم شاهرود رقم شد

که بعد از ورود چراغعلی خان بشاهرود سی تن سوار با او همراه کن تا بسلامت طریق خراسان سپرد بالجمله چراغعلیخان شتاب کنان تا بشاهرود براند و چون مرتضی قلیخان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد از حکومت شاهرود رقم عزل و عزلت یافت و چراغعلی خان از آنجا رهسپار شده بسبزوار آمد و حشمة الدوله را در سبزوار دیدار کرد و معروض داشت که برحسب فرمان لشکرگاه حسام السلطنه مراجعت فرمای و هم از قبل حسام السلطنه اسکندرخان سردار برسید باشد که سپاهیان را به نیشابور باز برد اما لشکریان چون در توقف خراسان و اراضی هرات زحمت فراوان برده بودند طریق نافرمانی گرفتند و شیپور رحیل زده راه دارالخلافه پیش داشتند و حمزه میرزا نیز ناچار راه برگرفت و چراغعلی خان باتفاق اسکندرخان سردار روانه نیشابور شد و بحضرت حسام السلطنه پیوست اما حسام السلطنه سلیمانخان دره جزی را رخصت کرد که با راضی خود رفته بسیج راه کند و بجانب کلات رهسپار شود و خود از راه سر ولایت نیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد و در عرض راه از جانب یار محمد خان افغان عبد الجبار خان با هزار سوار افغان و هزاره بنزد حسام السلطنه شتافت و ملازم رکاب شد بالجمله بعد از ورود بچناران که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است مکشوف افتاد که سواران ترکمان محال تربت و اراضی قرائی را بمعرض غارت در آوردند ناچار هزار و دویست تن فوج قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافته روانه تربت گشتند کوچ دادن انجماعت بتربت و بیرون شدن حشمة الدوله از خاک خراسان سالار را و اهل مشهد را در طریق طغیان قوی دل ساخت بالجمله حسام السلطنه بصوابدید خوانین خراسان مکتوبی بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای شهر بودند فرستاد که اگر چراغعلی خان از زحمت اشرار آسوده خواهد بود داور روانه مشهد دارم تا پیغام کارداران دولت را با شما بگذارد ایشان دستوری دادند و چراغعلی خان با پنج تن سوار روانه مشهد شد چون به نیم فرسنگی شهر رسید پنجهزار تن سوار و پنجهزار تن پیاده و نه عراده توپ باستقبال او بیرون شد و مردم مشهد ازین پذیره شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلی خان را بشهر در آورده در جوار سالار جای دادند روز دیگر سالار او را طلب داشته مجلس را از مردم بپرداخت و با او گفت میرزا تقی خان با من مکتوب کرده که سخن چراغعلی خان سخن من است اکنون مکنون خاطر او را با من بگوی چراغعلی خان عرض کرد که امیرنظام میفرماید دودمان دیرینه خود را برباد مده بی هول و هرب برنشین و طریق درگاه شاهنشاه گیر و نود و پنجهزار تومان اینک از دولت ایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است بی کم و کاست مقرر میدارم و برزیادت ازین پسرهای شما را هر یک بمنصبی معین و مرسومی معلوم نامبردار میسازم اما شما نخستین باید بسفر مکه کوچ دهی و بعد از مراجعت از مکه معظمه الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد شد در یکی از بلدان و امصار ایران فرمانگذار توانی گشت و اگر این سخنان را از من پذیرفتار نشوی آل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من از این جنگ و جوش هرگز بآرزوی سلطنت نبوده ام بلکه خواستم با لشکر خراسان بطهران دست یابم و حاجی میرزا آقاسی را که مهیج این فتنها بود با تیغ بگذرانم آنگاه شمشیری از گردن در آویزم و قرآن مجید بدست کرده

سفر کردن حسام السلطنه از نیشابور بمشهد

[illegible]

بحضرت

بحضرت شاهنشاه روم شاهنشاه اگر بکشد یا ببخشد روا باشد اکنون که بدان آرزو فیروز نشدم و کارها دیگرگون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت با میرزا تقی خان اکراهی ندارم لکن امروز نتوانم بجانب طهران کوچ داد چه این مردم که از بهر امیدی بر سر من انجمن شده اند روا نباشد که بدست این لشکر بگذارم و بگذرم تا نام من به ننگ برآید و زن و فرزندان ایشان همواره مرا به بدی یاد کنند و دیگر آنکه چون این مردم بدانند که من ایشان را بگذاشتم و راه دارالخلافه برداشتم نخست مرا با تیغ پاره پاره کنند آنگاه زن و فرزند مرا در بازار ترکمانان بمعرض بیع و شری در آورند پس صواب آنست که کارداران دولت از من کردکان بگیرند و حکومت خراسان را بمن گذارند چون یکسال سپری شود تواند شد که بحضرت شهریار رهسپار شوم و اگر میرزا تقی خان بدین سخن رضا ندهد کار بمبارزت خواهد رفت و بدانچه خدا خواهد روا خواهد بود و از پس دو روز دیگر حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده و با چراغعلی خان گفت پیغام خویش را هم با علمای بلد بگذار چراغعلی خان آن سخنان تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار آموخته بودند پاسخ دادند و روز دیگر جمعی از مردم خراسان قصد قتل چراغعلی خان کردند و بخوابگاه او تاختن همی آوردند رجب مروی که مهماندار او بود از در مدافعت بیرون شده چند تن در میانه مجروح گشت و عاقبت سالار و حاجی میرزا هاشم خود بمیان انجمن آمده مردم را پراکنده ساختند چراغعلی خان چون کار را بدینگونه دید از در چاره بیرون شده با رجب مروی گفت که اگر سالار چند سر اسب از بهر پیشکش بحضرت شهریار انفاذ دارد و عریضهای نیکو نگار کند من این لشکر را از چناران بجانب جبوشان کوچ دهم و خواستار شوم تا کارداران دولت یکساله این مملکت را بسالار بگذارند و از پس یکسال او را احضار بدربار فرمایند رجب مروی این سخن را باور داشت و هم در آن شب سالار را دیدار کرده آگهی داد و صبحگاهی چند کس از سران قبایل و پانزده تن سوار چراغعلی خان را برداشته بسلامت از آن بلده بیرون شدند و بعد از یک فرسنگ مشایعت مراجعت نمودند چراغعلی خان یکتن از ملازمان سالار را تا بلشکرگاه با خود ببرد و از آنجا خطی بسالار نوشته بدو سپرد که من از در کذب سخن نمیکنم همانا صبحگاه ازین اراضی لشکر کوچ خواهد داد اما بآهنگ شهر مشهد میرسد شما ساخته جنگ باشید اما از آنسوی حسام السلطنه ده روز در چمن کوباغ اوتراق کرد با شد که مردم قلعه شاهان دز را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه آرد چه از بسیار قلاع و قری مردم بیرون شده بدانجا سیغناق گرفته بودند و از جانب سالار یوزباشی هادی طرقبه و یوزباشی حسن شاهان دزی با چهار هزار تفنگچی و شمخالچی حارس و حافظ بودند حسام السلطنه مردی حسین نام را بقلعه شاهان دز رسول فرستاد با شد که ایشان را استمالت بدارد مردم شاهان دز از فرمان بگشتند و حسین را بکشتند و سر او را از برای سالار بمشهد فرستادند روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفر قلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان سردار با فوج نصرت و سه عراده توپ و سواره دره جزی و شاهیسون برنشستند و پیاده را ردیف سواران ساخته تا کنار قلعه بتاختند و جنگ در انداختند بعد از گیرودار بسیار چهار صد تن از مردم شاهان دز و مشهد و صد تن سرباز مقتول شد آنگاه مردم شاهان دز هزیمت شدند و لشکریان

فتح قلعه شاهان دز بدست حسام السلطنه

از سنگرهای ایشان گذشته بکنار برجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه بود برسیدند و آن برج را بیورش گرفته بیست و شش تن شمخالچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از آنجا دهان توبها را بقلعه گشادند قلعگیان را پای اصطبار از کار رشد و ناچار بنزدیک جعفرقلیخان آمده خواستار شدند که او را با صد تن سرباز بدرون برده قلعه را بسپارند از نیمه راه باغوای مفسدین پشیمان شده دیگرباره دربه بستند این هنگام حسام السلطنه لشکریان را بمحاصره قلعه بازداشت و خود باز لشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب سیم رجب بود سپری شد مرد و زن از قلعه بیرون شده بیکسوی برفتند و اموال و اثقال ایشان بهره لشکریان گشت یوزباشی خنجان شاهان وزی و یوزباشی هادی سرکرده شمخالچی را که در آن گیرودار گرفتار شدند حسام السلطنه بفرمود تا بر دهن توب بسته آتش در زدند و از آنجا لشکر را جنبش داده بچمن قهقه فرود شد در آنجا فرستاده سلیمانخان دوجزی برسید و معروض داشت که سلیمانخان چون بر حسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه اصغا نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار بیعت نهاده اند که مهرعلیخان پسر محمدعلیخان کلاتی را ماخوذ دارند و کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان بی توانی بطرف کلات تاختن برده بارچکان که یکی از قلاع کلات است در رفت محمدعلیخان چون این بشنید شادخاطر شده بنزدیک سلیمانخان آمد و بزرگان کلات را نیز مستمال ساخته بنزد او آورد و دویست تن از مردم سلیمانخان را بدرون برده کلات را تسلیم داده و ده خانوار از اشراف کلات را نیز داد بگروگان فرستاد و سلیمانخان چون کلات را مفتوح داشت از مردم خود حارس و حافظ در آنجا بگذاشت و خود مراجعت بدره جز نمود حسام السلطنه رسول را شادخاطر ساخته باز فرستاد و فرمان کرد که سلیمانخان در ظاهر مشهد حاضر لشکرگاه شود و چراغعلی خان را از آنجا روانه دارالخلافه نمود و خود بالشکر از چمن قهقه حرکت کرده تا کنار مشهد براند مردم شهر چون این بدانستند چندانکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود ساخته جنگ شده از دروازه بیرون تاختند از منسوی ششصدتن سرباز از فوج مخبران و هزارتن سوار و دو عراده توب که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ به پیوستند حسام السلطنه چون کار بدینگونه دید بفرمود تا دو عراده توب دیگر بجرنگاه تاختند و تا چهار ساعت این مقاتلت بدراز کشید در پایان امر سربازان همگروه حمله افکندند و لشکر شهر را که افزون از ده هزار سواره و پیاده بودند هزیمت کردند و از قفای ایشان چنان دلیرانه بتاختند که بسیار از مردم خویش را بخندق شهر در انداختند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند زمانی دراز دروازه بالاخیابان فراز بود و چون لشکریان اندک بودند روا ندانستند که بشهر در شوند بالجمله دویست تن تفنگچی از مردم شهر در آن حربگاه بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بهر آنکه وحشت خاطر مردم شهر را مرتفع کند بفرمود تا تفنگ ایشان را ماخوذ داشته آنجماعت را بسلامت رخصت مراجعت بشهر دادند

روز دهم رجب

جنگ اول حسام السلطنه درکنار مشهد

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدس را و مقاتله او با سالار و مردم آن بلد

چون حسام السلطنه لشکر ترکمان و سپاه شهری را هزیمت کرد از کنار باغستان و درختستانهای مشهد کوچ داده در خواجه ربیع که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است فرود شد و میانه شمال و مغرب شهر او تراق کرد و در همان روز در برابر دروازه بالاخیابان و دروازه سراب لشکریان سنگری محکم برآوردند و فوج مخبران و فوج ماکوئی با چهار عراده توب بدر دروازه بالاخیابان جای کردند و جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان سردار با فوج قراجه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توب بدر دروازه سراب سکون جست سامخان ایلخانی با لشکر زعفرانلو و خراسانی و فوج ترشیزی و چهار عراده توب بدر دروازه نوقان رفت و در سیصد ذرع دوراز دروازه سنگری راست کرد و ساخته جنگ بنشست اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون شده مصاف میدادند و زدهای مردانه میکردند گاهی قراولان لشکر را هزیمت میکردند و گاهی شکسته شده از دروازه ارک و پائین خیابان بدرون شهر میرفتند چون ده روز کار بدینگونه رفت در غره شهر شعبان سه هزارتن سوار جرار از سرخس بمدد سالار برسید و بشهر درآمد و هم در آن روز سپاه شهری چندانکه سواره و پیاده بودند باتفاق سواران سرخسی از دروازه پائین خیابان بیرون شده بجانب شرقی سنگر سامخان تاختن بردند ابوالفیض خان برادر سامخان و میرمحسن خان تیموری که سنگر سامخان را قراول بودند با سواران ترکمان دوچار شدند و بگیرودار درآمدند سالار چون قراولان را با ترکمانان مشغول داشت با تمامت سپاه شهری بجانب سنگر سامخان راه برگرفت و سواران سپاه را بفرمود تا از اسب بزیر آمده باتفاق پیادگان باشمشیرهای کشیده حمله درکشند و از سر برج و باره شهر توبچی و شمخالچی و تفنگچی چون باران بهار آتش و آهن بباریدند بالجمله سالار چون پلنگ غضبان نخستین بسنگر فوج ترشیزی حمله افکند و در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنگر هزیمت کرد و سامخان ایلخانی که از سیصد ذرع مسافت در سنگر خود نظاره بود چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد تیغ برکشید و نعش کسته بر سر راه فوج ترشیزی آمد باشد که آنجماعت را بسنگر خود مراجعت دهد مردم سنگر ایلخانی از بیرون تاختن او چنان فهم کردند که راه فرار برگرفت و آشفته خاطر شدند و بجمل بنه و آغروق و کار رفتار پرداختند توبچی نیز هراسنده گشت و از غایت دهشت بسته سرب و باروت در راه او نه بتوب درانداخت و هم در این وقت سالار از کار فوج ترشیزی پرداخته بسنگر سامخان حمله آورد و توبچیان چندانکه ماشه نهادند و آتش در زدند هیچ توب گشاده نشد لاجرم سنگر سامخان نیز پایمال حمله سالار گشت و بنه و آغروق لشکر بدست مردم شهر افتاد و همچنان صد تن از فوج ترشیزی و سرولایتی و خوافی و خبوشانی را مردم سالار اسیر گرفته با دو عراده توب بجانب شهر مراجعت کردند از آنسوی چون حسام السلطنه ازین قصه آگاه شد از لشکرگاه با جماعتی از سواران نامدار و فوج مراغه و چند عراده توب شتاب زده راه برگرفت وقتی برسید که کار سنگرها پرداخته بود و ازین بر زیادت سودی نکرد که سپاه شهری از دیدار او بهمان غنیمت قانع شدند و عزیمت لشکرگاه را فسخ دادند آنگاه حسام السلطنه دو عراده توب دیگر را که در سنگر بجای بود حمل داده با سامخان ایلخانی و مردم او مراجعت بلشکرگاه کرد و آنشب را بحفظ مامن و تنظم طلایه بصبح آورد و چون آفتاب سر از

غلبه کردن مردم شهر بر سنگر سامخان

هزیمت یافتن سپاه سالار از لشکر جرار

مشرق برزد سالار دیگرباره اعداد کار کرد و مردم شهر از نصرت روز پیش چنان دلیر شدند که گدایان برزن و مزدوران بازار هر یک کاردی و دشنه بدست کرده مانند ابطال رجال آماده قتال و جدال شدند بالجمله سالار با این عُدّه و عدّه از شهر بیرون تاخت و بجانب سنگر بالاخیابان و سراب شتاب گرفت و لختی با تفنگ رزم داد و چون راه نزدیک کرد ناگاه با تمامت لشکر یورش داد مردم سنگر که کارخنگ را مردان مجرب بودند چون کوه پا برجای بزیستند و هیچ توپ و تفنگ نگشادند تا آنگاه که سالار با پانزده هزار تن لشکر جرار بصد ذراع مسافت برسید این هنگام فوج مخبران و ماکوئی بنوبت دهان توپ و تفنگها را گشاده داشتند بزخم نخستین از لشکر شهری افزون از صد تن بخاک در افتاد لاجرم مردم شهر بهم برآمدند و روی برتافتند پس لشکر از سنگر بیرون شده از قفای ایشان تا دروازه بالاخیابان بشتافتند و هر کرا یافتند با خاک پست کردند بعد از این هزیمت مردم شهر تا ده روز از بهر مبارزت بیرون نشدند چون شب سیزدهم شهر رمضان برسید سالار با لشکری ساخته باهنگ شبیخون بیرون شد نخست سلطان خان افغان را با دویست سوار از پیش بفرستاد که از لشکر حسام السلطنه فحصی کرده خبری آرد سلطان خان چون بلشکرگاه نزدیک شد پیش قراولان او را دیدار کردند و تفنگهای خویش بگشادند نخستین سلطان خان از اسب در افتاد و مردم او بزحمت تمام جسد او را برگرفته باز پس گریختند سالار چون این بدید دانست که با لشکر آگاه شبیخون نتوان برد ناچار بمیان شهر در رفت و چند روز دیگر بود آنگاه با لشکر شهری و ترکمان از نو پیمان نهاد که همگروه بجانب لشکرگاه تاختن کنند و اگر همه سر داده اند انکار نگیره کنند و صبحگاهی سه عراده توپ حمل داد و با تمامت سواره و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکرگاه آمده از بامداد تا فرود شدن آفتاب چون پلنگ آشفته رزم همی داد و از دخان توپ و تفنگ روز روشن برنگ قیر برآمد هنگام فرو شدن آفتاب سالار هزیمت شد و بجانب شهر شتاب گرفت و روز دیگر نیز از آن پیش که خورشید برآید باهنگ ستیز از شهر برآمد و امروز را همچنان تا شامگاه رزم داد و روز سیم سالار تصمیم عزم داد که دیگر روی از رزم برنتابد تا روی ظفر نه بیند از بامداد کمر استوار کرد و بکارزار درآمد از دو سوی مردان جنگ بانگ گیر و دار در دادند و چهرها با خاک و خون آغار کردند رزمی چنان صعب برفت که کار بر مردم لشکرگاه مشکل افتاد حسام السلطنه چون این بدید کس بسنگرها فرستاد و جماعتی از سربازان را از هر سنگر بلشکرگاه آورد و سالار فرمان کرد تا سپاه پیادگان از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه از میان باغستانها یورش افکندند و سواران لشکر از سوی شمال بسنگرها تاختن دردند حسام السلطنه نیز بفرمود تا سوار با سوار و پیاده با پیاده روی در روی شدند و جنگ پیوسته کردند درین وقت سربازان مخبران جلادتی کردند و بر میسره لشکر سالار یورش بردند دیگر سربازان را غیرت بجنبش کرد و بهمدستی مخبران از جای درآمدند و همگروه بر تفنگچی شهری تاختن برده ایشان را هزیمت کردند و از جانب دیگر سواران نیز بر سواران شهری غلبه جستند هنگام غروب آفتاب سپاه سالار یکباره طریق فرار برداشتند و لشکریان از قفای آن جماعت شتافته پانصد کس اسیر گرفتند

دمراجعت

تصرف سالار در خزاین موقوفه رضوی علیه الصلوة والسلام

ومراجعت بسنگر کردند بعد از این فتح هم دران شب حسام السلطنه بفرمود تا حسین پاشاخان با فوج مراغه در کنار باغستان شهر سنگری برآورد و او را یکسر اسب و مبلغی زر عطا داد و با دو عراده توپ در آنجا نشیمن فرمود و چون صبح روشن شد بعادت همه روزه سالار با سپاه از شهر بیرون شد و راه لشکرگاه پیش داشت ناگاه حسین پاشاخان از سنگر خویش توپی گشاد و دو گلوله توپ دو سوار او را با خاک پست کرد سالار چون بر سر راه سنگری جدید و لشکری از نو بدید از آهنگ مبارزت فسخ عزیمت داد و باز شهر شد و تا روز پنجم ذیحجه از شهر سر بر نکرد و جز از پس دیوار قلعه و فراز باره رزم نداد و از بهر سعت و وسعت عیش و علف و آزوقه لشکر در خاطر گرفت که موقوفات قبه مطهره رضوی علیه الصلوة والسلام و خزاین و دفاینی که دران صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم بودیعت نهاده بودند ماخوذ دارد نخست یکتن از مردم بی نام و نشان مردی را که مشهور به باقر علی نازک بود و اینوقت بفرمان سالار با قر سردار لقب داشت و بر چندتن از مردم مرو فرمانگذار بود بفرمود تا بصحن مبارک درآمد و مردی از ملازمان خود را گفت که در خزانه حرم را درهم شکن تا آنچه در آنست ماخوذ داریم آن مرد در جواب گفت که من در آستانی که ملایک پاسبانی کنند این جسارت نتوانم کرد و خسارت دو جهان نتوانم اندوخت باقر سردار را این کلمات ناهموار افتاد و بیتوانی خنجر بکشید و از جای جنبش کرده چنان بر سینه آن مرد بزد که از پشتش سر بدر کرد و در حریم حرم بیفتاد و جان بداد آنگاه بباب خزانه شتاب گرفت و با پاشنه پای در خزانه را درهم شکست و هر چه در آنجا یافت برگرفت و از صحن مقدس بیرون شده بفراز باره رفت ناگاه از لشکرگاه حسام السلطنه توپی گشاد یافته گلوله توپ بر سینه وی آمد چنانکه یک نیمه تن او را ببرد و زخم گلوله بر سینه وی با زخم خنجری که بر سینه ملازم خویش زد بیک نشان افتاد و مع القصه سالار با چنین کرامتی ارجمند هیچ پند نگرفت و از خدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بلده بیمناک بود از قضا درینوقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه فرستاد و رسول او بدست مردم سالار گرفتار شد او را بکاویدند و مکتوب او را ماخوذ داشته نزد سالار بردند درینوقت سالار بمواضعه بعضی از اعیان را تفرس کرد و بفرمود تا امام جمعه را ماخوذ داشتند و تسلیم بعضی از لشکریان مروی نمودند تا نگران وی باشند و معادل چهار هزار تومان زر مسکوک از او بمصادره گرفتند و حاجی میرزا هاشم را نیز در لشکر جامی باز داشت و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمدتقی متولی را بدست ولیخان در حجری محبوس داشت و چون از ایشان بپرداخت جمعی دیگر از علمای بلد بمسجد گوهرشاد آمد و با ایشان خطاب کرد که من خویش را با این هول و هرب درانداخته ام و این همه رنج و تعب بر خود روا ساخته ام همه از بهر آسایش مردم این شهرست اکنون که مرا دفینه از برای تجهیز لشکر بدست نیست اگر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم روا باشد و در چنین وقت این ودیعه را بقرض برگرفتن در شریعت عقل فرض باید دانست و اگر نه من یکتن بیش نیستم سر خویش گیرم و طریق سلامت سپرم علمای بلد بعضی سخن او را صواب شمردند و گروهی را نیز دی جواب نبود لاجرم سالار را نباشتهای غلات

وجوهات را بعلوفهٔ لشکر بذل کرد و قنادیل ذهب و فضه و دیگر ادوات و اوانی زرین و سیمین را برگرفته بدار ضرب فرستاد و اما نام السلطان ناصرالدین شاه را بر درهم و دینار نقش کرد و بر ترکمانان و دیگر مردم اجری و مواجب کرد اگرچه ماخوذ او معادل بیست و دو هزار تومان زر مسکوک بر آمد اما بدین جسارت که او کرد بسیار از بدایع و ودایع عرضهٔ غارت شد و عاقبت بوخامت این عمل قرین ندامت گشت بالجمله هرچه از موقوفات برمیگرفت ادای آن دین را بر ذمت علمای مجوس می نهاد و از ایشان بسجلی مختوم بخاتمی چند گرفته بخدام می سپرد

مامور داشتن کارداران دولت ایران جماعتی از سپاه را بامداد حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر ترکتاز سالار و غلبهٔ او بلشکر سامخان ایلخانی معروض درگاه سلطانی افتاد شاهنشاه ایران فرمان کرد تا لشکری جدید از دارالخلافه راه برگیرد و بلشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شود لاجرم بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام عباسقلی خان پسر ابراهیم خان باکویه با فوج خوئی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و حسنعلی خان سرتیپ گروسی با فوج گروس و جماعتی از سواره چلپیانلو و قراداغی و کلیائی بسیج سفر کردند و عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره با ایشان راه برگرفت و فرمان شد که این جماعت برای ورویت سمسام خان سرتیپ طی مسافت کنند و همچنان حکم رفت که چراغعلی خان زنگنه با این سپاه راه برگیرد و در خراسان نیز نگران باشد و هر جبن و جلادتی که از مردان جنگ دیدار کند همه روزه نگار کرده انفاذ درگاه پادشاه دارد تا پادشاه را از عمل هیچکس پوشیده نماند بالجمله از دارالخلافه راه خراسان پیش داشتند و تا منزل عباس آباد کوچ بر کوچ برفتند در آن اراضی مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان چند روز از آن پیش بر قوافل بازرگانان تاخته اند و مردم قافله را اسیر ساخته اند و شتران بارکش اسیران را رها داده اند در عباس آباد نیمشبی آن شتران بجانب لشکرگاه آمد و غنیمت لشکریان شد پس از عباس آباد راه برگرفتند و طی مسافت کرده در چمن قهقهه فرود شدند و بفرمان حسام السلطنه روز دیگر که پنجم ذیقعدة الحرام بود در نیم فرسنگی شهر بکوه سنگی نزول کردند و هم در آن روز سالار با مردم خود از شهر بیرون شده خویشتن را نمودار ساخت و بی آنکه منازعتی افکند با شهر مراجعت کرد و پس از چند روز دیگر که سمسام خان و لشکریان از کوه سنگی کوچ داده در برابر دروازهٔ ارک فرود شدند حسنخان سالار مجال نگذاشت که ایشان یمین از شمال باز دانند بیتوانی با ابطال رجال و سه عراده توپ از دروازهٔ نوقان بیرون شد و در برابر لشکر جدید صف راست کرد و گلوله توپ و شمخال بر ایشان ببارید و جنگی صعب بپیوست و چنان بود که از لشکر حسام السلطنه مدد بدیشان بشکل می توانست رسید و قورخانهٔ ایشان هنوز از دنبال بود با اینهمه لشکریان مردانه بکوشیدند و از هنگام زوال خورشید رزم دادند تا آنگاه که دو ساعت از شب سپری شد لشکر خراسان را بشکستند و از دنبال ایشان تا کنار خندق بتاختند و از آنجا باز پس شده آن شب را بامداد کردند و صبحگاه بلشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شدند و بر یکسوی لشکرگاه او اوتراق کردند روزی چند بر نگذشت که دیگر باره سالار آهنگ گیرودار کرد و با سواره و پیاده

شهری

شکستن سامخان لشکر سالار را در چناران

شهری از دروازه نوقان بیرون شده رزمی سخت بداد لشکر حسام السلطنه بهمدستی سپاه سمسام خان ایشان را بشکستند و از قفای هزیمتیان تا کنار خندق شهر بتاختند و دیگر در شب نهم شهر ذی قعده چهار هزار تن سواره شهری و ترکمان از دروازهٔ ارک مشهد بیرون شده بجانب چناران راه برگرفتند تا هر دیه و قریه که در تحت فرمان حسام السلطنه هست اگر توانند بمعرض نهب و غارت در آورند سربازانی که در سنگر دروازه سراب جای داشتند هم در آن شب گرد سوار را دیدار کردند و این خبر بحسام السلطنه آوردند شاهزاده بفرمود تا سامخان ایلخانی با سواره که در لشکرگاه بود از دنبال ایشان راه برگرفتند وقتی بدیشان رسیدند که از اراضی چناران دو قلعه را بمعرض نهب در آورده یکصد و پنجاه تن مرد و زن اسیر گرفته بودند لاجرم سامخان از گرد راه جنگ بپیوست و مردان جنگی چون پلنگ خشم کرده درهم افتادند و چشم و رخسار را با خاک و خون آغار دادند زمین کارزار از گرد سوار ابری آتشبار برانگیخت و هوای معرکه از شمشیر مردان آتشی آبدار براهیخت بعد از کشش و کوشش فراوان نصرت سامخان را افتاد و سپاه سالار پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن متفق نتوانست گریخت سامخان اسیران چناران را رها ساخت و هفتصد تن از مردم شهر و دویست تن از ترکمانان را اسیر گرفت و ایشان را برداشته بدرگاه حسام السلطنه آورد شاهزاده بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران شهری را گرفته رها ساختند و حکم داد تا دویست تن ترکمانان را در پیش روی او سر برگرفتند و از پس این فتح دیگر سواران سالار را نیروی بیرون شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حسام السلطنه بدست نشد لاکن از پس دیوار قلعه سنگر سپاه حسام السلطنه را هدف گلوله توپ و تفنگ می ساختند و گاه گاه آهنگ جنگ بر سر سنگرها می تاختند و با سربازان درمی آمیختند و خون یکدیگر میریختند سالار با مردم خویش بخیال هنوز بر زیادت از اینگونه جلادت همی کرد و همه روزه قانون مناجرت و مبارزت تازه همیداشت مع القصه اینوقت حسام السلطنه و سران سپاه سخن بر آن نهادند که سنگرها پیش برند و مارپیچها و کندها را با شهر قریب اندازند نخستین سمسام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان بنیان سنگری کرد و هم در آن شب لشکر بساختن سنگر پرداخت صبحگاه که مردم شهر این بدانستند جماعتی از مردان دلیر همگروه از شهر بیرون شده بر سر سنگر حمله بردند از آنسوی حسام السلطنه با دو هزار سوار و جماعتی از سربازان و چهار عراده توپ بمدد لشکری که در سنگر بود برسید و با مردم شهر آغاز مبارزت کرد و مردم شهر را هزیمت داد روز دیگر همچنان از صبحگاه سپاه سالار از شهر بیرون شد و تا شبانگاه با تیغ و تیر و توپ و تفنگ بکار جنگ بود و نیم ساعت پس از افول مهر با شهر مراجعت کردند دیگر روز دیگر نیز مردانه بکوشیدند و کاری نتوانستند بر آرزو کرد و این هنگام از تخریب سنگر مایوس شدند و با بختی منکوس در شهر جای گرفتند پس حسام السلطنه بفرمود آن سنگر را استوار کردند و حسین پاشا خان را با فوج مراغه در آنجا جای داد و سمسام خان و عباسعلی خان و لشکری که از طهران رسیده بود بفرمود تا از کنار لشکرگاه و میان سنگر حرکت کرده قریب بدروازه پایین خیابان فرود شدند عبدالعلی خان

شکستن سامخان ایلخانی ترکمانان مرو را

باتش عراده توپ با ایشان اوتراق کرد و چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السلطنه دو میل مسافت بود گاه‌گاه مترددین این دو لشکرگاه را سواران سالار کمین میگشادند و زحمت میدادند حسام السلطنه حکم کرد از دروازه بالاخیابان تا پایین خیابان جای جای برجها بساختند و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی نشیمن دادند تا بر ابطال سالار ترکتاز مجال افتاد و هم در اینوقت از میر محسن خان خوافی مسرعی شتاب زده برسید و مکشوف داشت که سه هزار سوار جرار از ترکمانان مرو بمدد سالار و مردم مشهد در میرسند و اینک از قراول خانهای عرض راه درگذشته در ارض میل ایاز که شش فرسنگ تا شهر مشهد مسافت است جای دارند حسام السلطنه بعد از اصغای این قصه عباسعلی خان سرتیپ باکویه را با شش عراده توپ و دو هزار تن سرباز نامبردار مأمور داشت و سامخان ایلخانی را با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بگماشت تا در زمان بجانب میل ایاز ترکتاز کردند و آن شب را پوشیده بامداد نموده روز دیگر چاشتگاه با سوار ترکمان دوچار شدند و از گرد راه بکارزار درآمدند دشت و دره از بانگ توپ و تفنگ زلزله گرفت و گوش سپهر از نعره مردان جنگ پر ولوله شد بعد از دو ساعت گیرودار محمد شیخ و ترکمانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ دادند سامخان و دیگر لشکریان یکصد تن را سر برگرفتند و سیصد کس از آن جماعت را اسیر کرده بلشکرگاه مراجعت نمودند حسام السلطنه این قصه را عریضه کرده با سیصد و پنجاه سر از ترکمانان بصحبت مهدیقلی بیک تفنگدار روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران مهدیقلی بیک را بلقب خانی مفتخر ساخت و حسام السلطنه را با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرمود و فرمان کرد تا حاجی یوسف خان سرتیپ فوج قراداغی و توکل خان سرهنگ با فوج خمسه و چهارصد تن سواره کلیایی و سه عراده توپ و پانصد بار قورخانه طریق خراسان برداشتند و طی مسافت کرده بلشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه و سنگر نوقان نیز از نو بنیان سنگری کردند و باستیانی بلند برآوردند چنانکه میان کوی و بازار شهر بدیدار بود و یکتوپ هیجده پوند بر فراز باستیان صعود دادند تا در هنگام بکار باشد و از آنسوی سالار مقرر داشت که برای حفظ خندق شهر در برابر هر سنگر بر کنار خندق سنگری راست کردند و تفنگچیان زبردست نشیمن ساختند و همه روز حسن خان سالار و پسرش امیر اصلان خان که ثانی بهمن و اسفندیار بودند از بهر کارزار بیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه از دو دیست مصاف برافزون رزم دادند و بیشتر وقت از بامداد تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب بودند و یکدیگر را با کمان و کمند می‌بستند و می‌خستند اینوقت حسام السلطنه بدان شد که کار محاصره را تنگ‌تر استوار کند تا مردم شهر بهیچ جانب بیرون نتوانند شد پس پنجاه تن از شمخالچیان مهدیقلی خان برادر محمدخان قرائی را با جماعتی از سربازان گروسی و همدانی و خوئی مأمور داشت تا قلعه حضر بیک را که نیم فرسنگ تا دروازه پایین خیابان مسافت داشت فرو گرفتند و در آنجا نشیمن کردند و روز دیگر فرمان کرد تا چراغعلی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز کارآزموده

از دروازه

فتح قلعه عسکریه بدست حسام السلطنه

از دروازه پایین خیابان راه قلعه عسکریه پیش داشتند و حسام السلطنه از طریق کوه سنگی راه برگرفت سالار چون این بدانست توپ و تفنگچی و شمخالچی خود را برداشته از شهر بدر شد و چون پلنگ غضبان سر راه بر حسام السلطنه بربست و جنگ بپیوست روی دشت از گرد و دخان چنان گشت که دست از دشمن پدیدار نبود در اینوقت چراغعلی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز ناگاه از قفای سپاه سالار سر بدر کردند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بر ایشان بباریدند و عبدالعلیخان سرهنگ با صولت نهنگ آهنگ جنگ همی کرد چندانکه در میان جنگ‌آوران نامبردار گشت مع القصه چون سالار خویش را در میان دو لشکر جرار یافت ناچار بمیان ارک گریخت و حسام السلطنه بی‌دافعی و مانعی راه قلعه عسکریه برداشت و در آنجا عبدالباقی خان افغان پسر شمس الدین خان سردار را با چهار صد تن سوار و دویست تن سرباز قرائی بحراست باز داشت و بازگشت و حکم داد تا از چهار سوی محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوجن و سرجام و ارومه را نیز تحت فرمان آورد و بفرمود در لشکرگاه بازار و حمام و بساتین و ابنیه بنیان کردند و چون غره محرم برسید از بهر سوگواری سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از دور و نزدیک مرثیه‌خوانان حاضر داشت و تا روز عاشورا کار سوگواران همی کرد و در پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان بحکم یارمحمدخان والی هرات از خراسان شرقی برسید و بلشکرگاه بپیوست حسام السلطنه اجازت کرد تا سواران افغان که از پیش بملازمت رکاب رسیده بودند مراجعت بهرات کردند بعد از این وقایع چون حسام السلطنه با اسکندرخان قاجار دولو که سردار سپاه و پیشکار خراسان بود خاطری صافی نداشت و همه روز بکارداران دولت شکایت او می‌کاشت برحسب فرمان شاهنشاه ایران روانه دارالخلافه طهران گشت و بجای او محمد ناصرخان قاجار قوانلو که این هنگام ایشیک آقاسی باشی دربار است سردار و پیشکار خراسان شد و با سربازان قزوین و فوج ششم تبریزی و سه عراده توپ و دویست تن سوار از طهران رهسپار شده از اراضی سرجام وارد قلعه عسکریه شد و روز چهاردهم صفر خبر ورود او را بحسام السلطنه آوردند شاهزاده خطی بدو فرستاد که دو روزه در آن اراضی اوتراق کرده لشکر را از زحمت راه آسوده بدار تا روز هفدهم صفر جماعتی از لشکریان شما را پذیره نموده بلشکرگاه درآورند وقتی این حکم بمحمد ناصرخان برسید که بسیج راه کرده کوچ همیداد و از اینسوی سالار از رسیدن او آگهی یافته با گروهی از لشکر بجنگ او شتافت همانا سلطان جلال الدین ثانی بود که از هزار کرت آویختن و گریختن و عزیمت و هزیمت ماندگی و خستگی نداشت بالجمله تا قلعه عسکریه که یک فرسنگ مسافت بود بی‌اندیشه مخافت عنان زنان برفت و از گرد راه با لب کفته و دل تفته جنگ درانداخت محمد ناصرخان قاجار که نیز خو کرده کارزار بود لشکر خویش را بر صف کرد و عباسقلی خان سرتیپ پسر محمدزکیخان سردار نوری که فارس میدان و حارس مردان بود باتفاق حیدرعلیخان سرهنگ فوج تبریزی ساخته مصاف شدند از دو رویه بانگ توپ و تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت حسام السلطنه در لشکرگاه

رسیدن محمد ناصرخان قاجار بسرداری سپاه خراسان

خویش ناگاه اصغای بانگ توپ کرد و صورت حال را تفرس نمود و چندانی بفرمود تا لشکر بر نشستند چراغ علیخان و علیخان قراگوزلو و عبدالعلیخان سرهنگ و جماعتی از سرباز با چهار عراده توپ سوار شدند و حسام السلطنه نیز با گروهی از دنبال ایشان استعجال کرد وقتی برسیدند که هنوز آلات ضرب افراخته و آتش حرب افروخته بود لاجرم از قفای لشکر سالار بانگ گیر و دار بر داشتند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند بسیار کس در آن حربگاه مطروح و مجروح گشت محمد باقرخان شاهسون افشار نیز زخم گلوله برداشت و بعد از سه ماه درگذشت بالجمله امیر اصلانخان پسر سالار در آن گیر و دار چون شیر اجم و گرگ اجل بقدم عجل در یمین و شمال همی تاخت و ابطال رجال را بخاک همی انداخت چندانکه به دلیری و دلاوری سمر گشت عباسقلی خان در یخچی نیز جلادتی بکمال نمود با اینهمه لشکر حسام السلطنه مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار را تا ارض بابا قدرت هزیمت همی دادند آنگاه شاهزاده بفرمود تا محمد ناصرخان در قلعه عسکریه سه روزه اقامت کند آنگاه بلشکرگاه آید و خود مراجعت نمود و این وقت حکومت محال قرائی را به مهدیقلی خان قرائی تفویض فرمود تا در اخذ منال دیوان و نظم سرباز آن قبایل مساعی نیکو معمول دارد و او نیز نیکو خدمتی کرد و هزار و دویست تن سرباز قرائی را نظام کرده برحسب حکم بلشکرگاه محمد ناصرخان پیوست بالجمله روز بیستم شهر صفر محمد ناصرخان از عسکریه کوچ داده از جانب جنوب شهر آهنگ کوه سنگی نمود و از هنگام حرکت او تا آنوقت که در کوه سنگی مقام کرد سالار با پایمردی مردان جنگ و دستیاری توپ و تفنگ با او رزم همیداد و حسام السلطنه بعد از ورود بکوه سنگی محمد ناصرخان را بلشکرگاه خویش طلب داشت و عباسقلی خان سرتیپ را به

حفظ و حراست اردوی او بازگذاشت

ذکر فتنه جماعت بابیه در زنجان و طغیان ملا محمد علی زنجانی و خاتمت کار او

ملا محمد علی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شد و بعضی از مسائل فقه و اصول را فرا گرفت و خویشتن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده باز زنجان شد و در آن بلده رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علما نامی بلند و مقامی ارجمند نبود همی خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها سایر گرداند پس در مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار همی کرد و در میان عامه اشتهار همی داد چنانکه وقتی بدین حدیث که شهر رمضان تمام آید بی انکه توثیق و تصحیح حدیث روا دارد یا آن را تاویل و تعبیر راست کند همه سال شهر رمضان را سی روز بشمار میگرفت و ازین روی بسیار وقت می افتاد که روز عید فطر را که روزه گرفتن حرام است مردم را بصوم باز میداشت و نیز فتوی کرد که در شریعت اثناعشریه سجده کردن بر بلور صافی از بهر نماز روا باشد و ازینگونه فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل باشد در پایان امر چون علمای زنجان و فضلای دیگر بلدان طریقت او را در شریعت اصغا نمودند صورت عقاید او را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند و دفع او را بقانون شرع

واجب

واجب شمردند شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی منشور کرد تا او را از زنجان بدار الخلافه طهران کوچ داده در خانه محمود خان کلانتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکند و در ابداع بدعت روا ندارد از آنسوی چون میرزا علی محمد باب هرجا گریخته از دین و دولت و شاردی از شریعت و طریقت گمان داشت بجانب خویش دعوت مینمود هم بدستیاری رسل و رسایل با ملا محمد علی ابواب مودت و موالات باز داشت وی نیز چون در طلب کارهای جدید بجدّ بود اینگونه احداث و اغلوطها مغتنم می شمرد تا بدین امور غریبه مرجع و ملاذ مردم عامه شود لاجرم با باب ابواب مکاتیب باز داشت و کسر قیود شرعیه را اسباب گرمی هنگامه انگاشت این ببود تا آنگاه که شاهنشاه غازی وداع جهان فانی گفت و شاهنشاه منصور بدار الملک طهران در آمد و بعد از چند ماه امیر اصلانخان خال خود را که ایشیک آقاسی دربار بود بصوابدید کارداران حضرت بحکومت زنجان مامور فرمود و منصب او را بتعداد موسی خان باز گذاشت بعد از ورود امیر اصلانخان بزنجان و طغیان جماعت بابیه در مازندران ملا محمد علی سفر زنجان را بهنگام یافت و اعداد کار فرار کرد و یکروز وقت فرو شدن آفتاب عمامه در ربودی برگرفت و جامه سربازان بپوشید و خویشتن را دیگرگونه ساخته از دروازه شهر بدر شد و راه زنجان برگرفت و چون مسافت طریق آن بلده قریب افتاد وضیع و شریف مردم زنجان او را یک منزل دو منزل پذیره کردند و از مواشی خود در قدم او قربان نمودند بالجمله چون او در شمار علما و طلبه علوم بود کارداران دولت در مواخذت او ازین فرار مسامحت کردند و او بعد از ورود بزنجان یکتن از داعیان میرزا علی محمد باب گشت و شریعت او را که کاسر و ناسخ قوانین شرعیه بود رواج همی داد و مردم را بشراکت اموال و ازدواج یکدیگر شاد همی خواست و گفت چندانکه باب بر تمامت اینجهان دست نیافته است از ایام فترت بحساب شود و هیچ تکلیفی بر مردم نبود و خدای باری بهیچ گناهی کسی را ماخوذ ندارد و مردم زنجان گروهی احمق بودند و سخنان او را برحق می پنداشتند و جماعتی طمع در اموال و فروج مسلمانان میداشتند لاجرم در مطاوعت و متابعت او میان بستند در زمانی قلیل بیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد و این قصه کارداران دولت را اصغا افتاد و شاهنشاه منصور بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام از بهر آنکه فتنه زنجان چون مازندران صعب نشود امیر اصلانخان را که بحکومت زنجان مامور بود منشور کرد که ملا محمد علی را ماخوذ داشته بدار الخلافه فرستد بعد از رسیدن این حکم با امیر اصلانخان در آن بلده ملا محمد علی مکنون خاطر او را استشمام کرد و در حفظ و حراست خویش باهتمام بیفزود و چون از بهر نماز همی خواست بمسجد رفت با ده هزار تن و پانزده هزار تن همی مسافت مینمود و یکروز همیخواست امیر اصلانخان را دیدار کند با یکهزار تفنگچی ببرای او در رفت و هر کار از وی خواستار شد جز باجابت مسئول او امیر اصلانخان را قوت گفتار نبود بالجمله روزی چند کار

بدینگونه رفت

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مقاتلت او با سپاه سلطانی

یکروز چنان افتاد که یکتن از پیروان ملا محمد علی با عمّال دیوان عصیانی کرد و امیر اصلانخان بفرمود تا او را

ماخوذ داشته بمجبنیانه افکندند ملا محمد علی چون این بدانست کس بنزدیک او فرستاد و پیام داد که این مرد محبوس از پیوستگان من است بتوانی او را بمن فرست امیر اصلانخان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم گناه کرده را کیفر کنم و اعمال بد را بمکافات بد باز دهم تا این شهر نظام پذیرد و منال دیوانی استخراج شود و شما نیز اینگونه مردم را از در حمایت مباشید و زبان بشفاعت مگشائید که هرگز نزدیک من پذیرفته نخواهد بود ملا محمد علی ازین سخن خشمناک شد و حکم داد تا مردم احتشاد کنند و بتوانی آن زندانی را حاضر سازند از آنطرف امیر اصلانخان نیز از قصه آگاه شد و بتجهیز سپاه پرداخت و دو بهر از مردم شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند سلاح جنگ بر خود راست کردند و هر کس از مردم زنجان را که بر کیش ایشان نبود بدست نهب و تاراج دادند و از شهر اخراج نمودند و در خانهای ایشان از ظریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند بر گرفتند و بازارها را غارت کردند و آتش در زدند و بسیار خانها را ویران کردند و بر گرد خود چندین سنگر برآوردند بالجمله ملا محمد علی مردم خود را از بهر جنگ بساخت و هر یک را بنوید حکومتی و ایالت ولایتی بنواخت حاجی احمد زنجانی را به نیابت خویش سرافراز کرد و حاجی عبد الله بزاز را محرم راز نمود و حاجی عبد الله خباز را بوعده حکومت مصر دمساز ساخت و عبد الباقی میرزا امیر شب کرد و میر سیّاره لقب داد و مشهدی سلیمان که عامل جماعت بزاز بود در رتبت وزارت سرافراز گشت و حاجی کاظم قلتوقی از بهر او دو عراده توپ از آهن بساخت و چند زنبوره نیز بپرداخت بالجمله ملا محمد علی هر یک از مردم خود را لقبی و منصبی شاد خاطر کرد و برای جنگ حاضر داشت و فرمان او در مردم او نیک روان بود چنانکه اگر صد تن را با شمشیر سر بر میگرفت کس را سخن نبود مع القصه روز جمعه پنجم شهر رجب از دو روز به ساز مقاتلت کرده بجنگ در آمدند و دهان توپ و تفنگ بگشادند چهل تن از طرفین مجروح و مطروح گشت اسد الله غلام گرجی امیر اصلانخان در میدان رزم پنج زخم منکر یافت و اسد الله خواهرزاده حاجی داداش تاجر و پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی بضرب گلوله مقتول گشت و از جماعت ملا محمد علی مردی که شیخی نام داشت و بدلیری و شجاعت نامور بود دستگیر گشت آقا سید محمد و حاجی میر ابو القاسم مجتهد فتوی کردند و امیر اصلانخان شیخی را بحکم شریعت مقتول ساخت و روز دیگر ملا محمد علی میرزا رضای سرباز و میر صالح سرهنگ را با مردم خود مامور بتسخیر قلعه علیمردان خان ساخت و این قلعه در میان شهر زنجان معقلی محکم بود بالجمله بقوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته از بهر خویشتن سنگری سخت بپرداختند و این قلعه را بداشتند تا بعد از قتل ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان کرد که هم امروز امیر اصلانخان را کشته و اگر نه بسته بنزدیک من حاضر ساز و او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد لاجرم میر صالح و مردم او بامداد یکشنبه بر سر خانه امیر اصلانخان حمله بردند از آنسوی محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علیقلی خان پسر نصر الله خان و مهدیخان خمسه و بیوک خان پشتکوهی با مردم خود و جماعتی از فراشان امیر اصلانخان بمدافعت بیرون شدند در میانه جنگی صعب برفت ناگاه عبد الله بیک کنگاوری تفنگی بگشاد و گلوله آن در مغز میر صالح سرهنگ جای کرده از پای درآمد جماعت بابیه را از قتل او لغزشی تمام روی داد و بی میل مرام

یورش بردن اصحاب ملا محمد علی بر سر امیر اصلان خان

[illegible]

مراجعت

مراجعت کردند در این جنگ بیست تن از مردم امیر اصلانخان مجروح و مطروح گشت علیخان بیک طارمی و نور محمد فراشش نیز بخاک در افتاد و اینوقت هر دو لشکر روزی چند از مقاتلت دست باز داشته و خاطر بر حراست خویش گماشتند روز بیستم شهر رجب بر حسب فرمان صدر الدوله نبیره حاجی محمد حسینخان اصفهانی سرکرده سوار خمسه از سلطانیه وارد زنجان شد و روز دوم ماه شعبان سید علیخان سرهنگ فیروزکوهی و شهبازخان مراغه با دویست تن سوار مقدم و محمد علیخان شاهسون افشار با دویست سوار و کاظم خان برادر محمد باقرخان سرکرده افشار رود و محمودخان خوئی با پنجاه تن توپچی و دو عراده توپ شش پوند و دو عراده خمپاره روز پنجم شعبان بشهر درآمده در برابر سنگر میرزا فرج الله و قلعه ولیمحمد خان سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند بالجمله روز بیستم شعبان میرزا سلطان قورخانچی و عبد الله سلطان بطرف سنگر مشهدی پیری نقب در بردند امیر اصلانخان و میرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه و صدر الدوله و شهبازخان و محمد تقی خان و سید علیخان و دیگر سرکردگان و لشکریان بجانب آن سنگر حمله افکندند حسنعلی خان عم بیوکخان طارمی پشتکوهی بزخم گلوله نورعلی شکارچی مقتول گشت و جماعتی مجروح افتاد و آن سنگر مفتوح شد و دیگر باره از دو سوی لشکریان روزی چند دست از جنگ باز داشتند و از پس سنگرها بحفظ خویش روز همی گذاشتند چون این کار بدراز کشید کارداران دولت را برخاطر حملی گران افتاد و مصطفی خان قاجار برادر کشیکچی باشی را که سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی بود مامور نمودند تا مسارعت کرده لشکریان را از مسامحت در تدمیر جماعت بابیه بیم دهد بعد از ورود مصطفی خان جماعتی از لشکر بر ذمت نهادند که سنگر میرزا فرج الله را بقوت یورش فرو گیرند و نقبی بجانب سنگر او حفر کردند شب پانزدهم رمضان یکساعت از آن پیش که سپیده سر بر زند مهدیخان با چریک انجرود و عبد الله خان پسر سلیمانخان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره مقدم و سواره خمسه و چریک انگوران ساخته یورش شدند و میرزا سلطان و عبد الله سلطان بزیر سنگر میرزا فرج الله نقب در بردند نخستین آتش در نقب زدند و بیست تن از جماعت بابیه در زیر خاک هلاک شد و چند تن دستگیر گشت و ازین روی نظر علیخان اریادی بزخم گلوله که بر سرش آمد از پای درافتاد و پنجاه تن از سربازان مطروح و مجروح گشت و شهبازخان بزخم شمشیر شیرخان جراحتی بزرگ یافته بعد از هشت روز درگذشت و در پایان امر سنگر میرزا فرج الله گشوده شد و جماعت بابیه از آن سنگر بسنگرهای دیگر تحویل کردند و از آنسوی از دار الخلافه طهران میرزا تقی خان امیر نظام محمد آقای پسر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیک تفنگدار خاصه را روانه زنجان داشت و حکم داد که هرگاه لشکریان ملا محمد علی و مردم او را پس از روزی چند با قید و بند روانه دار الخلافه نسازند مورد هزار گونه کیفر خواهند بود لاجرم روز بیست و پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شانزدهم شقاقی و صدر الدوله با سواره خمسه و سید علیخان فیروزکوهی با فوج خود و محمد آقای سرهنگ با فوج ناصریه و محمد علیخان با سوار افشار و نبی بیک یاور با سواران مقدم و جماعتی از مردم زنجان بجنگ درآمدند و از بامداد تا هنگام

یورش بردن لشکریان بسنگرهای اصحاب ملا محمد علی

رسیدن محمدخان بیکلربیکی باجماعتی از لشکریان از دارالخلافه طهران

نماز دیگر هر دو لشکر رزم همی دادند از جماعت بابیه نورعلی شکارچی و بخشعلی نجار باشی و خداداد و فتح الله بیک و فرج الله بیک که در شمار شجعان و فرسان بودند با گروهی از ان قبیله بقتل آمدند و از لشکریان نیز نزدیک پنجاه تن عرضه هلاک و دمار گشت در پایان کار ملا محمدعلی از مردم خود تفرس ضعفی نمود از بیچاره حکم داد تا بازار زنجان را آتش در زدند لشکریان چون این نظاره کردند خاصه مردم زنجان از جنگ دست باز کشیدند و خاطر در اطفای نار گماشتند و جماعت بابیه مراجعت کرده از نو بتجهیز لشکر و تقویم سنگر پرداختند این ببود تا روز هشتم شوال محمدخان بیکلربیکی میرپنجه که اکنون او را منصب امیر تومانی است با سه هزار تن لشکر از سرباز شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره باتفاق قاسمخان برادرزاده فضلعلی خان قراباغی و اصلانخان یاور خرقانی و علی اکبر سلطان خوئی برحسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و هم در آن روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محله کلش حمله افکند و فوج شانزدهم شقاقی از سوی دیگر یورش برد فوج ناصریه جلادتی ببزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی در کار افتاد ملا محمدعلی حکم داد تا مقداری اموال از تلید و طریف در میان لشکریان کیش فدا پراکندند فوج ناصریه مشغول باخذ غنیمت گشتند و جماعت بابیه فرصت بدست کرده حمله افکندند و بیست تن از سرباز را مقتول ساخته لشکریان را از سنگر خویش دفع دادند و این هنگام ملا محمدعلی و مردم او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی از لشکر داشت و آن خانها که از پس سنگرها بود بحکم ملا محمدعلی به یکدیگر راه کردند تا مردم او بی اینکه آشکار شوند یکدیگر را دیدار توانند کرد و از هر جانب جنگ فراز شود بکمک توانند رسید و اگر سنگری بدست دشمن مسخر میگشت از پس سنگر دیگر می نشستند و این هزیمت را زیانی نمی دانستند و شبها از میان سنگرها فریاد برمیداشتند و علمای اثنا عشریه را برمی شمردند و ایشان را بنام دشنام میگفتند محمدخان بیکلربیکی خواست تا مگر برفق و مدارا کار کند و این جنگ و جوش را بنشاند باشد که طوفان حرب انگیخته نشود و خونها ریخته نگردد در روزی چند خاطر بر مسالمت و مصالحت گماشت و با ملا محمدعلی ابواب رسل و رسایل باز داشت و چندانکه اندرز و پند فرستاد هیچ مفید نیفتاد و هم در اینوقت عزیزخان مکری اجودان باشی که بسفارت ایروان و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مامور بود و چنانکه بشرح مذکور خواهد شد وارد زنجان گشت وی نیز بدان شد که این مقاتلت و مناطحت را بمسالمت و مصالحت اندازد لاجرم چند تن از مردم ملا محمدعلی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساخت و ملا محمدعلی را به پیامهای فریبنده و سخنان نرم بنواخت و همچنان میرزا حسنخان وزیرنظام برادر میرزا تقیخان امیرنظام که این هنگام از آذربایجان طریق طهران می پیمود وارد زنجان گشت او نیز بدست مردم چرب زبان و مکاتیب دلفریب ملا محمدعلی را استمالت کرد و از مقاتلت نتوانست باز داشت لاجرم دیگرباره نیران حرب زبانه زدن گرفت و از دو روی مردان کارزار بجیره وار در آمدند میرزا عبدالله و گروهی از لشکریان بسنگر ملا برات و سنگر ملا ولی نقب در بردند عزیزخان اجودان باشی در کنار برجی که بر سنگر ملا ولی و سرای ملا محمدعلی مشرف بود بایستاد و فوج

رسیدن فرخ خان پسر یحیی خان بزنجان و قتل او بدست ملا محمدعلی

ناصریه جنبش کرده فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی بمدد ایشان آهنگ یورش نمودند فوج مخبران سنگر خانه ملا ولی را فرو گرفته پنج تن در زیر نقب بدرود جان کردند و پسر عبدالباقی زنجانی گرفتار شد عزیزخان حکم داد تا او را نیز بقتل آوردند در اینوقت فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه تقاعدی ورزیدند و کار مقاتلت بنامت پیوست عزیزخان خشمناک شده ابوطالب خان را که در آن فوج حکومتی داشت حاضر ساخت و او را بزخم تازیانه چندان زحمت کرد که هم هلاکت یافت و هم در پایان کار بشفاعت امیراصلانخان رها گشت و همچنان چون از صدرالدوله و سید علیخان فیروزکوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی معاینه نگشت کارداران دولت رنجیده خاطر شدند و صدرالدوله را معزول ساخته سرتیپی سوار خمسه را با فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمودند و فرخ خان روز چهارم ذیقعدة الحرام وارد زنجان شد از قضا هم در آن روز خبر فوت پدرش یحیی خان را از دنبال او بدو آوردند سه روز بسوگواری پدر بنشست و آنگاه مرد انجنگ به پیوست و هم در اینوقت علیخان پسر عزیزخان اجودان باشی سرهنگ فوج چهارم تبریز با فوج خویش و حسنعلی خان سرتیپ گروس با فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند از راه برسیدند و اینجمله کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر راهی برای فرار محصورین باز داشتند تا اگر در گرمگاه جنگ از کرده پشیمان شوند از کوچه سلامت توانند بیرون شد چه آنگاه که مردم بیچاره شوند ناچار از جان بگذرند و کارهای سخت بدست مردم از جان گذشته سهل برآید مع القصه آتش حرب افروخته گشت و آلات ضرب افراخته آمد مردم ملا محمدعلی زن و مرد ساز نبرد طراز دادند و کار جنگ را بساز کردند و بسیار وقت یکی از خانهای خود را باموال فراوان انباشته میکردند و بدان خانه نقبها مینهادند و عمدا هزیمت میشدند تا سربازان بطمع مال بدانخانه در میرفتند ناگاه نقبهای خود را از آن نقبها آتش میدادند و جماعتی از سربازان را بخاک می افکندند مسموع شد که دخترکی که بسال افزون از پانزده و شانزده نبود در چند سنگر زحمت لشکر می برد و تفنگهای ایشان را با سرب و باروت انباشته میساخت و بدیشان می سپرد و هم در ان گرمی کارزار خطی از میرزا تقی خان امیرنظام بفرخ خان پسر یحیی خان رسید بدین شرح که شنیده ام درین رزمگاه نیکو خدمتی کرده چون از این سفر باز آئی تو را پاداشی لایق خواهم کرد و مکانتی بسزا خواهم نهاد فرخ خان ازین مکتوب دیگرگون شد و خواست تا خدمتی بزیادت ازین تقدیم کند و هم در اینوقت از انسوی در شب پانزدهم ذیحجة الحرام از میان لشکر ملا محمدعلی علیقلی خان پسر نصرالله خان خمسه و کربلائی شعبان و چند تن دیگر نزدیک فرخ خان آمدند و از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین راهی دانیم که ترا با چند تن مرد سپاهی بی زحمت تا سنجانه ملا محمدعلی در بریم و او را مغافصة گرفتار تو سازیم اینک بدین دست که او را با صد تن از مردم او دست بگردن بسته با تو سپاریم بشرط آنکه این سخن را چون جان خویش مستور داری چه اگر این راز از پرده بیرون افتد این کار برآورده نشود فرخ خان که جوانی نامجرب و همه تن طمع و طلب بود این سخنان را باور داشت و صد تن سوار برداشته باتفاق

علیقلی خان و کربلائی شعبان راه برگرفت جماعت بابیه که ازین راز آگاه بودند چند سنگر را تهی ساخته واپس شدند تا فرخ خان و مردم او چندان پیش تاختند که مجال فرار از بهر ایشان محال بود ناگاه مردم ملامحمد علی از چهار جانب درآمده ایشان را در پره انداختند و هدف گلوله ساختند زمانی دیر برنیامد که فرخ خان را با دوازده تن از سواران او زنده دستگیر نمودند اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که بتحت طریقت باب داشتند و از کیش او بازگشت کرده بنزدیک امیر اصلانخان گریخته بودند و این هنگام با فرخ خان نیز گرفتار شدند مردم ملامحمد علی فرخ خان و اسمعیل بزرگ و کوچک را زنده نزد ملامحمد علی بردند و سواران را سر برگرفته سرهای ایشان را در قدم او افکندند ملامحمد علی از در خشم بدیشان نظاره کرد و نخستین با اسمعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از حجت خدای روی بگرداند خدای او را با معرض کیفر کشاند آنگاه فرخ خان را پدر و مادر دشنام برشمرد و فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آهن پاره چند در میان آتش تافته کردند و با حدیده محماة یکصد و چهل جای بدن او را زحمت کی دادند و گوشت بدن او را با مقراض همی بازکردند آنگاه سر فرخ خان و سر اسمعیل بزرگ و کوچک را از تن دور کرده بباد امیر اصلانخان و محمد خان بیگلربیگی بمیان لشکرگاه درانداخت و دران جنگ خانبابا خان از فوج خاصه نیز بزخم گلوله تباه گشت و چند تن دیگر از اعیان سپاه بخاک راه افتاد و ملامحمد علی حکم داد تا جسد ایشان را با آتش بسوختند

مامور شدن گروهی از سپاهیان بزنجان بفرمان شاهنشاه ایران برای دفع ملامحمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شد و فرمان کرد تا بابا بیک یاور با دو عراده توپ هیجده پوند و چهار عراده توپ دوازده پوند و جماعتی از صاحبان مناصب توپخانه راه زنجان پیش داشتند و برحسب حکم کارداران دولت رزم جماعت بابیه را تصمیم عزم دادند و از دارالخلافه کوچ بر کوچ طی مسافت نموده وارد زنجان شدند بعد از ورود ایشان بزنجان تمامت لشکر از بهر یورش بجنبش آمد و از چهار جانب اطراف سرای ملامحمد علی را حصار دادند فوج گروس بسوی قلعه علیمردانخان که معقلی محکم بود دست تاز شدند و فوج چهارم بجانب خانه آقا عزیز که قریب سرای ملامحمد علی بود حمله افکندند و دیگر فوجها هر یک طریق سنگری گرفتند و ازان هنگام که آفتاب سر برکشید تا آنگاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و از گرد

یورش بردن لشکر و شکسته شدن اصحاب ملا محمد علی

و دخان روی جهان تیرگی داشت ظلمت جهان بگرفت و اجل دندان بنمود نخستین فوج گروس بتقویت یورش قلعه علیمردانخان را فرو گرفتند و هر مال که از مردم بغارت برده و در آنجا انباشته داشتند لشکریان بغنیمت بردند و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را بغلبه در رفتند و با خاک پست کردند و دیگر فوج خاصه از جانب دروازه همدان بکاروان سرای سنگ که محکمه استوار بود یورش دادند اگرچه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مطروح و مجروح افتادند لکن از پای ننشستند چندانکه بدان کاروانسرا دست یافتند و دران جنگ بیست تن از دلیران اصحاب ملامحمد علی زنده دستگیر شد و ایشان را بحکم امیر اصلانخان

درکنار

درکنار برج ذوالفقارخان سر برگرفتند بعد ازین فتح لشکر ملامحمد علی ضعیف شد و در همان شب بیست و پنج تن از شناختگان اصحاب ملامحمد علی از جانب دروازه قزوین طریق فرار برداشتند از جمله ایشان نجفقلی پسر حاجی کاظم آهنگر بود که توپ از آهن بساخت دیگر حیدر بقال بود که خود با پنجاه تن مرد مبارز برابری داشت دیگر فتحعلی شکارچی و میر شب که میر سیاره لقب داشت بالجمله بیست و پنج تن از آن گونه مردم تا بطارم بگریختند و از آنجا بازشده بدینج درآمدند مردم دینج متفق شدند و ایشان را ماخوذ داشته بزنجان آوردند امیر اصلانخان و سران سپاه فتحعلی شکارچی و نجفقلی آهنگر را بقتل آوردند و دیگران را بحبس خانه درانداختند تا آنگاه که بر ملامحمد علی و مردم او غلبه جستند آن هنگام حکم دادند تا ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند از پس این واقعه کار بر ملامحمد علی صعب افتاد و خود همه روزه صلاح جنگ بر خود راست کرده باتفاق مردم خود رزم میداد و روزی چنان افتاد که لشکریان بخانه او حمله بردند و یورش همی دادند و ملامحمد علی چون مردان کارآزموده بچپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت درین حربگاه حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبدالله خباز که بامید حکومت مصر دل مسرور بود بزخم گلوله از پای درآمدند

زخم یافتن ملا محمد علی در میدان مبارزت و هلاک شدن او بدان جراحت

و نیز تفنگی بازشده گلوله آن بر بازوی ملامحمد علی آمد و خرد درهم شکست اصحاب او جنبش کردند و او را از خاک برگرفته بمیان سرای در برده و جراحت او را از عامه مردم پوشیده داشتند و همچنان بکار مقاتلت و مبارزت استوار بودند تا آنکه خانه ملامحمد علی بزخم گلوله توپ و خمپاره با خاک پست شد لشکریان نتوانستند بدانجا در روند و ملامحمد علی را ماخوذ دارند مع القصه پس از هفته که بدان زخم بجهان دیگر خواست رفت مردم خود را انجمن کرد و گفت من بدین زخم از جهان میگذرم شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن ستوار رزم دهید همانا پس از چهل روز زندگی از سر خواهم گرفت و سر از خاک بدر خواهم کرد لاجرم چون جان بداد او را با جامه که در بر داشت با خاک سپردند و شمشیر او را درکنار او بنهادند پس از هلاکت او میرزا رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که مجروح بود و بدان زخم درگذشت و سلیمان بزاز که وزیر ملامحمد علی بود و دین محمد که پسر او را ایلخانی لقب بود و حاجی کاظم قلتوقی مکتوبی با میر اصلانخان و محمد خان بیگلربیگی نگاشتند که اگر ما را بیجان امان دهید دست ازین جنگ و جوشش بازداریم و نزدیک شما شتابیم امیر اصلانخان نیک اندیشه کرد که اگر بکشش و کوشش بر این جماعت غلبه جوید گروهی از سربازان نیز سر بر سر اینکار خواهد گذاشت و همچنان در شریعت قتل آن جماعت را واجب میدانست پس خدیعت با ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان خاطر فرستاد و ایشان از سنگرهای خود بیرون شده بلشکرگاه آمدند و مکشوف داشتند که ملامحمد علی بمرده و جسد او را در سرای او بخاک سپرده اند درین وقت امیر اصلانخان و محمد خان و سران سپاه آسوده خاطر بسرای او در رفتند و جسد او را از خاک برآورده ریسمانی بر پایش استوار کردند و سه روز در کوچه و بازار شهر زنجان بخاک و خاره بکشیدند و اموالی که از مردم بغارت آورده در سرای او انباشته کرده بودند غنیمت لشکریان گشت و از پس آن سه روز شیپور حاضرباش زده از هر فوج صد تن سرباز حاضر شده صف برکشید و صد تن از جماعت بابیه را بفرمان

ذکر فتنهٔ تبریز و غوغای عامه

نیزه پیش مقتول ساختند حاجی کاظم قلتوقی و مشهدی سلیمان بزاز را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند چون اینخبر معروض درگاه شاهنشاه افتاد برحسب فرمان قاسم بیک تفنگدار مامور بسفر زنجان شد و منشور ملاطفت بسران سپاه و عموم لشکریان آورد محمد خان بیکلربیکی نیز اجازت مراجعت یافته بجانب دارالخلافه شتافت و امیر اصلانخان از پس او و پسر رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی محسن جراح و چند تن دیگر از مردم ملا محمد علی را بدست آورده سفر طهران را پیش داشت و ایشان را با خود کوچ داد و بعد از ورود بدار الخلافه بصوابدید میرزا تقی خان میرزا رضا و حاجی محمد علی و حاجی محسن عرضهٔ هلاک و دمار شدند و دیگران محبوس گشتند و از پس آن مردم غوغا طلب را در تبریز بدست آویزا مریکه از نو پدید گشت بازار شور و شر روائی گرفت بدین شرح همانا در صحرهٔ شهر تبریز میدانی است که آنرا میدان صاحب الزمان گویند و در پایان میدان بقعهٔ ایست که بقعهٔ صاحب الامر خوانند و مردم آن بلده بدانند که در روزگار متقدم یکتن از بزرگان طریقت در خواب و اگر نه در بیداری آنحضرت را در آن مقام بکنار اشتن نماز نگریسته اند و مردم تبریز چون اصغای این قصه کردند حشمت آن مقام را بداشتند و آن عرصه را میدان صاحب الزمان نام کردند و جعفر قلیخان دنبلی که شرح حالش از این پیش در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد در آنجا بنیان بقعه کرد و از کارداران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد و مردمان بیشتر در لیالی جمعه طریق آن بقعه سپردند و اسعاف حاجت را قربانی و روشنی کردند این بود تا این هنگام چنان افتاد که یکتن مرد قصاب گاوی بنه بجی که در آن میدان کرده اند در برد تا ذبح کرده باشد چون قصد بستن گاو کرد ناگاه آن گاو جنبشی کرده خویش را برهانید و از آنجا شتاب زده بدهلیز بقعهٔ صاحب الامر در رفت و بخفت مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواست تا در میان همان دهلیز خون گاو بریزد چون دست بگاو یازید ناگاه از پای درافتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد و همچنان گاو از آنجا فرار کرده بخانهٔ میرزا حسن متولی آن بقعه در رفت مردمان از این حدیث شگفت بدان گرد آمدند و نقاره و کرنا که از بهر نوبت آن شهر بود بدان مقام حمل دادند و روزی چند کرت همی بنواختند و تمامت بازار و حجرات آن شهر را بزینت کردند و چراغدانهای بلور افروخته داشتند و بزرگان شهر از بذل دینار و درهم و قربانی گاو و غنم خودداری نکردند و از هر دیه و قصبه و بلدان دور و نزدیک از بهر زیارت آن مقام زن و مرد بانبوه رسیدند چندان غوغا برخاست که عقلای بلد از ازدحام و اقتحام عوام در آن مقام در بیم شدند که مبادا از آن جنبش و شورش فتنه حدیث شود که اصلاح آن نتوان کرد محمد رضا خان فراهانی که این هنگام وزارت آذربایجان داشت بدستیاری چند تن از علمای شهر مردم را از آن غوغا باز نشاندند و هم در این وقت سلیمانخان افشار برحسب حکم کارداران دولت ایران برای انجام امر میرزا علی محمد باب رسید چنانکه در جای خود مذکور میشود و اندیشهٔ مردم دیگرگون گشت و از این طلب و تعب دست باز داشتند

سفر کردن عزیز خان سردار کل عساکر منصوره بفرمان شاهنشاه منصور بایروان برای تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه

ولیعهد

ولیعهد دولت روسیه الکساندر پسر امپراطور آن ممالک نیکولای برای نظم حدود قفقاز و مملکت گرجستان بسیج سفر ایروان کرد و چون اینخبر در حضرت شاهنشاه ایران سمر گشت کارداران دولت چنان صواب شمردند که بمقتضای اتحاد دولتین و موالفت جانبین یکتن از شناختگان درگاه را بنزدیک او گسیل دارند تا در تشیید مبانی محبت تجدید نظری کنند و قواعد صدق و صفا را از نو تقویم دهد بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام قرعهٔ این فال بنام عزیز خان آجودانباشی که این زمان سردار کل عساکر منصوره است برآمد لاجرم ملک الملوک عجم یکقطعه نشان تمثال همیون خویش را که اساس از زر ناب و ترصیع از الماس خوشاب داشت با یکرشته حمایل آسمان گون که خاص مرتبت ولایت عهد است تشریف ولیعهد دولت روسیه او را سپرد و منشوری نیز از در مهر و صفاوت مسطور داشته بدو داد و فرمان کرد تا بسیج سفر کرده راه برگیرد و نیز چند تن که تقویم مهمات سفارت را توانند کرد با او همراه داشت و اسمعیل خان خزانه دار نظام نایب اول سفیر دولت شده حامل هدیه و تحف میرزا تقی خان از برای فرمانفرمای مملکت گرجستان گشت مع القصه عزیز خان از دار الخلافه طهران بیرون شده تا بلده زنجان براند و در آنجا روزی چند برای دفع فتنهٔ ملا محمد علی بماند چنانکه مرقوم افتاد و از شهر زنجان کوچ بر کوچ تا بکنار رود ارس طی مسافت کرد و چون وزیر مختار دولت روسیه که مقیم دار الخلافه بود از پیش سفارت او را اعلام داده بود از جانب کارداران روسیه مهماندار عزیز خان بکنار رود ارس برسید و هر تشریف که در توقیر سفیر دولت مقرر است برسانید و در هر منزل و مقام مهمان پذیر گشت حکام بلدان و حصاری که در عرض راه جایگاه داشتند هیچ دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم او فرو نگذاشتند از نیکو نه طی طریق کرده هشت روز قبل از ورود ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت و در زمان حاکم ایروان باتفاق صاحبان مناصب نظام بمنزل عزیز خان شتافته یکدیگر را دریافتند و هم در آن شب حاکم ایروان عزیز خان و همراهان او را بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد و روز دیگر اسمعیل خان نایب اول روانه تفلیس شد و هدیه میرزا تقی خان را بفرمانفرمای گرجستان برد و شش روزه این سفارت را بنجامت برده بایروان مراجعت کرد و روز هشتم ورود عزیز خان آجودانباشی ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت و دو ساعت بعد از ورود ایشیک آقاسی و آجودان خاصهٔ خود را با کالسکهٔ مخصوص نزد عزیز خان فرستاده او را طلب داشت و او باتفاق ملتزمین سفارت حاضر حضرت ولیعهد شده مکاتبتی بشرایافت مثال مبارک و تمثال همیون و حمایل میمون را بدست خویش ولیعهد را بسپرد و او را خذ این اشیا تکریمی لایق مرعی داشت و از همراهان عزیز خان آجودانباشی یک یک پرسش نمود و هر یک را جداگانه تفقدی فرمود و بعد از مراجعت آجودانباشی بسرای خویش کینیاز بهبدوف را که از شناختگان حضرت بود از قبل خود بنزدیک او فرستاد تا او را دیدار کرد و از مراتب مهر و صفاوت ولیعهد شرحی کافی اظهار نمود و اشخاص سفارت را هر یک طبیعی جداگانه بداد و جواب منشور شاهنشاه منصور را نیز برسانید بالجمله چون آجودانباشی کار سفارت برسالت بنجامت برد طریق مراجعت گرفته بجانب تبریز کوچ داد و بعد از ورود به تبریز اسمعیل خان را برای

بازپرس حال افواج مراغه بدان بلده گسیل داشت وخود فوج خاصه و فوج بهادران و فوج چهارم را عرض داده روانه دار الخلافه گشت و روز اول جمادی الاولی بتقبیل سدّه سلطنت مفتخر گشت

قتل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز بدست عوانان دولت و فتوی علمای شریعت

چون فتنه ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطانی افتاد میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت شاهنشاه ایران شده زمین ببوسید ومعروض داشت که هنوز اراضی مازندران و زمین شیخ طبرسی از آلایش خون جماعت بابیه لعلگون است و بسیار از لشکریان در آن رزمگاه تباه گشتند با این همه اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه دیگر طراز کرده و جنگ و جوش دیگر باز آورده چندانکه میرزا علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پای نخواهند نشست هر روز یکتن از مردم او سر از بلدی بدر خواهد کرد و خون جمعی را هدر خواهد ساخت بهتر آن است که باب را بمعرض هلاک در آورند و یکباره این فتنه را بنشانند ملک الملوک عجم فرمود این سخن بیرون از صافت عقل نیست لکن نخستین این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد تا او را بی اینکه بدار الخلافه در آورند و مردمانش دیدار کنند از نیکوی طریق طهران بچهریق فرستاد و محبوس بداشت مردم عامه گمان کردند که او را علمی و علامتی یا کرامتی بوده است پس مردم جاه طلب او را بوصول منی سبب دانستند و باغوای جهال میان ببستند اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بودند تا بدار الخلافه در آید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را نظاره کنند و طریق محاوره و مناظره سپرند بر همه کس مکشوف می افتاد که او را هیچ معروف نیست و در هیچ علم او را بر علما شرافتی نبوده و در هیچ عمل او کرامتی بدید نکرده و لاجرم چون یکتن از مردم فرومایه بیرون نیست بلکه به پریشانی دماغ و آشفتگی مغز سمر میگشت و خون جمعی از سپاه و رعایا و جماعت گمراه ضایع نمی شد میرزا تقی خان عرض کرد که سخن جز این نیست که شاهنشاه فرماید لکن امروز قضا تیر برنشان زده است و کار رشدنی شده است جز اینکه او را دفع دهیم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست نیست بالجمله بصوابدید میرزا تقی خان سلیمانخان افشار بجانب آذربایجان رهسپار گشت و فرمان رفت که حمزه میرزای حشمة الدوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت باب را از قلعه چهریق آورده سالک طریق فنا دارد بعد از ورود سلیمانخان به تبریز حمزه میرزا کس بشتاب فرستاد تا باب را از چهریق بدان بلده کوچ دادند و بمیرزا حسن وزیر نظام سپردند تا بسته بدارد و او را در آذربایجان دو تن مرید شناخته بود نخستین سید حسین یزدی که همچنان باتفاق باب در زندانخانه چهریق میزیست او را نیز به تبریز آوردند و آن دیگر ملا محمد علی ربیب آقا سید علی زنوزی که در تبریز محبوس بود و در مدت حبس او آقا عبد الله برادرش که یکتن از بازرگانان توانگر است چندانکه او را پند و اندرز گفت که این عقیده باطله را بگذار و مفید نیفتاد تا آنگاه که باب را با سید حسین حاضر کردند اینوقت حشمة الدوله فرمود تا علمای بلد انجمن شوند و با باب سخن آغاز ند علما در پاسخ گفتند بسیار وقت عقیدت باب سنجیده آمد و قتلش واجب افتاد و دیگر چرا سخن بدراز باید کشید و گوش ترهات او فراز باید داشت حشمة الدوله چون کراهت

خاطر

خاطر علما را باز دانست شباهنگام باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمانخان افشار را نیز طلب داشت در آن مجلس حاجی میرزا علی از معضلات احادیث سخنی چند پرسید و باب از جواب هزیمت گرفت آنگاه حشمة الدوله گفت شنیده ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خویشتن بر مردمان قرائت کنی اگر چنین است از بهر این چراغدان بلورواعی باش تا آیتی فرود شود میرزا علی محمد باب بی هول و هراس پاره از آیت نور را با برخی از آیت ملک مختلط کرده مهمل بساخت و برخواند حشمة الدوله فرمود تا آن کلمات را بنگاشتند آنگاه باب را گفت این آیت وحی آسمانی نیست گفت بلی فرمود هرگز وحی از خاطر فراموش نشود گفت چنین باشد پس فرمود این آیت را اعادت کن چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگرگونه بود مع القصه از بیم آنکه اگر او را پوشیده مقتول سازند بعید نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و باین امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود از پای ننشینند و دست از فتنه باز ندارند کارداران دولت چنان صواب شمردند که او را در میان شهر و بازار سیر دهند تا تمامت مردمان او را نظاره کنند و باز دانند لاجرم جماعتی از عوانان حمزه میرزا میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین یزدی برداشته نخستین بخانه حاجی میرزا باقر آوردند و عامه خلق از قفایش بودند باب در خدمت او عقیدت خویش را پوشیده داشت پس او را بخانه ملا محمد ممقانی بردند و در آنجا نیز باب عقاید خود را مخفی داشت و دست عجز و استیمان بر دامن ملا محمد زد ملا محمد گفت آلآن وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ پس او را بخانه آقا سید زنوزی تاختند و این هر سه تن بر قتلش فتوی راندند اینوقت سید حسین هراسناک شده توبت و انابت همی جست با او گفتند خیو در روی باب در افکن و او را لعن میکن تا از این بند رها شوی او چنان کرد و رها شد و دیگر باره در دار الخلافه با سلیمانخان پسر یحیی خان متحد شد و در فتنه بابیه مقتول گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت خود باز گشت ننمود زن و فرزند و اطفال خورد سال او را حاضر کردند تا مگر بر ایشان غمنده شود و از این کردار ناهنجار باز آید مفید نیفتاد و خواستار شد که مرا نخست بکشید و آنگاه قصد باب کنید بالجمله همچنان ایشان را از میان کوی و بازارها عبور داده بمیان میدان تبریز آوردند و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر شعبان باب را باتفاق ملا محمد علی بحکم حمزه میرزا بر نشان ببستند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که بر کیش نصاری بودند حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند سربازان چون بسیار وقت فتنه اصحاب باب را در بلدان و امصار اصغا نموده بودند از قتل او کراهتی داشتند و تفنگهای خود را از فراز و فرود و یمین و شمال باب چنان گشادند که او را آسیبی نرسد در این کرت ملا محمد علی مرید او مقتول شد و او از باب استوارتر بود زیرا که وقتی جراحت یافت روی با باب کرد و گفت آیا از من راضی نیستی مع القصه در این واقعه از قضا گلوله از تفنگی باز شده بر ریسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب رها شده فرار کرد و خویشتن را بحجره یکتن از سربازان در انداخت و این گریختن او از قوت شریعت بود

زیرا که چون گلوله بر ریسمان بند او آمد و او رها گشت اگر سینه خود را کشاده میداشت و فریاد برمی آورد که
ایگروه سربازان و مردمان آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله یکی بر من نیامد بلکه مرا از قید و بند رها
ساخت همانا دیگر هیچکس بدو گلوله رها میکرد و هم دران میدان زنان و مردان در گرد او انجمن میشدند
و غوغا بر میداشتند خدای خواست تا حق از باطل بدید کند و این شک و ریب از مردم بگرداند بالجمله چون
سربازان گریختن او را نگریستند دانستند که او قدری و مکانتی نباشد و باندازه یکتن از جهال قوم گر
بکیش او رفته اند بر بلا صبر نتوانند پس قوچ علی سلطان با دل قوی و خاطر آسوده بدان حجره در رفت و او را
ماخوذ نموده چند قفا بزد و بر نشان بداشت و این کرت بی هول و هرب هدف گلوله اش ساختند و
جسدش را روزی چند در میان شهر بهر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد

ذکر حکومت محمد حسنخان سردار ایروانی در یزد

جانوران ساختند و هم درینسال محمد حسن خان سردار ایروانی حکومت یزد یافت و آقاخان ایروانی را
که یکتن از خویشاوندان او بود به نیابت حکومت خویش بیزد فرستاد و بعد از ورود آقاخان بیزد جمعی از
اشرار چنانکه ازین پیش مرقوم شد چون علیخان و محمد ابراهیم خان یزدی می بود و ایشان اشرار را با آقاخان سپردند
و خود راه دار الخلافه برگرفتند این هنگام محمد پسر عبدالله که در خانه حاجی محمد کریم خان پناهنده بود بیرون
شد و دیگر باره اشرار بلد را در گرد خود انجمن کرد و سر بخود سری برآورد در روز دوم ورود آقاخان نایب
الحکومه حسین نداف که از تبعه محمد بود با شخصی از ملازمان نایب الحکومه در آویخت و او را زخمی کرد آقاخان
کس بفرستاد و حسین را حاضر کرده حکم داد تا او را با طناب خفه کردند و جسد او را از دار الاماره بیرون
داد محمد چون این بدانست با جماعت خود جنبش کرد و بسرای آقاخان حمله برد نایب الحکومه را چون نیروی
مقاتلت او نبود بمیان ارک گریخت و اموال و اثقال او بیغما رفت بالجمله هفت روز قلعه ارک را نیز محاصره
داشتند و در کار آقاخان بصعوبت میرفت خوانین یزد چون این بدیدند بیم کردند که در حضرت کارداران
دولت آلوده عصیانی شوند ناچار سلاح جنگ بر تن راست کرده باتفاق آقاخان با محمد مصاف دادند
چندانکه او را قوت درنگ نماند با سیصد تن از مردم خود طریق فرار گرفته از شهر بیرون تاخت جمعی
از مردم شهر و ملازمان آقاخان از دنبال تاختن برده دوازده فرسنگ طی مسافت کردند و در قریه
ده شیر بدو رسیده جنگ بپیوستند و مدت سه ساعت رزم داده بیست و پنج تن از اشرار دستگیر
شدند و برخی مقتول آمدند بقیة السیف طریق هزیمت گرفته باطراف کوه و دشت پراکنده گشتند محمد عبدالله
بعد از آن کارزار نیمشبی پنهانی وارد شهر یزد شد و در خانه یکتن از دوستان خود مختفی گشت و چند آن
بود که آقا سید یحیی که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از دار الخلافه طهران بیزد آمد و داعی شریعت
میرزا علی محمد باب گشت اینوقت محمد عبدالله بیرون شده بدو پیوست و دیگر باره سه روز با نایب
الحکومه مصاف داد و دران سیر و دار بزخم گلوله جراحت یافت و پشت با جنگ داده بخانه یکتن
از مردم خود در رفت و همچنان پنهانی میزیست بالجمله شش تن از مردم او بدست آقاخان گرفتار شد
و حکم داد تا ایشان را بدهان توپ بسته آتش در زدند و آقا سید یحیی چون کار بر مراد نیافت از یزد

آهنگ

آهنگ مملکت فارس نمود اما محمد بود تا زخم او بهبودی گرفت و آقاخان از نیابت حکومت معزول شد و شیخعلی خان
عمزاده محمد حسن خان سردار بجای او منصوب گشت و شیخعلی خان بعد از ورود بیزد محمد عبدالله را اطمینان خاطر
ساخت و او را خلعتی نیکو بفرستاد و در روز سیم ورود چون محمد خواست از سرای شیخعلی خان بدر شود یکتن
از ملازمان او محمد را بخوان خویش دعوت کرد و او را بمنزل خویش فرود آورده نشیمن فرمود و بعد از نشستن
محمد اسمعیل نامی که یکتن از غلامان ایروانی بود ناگاه خنجر خود را کشیده بر شانه او فرود آورد و در زمان یکتن دیگر
تفنگ خویش را بر سینه او بگشاد و جهان را از وجود او بپرداخت بعد از قتل او کار ان بلده منتظم شد و

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

مردمان بر آسودند و هم درینسال حاجی میرزا آقاسی شب جمعه دوازدهم شهر رمضان در عتبات عالیات
ازین سرای فانی بجهان جاودانی سفر کرد و یکهفته از آن پیش که وداع زندگانی گوید مردمان را از شب وفات
خویش آگهی داد با اینکه هنوز تندرست بود و سخن او راست آمد و اینمعنی از براهین متواترات گشت چه
بسیار از مردم ایران و بر زیادت اهالی انگلستان که این سخن از وی اصغا نموده بودند مارا القا
کردند

ذکر حکومت غلامحسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه اشرار آن بلده و دفع ایشان

چون کارداران دولت خراج اصفهان را بیرون ضبط سلیمانخان خان خانان یافتند او را حاضر درگاه نمودند
و برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تفویض یافت و او محمد حسین خان
خلج را به نیابت خویش از پیش بفرستاد و بعد از روزی چند خود نیز از دار الخلافه راه برگرفت و در روز
چاردهم شهر رمضان وارد اصفهان شد و آن بلده را منتظم کرد و از پس آنکه ماه روزه سپری شد از قضا یکروز
میرزا سید محمد که امام جمعه و جماعت اصفهان بود بمسجد شاه درآمده نماز بگذاشت درینوقت یکتن از اصحاب

بانشت و چوب

او را در باب مسجد با سربازی آغاز مخاصمت رفت و سر و مغز یکدیگر را کوب دادند زمانی برنیامد که
از جانبین مدد برسید و عدد فراوان شد و غوغای عامه از آن هنگامه بلند آوازه گشت چون امام جمعه
این بشنید از مسجد بیرون شتافت تا آن آتش فتنه را بنشاند و مردم خویش را از آلایش عصیان
برهاند سربازان حشمت او را آگاه نداشتند و از راو قعی و مکانتی نگذاشتند امام جمعه خشمگین شده عنان برتافت
و بسرای سپهدار شتافته حکایت بازگفت و از کسر حشمت خود شکایت آغاز کرد و در پایان امر سخن بران
نهادند که فردا بگاه سپهدار بمیدان شاه آید و سربازان را بدین گناه کیفر کند امام جمعه از آن خشم و غضب
بنشست و برخاسته بسرای خویش شتافت مردم غوغا طلب خاصه احمد میرزا که از سوی مادر نسب با سلاطین
صفویه داشت و برادرانش چون این قصه را اصغا کردند دل بران نهادند که اگر توانند هم امام جمعه را در نزد
کارداران دولت آلوده مخالفت سازند و هم در امر امارت سپهدار فتنه آغاز زند پس از صبحگاه اهالی
صنعت و حرفت و مردم بازاری را در مسجد جمعه انجمن ساخته بشورانیدند و غوغا در انداختند که ما هرگز
آسوده نخواهیم نشست که مشتی سرباز پست پایه امام جمعه و جماعت را از مقام خویش بزیر آرند و او را
بخشونت بیان و زبان زبان بیازارند چون این خبر گوشزد سپهدار شد محمد حسین خان خلج را که نیابت

حکومت داشت برای بازپرس سبب این شورش و خمود نیران این فتنه بمسجد فرستاد بعد از رسیدن
محمد حسین خان در آن هنگامه و جلوس بمجلس امام جمعه هنوز سخنی نکرده بود که احمد میرزا سر برداشت و با
محمد حسین خان از در مناقشه و مفاحشه بیرون شد و چوبی که در دست داشت بر سر او فرود آورد و اشرار را
حکم بقتل او داد و در اینوقت امام جمعه را نیروی دفع و منع نماند و اشرار در آمده محمد حسین خان را با تیغ
و تفنگ زخمی چند بزدند و او خویشتن را بانگیر مسجد در انداخت از پس آن امام جمعه برخواست و محمد حسین خان را
از انگیر بر آورده بسرای یکتن از خویشان خود برده بمداوا پرداخت و روز دیگر سپهدار کس فرستاده او را
بدار الاماره آورد و از پس دو روز دیگر رخت از جهان بدر برد احمد میرزا که قتل محمد حسین خان را علت
غائی بود با میرزا عبد الحسین و محمد علیخان و ابراهیم خان دفع سپهدار را در نهانی مواضعه نهاد و گروهی از
اشرار را انجمن کرده اظهار کلمه عصیان نمود سپهدار حسن آقای سرهنگ را با جماعتی از سربازان و گروهی از
غلامان بدفع او فرستاد احمد میرزا را چون قوت مقاتلت نبود با زن و فرزند و برادر و پیوند اموال خود را
حمل داده بمسجد جمعه گریخت و در آنجا پناهنده گشت و سربازان بسرای او در رفتند و خانه او را با خاک
پست کردند اما امام جمعه که با احمد میرزا و اتباعش از دیرباز خاطری صافی نداشت او را جا نداد و لاجرم از آنجا
بیرون شده بخانه میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه پناهنده گشت و در
آنجا انجمنی فراهم ساخته همه روزه از راه و بیراه تا حوالی میدان شاه میتاخت و اگر از پیوستگان سپهدار
کسی را بدست میکرد در رنجه و شکنجه میانداخت سپهدار فرمود تا سربازان و توپچیان دفع ایشان را میان استوار
کرده بگشادن توپ و تفنگ از بام و در اشرار را تا بمسجد باز پس بردند در این هنگام میرزا عبد الحسین
و همچنان میرزا ابو القاسم نیز طغیان خویش را آشکار ساخته با احمد میرزا پیوسته شدند سپهدار چون این بدید
آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و امام جمعه و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی را که از اجله علما
و بزرگان بلد بودند بمنزل خویش دعوت کرده با ایشان سخن در انداخت و گفت جهال این بلده از خشم
شاهنشاه و کیفر گناه بیخبرند و من از آن ترسانم که چون آتشی افروخته شود تر و خشک باهم سوخته گردد ایشان
گفتند ما چندانکه زندگانی داریم شکر نعمت پادشاه اسلام را نتوانیم گذاشت و این جماعت اشرار را محارب
و واجب القتل شناخته ایم و خطی بر اباحت دم ایشان نگاشته خاتم بر نهادند و بدست سپهدار داده
مراجعت بمساکن خویش نمودند و آقا سید اسد الله بعد از مراجعت چندانکه برادر خود میرزا زین العابدین را
از حفظ و حراست اشرار منع فرمود پذیرفتار نگشت لاجرم سر خویش گرفت و با اتباع خود از شهر
اصفهان بیرون شده راه عتبات برداشت و از آنطرف سپهدار تفنگچی جرقویه و ماربین و برخوار را
احضار فرمود و حاجی کلبعلی خان لنبانی و علی اکبر خان و میرزا هادی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا هاشم
مشهور بصراف نیز با مردم خود حاضر شدند محمد علیخان بنزدیک میرزا عبد الحسین گریخت و ابراهیم خان
گرفتار شد بالجمله سپهدار مردم خود را بدفع مخالفین برگماشت از آنسوی میرزا عبد الحسین و احمد میرزا
نیز حسین نیک آبادی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیگر از سران اشرار را باتفاق مردم خود

مقاتله مردم سپهدار با اشرار اصفهان و قتل شیخعلی خان سرهنگ

که قریب سه هزار تن بودند ساخته جنگ ساخت و بکار سنگر پرداخت و از یکجانب حمله برده برج جهان نما را
هدف گلوله نمود سپهدار چون این بدید خویشتن ببرج جهان نما آمده حکم داد تا با توپ و تفنگ اشرار را دفع دادند
و هاشم و زین العابدین و حسن و حسین نیک آبادی و چند تن دیگر از آن گروه را با گلوله توپ پست کردند هنگام
غروب آفتاب اشرار پشت با جنگ کرده طریق فرار را شتاب گرفتند این بود تا روز هیجدهم محرم دیگر
باره سپهدار حکم داد تا شیخعلی خان سرهنگ باتفاق حاجی بیک نایب و جماعتی از لشکر دو عراده توپ
برداشته از کوچه عباس آباد در راه بر گرفتند و علی اکبر خان و میرزا هادی و حاجی محمد رضا نیز از قفای ایشان
رهسپار گشتند و آقا نوروز علی و آقا محمد رحیم و آقا محمد باقر لر با گروهی از تفنگچیان بکوچه شمس آباد در آمدند
و هر سنگر که اشرار در هر کوچه استوار داشتند بگرفتند تا بخانه میرزا عبد الحسین رسیدند و آنخانه را نیز بیورش
فرو گرفتند و شیخعلی خان ببام خانه صعود کرده شیپور نصرت بلند آوازه کرد در آنجا گلوله از جانب اشرار
بر مقتل برادر حاجی محمد رضا آمد و بر جای سرد گشت تفنگچیان محمد رضا خان بحمل جسد او پرداختند و جماعت
سربازان از بهر نهب و غارت بیرون تاختند شیخعلی خان با سی تن سرباز در خانه میرزا عبد الحسین بجای
ماند از آنسوی چون این خبر گوشزد میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر شد و میرزا عبد الحسین
و احمد میرزا را در پناه خویش میداشت اینکار بروی صعب افتاد گفت آنانکه بخانه کسی بی اجازت در شوند
بحکم شریعت واجب القتل اند و دفع ایشان فرض باشد آنگاه پسر خود آقا جان را با احمد میرزا و میرزا ابو القاسم
و جماعتی از تفنگچیان بید آباد از بهر مدافعه بسرای میرزا عبد الحسین فرستاد و ایشان بیکناگاه از چهار سوی
آنخانه در آمده شیخعلی خان و مردم او را هدف گلوله ساختند و او را با چند تن سربازان بقتل آوردند
و دیگر مردم او را دستگیر نموده بمسجد حاجی سید محمد باقر نزدیک میرزا زین العابدین بردند چون کار بدینجا انجامید
سپهدار پرده از راز برگرفت و صورت حال را معروض کارداران دولت داشت شاهنشاه ایران بفرمود
تا فوج سیلاخوری و سوار باجلان و بختیاری و سید محسن خان با افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورستی و
عبد القادر خان شکی با جماعتی از سوار و رضا قلیخان افشار و رستم خان دانبوهی از سواره و پیاده طریق اصفهان
گرفتند و اسد خان یوزباشی که با غلامان خود از فارس باز میتاخت هم بر حسب حکم در اصفهان رحل اقامت
انداخت و هم در اینوقت آقا سید اسد الله که در این فتنه بعزم سفر عتبات عالیات بیرون شتافته بود
بر حسب خواستاری اولیای دولت از گلپایگان مراجعت باصفهان فرمود و چندانکه خواست این
مناطحت را بمصالحت انجام دهد کار بر مراد نرفت و از این آمد شدن و گفتن و شنیدن چون روزی چند
بگذشت اشرار ساز و برگ خود را بنظام کردند و بر عدت و عدد بیفزودند و سنگرها استوار بستند روز
شانزدهم شهر صفر نیران گیر و دار افروخته گشت و سپهدار حکم داد تا ولیخان سرهنگ با فوج سیلاخوری
باتفاق ابو الحسن بیک نایب یک عراده توپ برداشته از راه خیابان راه بر گرفت و ابو الفتح خان با فوج
سربندی از دنبال او برفت و سید محسن خان با فوج فیروزکوهی و حاجی صادق بیک نایب بطرف قصر
شمس آباد رهسپار گشت و توپ و تفنگچی نیز با خود ببرد بالجمله آتش حرب افروخته گشت و این جنگ

بر لشکریان بنهایت صعب افتاد چه از پس دیوارها و خانها اشرار را سنگرها و مثقبها بود و گلوله چون باران بها باریدن داشت و لشکر را از میان خیابان بر اینهمه سنگر عبور میرفت با اینهمه پشت نکردند و راه برگرفتند و از گرد دود در روز روشن را شب تاریک آوردند و تا میان خیابان که از چهار سوی راه داشت برسیدند و سی تن از اشرار را بکشتند و سنگری استوار بدست شد و درین جنگ از فوج ویلخان یکتن مقتول و شش تن مجروح گشت و ابوالفتح خان سرهنگ با فوج سربندی درین جنگ جلادتی بسزا نمود اما سید محسن خان با فوج فیروزکوهی بجانب قصر شمس آباد حمله برد و در برابر قصر سنگری کرده هفت ساعت بازار کارزار گرمی داشت و جمعی از اشرار بزخم توپ و تفنگ ناچیز شد سپهدار چون خبر بشنید پسر خود آقا سردار و برادر خود رضا قلیخان را فرستاده حکم یورش نوشت و بدیشان سپرد و بعد از رسیدن ایشان حاجی صادق بیک نایب بگشادن توپ حکم داد و سید محسن خان بیورش فرمان کرد و سربازان بهمدست یورش بردند و اشرار را تاب درنگ نماند و خود را از بام و در بزیر انداخته فرار کردند و سربازان قصر شمس آباد را فرو گرفتند سپهدار سید محسن خان را تشریف فرستاد و سربازان را عطا بداد در روز هفدهم شهر صفر امام جمعه احمد نامی را که از سران اشرار بود گرفته باتفاق ملاهاشم ملازم خود بنزدیک سپهدار فرستاد و حکم رفت تا دروازه ها را توپ بسته آتش در زدند در روز دیگر ویلخان سرهنگ را با اشرار جنگی صعب پیش آمد و پسرش در میدان جنگ زخم گلوله تفنگ یافت هیچ بدان ننگریست و قدم استوار کرده سی و دو تن از اشرار را عرضه هلاک و دمار داشت و یک حمله دیگر افکنده شش تن مقتول و شش کس را جراحت کرد پس یکباره آنجماعت هزیمت شدند و چند پنجاه تن مجروح و مطروح را برداشته بنزدیک میرزا عبدالحسین بردند لاجرم میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و برادرانش هراسناک شده جماعتی از علما را نزدیک سپهدار بشفاعت برانگیختند تا بعد از حصول اطمینان طریق طاعت سپرند چون مسئول ایشان باجابت مقرون شد چنان دانسته شد که لشکریان از کار جنگ و حزم غافل افتاده اند پس اشرار را متفق ساخته ناگاه بر سر سنگرها تاختند نخستین از سنگر ویلخان سربازان جنبش کرده چهار تن را با گلوله بخاک افکندند اما بجانب میدان شاه چنان تاختند و رزم بساختند که بیم آن بود میدان را از سربازان پرداخته کنند سپهدار آقا سردار و رضا قلیخان را بتقویت لشکر بمیدان فرستاد و گروهی را ببام فراشخانه برگماشت تا بجنگ درآمدند و هشت تن را بکشتند و جمعی را جراحت کردند و هزیمت دادند و از قفای ایشان تا کنار پیدا آباد برفتند و چند سنگر ایشان را بگرفتند روز دیگر که نوزدهم شهر صفر و شب اربعین بود سپهدار حکم داد که آن شبانروز را رزم ندهند و تفنگی نگشایند احمد میرزا حشمت آن شب و روز را پشت پای زد و این مهلت را فرصتی شمرده هنگام فرو شدن آفتاب ناگاه با جمعی از مردم بر سر سنگر ویلخان تاختن آورد و جنگ بپیوست از سربازان یکتن مقتول و سه تن مجروح ساخت اما لشکریان لختی بهم برآمدند و برزده شدند و قدم استوار کرده پانزده کس را بکشتند و بقیة السیف را هزیمت دادند و از طرف شمس آباد نیز سید محسن خان رزمی مردانه بساخت و جماعتی را بخاک هلاک درانداخت و روز دیگر که اربعین بود امام جمعه

برمنبر

حیلت ساختن اشرار اصفهان در طلبیدن مهلت

برمنبر برامد و مردم را خطاب کرد که هرکس پیرو این اشرار باشد در دنیا عرضه شمشیر آبدار و در عقبی ساکن دارالبوار خواهد گشت کفران نعمت پادشاه اسلام را بر خاطر منهید و خاک این شهر را بر باد مدهید از آنسوی میرزا عبدالحسین چون این بشنید علمی سبز بر بام مسجد حاجی سید محمد باقر افراشته کرد و در میان مردم شهر ساخت که این جنگ جهاد است و از بلده و بلوک نیز گروه گروه بمدد او برسیدند پس مردم خود را از بهر جنگ بساخت و از بامداد بر سر سنگر ویلخان و سید محسن خان بتاخت اما قلی بیک یاور توپچیان را فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند و سربازان بباریدن گلوله درآمدند بعد از گیرودار فراوان اشرار فرار جستند و بعضی مجروح و برخی مطروح بودند این هنگام احمد میرزا و میرزا عبدالحسین دانسته شد که از این پس طریق نجات مسدود است و فردا گرفتار دشمن خواهند شد شبا هنگام بنزدیک آقا محمد مهدی مجتهد رفتند و از و طریق سلامت جستند آقا محمد مهدی گفت نزدیک سپهدار جای شفاعت نگذاشته اید اکنون دل بران نهاده اید که بدین نیرنگ مرا آلوده اتفاق خویش کنید و من بدینکار رسوا نخواهم کرد در پایان امر ایشان بر فتند و از در ضراعت آقا سید اسدالله را نیز حاضر آن انجمن ساختند و پایان مغلظه سخن بران نهادند که پنج روزه مهلت یافته کار سفر خود را ساخته کنند و در ملازمت خدمت آقا سید اسدالله روانه دارالخلافه شوند و بشفاعت او عفو گناه جویند پس آقا محمد مهدی بنزدیک سپهدار آمده زبان بشفاعت باز داشت و سپهدار برای آنکه مردمان کمتر کشته شوند بدین سخن رضا داد و در خاطر داشت که اگر در میان شهر اشرار را دستگیر نخواهد بعد از غلبه بر ایشان هریک به پنغوله خواهند گریخت بهتر آنست که همگروه چون از شهر بیرون شده طریق بیابان گیرند کس فرستاده ایشان را چنانکه یکتن بیرون نشود دستگیر سازند بجمله پنج روزه مهلت نهاد و حاجی لگاوس میرزای شاهزاده را باتفاق آقا محمد مهدی بنزدیک ایشان فرستاد که اگر این سخن را از در صدق میرانید مردم را از گرد خود پراکنده کنید و خود بباشید و با آقا سید اسدالله کوچ دهید چون ایشان را طریق سلامت از همه سوی مسدود بود بدین امر رضا دادند و مردم را پراکنده نمودند و خود در مسجد بماندند اما محمد علیخان عبا و عمامه شیخ الاسلام را گرفته بپوشید و بصورت او برآمده خود را بمسجد جمعه رسانید و پناهنده گشت و امام جمعه او را بنزدیک سپهدار فرستاد و میرزا مرتضی نیز شمشیر و قرآنی حمایل کرده خویشتن بحضرت سپهدار آمد و جنایتش معفو گشت اما میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و میرزا محمد علی و میرزا ابوالقاسم و سایر اشرار آهنگ دارالخلافه نمودند آقا سید اسدالله نیز برای آنکه خون مسلمانان بسیار هدر نشود ناچار با ایشان بیرون شد و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری نیز با ایشان کوچ داد و از اصفهان بمنزل گز تاختند و از آنجا راه مورچه خورت گرفتند از نیسوی سپهدار چون دانست که دست اشرار از شهر و پس دیوارهای خانها و سنگرها کوتاه شد جمعی از لشکریان را بگرفتن ایشان مأمور نمود و حاجی لگاوس میرزا که در اصفهان از بهر ضبط تیول و سیورغال خود جای داشت تقدیم خدمت را از در طلب بیرون شد و بسرداری لشکر کمر استوار کرد و از شهر بیرون تاخته تا مورچه خورت عنان زنان برفت وقتی برسید که آنجماعت از برای کوچ دادن حمل اثقال میدادند بالجمله از گرد راه جنگ بپیوست احمد میرزا و میرزا عبدالحسین

شفاعت آقا محمد مهدی مجتهد اشرار اصفهان را و خاتمه کار ایشان

باجماعتی از در جدال درآمدند و چند تن در میانه پایمال هلاک و دمار گشت دراینوقت توپخانه از دنبال برسید و دهان توپها گشاده گشت مردم اصفهان را دیگر مجال درنگ نماند و هرکس را اسبی رهوار بود طریق فرار برداشت عبدالقادرخان از دنبال هزیمت شدگان بتاخت و لشکریان در اسر و نهب مشغول شدند و بسیار کس از اشرار را دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشیدند کیکاوس میرزا در میانه از غایت غضب رعایت ادب نکرد و از آقا سید اسدالله اسب و سلب بگرفت و او را رنجیده خاطر ساخت و پسر برادرش را زحمت فراوان کرد و دست بگردن بربست و سر و روی میرزا محمدحسن را با چوب و سیلی درهم شکست و استرسواری و بنه و آغروق او را مضبوط ساخت بالجمله بر عارف و عامی رحم نیاورد و استرحام و استغاثت هیچکس را نشنود و پس اموال منهوبه را حمل داد و بستگان را باکنده و زنجیر بشهر آورد اما سپهدار هریک از اشرار را باندازه گناه کیفر کرد آنگاه با شاهزاده کیکاوس میرزا فرمود که کارداران دولت در کسر حشمت علما خاصه آقا سید اسدالله هرگز فرمان نکنند و این جسارت که از شما رفته نیکو نیفتاده و حکم داد که بنه و آغروق علما را بحضرت ایشان مسترد سازد و عذر این جسارت و جنایت بازجوید مع القصه از میان آن حرگاه احمد میرزا و برادرانش فرار کرده بدارالامان قم پناه جستند و در آنجا پسرهای محمدحسین خان خلج بخون پدر یکشب در صحن مقدس ایشان را هدف گلوله نمودند و پسر حیدر میرزا برادر بزرگ احمد میرزا در میانه مقتول شد اما میرزا عبدالحسین از آن غوغا باراضی کاشان گریخت و روزی چند در قریه قمصر پنهان میزیست و از آنجا بکاشان رفته بجوار آقا سید مهدی پسر حاجی سید محمدتقی پشت مشهدی آمد آقا سید مهدی گفت حقوق پادشاه اسلام بر ما بسیار است و گناه کرده دولت او را راه نتوانیم داد و تو را که بجار من شتافته نیز زحمت نمیرسانم سر خویش گیر و بهر جا که خواهی راه بردار و از آنسوی کارداران دولت تفرس کردند که میرزا عبدالحسین در اراضی کاشان جای دارد فرمان کردند تا میرزا فضل الله نوری حاکم قم که این هنگام وزیر نظام لقب دارد از قم بکاشان شتافت و بفحص حال او استوار گشت میرزا عبدالحسین چون این بدانست دیگرباره راه اصفهان برگرفت و تا قریه ده نو برفت و در خانه علی نام که هم ملازم او بود فرود شد و از زحمت راه بیاسود و آسوده بخفت در اینوقت علی صورت حال را نگاشته بنزدیکان سپهدار فرستاد که اینک میرزا عبدالحسین مولای من در سرای من خفته است کس بفرستید و او را ماخوذ دارید و در پاداش این خدمت مراقبت دهید و اگر گناهی در ملازمت او کرده ام معفو دارید سپهدار چون این بشنید رضاقلیخان برادر خود را با جماعتی از سواران بفرستاد تا او را گرفته و دست بگردن بسته بشهر آوردند سپهدار او را در حبس خانه بازداشت و صورت حال را بکارداران دولت نگاشت و پس از روزی چند منشور قتل او برسید اینوقت سپهدار بزرگان شهر را انجمن ساخته آن منشور برخواند و حکم داد تا میرزا عبدالحسین را رشته در گردن انداخته خبه کردند و جسد او را از دارالاماره بیرون افکندند و از پس قتل او کار اصفهان بنظام شد

گرفتاری میرزا عبدالحسین وقتل او

سفر کردن شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله باراضی باجلان و بختیاری و دفع اشرار ایشان

از پس آنکه بفرموده خانلر میرزای احتشام الدوله باقرخان و اسدخان حکومت بختیاری یافتند یکباره دست جور

وتعدی

وتعدی از آستین براوردند و بر استرحام و استغاثت هیچکس نگران نشدند چنانکه یکشب اسدخان بقبیله عبدالوند شبیخون برد و بسیار کس از مردان ایشان را خون بریخت و اموال آنجماعت را بنهب و غارت برگرفت و زنان و دختران را اسیر کرد و هفت تن از دختران آنجماعت را خود مهر دوشیزگی برداشت و زنان را بملازمان خویش گذاشت و همچنان وقتی قریه را بمعرض غارت درآورد و بعد از اعمال شنیعه و افعال قبیحه فروج چند تن از زنان را باسر کارد از بن براورد و برشته درکشیده برای مفاخرت از گردن اسب خویش درآویخت و دیگر چنان افتاد که وقتی چند تن از سربازان سیلاخور را بدست کرده بر درخت بست و هدف گلوله ساخت و دیگر افراسیاب خان باجلان چنان در عصیان و طغیان استوار بود که برادر خویش را بسوء ظن و اندیشه خطا از هر دو چشم نابینا ساخت لاجرم احتشام الدوله دفع ایشان را تصمیم عزم داده نخستین افراسیاب خان و قاسمخان باجلان و علی محمدخان بختیاری را بحسن تدبیر حاضر شهر ساخته هر سه تن را ماخوذ داشت و در کنده و زنجیر کشید آنگاه برای نظم قبایل ممی وند بختیاری و زلقی و طایفه سرلک تا چمن فتح آباد براند خسروخان سرلک که در آن اراضی بجلادت شناخته مردمان بود احتشام الدوله را آن مکانت نمی پنداشت که بد و زیانی تواند کرد چه آن مردم که در لشکرگاه احتشام الدوله بودند بیشتر مردم سیلاخور و بروجرد بودند و هیچکس نیروی آن نداشت که در ضمیر بدسگال خسروخان باشد لاجرم خسروخان بی ترس و باک با پنجاه سوار ساخته بلشکرگاه احتشام الدوله درآمد و او را دیدار کرده بیکسوی لشکرگاه فرود شد احتشام الدوله با چند تن از ملازمان خود مواضعه نهاد که چون این کرت خسروخان نزدیک من حاضر شود او را ماخوذ دارید و اگر سواران او از در مقاتلت بیرون شوند ایشان را دفع دهید و روز دیگر چون خسروخان ببارگاه شاهزاده درآمد ناگاه بر او درآمدند و ماخوذش داشتند و سواران او چون این بدیدند طریق فرار برداشتند پس او را مغلولاً روانه دارالخلافه داشت تا مقیم حبس خانه سلطانی شد و از پس آن اسدخان و باقرخان بختیاری را دستگیر نمود و همچنان خانجان خان را که در قبایل چهارلنگ بختیاری مکانتی تمام داشت و معقل او در قلعه فهره بود دفعش واجب افتاد پس احتشام الدوله از چمن علی آباد با دویست سوار و صد تن سرباز و یکعراده توپ بیرون شده پانزده فرسنگ بتاخت و روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را حصار داد و قلعه فهره نیک محکم بود و خندقی عمیق داشت و از بیرون قلعه سه برج افراشته بود و صد تن تفنگچی بنگاهبانی آن روز می برد بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد سربازان حمله بردند و هر سه برج را فروگرفتند و درین حمله پنج تن از سرباز مقتول گشت و هم در آن گرمی بجانب قلعه یورش دادند و درین یورش جوادخان سرهنگ بزخم گلوله از پای درآمد و هیجده تن سرباز مقتول گشت با اینهمه دست کوشش بازنداشتند و چون مرغان پرنده بربام و در صعود کردند و قلعه را فروگرفتند خانجان خان چون این بدید از جانب دیگر خود را از فراز باره بزیر انداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عقاب و نکال گشتند آنگاه احتشام الدوله بفرمود تا قلعه او را ویران کردند و گرفتاران را روانه دارالخلافه فرمود و خود به علی آباد مراجعت کرد دراینوقت شاهزاده اردشیر میرزا که مامور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه

گرفتاری خسروخان سرلک

برسید و احتشام الدوله را بیدار کرده بعد از سه روز طریق لرستان پیش داشت از پس او بعرض احتشام الدوله رسید
که قبیله سجی چنان شریر و بی باک اند که وقتی باراضی جاپلق دست یافته بقریه در رفتند و چهل و پنج تن مرد
و زن را در ان دیه کردن بزدند و اطفال شیرخواره ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کردند احتشام الدوله
از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز را در عرض راه بگذاشت و بگذشت و شتاب کنان با
هفده تن آنجماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیله سجی بسیج سفر قشلاق کرده بنه و آغروق را حمل داده
و سواران ایشان آماده بودند پس در زمان سواران روی برکاشتند و رایت مقاتلت و مبارزت برافراشتند
احتشام الدوله با آن عدد اندک از هنگام بام تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او پنج تن مقتول گشت و
همچنان استوار بایستاد و باد و دوازده سوار کبیره و دار برآمد تا سوار و سرباز او از قفا برسید پس در حمله نخستین
آنجماعت را بشکست و شصت تن از ایشان را دستگیر و عرضه شمشیر ساخت بقیة السیف بقلل جبال شامخه گریختند
و مواشی ایشان را لشکریان براندند احتشام الدوله مال و ثروت آنجماعت را در ازای اموال منهوبه بمردم
کلپایکان تسلیم داد و روز نهم شهر ذیحجة الحرام مراجعت بشهر بروجرد نمود و هم در این سال عباسقلی خان والی
جوانشیر پسرزاده ابراهیم خلیل خان قراباغی بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ
یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که باراضی روسیه دست در گریبان است از
دزدان و قاطعان طریق پرداخته کند چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا اینوقت ثغور مملکتین را
از راهزنان فتوری فراوان بود بالجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دار الخلافه راه برگرفت
و در عرض راه با حمزه میرزای حشمة الدوله که بحکومت آذربایجان میرفت متفق گشت بعد از ورود
بزنجان او را آگهی دادند که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله دمرچلو با یکدیگر از در مخاصمت بیرون شدند و
صف قتال راست کرده در هم افتادند و در میانه بیست و دو تن مقتول گشت عباسقلی خان که از کارداران
دولت بتدمیر ایشان و حبس و بند اسکندرخان پسر شکورخان شاهسون و شاهمار و بهادر انش که از شاهسون
بیگی بودند و حاجی محمد علی که شاهسون اردبیل بود حکم داشت در ینوقت خطی بپسر جعفرقلیخان قراچورلو
و بزرگان شاهسون و محمدخان و حسنعلی خان چلبیانلو فرستاد تا لشکری کرده قبیله حاجی خواجه لو را معرض
قتل و اسر و نهب در آورند بعد از رسیدن حکم اینجمله ساز سپاه کرده بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن
و مرد ایشان را بعد از نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند و صورت حال را معروض داشتند
چون حکم بر قتل آنجماعت رفته بود گروهی از صنادید آن اراضی بشفاعت زحمت فراوان بردند تا ایشان را
بجان امان گرفتند و همچنان بعد از ورود به تبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندرخان را
ماخوذ داشته با کنده و زنجیر گسیل تبریز دارند و ایشان پانصد سوار بدفع او برگماشتند اسکندرخان چون
خویشتن را در دهان بلا دید از قراداغ فرار کرده عنان زنان تا بلده تبریز بشتافت و در مضجع سید حمزه
رضی الله عنه پناهنده گشت بالجمله عباسقلی خان والی در شهر ذیقعدة الحرام روانه قراداغ گشت
و در مشکین فرود شد و در اینجا ملا مؤمن که در شمار فضلا و یکی از سران اشرار بود چنانکه بعد از فوت

حکومت
عباسقلی خان
والی جوانشیر
در مشکین
و اردبیل

شاهنشاه

شاهنشاه غازی نام خود را بر زر و سیم نقش کرده بود و بشرح این کلمات لا اله الا الله مومن شاه هم انشاء الله بجدد درس
کریخت و در ان اراضی بصورتی دیگرگون برآمد و در میان مردم شیعی مذهب بذکر مصایب حضرت سید
الشهدا حسین بن علی علیه السلام روزگار میگذاشت بعد از سالی مراجعت بقراداغ کرد و والی چون این بدانست
او را طلب کرد و گفت من خوی ترا دانسته ام و کردار ترا شنیده ام و با اینهمه گزندت نمیرسانم و گناه گذشته ترا
معفو میدارم لکن باید سجلی بنگاری و بسپاری که اگر از این پس آلوده گناه شوی بدست عوانان من تباه شوی
و دانسته باشی که از این پس عصیان تو بآب نسیان محو نشود ملا مومن ناچار چنین سجلی رقم کرد و خاتم بر زد
و بعد از این واقعه چند تن از بازرگانان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک بباکویه کالسکه از مردم روس
بکری داشتند و در ان کالسکه هفتصد امپریال که معادل هزار و دویست تومان چیزی بزیادت است و
بیست و دو هزار منات که هفت هزار و هفتصد تومان ایران است حمل میدادند روز بیست و هفتم شعبان
دوازده سوار بر ایشان تاختند و دو تن قزاق را زخمی ساخته تجار را نیز زحمت فراوان کردند و از ثروت
سلب عریان نمودند و آن زر و مال را برگرفتند و برفتند چون این قضا در خاک روسیه برفت و بحکم عهدنامه
این تاوان بر دولت روسیه فرود میشد کارداران دولت روسیه از عباسقلی خان والی استمداد همی
جستند و او را بخواستاری فراوان در فحص این امر همدست میخواستند از این سوی روز دوم شهر رمضان
این خبر بوالی آوردند و او چتوانی شحنه شهر و عس بازار و بازرگانان بلد را حاضر کرده در نهانی مواضعه نهاد
که هر کس در این شهر و بیع و شری زر منات بنجح دهد او را ماخوذ داشته بنزدیک من حاضر سازید از
قضا روز هفتم ماه مبارک سه تن را با منات دستگیر ساخته بنزد او آوردند و ایشان سه تن مردم شیروان
بودند که ده سال از این پیش از سبیر فرار کردند و بر جبین یکتن که زینل نام داشت نشان سبیر نمایان بود
در ینوقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شیروانی و تبعه روسیه بوده اند و هفت تن از قبیله شاهمار و تبعه
ایران اند پس والی بفرمود این سه تن را بزندانخانه بازداشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد تا بنه ایشان را
حمل دادند و شش هزار منات از میان بنه برآمد آنرا بملا آقا جان مجتهد و ملک التجار و دیعت کرد تا از بهر صاحب
آن بدارند بعد از بیست روز سادات خامنه تبریز که خداوند آن زر و مال بودند آگهی یافته بمشکین شتافتند
و از این روی قنسول طور حاکم قراباغ و لنکران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه بنزدیک والی
مکاتیب شکرگذاری کردند اما آن سه تن که در حبس خانه بودند یکصد امپریال در زیر جامه پوشیده میداشتند
در شب عید فطر آن زر را برشوت با زندانبان سپردند و فرار کردند عباسقلی خان والی زندانبان را
کیفر گناه بداد و شاه پلنگ خان شاهسون را با گروهی از سواران مامور بداشت از قضا سواران بر دزدان
ظفر یافته دوازده تن را دستگیر نمودند و روز عید اضحی بنزد والی آوردند پس بجانب اردبیل
فرستاد تا در اینجا محبوس باشند در ینوقت ملا مومن خطی بدوستان خویش فرستاد که اگر توانند
در عرض راه آنجماعت را از بند ملازمان والی رهائی دهند نگاشته او بدست ملازمان والی افتاده
بنزدیک او آوردند عباسقلی خان ملا مومن را حاضر ساخت و آن خط را بدست او نهاد و بشرط سجلی

که سپرده بود حکم داد تا طنابی بگردن او انداخته بکشیدند بعد از الحاح اعیان آن اراضی بشفاعت او را بیجان امان داد و با دزدان بحبس خانه اردبیل فرستاد بعد ازین وقایع چنان اراضی قراباغ از دزدان و قاطعان طریق پرداخته شد که اموال مسروقه چند ساله را سارقین بپای خود حمل میدادند و بصاحبان مال تسلیم میکردند بالجمله دو سال بدینگونه والی را در آن اراضی حکومت بود و کارداران دولت را از خود راضی میداشت وهم درین سال چون اهالی دولت روم بسبب طغیان حسنخان سالار و عصیان جماعت بابیه کارداران دولت ایران را آشفته خاطر میدانستند درویش پاشا را برانگیختند تا اراضی قطور را که جزو ممالک ایران است بتحت فرمان آورده حافظ و حارس بگماشت وهم درینسال امپراطور ممالک روسیه نیکولای بصحبت جنرال شلنک نامه از در ترحیب و تهنیت نگار داده بحضرت شاهنشاه ایران فرستاد و بولکونیک نیز از قبل کینیاز وارنسوف جانشین قفقاز عریضه تهنیت جلوس شهریار تاجدار را برسانید بعد از تقبیل سده سلطنت و رخصت مراجعت برحسب فرمان کارداران دولت جواب نامه امپراطور را از در مهر و حفاوت رقم زدند و منشوری در پاسخ عریضه جانشین قفقاز نیز نگار دادند و جنرال شلنک و بولکونیک منکو ویدس را با صاحبان مناصب که بهمراه ایشان رسیده بودند بخلاع گرانبها و نشانهای گونان شادکام و خورسند ساخته رخصت مراجعت دادند وهم درینسال میرزا محمد علیخان ناظم الملک مامور بسفر فارس و تقدیم خدمات شاهزاده بهرام میرزا آمد و قبل از ورود بشهر شیراز شیخ نصرخان را که مدیون او و ماخوذ شاهزاده بهرام میرزا بود از بهر حکومت بوشهر معین داشت و بخواستاری او بهرام میرزا شیخ نصرخان را رخصت بیرون شدن فرمود و او اینمعنی را نعمتی بزرگ شناخته راه بوشهر برگرفت بعد از ورود میرزا محمد علیخان و مضای مدتی از روزگار شیخ نصرخان از ارتفاع منال دیوان و ادای دین میرزا محمد علیخان تقاعد ورزید و چندانکه میرزا محمد علیخان خواست او را دیگرباره حاضر شیراز کند سر در نیاورد ناچار صورت حال را نگار داده بحضرت دارالخلافه فرستاد و خواستار شد تا برحسب فرمان حکومت بندر بوشهر با او تفویض یافت پس برادر خود میرزا مهدیخان را بنشان نیابت حکومت مامور بوشهر داشت و جمعی از چریک تفنگچی با او همراه کرد که سفر بندر کرده شیخ نصرخان را ماخوذ دارد و قلعه بوشهر را مفتوح سازد شیخ نصرخان چون این قصه بدانست اموال و اثقال خود را بجزیره خارک حمل داد تا اگر مغلوب شود بدست دشمن ماخوذ نگردد و خود مراجعت کرده به بوشهر آمد و در حفظ و حراست خویش پرداخت و چند عراده توپ در فراز باستیانی که بحکم حاجی میرزا آقاسی کرده بود منصوب داشت و استوار بنشست از آنسوی چون میرزا مهدیخان ببرازجان رسید و اوتراق کرد خواهر میرزا جعفرخان جورموجی بمیان قبیله درآمده غوغا برداشت که میرزا مهدیخان را درین اراضی چکاره است و او را فتح بوشهر و دفع شیخ نصر از بهر چیست و از چپ و راست عبور کرده و اغوثاه همی برداشت چنانکه سه هزار کس بر او جمع آمده بهمگروه بلشکرگاه میرزا مهدیخان حمله افکندند و بباریدن گلوله و ترکتاز دور و نزدیک مبلغی از اموال لشکریان را بغارت بربودند درینوقت محمد حسنخان دشتستانی برسید و ایشان را

ازین کردار

ازین کردار باز داشت مع القصه باقرخان تنگستانی با هزار تن تفنگچی بمیرزا مهدیخان بپیوست و از برازجان و دشتی نیز جمعی فراهم شده چهار هزار تن تفنگچی بکنار بوشهر انجمن شد و جنگ پیوسته گشت و چهل تن از مردم باقرخان مجروح و مطروح افتاد و چون در لشکرگاه ایشان توپ و توپچی نبود باقرخان کس به کوهکیلویه فرستاد و از میرزا سلطان محمد خان خواستار شد تا با دو عراده توپ و دو هزار سواره و پیاده دولتی که در آن اراضی حاضر بود کوچ داده بکنار بوشهر آمد و کار محاصره سخت افتاد درینوقت بالیوز انگلیس که در بوشهر اقامت داشت بخواستاری شیخ نصرخان از در ضراعت و شفاعت شرحی بحضرت بهرام میرزا معروض نمود و همچنین شیخ نصرخان خویشتن کس بنزدیک میرزا مهدیخان فرستاد که اگر بکوتی انگلیس درائی و با قرآن مجید با من سوگند یاد کنی و مرا مطمئن خاطر فرمائی این لشکر را پراکنده خواهم داشت و خود سفر شیراز خواهم کرد و از جانب دیگر چون خبر این جنگ و جوش گوشزد کارداران دولت ایران شد میرزا محمد علیخان را منشور فرستادند که شیخ نصرخان را چندین چرا زحمت کنی او پشت با دولت ایران نکرده بلکه از بیم تو خویشتن داری همی کند او را بحکومت بوشهر باز گذار و لشکر را از مبارزت با او منع فرمای چون میرزا محمد علیخان از فرمان شاهنشاه آگاه شد بتوانی برادر خود میرزا مهدیخان را آگهی فرستاد تا مردم خود را کوچ داده از کنار بوشهر طریق مراجعت گرفت و از قضا اینخبر آنوقت ببوشهر رسید که شیخ نصرخان بیچاره وار گاهی استغاثت بمیرزا مهدیخان می برد و وقتی باستعانت بالیوز روز می گذاشت مع القصه از آن پس شیخ نصرخان در فرمان برداری کارداران دولت ایران کمر استوار کرد و آسوده خاطر بنشست

تفویض منصب ولایت عهد بشاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاهان بزرگ را از نصب ولیعهدی گزیر نیست و ملک الملوک عجم درینوقت خود هفده و اگرنه هیجده ساله بود فرزندی برومند نداشت که در خور این مقام ارجمند باشد یکچند از مدت زمان انجام این امر بمسامحت رفت تا فرزندزاده شهریار تاجدار فتحعلی شاه دختر شاهزاده احمد علی میرزا که یکتن از بانوان سرای سلطنت بود حامل گشت و بعد از مضای مدت در شب شنبه هفدهم شهر رجب بار بنهاد و پسری نیکو منظر بزاد و سلطان محمود میرزا نام یافت خردی آثار بزرگ از دیدارش پدیدار بود لاجرم شاهنشاه دل هم بر این در آن بست که ولایت عهد بدو سپارد و ستاره شناسان حضرت روز جمعه هفدهم ذیقعده را برای تفویض این امر خطیر تعیین دادند و چون زمان برسید میرزا تقی خان امیر نظام که وزارت شاهنشاه داشت منشیان درگاه را انجمن کرد تا منشور ولایت عهد را بنام شاهزاده رقم کنند و فرمان کرد که ازین زمان تا آنگاه که باید قرائت این منشور شود مدتی اندک است پس واجب می افتد که باستظهار یکدیگر بباشید و همدست این منشور را نگار دهید منشیان در انجام این امر اظهار عجز و مسکنت کردند از میانه میرزا سعیدخان که اینک منصب وزارت دول خارجه دارد سر برداشت و تقدیم این خدمت را بر ذمت گذاشت و قرطاس و قلم برگرفت و بربدیهه منشوری که مشحون بلآلی منثور بود رقم کرد چندان بلیغ بود که بلاغت نابغه را بلاغ گرفت و چنان فصیح بود که پرده فصاحت سحبان بفصاحت درید بالجمله صبحگاه

جمعه هفدهم ذیقعده برحسب فرمان اعیان دولت در سرای سلطنت انجمن شدند و رده برکشیدند وزرای دول خارجه نیز حاضر گشتند و منشور پادشاه را بخاتم شاهانه زینت کرده در طبقی جواهرآگین جای دادند میرزا تقی خان امیر نظام آن منشور را از طبق برگرفت و بدست این بنده نهاد تا بر انجماعت قرائت کردم و ایشان ترحیب و ترجیب کردند لکن خدایش کم روزگار آفرید و از پس هفت ماه دیگر در بیست و پنجم جمادی الآخره جان پاکش بغرفات جنان طیران نمود و هم در ینسال در شهر صفر بصوابدید میرزا تقی خان فرمان رفت تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بسیار وقت درین کتاب مبارک مرقوم افتاد از دار الخلافه طهران باردبیل کوچ دادند

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق سنه ایت ئیل ترکی چون هشت ساعت و یک دقیقه از شب پنجشنبه ششم شهر جمادی الاولی برفت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار نوروز سلطانی را بقانون سلاطین عجم بپای برد کارداران دولت این هنگام همه گوش بر کار خراسان داشتند و از آنسوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در تدمیر سالار و تسخیر خراسان روز میگذاشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن نقب رنج می برد اینوقت بفرمود تا محمد ناصرخان سردار و عباسقلی خان سرتیپ لشکر خود را از کوه سنگی کوچ داده یک تیرپرتاب دور از دروازه ارک سنگری کردند و با سه عراده توپ در آنجا نشیمن ساختند از آنطرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سراب و سنگر ارک دو سنگر از خاک بر آوردند و شمخالچی بنشاندند تا لشکر عراقی بسنگر یکدیگر متردد نتوانند بود مع القصه مردم شهر در برابر سنگر حسین پاشاخان سرتیپ افواج مراغه نیز سنگری کردند و همچنان در پیش روی افواج خوئی و کردی و همدانی سنگری بر آوردند و دیگر در برابر جعفرقلیخان قراجه داغی و جعفرقلیخان قاجار و افواج قراجه داغی و مراغه و دیگر پیش روی حیدر علیخان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بکار مدافعت و منازعت پرداختند درینوقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده بلای غلا بالا گرفته و از قلت غلات و حبوبات عیش کار بر مردمان صعب افتاده اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند استوار باشند یکان مردم شهر از در شورش درآیند و دروازها را بگشایند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد تا سپاهیان یکباره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ بگشادند از دو سوی آتش حرب زبانه زدن گرفت لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند و مردم سالار را هزیمت کرده بقلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند این هنگام کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین پاشاخان را دیدار کنند و از بهر اطمینان مردم شهر با او پیمانی بنهند شاهزاده سه روزه جنگ برداشت و حسین پاشا را رسول فرستاد و سخن مردم شهر با او راست نیامد و بی نیل مرام مراجعت کرد حسام السلطنه

رسالت حسین پاشاخان از جانب حسام السلطنه بنزدیک سالار

آتش

آتش خشم افروخته گشت و حسین پاشاخان را فرمان کرد که هم امشب این دو سنگر خاکی که در برابر سنگر نوقان است از تو میخواهم که مسخر بداری و مردم شهر را مقهور سازی حسین پاشا چون ستاره شهاب شتاب گرفت و در نیمساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و یکصد و پنجاه تن از شمخالچیان سالار را دستگیر نمود و سورت جلادت و سرعت در مبارزت او آویزه گوش ابطال رجال گشت حسام السلطنه دویست تومان زر مسکوک و یکسر اسب و بعضی اشیاء دیگر باو بذل کرد و چهارصد نشان سیم و زر که علامت جلادتست بسربازان او خلعت کرد مع القصه بعد از تسخیر سنگرها بنوعی از لشکر شهر بدفع حسین پاشاخان بیرون شدند و از ینسوی محمد ناصرخان سردار با جماعتی از لشکرگاه بمدد حسین پاشاخان رفت و آن شب را در سنگر نوقان بروز آوردند و این جلادت تهییج جرات قواد لشکر و سران سپاه کرد و هر یک جداگانه رزمی دادند و مبارزتی نمودند چنانکه اعیان درگاه سالار را پای اصطبار بلغزید و دلهای ایشان بنهایت ضعیف گشت آقا بابای فراشباشی سالار و بهادرخان جامی و مصطفی قلیخان افشار و بیگلربیگی هزاره و دیگر بزرگان قبایل عباسقلی خان دره جزی را دیدار کرده با او مواضعه نهادند که روی از سالار برتافته بنزدیک حسام السلطنه رهسپار شوند سالار از مواضعه ایشان آگاه شد خاصه بر عباسقلی خان بدگمان گشت اما اینوقت قوت زیان او نداشت

فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه و گرفتاری سالار و خاتمه کار او

عباسقلی خان دره جزی بسامخان ایلخانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خونریختن ایمن باشند ابواب این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح داریم سامخان ایلخانی برحسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل دبیر خود را نزد عباسقلی خان فرستاد تا خاطر او را از این آشفتگی صافی داشت و روز دیگر نیز ایلخانی خویشتن تا دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان را دیدار کرده او را مطمئن خاطر ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سامخان ایلخانی و صمصام خان و چراغعلی خان و عباسقلی خان کرد و جهان بیگلو و حسین پاشاخان باتفاق تا دروازه شهر برفتند و از آنسوی عباسقلی خان دره جزی و بهادرخان جامی و آقا بابای فراشباشی و کریمداد خان هزاره و اراض خان سرخسی و دیگر بزرگان بدروازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند نخست از جانبین لختی بخشونت سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه گیر و دار و قتل و اسر این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از گشودن دروازها مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است که از پس این همه پایمردی و رنجی که از بهر او برده ایم سالار را دست بسته بشما بسپاریم و نام خود را بننگ آریم بزرگان لشکر گفتند ما حاصل این هر دو محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار را اگر رضا دهد نیکو آنست که بی کلفت خاطر سوار شده طریق حضرت شهریار گیرد و یکان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید و گر نه بجانب هرات کوچ دهد و یار محمدخان را که والی اراضی شرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است بشفاعت خویش برانگیزد تا نیز از ین داهیه دهیا رهائی یابد سه دیگر آنکه بهر جانب که خواهد راه

برگیرد و مازحمت او نخواهیم کرد اما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویش و ندان اند با او نگذاریم تا شهر بشهر کوچ دهند و نام دولت ایران را پست کنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نخیند که این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دیوان اند چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تباه کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا سران لشکرگاه بدین سخنان سوگند یاد کردند و نیز کس فرستاده از حسام السلطنه بر تشیید این معاهده سجلی گرفتند آنگاه باتفاق روانه درگاه حسام السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را نواخت و نوازش فراوان فرمود و یکشب بداشت و هر یک را خلعتی در خور بداد و ایشان با شهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خویش سودی گمان داشت در نیوقت از خوانین خراسان بدگمان شد و رجب مروی نیز با جمعی از اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر بار خاطرها را از مصالحت بسوی مناطحت بر تافت و دلها را از جانب مودت و موالات بطرف معادات و مبارات بگردانید بدین بوک و مگر آن روز بپای رفت چون ظلمت شب جهان را فرو گرفت عباسقلی خان دریجزی غلامرضا بیک ملازم خود را بنزدیک چراغعلی خان فرستاده پیام داد که فردا بامدادان باتفاق سمسام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بجانب شهرستان گذر تا دروازه نوقان را با شما مسلم دارم لاجرم بر حسب حکم حسام السلطنه صبحگاه سمسام خان و چراغعلی خان تا پای باره شهر برفتند و عباسقلی خان دریجزی از زبر باره بزیر آمده ایشان را بشهر در آورد و دروازه نوقان را تسلیم داد تا چهار صد تن سرباز قرائی درآمد و بر فراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان سامخان ایلخانی نیز برکنار دروازه صف راست کردند و روی توپها را که از فراز باره بسوی لشکرگاه بود بجانب شهر برتافتند و عباسقلی خان دریجزی سمسام خان را بر داشته از فراز باره بجانب دروازه خیابان برد که هم آن دروازه را با وی بسپارد سامخان ایلخانی و چراغعلی خان باتفاق آقا بابا خان فراشباشی سالار راه دروازه پایین خیابان گرفت ناگاه رجب مروی با دویست تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب آغاز سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام اینک سالار را در رواقی گذاشته چند تن تفنگچی بر او گماشته ام سامخان ایلخانی او را مطمئن خاطر ساخته یکطاقه نسیج کشمیریش خلعت کرد و با خود بلشکرگاهش آورده در جنب سراپرده خود از بهر او خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد بدست شد و سالار مقهور گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز بعد از عید نوروز بود مع القصه صبحگاه دیگر یکتن از مردم شهر از بهر دیدار سامخان ایلخانی بلشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی عبور میداد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را بدشنام بر شمرد و گفت اینک بنزد ایلخانی میروم که اموال منهوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مروی چون اصغای این سخن کرد گفت بسیار از مردم اند که مال ایشان بدست من عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هر یک از اینگونه سخن گوش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت بر آورد و با سرب و باروت انباشته کرد و دهان پشتو را بزیر زنخ خویش نهاده آتش در زد چنانکه چانه و عارض متفرق گشت چون بانگ تفنگ گوش زد

کشتن رجب مروی خویشتن را

مردم

مردم ایلخانی شد بشتافتند و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند چون این خبر بشهر رسید بعضی از جوانان بنزدیک او تاخته رشته بر پای او محکم ساختند و کشان کشان بشهر برده یکهفته در کوی و بازار بکشیدند آنگاه که عفن گشت بکنار شهرش انداختند و خورد و سگانش ساختند اکنون بر سر سخن باز گردیم چون لشکریان دروازه نوقان و بالا خیابان را فرو گرفتند و سالار از این قصه آگهی یافت دانست که دفع اینکار از قوت بازوی او بیرون است و نیز طریق فرار نتوانست سپرد زیرا که شهر از چارسوی محصور سپاه منصور بود ناچار با برادر و پسر و رجب مروی که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود بصحن مقدس رضوی علیه الصلوة والسلام گریخت و پناهنده آن روضه مبارکه گشت رجب مروی چون خاتمت کار او را بوخامت نزدیک یافت او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان بیرون شد و دیگر ملازمانش نیز هر یک بجانبی گریختند اینوقت شناختگان آن بقعه شریفه و علمای شهر بمجلس او در رفتند و گفتند حاکم خراسان از آتش فتنه تو برباد رفت و بنیاد آبادانیها بآب رسید دیگر در این مکان شریف کمین ساختن و از نو طرح فتنه انداختن از بهر چیست تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کس امان گذاشتی که امروز راه آن برداشتی با اینکه جماعتی از سربازان شیعی را از این حضرت بیرون بردی و بضجرت کشتی امروز شرمنده نیستی که خویشتن پناهنده میشوی برخیز و سر خویش بگیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بکشد بحکم عدل است و اگر ببخشد از در فضل سالار از اصغای این کلمات غضبناک شد و لختی سخنان ناهموار گفت میرزا عسکری امام جمعه برآشفت و گفت هرزه درائی مکن که هرگز ترا در این درگاه پناهی نخواهد بود و از جای جنبش کرد و با علمای بلد از نزد او بیرون شد امیر اصلانخان با پدر گفت دوشب از این پیش گفتم پس از این اقامت ما در این شهر نحوست و وخامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست پذیرفته نشد امروز چه توان کرد که روز ما تاریک و حساب روزگار ما باریک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر بپای خود از این آستانه بدر نشویم دست ما را بر بندند و بملازمان حسام السلطنه سپارند و از آنسوی حسام السلطنه عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود بلشکرگاه حمل داد و چراغعلی خان را با چند کس بطلب سالار فرستاد چراغعلی خان بنزدیک سالار آمد و گفت بیهوده در اینجا مباش که تو حشمت پناهندگان این قبه مبارکه را نگاه نداشتی و امروز بکیفر آن جسارت بدین خسارت در افتادی و چهار سر اسب کودن حاضر کرده حسنخان سالار و برادر او محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلانخان و یزدان بخش میرزا را بر نشانده بلشکرگاه برد و از پس چهار روز حسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشا خان ایشان را بمنزل خود برده باز داشت و جماعتی از لشکریان را بحراست بر گماشت اینوقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره برداشتند و مردم هر سنگر را پانصد تومان زر مسکوک عطا داد و بشهر مشهد درآمده به تقبیل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و بشکرانه جبین بر خاک آن آستانه بسود و چون عمارات ارگ مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشیمن ساخت و بعمارات ارگ پرداخت و عباسقلی خان سرتیپ باکویه را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشد و مردم شهر را

از آسیب لشکریان محفوظ بدارد افواج خوئی و کرّوسی و همدانی نیز محکوم اوامر و نواهی او گشت و بعد از یکماه بفرمود تا سنگرهائی که مردم شهر در سر هر کوی و محلّت کرده بودند ویران ساختند و اشرار آن بلده را که بر این آتش فتنه دامن همی زدند یک یک را بدست آورده کیفر کرد و هفتصد خانوار مروی که در اینوقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را سامخان ایلخانی کوچ داده در جبوشان نشیمن فرماید و دویست خانوار را مهدیقلی خان قرائی در تربت جای دهد و دویست خانوار دیگر در اراضی خراسان پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست عوانان دژخیم

از آنسوی چون شرح این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفر اعمال سالار را بحبس مؤبّد فرمان دهد و چون از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت او را با تیغ تباه نسازد میرزا تقی خان امیر نظام زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که اگرچه عفو گناه از مثل تو پادشاه پسندیده است اما در حق سالار سزاوار نیست و قتل او را که شرّی قلیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت نخست آنکه تو شهریار دیندار و شیعی حق پرستی آنکس که حشمت علی بن موسی الرّضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار سازد چگونه زنده میگذاری در شریعت احمدی تأخیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد از بهر آنکه تو امروز بحکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو مانند سالار هزار تن چاکرانند بلکه سالار از جانب مادر نسب بسلاطین رساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند و هیچیک سالار را برادر خود نمی شمارند و از خدمت با او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیب جاه میشمارند و اندیشه هیچ گناه را بخاطر نمیگذارند چگونه رضا میدهند که سالار چنین جسارت کند و با جان خسارت نه بیند و دیگر آنکه مردم خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سر اینکار عرضه هلاک و دمار کشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینهمه زیان و خسران را ندیده انگارند بالجمله شاهنشاه ایران را از این کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان سلطنت بحسام السلطنه نگاشت که سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت بعد از رسیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشا خان را به امضای این قضا مأمور داشت و او عوانان دژخیم را بفرمود تا بخیمه که سالار و برادرش و دو پسر نشیمن داشتند یکتن برآمد و نخستین آستین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه ترا طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت او را ببرد و بجهان دیگرش فرستاد و دیگرباره درآمد و دست امیر اصلانخان را بگرفت وی روی با پدر کرد و گفت بسیار گفتم و نپذیرفتی منزلت دین را فرو گذاشتی و از دولت روی برگاشتی اکنون میدانی مرا کجا میبرند سالار چون اصغای این گفتار کرد از هول و هراس چون گاو خراس فریاد برداشت و دست فرا برده موی زنخ خود را تمام برکند و چنگ بزد

دیگر چشم

و بچشم خویش را تیره ساخت مع القصّه بعد از امیر اصلانخان سالار را نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و یزدان بخش میرزا زنده گذاشتند و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره بود و برادر دیگر سالار میرزا محمد خان بیگلربیگی که او را از سبزوار بدار الخلافه بردند چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت آنگاه شاهنشاه ایران هر یک از سران سپاه را که در فتح خراسان رنجی بردند و تقدیم خدمتی کردند ببذل نعمتی شادمانه ساخت و شاهزاده سلطان مراد میرزا را این هنگام ملقب بحسام السلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصّع عنایت کرد و محمد ناصر خان بنشان الماس مفتخر گشت عبدالعلی خان نشان مرصّع یافت جعفرقلیخان و صمصام خان و تیمور پاشا خان بسرتیپی قاسمخان سرتیپ حمایل سرتیپی گرفت محمد ابراهیم خان سرهنگ و حیدر علیخان سرهنگ بنشان سرهنگی مفتخر شدند و سامخان ایلخانی مورد الطاف خسروانه آمد و بنشان مرصّع قرین افتخار گشت و دیگر بزرگان و اعیان خراسان تشریف ملوکانه یافتند این تشریفات را برحسب فرمان شاهنشاه اللهقلی خان مکری به خراسان آورد اینوقت حسام السلطنه برحسب امر کارداران دولت دو فوج از سربازان قزوین و فوج ششم تبریز و چند عراده توپ و دیگر لشکریان را سواره و پیاده با توپخانه گسیل دار الخلافه نمود و چراغعلی خان را نیز رخصت مراجعت داد و او بعد از ورود بدار الخلافه قوللر آقاسی غلامان گشت و نشان سرهنگی یافت

ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را بشریعت میرزا علی محمد باب

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از جمله علما بود و بیرون طریقت شیخ احمد احسائی و قانون صدر الدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تأویل احادیث با فقهای عصر خالی از بینونتی نبود و بسیار وقت از وی مسموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام همراه بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف نمودم علمای عصر از این کلمات معجب با او از در مبارات بیرون نمیشدند چه او را شیخوختی بنهایت و زهادتی بکمال و فضیلتی بسزا بود و کتب مؤلفات او در نزد فضلا مکانتی تمام داشت اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزجاة داشت و در طلب جاه و مال ارتقای بمقامات رفیعه میجست از خدمت پدر بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند با امنای دولت طریق مصاحبت سپرد و فتحبابی بدست نکرد در پایان امر بجانب میرزا علی محمد باب شتاب گرفت و از داعیان شریعت او گشت و دیگرباره بدار الخلافه شتافت و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف اباطیل خویش ترسناک بود و لاجرم از دار الخلافه بیرون شد و تا بلده یزد برفت بعد از ورود بیزد چنانکه بدان اشارت شد پرده از راز برگرفت و اظهار دعوت را آغاز کرد و روزی چند با آقاخان نایب الحکومه طریق مبارزت و مشاجرت سپرد هم از این فتنه و فساد کاری بر مراد نرفت پس متوانی آهنگ فارس کرد و نخستین ببلده فسا درآمد و مردم را بکیش باب خواندن گرفت و این واقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول شده در دار الخلافه طهران جای داشت و فیروز میرزای نصرة الدوله که بجای برادر حکومت فارس یافت هنوز بشیراز درنیامده بود و رتق و فتق مملکت بعهده کفایت میرزا فضل الله نصیر الملک بود که این هنگام وزارت فارس داشت بالجمله بزرگان ف

بنصیر الملک مکتوبی فرستادند که اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده از اغوای مردم دقیقه فرو نمی گذارد نصیر الملک خطی بدو نوشت که از مانند تو مردی دانا این کردارها پذیرفته نیست چه توانی ترک این اندیشه گفته بنزدیک من سفر کن تا روزی چند با هم بگوئیم و بشنویم و خویش بخزیم و بغنویم آقا سید یحیی در جواب او رقم کرد که این سخنان گزافه و بهتان است چه این اکاذیب را استوار میداری و با چون من دوستی هموار میکاری هم اکنون بنزدیک تو سفر خواهم کرد و این تهمات را بهدر خواهم داد نصیر الملک بدین کلمات آسوده خاطر شد و روزی چند بر نگذشت که دیگر باره از فسا بدو خبر آوردند که چه آسوده نشسته اینک پانصد تن مرد از جان گذشته در گرد آقا سید یحیی انجمن است و عنقریب فتنه بزرگ حدیث خواهد شد نصیر الملک این هنگامه بدانست و بتجدید نامه پرداخت و از نو رسولی بسوی او گسیل ساخت وقتی فرستاده او برسید که سید یحیی از فسا آهنگ نیریز بیرون شده یک نیمه راه را درنوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدم عجل و شتاب راه می برید بالجمله فرستاده نصیر الملک را وقعی ننهاد و او را بی نیل مرام باز فرستاد و از قضا این هنگام مردم نیریز بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشوریدند و رسیدن سید یحیی را بفال مبارک گرفتند گروهی فریفته او شده از در عقیدت و ارادت سر بفرمان او نهادند و جماعتی برای دفع زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند بالجمله سید یحیی بیکسوی نیریز با سیصد تن از اصحاب خود در قلعه خرابی فرود شد و بعمارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت و نیز روی دل مردم نیریز بسوی او بود زین العابدین خان چون این بدید دو هزار تن از مردم نیریز را با خود متفق ساخته در بلده نیریز بخویشتن داری پرداخت و صورت حال را بنصیر الملک نگاشت هم در کرت سیم نصیر الملک بدو نوشت که از بهر چه واجب داشته که آتشی برافروزی و خویشتن را بسوزی از آن پیش که این آتش خورد بزرگ شود و جهان را فرو گیرد بزلال خرد فرو نشان و بنزدیک من شتاب گیر چون کتاب نصیر الملک بدو رسید در جواب نوشت که اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و بنافرمانی دولت سر برآورده اند غریب نیست که چون ایشان را بگذارم و بگذرم در عرض راه مرا آسیبی زنند اگر خواهی گروهی بجانب من فرست تا بتواند مرا از این بلا برهاند و تندرست بشیراز برساند این بگفت و رسول نصیر الملک را باز فرستاد و هم در آن شب ساخته جنگ شده چون ظلمت جهان را فرو گرفت بر زین العابدین خان شبیخون آورد و اصحاب او صیحه کنان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ تیز در مرد و زن نهادند و علی عسکر خان برادر مهتر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از اعیان نیریز عرضه تیغ تیز ساختند و سه تن پسران علی عسکر خان را دستگیر ساخته اسیروار ببردند زین العابدین خان بزحمت فراوان از میان آن گیر و دار فرار کرده دوازده فرسنگ بگریخت و از آنجا خطی چند برزبرهم نهاده برافروختن آتش ... بسیاری فروغ تا صورت حال را نگارداده بنزدیک نصیر الملک فرستاد اما از آنسوی از پس این فتح مردم نیریز همگروه بنزدیک سید یحیی آمدند و دل بعقیدت و ارادت او نهادند اموال و اثقال علی عسکر خان و زین العابدین خان نیز غنیمت اصحاب او گشت و او را عدتی و قوتی تازه بدست شد و مرد جنگی از دو هزار تن افزون

ورود آقا سید یحیی در نیریز

شبیخون زدن آقا سید یحیی بر زین العابدین خان و قتل علی عسکر خان

آماده

آماده ساخت در این وقت فیروز میرزای نصرة الدوله که از دار الخلافه طریق فارس می سپرد و چهار منزل از این سوی شیراز این خبر را بدو پذیره بردند و شاهزاده بتوانی خطی چند نگاشته بدست مسرعی سبک سیر بشیراز فرستاد که بصوابدید نصیر الملک مهرعلیخان نوری دیوان بیگی فارس که این هنگام ملقب بشجاع الملک است باتفاق مصطفی قلیخان سرتیب دو فوج قدیم و جدید قراگوزلو بیرون شوند و سید یحیی را دفع دهند بعد از رسیدن فرستاده شاهزاده بشیراز نصیر الملک مهرعلیخان را با صد سوار بیرون فرستاد و بزین العابدین خان نیز مکتوبی کرد که چندانکه تواند از مردم کوهستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و بمهرعلیخان پیوندد و مصطفی قلیخان قراگوزلو را از قفای او با سرباز و دو عراده توپ و قورخانه لایق بیرون فرستاد و این هر سه لشکر در عرض راه با هم پیوسته شدند و طریق نیریز برگرفتند از قضا یکروز که سید یحیی خیمه که از زین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعه خویش افراخته داشت و اصحاب او با تیغهای کشیده در برابر او برصف بودند و چشم و گوش بر خطاب او میداشتند و سید یحیی سخن میکرد که هرگز از توپ و تفنگ خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر درهم نشوید که چون من فرمان کنم توپ گشاده نشود و گلوله تفنگ بنخراود نداند آن باز کرد و در این سخن بود که از دور گرد لشکر پدیدار شد مهرعلیخان و مصطفی قلیخان و توپچیان برسیدند و از گرد راه گلوله توپی بسوی خیمه سید یحیی رها دادند و آن بر ستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در کنار خیمه ببرد و خیمه بر سر سید یحیی فرود آمد مکشوف افتاد که گلوله توپ بفرمان سید یحیی نیست اما لشکریان هنگام ورود از این بر زیادت جنگ را پسنده نداشتند و در آنجا فرود شده لشکرگاه کردند و بکار سنگر پرداختند و از آنسوی سید یحیی چون توپ را بی فرمان یافت بمیان قلعه شتافت و اطراف برج و جدران او استوار کرد و مدت پنجروز هر دو لشکر نگران یکدیگر بودند و در این ایام مصطفی قلیخان چند کرت رسایل و رسل برد که این جنگ و جوش را بمصالحت و مسالمت بپای برد مفید نیفتاد شب ششم سید یحیی کلماتی چند بر کاغذپاره ها رقم کرده از کردن اصحاب خود بیاویخت و گفت با این ادعیه شما را از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد آنگاه سیصد تن از آن جماعت از بهر شبیخون مواضعه کردند و برخی با تیغهای کشیده و گروهی با گرزهای چوبین از قلعه بیرون تاختند و صیحه زنان روی بلشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا دمیدن صبح رزم دادند و چنان بلشکرگاه داخل شدند که مصطفی قلیخان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند در آن رزمگاه یکصد و پنجاه تن از ایشان مقتول گشت بامدادان کشتگان خود را برگرفته باز قلعه شدند و بدانستند که آن کاغذپارها کاری نباشد و سپر گلوله توپ و تفنگ نشود و با اینهمه جلادت از لشکریان چهار تن بر زیادت نکشتند و پنج تن را بر افزون جراحت نکردند بالجمله سید یحیی بفرمود تا هم در آن شب کشتگان را از پس دیوار قلعه بخاک سپردند تا سپاه دشمن عدد ایشان نداند و دل قوی نکنند اما مردم نیریز چون کذب سید یحیی را معاینه کردند و حیله او را باز دانستند یک یک و دو دو از کنار او فرار کرده بخانهای خویش همی شدند چون سه روز از این واقعه سپری شد یکبار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون شتاب گرفتند و تا کنار لشکرگاه یورش بردند مهرعلیخان و مصطفی قلیخان بکار درآمدند و مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا دهان توپها و تفنگها را بجانب ایشان بگشودند

مقاتله سید یحیی با لشکریان و خاتمه کار او

انجماعت را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ کرده روی بقلعه نهادند و از آنسوی چون شاهزاده فیروز میرزا وارد شیراز شد ولیخان سیلاخوری را با فوجی که در تحت فرمان او بود بمدد لشکر بیرون فرستاد لکن قبل از رسیدن ولیخان چون سید یحیی وخامت عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب راه کرده بود بدانست سر مداهنه و مهاونه پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز ابواب رسل و رسایل فراز کرد چندانکه سید یحیی صحبت او را بسلامت نزدیکتر دانست و اصحاب خود را معهود داشت که هنوز بجای بودند پراکنده ساخت و آسوده خاطر بمنزل او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بدیدار او نیاز برده از قفای او یک ناز بجاعت بگذاشت آنگاه گفت شما را که در نیریز از ملک خویشتن خانه ایست صواب آنست که شب در سرای خویش شوید و آسوده بغنوید تا مردمان چون این بپسندید یکباره از جنگ و جوشش بنشینند و هر کس بکار خویش درآید و از این فتنه بیاسایند سید یحیی طوعا و کرها گفتار او را پذیرفتار شد و شامگاه با یکتن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکر خان و جماعتی دیگر از محبوسین که بعد از بیرون شدن سید یحیی از قلعه رها شده بودند بر سر او تاختند و او را عرضه تیغ و خنجر ساختند بعد از قتل او مهر علیخان و مصطفی قلیخان دو پسر او را با سی تن از اصحاب او دستگیر نموده باکنده و زنجیر بشیراز آوردند نصرة الدوله بر پسرهای او بخشود و ایشان را بحفظ حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را بمعرض عتاب درآورد و جهان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او بدست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله بشکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصر خان پسر شیخ عبدالرسول خان دریابیکی رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن قراول بر او بگماشته روانه طهرانش داشت و حکومت بندر ابوشهر را میرزا حسنعلی خان دریابیکی پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مفوض فرمود و نظم حدود دشتستان و اراضی تابعه آن را نیز بعهده کفایت او گذاشت میرزا حسنعلی خان برحسب فرمان با مردم خود طریق بوشهر برگرفت چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ نصر خان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانه واده او پوشیده یکباره در قلع قبایل خواهند کوشید و از بیمی سخت بترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بایستاد و بعمارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از در دوراندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بروی صعب افتد از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان برسید او را از درآمدن بشهر دفع داد میرزا حسنعلی خان از بیرون شهر او تراق کرده صورت حال معروض حضرت نصرة الدوله نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با افواجی که در تحت فرمان او بود مأمور فرمود تا با توپخانه و قورخانه بدانجانب روانه شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ حسین خان و طرد و منع لشکر را از دخول بشهر معاینه کرد و بدانست اینکار جز بکشش و یورش و نهب و غارت راست نخواهد شد چنان صواب شمرد که آتش در خشک و تر زند و مجرم را با منقاد و بیگناه یکدست کیفر کند پس مکتوبی با بزرگان و تبعه

دول

دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر طاغیان واجب افتاده ساکنین این بلده را آگهی میرسانم که نخستین بحکم عهدنامه تبعه دول متحابه با اموال و اثقال از این شهر بیکسوی شوند و سکنه این بلده نیز بهر دیه و قریه که خواهند کوچ دهند و اگر نه خطی نگاشته خاتم برزنند که بعد از فتح این حصار هر کس عرضه هلاک و دمار شود هیچ خونخواهی را نرسد که از حال وی باز پرسد چه آنگاه که این لشکر کینه توز مانند برق خرمن سوز درین شهر درآید از باز پرس کس نهراسد و دوست از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر در بردند و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند وحشتی و دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خورد و بزرگ افتاد شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و بدانست که در تنگنای حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشاران را حاضر نموده آن زر که از بهر عمال دیوان بر ذمت نهاده بودند از ایشان ماخوذ داشت و با زن و فرزند و خویش و پیوند و احمال و اثقال بر زورقها دررفته بادبان برکشید و کشتیها براند روز دیگر مردم شهر مصطفی قلیخان را از فرار او آگهی دادند و او را پذیره شده بحشمت تمام بشهر درآوردند مصطفی قلیخان در معبر بازار و برزن و فراز برج و باره نگاهبانان برگماشت و آن بلده را انتظام کرد و میرزا حسنعلی خان دریابیکی را در حکومت خویش استوار بداشت و صورت حال را معروض کارداران دولت نمود شاهنشاه ایران در پاداش این نیکو خدمتی او را بمنصب میرپنجگی و حمایل بنفتخر و شادخاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوهکیلویه و آن اراضی داشته اند و در کمال استبداد و استقلال میزیسته اند میرزا قوام الدین که اکنون بمیرزا قوام مشهور است چون جلادتی بسزا داشت و حکمرانان فارس را مکانتی بواجب نمیگذاشت در اول شباب او را از حکومت کوهکیلویه دفع دادند بلکه از مال و خانه خلیع ساختند لاجرم نزدیک بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله روز بهی شمرد چون نوبت حکومت فارس بشاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریمخان قاجار در کوه کیلویه فرمانگذار شد امور آن اراضی روی باشفتگی گذاشت میرزا قوام الدین که انتظار چنین روز داشت چون این خبر باز دانست بر اسبی رهوار برنشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و بحصانت حصارها و رزانت معقلها پرداخت و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با مشایخ [illegible] اعراب مستظهر گشت و سر بخودسری برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت مترددین دقیقه [illegible] این بود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ایوان ثانی صابی و سحبان است و در میدان همسر پسر دستان برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم گلپایگان و خوانسار و فریدن و چار محال چنانکه بدان اشارت شد از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اشرار قبایل بیرانوند و سکوند و دیگر طوایف را ماخوذ داشته بصحبت نگاهبانان روانه دار الخلافه فرمود و از لرستان بدزفول و شوشتر سفر کرد و آن اراضی را نیز بنظام بداشت و مردم فتنه جوی را

دستگیر نموده بحضرت دار الخلافه فرستاد و چون از نظم لرستان و خوزستان بپرداخت سلیمانخان سهام
الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت او رتبت وزارت داشت بفرمود تا با پنجهزار تن سواره و پیاده
و شش عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را انتظام کند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را
که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد و منال دیوانی رامهرمز و بهبهان و فلاحیه چعب را
ارتفاع دهد بالجمله سلیمانخان با لشکر از پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر دقتی واجب افتد
خود نیز با او پیوسته شود و بعد از رسیدن سلیمانخان سهام الدوله برامهرمز بزرگان آن اراضی و مشایخ
اعراب او را مکانتی لایق نهادند و چنان نمودند که چندانکه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانیم او را
از خویش راضی نداریم نخستین دفع او باید کرد آنگاه از ما اطاعت و انقیاد جست لاجرم سهام الدوله لشکر
خویش را ساخته جنگ کرده نخست در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم ملا آمد و این قلعه در دامان جبلی است و از
دو جانب جبل رودی عظیم میگذرد که بی کشتی و مراکب بحری آنرا عبره نتوان کرد سهام الدوله در یکفرسنگی
آن قلعه لشکرگاه کرد چون دران محال این خبر سمر گشت نخستین شیخ حاکم و صداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر
و شیخ عبدالله خان که هریک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه
سهام الدوله براندند و در انجا اتراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکری نامور
تا دو فرسنگی لشکرگاه سهام الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدوله را حصار
دادند چون اینخبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید لختی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را بمیان مشایخ اعراب
رسول فرستاد و هریک را بلغت عرب با خط خویش کتابی کرد و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید
داد رزانت رویت و حسن تدبیر شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرد و اول کس شیخ مذکور که از اجله مشایخ بود
بحضرت وی آمد و بر اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جامه خانه وی خلعتی چند ماخوذ داشته بمیان مشایخ
اعراب بازگشت نمود و هریک را به تشریفی جداگانه بنواخت و روی دل ایشان را با جانب شاهزاده

مقاتله سهام الدوله با میرزا قوام الدین و مشایخ عرب

ساخت لاجرم مشایخ اعراب بتفاریق بمساکن خویش شتاب گرفتند و از اعانت میرزا قوام کناره جستند
لکن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده نیز با داستنکاف میورزیدند سهام الدوله چون این بدانست بعد از
پراکنده شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر آن جماعت برفت و در عرض راه صداد شاه و شیخ حاکم و شیخ
جابر را دستگیر نموده بنزدیک شاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشان را با کنده و سلاسل بشوشتر
برده در قلعه سلاسل باز داشتند و بعد از یک ماه روانه دار الخلافه نمود و چون هنوز در تدمیر میرزا قوام
الدین و تسخیر قلاع او از کارداران دولت فرمان نداشت سهام الدوله را مامور بتوقف آن محال فرمود
و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود این هنگام چون در امر میرزا قوام الدین فترتی عارض گشت
میرزا سلطان محمد خان که برادرزاده و داماد او بود هم بروی تعرضی آورد و گفت این زر و مال که از رعیت
ماخوذ میداری صواب آنست که بنزدیک فرمانگذار فارس انفاذ داری و آسوده خاطر در خانه خود بشرط
حکومت زیستن کنی چه واجب است که این زر بر لشکر چریک بپراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره

کنی

کنی میرزا قوام الدین که بجلادت و شجاعت خویش مغرور بود سر بدین سخنان در نیاورد و همچنان با عداد
کار رنج میداشت این بود تا منشور مقاتلت و قلع و قمع او برسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه چم ملا فرمان
کرد پس سهام الدوله نخستین با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین رزمی سخت بداد و او را بشکست میرزا
قوام الدین چون این بدید با لشکری انبوه بمدد پسر از قلعه بزیر آمد و با میرزا رضا بپیوست از نیسوی سهام الدوله
برحسب فرمان شاهزاده آهنگ شبیخون نمود و از اول شب علیرضاخان بختیاری و توشمال خان فیلی را
با هشتصد تن مرد دلاور از آب عبره داد و با اینکه جمعی در آب بجهان دیگر شتاب گرفتند لشکر بدان نگریسته
از رود بدان سوی شده بکنار قلعه آمدند و قلعه گیان نیز بمدافعت کمر به بستند و نه تن از لشکریان را بزخم گلوله
از پای در انداختند و بیست و دو کس را مجروح ساختند با این همه سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و بحکم
یورش قلعه را فرو گرفتند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا
بدست کردند و توپی بزرگ که از زمان نادرشاه افشار در انجا بجای بود و حملش در آن هنگام صعب
مینمود بفرمان شاهزاده خرد و درهم شکستند از پس این میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از حربگاه به
قلعه بهبهان گریخت و میرزا رضای پسرش بمیان قبایل ممسنی فرار کرد لاجرم برحسب فرمان شاهزاده
سهام الدوله غضنبانخان را که با میرزا قوام الدین خصمی داشت بحکومت آن محال بازگذاشت و خود طریق
قلعه بهبهان برداشت و چهار ماه آن قلعه را حصار داد در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که
برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر سکون داشتند بدست لشکریان گرفتار شدند بعد از
گرفتاری ایشان مردم شهر در تسخیر قلعه با سهام الدوله همداستان گشتند و ازین روی کار بر میرزا قوام الدین
صعب افتاد و از زخم گلوله توپ و تخریب قلعه درهم شد و با چند تن از مردم شهر مواضعه نهاده نیمشبی با
جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه بزیر آمده طریق فرار برداشت و در چهار فرسنگی بهبهان بقلعه گل و گلاب
گریخت بعد از فرار او سهام الدوله قلعه بهبهان را ویران نمود و همچنان از دنبال او بجانب قلعه گل و گلاب شتاب

فتح قلعه گل و گلاب و خاتمه کار میرزا قوام الدین

گرفت و آن قلعه را بمحاصره انداخت از قضا مراد علی که یکتن از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قاید حرسه قلعه
بود بمیان قبایل ممسنی سفر کرده این هنگام مراجعت مینمود در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را
دیدار کردند و ماخوذ داشته بنزدیک سهام الدوله آوردند سهام الدوله او را خطاب کرد که فتح گل و گلاب
ترا از عقاب و نکال رهائی تواند داد و اگر نه ترک سر بگوی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم این خدمت را
بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را بلشکرگاه آورده بشرط گروگان باز داشت و خود
بدرون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابدید او نیمشبی میرزا سلطانمحمد خان را با گروهی از تفنگچیان و دو عراده
توپ و پانصد تن سوار جرار بجانب قلعه گل فرستاد و مراد علی بیتوانی در بگشاد و لشکریان بی کلفت
خاطر بقلعه درآمدند اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعه گل بحصن گلاب گریخت و درینوقت شاهزاده
فیروز میرزای نصرة الدوله که فرمانگذار فارس بود عباسقلی خان سردار لاریجانی را مامور بنظم بهبهان
و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما از اینسوی چون از قلعه گل آب بقلعه گلاب باید رفت چون سه روز

میرزا قوام الدین در قلعه کلاب روز بروز بی آب ماند ناچار از قلعه بزیر آمده با دو تن از مردم خود پیاده از قلل شامخه و شوامخ جبال طریق فرار برداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و بنزدیک نصرة الدوله کسیل داشتند چون این خبر بنصرة الدوله آوردند از دور اندیشی علی سلطان قراگوزلو را با جماعتی از سرباز و دو عراده توپ تا میان قبایل ممسنی باستقبال او بیرون فرستاد تا مبادا اشرار قبایل او را از بند رهائی دهند و دیگرباره فتنه آغاز د لاجرم او را مغلولا بشیراز آوردند و صورت حال را معروض حضرت دار الخلافه داشتند و از آنسوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعه کل و کلاب سهام الدوله آن اراضی را بعهده کفایت عباسقلی خان گذاشته خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نواخت و نوازش شاهزاده گشت و از این پس چنان بحسن رویت و ظهور جلادت مملکت خوزستان و لرستان را شاهزاده بنظام داشت که کس از آن پیش نشان نمیداد و چون اینمعنی در حضرت شاهنشاه ایران مکشوف افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهانه فرمود و او را از بهر حکومت دار الخلافه طلب داشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را منشور بردند که سفر کلپایگان و خوانسار کرده آن محال را انتظام کند لاجرم شاهزاده بجانب کلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را از اشرار بپرداخت و از آنجا سفر چاپلق کرده ولیخان سرتیپ و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور روانه اصفهان نمود و آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عتبات عالیات میرفت چنانکه بدان اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت باصفهان داد و خود باز بروجرد شد و هم درینسال حکومت کلپایگان و خوانسار برحسب فرمان شاهنشاه ایران او را تفویض گشت و حاجی رحمن را که از منسوبان حاجی ملا اسد الله مجتهد بود و در بروجرد موروث فتنهای بزرگ میگشت ماخوذ داشته به تبریز فرستاد تا در آنجا مقیم باشد و خود سفر نیزار و خلجستان نموده در شکارگاه نیزار بتقبیل سده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت و بعد از رخصت انصراف قلاع مردم سرلک را که در حوالی محلات بنیان کرده بودند و قاطعان طریق را معقل و مامنی بود همه را با خاک پست کرد و از آنجا بعزیمت تاختن برده چند قلعه از جماعت بختیاری ویران نمود آنگاه مراجعت ببروجرد فرمود و از مردم توانا یکفوج سرباز جدید گزیده ساخته بنظام بداشت و هم درینسال شاهنشاه ایران برای زیارت سده سنیه و تقبیل عتبه عالیه حضرت معصومه بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دار الامان قم فرمود و ایوان قبه مقدسه را که شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی فرمان کرده بود که از زر ناب کنند و بانجام نرفت بفرمود تا بپای بردند و چند انکه بایست از بذل زر دریغ نداشت و در آنجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعظم و اجل علمای ایران او ست بحضرت شاهنشاه تقرب جست و بخواستاری او حمل رعایای کاشان از منال دیوانی تخفیف یافت آنگاه موکب پادشاهی از راه نیزار و ساوه رهسپار آمد و شاهنشاه ایران بدار الخلافه طهران مراجعت فرمود و هم درینسال عباسقلیخان لاریجانی که حکومت بهبهان داشت چنانکه بدان اشارت شد میرزا قوام الدین را محبوسا بشیراز فرستاد و فیروز میرزای نصرة الدوله او را کسیل طهران ساخته بیست و دوم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت

و همچنان

سفر کردن احتشام الدوله ببعضی از بلدان عراق و انتظام آن اراضی

حبس میرزا قوام الدین در طهران

و همچنان محمد باقر خان نوئی که از جماعت الوار پشت کوه است با عباسقلی خان طریق عصیان سپرد و در پشت کوه باستظهار قلعه که حصانتی بکمال داشت عباسقلی خان را مکانتی نمیگذاشت لاجرم عباسقلی خان گروهی از سربازان لاریجانی را بدفع او فرستاده او را در پشت کوه حصار دادند و بقوت یورش آن قلعه را گرفته او را مغلولا تا بهبهان آوردند و بمعرض عقاب و نکال بازداشتند و هم درینسال محمد امین خان والی خیوق اتا نیاز محرم را که یکتن از مقربان حضرتش بود بسفارت ایران مامور داشت و او روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت و روز بیست و یکم تقبیل سده سلطنت حاصل نمود و چند سر اسب و چند بهله توشش که از خان خیوق آورده بود پیش کشید و عرضه او را نیز پیش داشت و هم درینسال شاهزاده طهماسب میرزای موید الدوله که فرمانگذار مملکت کرمان بود عبد الله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو و ملایری و تویسرکانی و لشکر جیان زرنی و بیستانی و افشار بنظم گرمسیر و بلده بمپور مامور داشت و او را توپخانه لایق بسپرد و عبد الله خان بدانجانب کوچ داده آن اراضی را انتظام کرد و قلعه ایرندکان را از تحت تصرف محمد علیخان بلوچ بیرون کرده بمدد خان سپرد از پس آن محمد علیخان از در ضراعت دوستمحمد خان عم خود را بشفاعت برانگیخت و موید الدوله برحسب فرمان کارداران دولت او را مطمئن خاطر ساخته ملتزم خدمت گشت و هم درینسال مجار جنرال سر هنری بوطون که در ایران مشهور بلنزی صاحب است و بسیار وقت در تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در دار الخلافه رخت بجهان دیگر برد و او از مردم اسکاتلند است و هم درینسال سامخان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج و میرزا عبد الباقی متولی باشی برحسب فرمان راه خراسان برداشته بیستم ربیع الثانی بشهر مشهد مقدس درآمدند و حکم شاهنشاه ایران را ابلاغ دادند لاجرم حسام السلطنه برحسب فرمان قراولخانهای شهر مشهد را بنیان کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال سلیمانخان دنبلی منشور حکومت تربت یافت و محمد تقی خان جوانشیر بجای مرتضی قلیخان حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضا خان قاجار دولو بحکومت اردبیل ممتاز شد و محمد حسنخان نوری کارپرداز مشگین آمد و قاسمخان جارچی باشی حکومت قراجه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا حاکم ارومی شد و محمد علی خان ماکوئی منصب میرپنجگی گرفت و هم درینسال شفیع خان نایب اول آجودان باشی مامور بسفر لندن شد تا بنام مصلحت گذاری در آنجا مقیم باشد و هم درینسال برحسب فرمان پادشاه ایران در دار الخلافه طهران در هر معبری و برزنی قراولخانه بنیان کردند و گروهی از سرباز برگماشتند تا شب و روز در آنجا اقامت کرده نگران وارد و صادر باشند تا هیچکس با هیچکس جور و ظلم نتواند کرد و برحسب فرمان نیز در تبریز بنیان قراولخانها نمودند

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه در سال یکهزار و دویست و شصت و هفت هجرت نبوی

چون یکهزار و دویست و شصت و هفت سال از هجرت نبوی علیه آلاف الثناء و التحیه سپری شد مطابق سنه تنگوزئیل ترکیه از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون یکساعت و پنجاه دقیقه برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و ملک الملوک عجم ناصر الدین پادشاه خلد الله سلطانه بآئین فرخنده و جم جشن

رسیدن سفیر خان خوارزم

نظم بلوچستان بحکم موید الدوله

سفارت شفیع خان بلندن

بنیان قراولخانه در ایران

نوروزی بپای برد و بعد از سپردن بساط عید و بذل تقید و طریف بر وضیع و شریف فرمان کرد که شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکتاز محال مشهد مقدس دست باز نگیرند کیفری بسزا کند لاجرم حسام السلطنه بصلاح و صوابدید سامخان ایلخانی و عباسقلی خان جهان بیکلو که منصب میرپنجگی داشت باعداد کار پرداخت و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از دار الخلافه طهران نیز فوج قراجه داغی و شقاقی و سواره شاهسون و پیرانوند و مافی برا ثر یکدیگر برسیدند بالجمله چون دو ماه از عید نوروز سپری شد حسام السلطنه نخست بفرمود ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته بند بر نهادند تا بسرخس کس خبر باز ندهد آنگاه از شهر مشهد خیمه بیرون زد و لشکر را کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی بنهایت صعب است و از کوه مزدوران تا اراضی شوریق که چهار فرسنگ است موردی و مشربی بدست نشود و هم در شوریق جز آبی شور نیست مع القصه حسام السلطنه تا شوریق براند و در آنجا بنه و آغروق و احمال و اثقال را از قفا بداشت و سه عراده توپ و جماعتی از لشکر را بجای گذاشت تا حراست بنه و آغروق کرده از دنبال کوچ دهند و پنجهزار و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه گزیده کرد و از شوریق تا بسرخس که پانزده فرسنگ مسافت بود ایلغارکنان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه بریدآنگاه که روز برآمد و آفتاب بتافت لشکریان را سورت گرمی باد و حرارت حرکت بهدست شده بسیار کس را از پای درآورد چنانکه از شدت عطش بروی درافتادند شاهزاده بفرمود ایشان را بر بارگیرها حمل داده براندند و معدودی از سربازان که در کنار گز و خار بیابان از رنج خستگی پناه جسته بودند بعد از عبور لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند بالجمله حسام السلطنه با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز دیگر بدو فرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده از رنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران برنشستند و هم در آن روز یکصد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه بلده اسیر کرده بلشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست و بلند آن اراضی آگهی داشتند بتاختند و هزار نفر شتر براندند و روز دیگر باتفاق سوار تیموری و سه عدی تا ارض شیرتپه که دو منزل از آنسوی سرخس است ایلغار کردند و صد هزار گوسفند تا فزدوران و آق دربند براندند و هر کس بهره و نصیبه خویش برگرفت و چون ازین نهب و غارت هول و هربی بزرگ در خاطر ترکمانان افتاد و حسام السلطنه بفرمود تا لشکر برنشسته طریق سرخس پیش داشتند و چون با قلعه سرخس یک تیر پرتاب پیش نماند ترکمانان پیاده و سواره گروه گروه از شهر بیرون تاختند و لختی بمبارزت پرداخته سودی نبردند ناچار مراجعت نموده متحصن شدند شاهزاده در ظاهر سرخس اوتراق کرده چهارده روز ایشان را حصار داد در این وقت مکشوف افتاد که محمد امین خان فرمان گذار خوارزم با سپاهی زر مجوی سفر مرو کرده و هرگز اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت و از اینسوی بزرگان سرخس نیز بحضرت شاهزاده آمده اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بر ذمت نهادند که هرگز پیرامون عصیان نگردند و در اراضی خراسان دست بنهب و غارت نگشایند لاجرم حسام السلطنه از در دوراندیشی و اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز پس آمد و در آنجا او تراق فرمود بزرگان سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیمناک شدند که مبادا دیگرباره آهنگ

سرخس کند

سرخس کند پس کس بمرو فرستاده از خان خیوق طلب مدد کردند و او دو هزار سوار بمدد ایشان گسیل داشت و سواران او تا نزدیک بلشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند از قضا سواران مافی که طلایه لشکر بودند با ایشان بازخوردند و رزم به پیوستند زمانی دراز بر نیامد که سواران مافی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه رسید حسام السلطنه گروهی از سواران را بمدد ایشان بیرون فرستاد لکن چندانکه شتافتند گرد سواران ترکمان را نیافتند و ازین واقعه سپاه خوارزم و لشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه همدست و همپشت همه روزه در اطراف لشکرگاه تاختن میکردند و گاه گاه لشکریان را اسیر میگرفتند حسام السلطنه ناچار از آنجا کوچ داده تا اراضی مشهد مقدس براند و در کال یاقوتی لشکرگاه کرد و از آنسوی خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ بر کوچ برفت و در آنجا با مردم سرخس برای نهب و غارت محال مشهد مواضعه نهاد و پنجهزار سوار از مردم خوارزم و مرو و سرخس گزیده ساخت و فرمان داد تا باراضی تربت تاختن برده دو قلعه محکم مفتوح ساختند و زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و اثقال ببردند ازینطرف چون خبر ورود ترکمان در محال مشهد گوشزد حسام السلطنه شد سامخان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج را با فوج تربتی و ترشیزی و دو هزار سوار و شش عراده توپ بیرون فرستاد و ایشان از کال یاقوتی تا کوهستان هرات دو روزه ایلغارکنان برفتند وقتی برسیدند که ترکمانان با اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان بجانب سرخس می شتافتند لشکریان از گرد راه اسب بزدند و سر راه بر ترکمانان تنگ ببستند لختی از هر دو سوی کار بقتال رفت ناگاه ترکمانان گرد توپ و سرباز را بدیدند که هم اکنون از راه در میرسند از برای ایشان دیگر قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران باز داشتند اما لشکریان بدین قدر قناعت نکردند و از دنبال ایشان برفتند و از آنجماعت سیصد تن اسیر و چهارصد سر اسب بگرفتند و اسیران ترکمان را برداشته بلشکرگاه آمدند بر زیادت ازین جماعتی از ترکمانان که هنگام هزیمت اسب رونده نداشتند در شعاب جبال در میان درختستانها پنهان شدند و هفته پیش با کم مردم تربت و اهالی سرجام بمیان درختستانها رفته یک یک و دو دو و اسب و مرد گرفته بمراتع خویش باز میشدند بعد ازین فتح خان خوارزم بجانب خیوق کوچ داد و مردم سرخس را دهشتی عظیم بگرفت چنانکه یکباره از آن بلده بیرون شده پانزده فرسنگ براندند و در شوره کال رحل اقامت انداختند و از آنجا بسیار کس را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند و خواستار شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکمی برایشان بگمارد و ایشان را در شمار رعیت خویش بدارد حسام السلطنه پوزش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان دریجزی را بحکومت آنجماعت فرستاد و بعد از رسیدن عباسقلی خان بشورکال مردم سرخس آسوده خاطر شدند و یک نیمه با سرخس مراجعت کردند و نیم دیگر در شورکال حط رحال دادند عباسقلی خان نیز مدت سه ماه در شورکال رتق و فتق امور آنجماعت را بر ذمت داشت ترکمانان از آن نفاق که در جبلت دارند با عباسقلی خان از در صدق و صفا نبودند لاجرم آنگاه که حسام السلطنه مراجعت بمشهد مقدس نمود با میر احمد خان جمشیدی که از قبل خان خیوق در میان قبایل روز می گذاشت در نهانی مواضعه کردند که سر بطغیان برآورند و عباسقلی خان را دستگیر سازند عباسقلی خان بفحص

و فراست اندیشه ایشان را بازدانست و صبحگاهی بدست آویز شکار کردن و نخجیر افکندن برنشست و از میان قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس عنان بازنکشید از پس او مردم سرخس سر بشوریدگی برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز نداشتند و هم در این سال غلامحسین خان سپهدار که حکومت اصفهان داشت حاضر درگاه گشت و برحسب فرمان چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی مامور بنظم اصفهان گشت و چون ایامی چند منقضی شد بنشان نیابت حکومت اصفهان فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از اعوانان سپهدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته با کنده و زنجیر گسیل دارالخلافه داشت و همچنان کریم اروجنی را که مردی راهزن بود و در اروجن حصنی حصین و معقلی متین داشت مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود و پس ماخوذ داشته بند بر نهاد آنگاه محمدرضاخان نایب چارمحال را حکم داد تا با هزار تن تفنگچی قلعه او را حصار داد و مردم اروجن که هیچوقت از شر او ایمن نبودند نیز مدد کردند تا بغلبه قلعه او را فرو گرفتند در میانه چند کس مجروح و مطروح افتاد بالجمله بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را بتمامت ماخوذ داشته با کنده و زنجیر باصفهان آوردند و در زندان کردند بعد از عبور شاهنشاه منصور باصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم آن اراضی را از زحمت آن جماعت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کندمانی و علی میرزاخان فریدنی که از تعدی و راهزنی خودداری نمیتوانستند دفع ایشان بر چراغعلی خان واجب گشت پس ابوالقاسم خان سرهنگ فوج دماوندی را با سربازان او و نجفقلی سلطان را با سه عراده توپ برداشته تا نجف آباد براند و از آنجا خطی به آقا محمد کندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته با ما پیوسته شو و خود باستعجال تا چارمحال برفت در آنجا آقا محمد کندمانی با پسر خود جعفرقلی و بیست تن از خویشاوندان او حاضر شدند لکن از دور و نزدیک نگران خویشتن همی بود چراغعلی خان ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان فرصتی بدست کرده آن جماعت را بتمامت بگرفت و با کنده و زنجیر باصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی میرزاخان چون رسیدن او را اصغا نمود بحراست خویش پرداخت و در قلعه خود متحصن گشت چراغعلی خان بدو نوشت که اگر تو را از من دهشتی است نخستین پسر خود را نزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم علی میرزاخان برحسب حکم پسر را بدو فرستاد و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من فرداشب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود کوچ دهم میهمان علی میرزاخان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعه او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود بقلعه از در مهربانی و حفاوت بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد برج و باره این قلعه را پست کن تا نگویند سر طغیان و عصیان داری علی میرزاخان مردم خود را برانگیخت تا برج و باره را خراب کردند آنگاه در میان او و برادران او فتنه برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از در مخاصمت بیرون شدند چون خویش و پیوند علی میرزاخان گرد او را میان بستند و او را نیز قلعه و معقلی نماند چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند بر نهادند و باصفهان فرستادند و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب با هم انجمنی کردند و دوازده تن از میان خود اختیار کرده نام ائمه اثنی عشر را بر ایشان نهادند و تصمیم عزم دادند

مامور شدن چراغعلی خان زنگنه بنیابت حکومت اصفهان

که وقتی

که وقتی برشورند و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شد و ناگاه گروهی را بر آن جماعت تاخته ایشان را دستگیر نمود و علمای بلد را حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداختند و هیچ فتوری در عقاید ایشان نتوانستند کرد لاجرم فتوی بر قتل آن جماعت راندند و عوانان دیوان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان برده مقتول ساختند و دیگر زین العابدین رئیس جهیار از مشهدی علی که حب ریاست جهیار داشت بیمناک شد که مبادا دیوانیان خدمت جهیار را با او تفویض دارند پس مشهدی علی را بخانه خویش دعوت کرده او را خبه کرد آنگاه سرش برگرفت و تنش را با خاک سپرد و چون چراغعلی خان این معنی را مکشوف داشت زین العابدین را بدست پسران مشهدی علی سپرد تا بکیفر پدر خون او را هدر کنند پسران را آن قوت و غلظت در طبع نبود که قاتل پدر را بتوانند کشت لاجرم دختر مشهدی علی دژن او پیش تاخته نخست زین العابدین را با طناب خبه کرد هم آنگاه سرش را ببریدند و تنش را با خاک راه افکندند و دیگر در ایام نیابت خویش برحسب فرمان شاهنشاه ایران در جنب عمارت هفت دست اصفهان بنیان خانه رفیع و وسیع کرد و آن را بر زاینده رود اشراف داد و همچنان پل خاجو را که نزدیک بانهدام و انخراب بود عمارت کرد و هم در این سال رضاقلیخان ناظم مدرسه دارالفنون که در فنون نظم و نثر بلاغتی بکمال داشت مامور بسفارت خوارزم گشت و برحسب فرمان شاهنشاه ایران سه شنبه پنجم شهر جمادی الآخره از دارالخلافه طهران بیرون شده راه برگرفت و آتانیاز محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش ذکر او رفت با وی همراه گشت بالجمله رضاقلیخان صعب و سهل مسالک را درنوشته بیست و چهارم جمادی الآخره وارد استراباد شد و پس از شانزده روز اقامت طبل رحیل بزد و باتفاق قرا خان اتابای ترکمان و چند تن سوار دیگر از قبیله یموت که دلیل راه توانستند بود راه برداشت و از لب رود گرگان آب و آذوقه بیست منزل راه را که همه بیابان بی گیاه و میاه بود حمل داده دهم شهر رجب کوچ داد و سلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار گشت اتانیاز محرم لختی از پیش براند و در قراقلاع منزل بساخت و بکار میزبانی پرداخت اما از آنسوی چون محمدامین خان والی خوارزم هفته قبل از ورود رضاقلیخان سفر مرو کرده و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشت در تکریم مقدم و تعیین منزل و تقدیم پذیره او فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا سرکرده سواران قزلباش در غره شعبان باستقبال رضاقلیخان در قراقلاع برسید و از آنجا باتفاق طریق خیوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده درآمدند و بصوابدید یعقوب بن یوسف وزیر خان خیوق که مهتر آقا لقب دارد رضاقلیخان را در باغ و عمارت محمدرحیم خان فرود آوردند و ملا مختار هراتی مهماندار او گشت و هم در این وقت از قبل خان خوقند خدایارخان بسفارت خیوق برسید و چون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او نیز مانند رضاقلیخان اقامت خیوق اختیار کرد و از طرف دیگر چنان افتاد که نورمهدی سفیر امیر نصرالله امیر بخارا را که بسفارت روم رفته بود و از سلطان روم انفیه دانی مرصع بجواهر ثمین با میر بخارا می برد بدست غلامان والی خوارزم اسیر شد او را نیز بخیوق آورده باز داشتند اگر چه نسب محمدامین خان و امیر نصرالله هر دو به اوزبک خان منتهی میشود لکن در میان ایشان کار بمقاتلت و مبارزت میرود و هر یک آن دیگر را تاخت

سفارت رضاقلیخان لله باشی بخوارزم

همی خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده کنایت از آنکه این قوم بخاری فرمان بردار مستند مع القصه رضاقلیخان متوقف خیوق گشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن خبوشانی که چهار سال اسیر بود و صید محمود توره او را بغلامی داشت و نام خود را پرویز میرزا نهاده خویشتن را پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه میخواند رضاقلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت پرده او را چاک زد و کذب او را از پرده بیرون انداخت بالجمله چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت دهند تا بشهر خیوق درآمده یکدیگر را دیدار کنند و اگر پدری و برادری دارند دریابند چون روز عید صیام پیش آمد و اسیران بشهر درآمدند و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند بسیار کس بنزدیک رضاقلی خان شتافتند و از تعب و زحمت اسیری بنالیدند چنان شد که بیم آن میرفت که اسیران بر مردم خیوق بشورند چه ایشان بعدد و عدت فزونتر از مردم خیوق نباشند ملا مختار صورت این حال را مکتوب کرده بخان خیوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولیخان دولوی قاجار و جعفرقلی خان میرپنج قراجه داغی بجانب گرگان سفر کرده اند و این حدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد لاجرم بتوانی طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال وارد خیوق گشت و روز ورود اسب خود را بگردار سلاطین زیور کرد و چون پادشاهان ایران تاج زر بسر برزد و عاقبت بکیفر این جسارت لشکریان آن سر را با تاج زر بدار الخلافه حمل داده در قدم ملک الملوک عجم انداختند چنانکه در جای خود مذکور میشود بالجمله روزی چند رضاقلیخان را با اتانیاز محرم طلب نمود و از هر در سخن کرد و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت رضاقلیخان گفت اینک یکصد و بیست هزار پیاده نظام و صد هزار سوار و یکهزار و دویست عراده توپ جنگ را ساخته و پرداخته است و همواره دوازده هزار تن سرباز در میدان پیش سرای سلطانی بنظام است و بر سر ماه این جماعت را بمساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان بجای ایشان برگمارند و همچنان در معظمات بلدان ایران قراول خانها بنیان کرده اند که همیشه گروهی از سربازان در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم بمناقشه و مناظره نتواند سخن کرد تا بمکاوحت و مناطحت چه رسد و همچنان از ملکات شاهنشاه ایران و معارف آنحضرت لختی براند در این وقت خان خوارزم گفت من اتانیاز محرم را از در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم و از آنسوی نیز تو بدینجانب بسفارت رسیده و با اینهمه لشکر ایران بگرگان تاختن و از طرفی جنگ سرخس ساختن بیرون طریق مهر و حفاوت بود رضاقلیخان گفت مردم خوارزم با اینکه شیمت مسلمانی دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند همانا در بلدی مومن و کافر با هم نزیستن کند و در شهر شما مسلمانان را اسیر گیرند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را که ما خلیفه رسول خدای دانیم سب کنند و دشنام گویند لاجرم علمای ما ایشان را کافر دانسته اند و بر اسر و قتل ایشان فتوی رانده اند رضاقلیخان گفت این لعن و سب در روزگار سلاطین صفویه بود و اکنون اگر نادانی چنین سخن کند شاهنشاه ایراتش کیفر فرماید و علمای ایران نیز رد و منع چنین کس را واجب شمارند با این همه

بعید باشد

بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته بمعرض بیع و شری در آورند اکنون اگر شاهنشاه ایران را از خود شاد خاطر خواهی هیچ هدیه بزرگتر از آن نیست که اسیران را بدان حضرت گسیل سازی محمد امین خان گفت انجام این امر در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را با زر خریده اند آزادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد اگر من بدینکار فرمان کنم عجب نیست که عصیان ورزند و فتنه آغاز نهند بالجمله سخن را بپای آورد و رضاقلیخان باز جای شد پس از روزی چند او را تشریفی کرد و مبلغی زر بفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد لاجرم رضاقلیخان روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعده طریق مراجعت برداشت و بیست و پنجم از ارگنج کهنه بیرون شده بغاتقر آمد و ملا مختار را که همچنان بمیزبانی او می آمد از آنجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت چون بمنزل تویمت آتار رسید مکشوف افتاد که قبایل یموت با محمد ولیخان بیگلربیگی استراباد ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و هزار نفر شتر یموت را جماعت گوکلان پیش رانده و بیست هزار سر گوسفند ایشان را مردم بیگلربیگی برده اند لاجرم مسالک ترجمه مهالک گشت و معابر تذکره مقابر شد و رضاقلیخان ناچار تا منزل کسک منار و مشهد مصریان برفت و چون از آنجا بیرون شد در عرض راه جماعتی از ترکمانان بر ایشان تاختند و بعضی از بنه و آغروق منهوب ساختند مردم رضاقلیخان و ملازمان محمد شریف بای فرستاده خان خیوق و جماعتی از مردم قافله بمدافعت برخاسته خویشتن داری همی کردند و آن شب را بپای آوردند در اینوقت قاضی یموت که اصغای این قصه کرده بود دررسید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس بنزدیک خواهر قراخان که ضجیع نقدعلیخان یموت بود فرستاد و او را آگهی داد و با اینکه این هنگام قراخان بدست بیگلربیگی محبوس بود خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستاده شاهنشاه ایران باز نداشت و گروهی از سواران یموت را مامور داشت تا ایشان را از زحمت راهزنان رهائی داده بخانه او در آورند روز دیگر رضاقلیخان میرزا علینقی طبیب فوج افشار را که از اسیری خیوق رها ساخته با خود آورده بود بنزدیک محمد ولیخان بیگلربیگی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد بیگلربیگی قلیخان و قلیچ خان را مامور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلعه تا قریب گرگان با ایشان مرافقت کردند بالجمله رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای و صید احمد نقیب خواجه بخارائی عمزاده امیر بخارا و صید میران شاه قندهاری و خواجه رحمة الله خوغندی و چند تن از اسیران را که با خود کوچ داده بود مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل بیک و فتح الله و عبدالله از بندر گرگان طی مسافت کرده باسترآباد درآمدند و از آنجا راه برگرفته هیجدهم شهر محرم وارد دار الخلافه گشتند کارداران دولت محمد شریف بای رسول خان خوارزم را باتفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند روز رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای تقبیل سده سلطنت کرد و بعضی اشیاء که خان خوارزم انفاذ حضرت داشته بود فرستاده او پیش گذرانید و بعد از روزی چند کارداران دولت جواب مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را گسیل ساختند و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکشی پیش داشته

بنیان سد گرگان بفرمان شاهنشاه ایران

تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مکه معظمه شتافت و هم درینسال محمد ولیخان حاکم استراباد برحسب فرمان شاهنشاه بند گرگان را بنیان نهاد و چند ماه روزی هزار مرد مزدور بکار برداشت تا روز بیست وششم شهر شوال آن بنیان را بپایان برده سدی سدید برکشید و خود با سه هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم بامر پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر برآورده از بیست و یکم شهر ذی قعده اطراف لشکرگاه را فرو گرفتند و رزمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کنار لشکرگاه باز پس نشستند درینوقت چون علوفه و آذوقه در لشکرگاه اندک بود جعفرقلیخان میرپنج با جماعتی از لشکریان بجانب آق قلعه کوچ داد ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه او آمده از بامداد تا زوال آفتاب بکشش و کوشش مشغول بودند از پس آنکه دویست مرد و اسب از ترکمانان تباه شد آنگاه طریق فرار برداشتند و دیگرباره لشکری بزرگ انجمن کرده در غرهٔ ذیحجه بر سر لشکرگاه آمدند و نخستین بسنگر سیاه بالا یورش بردند مردم سنگر پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز بمدد رسیده و نه تن از بزرگان ترکمان درین گیرودار گرفتار شده و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قفای هزیمتیان تاختن کرده اسب و اسیر فراوان دستگیر ساختند و از پس اینواقعه روز نهم ذیحجه محمد ولیخان و جعفرقلیخان انبوهی از لشکر و دو عراده توپ برداشته از دنبال قبایل ترکمانان بشتافتند و کرتی دیگر آنجماعت ناچار شده بجنگ درآمدند و درین جنگ یکتن از بزرگان آن قوم که ذوالنون نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغروق بگذاشته هزیمت شدند و از بنگاه ایشان غلات و حبوبات فراوان بدست لشکریان افتاد آنگاه محمد ولیخان مراجعت نموده در کنار نهر گرگان در برابر مساکن طایفه یموت در چند جای برجهای محکم برآورده جمعی از قراولان را برگماشت تا اگر از مردم یموت بجانب استراباد آهنگ کنند هدف گلولهٔ تفنگ شوند و هم درینسال در نوزدهم شهر رمضان میرزا محمدعلیخان نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و هم درینسال امامویردیخان نیشابوری به پشتوانی قلعه حسین آباد و قلعه توزندجان که دو قلعه متین و حصن حصین است آغاز طغیان و عصیان نهاد اللهقلی خان حاکم نیشابور سرباز خلج را که حارس ارک آن بلده بودند مامور کرد تا برفتند و قلعهای ایشان را فرو گرفتند و چهار پسر امامویردیخان را دست بگردن بسته به نیشابور آوردند و دیگر چنان افتاد که جماعتی از زایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه هفتاد سوار ترکمان برایشان تاختن کردند محمد باقربیک شاهسون غلام چاپار که درمیان زوار بود اسب خود را جنبش داده بیکسوی شد و از آنجا یکتنه بجانب سواران حمله افکند و از گرد راه سرکرده سواران ترکمان را بزخم گلولهٔ تفنگ از اسب درانداخت ترکمانان چون کر و فر او را نگریستند از رزم او را مقرون بصواب نداشتند و دانستند چند کس بدست این سوار مقتول خواهد شد تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از غافله بازداشته لختی باز پس شدند از قضا دو تن از زایرین که وامانده غافله بودند از قفای کاروانیان می آمدند ترکمانان بدان شدند که هر دو تن را اسیر گیرند و بجانب ایشان شتاب گرفتند محمد باقربیک نیز این

بدید و اسب

لشکر فرستادن طهماسب میرزای مویدالدوله بحکم اولیای دولت بنظم بلوچستان

بدید و اسب برجهاند و چون راه نزدیک کرد تفنگی بسوی ترکمانان گشاد و داد تا سواران لختی بهم برآمدند و محمد باقربیک را فرصتی بدست شده یکتن از زایران را ردیف خویش ساخته بکنار کاروان رسانید و هم بتوانائی عنان برتافت و دیگر کنان بر روی سواران ترکمان درآمده تفنگی دیگر بگشاد و آن یک زایر را نیز برگرفته بمیان قافله آورد و آنجماعت را بی آسیب بمنزل رسانید و هم درینسال جمعی از زوار که از کرمان بمشهد مقدس می شدند در عرض راه گروهی از بلوچ بدیشان کمین گشادند حاجی بیک نخعی که برحسب فرمان شاهزاده طهماسب میرزای مویدالدوله حارس زوار بود با تفنگچیان خود بجنگ درآمد و مدت شش ساعت بازار مقاتلت و مبارزت رواج داشت در میانه سی تن از جماعت بلوچ و نه تن از تفنگچیان و دو تن از زایرین مقتول گشت در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و زایرین بسلامت عبور کردند از پس آن مویدالدوله خاطر بنظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر بمپور و قلعه سرباز و حصن نسکن مامور داشت و امیر اولیاخان چاپنی و امیر احمدخان لاشاری که هم باستمالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچستان بنزد مویدالدوله سفر کردند هم باو کوچ دادند و از لشکریان جعفرقلیخان سرهنگ با سرباز خدابندلو و کریمخان سلطان برادر جعفرقلیخان و عبدالله بیک یاور و محمدتقی خان بمی و محمدتقی خان سرکرده سوار کرمان و سید علیخان و شاه پسندخان و سالار مهدیخان و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور براند و از آنجا بجانب اراضی سرباز طی طریق کرده در یکفرسنگی نسکن فرود شد و مکنون خاطر داشت که امیر درّاخان که در قلعه سرباز جای دارد و طریق نافرمانی می سپارد دستگیر سازد درینوقت امیر دلمراد که در نهانی با امیر درّاخان موافقت داشت از قلعه نسکن باستقبال آمد و مورد الطاف احمد میرزا شد و چون رخصت مراجعت بقلعه نمود طریق مخالفت گرفت و باعداد جنگ و گشادن تفنگ و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید کریمخان سلطان را باتفاق محمدتقی خان و گروهی از لشکر مامور ساخت تا بقوت یورش قلعه نسکن را فرو گرفتند و امیر دلمراد را با بیست تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست کردند و جماعتی از قلعگیان فرار کرده بهر جانب پراکنده شدند بعد از فتح قلعه نسکن احمد میرزا بسوی قلعه سرباز کوچ داد و سه روز در کنار قلعه نشیمن کرد و همیخواست تا بدست رسل و رسایل مردم قلعه را مطیع فرمان کند چندانکه درین کار رنج برد مفید نیفتاد لاجرم روز چهارم حکم بیورش داد توپچیان دهان توپها بگشادند و سرباز خدابندلو و لشکر بمی و نرماشیری و سیستانی و سالفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فراز کوهی واقع بود و سه دیوار از پس یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته از پس هر در سنگ و لای انباشته بودند لشکریان بدان نگریستند و از چهار سوی صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات حدید کندن گرفتند و قلعگیان نیز بگشادن تفنگ و شمخال مشغول بودند و سربازان با اینهمه پای سخت کرده از دو دروازه عبور کردند و چون بدروازه سیم رسیدند امیر درّاخان را دیگر تاب درنگ نماند آتش بارگ درزد و خود را با یکتن از مردم خویش از باره بزیر انداخته فرار کرد و قلعه سرباز بدست سربازان مفتوح

شد از پس آن مؤیدالدوله سفر بم و نرماشیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمدتقی خان ضابط بمپور و شهدوست خان سرکرده بادی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط تکس و رشید خان ضابط سرحد و سالار مهدیخان ضابط پشته و تسوج بحضرت او شتافته سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و عطیت و خلعت یافتند از پس این وقایع عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت مؤیدالدوله بود بر حسب فرمان مراجعت بطهران نمود و از شاهنشاه ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خدابندلو نیز بتحت فرمان او درآمد و هم در این سال جماعتی از مردم لار آغاز سفاهت کردند و در قلعهٔ بهده که در قلهٔ جبلی بنیان شده که ششصد ذراع ارتفاع دارد متحصن شدند فیروز میرزای نصرة الدوله که این هنگام حکومت فارس داشت جمعی از لشکریان را برگماشت تا بدانجا شده ایشان را حصار دادند و با اینکه در میان لشکر علف و آذوقه چنان نکیاب بود که مردم از یخ گیاه قوت میکردند پای مصابرت استوار نمودند بالجمله روز بیست و هفتم ربیع الثانی فوج سیلاخوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه کیان را کیفر کردند و از پس آن قلعه شهریاری را مسخر داشته با خاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ گرمسیر فارس نمود و فضل الله خان میرپنجه و جعفرقلی بیک یاور اول توپخانه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار سوار از پیش بفرستاد و خود روز هیجدهم ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چهارصد سوار از دنبال کوچ داده قلعه سفید را مسخر داشت و کار آن اراضی را انتظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم در این سال فرمان رفت تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق و بارهبندی شایسته نبود چاپارخانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی مسافت مسارعت توانند کرد و برزیادت از این اگر مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت بیلازم شود از چاپارخانه اسب کری گیرند و با اسب چاپار طی طریق نمایند و همچنان در اصفهان قراول خانها بساختند و قراول چند بگماشتند تا آشفتگی شهر و پریشان کاریهای اشرار را دفع دهند

لشکر فرستادن فیروز میرزای نصرة الدوله بنظم اراضی لار

سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت بدارالخلافه طهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین نامدار از بهر آنکه ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود و غلامان رکاب از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگرچه واجب نباشد گاهی سفری اختیار فرمایند ازین روی شاهنشاه ایران سفر اصفهان را تصمیم عزم داد و در روز غرهٔ شهر رجب از دارالخلافه خیمه بیرون زد و میرزا تقی خان که وزیر اعظم بود باتفاق میرزا آقاخان اعتمادالدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا [illegible]قلی میرزای وزیر مهد علیا والده شاهنشاه و شاهزاده محمدرضا میرزا و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحب دیوان و محمدحسن خان سردار و حسینعلی خان معیرالممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب

و چند تن دیگر از مستوفیان راه برگرفتند و از لشکریان فضلعلی خان بیگلربیگی میرپنج و محمدخان بیگلربیگی میرپنج و فوج ناصریه و فوج گروس و الله وردی خان سرهنگ با توپخانه و نصرالله خان بازنبورکچی و دیگر ملازمان چندکه واجب مینمود ملازم رکاب شدند و فرمان شد تا شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیزخان آجودان باشی بنظم بلده و حفظ ارک طهران قیام نماید و فضلعلی آقای سرتیپ با توپچیان و توپخانه و علیخان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشاخان با افواج سمنانی و دامغانی و حیات قلیخان با فوج گرند و محمدحسن خان با فوج کلهر و مهدیخان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار با فوج ساوجبلاغ و محمدحسن خان سرتیپ با فوج فراهان مأمور بتوقف طهران آمدند و فرمان شد که از صوابدید آجودان باشی بیرون نشوند بالجمله شاهنشاه کوچ داده منزل تا منزل قطع مسافت همی فرمود و روز هشتم رجب وارد قزوین شد علمای بلد و بزرگان شهر پذیره شدند اسکندر میرزا حاکم قزوین باتفاق میرزا موسی وزیر تقدیم خدمت کردند و معروض داشتند که از پیش سدی در سیل قزوین کرده بودند تا از طوفان سیلاب زیانی بشهر نرسد آن سد امروز خراب و مطموس است و بیم آنست که اگر بارانی بزرگ برخیزد یک نیمه ازین شهر دیگرباره بطوفان سیلاب برباد رود شاهنشاه ایران فرمان کرد که آن سد را از روز نخست سدیدتر کنند و هر سیم و زری که بکار رود بجای منال دیوانی بحساب گیرند و روز هیجدهم رجب از قزوین بیرون شده از راه ساوه و سلطان آباد طریق بروجرد برگرفت و چون راه نزدیک شد جلال الدین میرزای پسر خانلر میرزای احتشام الدوله با جماعتی از علمای شهر و بزرگان بلد پذیره شدند و مورد التفات شاهانه آمدند و موکب منصور روز یازدهم شعبان بشهر درآمد اسکندرخان سردار قاجار دولو که حکومت کرمانشاهان داشت در بروجرد حاضر رکاب شد و از بهر رعیت کرمانشاهان و رعایت ایشان سخنی چند بقانون معروض داشت و شاهنشاه دوازده هزار تومان از حمل رعیت کرمانشاهان سبک ساخت و چهار هزار تومان نیز منال دیوان مردم ملایر را تخفیف کرد و نیز میرزا جعفرخان مشیرالدوله که بتحدید سرحد ایران و روم مأمور بود از راه برسید و بتقبیل سدهٔ سلطنت سرافراز گشت آنگاه مردم خوانسار حاضر شده از محمدباقرخان خوانساری و تعدی او دادخواه شدند و از ستم اشراری که با او متحد بودند بنالیدند کارداران دولت جمعی از عوانان را مأمور داشتند تا بخوانسار شده پنج تن از اشرار را مأخوذ داشته به بروجرد آوردند تا بهرهٔ عقاب و نکال آمدند و محمدباقرخان فرصتی بدست کرده از میانه بیرون گریخت و از آن سوی خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و خوزستان و لرستان داشت چون خبر ورود شاهنشاه را به بروجرد اصغا نمود از خوزستان بقدم عجل و شتاب تا بروجرد شتافت و ملازم رکاب گشت و موکب پادشاهی روز بیست و یکم شعبان از بروجرد راه اصفهان پیش داشت و احتشام الدوله که تا خوانسار ملازمت رکاب داشت رخصت انصراف یافته مراجعت به بروجرد نمود چون خبر وصول شاهنشاه باصفهان پراکنده شد وزیر مختار انگلیس و روس از راه ساوه طریق اصفهان گرفتند و سفیر دولت عثمانی نیز بیست و پنجم شعبان وارد اصفهان شد و شاهنشاه روز پانزدهم رمضان راه باصفهان نزدیک کرد علما و اعیان آن بلده باستقبال پادشاه استعجال کردند

و تقدیم خدمت نمودند و چراغعلی خان نایب الحکومه اصفهان نیکو خدمتی کرد و بعضی از اشرار آن شهر را ماخوذ داشته بدربانان پادشاه سپرد تا کیفر گناه خویش معاینه کردند شاهزاده طهماسب میرزای موید الدوله از کرمان وارد شده تقبیل سده سلطنت کرد و فیروز میرزای نصرة الدوله حاکم فارس نیز هشتم شوال از شیراز برسید بعد از نظم آن بلده روز پنجشنبه سلخ شوال شاهنشاه ایران از اصفهان بیرون شده از اراضی نطنز راه بریده و من بنده که بر حسب فرمان درین سفر متوقف کاشان بودم تا اراضی نطنز پذیره شدم و زمین خدمت ببوسیدم و بالطاف و اشفاق شاهانه سر مباهات برافراختم علما و اعیان کاشان نیز تا یکمنزل استقبال کردند و حاجی ملا محمد نراقی که امروز اعلم علمای ایران است شاکر ملاطفت شاهنشاه گشت بالجمله روز هشتم ذی قعده موکب منصور در قریه فین کاشان فرود شد و موید الدوله را در کاشان تشریف کرده رخصت مراجعت بکرمان فرمود درینوقت میرزا تقی خان امیر نظام در حضرت شاهنشاه بالحاح و ابرام اجازت یافته حکم داد تا میرزا علی پیش خدمت خاصه را سواری چند برداشته بکروس بردند و در انجا توقف فرمودند و این امر بر خاطر شهریار ناگوار افتاد ازین روی چون جناب میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدارت کبری یافت چنانکه مذکور میشود کس فرستاده او را مراجعت داد و در حضرت پادشاهی ملازمت فرمود و روز چهاردهم ذی قعده از کاشان حرکت کرده بدار الامان قم سفر کرد و حکومت قم را بعباس میرزا تفویض فرمود و از آنجا راه طهران برگرفته روز هشتم ذیحجه وارد دار الخلافه گشت ایلچیان روس و انگلیس و فرستادگان دولت عثمانی و رسولان فرمانگذاران دیگر امصار و بلدان و چاکرانی که مامور بتوقف دار الخلافه بودند چنانکه مذکور شد با تمامت اعیان و اشراف بلد و عموم اهالی نظام و توپخانه و زنبورکخانه بقانون خویش پذیره شدند و از دیدار پادشاه شاد خوار گشتند و هریک تقدیم خدمتی کرده بودند بر حوز دار نعمتی شدند میرزا سعید منشی رسایل خاصه ملقب بموتمن الملک گشت و میرزا مصطفی سررشته دار امیر نظام منصب استیفا یافت و ملقب بامین الملک آمد و میرزا عنایت لشکر نویس امین لشکر لقب یافت و حاجی علیخان فراشباشی فرمان یافت که عزل و نصب فراشباشی حکام ممالک محروسه از صلاح و صوابدید او بیرون نباشد

ذکر وفات یار محمد خان افغان در هرات و حکومت صید محمد خان بحکم کارداران ایران

یار محمد خان ظهیر الدوله که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت در محال سبزوار مریض شد و پس از یکشبانروز بدرود جهان کرد مردم هرات پسر ارشد و اکبر او را که صید محمد خان نام داشت بحکومت خویش اختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات با او تفویض شود و صید محمد خان نیز میرزا بزرگ خان را با پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را که در عریضه چند نگار کرده بودند مصحوب او کرد کارداران دولت اگرچه هنوز خوی و خلق او را سنجیده نداشتند و ندانسته بودند که رتق و فتق هرات را لایق است یا کار به تباهی خواهد کرد با اینهمه ظهیر الدوله پدر او را حفظ حشمت بداشتند و حق خدمت بگذاشتند پس شاهنشاه میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه را از بهر تعزیت و تهنیت مامور بسفر هرات فرمود و اسبی با لگام زر و زین زرین و کاردی مکلل بجواهر ثمین از بهر تشریف

صید محمد خان

صید محمد خان بدو سپرد و ایالت هرات را منشور کرد و فرمان داد که بعد از ورود بهرات صید محمد خان را در مسند امارت استوار بدارد و مردم هرات را از الطاف شاهانه در حق او برخوردار کند میرزا احمد خان روز پنجم محرم از دار الخلافه راه برگرفت اما از آنسوی جماعتی از مردم هرات از کردارهای ناهنجار صید محمد خان رنجیده خاطر شدند و در نهانی بجانب کهندل خان والی قندهار مکتوب کردند و او را به تسخیر هرات دعوت نمودند کهندل خان نیز دامان طلب و طمع برمیان استوار کرد و لشکر فراهم آورده بجانب هرات کوچ داد و اراضی فراه و سبزوار را فرو گرفت چون این خبر در مشهد مقدس سمر گشت و قرار کارداران دولت ایران نیز براین بود که هر وقت در خراسان شرقی که بلخ و هرات و قندهار و خوارزم است فتنه حادث شود و حکام کابل و قندهار و هرات بخواهند با یکدیگر تعدی کنند حکام خراسان و اگر نه کارداران دولت ایران از در زجر و منع برخیزند و ایشان را از حد خویش بیرون شدن نگذارند درینوقت که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان داشت سامخان ایلخانی زعفرانلو را با هفتصد سوار بهرات فرستاد و عباسقلی خان میرپنج را با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و هزار سوار فرمان کرد که از مشهد مقدس کوچ دهد و در دو منزلی هرات اوتراق کند و سامخان ایلخانی را مطیع صلاح و صوابدید باشد اما از آنسوی ایلخانی بشهر هرات درآمد و کهندلخان بعد از فتح فراه و سبزوار جمعی از تفنگچیان قندهار را بحراست آن اراضی بازداشته خود با فوجی از لشکر جرار تا دو فرسنگی هرات براند و همه روزه با خراسانی و هراتی صف مقاتلت راست کرد و خاک رزمگاه را با خون مردان جنگ گلرنگ ساخت ایلخانی چون این بدید بعباسقلی خان میرپنج مکتوبی کرد که یکمنزل با هرات نزدیکتر باش و عباسقلی خان کوچ داده بیکفرسنگی غوریان فرود شد کهندلخان چون این بشنید و معلوم داشت که کارداران ایران دست تصرف او را از هرات بازمیدارند و خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان آورد بی توانی از کنار هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دار الخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه روی برنتافته ام و خویشتن را کهتر چاکری از حضرت اعلی بشمار آورده ام و چنان دانستم که این رخصت در تسخیر هرات برضای کارداران دولت است اکنون که کار را دیگرگونه یافتم باز جای شتافتم از پس او عباسقلی خان میرپنج مراجعت بمشهد مقدس نمود و سامخان ایلخانی باتفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات و اعانت صید محمد خان دست باز نداشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیر الممالک نقش زر و سیم گیرد بنام شاهنشاه ایران مبلغی زر و سیم مسکوک داشته با چند حمل بسته بافتهای کشمیر بصحبت گروهی از صنادید اعیان و جمعی از بزرگان هرات گسیل درگاه داشت و ایشان هنگام بار عام در پیشگاه پادشاه بر صف شدند و عریضه صید محمد خان را راقم این حروف پیش پای اعلی بعرض رسانیده از حسن طلاقت لسان و ذلاقت بیان مورد تحسین و تشریف شدم و هم درینسال روز اول ماه رجب در دار الامان قم نوری از گنبد مطهر بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام ساطع شد و با تابش نور خورشید پدیدار و آشکار بود و چند اگر چشم قوت دیدار داشت صعود آن را بجانب آسمان نگران بود و مدت یکساعت بلکه بر زیادت زن و مرد و صغیر و کبیر بدان امر شگفت نظاره بود و این نخست کرامت از آن مضجع شریف نیست بلکه هر سال چند

لشکر کشیدن کهندل خان والی قندهار بر سر هرات

کرت بدینکونه معاینه شده است و صد هزار کس را افزون مشاهده رفته و هم در اینسال حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس در عشر اول ذیحجه وفات یافت و هم در اینسال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدارت داشت بسفارت مخصوصه پطرزبورغ مأمور شد و بسیج سفر راست کرد شاهنشاه او را یک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب اجودان باشی نایب اول سفارت کشت و یحیی خان یاور مترجم شد و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت آمد انگاه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را روز هشتم ذیحجه دیدار کرده واو نیز بر رسم روز دیگر بازدید نمود و سفیر مخصوص دوازدهم ذیحجه راه بر کرفته از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت کرد حمزه میرزای حشمة الدوله بعضی از تجار شهر و اهالی بلد را باستقبال او بیرون فرستاد جنرال قونسول دولت روسیه نیز در تبریز با او همراه و دقتی نمود و سفیر مخصوص پانزدهم محرم از تبریز راه بر کرفت و بر حسب فرمان تا کنار رود ارس سی تن فراش و چهل تن غلام و دویست سوار و هشت اسب جنیبت با او همراه بودند رستم علی خان یوزباشی اعلام ورود او را بسرحد روسیه از پیش براند بالجمله چون رود ارس را عبره کرد یکصد و پنجاه تن سوار قزاق و سیصد تن سرباز بفرمان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند و چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش برای حمل بنه حاضر کردند از انجا سواران ایران را رخصت انصراف داده پنج سر اسب جنیبت و ده تن غلام و ده فراش با خود برداشت و راه بر کرفته بنخجوان راند در انجا کبیستان و امیر و حاکم شهر و بزرکان بلد او را استقبال کردند فرستاده جانشین کرجستان نیز برسید و سخن او را برسانید که انیک خواستار آمده است که در تمامت اراضی قفقاز مهمان پذیر باشد و علف و آذوقه و نان و خورش چندانکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در پاسخ کفت من در هر شهر افزون از یکشب میهمان حاکم آن بلد نخواهم بود بالجمله در نخجوان یکشب بضیافت حاکم بلد حاضر شده چون دست از خوان خورش باز داشت جامی بسلامتی شاهنشاه ایران و جامی دیکر بسلامتی امپراطور روسیه بر قانون ایشان تقدیم کرد و روز دیکر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده با تبعه سفارت که همه هیجده تن بودند تصمیم عزم داد و از نخجوان با یروان سفر کرد و جنرال لاروف حاکم ایروان با تفاق بلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای حشمت سفیر ایران خود بازوی او را کرفته از کالسکه بزیر آورد و در مدت توقف ایروان بتماشای اوچ کلیسا سفر کرد و یرسین خلیفه در نزد او فرادان بشکر دولت ایران رطب اللسان آمد از بهر انکه آن هنکام که عباس میرزای نایب السلطنه با مددوف و لشکر روسیه مقاتلت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و ششهزار تن سرباز ایشان باوچ کلیسا پناهنده کشتند نایب السلطنه حشمت دین ایشان را نشکست و حکم بتخریب اوچ کلیسا نفرمود و ایشان را بجان امان داد بشرط آنکه اسلحه جنک را بکذارند و بکذرند پس ششهزار قبضه تفنک و دوازده عراده توپ و بعضی دیکر از اسلحه حربیه بسپردند و بسلامت طریق لشکرکاه مددوف را پیش داشتند مع القصه سفیر مخصوص از ایروان طریق تفلیس بر کرفت بعد از ورود تفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مأمور بتوقف تفلیس بود

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه به پطرزبورغ

تامه فرسنگ پذیره شد و پرنس بهبدوف نایب پرنس وارنتسوف جانشین تفلیس جمعی از صاحبان مناصب را باستقبال مأمور ساخت و کالسکه خاص جانشین را نیز بیرون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شده باتفاق پذیره شدکان بشهر درآمد فرباطور که حکومت شهر داشت و للی صاحب که امور خارجه قفقاز مفوض با او بود قبل از ورود سفیر در منزل او جای کردند و در ایوانی که سفیر را نشیمن بود آیینهای بزرک و شمعدانهای مطلا و دیکر آلات زرین و سیمین بر آیین نهادند در این وقت چون جانشین بجنک جماعت لکزیه شتافته بود پرنس بهبدوف نایب او بقانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سفیر ایران او را دیدار کند و بسرای او شود و او بازدید فرماید و در ازای این چون جانشین وارد شود بدیدار سفیر سبقت خواهد کرفت لاجرم سفیر ایران او را بسرای رفته ملاقات نمود و زن و دختر شش نیز حاضر شده تکریم قدم سفیر را اظهار مهر و حفاوت کردند و هنکام مراجعت نایب جانشین سفیر را مشایعت کرده تا منزل او طی طریق فرمود و او را بازدید کرد و از آنسوی روز سیم جانشین از جنک لکزیه باز آمد و هنکام بامداد بشهر درآمد و چون قادم بود هم در آنروز وقت نماز دیکر باتفاق للی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرد و هم در آن شب سفیر بازدید او شتافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه ایران بود سفیر مخصوص جشنی شاهوار برآراست انگاه از تفلیس کوچ داده راه پطرزبورغ بر کرفت و پانزده سوار قزاق ملازم رکاب او کشت و از اراضی قاضی بیک و لارس و بعضی منازل دیکر از بیم جماعت لکزیه بزحمت تمام عبور کرده تا شهر طول براند و از انجا تا کنار مسقو برفت و در باغ امپراطور فرود آمد روز دیکر از شهر پذیرندکان بیرون شدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و تبعه سفارت را جداکانه کالسکه آوردند و رتبت هر که نازلتر بود از پیش بداشتند و کالسکه سفیر را از قفای آن جمله ببردند چه رسم ورود سفرای بزرک را بدینکونه مینهادند بالجمله اناث و ذکور شهر تا یکفرسنک او را پذیره شدند و او را در خانه پکلرپیکی مسقو فرود آوردند و چون دیکر شهرها مقدم او را کرامی داشتند بعد از ملاقات پکلرپیکی مسقو و مراوده با او طریق پطرزبورغ بر کرفت و بعد از طی مسافت و درآمدن بدار الملک روسیه باریافتن سفیر مخصوص ایران را بحضرت امپراطور بدینکونه تشریف نهادند نخست آنکه روز بار نایب ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و تبعه سفارت را بسرای پادشاهی طلب دارد و کالسکه چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از دفترخانه تشریفات جای کنند دوم آنکه دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکه شش اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از چاکران امپراطور از جب و راست کالسکه بروند و یکتن از ناپان امیرآخور از پیش روی کالسکه باشد چهارم آنکه کالسکه چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکه سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکه تبعه سفارت باشد و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی

داخل شود کمین پیشخدمت از پیش روی او دلیل خواهد بود و در مشکوی ارباب طرب ایشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور خواهد برد و سینیاوین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد داشت از بهر آنکه نامه شاهنشاه را از دست امپراطور باخود دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص ایشیک آقاسی باشی تبعه سفارت را یکیک در نزد امپراطور شناخته خواهد داشت آنگاه از نزد امپراطور رخصت مراجعت یافته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس که خاتون امپراطور است خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت از پس او برادران ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القصه باین شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص بخدمت امپراطور رسیده در تشیید اتحاد دولتین و مصافات جانبین سخنان دلپذیر بعرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود و هنگام مراجعت با یران غراف نسلرود وزیر اعظم را انکمون خاطر آگهی داد چون درینوقت امپراطور در پطرهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده طلب داشت و او باتفاق جنرال تومیزان و مهماندار و میرزا ابزرگ و داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و بعد از بار یافتن مورد الطاف شاهانه گشت و جواب نامه شاهنشاه ایران را که مشحون بتشیید مبانی محبت و تمهید قواعد مودت بود باز دادند و سفیر مخصوص و تبعه سفارت را رخصت انصراف فرمود و هر کس را تشریفی لایق فرستاد یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل خاص از بهر سفیر مخصوص از قبل امپراطور غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه مرصع بالماس سینیاوین وزیر دول خارجه از برای محمود خان نایب اول سفارت انفاذ داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کردند و یک حلقه انگشتری زمرد که با الماس ترصیع یافته بود میرزا ابزرگ را دادند و ده دستگاه ساعت قاب طلا و نقره بار تخییر زر عطای تبعه سفارت شد و سفیر مخصوص غره ذی حجه از پطرهوف مراجعت به پطرزبورغ کرد و پانزدهم ذی حجه از آنجا مراجعت ایران را تصمیم عزم داد و بهمان قانون طی مسافت کرده وارد دار الخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد و هم دراینسال شاهنشاه ایران جماعتی از توپچیان را در گشادن توپ ممتحن بسی داشت در یک دقیقه از یک توپ ده گلوله گشاد دادند و هم دراین سال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جوان شیر پسر ابوالفتح خان بدرود جهان کرد

تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از جلد سیم تاریخ
قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

یکروز شاهنشاه حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزوی اصابت آن مقام کنند نیک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگار کرده یک بهره آنرا از مبدا تا منتها قرائت کردم و غوری بسزا فرمودم هیچ حدیث را بکذب روایت نکردی و هیچ فتح را از آنچه بود بر زیادت وانمودی و هیچ شکست را بکموت ظفر رقم نساختی و افزون از صدق لهجه همانا در انشای کلمه و القای قصه کلامی چونین متین و سخنی چندین سلس دیدار نشده این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد و در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص تشریفی که نزد من بنده با تلید و طریف خزاین آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جامه و جائکی و وجیبه و مواجب و تقرر تیول و توزیع و عطای ضیاع و اقطاع قریه اسحق آباد و خرم دشت و چند قریه دیگر از توابع کاشان که هر یک دهی است بادور معمور و قصور نامحصور با کثرت رعیت و تمام صنعت به تیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و منشور رفت و بطعن فریه و لعن جاوید تاکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست تصرف بدین قری [illegible] نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت ما در ازای این خدمت جاودانه باشد من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان بسودم و بعرض رسانیدم کای دعا از تو اجابت هم ز تو توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز توجه خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گویا کند و گوش بنفشه اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر طلاقت و ذلاقت من از این حضرت دارم و این نعمت بزرگ برذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته مانده کانرا در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت منت جز آنکه پادشاه کریم بلطف عمیم نگرد ار سحاب خار و گل را سیراب کند و مانند آفتاب گلخن و گلشن را پرتاب سازد آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت طبع محلی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره برند و روزنامه روزشوان کتاب بطبع رالشر ذمه و سطری یا کلمه و سطری پیوند کرد نیکو آن است که به نیکوتر حدیثی ترتیب خاتمتی کنی و هر حدیث که از این پس پدید شود در مجلد دیگر نسقه خواهی کرد چون سخن بپای رفت بنده نگارنده رخصت مراجعت را تبلیغ شده سینه و تقبیل حضرت علیه اقدام کردم و تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاه را که خدایش چندان بقا دهاد که کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شود بخاتمت بردم

ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهریار تاجدار است

چون شهریار تاجدار بقوت وجود و بسط طبع بگرداب بحر زخار است همه کار دریا کند چنانکه از بحر ماهی خرد و نهنگ دمان هم آهنگ انگیخته شود و مروارید گرانبها و خزف ناچیز بیکدست پرورش یابد شاهنشاه مردمان را در هر حرفت و صنعت تربیت فرماید مردان [illegible] را از برای ستیز و آویز با تیغ تیز آموزگاری کند

و علما و فضلا را بپرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم بتحصیل علوم و تحقیق معارف بگماشت و از برای تشویق و تربیت شعرا و ادبا گاهی بر بدیهه شعری انشا کرد و شعری انشاد فرمود و این بنده از دیوان اشعار سعادت آثارش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

لله در قایله

دل میبری و روی نهان میکنی چرا   خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا
گر در کمین کشتن عشاق نیستی   تیر کرشمه را بکمان میکنی چرا
گر در خیال مرهم دلهای خسته   آن تار طره مشک فشان میکنی چرا
این تیر غمزه را دل من مایل است و بس   این تیر را دریغ ز جان میکنی چرا

و نیز فرماید

ایکه چون حسن تو نبود بجهان کالائی   چو قد سرو تو [illegible]
دست در زلف سیاه تو کسی خواهد زد   که [illegible]

و نیز [illegible]

ای روی ماه ترا صد بنده همچو پری   و [illegible]
تشبیه روی ترا هرگز بمه نکنم   زیرا که در نظرم [illegible]
خورشید بر کلهی سلطان سپهر سپهی   شایسته کلهی زیبنده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی   پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری

و نیز فرماید

ده دله از بهر چیست عاشق معشوق   عاشق معشوق به که یکدله باشد
با کله خوش منست روی خوب بتان دیدن   دیدن رویت خوش است بی کله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان   یکی روز دو خورشید ببینند عیان

و نیز فرماید

بتی دارم از ماه گردون نکوتر   دو زلفش سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادوی فتان مردم   دو ابروش قتال و خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری   نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را زچه رو زار و حزین باید کرد   عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد
ما گدایان ز در از درگه خود دور مکن   که ترحم بگدایان به ازین باید کرد
مرکب حسن سوار است شها گرد   بعد ازین مرکب آهسته بزین باید کرد

[illegible]








آستان قدس

